



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۳ جلسه و ۱ مجلد، از تاریخ ۱۳۶۸/۰۹/۲۶ الی ۱۳۶۹/۰۲/۱۲ به بحث پیرامون «روش تنظیم امور» دور دوم پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱ - ۶۸/۹/۲۶.....
۳۵.....	جلسه ۲ - ۶۸/۹/۲۹.....
۵۵.....	جلسه ۳ - ۶۹/۱/۷.....
۸۱.....	جلسه: ۴ - ۶۹/۱/۹.....
۱۲۷.....	جلسه ۵ - ۶۹/۱/۱۱.....
۱۷۷.....	جلسه ۶ - ۶۹/۱۱/۱۲.....
۲۱۳.....	جلسه ۷ - ۶۹/۱/۱۴.....
۲۷۵.....	جلسه ۸ - ۶۹/۱/۱۶.....
۳۰۹.....	جلسه ۹ - ۶۹/۱/۱۷.....
۳۵۵.....	جلسه ۱۰ - ۶۹/۱/۱۹.....
۳۹۵.....	جلسه ۱۱ - ۶۹/۱/۲۱.....
۴۳۱.....	جلسه ۱۲ - ۶۹/۱/۲۳.....
۴۶۵.....	جلسه ۱۳ - ۶۹/۲/۱۲.....

بحث الگو _ دوره دوم

جلسه ۱ _ ۶۸/۹/۲۶

گزارش جلسات واحد

پرسش و پاسخ:

س: آیا متناسب با درجه ایمان بدون واسطه مدل حاکم بر تغییر میتوان امور متغیر را شناخت؟

ج: استبصار کافر به نور ایمان بسیار بعید است.

_ نور ایمان نور تبعیت از وحی و شدت ایمان تسلیم به وحی است.

_ لوازمی را که عقل (برای شناخت تکلیف) می بیند نحوه پرستش عقل است.

_ مدل ثابت و علائمی که وحی داده است عینکی است که با آن میتوان خدا را در مراتب مختلف قلب، ذهن

و عین پرستید.

_ دانش علائم و مدل ثابت وحی از قبیل علم به یک فن نیست تا مسلم و کافر هر دو بتوانند فرا بگیرند و

عمل کنند

_ کافر و مومن و انگیزه های ایشان با مصنوعشان ممزوج میگردد و دو نحوه لذت و الم دارند

_ اگر در راه پرستش حق گام بزنیم قهراً ادراکات ما از وحی بر دیگر ادراکاتمان حکومت خواهد کرد

س: ملاک تشخیص شدت ایمان چیست؟

ج: شدت به صدق، و صدق به وحدت ترکیبی و کثرت ترکیبی تام بر میگردد.

هر رتبه ای از تناسبات ایمان حاکم بر تناسبات مادون آن است لذا با منطق صوری میتوان با کفار احتجاج

کرد.

امام خمینی قدس سره الشریف ایمان به اصول دین را فطری می دانستند.

علم و ادراک متناسب با شدت ایمان است ولی دوام شدت ایمان به قیومیت حقتعالی است

خطر تبدیل شدن شدت ایمان به شدت کفر همیشه هست.

مفاهمه متناسب با رتبه ایمان است لکن مفاهمه نسبت به مادون برای هدایت و رشد ضروری است.

دشمنی باحق گاه به حدی میرسد که قلب مهر و طبع میشود لذا حرف حق را درک نمیکند

معنای لوازم خطاب مناسبات خطاب است نه مقدمات یا مصادیق آن

س: غرض از مدل ثابت چیست؟ آیا نفس مدل شناسایی هم جزء مدل ثابت است؟

ج: هم مدل ثابت و هم مدل متغیر در کتاب هست لکن برای ما دانستن همان مدل ثابت کافی است.

علم معصومین (ع) نسبت به امور ما کمالی برای ایشان است نه قید و جبری برای ما

تحلیل از ثابت بودن یا متغیر بودن مدل بسته به میزان اشراف ما نسبت به زمان و مکان فرق پیدا میکند.

س: با توجه به میزان اشراف ما نسبت به زمان و مکان محدوده مدل ثابت تا کجاست؟

ج: ادراکات ما از کتاب به هر میزانی باشد به همان میزان باید بر سایر ادراکات ما حکومت کند.

س: مدل ثابت چه مقدار از مجموعه "مدل ثابت، مدلهای متغیر و تطبیق به مصداق" را متکفل شده است؟

ج: وحی اوصاف، احکام و ارزشهای ثابت را معرفی نموده است.

س: علت اینکه محدوده مدل نقلی را این مقدار می دانیم چیست؟

ج: ما مشرف بر زمان و مکان نیستیم لذا نمیتوانیم مرز و مدل را معین کنیم.

ما مشرف به مدلهای و تغییراتی که خود ایجاد میکنیم هستیم و مدلهای را باید بر مبنای مدل ثابت نقلی بسازیم.

س: آیا درست است که بگوئیم هر چه وحی فرموده باشد ثابت است و هر چه عقل متناسب با وحی بسازد

میرا است؟ آیا این مطلبی را حل میکند؟

ج: مدل شناسایی ما با شناسایی نبی اکرم (ص) فرق دارد و متناسب با میزان تبعیت و ادراک ما از کتاب

می باشد.

س: آیا بعد از ادراک از وحی مستقیماً به سراغ عینیت می رویم؟

ج: سه چیز بیشتر نداریم: وحی، عینیت، ملاحظه تناسبات

بسمه تعالی

بحث الگو _ دوره دوم _ جلسه ۱ _ ۶۸/۹/۲۶

برادر معلمی: بسم ال.. الرحمن الرحیم، ابتداء گزارش جلسات واحد را خدمتتان عرض می‌کنیم تا بعد از نظرات جنابعالی در ارتباط با آنها استفاده کنیم.

با توجه به اینکه در دور اول که در رابطه با الگو بحث داشتیم، مباحثی خاص مطرح شده و تا حدودی نسبت به تبیین آنها پیش رفته بودیم و با طرح ولایت آن مباحث قطع گردید اما در اواخر بحث ولایت مطالبی درباره الگو ارائه شد، اولین مطلبی که مورد دقت قرار گرفت این است که آیا ربط بین ایندو بحث چیست و از کجا میتوان شروع نمود، بعبارت دیگر آیا اختلاف و اشتراک ما بین دو بحثی که در رابطه با الگو تا کنون داشته ایم چه بوده و از چه نقطه ای میتوان دور دوم بحث الگو را آغاز نمود، برای روشن شدن این امر سئوالات مختلفی پیش آمد که مثلاً

۱- آیا کل برنامه ریزی (و نه مدل) میتواند نقلی باشد یا نه؟ آیا میتوان مدل را نقلی و سایر امور را عقلی دانست یا اینکه آنها را هم باید نقلی دانست؟ ۲- آیا ربط بین اخلاق، احکام و تکنولوژی که در مباحث الگو بعنوان شاملترین خصال جامعه مطرح میشود (یا جهت سازهای ۱، ۲ و ۳ که حالت فرمولی داشت و اخلاق و احکام و تکنولوژی مصداق آنها در جامعه بودند و لو اینکه این مصادیق برای جامعه اثبات نشده بود ولی بعنوان سه مصداق مثالی روی آنها تکیه داشتیم) با احکام توصیفی، تکلیفی و ارزشی که در مباحث ولایت را جمع به مدل مطرح گردید چیست؟

۳- آیا ربط جهت سازها، زمان سازها و مکان سازها با احکام تکلیفی، توصیفی و ارزشی چیست؟

۴- آیا ما بین احکام میتوان تقدم و تأخر و یا شامل و مشمول قائل شد و آیا این تقدم و تأخر امری است ثابت یا به تبع شرایط زمانی و مکانی عوض میشود؟ (یعنی آیا اولویت بندی بین احکام به تبع شرایط تغییر

میکند یا نه؟) ۵- آیا اصولاً شرایط در مدل و برنامه ریزی موثر است یا نه؟

جایگاه شرایط در مدل و نیز در برنامه ریزی کدام است؟ ۶_ بفرض که کل برنامه ریزی یا قسمتی از مدل نقلی باشد با توجه به اینکه آن قسمت نقلی در دست ما نیست و استنباط نشده است (یعنی اینطور نیست که احکام الهی بصورت یک مجموعه در اختیار ما باشد) آیا تکلیف الان ما چیست؟ راه رسیدن بان نقلی کدام است؟ اگر راه آن هم مشخص شود چون مدتی طول میکشد تا به آن دست پیدا کنیم، آیا وضع فعلی و برنامه ریزی فعلیمان را چگونه باید تنظیم کنیم تا به آن مدلی که میخواهیم بدس اوریم نزدیکتر باشد؟ ۷_ آیا میتوان گفت که خود مدل مراتبی دارد که بعضی از مراتب

آن نقلی و بعضی از مراتب و قسمتهای آن عقلی است؟ مثلاً آیا میتوان گفت که مدل در شاملترین رده ها (مدل کلی) کلاً نقلی است و مدلهای جزئی ترین و روزمره عقلی است؟ ۸_ آیا مدل وحی که حاکم بر تمام شرایط مختلف است (کل و یا قسمتی از آن) اوصافی برای کیفیات است یا اینکه در مورد کیفیات عینی نیز نظر دارد؟ اگر نظر دارد همه جا نظر دارد یا اینکه بعضی جاها نظر دارد و بعضی جاها نظر ندارد و در هر حال ربط آنها چگونه است؟ بعنوان مثال در مباحث قبلی الگو، اخلاق، احکام و تکنولوژی یا اقتصاد، فرهنگ و سیاست هر کدام بعنوان یک کیفیت عینی که وجود خارجی داشته باشند مطرح نبودند بلکه وصفی از کیفیات بودند که باید ملاحظه میکردیم که هر کیفیت بچه میزان دارای انی اوصاف میباشد. حال سؤال این است که وقتی مدل میخواهد طوری باشد که به همه شرایط زمانی و مکانی صادق باشد آیا بعنوان یک وصفی که در همه کیفیات باید وجود داشته باشد است و وحی تنها معرفی کننده چنین اوصافی است (و ما باید کیفیات دارای این اوصاف را در عینیت بشناسیم) یا اینکه علاوه بر این وحی این اوصاف را معرفی می کند یک کیفیات خاصی را هم معین کرده و در مورد خود کیفیات هم نظر دارد (که علی الظاهر به نظر میرسد که در بعضی جاها وحی در مورد خود کیفیات هم مطالبی را فرموده است)

۹_ آیا بحث زمان و مکان و جهت (که قبلاً در الگو داشتیم و بر اساس آن مطالب دیگری مثل جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز را بر اساس آن بدست آوردیم) با توجه به اینکه الان مدل را نقلی میدانیم، نفی میشود و یا اثبات میگردد؟ بعبارت دیگر آیا مبحث زمان مکان و جهت بگونه ای است که امکان نقض آن از طریق

نقل هست؟ ۱۰_ آیا جایگاه کم و کیف در مدل چیست؟ آیا ربط کمی ربط کیفی، تعادل کمی و تعادل کیفی در مدل به چه صورتی است؟ در مدل کم به چه معنایی است؟ آیا کم بعنوان ضریبی برای کیفیات است یا اینکه کم بیان نسبت تاثیر کیفیات است یا اینکه بعنوان بودجه و هزینه ای است که باید صرف شود؟ اگر هر سه معنای فوق را میتوان در مدل داشت، جایگاه هر یک کجای مدل است؟

بعد از طرح این سئوالات، چنین نتیجه گرفته شد که در بحث جدید بهتر است که ما بحث ولایت را دنبال کنیم و در صدد جمع دو بحث نباشیم بلکه با تعقیب مفهوم مدل در بحث ولایت، هر جا که به تناسب به مطالبی از مبحث قبلی رسیدیم از آن استفاده نمائیم. بنابراین با توجه به اینکه در بحث ولایت نسبت به نقلی بودن مدل مطالبی عنوان گردیده است، ما هم بحث را از همین موضع شروع کردیم که آیا مدل عقلی است یا نقلی و در این ارتباط چهار احتمال مطرح گردید:

الف_ احتمال اول این بود که بگوئیم همه چیز در کتاب و سنت هست و در مدل نیز همه چیز میآید، یعنی مدل از امور کلی گرفته تا مصادیق کاملاً جزئی همه را می پوشاند، یعنی تطبیق به مصداق و تعیین امور مصداقی با حفظ جمیع خصوصیات شخصیه هم، داخل مدل قرار میگیرد.

حداقل اینست که این تصور از مدل برای انسانی که علمش تدریجی الحصول است و یکی از ویژگیهای اختیار میباشد، نمیتواند امر صحیحی باشد چرا که هم ناقص شناخت میشود و هم ناقص اختیار، به این معنا که اگر قرار باشد که همه آنچه را در عینیت اتفاق افتاده و وقوع دارد و نیز آنچه که واقع خواهد شد در یک نقشه ای وجود داشته باشد، در قدم اول مثل اینست که نقشه ای را به یک نفر داده باشند و به او بگویند در هر قدمی که بر میداری، به چه موضعی میرسی و بعد در آن موضع چه امری را هم انجام میدهی، مثلاً مثل آدرسی مینماید که به کسی بدهیم و به او بگوئیم بعد از اینجا به یک چهار راه میرسی بطرف راست می پیچی و سپس صد متر طی کرده و به یک سه راه میرسی و .. تا به مقصد برسی، در اینجا وقتی میگوئیم تطبیق به مصداق به عهده وحی است، موافقی را که بعنوان آدرس به این فرد داده ایم باید بوسیله وحی برایش معین شود و نیز به وسیله وحی باید مشخص گردد که این همان چهار راهی است که دستور حرکت به سمت آن را

داده ایم یعنی تطبیق به مصداق نیز باید به عهده وحی باشد و مسلم است که در اینصورت در قدم اول شناخت و تعیین مصداق از انسان سلب میشود و در قدم دوم وقتی غیر از این نحوه حرکت هیچ فرضی در کار نباشد و مدل حاوی کارهایی که انسان انجام میدهد هم باشد، در حقیقت راه دیگری در برابر انسان نیست تا آنرا طی کند و این یعنی جبر و بعبارتی نفی اختیار، بعبارت دیگر از آن جهت که همه چیز از طریق وحی معین شده و به انسان تحویل میگردد شناخت و تعیین مصداق دیگر موضوعیت پیدا نمی‌کند و از آن جهت که حرکت آینده ای را هم که انسان باید داشته باشد معین شده است عملاً غیر از حرکت فوق عملی وقوع پیدا نمی‌کند دیگر مسأله دقت، کاوش، انتخاب و سر انجام اختیار از موضوعیت می‌افتد.

البته در اینجا باید به این نکته هم توجه داشت که این مطلب با مطالبی که پیرامون علم و اختیار معصومین (ع) مطرح می‌شود و اینکه آیا علم به زمان و مکان و کلیه حرکات چگونه با اختیار معصومین (ع) سازگار است و یا اینکه آیا علم خدا به همه سرنوشت انسانی نافی اختیار انسان نیست؟ و سئوالاتی از این قبیل، مطالبی است که با عمل تدریجی الحصول که ما داریم نمیتوان تعقیب نمود و حداقل اینست که علم در رتبه معصومین (ع) و نیز علم خداوند با علم تدریجی الحصول از دو سنخ جداگانه هستند.

ب_ احتمال دوم این بود که بگوئیم بعضی از قسمتهای مدل زاوحی معین میکند و بعضی از قسمتهای آن بعهدده عقل است بگونه ای که قسمت عقلی و قسمت نقلی هر دو هم رتبه بوده و تفاوتی ماهوی نداشته باشند.

این احتمال نیز به نظر میرسد که منتهی به اصالت عقل میشود و حداقل اینست که نقل را تحت تأثیر قرار داده و زیر سؤال میبرد. چرا که وقتی اموری عقلی و اموری نقلی شد از دو حال خارج نیست یا ایندو دسته کلاً ارتباطی بهم ندارند که قطعاً این حالت با توجه به مباحثی که در ولایت داشتیم نمیتواند درست باشد. یا ایندو با هم رابطه دارند که در اینصورت چنانچه امور نقلی و امور عقلی همعرض هم باشند از دو حالت بیرون نیست، اگر تشخیص تناسبات عقلی با امور نقلی بعهدده نقل باشد، بدان معناست که نقل آن قسمت عقلی را هم معین کرده است (و احتمال چهارم یا سوم پیش می‌آید که بعداً مطرح میشود) و اگر تشخیص این

تناسبات بعهدہ عقل باشد (و هیچ امر شاملی ہم بر آن نباشد و تسلطی نیز بر آن نباشد) باعث میشود کہ نقل بہ تبع ہماہنگی کہ عقل تشخیص میدہد در آید کہ حاصل آن اصالت عقل و تبعیت نقل از آن است

ج_ احتمال سوم این بود کہ بگوئیم از وحی یک مدل کلی بدست میآید کہ ہر چیزی کہ در عینیت اتفاق میافتد، مصداقی از مدل است، در اینجا ہم دو حالت میتواند مطرح شود: یکی اینکہ بگوئیم مدل کلی وحی، عیناً در مورد ہمہ کیفیات و شرایط تکرار میشود و دیگر اینکہ بگوئیم مدل برای ہمہ کیفیات تکرار نمیشود بلکہ مدل ہر کیفیتی در آن مدل کلی کہ وحی میفرماید وجود دارد و اینگونہ نیست کہ مدل در مورد ہر کیفیتی از بالا بہ پائین تکرار شود کہ مدل در مدل تکرار گردد بلکہ ہر شیئی در آن مدل جایگاہ خاصی دارد و مدل تغییرات و ترکیبات آن در مدل کلی یافت میشود. خلاصہ این احتمال اینست کہ ہر کیفیتی مصداقی از کل مدل یا مصداقی از قسمتی از مدل باشد و چیز دیگری غیر از این در عینیت اتفاق نیفتد.

د_ احتمال چہارم اینست کہ بگوئیم مدل کلی است و بعضی از اموری کہ در عینیت اتفاق میافتد و یا بعضی از کیفیات عینی مصداق مدل هستند و بعضی دیگر بہ تبع آن امروی کہ مصداق مدلدند، تعیین میشوند. یعنی آن مدل کلی کہ وحی فرمودہ در ہر شرایط زمانی و مکانی وقوع دارد ولی یک اموری ہم ہست کہ وحی در مورد آن ہا صحبت نکرده و بہ تبع آن اموری کہ وحی در موردش دستور العمل دادہ روشن میشود.

این احتمال ہم بہ چند حالت میتواند مطرح شود کہ باید دید کدام حالت از آن میتواند قابل قبول باشد ۱_ یک حالت اینست کہ بگوئیم کلیات و یا ہدفی را وحی معین فرمودہ است و برای انجام آن و پیدا شدن آن کلی و یا ہدف، امورات دیگری است کہ بعنوان جزء و یا مقدمہ آن لازم است کہ واقع شوند، مثلاً اگر وحی معین کردہ باشد کہ ما باید از فلان زمین خاص گذر کنیم، وقتی بہ آنجا میرسیم چنانچہ این زمین معمولی باشد برای گذر از آن میتوان از یک ماشین معمولی (با چہار چرخ و شاسی متناسب با آن) استفادہ نمود، اما اگر زمینی باشد کہ هنوز زیر سازی نشدہ و شبیہ زمینہای کشاورزی باشد ماشین قبلی نمیتواند از آن عبور کند و تشخیص میدہیم کہ لازمہ گذر از این زمین اینست کہ وسیلہ ای کہ میخواہد از آن بگذرد دارای لاستیکہای بزرگتری با عاجہای بزرگتر و عمیقتر باشد، و بہ تبع اطاقش در سطح بالاتری از زمین قرار گیرد

تا در گل گیر نکند و راحت بتوان از این زمین گذشت، و چنانچه زمین فوق بگونه ای باشد که شنزار و یا لجنزار باشد، دیگر تراکتور هم برای عبور از آن مناسب نیست و باید از وسیله ای استفاده کرد که دارای " شنی" باشد، به این ترتیب اینکه لاستیک و یا اطاق بوسیله نقلیه ما به چه شکلی باشد (گر چه بدست ما ساخته میشود ولی) میتنی بر دستور العملی کلی است (بعنوان زمین در مثال فوق) مطرح میگردد، یعنی در شرایط مختلف طرحهای مختلفی میدهیم که متناسب با آن باشد.

در ضمن باید توجه نمود که این تبعیت نیز بگونه ای نیست که کیفیتی را بصورت یک مصداق جزئی خاص تحویل دهد بلکه مدل وسیله ای که درست میکنیم (و فرضاً برای گذر از زمین معمولی یا لجنزار است) قابلیت تکرار دارد یعنی دارای مدلی است که میتوان آنرا بدست آورد و محقق کرد.

۲_ حالت دیگر اینست که بگوئیم وحی مشخصاتی را تعیین کرده باشد و برای اینکه این مشخصات به همان صورتی که وحی مطرح کرده در عینیت تحقق یابد، لازم است که اموری همعرض آنها قرار داده شود تا آن چیزی را که وحی میخواهد همان خصوصیات را داشته باشد، مثلاً اگر وحی فرموده باشد که شما با همین مداد و خودکار معمولی بنویسید ملاحظه میشود که فرضاً با این مداد یا خودکار نمیتوان روی تابلو سیاه یا روی لوحهای قدیمی (که روی آن چیز می نوشتند) نوشت لذا لازم است که در کنار آن کاغذی قرار بگیرد تا مداد یا خودکار بتواند بر روی آن نقش بیندازد.

۳_ حالت دیگر اینست که بگوئیم وقتی وحی در مورد کیفیاتی صحبت میکند، آنگاه که ما میخواهیم آن کیفیات را عینیت بخشیم، عینیت هم خودش یک خصلتهای خاصی دارد (چه بگوئیم وحی اوصافی را معین میکند و ما یک صاحب وصفی را در عینیت پیدا کنیم و چه بگوئیم وحی اجزائی را معین میکند و ما کلی را در عینیت پیدا کنیم) یعنی وقتی ما (صاحب وصف یا کل) مورد نظر وحی را پیدا کردیم، علاوه بر آن خصلتی که از طرف وحی و برنامه ریزی مشخص شده، یک اوصافی هم خودش دارد که غیر قابل اجتناب است و مجبوریم که این امر را بپذیریم یعنی با تعیین تعدادی از اوصاف آن، چند وصف دیگر هم دارد که بما تحمیل میکند و در این حالت میتوان اینطور گفت که وحی موارد خاصی و یا ابعاد خاصی و یا خصال خاصی

از کیفیت را مطرح مینماید ولی موارد، ابعاد و یا خصال خاصی از آن هم هست که وحی مستقیم چیزی درباره آن نگفته است و اینکه این خصال چه باشند منوط به شرایطی که در آن هستیم میباشد یعنی بر اساس شرایط و نیز آن خصال نقلی معین میگردد

بعد از طرح این سه حالت نسبت به احتمال چهارم، سئوالی مطرح میگردید که آیا در اینجا عقل حاکم بر وحی نمیشود؟ که در جواب گفته میشد وقتی حیطة کاری عقل به تبع آنچه ویح میگوید شکل میگیرد، این دیگر بمعنی حاکمیت عقل نیست.

حال باید دید که از این چهار احتمالی که مطرح شد، کدامیک میتواند صحیح باشد. احتمال اول و دوم که چنانچه گذشت نمیتوانند درست باشند. میماند احتمال سوم و چهارمی که باید بررسی کردند که آیا همه امور مصادیق مدل وحی اند یا اینکه بعضی از امور مصداق نبوده و بلازمه تعیین میشوند؟ برای مقایسه این دو احتمال نیز مباحثی مطرح گردید و مقدماتی روشن شده که اولاً، تناسبات مدل حداقل در یک رتبه باید مستند به وحی باشد (در شاملترین رتبه) و ثانیاً مرتبه تطبیق به مصداق نیز نمیتواند نقلی صرف باشد و عقل در این موضع مداخلیت دارد. حالا عمده بحث در اینست که آیا مرزی که ما بین امور نقلی و عقلی است کجاست و چرا آن اموری که بعنوان تناسبات عقلی مطرح می شوند، نمی تواند عقلی باشد؟

اولین بحثی که در این باره ممکن است پیش آید اینست که آیا خود اینکه اموری را نقلی و یا اموری را عقلی بدانیم بچه دلیل درست است؟ آیا عقل بدون نقل و یا نقل بدون عقل عملاً می تواند موضوعیت داشته باشد؟ اگر نه پس ما در هیچ رتبه ای نمی توانیم اموری را بعنوان نقلی صرف و یا اموری را بعنوان عقلی صرف داشته باشیم بلکه در همه جا عقل توأم با وحی و بعبارتی عقل تابع وحی داریم و نه اینکه اموری عقلی باشند و اموری نقلی تا ما بدنبال یافتن مرز عقل و نقل باشیم.

بعبارت دیگر ما هرگز نمی توانیم چیزی را بعنوان "حقیقت نقل" مطرح کنیم چرا که دست یابی بآن از انسان دارای علم تدریجی الحصول بر نمی آید و آنچه را هم "نقلی" قلمداد می کنیم، چیزی است که از کانال عقل انسان می گذرد و نمی تواند نقلی محض باشد کما اینکه آن اموری که "عقلی" قلمداد می شوند، از آنجا که

عقل نمی‌تواند و نباید مستقل از نقل باشد در تشخیص و بکارگیری این عقل، آنرا طبق یک ضوابط و یا پارامترها و مشخصاتی که نقل می‌گوید باید بکار گرفته شود و لذا نمی‌تواند عقلی محض باشد، لذا آیا چنین تقسیم بندی امر غلطی نیست و نباید در همه جا مطلب را "عقلی نقلی" بدانیم؟

در پاسخ به این مطلب اینطور گفته شد که اگر چه مطلب فوق صحیح است اما آنچه را که ما بعنوان نقلی و یا عقلی مطرح می‌کنیم با تعریف خاصی است. یعنی ما به قسمتی که عقل از کتاب و سنت استنباط می‌کند (هرچند که عقل هم در آن بکار می‌رود و به این اعتبار عقلی است) امور "نقلی" می‌گوئیم و به قسمتی که عقل را بر اساس ضوابط شرعی بکار می‌گیریم ولی آنچه حاصل عقل است استنباط از کتاب و سنت نیست، (بلکه فرضاً یا مصادیق اموراتی را که در کتاب و سنت است را پیدا می‌کند و یا اموری را بلازمه آنها تعیین می‌کند) امور "عقلی" می‌گوئیم. بنابراین تقسیم بندی فوق از این زاویه دارای اشکال نبوده و قابلیت تعقیب را دارد.

بنابراین به اصل بحث بر می‌گردیم که آیا مرزی که ما بین امور نقلی و عقلی است کجاست و چگونه تعیین می‌شود؟ آیا عقل قدرت تشخیص تناسبات را دارد یا نه؟ اگر دارد بچه میزان؟ چنانچه این مطلب روشن شود، مرز فوق خود بخود روشن می‌شود.

حالا با توجه به مباحث قبل نه می‌توان اینطور گفت که عقل مطلقاً قدرت تشخیص تناسبات را ندارد (چرا که در اینصورت تطبیق به مصداق را هم نمی‌تواند انجام دهد و این نیز باید نقلی باشد که لوازم آن بررسی گردید) و نه می‌توان اینطور گفت که عقل مطلقاً قدرت تشخیص تناسبات را دارد (چرا که در اینصورت وحی از موضوعیت می‌افتد) پس معلوم می‌شود که عقل در بعضی از موارد و یا با در نظر گرفتن ضوابطی قدرت تشخیص تناسبات را دارد. حال بحث در اینست که آیا این مرز را می‌توان عقلاً پیدا نمود یا باید وحی آن را معین کند (که فرضاً تا این رده موضوعات را باید نقل بگوید و بعد از آن باید عقل بگوید)؟ و بچه دلیل از این مرز به بالا را باید وحی بگوید و از این به بعد را وحی نمی‌تواند بگوید و یا بر عکس چرا عقل از این جا به بالا را نمی‌تواند ولی از عهده ما بعد از آن بر می‌آید؟ در جایی که عقل توانایی تشخیص تناسبات را دارد، چه

ویژگی است که آنچه را عقل نمی‌تواند فاقد آن است؟ اختلاف مبنائی ما قبل و ما بعد این دو مرز در چیست که به علت آن باید نقلی و یا عقلی باشد؟

یک صحبت در این قسمت گفته می‌شد همین بود که کسی که مدل را ساخته است و مسئله را طرح کرده است اگر شمولیتی بر مدل و بر کسی که باید مدل را بکار گیرد داشته باشد قدرت اینرا هم دارد که ببیند با این معلومات و مشخصاتی که به آن مجری می‌دهد آیا او می‌تواند اموراتش را حل کند یا نمی‌تواند و آن اصولی را که بوسیله آن می‌شده آن مجهولات را بدست بیاورند یا آن معلوماتی که می‌شده بوسیله آن مجهولات را بدست آورند آن اصول را معرفی می‌کند یعنی چیزهای دیگر را که معرفی نمی‌کند چیزهایی هستند که به تبع آن اموراتی که معین شده اند بدست می‌آیند حال چرا آن امورات بالاتری را عقل نمی‌تواند بدست بیاورد؟ برای اینکه آن کسی که حاکم بر عقل بوده است تشخیص داده است که اگر این فرمول را ندهد عقل دچار شبهه می‌شود یعنی نمی‌تواند آن مطلب را حل کند و بعد وقتی که آن مطلب را هم می‌دهد معلوم است که برای انسانی که با این توان عقل و عینی و روحی هست بر طبق آنها قادر به پیاده کرده آن مدل هست. پس از این بحث می‌شود نتیجه گرفت که حدی را که قرار می‌دهیم باید از نقل آمده باشد که این حد از کجاست و این سؤال هم موضوعیت ندارد که چرا بالاترش را عقل نمی‌تواند بگوید یا نقل در مورد پائینترش نمی‌تواند دیگر هم که در همینجا قابلیت طرح دارد اینکه بگوئیم چون ادراک بشر تدریجی الحصول است، همیشه از کتاب و سنت "همه آنچه‌ی را که در کتاب و سنت است نمی‌تواند استنباط کند همیشه یک مجهولاتی در کتاب و سنت برایش باقی می‌ماند و وقتی یک مجهولاتی در کتاب و سنت برایش باقی می‌ماند در عینیت حتی اگر بپذیریم که کتاب و سنت صورت کتیبه همین عینیت است مجهولاتی که در آنجا وجود دارد باعث می‌شود که در عینیت هم یک مجهولاتی برای بشر پیدا شود یعنی یک اموراتی را نمی‌تواند تشخیص دهد که این مصداق کدامیک از تعاریف یا ارزشها یا تکالیفی که در وحی وجود دارد می‌باشد و چون این یک امری است جبری، یعنی هیچوقت بشر نمی‌تواند عالم مطلق باشد در عینیت هر وقت به یک مطالبی رسیدیم که دیدیم نمی‌توانیم تشخیص دهیم که کتاب و سنت در این مورد چه گفته

است و بنظرمان می‌رسد که کتاب و سنت در این مورد ساکت است آن امور را به تبع سایر اموری که کتاب و سنت در موردش توضیح فرموده تعیین می‌کنیم... بنابراین می‌توان گفت که مدل سازی و نمونه سازی کردن برای بشر دارای ادراک تدریجی الحصول ضروری بوده و از آن اجتنابی نیست و در صحبت دیگر می‌گفتیم غیر از این مطلب آیا همان چیزی را که وحی معرفی می‌فرماید مدلیست که همه چیز باید مصداقی از آن باشد؟ (چه ما آنرا بفهمیم یا به مرور به آن متوجه شویم) یا اینکه آن چیزی را که وحی معرفی می‌کند ضرورتی ندارد که همه چیز مصداق آن باشد بلکه اگر آن مطلب در همه زمانها و مکانها جاری باشد بعضی از چیزها را ممکن است بتوان به تبع آن مدل خود بشر پیدا کند، و از این مباحث به نتیجه می‌رسیم که حد و مرز را وحی معین می‌کند و باز با این تعریفی که ما از مدل داشتیم که مدل باید امری قابل تکرار باشد و متأثر از زمان و مکان واقع نشده و حاکم بر زمان و مکان باشد و زمان و مکان وسیله آن توصیف یا ساخته شوند، روشن شد که وقتی می‌گوئیم مدل در زمان و مکانهای مختلفی وجود دارد هر چند بعضی از کیفیات وقتی تغییراتی می‌کنند و از آن موضوع خاص قبلی خارج شده و تبدیل به یک موضوع خاص دیگری می‌شوند ممکن است بتوان گفت مدلسش وقتی که بصورت این موضوع بود با مدلسش وقتی که بصورت بعدی در آمده تفاوت داشته و آنها دارای دو مدلند ولی می‌دانیم که ما بین ایندو مدل یا شامل بر ایندو مدل هم باید یک مدل دیگر باشد تا ایندو مدل بوسیله آن مدل شامل (یا بر اساس آن) ساخته شود والا اگر مدلی شامل بر کلیه زمانها و مکانها نباشد قدرت رفتن از این زمان یا مکان به زمان و مکان دیگر مطابق برنامه از انسان سلب می‌شود پس حتماً باید مدلی وجود داشته باشد که زمان و مکان را تعریف کند بنابراین آن مدلی که از وحی می‌آید در نهائی ترین رتبه اش حتماً باید شامل بر هر زمان و مکان باشد یعنی در هر زمان و مکان که برویم موضوعات را بتواند تعریف کند. بعد به این مطلب رسیدیم که بعضی از مدلها در همه زمانها و مکانها حضور ندارند به عنوان مثال بحث اخلاق و احکام و تکنولوژی یا فرهنگ سیاست، اقتصاد در هر جامعه ای وجود دارد نمی‌شود جامعه ای را فرض کرد که دارای این ابعاد نباشد پس می‌توان مثلاً یک چنین چیزی را از وحی بدست آورد و گفت جامعه در هر تغییراتی دارای این مشخصات است بعد اگر ما بین این مشخصات

بر اساس وحی یک ربط خاصی را برقرار بدانیم در جامعه هم هر همان ربط ها را برقرار کرده و ادعا می‌کنیم که جامعه را مطابق آن مدل ساخته ایم ولی یک مدلهائی وجود دارند که هیشگی نیستند بعضی وقتها بوجود می‌آیند (در یک شرائط زمانی و مکانی) و در یک شرایط دیگر از بین می‌روند یا اگر این مدلها را مدلهای میرا و مدل شامل بر زمان و مکان را مدل ثابت نام گذاری کنیم صحبت در این است که آیا هر دو مدل ثابت و میرا را وحی معین می‌فرماید یا اینکه بیان مدلهای میرا کار وحی نیست و وحی فقط در مورد همان امور ثابت صحبت می‌کند که در هر شرایطی که باشیم وجود دارد و مدلهای میرا هم با توجه به شرائط خاص زمانی و مکانی به تبع آنها (امور ثابت) درست می‌شوند بنابراین آن سؤال به قوت خود باقی است که آیا وحی فقط مدلی را معرفی می‌کند که همه چیز مصادیق آن باشند یعنی مدلی است که در هر شرائط زمانی و مکانی موضوعیت دارد یا اینکه وحی یک چنین مدلی را معرفی می‌کند ولی اموراتی دیگر هم هستند که در شرائط زمانی و مکانی پیدا می‌شوند که مصداق آن مدل نیستند بلکه به تبع آن درست می‌شوند که در این مورد هنوز مقداری جای بحث است، یک شباهتهائی هم بین این مدلها بود که روی آنها هم صحبت شد که مدلهای میرا فرضاً مانند رادیوهای لامپی قدیم یک مدلی داشت الان که رادیوهای ترانزیستوری آمده است آن مدلها کارائی نداشته و از بین رفته است و ما الان روی یک مدل دیگری رادیو می‌سازیم و بعد هم ممکن است بدلیل کشف کیفیت ها و قانونمندیهای جدید رادیو هم به یک کیفیت دیگر به بازار بیاید اسم یک چنین مدلهائی مدلهای میرا بود که در یک شرائط زمانی و مکانی کارائی داشته و بعد از بین رفته و جای آن یک مدلهای دیگری عرضه می‌شود، در مورد آن چیزهائی را هم که وحی فرموده یک چنین چیزی است مثلاً وحی در مورد نماز مسافر مدلی را ارائه داده است و آن مدل برای همیشه و در هر شرائط زمانی و مکانی قابلیت وقوع ندارد، یعنی اگر در حضر باشد مدل نماز خواندنش فرق می‌کند همینگونه هم که شما می‌گوئید ما الان مدل رادیو لامپی را بکار نمی‌گیریم دلیل بر این است که آن مدل کارائی ندارد بلکه دلیل بر اینستکه یک چیز بالاتری پیدا شده یعنی در شرائط زمانی و مکانی دیگری وارد شده ایم، و الان هم اگر در جزیره ای برویم که وسائل الکترونیکی نباشد و همان وسائل قبلی باشد می‌توان آن چیزها را رو بهم سوار کرد و رادیو

لامپی درست کرد و استفاد کرد بنابراین از این بعد تفاوتی ما بین ایندو مدل نیست که بگوئیم بعضی از مدلها میرا هستند، و اصولاً هماهنگونه که در آنجا گفته شد شرائط زمانی و مکانی در خود آن مدلها هم هستند (در آن چیزهائی که وحی می‌فرماید وجود دارد) و بعد این صحبت پیش می‌آید که اگر گفتیم مدل وحی حاکم بر شرائط زمانی و مکانی است این شرائط زمانی و مکانی به تبع شرائط زمانی و مکانی خود موضوع است یعنی فرضاً اگر وحی در مورد زندگی سالانه یک مسلمان دستور العمل فرموده باشد بدین معنا نیست که این مدل برای زندگی ماهانه یا هفتگی روزانه و ساعات او نیز کارائی دارد و تکرار می‌شود یعنی اگر در سال، یک ماه از آن را روزه می‌گرفته اینگونه نیست که در ماه هم قسمتی از آنرا روزه بگیرد بلکه مدلهای آنها دو تا است پس وقتی که زمان و مکان را با اندازه ای عوض کنیم که آن موضوعی که قابل تکرار بوده است تبدیل به موضوعی می‌شود که آنها هم خود قابل تکرار است دلیل ندارد که همان مدل قبلی در مورد آن صادق باشد بلکه آن می‌تواند مدل دیگری داشته باشد، اینها مطالبی بود که بحث شد و فعلاً روی احتمال سوم و چهارم هنوز به یک نتیجه مشخصی نرسیده ایم، و احتمالی هم که در جلسه دیروز بحث شد نظر بعضی از دوستان این بود که همانگونه که ما آن حد و مرز را که می‌گوئیم (بالا تر از آن به عهده وحی و پائین تر از آن به عهده عقل) به عهده وحی است خود این مرز را هم که در مورد مدلهای میرا یا تناسبات جزئی تر هم آیا وحی صحبتی دارد یا نه، اینرا هم باید از وحی بگیریم، در صورتیکه وحی در آن موارد جزئی هم صحبت کرده بود بگوئیم پس همه چیز مصادیق وحی است و اگر دیدیم در آن مورد وحی صحبت نکرده می‌گوئیم عقل مجاز است که در این موارد صحبت کند و یک صحبت دیگر هم در همین زمینه مطرح می‌شد که همان دو مطلبی را که تمام کردیم دال بر این است که یکی از آن احتمالات صحیح است که اگر گفتیم آنچه‌ی را که وحی فرموده در شاملترین رده قرار می‌گیرد آن شاملترین رده حکومت در بقیه رده ها (چه از مدل چه از عینیت) پیدا می‌کند، آن قسمت شامل مدل اصلی ما می‌شود یعنی چیزی که از وحی گفته شده و عقل فقط آنرا استنباط کرده بقیه امورات، اموراتی هستند که آن امور را عقل نمی‌تواند تشخیص بدهد بخاطر اینکه آنها اموراتی هستند که حاکم بر شرائط زمانی و مکانی هستند و عقل چون نمی‌تواند حکومت بر

شرایط زمان و مکان داشته باشد نمی‌تواند آن مدل را بسازد ولی امورات پائین تر که داخل در شرایط زمان و مکان هستند عقل می‌تواند آنها را مبتنی بر آن امر شاملتر شناسائی نمایند بنابراین یک دسته از احکام و توصیفات و ارزشهائی را که وحی فرموده که اساسی تر و کلی تر هستند در قسمت بالاتر قرار گرفته و مدل می‌شوند بقیه آن اموراتی را که وحی فرموده در قسمت پائین تر قرار گرفته و در این قسمت ها عقل می‌تواند تناسباتی را همعرض آنها و مبتنی بر آن امر شاملتر بدست بیاورد یا تغییراتی را در آنها ایجاد کند یعنی عقل می‌تواند بگونه ای طراحی کند که بعضی از احکام عوض شده و موضوعیت پیدا نکنند یا در آنها تغییراتی ایجاد کند مثلاً بگوید آنچه‌ای که حلال بود در این شرایط حرام است پس یک مدل سازی خاصی پیدا می‌کند که بعضی از احکام و توصیفات وحی عوض می‌شود این عوض شدن‌ها دلیل بر این است که عقل قدرت دخالت در امور و تشخیص این امور را داشت ولی در یک رده اموراتی هست که می‌گوئی مآنها تابع شرایط زمانی و مکانی در نمی‌آیند، آن احکام حاکم بر شرایط زمان و مکان است و عقل در آنجا نمی‌تواند برود و آنها هم امورات ثابتی هستند که در هر شرایط زمانی و مکانی وجود دارند و حکومت دارند و در آنها تغییری را نمی‌توان داد ولی در امورات رده پائینتر عقل می‌تواند دخالت کرده و از آنها مجموعه سازی و نظام سازی کرده البته با توجه بر آن چیزی که در شرایط اتفاق می‌افتد و بر اساس آن امور ثابت شامل، اینها مطالبی بود که در جلسه وارد بحث شد اگر در این امور صحبتی هست بفرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعدو... من همین احتمال اخیری را که فرمودیدی مطالب مختصری در تقویت آن بذهنم می‌رسد که عرض می‌کنم در باب اینکه مدل حاکم بر زمان و مکان در باب فهم مدلهای متغیر در زمان و مکان اصل باشد (برای عقول انسانها) اگر فرض شود ما مستبصر به مرتبه ایمان هستیم و عقل چیزی جز استبصار به رتبه ایمان نیست و به نوری که متناسب باکان مرتبه از ایمان هست فهم روابط می‌شود، آنوقت یقینی است که مرتبه ایمان ما مطلق نیست و مرتبه ایمان ما اشرف بر زمان و مکان ندارد و این استبصار هم استبصاری نیست که به همه زمان و مکان باشد، حالا لااقل این مطلب اینست که معصومین (ع) که علم آنها حضوری است نه تدریجی آنها نسبت به این عالم اشرف تام دارند، نسبت به این مرتبه

علمشان عن ال... تبارک و تعالی مطلق است حالا اینکه در مرتبه خودشان چه باشد از موضوع کلام ما خارج است حالا اگر ما مستبصر به نور ایمان شدیم نه تطبیق به مصداق صحیح است بنا به تعریفی که از کلی و مصداق می‌شود و نه مقدمات عقلیه بنا به تعریفی که از ادراک از مقدمات و عقل می‌شود چرا؟ چون وقتی تطبیق به مصداق می‌گوئیم معنایش اینستکه لا اقل در رتبه مصداق علم ما کامل است که می‌توانیم مصادیق را مشخص کنیم در این عالم بگوئیم مثلاً ما نسبت به دنیا در مرتبه شهودیم ولو اینکه آخرت در نزد ما غیب باشد، مجموعه دنیا را می‌توانیم بسازیم و خواصش را بفهمیم و اشراف داریم و سنجش می‌توانیم انجام دهیم و این سنجش مان را مستقل از ایمان فرض کنیم والا اگر گفتیم همین سنجش مستقل نیست معنایش اینستکه سنجش چیزی جز استبصار به مرتبه ایمان نیست و بنابراین مراتب تبعیت ما در فهم ما از این عالم اثر می‌گذارد اگر خواستیم اثر بگذاریم یعنی مراتب تبعیت ما از وحی است که در این عالم اثر می‌گذارد (در شناختن روابط و آثار این عالم) و از معنی کلی و مصداقی که عقل بتواند بر اساس بدیهیات خودش تمام کند خارج می‌شود، یعنی مطلق بودن ادراک عقل را در همه جاها شما نفی می‌کنید می‌گوئید در همه جا تدریجی است و در همه جا هم خودش به تنهایی نمی‌تواند حرکت کند هکذا اگر بگوئیم کلی و مصداق نیست بلکه معنایش شناختن یک تکلیف از ما انزل ال.. و از کتاب سنت است، و عقل در شناختن مقدمات عقلیه اش دخالت می‌کند معنای این مطلب این است که ما در شناختن مقدمات مستقیم اینکه چه چیز متناسب است و چه چیز متناسب نیست مستقیم و در خود این مطلب وحی دخالتی ندارد بنابراین فرض سومی را که فرمودید که ما مبتنی بر آن چه که از یک مدل ثابت حاکم بر رشد می‌توانیم بفهمیم این فرض قابلیت طرح پیدا می‌کند و دیگر کلمه تعیین به مصداق و یا مقدمات هم کنار می‌رود و جای آن تناسبات مرتبه رشد، یا تناسبات آن رتبه از ادراک یا تناسبات آن رتبه از استبصار می‌آید که استبصار به مرتبه ایمان مناسبات خودش را در همه مراتب مشخص می‌کند طبیعی است وقتی می‌گوئید استبصار به مرتبه ایمان در آن مرتبه ای که هست در همه مراتب وحی در فهم آن دخالت دارد نهایت اینکه دخالتها مختلف است در یک جا دخالتها، دخالتهای نسبت به اموری است که انسان امور حاکم بر زمان و مکان را می‌فهمد و در یک جا هم

حاکمهای بر تغییرات تدریجی راه یعنی یک مدل حکم بر اصل و نفس تغییر است و یک مدل هم مدل‌های تغییر است آنوقت صحیح هم هست که بگوئیم همه اش در وحی موجود است نهایت در رتبه مافوق ما و در رتبه ما متناسب با ادراکمان تناسباتی را ما از آن ادراک می‌کنیم این نحوه عقلی را که به اصطلاح در رتبه رضا و مراتب مختلف رضا به حسب مراتب مختلف رشد ملاحظه می‌کنید این رتبه را اگر تناسبات رضا و رضوان در جمیع مراتب بگوئیم چه مانعی پیدا می‌کند؟ آیا می‌شود گفت این تناسباتی که بنده یا مولی علیه نسبت به مولا دارد همه آن مرتبه اعلی که در کتاب هست مرتبه نازله ای را که متناسب با رتبه خودش می‌تواند درک کند لزومی ندارد که عیناً خود این مطلب درست است شیئی را به شخصه آنرا در کتب ببینید هماهنگونه مدل ثابت و حاکم بر زمان و مکان را در آنجا می‌بیند بلکه این شیئی را در رتبه خودش می‌بیند یعنی مبتنی بر آنها می‌بیند اسم مبتنی بر آن امور ثابت دیدن را می‌شود لازمه خطاب گذاشت می‌توان آنرا لازمه مرتبه ایمان و فهم از خطاب قرار داد ما بدنبال این نیستیم که اسم آنرا چه بگذاریم فعلاً این احتمال مورد نظر است که بگوئیم احتمال سوم جامع هر دو است اگر هر دو را اصلاح کنیم یعنی استقلال عقل را از تبعیت برداریم و بگوئیم اگر مستقل شد از عالم چیز دیگری را دیده و چیز دیگری را می‌چشد ولی اگر ممحض در رضوان الهی بود ممحض در کسب رضا بود خودش شخص راضی می‌شود آنکه به دنبال اینستکه رضای مولا را در جمیع مراتب کسب کند تامل هم می‌کند، گاهی به ذهن می‌آید که معنی رضا این باشد که هیچ کاری را انجام ندهیم و ببینیم که هر چه پیش آید، در حالیکه خدا نخواست است شما هیچ کاری نکنید خداوند راضی به این کار نیست که شما هیچ کاری نکنید، خداوند خواسته است که شما برخیزید و نماز بخوانید باید برخیزید و نماز بخوانید او خواسته که تامل کنید باید تامل کنید او خواسته که فعالیت قلبی و ذهنی و عینی داشته باشید باید داشته باشید و هم اینها هم پرستش است و هیچ کدام هم تعطیل بر دار نیست همه اش پرستش خدای متعال است کیف پرستش را هم بوسیله راهنمایی که از ناحیه وحی آمده باندازه ای که شما بتوانید تناسباتش را ملاحظه کنید در تمام زمینه ها فرموده است.. .. لوازم وحی یعنی لوازم استبصار کسیکه عبد است به مرتبه ایمانش یعنی راهی را که باید برود البته این استبصار به کتاب در

یک رتبه اش استبصار نسبت به امور حاکم بر تغییر است در یک رتبه هم نسبت به امور متغیر است، اگر در این مطلب اشکالی می‌بینید تا توضیح دهیم.

برادر سیف: آیا استبصار ما نسبت به امر حاکم بر تغییر وسیله ای برای استبصار و شناخت ما در امور متغیر است و نسبتی که آن را می‌شناسیم وحی را می‌شناسیم یا اینکه رتبه متناسب با مرحله ایمانی جدای از کانال ملاحظه مدل حاکم بر تغییر یا رابطه ای که تغییر را به معنای اعم توصیف می‌کند هم می‌توانیم ملاحظه عینیت کرده و تغییر بدهیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فردا اگر کافر نسبت به وحی یا نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی باشد که استبصارش در کمال بعد نسبت به نور فطرت و نور ایمان است و در کمال حضاضت است و خودش را مستقل می‌بیند و نظر به عالم می‌کند ولی اگ بهر میزانی که تسلیم و راضی باشد، بهمان نسبت تسلیم نسبت بوحی است و نور ایمان همان نور تبعیت از وحی می‌شود و نظر به کتاب میکند و این معنای پرستشی است که نسبت به قوه درک یا نور ایمان در مرتبه عقل دارد که این همان پرستش خدای متعال است یعنی فرقی ندارد که انسان به زبان "سبحان ربی الاعلی و بحمده" بگوید و یا با فکر در عظمت خدای متعال و تسبیح و تقدیس ایشان متناسب با آنجائی که باید چنین فکری بکند فکر کند یا به فکر، دوری بجوید از محرمات ال.. یا به فکر نظر به این کلمات نماید و دوری از هوی و از وساوسی که برایش پیدا می‌شود بنماید، اساساً اینکه آیا همه این مراتب پرستش است یا نه؟ علی فرض اینکه پذیرفتیم همه این مراتب، مراتب پرستش است.

.... با عینک این کتاب است که پرستش در مرتبه قلب و ذهن و عین واقع می‌شود. محل کلام شما و آقای معلمی مرتبه عین آن با عینک همین کتاب است، که بر مبنای آن مدل ثابت یا علائمی را که داده اند واقع می‌شود معنای آن علائم این کلام نیست که برای کافر هم علامت باشد، از قبیل فنون نیست که بگوئید فن درست کردن حلوی گل نسترن برای همه یکی است یک نفر همین مثال را می‌زد (سال ۵۸) که فن درست کردن حلوی گل زرد دستور العملی دارد که اگر اینرا کافر درست کند همین حلوی گل زرد می‌شود و مسلم

هم درست کند همین می‌شود. و می‌گفت اقتصاد اسلامی مثل دستور العمل حلوی گل زرد است. کافر هم می‌تواند این را تحقق کند. ما به ایشان عرض می‌کردیم نه اینطور نیست این یک جزئیات آدمیزاد است که انگیزه حرتی آدم مومن یک چیز است و تحرکش یک چیز است و مناسبات همان انگیزه است که در خارج واقع می‌شود، و اصلاً نمی‌شود یکی باشد حتی به نظر من می‌آید که مزه آن در دهان دو تایی آنها یکی نیست نهایت این یک چیزی نیست که کسی بشود به کس دیگر مزه آن را نشان بدهد من معتقدم که لذتی که کافر بصورت روحی از دنیا احساس می‌کند با طعمی که مومن موحد می‌چشد دو طعم است از یک چیز واحد دو تا خاصیت صادر می‌شود، در دو مجموعه هم قرار می‌گیرد ای شیبی با یک آدم دیگر یک مجموعه دیگر دارد و منتجه گیری دارد و نحوه رابطه دیگری دارد و در آنجا هم یک جزء است در یک مجموعه دیگر و با یک آدم دیگر و نحوه رابطه دیگر و منتجه دیگر، که عقلاً نباید هم یک جور باشد حالا اگر ما گفتیم که مومن مستبصر به نور ایمان نمی‌تواند با عینک وحی به عالم نظر نکند، این از قبیل تطبیق به مصداق نیست بلکه از قبیل ملاحظه مناسبات است همان نکته ای را که فرمودند نکته لطیفی است که بگوئیم بر مبنای آن مطلب این مطالب را می‌بیند بر مبنای آن امور ثابت حاکم بر تغییر اینها را می‌بیند، روابط را می‌بیند و کار می‌کند. برادر سیف: پس ملاً صحت ایمان، ملاک شخص ایمان، ملاحظه تناسب رفتارهای عینی و ذهنی و قلبی با تناسبات حاکم بر وحی فرموده باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ادراکاتی را که از وحی داریم قهراً بر ادراکات دیگرمان حکومت دارد در این راه بودیم آن حاکم می‌شود و نحوه فهمان عوض می‌شود.

برادر سیف: آیا برای تشخیص شدت ایمان، باید به ملاحظه تناسبات عقلی رفتار ذهنی و قلبی و عینی با تناسباتی که وحی فرموده است پردازیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شدت به صدق بر می‌گردد، صدق به وحدت ترکیبی تام و کثرت ترکیبی تام بر می‌گردد.

برادر سیف: برای آنجائی که می‌خواهیم احتجاج صورت بگیرد یا تشخیص نستب به غیر صورت بگیرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی که شما گفتید بر عالم این امر حاکم است هر رتبه ای حتماً نسبت به مادون خودش حاکم است و می‌تواند احتجاج کند، رتبه منطبق صوری حاکم بر کفار است و احتجاج می‌کند کما اینکه کی عارف هم یک نکته ای را مثلاً در یک جلسه ده نفری می‌گوید این نکته برای هشت نفر آنها غیر مستدل است چون ادراکی از آن ندارند، برای یک نفر از آنها باصطلاح سوسو می‌زند ولی یک نفر از آنها می‌چسد و بلوغ ادراک و دستگیری در این رتبه را دارد، در این کتاب چهل حدیث، امام (رحمه ال... علیه) می‌فرمایند ایمان به اصول دین فطری است و عقلی نیست بعد ایمان به معاد را بصورت فطری ثابت می‌کنند و یک مقداری از این لطیف تر را برای کسانی که ایمانشان قوی نباشد، یعنی مرتبه ادراکشان پائینتر است (نمی‌توان گفت ما قویتر هستیم چون بهرحال در عالم امکان هستیم و همه در حال لغزش و اینطور نیست که اگر کسی در یک رتبه بالاتری باشد احتمال سقوطش غیر ممکن باشد).

برادر سیف: با این مقدمه که حتماً می‌توان گفت، یعنی با این مقدمه ادراک لازمه ایمان است اگر ادراک نباشد یعنی ایمان نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ایمان نیست ولی یک چیز دیگر را نمی‌توان گفت و آن اینست که نمی‌توان گفت که تا آخر اینطور باقی می‌ماند چون این قیومیتش بدست خودش نیست با پای خودش نیست که دارای حرکت می‌کند آنجایی که ای معجب شود سقوط پیدا می‌کند به اشد مرتبه سقوط و مبتلای به بیماری تردید می‌شود، آنوقت همان مطلب را که بصورت لطیف گفتند وقتی وارونه بفهمد و وارونه شود تبدیل می‌شود به یک شبهه اقوایی و شیطنت اقوایی که آنرا هم نفوس متوسطه نمی‌توانند آن شبهه اقوی را بکنند، شبهه قوی تری می‌شود و حیوانیت قوی تر می‌شود ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم می‌خواهم بگویم شدت دلیل بر بقای این شدت تا آخر نیست، تبدیل شدن به غلظت هم دیوار به دیوار این شدت است. مستبصر به نور ایمان است و لکن اگر در یک لحظه سقوط کند، از شیطانهای بسیار خطرناک می‌شود که می‌تواند یک جمع را فاسد کند، و لکن حالا در همین رتبه ای که هست یک شخص سومی اگر بخواهد نظر دهد می‌تواند بگوید این در رتبه بالاتری مطلب را درک می‌کند، همینطوری که شما در امور عقلانی می‌گوئید

این فیلسوف اقوای از فیلسوف دیگر برهان می‌آورد، ولکن همین فیلسوف اگر با همین قدرتش فاسد شود پیداست که ضرر بیشتری می‌زند، برگردیم. عرض می‌کنیم اصولاً مفاهمه متناسب با رتبه است، مفاهمه اینطور نیست که هر چیز را هر کس در هر حالی بتواند ملتفت شود باید حتماً نسبت به مادون این مفاهمه انجام گیرد قابلیت هدایت و رشد باشد آن سرانی را که شیطنتشان شدید است خبیث هستند آنها هم گاهی در یک پستی قرار می‌گیرند که واقعاً نمی‌توانند ادراک کنند این جمله ای که جناب مبارک حبیب روز عاشورا به اینها گفت، وقتی حضرت احتیاج فرمودند یکی از آن معلون‌ها گفت ما چیزی نفهمیدیم حبیب گفت همین یک کلام را تو در همه عمرت راست گفتی، حبیب شهادت صحیحی داده بود، اینها قلبشان طبع شده بود دیگر نمی‌توانستند ادراک کنند، احتیاج برای ضعفی که در لشکر بودند بود، آنهایی که لیظ بودند طبع شده بودند آنهایی که عامداً بر علیه رسول خدا (ص) مردم را مجهز کرده بودند و قصدشان دعوای با پیامبر اکرم بود و دعوای با خدا بود آنها مورد خطاب حضرت نبودند خطاب به احتجاج برای لشکر بود و ضغائی که در آنجا بودند در بین آنها افرادی بودند که غلظتشان به آنجائی رسیده بود که قلبشان طبع شده بود خلاصه اینکه "طبع ال.. علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم..." مصداقی دارد یا نه؟ اگر مصداقی دارد، سران لشکر و آنهایی که در جنگ با حضرت سید الشهداء (ص) رکن بودند اظهر مصادیقش نبودند؟ آیا می‌توان در این هم شک کرد، بله آن لشکری که همراه اینها آمده بودند و از اینها هم می‌ترسیدند و جرئت نداشتند که به اینطرف بیایند برای آنها اتمام حجت می‌شد، بعضی از آنها طبعاً و بعضی خوفاً و... آمده بودند، بهرحال برگردیم به بحث.

اگر استبصار به نور ایمان بشود آنوقت تبعیت از کتاب طبیعی است که برای فهم اساس قرار می‌گیرد و معنای لوازم هم می‌شود مناسبات این خطاب، نه به معنای مقدمات می‌شود و نه به معنای مصادیق می‌شود.

برادر پیروزمند: اگر توضیح بیشتری که غرضتان از مدل ثابت چیست و چه مجموعه ای را جزو این مدل ثابت می‌آورد بعد شاید مرز بین عقل و نقل که مورد سؤال بوده است مشخص تر شود. مثلاً نفس مدل شناسائی

با این بیانی که فرمودید اینرا جزو مدل ثابت می‌آورید یا جزو قمست دوم یعنی مدل‌های متغیری که باید بر اساس آن مشخص شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنا به این بیان عیبی پیدا نکرد که همه چیز در کتاب باشد چه ثابت چه متغیر، ولكن ادراک ما از کتاب لازم نیست که همه را بفهمد، ما همان مدل ثابت را که بفهمیم کافی است از جمله چیزهایی که در کتاب است تغییرات خود ما است عیبی ندارد که امام معصوم بدانند که من کی دنیا می‌آیم و کی می‌میرم، چه چیزی می‌فهمم و چه چیزی را نمی‌فهمم چه حالی دارم و شما را هم همینطور بدانند عیبی ندارد حتی پیش از اینکه متولد شوید عیبی ندارد که خدای متعال قبل از خلق خلق تما خصوصیات خلق را بدانند به جایی ضرر نمی‌خورد می‌داند که این شخص بالااختیار است اینطور می‌کند و .. اینها موجب جبر نیست علمی که خدا دارد علت اینکه شما اینطور بکنید نشده می‌داند که شما اینطور اختیار می‌کنید کمالی است برای اونه قید است برای شما، پس بنابراین بیان یک دقت می‌گوئید مدل تغییر یعنی تناسبات مرحله ایمانی خودمان را در حالا بشناسیم و این چیز را درست کنیم. بنا به تبعیت از کتاب، بنا به اینکه کتاب را اصل قرار دهیم و بر آن اصل تلاش کنیم تا در عینیت چنین چیزی درست شود، یک وقت است که می‌گوییم بریا من این متغیر است یک وقت است که می‌گوییم بریا بزرگتر از من خود من هستم که تغییر می‌کنم برای او عیبی ندارد که من جزو متغیرها باشم و بیایم و بروم بریا من این مصنوعی که ساختم این مدل‌هایی که ساخته ام مثلاً رادیو لامپی، میرا است برای مافوق من خود من و حرف من و فکر من و همه اینها جزو چیزهای زوال پذیر باشد، عیبی ندارد، مثلاً اگر کسی اشراف بر تاریخ علم داشته باشد قبل از پیدا شدن علم داند فلان فرضیه متناسب با فلان مرحله از رشد می‌آید و بعد هم اثر عینی اش را می‌کند و زمینه را برای رشد مرتبه دوم را فراهم می‌کند و می‌رود و فرضیه دیگری متناسب با مرحله رشد بعد می‌آید یعنی مدل‌های فکری اینها هم جزو مدل‌های متغیر و میرا می‌شوند ضرری ندارد.

برادر پیروزمند: بهتر است معیار تقسیم بندی را عوض نکنیم، یعنی اگر بر آن مبنا عمل کنیم که همه چیز در وحی است و ثابت است، و هر چیز هم سر جای خودش است و همه چیز هم متغیر است و... آن مبناء یک

مبنای دیگری است غیر از این چیزی که الان بر اساسش تحلیل می‌کنید مرز بین عقل و نقل را، آن حرف سر جای خودش درست است اما آن صحبتی نیست که تکلیف ما و کار برنامه ریزی را نسبت به ما مشخص کند، آنچه را که بیشتر جوابگوی مشکل فعلی ما نمی‌تواند باشد این تقسیم بندی دوم است که آن تسامجی هم که در آن است متوجه هستیم که وقتی داریم می‌گوئیم مدل ثابت و در کنار آن هم می‌گوئیم مدل متغیر، داریم نسبت به عقل و ادراک خودمان اجباراً چنین دسته بندی می‌کنیم منتها می‌گوئیم علی فرض این جهت که ما با توجه به این نکته مجبور شدیم چنین دسته بندی بکنیم، الان داریم بر این مبنای ثانی تقسیم بندی می‌کنیم حال با همین توضیحی که می‌فرمودید که این مقدمه هم در آن مورد لحاظ است که اشتباه نمی‌شود و در آن موضع همه چیز متغیرند و همه چیز ثابتند، و سر جای خودشان هستند از آن موضعی که نخواهیم نظر بدهیم می‌خواهیم بدانیم تکلیف کار خود ما چیست ما بعنوان اینهایی که دور هم جمع شدیم تکلیفما ندر این قضیه و در دنبال کردن بحث چیست، این تنوع بر همین مطلب است که این ثابت و متغیری را که معنا می‌فرمودید، فضا و ظرفیتش معلوم باشد که ما بفهمیم چه چیزی بالاخره ثابت است و چه چیز متغیر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بفرمائید در اینجا حاکم و محکوم، یا اصل و فرع دیگر اینطور باشد آنوقت آنچه را که ما از خطاب می‌فهمیم همیشه اصل است و آنچه را که برای جاری کردن در خارج واقع می‌شود همیشه فرع است مثلاً در خطاب فهمیدیم دوازده تا شاخصه، این دوازده تا اصل می‌شود، کارهایی را که ما نسبت به این دوازده تا می‌توانیم انجام دهیم متناسب با تناسبات این دوازده تا باید انجام دهیم فردا فهمیدیم که دوازده تا نبود چهارده تا بود، خوب باید ارکان ثابت مدلمان چهارده تا باشد، پس فردا یک رشد دیگری حاصل شد... یعنی ادراکات از کتاب بر سایر ادراکات حکومت پیدا می‌کند.

برادر پیروزمند: یعنی ما این حرف را پذیرفته ایم (حتی قبل از اینکه بخواهیم مشخصاً وارد بحث مدل شویم) به اینکه وحی مطالبی را فرموده و کامل است و باید تابع آن هم بود و هر جا هم که وحی نظر داشت دیگر نمی‌توانیم روی نظر وحی نظری بدهیم و هر جا هم که نظر نداده است و ما مجبور به عمل بودیم باید فکر

کنیم و مناسبات آن را مشخص کنیم و علم کنیم منتها آن چیزی که منشا سئوالات و بحث های چند روزه شده است این بوده است که ما این وسط دنبال امر برنامه ریزی هستیم و می دانیم که وحی باید یک مناسباتی از امر برنامه ریزی را بیان کند حالا سؤال ما این نیست که اگر وحی چیزی را گفت تبعیت کنیم یا نه؟ بلکه سؤال اینست که چیزی را که وحی گفته است چه بخشی از مجموعه امر برنامه ریزی را متکفل است یعنی با توجه به آن دسته بندی که آقای معلمی و شما هم در دسته بندی هایتان مشعر به آن بودید، که اگر فرضاً این چنین دسته بندی درست باشد که ما یک مدل ثابت و حاکم و قابل تکرار در همه زمان و مکانها داریم و یک چیزهائی هم میرا و متغیر و یک تطبیق به مصداق داریم حال می خواهیم بگوئیم وحی چه مقدار از این را متکفل شده است یا به عبارت بهتر (باز برای اینکه اشتباه نشود با اینکه در وحی همه تغییرات و حتی تغییرات ما را هم گفته) آنچه که از وحی به ما می رسد چقدر از این مجموعه را متکفل است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اوصاف ثابتی است، احکام ثابتی است ارزشهای ثابتی است و مطلوب های ثابتی است.

برادر پیرومند: خوب این مطالب ثابت چرا و به چه دلیل می فرمائید که مثلاً مجموعه مدلهای میرا را وحی حتماً نظر نداده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظر داده است ما که نگفتیم نظر نداده است.

برادر پیرومند: بر این مبنائی که عرض می کنیم نه به عنوان اینکه در حقیقت آن همه چیز است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله بعد از تنازل.

برادر پیرومند: ممکن است کسی هم بگوید بعد از تنازل این مجموعه را هم شما نمی توانید بدست آوردی همان را هم یک بخشی از آن را داریم، یا کسی بیاید خط را مقداری پائینتر بکشد و بگوید نه بخشی از مجموعه مدلهای میرا هم در آن هست این خط را هر طور که بکشیم باید یک دلیلی برای آن داشته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دلیلی را که برای پائین و بالا، یک مطلب دیگری است که من اینطور از فرمایش شما درک می‌کنم حال اصلاح بفرمائید. دلیل برای بالا و پائین حکومت بر تغییر غیر از عامل تغییر بودن است. حکومت بر تغییر، اشراف بر زمان و مکان می‌خواهد و این ذاتاً در حد عقل تدریجی نمی‌تواند باشد و لکن عامل تغییر بودن، می‌خواهد تدریجی واقع شود. تدریجی هم عمل می‌کند چرا پائینتر را نمی‌تواند ملاحظه کند، یا عقل اشراف ندارد پس حاکم نیست و اگر حاکم نیست پس باید تابع باشد و لکن در رتبه عامل بودن بر عمل خودش بالضرورة اشراف دارد و عامل است و نسبت به عمل تغییرش چون مشرف است می‌فهمد نتیجه این مطلب می‌شود که این عامل باید طبق آن دستور ثابت عمل کند این معنایش اینست که مدلهای میرائی که بدست خود این حاصل می‌شود و بدست خود این هم از بین می‌رود این باید خودش بسازد، نهایت به لوازم، یعنی متناسب با آن مدل اصلی حاکم، متناسب با مدلی که تبعیت از او پذیرفته است. برادر پیروزمند: یک وقت است که ثابت و متغیر بودن را نسبت به مطلوب نظر خودمان بودن معنی می‌کنیم و می‌گوئیم ثابت آن است که وحی گفته باشد و میرا آن است که عقل متناسب با آن تناسبات ثابت بسازد یک وقت است که می‌گوئیم نه، ما کاری نداریم چه مقدار از آن را من می‌گویم چه مقدار از آن را وحی می‌گوید ما در مجموعه امر برنامه ریزی از بالا تا پائین بنظرمان می‌آید که فرد چنین مجموعه ای را باید در اختیار داشته باشد تا بتواند برنامه ریز شود.

حجت الاسلام حسینی: نه، یک قوانین حاکم بر تغییری را می‌گوئید داریم که می‌گوئید این تغییرات هر چه واقع شد تحت این قانون باید انجام گیرد، و یک قوانین تغییری دارید که می‌گوئید خوب این تغییر می‌کند، متغیر است قوانین شیئی متغیری را که دارد تغییر می‌کند و می‌رود، طبیعتاً یک قانون دیگری بعد از آن می‌آید، اگر آن قوانین رشد را می‌گوئید خوب این باید میرا باشد و باید هم کار و مصنوع شما باشد چون شما عامل هستید، شما باید جائی داشته باشید یا نه؟ همین جاهای شماست اگر قوانینی را هم می‌فرمائید که حکم بر جریان رشد باشد نه، برای شما اشرافی هم در آن حد نیست، در کتاب هست و لکن اختصاص به "من خوطب به" دارد برای من نیست.

برادر پیروزمند: حال نفس مدل شناسائی را که در بیان خودتان هم اشاره به آن داشتید جزو کدام مجموعه می‌آورید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مدل شناسائی را که ذکر می‌کنیم مدل شناسائی من است نه مدل شناسائی نبی اکرم (ص) که این اصل قرار می‌گیرد بر اساس یک تعبیری مثلاً استبصار به رتبه ایمان بگوئیم با عنایت معصومین (که حتماً این استبصار بدون عنایت ممتنع است) یا بگوئیم یک ادراکی از کتاب پیدا می‌کنید این ادراک از چیزی است که باید تابع آن باشید، ادراک از تبعیت است، ادراک از رضا است بعد متناسب با آن ادراکی از عینیت پیدا می‌کنید و لکن عینیت متناسب با رتبه شماسه و همراه شما که ادراک شما عو می‌شود آنها را هم عوض می‌کنید و می‌گوئید دیگر بدرد نمی‌خورد کنار بگذارید، یعنی متناسب با ادراک سابق شما بود یعنی در رتبه دوم می‌گوئید آن دیگر فایده ای ندارد و می‌گوئید آن مصنوعی که متناسب با ادراک سابق من بود الان به درد من نمی‌خورد، من الان یک ادراک دیگری دارم این پیداست که مدل مصنوع شما است و این مدل باید برود.

برادر پیروزمند: یعنی بعد از ادراک از وحی مستقیماً نظر به عینیت می‌کنیم و چیزی دیگر وسط واقع نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قاعدتاً چیزی وسط واقع نمی‌شود، فقط همان نفس مدل هست یعنی اینطور نیست که سه چیز داشته باشیم و باز بگوئیم بگردیم یک چیز دیگر هم پیدا کنید یک عینیتی هست و یک وحی است و یک ملاحظه مناسباتی است، شما رشد کردید، البته بعد از رشد شما مناسبات عوض شد، تبعیت بالاتری دارید، خوب بعد هم می‌گوئید آن چیزهایی را که سابقاً ساختید بدرد نمی‌خورد بعد می‌گوئید آن نحوه شناختی هم که داشتیم بدرد نمی‌خورد، شما رادیو لامپی را که جزء امور تدریجی است می‌سازید بعد هم در کتان که بالا رفت و ترانزیستور را شناختید می‌گوئید رادیو لامپی دیگر بدردمان نمی‌خورد خوب عیبی هم ندارد که بگوئید منطق روش محاسبه فلان رقم داشتیم حالا دیگر آن بدردمان نمی‌خورد.

برادر پیروزمند: همین برایمان مبهم است که این وسط منطق و روش محاسبه ای هم این وسط که عقل

بخواهد انجام دهد (با شرط تبعیت) باقی می ماند و موضوعیت دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، یعنی اینطوری نیست که استبصار را که می گوئید، بدون طریق واقع

شود استبصار نسبت به خارج اشراقی واقع نمی شود.

والسلام علیکم و رحمه ال... و برکاته

بحث الگو

بسمه تعالی

جلسه ۲ - ۶۸/۹/۲۹

برادر معلمی: اعوذ.. عمده بحثهایی که در جلسه واحد داشتمی پیرامون همان مطلبی بود که حضرتعالی در جلسه قبل فرموده و اینگونه تقسیم کردید که قوانین حاکم بر حرکت را باید نقل بفرماید چون عقل قدرت حاکمیت بر زمان و مکان را ندارد و قوانین حرکت که لزوماً محکوم قوانین حاکم بر حرکت بوده یا به تبع و به تناسب آنها پیدا میشود بر عهده عقل است هر چند در این قسمت اشکالاتی به نظر دوستان میرسید و بعضی هم مطرح میشود ولی عمده بحه در این زمینه بود که این تقسیم بندی و مطالبی که مطرح شد مطالبی بوده که در مقدمات پذیرفته شده قبلی لحاظ شده و مورد نظر بوده است و با این تقسیم بندی توضیحات آن سؤال اصلی حل نشد بلکه آن مطالبی که در مقدمات بود به بیان دیگری توضیح داده شد و واضح گردید از جمله آن مطالب یکی این بوده است که عقل مستقل یا چیزی که مطلقاً عقلی صرف باشد پذیرفته نیست که در توضیحات جلسه قبل من هم این توضیحات وجود داشت که تقسیم بندی عقلی و نقلی به این لحاظ است که نقلی را به امور استنباط شده توسط عقل از کتاب و سنت و عقلی را به امرواتی که عقل از کتاب و سنت استنباط نمی کند میگوئیم حال یا اینکه مصادیق کتاب و سنت یا لوازم آن را می یابد یا بر اساس کتاب و سنت عینیت را شناسائی میکند هر کدام از اینها که باشد به مجرد اینکه موضوع دقت عقل کتاب و سنت نباشد به این مطلب، مطالب عقلی گفته و به کل آنچه که از کتاب و سنت استنباط میکند

نقلی میگوئیم و بحثهایی مطرح شده در جلسه (چه در مباحث الگو چه در ولایت) اینستکه امور عقلی صرف برای ما پذیرفته شده نیست و نمیگوئیم توصیف و یا تکلیف و یا ارزش عقلی صرف یا عرفی صرف است بلکه میگوئیم هر جا که عقل میخواهد کارائی داشته باشد باید قانون حرکت و شاخصه هی حرکتش را به یک نحوه ای به نقل منسوب کند و در همین منسوب شدن و تناسبات صحبت بود که آیا این تناسبات از این سنخ است که ما بر اساس کتاب و سنت مصادیق را تشخیص میدهیم یا هم مصادیق و هم لوازم مصادیق مورد تشخیص است و در مصادیق هم باز یک مطالبی فرمودید که بنظر میرسد با توجه به بحث مطرح شده در قبل اینها هم پذیرفته شده است و آنهم بدین ترتیب بود که مصادیق به آن معنا که در منطق صوری مورد بحث قرار میگیرد در این بحث مورد نظر نبود به این علت که (قبلاً بحث شده) اگر ما بخواهیم دو مجموعه داشته باشیم که هر دو آنها دو دسته باشند که نظام نباشند مثلاً مجموعه عینیات و مجموعه احکام، نه احکام و نه عینیت را بصورت نظام ملاحظه نکنیم آنوقت در تطبیق به مصداق این اشکال پیدا میشود که گفته شود یک موضوع ممکن است مصداق چند حکم واقع شود یا در زمان و مکان واحد چند حکم با هم اجرا شود و مشکل این باشد که از این چند حکم کدام حکم باید جاری شود و بعد به این بحث بررسی که منطقی لازم است که بتواند مصادیق احکام را تعیین کند، یعنی می پذیرفتیم که بدون داشتن یک سیستم نمیشود سیستم سازی کرد گر چه قبلاً می گفتیم احکام جدای از یکدیگر هستند و به سازمان و نظام عینیت هم نمیتوانیم دست پیدا کنیم و خودش اساساً باید مبتنی بر یک سازمانی نظم داده شده و شناسائی شود بنابراین می گفتیم نیاز به منطق عمل داریم که آن منطق عمل همان نظام و سازمان بود، حالا وقتیکه به این نتیجه رسیدیم که این نظام و سازمان را در خود احکام پیدا کنیم (احکام یعنی مجموعه معارفی که از کتاب و سنت بیرون می آید اعم از تکلیفی و ارزشی و توصیفی یا هر چیز دیگر) اگر خود این احکام نظام و سازمان داشته باشند میتوانند منطق واقع شوند بعد ما نظام عینی را مبتنی بر آنها ساخته و دسته بندی و شناسائی کنیم بنابراین تطبیق به مصداق به این معنا نیست که یک موضوع مصداق چند حکم واقع شوند چونکه در آنجا یک نظام خاصی است در عینیت هم هر چیزی جای خاصی مبتنی بر آن مدل پیدا میکند و دیگر قدرت

تغییرات متفاوت جائی ندارد بنابراین تطبیق به مصداق را به همین معنا مورد لحاظ قرار داده بودیم و آن توضیحات هم همین مطالب بود حالا اگر از این دو مطلب بگذریم به این معنا میرسیم که قوانین حرکتی در محدوده کار عقل و قوانین حاکم بر حرکت در محدوده نقل مطرح شده و میدانیم که عقل باید تابع نقل یا محکوم نقل یا مبتنی بر شاخصه هیا نقلی حرکت کند این محکومیت یا تناسب یا هماهنگی یا تبعیت به چه معناست؟ آیا بدین معناست که فقط مصادیق آنها را می‌یابد؟ آیا بدنی معناست که بگوئیم کار عقل محقق کردن صورت عملیه یا عینیه احکام است یعنی بگوئیم آن احکام یا مدل صورت مدلی یا کتبه عینیت است و عینیت نیز صورت عملیه و عینیه آنست یا اینکه عقل غیر از اینکه صورت عینیت آن مدل را درست میکند و بدنبال اینستکه عینیت را صورت عینیه قرآن قرار بدهد یا قرآن را در عینیت جاری کند یا عینیت تجلی همان احکام و معارف قرآن باشد به یک مطالبی برخورد می‌کند که (این صحبتها همه در مورد انسان تدریجی الحصول است نه انسان معصوم) کتاب و سنت در موردش توضیحی نفرموده است و باید اینها را بلازمه تعیین کند، بعد از بحث اشکالاتی که مطرح شد بدین نتیجه رسیدیم که ایندو احتمال از یک جهت با همدیگر مشترک است و آنهم اینستکه اگر ما حتی احتمال سوم را هم بپذیریم و بگوئیم کار عقل فقط این است که صورت عملیه و عینیت احکام را پیدا کند و مدل احکام را در عینیت محقق کرده و بسازد به علت تدریجی الحصول بودن ادراک انسان در ادراک از کتاب و سنت اجمالاتی وجود خواهد داشت و در عینیت در مطالبی که می‌خواهد پیاده کند به مطالبی میرسد که نمیداند از لحاظ شرع حکم این مورد یا سه مورد دیگر چیست یا کدام احتمال از لحاظ شارع مقدس ترجیح دارد یا تفاوتش در چیست وقتیکه باین مطلب میرسیم مجبور میشویم چند گونه تقسیم نمائیم، یکی اینستکه بگوئیم همیشه بشر به یک اموراتی برخورد میکند که هر چند آن امورات با هم تفاوت دارند تفاوتش در آن مورد نظر اهمیتی برخوردار میکند که هر چند آن امورات با هم تفاوت دارند تفاوتش در آن مورد نظر اهمیتی ندارد مثلاً اگر ما دو استکان داشته باشیم که از یک جنس یا از یک کارخانه باشند درست است که چای خوردن در هر کدام با دیگری تفاوت دارد ولی می‌بینیم این چنین تفاوتها در مرود آن کار لازم به بیان نیست پس همیشه در عمل به یک چنین چیزهائی برخورد

میکنیم که وقتی ملاحظه کنیم می‌بینیم که این تفاوتها در آن کارهائی را که انجام می‌دهیم مؤثر نیستند یا اینکه چندان مؤثر نبوده‌اند تا احتیاج به دقت داشته باشند، چنین اموراتی که حتماً مبتلا به ماست میشود گفت شارع وقتی بین این دو مورد فرقی نگذاشته است ما آزادیم که این یا آنرا عمل کنیم (هر دو مباح است) ولی به یک اموراتی هم به علت همان اجمالاتی که در شناخت همان احکام بوده است و علم به اجمالات هم در تطبیق به مصداق پیدا می‌شود وقتی گفته میشود عینیت را مبتنی بر احکام شناخته و سازمان دهیم باز به علت ادراک تدریجی الحصول و به علت عدم شناخت اشیاء کما هی یک مطالبی در اجمال می‌ماند و یک تغایراتی را نمیتوانیم تشخیص بدهیم یا اگر هم تشخیص بدهیم در تشخیص تأثیراتش ناتوانیم بنابراین غیر از این مورد که بگوئیم در کار ما مؤثر نیست یا مؤثر است ولی کم اثر و قابل دقت نیست بهکی مطالبی میرسیم که مؤثر بوده و اثرش را هم می‌بینیم ولی نمیتوانیم تشخیص نظر وحی را در این مورد بفهمیم که در اینجا باز میتوان گفت دو فرض است یک فرض اینست گفته شود عقل بدون در نظر گرفتن شرع هر چه را خود تشخیص داد که صحیح است او را به جلو ببرد که این فرض از لحاظ ما با آن مطالبی که قبلاً داشتیم قابل قبول نیست پس آن فرض باقی می‌ماند که بگوئیم چون نتوانستیم از وحی چیزی بدست بیاوریم عقل خود دقت میکند ولی دقتش مبتنی بر آن کلمات و مطالبی باشد که از وحی رسیده باشد که به قوت خود باقی بوده و در آنها تغییری ایجاد نشود یعنی اینرا به لازمه آنها تعیین کند بنابراین می‌بینیم که در عمل احتمال سوم و احتمال چهارم مشترکند که حتماً باید در عمل بعضی از چیزها را به لازمه آن تعیین کنیم ولی تفاوت ایندو احتمال هم در این است که احتمال چهارم آن موضوعی را که به لازمه ای تعیین میکند حکم فرمول پیدا میکند که قابلیت تطابق به شرائط زمانی و مکانی مختلف را پیدا میکند ولی در احتمال ۴ آنچه‌ای که به تبع احکام تعیین میشود چون در عینیت با حفظ خصوصیت شخصیه اش قابلیت فرمولی شدن نداشته و مربوط به آن شرائط زمانی و مکانی خاص است که اگر به شرائط زمانی و مکانی دیگر برویم دو مرتبه باید این تناسبات را تشخیص بدهیم چون در حکم عمل خاصی است (و از این بعد هم با یکدیگر فرق دارد) بنابراین گفته شده که در گروه ما دو کار میتوانیم انجام بدهیم ۱_ اینکه گفته شود این دو

احتمال از این حلاظ مشترکند زیرا در عمل به لازمه ای پیدا خواهد شد حالا چه در حکم فرمول باشد چه نباشد به سراغ قدم بعدی برویم، اگر این مدل از وحی بدست می‌آید (حال برای همه چیز یا فقط برای بعضی چیزها) ما باید چه کاری انجام بدهیم لازم به تذکر است که فقها تا حالا چنین کاری را انجام نداده اند حالا ما باید چه بکنیم؟ یک بحث اینستکه بگوئیم بدست آوردن آن مدل به چه صورتی ممکن است الان که نیست آیا باید فقط به فقیه تماس بگیریم یا طریق دیگری نیز برای ما ممکن است؟ یک صحبت دیگر هم باقی می‌ماند اینستکه برای ساختن آن مدل چه اینکه فقهی را پیدا کنیم که برای یافتن احکام توصیفی و ارزشی با همان روش اصولیین مشغول استنباط شود و بعد این سه مجموعه احکام را هم با هم مرتبط کرده و بآن نظم بدهد یا بصورتی دیگر بهر حال این مطلب سالها طول می‌کشد در این مدت باید چه کار انجام دهیم یعنی مدل سازی را چگونه انجام دهیم (در اینصورت که مدل اصلی را در دست نداریم) که منتهای سعی ما بر این باشد که نزدیکتر به نقل و معارف باشد؟ باید چه مشخصاتی داشته باشد و چه گامهائی طی شود تا این مطلب بدست آید؟ یک صحبت دیگری هم که میتوانیم الان وارد آن بحث شویم اینستکه بگوئیم در این موضع بحثی تعیین کنیم که احتمال سوم یا چهارم درست است تا بعد بتوانیم تشخیص بدهیم که آیا فرمول هم میتواند به لازمه آن تعیین شود یا نه؟ که اینهم از بعد دیگر روشن است مثل وضعیت فعلی که ما الان داریم (که مدل، از احکام هنوز بدست نیامده است) میتوان گفت تعیین لازمه برای فرمول هم موضوعیت دارد چون در این سئوال هم احتمالات قبل وارد است یا اینکه بگوئیم هر کاری که عقل لازم ببیند میتواند انجام دهد (چون چیزی در دست نیست) و هیچ مسئولیتی ندارد یا اینکه باید گفت عقل سعی خود را انجام بدهد آنچهائی را که از کتاب و سنت قطعی شده رعایت نماید و بقیه موضوعات را هم که نظر کتاب و سنت را نمی‌داند حداقل ملاحظه لوازم سایر چیزها را بنماید پس اینهم خود تبدیل به یک فرمولی میشود که در یک دورانهائی برای ما کارائی دارد، حال اگر بخواهیم به طریق دوم عمل کنیم که بحث کنیم که مدل سوم یا چهارم کدامش درست است باید روی آن بحث برگردیم که تعیین بلازمه در کجا موضوعیت دراد که در آنجا سه طریق بیان شده بود ۱_ تعیین بلازمه با توجه به سیستم شاملتر ۲_ تعیین بلازمه با

توجه به همعرضها ۳_ تعیین بلازمه با توجه به ضرورت عینی یا جبر عینیت، بعد ببینیم که آیا این ۳ فرض فروض صحیحی است؟ آیا منجر به حاکمیت عقل بر نقل نمیشود که هر کدام منجر به چنین چیزی شود آن فرض رد میشود یا آیا منجر به این نمیشود که در توضیح بلازمه به جایی برسیم که این مطلب را نقل مشخص فرموده بوده و ما آنرا در رتبه دوم پیدا کرده ایم نه اینکه عقل تشخیص تناسبات را میدهد که این مطلب نیز به احتمال سوم باز میگردد، اگر بخواهیم روی احتمال اول سیر کنیم که ایندو احتمال در تعیین بلازمه هر دو مشترکند حال باید دید قدم بعدی در بحث چیست و وقتی مدل نداشته باشیم از کجا باید شروع کنیم چند گونه میتوان اینرا مطرح کرد؟

۱_ اینکه گفته شود آن قوانین حاکم بر حرکت باید قانونی باشد که در هر شرائط زمانی و مکانی محقق باشد و شرائط زمانی و مکانی نه تنها در آن حکم اثر نگذارند بلکه شرائط باعث بی موضوع شدن آن حکم نگردند یعنی موضوعش هم از شرائط زمانی و مکانی خارج بشود تا بتوانیم بگوئیم حاکم بر حرکت است یعنی همه حرکات را می پوشاند در این مورد که دقت کنیم میبینیم آن چیزی که حاکم بر همه حرکات باشد و در هر شرائط بی موضوع نشده و تغییر نکند آن اصولی است که مانند پرستش، که در برخورد با هیچ موضوعی برای انسان تغییر می کند، بعد با دقت بیشتر می بینیم که پرستش امری نیست که در مجموعه احکام استنباط شده از کتاب و سنت باشد یا این صحبت های جدید باید او را داخل در فطریات بدانیم یا اینکه به صحبت بعضی منطقیون و یا صحبت های قبل گفت که اینها جزء امورات و بدیهیات عقلیه است یا توسط تحلیل عقلی بدست می آید و بعد سراغ کتاب و سنت میرویم که با این فرمول کاری نداریم حداقل اینکه اینها اموراتی فطری اند و لازم هم نیست که در کتاب و سنت بدنبال اثبات آنها بگردیم گر چه در کتاب و سنت نیز به آنها توجه شده است، همه خدا پرستند و اینرا می فهمند، اگر چنین چیزی حاکم بر شرائط زمان و مکانی باشد بعد گفته میشود این مطلب محور تنظیمات یا امورات حاکم بر جریان حرکت است؟ آیا همین یک مطلب یا مبنا است یا اینکه این مبنا یک لوازم و اصولی دارد که اگر آن اصول را مشخص کنیم می بینیم آن اصول در همه شرائط زمانی و مکانی هستند یعنی قوانین حرکت را وقتی می خواهیم تشخیص داده و تعیین کنیم این

اصول از آنها بیرون نمی‌رود همانگونه که هر چه تعیین کنیم نباید خارج از پرستش خدای متعال باشد یک امورات دیگری هم هست که باید از جمله همین امورات فطری باشند مثل اینکه در آنجا تغییری است، یعنی وقتی اسم اینرا قانون حاکم بر حرکت می‌گذاریم یعنی این مطلب ناظر بر تغییرات است، سکون که وجود نداشته و همیشه حرکت است و حرکت بدون جهت و مقصود نمیشود که در نهائی ترین امر خودش گفته شود معاد امری فطری است و در مطالب جزئی تر و تحت شمول آنها گفته شود هر حرکتی یک مقصد و یک جهتی دارد و از این سنخ اموری را پیدا کنیم و بگوئیم اینها اموراتی فطری هستند که ناظر بر هر حرکتی و شرائط زمانی و مکانی هستند بعد یکدسته از امورات را پیدا کنیم (که فطری و مورد تأیید احکام است) و با توجه به احکام و معارفی که فطری نیستند شروع به مدل سازی کنیم که شاید به احتمالی که قبلاً در آن جلو رفته بودیم نزدیک شویم یک صحبت دیگر میشود بیان کرد که اگر ما گفتیم کل مدل اکنون در دسترس ما نیست باید اجمالی از مدل را در ذهن بیاوریم و ببینیم چه چیزهائی از مدل را اول اگر از احکام بدست بیاوریم که آن خودش یک مدل باشد بقیه کارهایمان مبتنی بر آن مدل به عنوان مصادیق و لوازم آن مدل بسازیم مثل بحثی که سابق داشتیم که گفته شد از جمله فطریات پرستش است و پرستش برای انسان مطرح است و در انسان مهمترین عاملی که از این حرکات متعددش وجود دارد بحث اخلاقیاتش است (تعالی روح) حال آن بحث اخلاقیات و تعالی روح را از کتاب و سنت به صورت یک سیستم بدست آوریم تا جایگاه اخلاقیات مختلف انسان و سیر رشد اخلاقیات را به ما بدهد بقیه چیزها را که میخواهیم نظر بدهیم (احکام و تکنولوژی) مبتنی بر اخلاقیات درست می‌کنیم هر چند که در مدل اصلی باید خودش مشخص کند که چه حکمی متناسب با چه احکامی هست ولی ما چون آن را نداریم اول مجموعه اخلاق را بدست می‌آوریم و در آنجا هم سعی ما بر این است که از عقل خودمان چیزی اضافه نکنیم (تا حد ممکن) و از روحی هم اگر چیز بیشتری نداشته باشیم میتوانیم بگوئیم که این کار ما را یک قدم به اجرای احکام نزدیکتر کرده است یا اگر در بعضی جاها هم مدل بدست نیامده است و در جزئیات هم بعضی چیزها را فرموده باشند که گسترش فلان اخلاق در جامعه بدلیل عدم اجرای فلان حکم است و یک تناسبات اجمالی

فرموده باشند البته آنها را بکار میگیریم ولی چون بصورت مدلی نیست مجبوریم شکل آنها را ما درست کنیم یا امورات دیگری که فرضاً در مدل باشد تا به بحث کمیات برسد که در آنجا هم هنوز چند سال طول می کشد تا آن تناسبات کمی احکام بدست بیاید ما یک دقتهای اجمالی می کنیم و مبتنی بر چیزهائی را که داریم یک چیزهائی را تشخیص داده و تناسباتی را برقرار می کنیم هر چند که می دانیم اینها را ما بلازمه آن سنجیده ایم و هر وقت از وحی چنین چیزی بیرون آمد طبعاً اولویت با آنها است و این مطالب امور غیر قابل تغییری نیست بنا به ضرورت می توان گفت که ما اینگونه تشخیص دادیم هر وقت کمیتی را وحی یا تناسبات کیفی در هر رتبه ای از وحی بدست آید آن چیزهائی را که خودمان درست کردیم را کنار گذاشته و از آنها استفاده می کنیم بنابراین فرض دوم چنین می شود که حداقل یک تناسباتی را در یک بخشی از مدل یک نفر فقیه برای ما بدست بیاورد و بعد بقیه را مبتنی بر ملازمه آن بسازیم و یا در آن قسمت که اگر محور تقسیمات، تقسیمات اخلاقی بود و آن محور و شاخصه را هم کسی نبود برایمان استنباط کند (فقیهی یا آشنای به معارف) خودمان در صدد فهمیدن آن مطالب باشیم خلاصه، متوجه هستیم در هر پله ای که ما تنزل می کنیم در چه پله ای است، اگر شامل بر آن پیدا شد آن پله را مبتنی بر آن پله بالاتری سازمان می دهیم این احتمالاتی بود که می شود در موردش صحبت کرد.

حجت الاسلام حسینی: صحبتی در این موارد نیست و همه مورد قبول است.

برادر سیف: بنظر می رسد برای انجام چنین کاری لازم باشد بینیم چه مقداری از مدل را در دست داریم (احکام اخلاقی یا تکلیفی یا ارزشی) و اگر چنین چیزی لازم باشد چه مقدار اطلاع از آنها داریم و یا چه کاری برای حصول اطلاع بیشتر از آنها لازم است آیا حقیقت معنا اینستکه فقهای که آشنای به مسائل هستند و اشراف به این هستند که چه مقدار از این مسائل استنباط شده بیایند و این کار را ادامه بدهند؟ یا اینکه بدلیل اینکه الان حضور ندارند و موفق به این امر نیستند ما سعی کنیم که به این قسمت اطلاع حاصل کنیم و کار را ادامه بدهیم.

حجت الاسلام حسینی: تا آن حدودی که من آشنای به مباحثی که آقایان می‌فرمایند هستم، آقایان بجز در موارد بسیار محدودی نوعاً تمثیلی تعیین تزامم بین امور را (یعنی نسبت بین امور را) بیشتر بر عهده خود نمی‌بینند یعنی قرار کار فقاقت این نیست که مسائل را طبقه بندی کند یعنی کسی که مسلط به جواهر هم باشد اگر طبقه بندی از او بخواهید و بخواهد طبقه بندی تحویل بدهد باید یک کار مجددی انجام بدهد، اینکه هر کدام از احکام بصورت تک دانه ای استدلالاً منسوب به شرع است این را کار می‌کنند و همانطور که می‌دانید این در رساله های فارسی هم هست ولی این مسئله که تناسب اینها را طبقه بندی کنند، نه این این دسته بندی که واقع شده در این ابوابی که در کتب فقهی متداول هست، مثل طهارت و صلاه و صوم و باب های دیگری که هست البته تقدم و تأخر و تزامم بین اینها نه هر چند در بعضی از اینها عرض کردیم که مثلاً ذکر شده که دماء بر اعراض مقدم است یا اعراض بر اموال مقدم است یا در بعضی از مثالها هست که اسلام بود ماء مقدم است، وقتی بیضه اسلام در خطر باشد، چنین چیزهایی هست ولی اینکه دسته بندی را در همه ابواب احکام تکلیفی نسبت به هم و طبقه بندی آنها تحویل داده شود نیست البته در احکام اخلاقی هم یک قسم را می‌گیرند تا آخر مراتبش را ذکر می‌کنند ولیکن اینکه رابطه این قسم با قسم دیگر چیست خیلی کم ملاحظه می‌شود البته تا حدودی شاید در اخلاق و عرفان اینرا بیشتر بتوان ملاحظه کرد ولی نه به ملاحظه استنباط، و قواعد اصولی را بکار بردن و یا با دقت کاری را انجام دادن، بلکه خود آن عارفی هم که کار می‌کند بیان را به نحوه ارسال مسلم نمی‌کند دسته بندی در اخلاق بیشتر از فقه است اینطور که یادم می‌آید یک وقتی آقای سروش مدعی این بود که دسته بندی در اخلاق مبتنی بر دسته بندی یونانی است، مثل آن چیزی که در دسته بندی منطق قرار دارد، شاید اینطور می‌خواستند بگویند که هم منطق عمل و همه منطق نظر را یونانیها در سابق دسته بندی عقلی کرده اند و شاید ایشان اینطور می‌خواست بگویند که معراج السعاده و اینها را هم از آنها دسته بندی اقتباس شده البته شاید نمی‌توانم نسبت دهم، ولیکن این مسلم است که در اخلاق این مطلب بصورت اجتهادی که روزه ماه رمضان استاد اخلاق بتواند نسبت دهد نیست، خاصاً در نحوه استدلال کتب اخلاقی هم جمع کل اخبار مربوط به موضوع و روایاتش و بعد وارد شدن

در بحث دلالت الفاظ، و با یک قدرت فقهاتی نظر دادن و نسبت دادن، این در اخلاق نیست، در معارف هم که رکن مهم کار است آنجا هم نیست پس بنابراین در اخلاق و معارف عمل اجتهادی نشده است البته بعضی ها قائل هستند که در این کار عمل اجتهادی با عمل اصول هم نمی‌شود چون حکم عمل نیست تا جای آن قواعد باشد ولی با یک کمی دقت معلوم می‌شود که اگر گفتید برای تغییر عینیت شناسایی از آن را لازم داریم و تغییرش هم به طرف مقصدی هست و ارزش آن را هم لازم داریم و تکلیفش را هم لازم داریم معلوم می‌شود که نظر فقهاتی درباره آنها لازم است به لحاظ عمل، یعنی تا توصیف نداشته باشیم عملمان عمل ناقصی است آنوقت اگر از این باب نگاه کنید در آن دو تای دیگر هم آقایان فقها باید اجتهادی عمل کنند، تا عمل اجتهادی در آنها هم تمام نشود طبیعتاً طبقه بندی ای هم که می‌کنند طبقه بندی اجتهادی به این معنای ثانی نیست هر چند که اگر حالا تنازل هم بکنیم و بگوئیم همینرا که دارید طبقه بندی کنید، همین هم الان در فقه موجود نیست ممکن است حالا یک فقیهی بصورت ذوقی نسبت چند حکم را به هم بیان کند ولی اینکه دقیقاً در تراحم بین اینها کار کرده باشد و فتوا در مورد تراحم بین اینها داده باشد این نیست مگر در موارد معدودی، در نظر آقایان اینکه بگوئید مثلاً نماز یا روزه تراحم پیدا کند می‌گویند یعنی چه؟! یا اگر روزه یا حج و یا زکات تراحم پیدا کند یا با خمس تراحم پیدا کند یا معاملات دیگر مثلاً تراحم اجاره با بیع، تراحم مضاربه با بیع، می‌گویند این تراحم‌ها یعنی چه؟ مواردی که اجتهاد شده باشد و حکم تراحمی آن هم بدست آمده باشد دست خود آقایان فقها هم نیست البته نیاز به قوه استنباط دارند و می‌توانند که اگر کار کنند و استنباط کنند به آن برسند.

یک نکته دیگر که بنظر می‌رسید اینکه ادراک این مطلب که نظام و تنظیم نظام و ولایت و اینها اصل باشد یعنی (همان مسئله زمان و مکان را ملاحظه کردن که امام روی آن اصرار زیاد داشتند) بر این اساس تراحم را در همه ابواب فقه می‌برد و هم را بصورت یک مجموعه درست می‌کند که نسبت هر حکم با کلیه احکام مشخص شود این طبیعتاً یک اجتهاد دیگری را می‌خواهد هر چند قدرت ذهنیش را آقایان داشته باشند اما چیزی نیست که الان آماده داشته باشند تا تحویل بدهند.

بنابراین ما چند دسته می‌کنیم یک فرض اینکه تا رجوع کردیم به ایشان، یک جلد کتاب بیاورند و بگویند این کتاب، کتاب دسته بندی احکام است یعنی آماده آماده باشد، یک فرض اینست که این آماده نباشد اگر آماده نباشد چه کنیم. در فرضی که نباشد که تکلیف متوجه خودتان می‌شود باید شما اقدام کنید آن فرض را هم یک اقدامی بکنید که اگر آقایان می‌توانند چیزی را تحویل دهند.

برادر سیف: بنظر می‌رسد که یک فرض دیگری هم مقدم بر همه اینها برسی آن ضروری است و آن اینستکه تضارب بین احکام و ملاحظه مناسباتشان به نفع از کتاب و سنت ممکن است که بفرض بیائیم بگوئیم همین احکام را بصورت التزامی و جداجد استنباط شده، بدون اینکه بخواهیم آنها در ظرف های مختلف زمانی و مکانی تعریف کنیم، به عینه ملاحظه تناسبات را بکنیم چنین چیزی آیا اصلاً ممکن است؟
حجت الاسلام حسینی: در حد تراحم های کلی که حتماً باید بشود تراحم یعنی فرض مسئله را می‌کند حال ولو چنین مزاحمتی پیدا نشود یا پیدا بشود.

برادر سیف: ضرائب مختلف مزاحمت الی لا نهاییه ممکن است.

حجت الاسلام حسینی: بررسی ضرائب مختلف آن، که این شکل تراحم و آن شکل تراحم این ممکن است یک کار مسلماً مفصلی خواهد شد.

برادر سیف: یعنی من می‌خواهم بگویم هر چه زمان جلو برود و هر چه فرض زمان و مکان را بتوانیم بکنیم جای طرح سؤال و جواب های مختلفی را می‌خواهد اگر اینطور شد ما می‌توانیم بگوئیم که کار ما متوقف بر اینستکه همه مسائل و ضرب ها را انجام دهیم و بعد بیائیم و شروع به مدل سازی بنمائیم علی القاعده این فرض موکول به یک امر محال یا نیمه محال می‌شود، که اگر ما بخواهیم مزاحم در این شرائط و در آن شرائط و... و همه تعدادی که فرض دارد که تعدادی از آن ممکن است حالا به ذهن ما خطور نکند و به ذهن آیندگان خطور کند، و بعد در هر کدام از احکام که مثلاً صد ظرف زمانی برایشان فرض کنیم و اینها را بخواهیم در هم ضرب کنیم بسیار زیاد می‌شود و بیشتر از این هم می‌شود و می‌خواهم همین را نتیجه بگیرم آنچه را ما می‌خواهیم در تناسبات احکام نتیجه بگیریم یک کلیاتی است که از ضرب همین احکام التزامی و

ملاحظه تراحم هایشان در یک مرتبه کل باید بدست بیاوریم و بعد بقیه تراحمات را به تبع آنها کشف کنیم و آیندگان کشف کنند؟ یا اینکه منظور از ملاحظه تناسبات "ملاحظه تناسبات با ظرف های مختلف زمانی و مکانی" است که حد و احصاء آن مشکل است.

حجت الاسلام حسینی: بله یعنی ما نمی خواهیم بگوئیم که بدنبال این هستیم که دید امام معصوم را نسبت به یک حکم پیدا کنیم. و نسبت هر حکم را کماهی با همه احکام بشناسیم آن فرض را که می فرمائید که ضرائب آن لا یتناهی میشود خوب این مخصوص خوب آنهاست در مرحله استنباط هم طبیعتاً اینطوری نمی شود لااقل قسمتهای اصلی از احکام را (مثلاً تراحم حج یا زکات و...) بسنجید.

برادر سیف: در چه شرایطی و در کجا؟

حجت الاسلام حسینی: همین، اگر شما بخواهید همه شرایط و همه روند تاریخ همه با هم نزد شما حاضر شود.

برادر سیف: هم اش نه ولی مثلاً همین را که می گویند حج رفتن را با زکات دادن کدام ترجیح دارد می گویند آیا بدون شرایط میشود آن را طرح کرد. یعنی مثلاً چرا حج نمی روی اگر حج نروی چه تالی فاسد هایی دارد و اگر زکات ندهی چه عواقبی دارد، می شود بدون ذکر این عواقب و طرح جایگاه موضوع که می خواهد حکم روی آن بیاید، حکم کرد که اینجا ترجیح دارد و اینجا اولویت ندارد.

حجت الاسلام حسینی: اگر روی بحث موجود فقها باشد، (یک وقت هست شما از این مطلب، مطلب را منجر به یک قاعده اصولی می کنید که زمان و مکان را در اصل استنباط می روید آنها هم یک بحثی است در سر جای خودش که الان در اینجا جای بحث نیست) یک وقت هست که با همین اصول موجود و در همین شکلی که آقایان بحث می کنند اگر در همین شکل باشد، آقایان ماهیت عناوینی که متعلق احکام هست آنها را مجرد فرض می نمایند یعنی می گویند صلاه به ما انه صلاه به عنوان است که حاکی است از یک چیزهایی که شارع می گوید مثلاً دارای شرایط و مقدمات و یک مقارنات و یک حرکات و سکناات هست حال یک چنین ماهیتی را که به فرمایش حضرتعالی آن را از عینیت می برند و خودش را فیکس می بینند این ماهیت و این

عنوانی که نسبت تعلق به این ماهیت است بعد می‌گویند حالا این تراحم شد با یک عنوان دیگر که آنهم از همه چیز بریده است و آن هم حفظ نقش محترمه است، بعد می‌گویند اگر این با آن تراحم پیدا کند حفظ نفس مقدم است این نحوه تراحم را آقایان فقها در پاره ای از موارد ذکر کرده اند و در پاره ای از موارد ذکر نکرده اند همین نحوه را اگر در همه احکام ذکر شود خودش کلی فرق دارد و بقول معروف گوی هفت سناره فرق معامله است.

برادر سیف: حال همین مقدار را ما باید برای مدل سازیم بدانیم یا نه.

حجت الاسلام حسینی: حال می‌خواهم عرض کنم همین مقدارش هم در کار نیست یعنی همین مقدار را هم آقایان فقها کار نکرده اند که لااقل تراحم بین خود احکام را هم به همین شکل تجریدی آن تحویل بدهند.
برادر سیف: همین مقدار را که انجام داده اند لازم است که ما بدانیم.

حجت الاسلام حسینی: حال این مقداری را که کرده اند تا یک حدودی از آن را بله، در بین احکام تکلیفی آن هم در تحریر هست و هم ترجمه شده وقتی می‌گویند که در وقتی که خطر متوجه بیضه اسلام است دیگر هیچ چیز مقدم نمی‌شود ولی وقتی می‌گویند "اذا خیف" نسبت به اعراض مسلمین، نسبت به اموال مومنین یا خطر متوجه به دماء مسلمین شود، اموری مقدم می‌شود بعد می‌گویند دماء مقدم است بر اعراض، اعراض مقدم است اموال و... اینها چیزهایی است که راحت می‌توانید بدست آورید حال یک نکته کوچکی را عرض می‌کنم که خوب است در پاورقی ذکر شود و آن هم اینست که همین تقدم اعراض بر اموال را شما به چند شکل می‌توانید مطرح کنید یکی اینکه می‌توانید بگویند زنی است در وسط بیابان قرار گرفته و دزد سر راه او را گرفته و می‌گوید مال را بده یا به تو تجاوز می‌کنم. خوب بر او واجب است که مالش را بدهد یک وقت می‌آئید می‌گویند فلان فرمول اقتصادی در صورتی خوب کار می‌کند که در جامعه هتک نوامیس شود، می‌گوئیم چگونه هتک می‌شود می‌گویند نحوه لباس هائی که وارد شود مردم را به شهوات تحریک می‌کند، نحوه فیلمهائی که می‌آید به شهوات تحریک می‌کند، در یخچال را باز کنند و یک زنی بیاید تبلیغ آن را بکند این هم عرض آن است و آن طرفش هم مال است خوب شما می‌توانید اگر فقط آن حکم را در فرض خاص

در بیابان ندانید می‌توانید در اینجا بگوئید که نه، ما چنین مالی را نمی‌خواهیم، مال را باید طور دیگری حفظ کنید که اعراض در حفظ بمانند و در عفت بمانند، رشد مال را می‌خواهیم ولی نه به این شکل نه به این فرمول و نه به این طرح، میشود از قاعده مقدم بودن حفظ اعراض بر اموال فهمید این مطلب را که پس در بخش تبلیغات که مربوط به اموال هست و قدرت مالی را بالا می‌برد به فرض صحت الگوی تولیدش، و به فرض صحت الگوی توزیعی و به فرض صحت الگوی مصرفش این نحوه تبلیغ را مناسب نمی‌دانیم، یک چیز دیگر را بعد میتوان گفت که بگوئید این که میگوید چنین اخلاقی سازگار با دستگاه من است در مدل او جستجو کنید ببینید الگوی تولیدش چه نقصی دارد، این معنای تراحم با عرض از روی خود مدل ملاحظه مطالبتان ببرید یعنی از همین سه قاعده کلی میشود آنرا جریان داد و آن مطالب را بدست آورد، و بدست آوردن تعدادش را هم از آقایان فقها مشکل نیست البته یک طبقه بندی در احکام توصیفی و ارزشی باقی می‌ماند که در آنها نه کار اجتهادی صورت گرفته و نه طبقه بندی هر چند طبقه بندی در اخلاقیات تا حدود مختصری مشاهده میشود ولی در معارف که اصولاً جز در یک قسمتهائی از عرفان ندارد، و طبقه بندی به آن گونه نیست که بیایند بگویند چه موضوعی رتبتاً بر چه موضوعی مقدم است از نظر وصف.

برادر امیری: فکر میکنم، اگر قبل از اینکه مشخص شود کدام احتمال را ادامه دهیم که مثلاً کدام احتمال از سوم و چهارم درست یا اینکه به خود اینها بررسی کنیم، یک سؤال شاید مقدم باشد و آن اینکه اگر ما فرض بگیریم که احتمال چهارم درست است و اثبات شده این همان مفهوم مدلی که ما میخواهیم اینجا تمام است یعنی شیوه بدست آوردن مدل را بدست آورده ایم تا دنبالش برویم یا نه در اینجا هم به فرض که احتمال چهارم درست باشد، ما در آن قسمتی که میخواهیم اموری را به لازمه احکام بدست آوریم در خود آنجا هم باز نیاز به یک نحوه فرمولی داریم که مثلاً ما را به مباحث قبلی که از مدل داشتیم گره بزند مثلاً یک سری چیزها در مدل داریم مثلاً اینکه یک وضعیت فعلی داریم یک وضعیت آینده داریم و یک کیفیت انتقال، یا ربط مدلبه این مفهومی که بدست آورده ایم با زمان و مکان و جهت با این مفهولی که از مدل داریم این برای ما تمام است؟ یا نه ما در احتمال چهارم کیفیت ارتباط عینیت واحکام الهی را می‌دانیم که حتماً باید به

لازمه باشد این به لازمۀ حتماً امری بدیهی است که تا ما آن را ملاحظه کردیم فوراً بدست می‌آید یا نه، خودش نیاز به فرمولی دارد که باید یک وضعیتی را ببینیم و یک تعیین اهدافی بکنیم و یک کیفیت انتقالی را بدست بیاوریم که مثل همان بحثی که قبلاً در الگو داشتیم میشود که بگوئیم برای تعیین وضعیت چگونه میشود یا استفاده از مسئله تبعیت یا بلازمه استفاده کرد یا اینکه نه، اصلاً وقتی که ما احتمال چهارم را اینجا عنوان کنیم دیگر آن بحث‌ها منتفی میشود یعنی مسئله تعیین هدف یا تعیین وضعیت و کیفیت انتقال و اینها موضوعاً منتفی است و خودش به یک حالت بدیهی حل میشود، و بحث مدل در اینجا تمام شده است و مفهوم اجرا پیش می‌آید.

یک بحثی دیگری هم هست که من متوجه نشدم که اگر فرضاً احتمال چهارم را تمام شده بگیریم و جلو بیائیم این مطلب در قسمت قبلی حل شده است یا اینکه لازمۀ خود این، اینست که همان بحث را ادامه دهیم که احتمال چهارم یا سوم کدام درست است.

حجت الاسلام حسینی: ابتدا یک نکته را در تکمیل قسمت قبلی عرض می‌کنم و آن اینکه اصول فعلی موجود برای فقاہت یا عقلی است یا عقلانی یعنی متخذ از وحی به این معنائی که آنجا مطرح دشه است یعنی علم اصول موجود یا عقلی است (یا به اصول عقلیه تمسک میکند) یا به اصول عقلانی تمسک میکنند آنچه که در تبادر و صحت سلب و اصول لفظیه میگویند اصول عقلانی است در موضوع الفاظ است و آنچه را که در باب اجتماع امر و نهی و سایر مباحث میگویند بازگشت آن به اصول عقلیه است بنابراین ساختن مدل یا روش ملاحظه عینیت اگر بخواهیم هماهنگ با فقه موجود عمل کنیم باید حتماً مدلی را بسازیم بعد بیائیم بگوئیم حالا موادش اینست که این مقدم و آن موخر است یعنی در طبقه بندی عناوین پس از داشتن یک روش، برای اینکه بگوئیم چگونه تغییر پیدا کند باید بگوئیم حالا این را مقدم بگذارید و آنرا مؤخر بگذارید یک چنین چیزی به ذهن میرسد بنابراین کاری را که شما میکنید در همین پله ای از آن که مثلاً بعضی از مباحث را مثل مباحث قبلی مدل عقلی میگیرید این متناظر با جایگاهی را که در اصول نسبت به بدست آوردن احکام هست و نظیر آن در اجرا هم اینطور است، تفاوت آن هم با روش کارشناسی خیلی است و

باصطلاح مانند عرض مجاز و فروش منقول را که میگویند حالا اینهم واقعاً خیلی فرق دارد با آن روشی که در جامعه است، که البته الان خیلی پائین تر از آن چیزی است که باید برای آن سعی شود انشاءالله از همین جا بذهن می‌آید آنچه را حضرتعالی می‌فرمائید روشن میشود که اگر ما هستیم و این کارهای فعلی را که باید انجام دهیم حتماً باید یک چنین مدلی را برای مسئله لوازم و لوازم خطاب در جریان عینیت داشته باشیم، ولی اگر رتبه بالاتر رفت و قرار شد علم اصول یک کار دیگری را در مقیاس بالاتری انجام دهد و آنرا هم از لوازم خود خطاب در بیاورد خوب آنوقت کار شما در نهایت بدست آوردن و درست کردن مدل کمیات و ضرائب فن کمی میشود که شاید آنرا هم در یک پله بالاتر بشود از لوازم خود خطاب بدست آورد یعنی آخر آخر کار چیزی نیست جز تبعیت از وحی در عینیت بفرمایش و تعبیر آقای معلمی، فعالیت برای تحقق عینی کتاب، آنهم بصورت تدریجی، ولکن آ «مطلوب آخری ما است.

برادر امیری: عرض من همین بود که لازم است ما برای اینکه اطمینان کنیم که این تبعیت صورت می‌گیرد در یک رتبه ای به فرض که احکام الهی را داشته باشیم یک شعارهایی و اوصافی هست که کمک میکند اموری را به تبع آن مشخص کنیم.

حجت الاسلام حسینی: میشود آنرا هم دو دسته کرد اگر هیچ تقدم و تأخری از وحی نرسیده بود هیچ بالا و پائینی از وحی نرسیده بود شما برای تبعیت از وحی چه می‌کردید؟

برادر امیری: سعی می‌کردیم تا آنجا که امکان دارد بوسیله تبعیت از آنچه داریم عمل کنیم

حجت الاسلام حسینی: نه، اگر حتی یک قاعده از تراجم احکام را نداشتیم چه می‌کردید؟

شما بهر حال می‌آمدید و مدل تغییر می‌ساختید و بر اساس آن اهتمام بر پیاده کردن آنها می‌ورزیدند این یک رتبه از کار است که به همین رتبه هم نباید توقف پیدا کند یک رتبه بالاتر هم این است که بگوئیم بحمد... و پنج یاده تا از موضوعات اصلی تقدم و تأخرشان روشن و معین شده است این رتبه اش انشاء... تعالی بالاتر است و خود منطبق آنهم انشاء... درست میشود.

برادر امیری: پس میفرمائید ما در یک جا مجبوریم برای وضعیت فعلی و وضعیت آینده و کیفیت انتقال یک فرمول دیگر درست کنیم و آنرا بعنوان مدل مطرح کنیم؟

حجت الاسلام حسینی: بله الان کار عقلی خودمان را مانند کار اصولین که مبتنی بر اصول عقلیه و اصول عقلاویه است انجام می‌دهیم منتهی با یک فرقه‌هایی که مثلاً امور متیقنی مانند اصل بودن پرستش را مورد لحاظ قرار می‌دهیم که رعایت همین امور متیقن کار کم ارزشی نیست.

اینکه شما در تقسیم بندی نیروهای انسانی بفرمایید برای من تنها اینکه ضبط صوت درست کنند مهم نیست بلکه اینکه کارگرهای متدین یا متأله برکارگران مشرک یا التقاطی مقدم باشند مهم است یا اینکه کارگرهای کافر را مؤخر میدارید و یهودیها را در فلان رتبه قرار میدهید مهم است طبیعی است که بعد هم در تنظیم قانون استخدامی نظام ولایت شما هرگز نمی‌نویسید که مثلاً متخصص باشد صاحب تصدیق دکترا باشد ولو یهودی هم باشد رئیس یک قسمت حساس از امور کارشناسی بانک مرکزی بشود چرا که همان فرد است که دارد عددها و نقطه‌ها را می‌چیند و به مقامات بالاتر می‌فرستد با توجه به اینکه فرموده است " ان جائکم فاسق بنا فتبینوا " به طریق اولی اگر کافری خبری را آورد پذیرفتن آن اصلاً درست نیست خوب این فرد کافر احياناً چیزهائی را می‌دهد و بواسطه آن مسئولین دچار وحشت میشوند و آنها در یک موضعی قرار می‌گیرند که نباید قرار بگیرند شما اول کار در معیار و روابط استخدامیتان گفتید کلیه پست های کلیدی مربوط به امور کمی و کیفی ولایت نباید دست غیر مسلمین باشد، همانطور که زمانی نسبت به پستهای آموزش و پرورش چنین حساسیتی بود.

برادر پیروزمند: بسم ال.. به نظر می‌آید ما قبل از شروع به بحث چند هفته اخیرمان مشخص بود که در مقام عمل وقتی میخواهیم از احکام تبعیت کنیم مجبوریم با همان مقدار از وحی که در دسترس داریم عمل کنیم پس این بحثی که واقع شد برای این بود که بفهمیم در " حقیقت امر " چه جایگاهی برای احکام در مدل و برنامه ریزی قائل هستیم و به نظر می‌آید با این بحث جواب این مسئله برای لا اقل ما روشن نشد هر چند می‌دانیم بهر حال با آنچه داریم باید کار مدلسازی را جلو ببریم از جمله چیزهایی که مهم بود روشن شود

این بود که از بحثی که در شناخت شناسی کردیم و گفتیم معرفت مستقل عقلی نداریم آیا منظورمان این بوده که مدل شناسایی به معنایی که عقل بخواهد آنرا تنظیم کند بالمره نداریم و همان تناسباتی که در احکام هست جایگزین مدل شناسایی قرار می‌گیرد یا اینکه میخواهیم بگوئیم نه ما آن مدل شناسایی که مبنایش بدیهیات عقلیه باشد را احتیاج نداریم بلکه باید مدل شناسایی بر اساس اینچنین مبنای غیر عقلی و با یک چنین عقلی ساخته شده باشد، نه اینکه ما مدل شناسایی را دیگر لازم نداریم، به همان...

حجت الاسلام حسینی: نفرمائید مبنای غیر عقلی مثلاً بفرمائید " بر مبنای تبعیت از وحی "

برادر پیروزمند: بله تبعیت از وحی، پس این جهت هم در صحبتها مشخص نشد و وقتی مشخص نشود باز وقتی میخواهیم بحث را شروع کنیم گر چه میشود همانطور که می‌فرمائید اگر نظرمان به همین مرتبه نازله ای که مشغول آن هستیم بکنیم می‌توانستیم اصلاً این بحثها را نکنیم و بگوئیم خوب همانکاری را که می‌کردیم ادامه دهیم و بیش از آن هم میسر نیست ولی بهر حال باید تصور درستی از اینکه چگونه باید عمل کرد داشته باشیم و این امر در کار فعلی ما و مجموعه نظام فکریمان برای ادامه بحث مؤثر است و این امر معلوم نشده است.

حجت الاسلام حسینی: آیا در غایت و نهایتش منظورتان است؟ (ج: بله) برای عقل چیزی نیست جز تبعیت محض، تبعیت محض در آخر کار جایی برای این تحرکی که شما می‌گوئید باقی نمی‌ماند یعنی شما مثلاً در نماز خواندن برای محاسبه اینکه چند تا رکوع یا سجود بروید چقدر عقل را بکار می‌برید؟ نماز می‌خوانید دیگر، این اگر در غایتش باشد و نماز هم اثر خود را می‌گذارد البته " و ال... يعلم ما تصنعون " خداوند می‌داند که ما چه می‌کنیم فکر جای دیگری باشد، دل جای دیگری باشد و تنها باید این باشد که بتوانید نماز بهتری بخوانید و همانطور که گفته اند همه اش به تبعیت عقل از نقل بر می‌گردد این البته در منتهای کار است یعنی آخر و منتهای کار تا علوم تجربی هم جریان پیدا میکند.

برادر پیروزمند: قبلاً هم می‌گفتیم که باید جریان پیدا کند و همه اش باید متناسب باشد.

حجت الاسلام حسینی: نه، این جریانی را که می‌گوئید به معنایی که برای تعیین تناسبات جایی برای تقلای عقل بماند در آخرش نمی‌ماند.

برادر پیروزمند: پس همه را از خود شرع و بصورت استنباطی معلوم می‌کنیم.

حجت الاسلام حسینی: آخرش استنباطی است.

برادر سلیمی: اولش با همینهایی که داریم شروع می‌کنیم یا باید از آقایان فقها استفتا کنیم؟

حجت الاسلام حسینی: نه، اولش عقلی است اولش تازه رجوع به همین اخلاق و رساله هم نمی‌کنیم اولش عقلی محض عمل می‌کنیم مثل کاری که اصولیین میکنند، روشی را بدست می‌آوریم و بعد بوسیله این روش از آنچه از رساله، اخلاق و از توصیف در دست داریم کار می‌کنیم این اول اولش.

برادر انارکی: این کار را که دولت هم میکند.

حجت الاسلام حسینی: نه، یک کمی فرق دارد.

برادر انارکی: آن ابتدایی تر است.

حجت الاسلام حسینی: آن تجربی محض عمل میکند و یک کمی از اول هم آنطرف تر است. زیرا اگر بنابراین بگذاریم که به معنای عرفانی همه عالم حتی کفار دارند خداوند متعال را پرستش میکنند ممکن است بگوئیم نسبت به خداوند متعال است بگوئید اول اولش آنطوری است.

برادر انارکی: ... ما از کجا شروع کنیم.

حجت الاسلام حسینی: ولی ابتدای کار شما در حدی است که لا اقل در ادراکات شما هدف از این عالم خود این عالم نیست هدف پرستش خداوند متعال است و یک متیقنهایی از اصول اعتقادات را بکار می‌گیرید و این مسئله در مدل‌های موجود به کار گرفته نمیشود شما همینکه می‌گوئید تقسیم می‌کنیم نیروهای انسانی و امکانات و ارتباطات را یا مثلاً احکام، اخلاق و تکنولوژی را، و می‌گوئید، این اخلاق کفار است، این اخلاق مسلمین است، همین تأثیر زیادی در مدل دارند، فکر می‌کنم سال گذشته بود که وقتی آقای امیری مقدم ملاحظه کردند که در کار دسته بندی عناوین در همان امور جزئی نیروهای انسانی به شکل خاصی تقسیم

بندی شده است، گفتند اینگونه مدلی را هیچ کارشناسی (از کارشناسان موجود) نمی‌سازد، این اولین مدلی است که من می‌بینم که شما در طبقه بندیان آمده اید و انسان را به انواع مختلفی از این بعد تقسیم می‌کنید و در مقابل آنهم می‌خواهید امکانات را به تناسبات تقسیم کنید.

برادر پیروزمند: می‌خواهید بفمائید مثلاً هم منطق شناسایی هم منطق اصول هم منطق و هر منطق دیگری که لازم شود و غیر منطق هم باید استنباطی شود.

حجت الاسلام حسینی: در آخر آخر خود وضع استنباط هم عوض میشود.

برادر پیروزمند: بنابراین با این مطلب باید بحث را مختومه اعلام کنیم و بدنبال ادامه بحث الگو برویم.

حجت الاسلام حسینی: اینجا که هستیم رو به طرف مکه نماز می‌خوانیم مکه که رسیدیم هر جا که در خانه کعبه بایستیم رو به طرف کعبه است، صفهای جماعت دایره ای می‌استند لکن همه به طرف کعبه هستند.

برادر سلیمی: بدینترتیب باید فقاقت دنبال کارشناسی راه بیفتد؟ یعنی....

حجت الاسلام حسینی: نه، فقاقت بدنبال اصول اعتقادات متیقن میرود نه فقاقت بدنبال کارشناسی تجربی، نه اینکه اصول اعتقادات مادی حاکم بر فقاقت بشود، فرمایش شما درست است لکن در رتبه موجود جامعه اصول اعتقادات و سفسطه مادی در عمل حاکم جریان احکام فقاقت است، اما در یک رتبه که بالاتر بیایید، اصول اعتقاداتی که متیقن متألهین و خاصه

شیعه هست اینرا دنباله روی می‌کنید، خوب اینهم رتبه بالایی است، یعنی کارشناس را اول کار مسلمانش می‌کنیم تا بعد آخر کار کارشناسی را به مرتبه عدالت نیز برسانیم، کارشناسی موجود با عدالت خیلی فاصله دارد.

برادر سلیمی: اگر بخواهیم متعبدش بکنیم....

حجت الاسلام حسینی: الان نمیشود یک مرتبه نمیشود متعبد شود، ابتدا باید مسلمان شود و کلمه طیبه شهادتین را بگوید تا بعدها تدریجاً به رتبه عدالت نزدیک شود.

والسلام علیکم و رحمه ال... و برکاته

بسمه تعالی

بحث الگو

جلسه ۳ - ۶۹/۱/۷

برادر معلمی: قرار شد پیرامون آن قسمت‌هایی از مدل که اجمال داشت بحث کنیم یکی از این قسمت‌ها بحث کمیت بود که درباره آن چند مطلب مطرح است اول اینکه کمیت چیست و با توجه به مطالب قبل که در بحث تعیین در رابطه صحبتی از کم و کیف مطرح نبوده و همه چیز به رابطه تعریف میشده است، حالا کمیت به چه چیز تعریف میشود یا از کجا موضوعیت پیدا می‌کند، آیا یک اصل موضوعه جدید لازم دارد یا بر اساس همان مطالب قبل تعریف میشود؟ در بحث مدل نیز چند تا کمیت موضوعیت پیدا می‌کند کمیتی که بعنوان ضرائبی است که در جدول وضعیت درباره جهت ساز ۱، ۲، ۳، زمان ساز ۱، ۲، ۳ و مکان ساز ۱، ۲، ۳ داریم اینها در کنارشان یک ضرائبی قرار می‌گیرد تا یک تعادلی را در وضعیت تحویل دهند حتی اگر بگوئیم ضرائب همه آنها یک باشد و نسبت یک به یک با یکدیگر داشته باشند باز خود این یکنوع ضریب است که باید بحث کرد که آن ضریب‌ها چه اعدادی هستند و با چه وسائلی میتوان آن اعداد را پیدا کرد؟ یک کم هم در جدول مراحل وجود دارد که وقتی می‌گوئیم سرعت تغییرات یک چیز بیشتر از یک چیز دیگر است فرضاً زمانساز یک سریع‌تر از زمان ساز دو و زمان سازد و سریع‌تر از زمان ساز سه تغییر می‌کنند، میزان نسبت سرعت اینها به یکدیگر چگونه است آیا یک عدد خاصی را می‌توانیم در آنجا قرار دهیم یا ممکن نیست؟ یک مطلب

دیگر در بحث جدول جهت مطرح است که وقتی می‌گوئیم کیفیت‌هایی از لحاظ ارزشی پشت سر یکدیگر قرار می‌گیرند که هر کدام نسبت به کیفیت قبلی خودشان با ارزش تر و نسبت به ما قبل خودشان کم ارزش هستند، میزان با ارزش تر بودن یا کم ارزش تر بودن چه اندازه است، این مطلب حتماً مورد نیاز است چون ارزش موضوع جدید یعنی کیف جدید را به ما نشان میدهد و قوتی در این جدول مراحل و جدول وضعیت می‌آید اگر روشن نباشد در آن کم به چه میزان رشد حاصل شده است یعنی اگر فرضاً قرار است صبر به رضا تبدیل شود این رضا چه مقدار رشد یافته تر از صبر است، اگر نتوانیم این را حساب کرده و یک عدد برایش پیدا کنیم در آن اموری هم که بصورت تعادلی می‌خواهیم بگوئیم فلان حکم با این متعادل است و فلان روش با آن متعادل است و هم چنین نسبت‌هایی که در آنجا پیدا میشود پیدا کردن همسانهای آنها ممکن نیست و نمیتوان گفت در کل چقدر رشد حاصل شده است، بنابراین در اینجا هم یک کمیت لازم است.

البته بصورت یک احتمال می‌گوئیم که بعضی از این کمیتها شاید در برنامه ریزی لازم نشود یا بگوئیم همه اینها از یک فرمول بدست می‌آید مثلاً اگر کمیت را در جدول وضعیت یا در جدول جهت داشته باشیم بقیه اش بر همین اساس حساب میشود و اینکه عقلی یا نقلی است فعلاً به اینها کار ندارم و فقط می‌گوئیم یک چنین چیزهایی درباره کمیت هست یک کمیتی هم که بنظر میرسد خیلی نزدیک و شبیه به کمیتی است که در جدول جهت است آن کمیتی است که ظاهراً به جای کیفیت می‌شناسید یعنی درست مثل آنهایی که ما در زندگی فعلی خودمان همه چیزها را به ریال تبدیل می‌کنیم و برای هر کالا یا هر کار و تخصصی به یک میزان ارزش قائل هستیم فرضاً یک دکتر چه اندازه ارزش دارد یا یک مهندس چه اندازه ارزش دارد یا یک تکنیسین چه اندازه می‌ارزد یا یک فرمول چقدر قیمت دارد یا یک حالت روحی چقدر می‌ارزد یا مثلاً یک کبریت یا یک میکروفن چقدر می‌ارزد همه اینها را به یک مطلب واحد تبدیل می‌کنیم که ارزش همه آنها را نسبت بهم نشان میدهد. بنظر می‌رسد این کمیتی است که از لحاظ خاص جای کیفیت نشسته است، البته وقتی پیرامونش دقت کنیم می‌بینیم یک کمیتی از یک کیفیت به یک کمیت از کیفیت دیگر تبدیل شده است یعنی مثلاً گفتیم یک ضبط صوت برابر با پنج هزار تومان است یعنی پنج هزار تومان جای یک ضبط

صوت نشست است و بنظر می‌رسد در برنامه ریزی به این مطلب احتیاج است که کیفیت ها را به یک کم از یک مطلب واحد تبدیل کنیم یعنی ارزش هر چیز بر اساس یک محور واحد تعیین شود، که شاید این به بحث جهت خیلی نزدیک شود یا از آنجا انشعاب یابد.

بحث دیگری که درباره کمیت مطرح است کمیت بعنوان علامت است که در بعضی جاها از کمیت بعنوان یک علامت استفاده میشود مثلاً می‌گویند رنگ شماره ۱۰۰۰ رنگ شماره ۱۰۰۱، رنگ شماره ۱۰۰۲، البته نه به این ترتیب که یعنی یک چیزی در این رنگ باشد که اگر ۱۰۰۰ را به ۱۰۰۲ تبدیل کنیم رنگ زرد به رنگ نارنجی تبدیل شود مثلاً یک طول موج یا چیزی داشته باشد که چنین باشد، نه بعضی وقتها کمیت بعنوان علامت بکار میرود که ممکن است ما در این بحث زیاد به آن احتیاج نداشته باشیم.

یک کمیت دیگر درباره ضریب یا تعداد کیفیت های عینی است. در جدول یک اوصافی وجود دارد که باید در جدول وضعیت، مراحل و جهت یک ضرائبی داشته باشد که ما با آنها کار کنیم که در دید اولیه بنظر میرسد نمیشود فرمول آن غیر قابل محاسبه باشد چون اگر در اینجا قابل محاسبه نبود بهمان اندازه که ندانستن کیفیت در برنامه ریزی اشکال ایجاد میکند ندانستن کمیت هم همان اشکالها را وارد می‌کند چون بالاخره انسان نمیداند باید چکار کند، ولی بنظر می‌رسد بحث کیفیت های عینی یک تفاوتی با آنجا دارد که فرضاً لازم نیست ما از قبل یک فرمولی را بدانیم و بخواهیم آنرا حاکم کنیم در حالیکه اگر آن کمیت های عینی که ما بین اوصاف جدول هست را بخواهیم در شرائط مختلف در عینیت محقق کنیم از کیفیت های مختلفی که در عینیت وجود دارد به یک نسبت خاصی باید ترکیب کنیم تا آن خصلت هائی که در جدول هست پیدا شود و در آنجا دیگر بستگی دارد که خود آن کیفیتها ذاتاً دارای چه خصلتی باشند فرضاً اگر ما بخواهیم شیرینی را از چغندر بگیریم یا شیرینی را از نی شکر بگیریم یا از عسل بگیریم فرق دارد، یا مثلاً اگر بخواهیم آرد و شکر و روغن را مخلوط کنیم تا سوهان درست شود یا اینکه حلوا درست شود یا نان شیرین درست شود که ترکیبات همه اینها نزدیک به یکدیگر است، لازم نباشد بگوئیم باید ۳ واحد آرد، ۲ واحد شکر و ۱ واحد روغن باشد (فرضاً اگر فرمول سه ، دو، یک اثبات شده باشد) بلکه میگوئیم چیزی را که می‌خواهیم از

ترکیب فلان مقدار آرد، شکر و روغن بدست می‌آید و این خودش یک فرمول میشود که هر وقت خواستند سوهان یا حلوا درست کنند از این فرمول استفاده میکنند، در اینجا اینطور نیست که از قبل یک عددی مشخص شده باشد و بعد بگوئیم در عینیت هم حتماً باید عدد کیفیت هائی که با هم مخلوط میشوند به اینصورت باشد و بهر حال این مطلب قابل بحث است ولی میتوان گفت که غیر از بحثهائی که در جدول هست یک کمیت هم ما بین کیفیت های عینی هست که ممکن است از آنها منشعب شود البته حتماً با یکدیگر ارتباط دارند و این ربط یا اینطور است که عیناً همان فرمول درباره اینها هم بکار رود یا اینکه به تبع آن فرمول کمی که در بالا هست این ترکیبات پائین بدست می‌آید همانطور که در بحث کیفیت هم بوده است که وقتی از یک اوصافی به یک اوصاف دیگر میرویم تعیین نمی‌کنیم که از چه کیفیتهائی به چه کیفیتهائی میرویم بلکه یک وصفهائی میگوئیم و هم کیفیتی که این وصف ها را برای ما تأمین کند کیفیتهای عینی مطلوب ما هستند و ممکن است در بحث کمیت هم همینطور گفته شود. اینها توضیحاتی پیرامون کمیت بود که ما در برنامه ریزی با آنها سرو کار داریم.

در بحث با دوستان مطلب به چند قسمت تقسیم شد، اول اینکه این چند نوع کمی که بیان شد آیا حتماً لازم است یا نه، مثلاً در جدول وضعیت یا جدول مراحل یا جدول جهت میتوان بدون داشتن کمیت برنامه ریزی را ادامه داد بعبارت دیگر خاصیت کمیت در هر یک از این جدولها چیست که این اشکالها که بنظر بعضی از دوستان میرسید که شاید در بعضی قسمتها بحث کمیت لازم نباشد مثل جدول جهت، این اشکالها دیگر رفع شده است. در یک قسمت دیگر به این بحث پرداخته شده که آیا کمیت هائی که در آنجا هست کمیت هائی است که باید بوسیله یک فرمول ثابت بدست باید، البته اینکه آن فرمول عقلی باشد یا نقلی باشد یک بحث دیگر است، یا اینکه اصلاک فرمول نمیخواهد و میشود یک کمیت هائی همینطور واقع شود، در قسمت سوم هم باید این بحث طرح میشده که آیا این کمیت ها را باید از عقل گرفت یا از نقل، یا حداقلی را که میتوان از نقل گرفت چیست و اگر نمیتوان همه آنها را از نقل گرفت چگونه عمل کنیم که نزدیک ترین احتمال به وحی باشد و تناسبش با امورات دیگر چگونه رعایت شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شاید بهتر باشد از اولین قسمت زرد نگذریم و از آنجا بقیه قسمت‌ها را تمام کنیم و آن این است که پایه اصلی کمیت و پایه اصلی کیفیت چیست یعنی در نهایت دقتی که بکنیم که چگونه میشود؟ چند فرض برای این مطرح است، فرض اول اینکه بگوئیم اصلاً کمیت برخاسته از نظر به کثرت است، انسان چون امور مختلف و متغییری را می‌بیند کثرت و تعدد برای ذهنش ضروری میشود همینکه میگوئید یکسانی محض نیست در هر سه وجه چه وجه عینیت چه وجه ذهنیت و چه وجه حالات و اوصاف روح این کثرت است که یکسانی را کنار می‌زند، بعد بگوئیم ذهن هم قدرت تجرید دارد و میتواند کثرت را از کثرتهای مختلف انتزاع کند و درباره آن نظر واحدی بدهد و بگوید تعدد که این تعدد عبارت از اختلاف و کثرت است و چون نظر به تعدد می‌کند و قدرت حذل تعدد را هم دارد میگوئیم واحد و متعدد یعنی از سلب تعدد، واحد را ملاحظه میکند و الا بر پایه دیدن کثرت است که معنای تعدد پیش می‌آید. بعد بین این تعدد و نفی آن که به واحد و نفی آن میرسد مفهوم کمیت بدست می‌آید یعنی وقتی از تعدد تجرید آخر را نفی کردیم واحد میشود. البته اگر نبود محض در نظر گرفته شود که از بحث عدد خارج است و بحث فلسفه و نیستی است ولی اگر بودی که واحد نبوده و متعدد باشد در نظر گرفته شود و بین سلب و ایجاب هم یک ملاحظه ای کنیم و اعداد و نسبت‌های آنها را بهم‌دیگر بینیم اول آن جمع پذیری و کاهش پذیری و ضرب پذیری و تقسیم است. بنظر میرسد اصالت شیئی میشود اصالت کثرت و کلیه اشکالهایی که در بحث اصالت رابطه بر اصالت شیئی بیان شد به این بیان وارد است. یک دید دیگر هم این است که بگوئیم تعدد و عدد بر پایه همان اصالت ربط معنا شود که بگوئیم در عدد یک ما به الاشتراک است و یک ما به الافتراق، و هر عددی که داریم عدد بسیط نیست و معنای احدیت ندارد حتی یک، یکی که دو پذیر است یکی است که با سایر اعداد جمع پذیر است بنابراین با سایر اعداد نسبت دارد، و در این فرض عدد مثل حروف است همانطور که میگوئید الف، ب، ج و .. بگوئیم این عدد هم همانطور است. در این قسمت بگوئیم وحدت ترکیبی اعداد حقیقی اشیاء در جهت خاص و مقصد خاص است که این شماره نه فقط علامت است بلکه معرف کنه آن است، در یک مراتب معرف کنه بعنوان اصولی بودن است و در یک مراتبی همه

بعنوان فرع بودن است، یعنی مثلاً وقتی میگوئید عدد ۳۶ به سایر اعداد نسبت دارد و ارتباط آن در ادراک ما تا مبهم ارتباط است و اگر ۳۶ را جای قلم می گذاشتیم و می گفتیم نسبت آن به اسیر اشیاء در تاریخ تا مقصد غائی و جهت نهائی چیست، همان چیزی را که درباره قلم میگوئید درباره ۳۶ هم میگوئید. برای مثال تعداد رابطه آن به گذشته و آینده و حال موقعیت آن را نیز میتوان گفت در این احتمالی که عدد در نسبت منحل است معنای هر عدد ۳۶ یک ۳۶ خاص مورد نظر ما نیست یعنی دیگر ۳۶ عام نداریم بلکه یک ۳۶ داریم که در تاریخ و در جدول جائی دارد و نه هیچگاه با ۳۷ عوض میشود و نه با ۳۵ و نه دو تا دانه از آن داریم و فقط یک ۳۶ هست، بر این اساس وقتی میگوئیم ۳۶ قلم داریم رتبه اش با رتبه خود ۳۶ فرق می کند ۳۶ تومان داریم یا رتبه ۳۶ فرق میکند، این ۳۶ که بیان کننده رابطه ۳۶ با کلیه اعداد است فقط یک جا دارد و دو جا ندارد و هیچگونه عمومیتی ندارد، آن ۳۶ را که میتوان در جاهای مختلف بکار برد و گفت ۳۶ تومان ۳۶ قلم و ۳۶ کالا... باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و باید اعداد حقیقی قائل شویم و آن اعداد حقیقی را توصیف کنیم که چکار هست و وضع آنها با کیفیت چه ربطی دارد و بعد ببینیم این عددی که میتوان آنرا برای چیزهای مختلف بکار برد دارای چه جائی است آیا میتوان اینطور بیان کرد که وقتی میگوئیم ۳۶ قلم، معنایش ضرب شدن قلم در ۳۶ است و اگر برای قلم هر یک واحدی را قبول کنیم یعنی مثلاً عدد حقیقی قلم برابر با پنج باشد وقتی میگوئیم ۳۶ قلم در واقع ۳۶ در ۵ ضرب شده است بعد دقیقتر بگوئیم قلم در فرهنگستان در تاریخ فلان باز درد و عدد دیگر ضرب میشود و یک ۳۶ میشود که دیگر نظیری در تاریخ گذشته و آینده نخواهد داشت، شما هم اشاره فرمودید که ربط اعدادی که در عینیت هست و ربط اعداد که در جدول هست با جهت سازها و در نهایت ربطشان با منابریده نیست، تا اینجا توضیح فرمایش خودتان بود.

حالا بصورت دقیقتر عوض می کنیم عدد نسبتی است که اگر عدد حقیقی شیی باشد هم ما به الاشتراک را معرفی میکند و هم ما به الاختلاف را و در یک مرتبه بعید نیست که بگوئیم عین کیفیتها هستند همانطور که میگوئید یک وصف در رابطه با سایر اوصاف تعیین می یابد یک عدد حقیقی شیی هم در ارتباط با کلیه

اعداد حقیقی معین میشود. باز در یک فرض دیگر میتوان گفت نسبت یک عدد با سایر اعداد مثل نسبت یک وصف با سایر اوصاف است و یک عدد در رابطه متعین میشود همانطور که یک وصف در رابطه متعین میشود، عدد به این معنا که عدد تعلق شیئی به غایت و عدد وحدت ترکیبی شیئی در کل نظام آفرینش است حتماً برای ما هم مفید است و بنظر می‌آید اگر تعریف از کم و کیفی به وحدت برسند و در یک وحدت ترکیبی معنا شوند که قدر و اندازه هر موضوعی اعم از آنکه وصف باشد یا شیئی یا کیفیت ذهنی یا حالت ذهنی یا حالت روحی باشد قدر و اندازه نسبیت و وضعیتش را نسبت به کل بصورت طور یک عدد مشخص میکند و عدد به جهتی که نسبت به واحد دارد نسبت به وحدت ترکیبی دارد و بدلیل نسبتش به کثرت نسبت به ما الاختلاف و کثرت ترکیبی دارد و میگوئیم عدد اسم حقیقی شیئی است و همینکه میگوئید قدر و منزلت حقیقی شیئی یعنی عدد شیئی، گاهی یک عنوان و نام برای شیئی می‌گذارید گاهی این نام را در رابطه با قدرش که کنه حقیقی او در جهان آفرینش هست نگاه می‌کنید قدر و اندازه، منزلت، مرتبه، نسبیتش عددی است و بهمین دلیل احتمال می‌دهیم که کلیه امور را میتوان از طریق ابجد به عدد تبدیل کرد، البته بعضی از چیزها را راحت میتوان تبدیل کرد برای مثال اسم شما عباس است علماء علم حروف می‌آیند و عدد عین باء الف و سین را معین میکنند آنگاه اسم پدر و مادر شما را نیز عدد می‌گیرند بعد می‌گویند عدد شما این است، آنوقت یک قواعد کلی دارند و میگویند ایشان چنین کارهایی را انجام خواهد داد، البته این شکل کامل رابطه بین حروف و اعداد نیست چون اگر شکل کامل آن باشد باید قدر و منزلت فاعلیت جنابعالی را در نظام ولایت یعنی ظرفیت شما را چه خوب کار کنید چه معاذ... بد کار کنید بتواند معین کند و بتواند بگوید کجا میدان اختیار شما و فاعلیت ترکیبی شماست و کجا میدان تحت سرپرستی قرار گرفتن شماست و تحت تصرف ولی بالاتر چه میدانی عرصه فعالیت شماست و باید به یک گونه ای نه اینکه بگوید حتماً شما این کار را خواهید کرد بلکه بگوید چه وسعت ظرفیت هائی پیدا میکنید هر چند از یک مقداری از افعال شما ساکت باشد که آیا فعلتان بطرف خیر است یا معاذ... بطرف شر است باید بتواند یک چنین چیزی را تحویل دهد.

بصورت ساده و خلاصه میتوان گفت نسبتی را که عدد میتواند تحویل دهد در این بیان باید گویاتر از کیفیت باشد و باید قدر و اندازه معین کند و اوصاف و اسماء در صورتی معرفی شده اند اندازه حقیقی شان معرفی شود یعنی کیفیت چیزی نیست جز بحث در حد و فصل و مرز یک شیی مرز یک شیی بدون اندازه یک شیی نسبت به غایت مشخص نمیشود، لذا در مباحث فلسفی می بینید عده ایت از علماء می گویند فصل حقیقی اشیاء را هیچکس غیر از خداوند متعال نمی داند ما عرض میکنیم این عین این است که بگوئید عدد حقیقی هیچ شیی را کس غیر از خداوند و معصومین نمی داند. عبارت آخری قدر، اندازه، اندازه ای که معنی حقیقی بدهد و معرف جایگاه باشد و معرف مقدار تملق و نسبت تعلق و پرستش باشد بوسیله عدد پیدا میشود و با عدد خوانده میشود و با عدد بیان میشود، آیا فقط بیان میشود یا با عدد محقق میشود و صورت مثالی و اسمی معرف حقیقی و کنه شیی یا بالاتر از معرف، صورت تحقیق شیی قدر و اندازه و عدد شیی است و همانطور که میگوئید اگر مقدار ترکیب آرد و شکر و روغن را عوض کنم حلوا به سوهان تبدیل میشود، اگر قدر و اندازه شیی را تغییر دهد جایگاهش را تغییر داده اید و معنای عدد در آفرینش معنای قدر و اندازه شیی است که طبیعتاً به حقیقتش دست ما نمیرسد ولی به یک نسبتهای عددی برای کارمان نیاز داریم یعنی ولایت و تصرف در عالم عین محقق نمیشود مگر اینکه خواسته یا ناخواسته وقوع عددی بدست شما انجام گیرد، یکوقت میگوئید فلان عارف با یک نفر صحبت میکند و حال او را منقلب میکند، من میگویم یعنی یک تصرفاتی در قدر و اندازه این با ولایت او باذن ... واقع شده و عددی محقق شده هر چند این عارف به ارزش کنه کار خود و کنه استماع این عارف نباشد ولی روز قیامت اینرا حساب میکنند و اندازه و میزان و کم و زیاد دارد.

در مثال پائین تر شما در درست کردن حلوا میگوئید این تصرف بدون معیار و عیار و اندازه برای ایجاد مقصد ممکن نیست چگونه میگوئید تصرف در جامعه و تصرف در امور مختلف بدون تحقق عدد ممکن است کیفیتها عناوین و اسماء اعداد هستند ولی اعدادی که قدر و منزلت را معین میکنند یعنی کیفیت اسمی است نسبت به قدر و منزلتی که آن قدر همان عدد است، این مطلب با فلسفه وحدت ترکیبی و اصالت ربط

خیلی سازگار است و جایگاه عدد بر همان پایه فلسفی که توصیف از تغییر و کیفیت میشود تعریف از قدر و منزلت هم میشود شاید هم بتوان در یک مرحله‌ی استفاده از رابطه ابجد و عدد و حروف کرد و مثلاً گفت عدد صبر چند تاست عدد شکر چند تاست و یک تناسبی بدست آورد یعنی شکر یک وصف است اما کجا از کی و نسبت به چه مسئله‌ای، این قدر و اندازه‌ای دارد، شکر عددی است که مثلاً انسان در حالات حضرت ابا عبدا... (ع) زیارت عاشورا می‌بیند اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك علی مصابهم چه اندازه طرف در قضیه حضرت سید الشهداء واقعاً مصیبت زده باشد کی هست و اندازه شکرش چقدر است کنه این شکر را حتماً حضرت بقیه .. (عج) در این زیارت می‌داند و خدای متعال را شکر کرده اند اما مصیبتی که بر حضرت سید الشهداء واقع شده مصیبتی که ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السموات و الارض ادارک از این برای ایشان برابر با همان چیزی است که واقع شده است ولی برای ما قابل قیاس با آنها نیست، شکر ایشان هم در این مجموعه ضرب میشود و یک عدد خاص و قدر و منزلت خاصی در بین آنها و خدا در جهتی که دارند قرار می‌گیرد که آن هم برای ما روشن نیست پس شکر ضربدر مصیبت شد و ضربدر مقدار کیفیت و کمیت و وضع شخص مصیبت زده در شکر کردن و متناسب با ظرفیت او شد یعنی همانطور که در مثال ساده می‌گفتیم ۳۶ قلم، ۳۶ را در عدد آن ضرب کنید و بعد می‌گوئید ۳۶ قلم در فرهنگستان که در این عدد هم ضرب میشود سال آنرا هم مشخص می‌کنید و در این عدد هم ضرب می‌کنید بعد بگوئید با این قلمها موضوعات را می‌نویسند و در این اعداد هم ضرب میشود و اگر همه روابطش را معین کنید یک عدد بدست می‌آید که دیگر بیشتر و کمتر ندارد، آنجا هم اگر شکر را در همه خصوصیات که آن کیفیت را نشان میدهد ضرب شود عدد آنرا مشخص می‌کنید، بنابراین پایگاه عدد براساس فلسفه ما که بر اساس اصالت ربط بیان شده و دنبالش اصالت تعلق و اصالت ولایت ذکر شده، قدر و منزلت رتبه ولایتی در نظام ربوبیت الهیه یکی بیشتر نیست و جا دارد و مبین حقیقت یا محقق حقیقت است برابر با حقیقت شیئی است و همه خصوصیات شیئی را دارا هست و به مقداری هم هست که عندا... و عند اولیائه معلوم است. بر این اساس پایگاه عدد همان

پایگاه وحدت ترکیبی و همان پایگاه تعلق و ربط و همان پایگاه نظام ولایت و تولی است و عناوین اسماء همین قدر و منزلتها هستند.

اما اینکه بگوئیم در جدول جهت ساز درمدل خودمان می‌آوریم با ابجد محاسبه کرد ولی بشرط اینکه نوع صبری را که میگوئید متناسب با وضعیتان برایش تعریف دهید و آنگاه عدد خاص خودش پیدا میشود.

قسمت دوم اینکه آیا رابطه عدد و حرف یک رابطه حقیقی است یا نه؟ ظاهر مطلب این است که اگر صرف علامت بود میشد الف، با، تاو... بعد بگویند ۱، ۲، ۳، ...، ۱۰، ۱۱، ۱۲ و الی آخر یعنی عین همین کاری را که روی ابجد کرده اند روی آنها هم انجام دهند ما اینکار را نکرده اند بلکه آمده اند یک ترکیب خاص دیگری درست کرده اند و این اعداد را زیر آنها قرار داده اند، میتوان ادعا کرد چون در تاریخ چنین بوده همینگونه کرده اند اما این صحبت خیلی گزاف و بی ربط است بلکه بالعکس آن صحیح است که بگوئیم اگر فیثاغورثی ها آمدند اعداد دهی را انتخاب کردند آنها حقیقی اعداد دهی را نفهمیده اند و براساس فلسفه اصالت شیئی برایش استدلال کرده اند و آنهم شأنی از یک تا ده را معرفی کرده اند نه حقیقتش را، حالا اگر از کی تا نه نوشته شد و صفر هم مغیر یا عدد آن قرار گرفت این با ۲۷ حرف ربط دارد و ربطش هم ربط حقیقی است نحوه استفاده از عدد براساس فلسفه است و این صحبت خوبی است که کسی بگوید از اعداد یک تا ده در فلسفه ارسطویی اینطور استفاده میکنند و نحوه استفاده دیگرش این است که یک طور دیگر بهره برداری کنند که بنابه ادراکات مختلفی که از عدد هست از این اعداد استفاده های مختلف شود، البته این ادراکات با همدیگر یک نسبتی دارند و بدون ربط با هم نیستند ولی اگر یک مطلب پایه روایتی پیدا کرد قطعاً معنای تقيیدی ندارد بلکه معلوم است که قبلاً بوسیله انبیاء یک مطلبی بیان شده هر چند بشر سوء استفاده کرده باشد و براساس یک فلسفه دیگر برخورد کرد باشد مثل پرستش که جناب آدم(ع) موحد است و اهل دعا و نماز است اما شیطان فرزندان او را فریب داد و بت درست کرده اند، خیلی فرق میکند که کسی بگوید پرستش ناشی از خوف و ترس را منیت خواهی بوده و بشر مطلق سازی کرده و چیزهائی تراشیده است و اولین موحد هم ابراهیم بوده است که گفته خداوند یکی است و یک خدائی از ایشان آمده است، تا اینکه

برعکس این را بگوئید که هم توحید فطری بوده و هم بشر از ابتدا خداپرست بوده و شیطان سر راه او آمده و استفاده های سوئی از پرستش کرد و او را بطرف بت پرستی و شرک آورد، ظاهراً آنچه از معصومین علیهم السلام بدست ما میرسد معدن آن خودشان هستند باذن ... و این خیرات متناسب با مراتب زمانی مکانی از ناحیه آنها به انبیاء دیگر هم رسیده است و بعد به مردم رسیده و شیاطین هم از آن سوء استفاده کرده اند و یک جاهائی هم متدینین خواسته اند استفاده کنند به مقدار سعه ظرفشان از عدد برای آن فلسفه گفته اند همانطور که ما هم به اندازه سعه ظرف و تفضلاتی که میشود متناسب با جایگاهی که داریم یک استنباطی می‌کنیم و این به معنای کنه امور کماهی نیست. بهیچ نحو نمیتوان چنین تصور کرد که این ادراکات پس از اینکه بشر مبتلای به یک اموری شد پیدا شده و از آنجا در لسان وحی آمده است وحی هیچگاه مترجم صحبت‌های مردم نبوده است بلکه مترجم ولایت ربوبی بر عالم بوده و هست، لذا بنظر میرسد هرچند هرکسی با یک فلسفه ای با عدد برخورد میکند ولکن فلسفه اصالت تعلق یا اصالت ولایت که نظام ولایت ربوبی است مشخص کننده این نحو استنباط است که جایگاه عدد را در ارتباط با سرپرستی ذکر میکند و بدون عدد سرپرستی و تصرف در عینیت مکن نیست یعنی تحقق شیئی بدون عدد نیست و اصلاً تحقق عدد است، بنابراین پایگاه در وحدت ترکیبی و اصالت ربط و تعلق تقریب میشود تا بعد ببینیم چنین عددی را چه مقدار درک می‌کنیم مثل ادراک از کیفیت که ادراک از کیفیت هم کماهی حاصل نمیشود و نظامی که طبقه بندی موضوعات و تعاریف را بکند به یک نسبتی در جهت بندگی خدا قرار می‌گیرد و همینطور ادراک ما از عدد هم وسیله بندگی خدای متعال قرار می‌گیرد، پس بحث فعلاً درباره این است که عدد چیست و رابطه اش با فلسفه ما چیست؟

برادر معلمی: نسبت به آنچه فرمودید مطالبی است که عرض می‌کنم اگر ما خصوصیت شخصیه را چنان مخلوط با خصوصیت شیئی بگیریم یا به عبارت دیگر اگر وجه اختلاف را چنان جاری در وجه اشتراک بدانیم که کیفیت نسبت به سایر کیفیت ها قابل مقایسه نباشد یعنی گرفتن وجه اشتراک محال شود، آنوقت هر کیفیت خودش خودش میشود و دیگر سنجش غیر ممکن بود یعنی اگر هر کیفیتی را می‌خواستیم بگوئیم

این بدلیل اینکه یک تغییر کوچک زمانی و مکانی دارد با آن دیگری متفاوت است همین را هم نمی‌توانستیم بگوئیم یعنی ابتدا بنظر میرسد باید برای هر یک از این دو عدد خود کار یک اسمی بگذاریم چن همینکه دوتا شدند دو چیز هستند و خصوصیات شخصیه هر یک با دیگری فرق میکند، ابتدا بنظر میرسد در نامگذاری دچار مشکل میشویم و نمیتوانیم به کسی بگوئیم چه چیزی میخواهیم چون به تعداد کیفیتها باید اسم بگذاریم، برای مثال در دکان نانوائی هر دانه نان که از تنور بیرون می‌آید باید یک اسم خاص داشته باشد و اگر فقط بگوئید نان میخواهیم بی معناست یعنی خصلت اشتراکی یا خصلت نوعیه از بین میرود، بعد عین همین مطلب در مورد عدد مطرح است که اگر کیفیت را به نحوه ای در کم منحل کردیم که هر کیفیتی داراری یک عدد خاص شد دوباره انفصال مطلق را نتیجه میدهد، همانطور که در آنجا وقتی خصلت تغایر و وجه اختلاف را در داخل در کیفیت قرار میدهیم اشتراک را تحت تاثیر قرار می‌دهیم یعنی می‌گوئیم این سیگار با آن سیگار یک اشتراکهای دارد بعد میگوئیم آن اشتراکها در کنار اختلافها هستند یا از هم جدا هستند که مجبوریم بگوئیم در کنار همدیگر هستند سؤال شود آن اشتراکها که در کنار اختلافها هستند با همدیگر تأثیر و تأثر دارند یا نه، که مجبوریم بگوئیم تأثیر و تأثر دارند و نتیجه گرفته شود که پس اصلاً اشتراکی نیست و همه اش اختلاف است و هیچ امر مشترکی درد و کیفیت پیدا نمیشود.

آنوقت در ابتدا بنظر میرسد بیان و نامگذاری محال میشود و در نهایت اصلاً شناسائی محال میشود و در قسمت بعد اگر هر چیزی بخواهد خودش، خودش باشد بدون اشتراک با دیگران تعیین محال میشود و نمیتواند به سایر کیفیتها ربطی داشته باشد و همینکه خواست ربط داشته باشد یعنی آن ربط یا یک ربط موهومی است که اصلاً چیزی نیست یا ربطی است که حقیقت دارد و وقتی حقیقت داشت یعنی در کنار دو اختلاف محقق شده یعنی یک دوئیتی را به یکدیگر متصل کرده و همنشین با یک دوئیت بوده است، خلاصه عین همان حرفهائی را که درباره کیفیت می‌زدیم درباره کمیت نیز میتوان بیان کرد و اگر کیفیت ها را به نحوه ای در کمیت منحل کردیم یعنی کیفیت را برداشتیم و در جای آن کم قرار دادیم که آن کم ها نیز کمیت مشابه ندارند و اختلاف در اعداد را هم در کنار اشتراک تعریف کنیم دوباره انفصال مطلق میشود و

چیزی نمیتوان پیدا کرد و باز عین همان مطلبی که در وجه اشتراک و وجه اختلاف کیفیت بود در کمیت هم می‌آید که بهمان ترتیبی که در آنجا می‌گفتیم اختلاف بدون اشتراک و اشتراک بدون اختلاف اصلاً قابلیت تحقق و تعیین را ندارد، در اینجا هم همینطور است یعنی درست است که در نهایت ما مجبوریم کیفیتها را اگر از یک محور واحد و با یک مقیاس واحد بسنجیم هر کیفیت یک عدد مخصوص به خودش میشود ولی باز آن عددها اگر با همدیگر اختلاف و اشتراک نداشته باشند اصلاً عدد بی معنا میشود، هر یک از آنها نسبت به اینکه در آن جهت هستند با همدیگر یک اختلافی پیدا میکنند ولی گفتن همین اختلاف بدون اشتراک محال بود یعنی بدون اینکه یک چیزی داشته باشیم نمیتوانیم بگوئیم این سه ریال می‌ارزد و آن یکی دو ریال ارزش دارد با گفتن این دو و سه معلوم میشود اگر یک اشتراکی در آنها نبود نمیشد چنین چیزی را گفت که قبلاً هم درباره عدد همین بحث مطرح بود که اصلاً جمع‌بندی بدون اشتراک و بدون اختلاف محال است وقتی می‌گوئیم دو اگر این دو تا همدیگر هیچ اختلافی نداشتند که دو نبود و یک بود و اگر هم با همدیگر هیچ اشتراکی نداشتند باز نمیشد بگوئید دو ، دو تا چی وقتی می‌گوئید دو حتماً یک اشتراکی کنار آن قرار می‌گیرد.

بنابراین در تعریف از کمیت همان بحثی را که در کیفیت داشتیم که وجه اختلاف و وجه اشتراک بدون یکدیگر پیدا نمیشوند در عدد هم همینطور است البته می‌دانیم که کم بدون کیف و کیف بدون کم هم وجود ندارد که بگوئیم کیفیت تبدیل به کمیت میشود یا کمیت تبدیل به کیفیت میشود چنین نیست بلکه همیشه کیفیت و کمیت همراه با یکدیگر هستند چون همیشه اختلاف و اشتراک همراه همدیگر هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درباره اینکه می‌گوئید کیفیت بدون کمیت و کمیت بدون کیفیت نیست چند تعبیر مطرح است، یکی اینکه بر همان پایه ای که کیفیت تعریف شده و بصورت اصالت شیئی ای بیان نشده و اصالت شرائطی هم معین نشده و بر پایه اصالت ربط معین شده میتوان گفت عین همین تعریف هم برای عدد صادق است و چون بر آن صادق است پس پایگاه عدد در فلسفه مخفی شده است.

یک بحث دیگر اینکه بگوئیم کیفیت را از یک مقوله دیگری بگیریم که غیر از مقوله کم باشد که باز خود اینرا دو گونه میتوان مطرح کرد، یکی مقوله ای که حقیقتاً منفصلند و یکی مقوله ای که بگوئیم نه اعداد نوعی را که میگوئید در یک ما به الاشتراکهائی مانند جنس و منطبق صوری وجود دارد همینگونه هم وقتی یک عدد را میگوئیم مراتبی دارد تا به وحدت برسد این خودش خودش است و به حقیقته قابل شناسائی نیست و در یک جایگاه یک قدر و منزلت دارد و لکن این به نسبت تمیز و شناسائی ما و در ظرف ما یک آثاری دارد که مثلاً اثر مفهوم خود کار روی ما ممکن است امتداد زمانی شان تا زمان خاصی باشد و بتواند مصادیق مختلفی را در برگیرد و تعلق ما نسبت به این شیی و این شیی نسبت به ما یعنی منزلت خود کار نزد ما متناسب با ظرف ادراک ماست آنوقت از این باب یک عدد دیگری است هر چند آن عدد به یکمیزان با عدد حقیقی ربط دارد و میتواند در آن جهت واقع شود ولی عین عدد حقیقی شیی نزد خدای متعال نیست یعنی عین جایگاهی در تاریخ برای ما هیچگاه روشن نمیشود ولی جایگاهش نسبت به آن جهت ولایت و در نظام ولایتی که این قلم تحت تصرف ماست و در آنجا یک کارائی دارد و در آن هم باز یک ما به الاشتراک و ما به اختلافی هست و برای ما معرفی میشود که یک اسم کیفی دارد و یک اسم کمی و اگر ما بر اسم کمی اش مشرف شویم قدرت تصرف ولایتی در آن داریم، بعد می گوئیم یک نحوه ولایت و قدرت تصرف را همه دارند، همه پولشان را صرف خرید قلم نمی کنند یک قسمت پولشان را قلم می خرنند یک قسمتش را کاغذ می خرنند و یک قسمت دیگرش را لباس می خرنند یعنی اینکه در ظرفیتی که تصرف ولایتی داریم بر قدرش مقداری احاطه داریم و لکن این وقتی ولایت اجتماعی میشود باید نسبتهایش دقیقتر و اصولی تر و اهدافش هم با یک نسبت تأثیر کلی تری بیان شود، ولی حقیقت این در نزد کسی که همه عالم اعم از گذشته و آینده اش در نزد او حاضر است، اگر معنای شناسائی را به معنای عالم مشیت بگیریم و شاء الهی، عیبی ندارد که در آنجا بگوئید هر چیز یک دانه است و هر صحبتی را که در آنجا درباره کیفیت بیان کردید عیناً درباره کمیت هم بگوئید.

پس میتوان گفت کمیتها عین حقیقت کیفیات منزلتشان نزد خدای متعال است ولکن به ما که میرسد و متناسب با منزلت تصرفی که ما داریم و جائی که در نظام ولایت واقع شده‌ایم یک فرق هائی دارد، یعنی هم اسماء کیفی اش یک اسماء ساده تری است و هم اسماء کمی، حالا آیا میتوان گفت در اینجا اسم و مسمی فرق حقیقی دارند؟ آیا این قضیه کیفیت و کمیت از قبیل اسم و مسمی است؟ مسمای تصرفی ما عددی است و اسم تصرفیما و استنباطی که ما در تصرف داریم حتماً عددی است، استنباط اسمی ما یعنی عناوین تصرفی ما عناوین کیفی است یا نه یعنی نگوئیم کیفیت و کمیت و ربط بینش است بلکه بگوئیم ما یک برنامه داریم که برنامه کیفی است و یک برنامه کمی هم داریم و این برنامه کمی ما اسم تصرفی ماست که در خارج تحقق می‌یابد و برنامه کیفی ما اسمی است که اشاره میکند و معرفی میکند یعنی یک شاء داریم و یک تصرف، تصرف ما عددی واقع میشود ولی شاء ما کیفی واقع میشود. مثل اینکه من اسم پسر را محمد میگذارم دیگری اسم پسرش را حسن میگذارد، برنامه شما یک اسم دارد که اهداف کیفی است یک مسمی دارد تصرف ما عددی و کمی است شما پنج تومان در برابر این کار می‌دهید و می‌گوئید این کار برای من پنج تومان ارزد، اثر این کار را که نگاه می‌کنیم نه خود کیفیتش. شما می‌گوئید پنج هزار تومان به یک باغبان دادم تا گل بکارد در قدم اول می‌گوئیم تصرف واقع نشده است الا با پنج هزار تومان عمل باغبانی، در قدم دقیق ترش این است که نسبت تأثیر و وصف خاصی مطلوب من بوده است که با تنظیم کم و کیف همراه است. دقیقتر نگاه کنید قدر و منزلت این وصف نزد من برابر با آن هزینه ای است که من داده ام، اینجا بگوئید قدرت خرید تعلق خاطر من آنجا هم بگوئید تعلق خاطر من آنوقت عدد کیفیتی از تعلق است که محقق شده است و آن اثر چه زیبایی باشد یا چیز دیگر روی تعلق من اثر داشته و من به آن تعلق داشتم ام این تعلق با آن تعلق قلبی که قدرت خرید من بوده است یک چیز را تحویل می‌دهد. آن باغبان به تعلق خودش رسیده من هم به تعلق خودم رسیده ام. پس تصرف واقع نمیشود مگر با یک کمیت. حالا آیا این کمیت، کم همراه با کیف است یا اینکه در رتبه اول کم است و در رتبه ثانی مقدار تعلق است البته بصورت اصالت شییی ای این را از کیف جدا نمی‌کنیم بلکه خود عدد کم و کیف را معلوم می‌کند. حالا آیا در عدد

میتوان کم و کیف را به نفس خودش تقیید کرد و گفت قدر و اندازه با خصوصیات خاصی که واقع میشود برابر با مسمی است یعنی آن اثری که برای من دارد آیا اثر به معنای منزلت و قدر خاصی است از تعلق این شخص، تا صحیح باشد که بگوئیم عدد در یک منزلت جامع کم و کیف است و کیفیت اسم است برای مسمی؟

برادر معلمی: یکوقت می گوئیم کمیت و کیفیت همراه یکدیگر هستند و یک دوئیت بین آنها برقرار می کنیم و وقتی دوئیت برقرار شد ما بین آنها ربط هم لازم میشود و آنگاه باید بتوانیم این دوئیت و ربط را به چیزهائی که قبلاً گفتیم برگردانیم ولی ما این کار را انجام نداده ایم و همانجا که اختلاف و اشتراک را بیان کردیم کمیت و کیفیت بیان دیگری از همان اختلاف و اشتراک است و همانطور که لازم نبود بین اختلاف و اشتراک امر دیگری را نشان دهیم در اینجا هم لازم نیست بین کیفیت و کمیت، امر دیگری را نشان دهیم و این همان مطلب است. یعنی وقتی دو کیفیت را از یک بعد مختلف می دیدیم و از یک بعد مشترک، بعد از آن میتوانستیم بگوئیم دو خودکار، یعنی ابتدا بین مداد و خودکار اشتراک بگیریم بعد دوباره یک اشتراک دیگری را در نظر بگیریم بعد بگوئیم مثلاً دو تا وسیله نوشتن، در همینجا که اینها را از یک بعد مختلف میدیدیم و از یک بعد مشترک، همانجا بوده که می توانسته ایم کمیت و کیفیت را برقرار کنیم که پس از آن گفتیم وقتی کمیت در کنار یک کیفیت قرار گرفت از یک بعد بیان کننده وجود اختلافی است که در این وحدت ترکیبی که درست کرده ایم مورد لحاظ قرار نگرفته اند یعنی حذف شده اند و اختلافشان مورد لحاظ نبوده است وقتی می گفتیم وسیله نوشتن دیگر توجه نداشته ایم که یکی از آنها خودکار است و یکی مداد است و آن وجه اختلاف رفته است. بنابراین میتوان گفت کمیت بیان کننده وجود اختلافی است که در این تعریف مورد لحاظ قرار نگرفته ولی در عینیت وجود دارد یا اینکه بگوئیم کمیت بیان کننده وجود اشتراکی است که در این وحدت ترکیبی تکرار شده است که ایندو حرف است.

با این تعبیر دیگر احتیاج به مطالب جدیدی نیست و با همان مطالب قبلی سازگار است و لازم نیست یک اصل موضوعه دیگر از یک جایگاه دیگری بیاوریم و بگوئیم تاکنون بحث از کیفیت بوده حالا یک بحثهای

دیگری هم در مورد کمیت داریم و باید یک اصل موضوعه جدیدی اضافه شود که حالا ربط بین خود کم و کیف چیست، یک مقدار دیگر از مطالبی را که میفرمائید درباره این است که هر یک از این کیفیات عینی دارای یک ارزش و منزلت و اندازه و قدر خاصی است که اینها با همدیگر هیچ فرقی ندارد و حول یک محور واحد معنای همه اینها یکی است. بنظر میرسد این همان مطلبی است که در بحث جدول جهت به آن احتیاج داریم و وقتی میخواهیم بگوئیم در برنامه ریزی باید رشد محقق شود باید بگوئیم یک کیفیت را میخواهیم تبدیل به یک کیفیت دیگر کنیم و تا بین ایندو کیفیت را نتوانیم ارزش گذاری کنیم نمیتوانیم بگوئیم رشد حاصل شده است میگوئیم دومی با ارزش تر و رشد یافته تر از اولی است همینکه یک صفت عالی برقرار میشود یعنی بین هر دو یک اشتراک گرفته ایم و یک اختلاف، مثلاً هر دو در جهت واحدی بوده اند ولی این عدد بالاتری بوده است مثلاً این هشتصد تومان ارزش داشته ولی آن هزار تومان می‌ارزیده است، که در اینجا یکوقت میگوئیم فقط همین کافی است که ما بدانیم آن یکی رشد یافته تر از این است و دانستن عددش لازم نیست که روشن کنیم چه میزان رشد یافته تر است. برای مثال اگر رضا بالاتر از صبر باشد هرگاه بتوانیم انسانهای صبور را به انسانهای راضی تبدیل کنیم جامعه رشد کرده است اما با دقت بیشتر مشخص میشود که چنین چیزی ممکن نیست چون وقتی در یک مجموعه می‌آوریم اگر ندانیم میزان نسبت تأثیر رضا چه میزان بالاتر از صبر است نه میتوانیم تعادلی را در جدول وضعیت پیدا کنیم و نه میتوانیم همان چیزی را که در مثال بیل و تراکتور بیان شد پیدا کنیم. بیل و تراکتور هر دو برای شخم زدن زمین بکار می‌رود و ارزش شخم زدن تراکتور بالاتر از بیل است اما وقتی میخواهیم بیل را به تراکتور تبدیل کنیم نمی‌دانیم که آیا مثلاً یک میلیون بیل بالاتر از یک دانه تراکتور است یا هزار بیل، یعنی وقتی یک به یک می‌سنجیم معلوم نمی‌کند چند تا بیل برابر با یک تراکتور است بعضی اوقات وقتی این کمیت در کنار کیفیت خاص قرار می‌گیرد چون ارزش این کیفیت یک ارزش خاصی است در آن کمیت که ضرب شود از آن کیفیت بالاتر می‌رود، برای مثال ممکن است کارائی هزار کارگر که با بیل کار می‌کنند از کارائی یک تراکتور بیشتر باشد در نتیجه اگر هزار بیل بدهیم یک تراکتور بگیریم رشد نکرده ایم، یا اینکه ارزش اسکناس ۲۰ تومانی از

اسکناس ۱۰ تومانی بیشتر است ولی اگر صد اسکناس ۱۰ تومانی را با یک اسکناس ۲۰ تومانی تعویض کنند رشد حاصل نشده است اگر صد اسکناس ۱۰ تومانی را به صد اسکناس ۲۰ تومانی تبدیل کنیم رشد کرده ایم، پس باید معلوم شود میزان رشد این کیفیت با ارزش تر چه اندازه است تا بتوانیم در تعادل حساب کنیم که چند تا از این در کنار چند تا از آن قرار می‌گیرد. بعضی از دوستان می‌گفتند شاید در جدول جهت عدد لازم نباشد و فقط در جدول وضعیت و مراحل لازم است اما معلوم شد که در آنجا لازم است و این همان جایی است که در ابتدا بنظر میرسد کمیت سر جای کیفیت می‌نشیند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در همینجا اگر بگوئید تصرف در خارج ممکن نیست الا باعالم اسماء و تا در ذهن نمونه سازی نکنید تصرف در خارج ممکن نیست و آن نمونه ای که می‌سازید اسم تصرف شماست ممکن است اسم حقیقت کار نباشد ولی در ظرفیت ولایتی شما یعنی شما می‌گوئید بدون برنامه نمیتوانیم کار کنیم و یک برنامه ساده یا پیچیده لازم داریم حتی برای برداشتن این شیئی و انتقال دادن آن به اینجا که باید به این فشار بیاورم و اینرا بلند کنم و در اینجا بگذارم برای حاصل شدن یک قصد و غرض هر چند که آن قصد و غرض یک مثال باشد، پس انسان نمیتواند در خارج تصرف کند مگر به اسماء هم مورد تصرف خودش است و همینکه میتواند تصور خاصی را بکند آن تصور در یک رتبه در حالت و نیت این وجود دارد و بعد آنرا بهم می‌ریزد و بیشتر در آن تصرف میکند و یک مثال می‌سازد و یک ادراک جدید با تعریف کاربردی جدید در خارج کاری انجام میدهد، اسم در مرتبه شاء و مشیت و خواست، شکل کیفی دارد ولی همین اسم اگر بخواهد در خارج محقق شود ربطش با عینیت کمی است بعد این کم که در خارج واقع شده از مراحل اسم ما قبل خودش بریده نیست، بنابراین در جدول جهت جای کیفیت ها می‌نشیند، خلاصه اینکه اسم تصرفی در خارج عددی است که رابطه بین برنامه کیفی شما و اسم شاء و مقصد با اسم تصرف شماست عبارت دیگر عدد خودش کیفیتی است و دارای خصوصیتی است که کیفیت حرکت و کیفیت تعلق را کنترل میکند و واسطه بین اوصاف و مطلوب و برنامه و شاء شما با خارج است.

بر این اساس منزلت عدد غیر از منزلت کیفیت میشود اما حقیقتش برابر میشود یعنی در یک چارت بزرگ که کم و کیف باشند عدد در عالم ولایت جایگاهی دارد همانطور که کیفیت جایگاهی دارد یعنی از موضع شامل که نگاه کنیم هر دو حضور دارند ولی هر کدام در رتبه خودشان، البته بدلیل داشتن وحدت ترکیبی هیچیک بریده نیستند و از این باب عین هم نیستند اما در تصرف عین هم میشوند، در منزلت تحقق که میرسد عین هم میشوند، در منزلت برنامه میگوئید برنامه های کمی و کیفی و کم واسطه است بین اجرا و تحقق.

بنابراین به وحدت ترکیبی و ربط بین ما به الاختلاف و ما به الاشتراک به یک معنا بر می گردانید یا هر دو را با هم ترکیب می کنید یعنی ترکیب شما تألیفی است یا ترکیبی است که از ابتدا قید اصل میزند، بعبارت دیگر شما قائل به وحدت ترکیبی هستید یا وحدت تألیفی؟ یعنی اصل بر این می گذارید که هیچگاه نه دو حقیقی در عالم وجود دارد نه یک حقیقی، و ترکب اصل است؟

برادر معلمی: بنظر ما وحدت ترکیبی بیان کننده این است که هم وحدت است و هم ترکیبی، یعنی اختلاف و اشتراک با همدیگر هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود این اختلاف و اشتراک را دو چیز قابل تعریف و جداگانه فرض می کنید یا هر دو را نفی میکنید؟ یقوت میگوئید از ترکیب وحدت و کثرت است که وحدت ترکیبی حاصل میشود، یقوت میگوئید از طرد وحدت و کثرت.

برادر معلمی: وحدت ترکیبی هم وحدت دارد و هم ترکیب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در تعریف خود وحدت و کثرت هر دو را منفصل از هم قابل تعریف می بینید؟

برادر معلمی: نه منفصل و نه اینکه هیچ چیز این به هیچ چیز آن برگردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر اینها را منفصل قابل تعریف ندانستید یعنی هر دو را نفی میکنید، یک وحدت بالذات و یک کثرت است و هیچکدام با یکدیگر قاطی نشده است بلکه نسبت به ممکنات هم

وحدت بالذات را طرد میکنند و هم کثرت بالذات را، وقتی میگوئید وحدت بدون کثرت و کثرت بدون وحدت در عالم ممکنات نیست معنایش این است که شما معنائی را اصل قرار داده اید که وحدت استقلالی و کثرت استقلالی از آن قابلیت سلب دارد یعنی خود حد اولیه تان وحدت ترکیبی است و نمیتوان ترکیب را بازگرداند به اینکه در آن هم وحدتی است و هم کثرتی چون وحدت بالاستقلال و کثرت بالاستقلال نفی شد، یعنی حد ما ترکیب است و دیگر نمیتوان گفت ما به الاشتراک تنها و ما به الاختلاف تنها، بلکه باید گفت در سیری که جلو می‌رویم اصولاً آن چیزی که هست مرتب دو جهت وحدت بالاستقلالی و کثرت بالاستقلالی را نفی میکنیم و ذهن بین این دو نفی به یک اثباتی میرسد که وقتی به دو نفی عنایت میکنید امکان توجه به چیزی حاصل میشود که قبلاً امکان توجه به آن نبود و اینها مبین هم میشوند و یک ارتکاز جدید پیدا می‌شود نه اینکه مجمل کننده هم بشوند چون شما روی یک خط خاص طرفین را نفی میکنید، وحدت و کثرت تمام میشود.

برادر معلمی: می‌دانیم که وجه اختلاف بدون وجه اشتراک یا وجه اشتراک بدون وجه اختلاف اصلاً وجود ندارد، ولی اینکه اختلاف و اشتراک به یک مطلب برگردد دوباره بیان یک اشتراک نهائی بین اختلاف و اشتراک را میدهد و این اشکال دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، اگر بگوئیم به وجه اختلاف و وجه اشتراک بدون لحاظ استقلالی نظر می‌کنیم معرف یک امر سومی است و آن امر سوم باید باشد که آن امر نه اختلاف است و نه اشتراک و دو همه جا باید بیاید، یعنی معنای سلبی نمی‌دهد که نتوانید ایجاب درست کنید، درباره اختلاف و اشتراک دو نحوه میتوان صحبت کرد یکی اینکه بگوئیم ما به الاختلاف تنها و ما به الاشتراک تنها نه اما تألیف اینها دو تا آری، وجود دارد. یک نحو دیگر اینک بگوئیم ما به الاشتراک و ما به الاختلاف نه اما اینها تألیف بردار نیستند بلکه موضوع سومی است که آن موضوع سوم خودش همه جا جاری است که نه از قبیل این است و نه از قبیل آن، موضوع سوم را شما از قبیل مطالب فصلی قبلی تعریف می‌کنید و میگوئید نمیشود و جریان دارد وقتی میگوئید به یک حد اشتراک نهائی برمی‌گردد و الا راست و دروغ را نمیشد درست کرد، یعنی تعریفی

را که برای چیزی می‌دهید یک مقدار از جزمیت لازم عمل را برای این تعریف قائل میشوید، اگر بگوئید نه درست است نه غلط من می‌گویم بهر حال در یک مینیمم هم برای عمل جزمیت لازم است آن بخش را شما می‌شکنید یا می‌پذیرید؟ میتوان فلسفه ای را ابداع کرد که فلسفه نفی باشد و حتی منجر به نفی عمل شود اما نفی دو امر و اثبات امر دیگر که این اثبات عمل را ممکن می‌سازد تلقی ما از فرمایش شما این است که به فلسفه تردید و نفی نزدیک میشود، چند رقم میتوان گفت ما به الاشتراک نه و ما به الاختلاف هم نه، شما کدام رقم را قبول دارید که در مقام عمل منجر به فلسفه نفی نشود، البته سیر شما بطرف ساختن الگو بر اساس اینهاست و لکن چگونه باید برخورد کنید آیا صحبتها در مراتب مختلف هماهنگی دارد یا بگوئیم از جهتی هماهنگ است و از جهتی هماهنگ نیست؟

برادر معلمی: اگر کسی اختلاف و اشتراک را جدا کند دچار این مطلب میشود، اما اگر کسی نه اختلاف مطلق را قبول میکند و نه اشتراک مطلق را و می‌گوید همیشه هر دوئیتی دارای اشتراک و اختلاف هست البته عمل مطلق است و این هم مطلق خواهد شد نه اینکه سلب را نتیجه دهد، یعنی اینطور نیست که بگوئیم این خودکار و مداد نه با هم اختلاف دارند و نه اشتراک بلکه ما می‌گوئیم اختلاف دارند اشتراک هم دارند، بعد سؤال میشد آیا این اختلاف و اشتراک از یکدیگر جدا هستند؟ جواب می‌دادیم که اختلاف مطلق اینها قابل تحقق نیست و اشتراک مطلق شان هم قابل تحقق نیست، این اختلاف و اشتراک در هر یک از اینها وجود دارند و با همدیگر یک ترکیب هستند که هر چه جلو رویم این اختلاف و اشتراک ادامه دارد و به یک جا نمیرسیم که اختلاف مطلق باشد و اشتراک نباشد یا اشتراک مطلق باشد و اختلاف نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا وقتی اینها را نفی می‌کنید و بر پایه یک امر سوم تعریف می‌دهید آن امر سوم مطلق است یعنی به یک ما به الاشتراک برگشته نهایت نه از قسم ما به الاشتراکی....

برادر معلمی: آن ما به الاشتراکی است که درون خودش اختلاف وجود دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گوئید ما به الاشتراکی است بر مبنای ترکیب.

برادر معلمی: ترکیب یعنی درون آن اختلاف است، ترکیب یعنی ترکیب و در ترکیب دوئیت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهیم بگوئیم نه یک بودن یک و نه دو بودن دو هیچکدام از همدیگر منفصل حقیقی نیستند یعنی یک بالاستقلال نداریم و دو با بالاستقلال هم نداریم نه یک بالذات داریم و نه دو بالذات داریم چیزی که داریم یک امر ترکیبی است که یک باز مجموعه ترکیبی است.

برادر معلمی: وقتی می‌گوئید چیزی که داریم یک امر ترکیبی است یعنی هم یک امر است و هم ترکب است یعنی تعدد در آن است همان چیزی را که می‌گوئیم به یک امر سومی بر می‌گردد، این امر سوم همان ترکب است و ترکب بعنوان یک امر مرکب و یک وحدت ترکیبی که در خود لفظ این وحدت ترکیبی این مطلب است که همان کتابی را هم که در فلسفه اصول روش تنظیم نوشته‌ایم همه اش همین است بعضی جاها خواسته ایم رابطه را تعریف کنیم آنوقت در تعریف رابطه رفته ایم یک سلبهای دیگری کرده ایم و یک چیزهایی گفته ایم دوباره وجه اختلاف و اشتراک را از نظر اصالت شیئی و وجه اشتراک را از نظر اصالت رابطه گفته ایم که اتصال مطلق و انفصال مطلق نیست بلکه رابطه است، همه اینها را بیان کرده ایم مثلاً تعیین براساس اصالت شیئی و اصالت شرائط و تعیین براساس اصالت رابطه، خلاصه وقتی خواسته ایم رابطه را توضیح دهیم رفته ایم چیزهای دیگر را توضیح داده ایم که علتش این است که ذهنما با اصالت شیئی مأنوس است در نتیجه نمیتوانیم این مطلب را توضیح دهیم و مجبوریم این سلبها را در موضوعات مختلف بچرخانیم تا آن مطلب قبلی که پایه فکری بوده با مصادیقی که از یک چیز دیگر نشان میدهم کنار رود، یعنی وقتی می‌گوئیم این چیز با آن رابطه دارند می‌گویند بالاخره بهم‌دیگر چسبیده هستند یا از همدیگر جدا هستند که ما باید بگوئیم نه بهم‌دیگر چسبیده اند و نه جدا هستند و هم بهم‌دیگر چسبیده اند و هم از یکدیگر جدا هستند یعنی یک چیز دیگر است که این چیز نه آن چسبندگی مورد نظر شماست نه آن جدائی و انفصال که در نظر شماست چون این طرفین ها هم آن چیزی که شما می‌گوئید نیست، هم طرفینها یک چیز دیگری هستند و هم این اتصال و انفصال چیز دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این معنای امر ترکیبی میدهد ولی ترکب دیگر امری است که مشترک بوده و در همه جا جاری است.

برادر معلمی: باید وحدت ترکیبی بگوئیم نه ترکیب، چون ترکیب فقط اختلاف را نشان میدهد ولی وقتی میگوئیم وحدت ترکیبی، مثل اینکه بگوئیم هر شیئی خودش یک رابطه است یعنی در داخل هر شیئی هم اتصال و انفصال همراه همدیگر است و انفصال مطلق و اتصال مطلق در جهان اصلاً وجود ندارد، ه اینکه بین این شیئی و آن شیئی وجود ندارد بلکه در خود همین شیئی هم وجود ندارد یعنی در همین شیئی هم که خیال می‌کنیم یکپارچه است، وجود ندارد، حالا این پایه فکری باید کنار رود و یک پایه فکری دیگر جای آن بنشیند و عین همین مطلب در بحث اختلاف و اشتراک مطرح میشود و آخرین بحث آن کتاب هم بحث وجه اختلاف و وجه اشتراک است.

در اینجا هم وقتی گفته میشود وحدت ترکیب یعنی همان رابطه و بنظر من وحدت ترکیبی با رابطه هیچ فرقی ندارد یعنی هر رابطه ای خودش یک وحدت ترکیبی است و هر وحدت ترکیبی خودش یک رابطه است که گفتن رابطه یعنی اینکه طرفین دارد و ربط ما بین طرفین، یعنی اتصالاتی همراه با انفصال و انفصال مطلق وجود ندارد همانطور که اختلاف و اشتراک مطلق وجود ندارد و وقتی میگوئیم وحدت ترکیبی یعنی یک وجود که این وجود هم واحد است و هم متعدد و این تعدد هم در داخل خودش است و به آن وحدت ترکیبی میگوئیم یعنی درونش اجزائی هست نسبت به بیرونش هم همینطور است یعنی چیزی است که میتواند دو پیدا کند یعنی خودش مطلق نمیشود، این یک پایه فکری است که بر اساس آن باید به دنیا با یک دید دیگر نگاه کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا بر این اساس آیا میتوان گفت عدد اسم تصرف این است یا نه؟

برادر معلمی: درباره اسم تصرف می‌فرمودید انسان یک شأ و یک خواسته ای دارد که براساس آن کیف شأ ابتدا یک نمونه سازی میکند که آن نمونه سازی را اسم می‌نامید و بعد آن نمونه یا اسم یک چیز دیگر است و نمونه ذهنی خودش یک کیفیتی است....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما بدون تعریف کاربردی نمیتوانید برنامه بنویسید حالا اگر بپذیریم که تعاریف جهت دار است معنایش این است که این کیفیتهای ذهنی ما خاص ما و در جهت مقصد ماست،

آنوقت نسبت به مقصد و سیر آیا اینها عنوانی نیستند که حاکی از معنویان شان هستند؟ ما خود این را اسم می‌دانیم یعنی اسم تصرفی و اسم ولایتی شما در رتبه بالاتر اسم شاء شما و برنامه تان است. این تصورات ابتدائی ما بیهوده پیدا نمیشوند بلکه جهت دار بوده و تابع نظام حسیاسیتهایمان هستند و یک جایگاه خاصی دارند بعد یک تبدیل یعنی یک تصرف مجددی در آرایش اینها میکنید بعد یک تمثیل یا نمونه سازی یا تعریف برای بار دوم حاصل میشود که در این بار که تمثیل را تحویل میدهید دیگر آن تصور ساده اولیه نیست، این مورد تصرف شما قرار گرفته و در مرتبه سوم اینجا آمده است و یک تعادلی هم متناسب با محوری که شما میخواهید دارد، بعد تعریفی را که می‌دهید این تعریف با جهت مطلوب شما می‌سازد و ممکن است همین تعریف با جهت مطلوب دیگری نسازد، حالا که این تعریف در جهت طلب خاصی است نام کیفیتی در این مقصد میشود.

برادر معلمی: نه، میشود خصلت کیفیتی در این مقصد که البته برای هر خصلتی یک اسم معین می‌کنیم. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعریف شما قبل از اینکه بخواهید اسم خاصی را معین کنید، معنای معرف بودن دارد، یعنی گاهی اسم می‌گذارید که تعریفتان را معین کنید، اسم مجدد می‌گذارید ولی خود آن تعریفی را که دارید معرف کیفیت خاصی متناسب با مقصد است. برادر معلمی: کیفیت خاصی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه معرف کیفیت خاصی است. دلیلش هم این است که تحقق خارجی پیدا نکرده است، این معرف شاء شماست یعنی کیفیتی متناسب با طلب شما که هنوز محقق نشده است. برادر معلمی: در یک عالم دیگری محقق شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینکه می‌گوئید در یک عالم دیگر، یعنی اگر رابطه شاء نسبت به تحقق را قطع کنید معنای اسمی اش از بین میرود، اگر هم بگوئید رابطه اش هست یعنی مثلاً بگوئید این معرف عمل من است اسم عمل شما میشود.

برادر معلمی: نه، میتوان گفت این نمونه عمل من است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اسم نمونه ای و تمثلی را خود ما هم روی آن می‌گذاریم. نهایت نمونه ای که می‌گوئیم معنای اسم حقیقی هم این است که نمونه ذهنی شیئی و نمونه کتبی آن باشد، یعنی اگر اسم کسی را حسن یعنی نیکو گذاشتند و این شخص از نظر قیافه زشت و از نظر عمل بد باشد می‌گوید اسم بی‌مسمائی است، برای مثال به کچل می‌گویند زلفی به کور می‌گویند چراغ چون بین اسم و مسمی تناسب هست، تناسب حقیقی تألیفی نسبت به مسمی که عمل شماسست حتماً اسم است یعنی شأ تا زمانیکه صرف و جه را نشان میدهد و می‌گوید پرستش من به اینطرف است و چیز دیگری را اضافه نمی‌کند در اینجا معنای تألیفی و اسمی ندارد، اما همینکه اولین درجه تبیین امد و جهت را روشن تر کردید که مثلاً به جهت قبله و برای جهت تعریف دارید و آنرا از اجمال محض خارج کردید حتماً معنای معرفی کردن مسمای خودش را میدهد، تعاریف کاربردی اگر معرف کاربردی خودشان را نشان میدهند اسم معرف کاربردی خودشان هستند و آنوقت خود همین مطلب که با اسم میتوان کار کرد اسماء حقیقی اشیاء در یک رتبه به معنای شأ حضرت حق است و عین همان هم تحقق خارجی اش است که نه علم و نه تحقق از یکدیگر تخلف ندارند، این یک مرتبه از صحبت است و از این باب که بیائیم کلیه آنچه را که درباره تعاریف کاربردی می‌گوئیم نحوه ای از بندگی خدا در رتبه ذهن است و بعد از عمل می‌کنیم نحوه ای از بندگی خدا در عین متناسب با همان است و آنوقت هیچ کلامی برای هیچکس حاصل نمیشود که حقیقی باشد ولی نسبتی به حقیقت دارد، کلمات حقیقی همان کلمات معصومین میشود و استنباط از آنها هم متناسب با ظرف ماست و اگر تحقق آن کلمات در روح ما واقع شود یعنی تحقق همین دعاءها اعظم مراتب کمال است. بنابراین دعاءها و زیارات از اعظم برهانها هستند و هیچ برهانی به پایه آنها نمیرسد و حقائق هستند که تمسک به آنها افضل است نهایت اینکه شما در رتبه تحت ولایت خودتان تصرف میکنید و لسانتان لسان نازل آیه و روایت و مناجات است آنوقت عقل برای خدمت گذاری در خانه وحی ادراکاتی دارد که متناسب با ظرفیت تصرفی اش بوسیله همانها در خارج تصرف میکند، پس شاء حضرت حق با تصرفات ایشان برابر است و معنای اسمی هم که در آنجا دارد با مسمایش منطبق حقیقی است.

تعلقات روحی ما هم نمیتواند در خارج تصرف کند مگر اینکه به تمثیل برسد و از طریق ذهن بگذرد و شکل برنامه به خودش بگیزد و لو اینکه یک کودک یا یک سلطان بزرگ باشد، برنامه اسم کاربرد است مثل شما که اسم شیی یا شخصی را می‌گذارید ولی یکوقت اسم عمل و فعل و تصرف است و این اسماء تصرفی و تعاریف کاربردی شماست، معرفتان همان فعل و حرکاتی است که انجام می‌دهید و در رتبه معرف باید عددی شود یعنی تعاریف کاربردی شکل شاء شما نسبت به مقصدتان را معین میکند و تنازل پیدا میکند و این تنازل باید در نظام فکری یا فلسفی تان، کم و کیفیات باید دقیقاً بر یک پایه تعریف شود تا قدرت تحقق عددی اش را داشته باشید و بهر میزان که نتوانید این قسمت را رعایت کنید در عمل تعاریف کاربردی تان دچار مشکل میشود، بعبارت دیگر هر گاه تعاریف کاربردی شکل عددی پیدا کند شکل تصرف خارجی است یعنی این میشود اسم تصرف و دیگر به آن اسم نمیگوئیم بلکه اسم تصرف میگوئیم، قبل از آن صحیح است بگوئیم اسم فعل، فرضاً من میخواهم حلوا درست کنم و حتماً یک تعریفی از حلوا دارم و یک مقصدی دارم، یعنی یک التذادی از حلوا می‌برید و یک چیزی است که ابتدا به آن مقصدتان توجه می‌کنید و بعد متناسب با آن از بین چیزهای مختلف حلوا را انتخاب می‌کنید یکوقت میگوئید انتخاب می‌کنم و یکوقت میگوئید تعریفی از حلوا دارم که میتوانم آنجا قرار دهم هر گاه گفتید تعریف کاربردی دارم برای این مقصد قرار می‌گیرد، یعنی تعریف کیفیتی از عمل در راه مقصد است بهر حال در تنظیم گاهی اسم شیی است و گاهی اسم عمل است، معرف اسم عمل و حرکت اگر کیفیتی از حرکت باشد دیگر تصرف بدون این اسم واقع نمیشود که آن اسم عمل هم باید یک رتبه بخورد تا اسم تصرف بشود و اسم تصرفش هم باید عددی باشد.

و السلام علیکم و رحمه ا.... و برکاته

بسمه تعالی

بحث الگو

جلسه: ۴-۶۹/۱/۹

برادر معلمی: بحث جلسه گذشته پیرامون کمیت بود و اینکه در جدول چند تا به کم احتیاج داریم و آیا اینها بهم ارتباط دارند یا نه و در نهایت نیز آیا می‌توان برای آنها فرمولهائی پیدا کرد و آیا آن فرمولها عقلی است یا نقلی؟ در جلسه قبل درباره اینکه کمیت از کجا پیدا می‌شود و رابطه اش با کیفیت چیست و اینکه کم و کیف از هم جدا نیستند و دوئیت به آن صورت ندارند صحبت شد و حالا باید بفرمائید در این جدولها آیا می‌توان یک قانون برای کمیت پیدا کرد یا اینکه قانون ندارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث درباره اینکه مبنای کم و اسم تصرف و اسم مقصد و اسم تعلق و اسم تصرفی یا به بیان دیگر اسم مطلوبی که دارد یعنی برنامه و اسم تصرف که بصورت کمی باشد مورد دقت قرار گرفته است؟

برادر معلمی: این مطالب چند قسمت دارد، یک قسمت این است که هر چیزی را که انسان می‌خواهد در عینیت بسازد، قبل از آن یکبار آن چیز در عالم ذهن واقع می‌شود و یک مدل ذهنی از آن درست می‌شود. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثل یک عکس که از ظاهر و درون انسان گرفته شود که دارای مراتب مختلفی است، حالا در همه مراتب اعم از مرتبه فاعلیت که مثلا یکوقت خاصیت بین آرد و شکر و روغن مورد نظر است اما خود اینکه آرد چه خاصیتی داشته باشد دست ما نیست و اگر هم فرضا یک آرد مصنوعی درست کنند باز به یک جایی می‌رسیم که اسم آن اتم یا انرژی یا هر چه که باشد خاصیت آن دیگر بوسیله ما تنظیم نشده و در حقیقت ما صنعت می‌کنیم بین چیزهائی که دارای یک خاصیتی هستند و ما یک خاصیت

دیگری از آنها حاصل می‌کنیم یعنی خودشان یک وحدت ترکیبی دارند و ما متناسب با مقصدمان و در حیطة فاعلیت خودمان یک وحدت ترکیبی جدید به نسبتی ایجاد می‌کنیم. حالا آیا همان وحدت ترکیبی اول که در مثال ما آرد و شکر و روغن است برای فاعلی که آنرا درست کرده آیا بدون شاء انجام گرفته است یا اینکه بدون هدف و تناسب با هدف این ایجاد نشده است یعنی شاء و برای و هدف دارد، آیا می‌توان گفت جمیع مراتبش همینطور است یا نه؟

برادر معلمی: اگر انسان بخواهد از روی شعور یک فعلی را انجام دهد قبلا باید یک تصویری از آن داشته باشد و قبل از تصور و نمونه ذهنی هم باید گفت دنبال یک چیز خاصی بوده که این نمونه ذهنی را ساخته است ولی بنظر می‌رسد این بحث مربوط به قبل بوده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا همینجا صحیح است که بگوئیم هر هدف و مقصدی یک قدر و منزلتی دارد و در مرتبه هر فاعل وقتی به تصرف تحقق می‌رسد کمی میشود و قدر و منزلت می‌شود، در حقیقت عدد چیزی نیست جز وحدت ترکیبی قدر و منزلت‌ها برای رسیدن به یک قدر و منزلت ثانی در مقام تصرف یعنی عدد اسم تصرفی است همانطور که برنامه اسم شاء و مقصدی است.

برادر معلمی: انسان یک خواسته‌هایی دارد و این خواسته‌ها در مرتبه ذهن بصورت یک مدل در می‌آید و بعد به عینیت می‌رسد اگر همه اینها را با هم ملاحظه کنیم می‌بینیم هر فعلی که در عینیت صورت می‌گیرد از یک بعد خودش یک وحدت ترکیبی است که درونش یک ترکیباتی وجود دارد و خودش هم عضو یک ترکیباتی هست یعنی ما بین ترکیبات یک جایگاه خاصی دارد و اگر یک محور واحد در نظر بگیریم نسبت به آن واحد یک ارزش و منزلت خاصی پیدا می‌کند و عین همین مطلب در دنیای ذهن و مثال است که باز هر مثالی خودش ما بین مثالها یک ترکیب خاصی است که درونش یک اجزائی است و خودش هم عضو یک مجموعه است، بنابراین یک قدر و منزلت حقیقی در بین مثالها پیدا می‌کند. باز عین همین درباره شاء یا خواسته انسان است که هر خواسته‌ای هم یک ترکیبی ایست که درونش اجزائی هستند و خودش هم عضو

یک ترکیباتی است و هر خواسته ای ما بین خواسته ها یک جایگاه خاص پیدا می‌کند که نسبت به یک محور واحد دارای یک ارزش و منزلت خاصی است.

بنابراین این سه منزلتی که وجود دارد از این لحاظ با یکدیگر تفاوتی ندارند و هر کدام یک وحدت ترکیبی هستند و در مجموعه هم سنخ خودشان نسبت به محور واحد یک جایگاه پیدا می‌کنند و خودشان به تنهایی یک ارزشی دارند و این یک قسمت از بحث کمیت است. یک قسمت دیگر بحث کمیت هم این است که غیر از اینکه خودش به تنهایی یک عدد و یک منزلت است، زمانی که می‌گوئیم خودش به تنهایی نسبت به بقیه چیزها یک ارزش و منزلت دارد باید این چیز را با بقیه چیزها به یک امر واحد تبدیل کنیم تا یکی از آنها آن امر واحد را بیشتر دارا باشد و بگوئیم این ارزشمند تر است، اگر کاملاً مختلف شدند تا آنجا که دیگر تابع یک مقیاس و یک محور واحد نشدند قابل تشخیص نخواهند بود. و وقتی چنین شد غیر از بحث کمیت که سر جای ارزش و وجود خود کیفیت قرار می‌گیرد تعداد موضوعیت پیدا می‌کند وقتی تعداد برای آن مطلب شاملتر موضوعیت پیدا کرد برای خود همین موضوع هم می‌تواند موضوعیت داشته باشد در نتیجه یک عدد دیگری پیدا می‌شود که این عدد در رتبه اول بیانگر ارزش نیست بلکه به معنای تعداد یک چیز است که البته قابلیت تبدیل به ارزش دارد و نسبتش از آن بریده و جدا نیست. پس اینجا هم یک عدد دیگر پیدا می‌شود یعنی یکوقت می‌گوئیم ضبط صوت ارزشمند تر از میکروفن است یک وقت می‌گوئیم پنج عدد میکروفن داریم و دو عدد ضبط صوت آنوقت ارزش این بیشتر است یعنی اگر قیمت آن هزار تومان باشد این سه هزار تومان است. اما یک وقت می‌گوئیم باید همراه هر ضبط صوت دو میکروفن باشد تا بتواند خوب کار انجام دهد، اینجا بحث کم از یک بعد دیگر موضوعیت پیدا می‌کند و بحث تغییرات نیز همینطور است یعنی وقتی می‌خواهیم بگوئیم هر یک از این کیفیت ها که دارای یک کمیت و ارزش خاصی است چون وحدت ترکیبی هستند و ثابت نیستند در حال تغییرند و تغییرات آنها نیز با یکدیگر فرق می‌کند و با اختلاف در تغییرات یک نسبتی با یکدیگر پیدا می‌کنند که باز آن نسبت تغییر هر چند از این نسبت بریده نیست ولی عین همدیگر هم نیستند یعنی دلیلی ندارد همانطور که در بحث ترکیب این سه هزار تومان و آن یکی هزار تومان

بود بگوئیم باید سه تا از این و یکی هم از آن باشد. همینطور هم دلیلی ندارد که بگوئیم آنکه ارزشمندتر است دوامش بیشتر است یا آنکه کم ارزشتر است دوامش بیشتر است، ممکن است سرعت تغییر آنچه ارزشمندتر است بیشتر باشد تا جای خود را به یک ارزشمندتری بدهد مثلا اگر بگوئیم اخلاق، احکام و تکنولوژی سه عاملی هستند که ارزشهای جامعه را معرفی می کنند ممکن است در یک کجا بگوئیم باید سرعت تغییرات اخلاقی ها بیشتر باشد و در بحث ولایت و اطلاعات و مقدمات که زمان ساز هستند بگوئیم باید تغییرات ولایت بیشتر باشد و از یک طرف هم می توان گفت تغییرات مقدمات باید بیشتر باشد یعنی سرعت تغییر آنچه کم ارزش تر است بیشتر باشد که اینها احتیاج به دقت دارد و دلیلی ندارد که عین همان فرمول در اینجا هم جاری است.

پس بحث چند قسمت دارد، یکی اینکه انسان وقتی می خواهد یک کاری انجام دهد ابتدا یک خواسته دارد، سپس یک نمونه ذهنی می سازد بعد یک نمونه عینی می سازد و در این صحبتی نیست هم چنین در هر کدام از این دستگاهها که بیائیم یعنی خواسته ها، نمونه های ذهنی و نمونه های عینی هر کیفی در آن نظام یک جایگاه ارزشی پیدا می کند، یک مطلب دیگر هست که اگر ادعا باشد جای دقت دارد و آن هم این است که چون اول خواسته، بعد فکر و بعد عمل هست ما به خواسته یا به فکر، اسم بگوئیم و بعد اسم را هم بر اساس حروف ابجد حساب کنیم و بگوئیم ارزش هر چیز برابر با عدد ابجد آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مطلب قابل دقت است و نباید زود از آن رد شد بعد هم ببینیم این چند مطلبی که فرمودید آیا با چیزی که مطرح می کنیم ربطی خواهد داشت یا نه.

برادر معلمی: این قسمت آخر که بگوئیم هر چیزی یک اسمی دارد درست است ولی آیا اسمش اسم عددی و

همین اعداد است، یعنی یک بحث این است که آیا اگر هر چیزی اسمی داشت ارزش آن به اسمش است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی آیا اسم معروف ارزش هم هست؟ و بالاتر اینکه به چند حرف است

چون معنای این صحبت این است که ۱- اسم باید معرف مسمی باشد ۲- معرف تمام نمای مسمی باشد

یعنی معرف ارزش و کیفیت ارتباطش و منزلتش و همه چیزهای دیگرش باشد، یکوقت می گوئید اسم

قراردادی است یعنی هیچگونه ربطی به حقیقت شیئی ندارد یکوقت می‌گوئید ۱- اسم نسبت به حقیقت معرف است ۲- اسم معرف تمام حقیقت است ۳- طبق مسائل ابجد و امثال آن بیان می‌شود.

برادر معلمی: گاهی یک مطلب و یک کیفیت را می‌پسندیم و یک اسم برایش می‌گذاریم بعد آن اسم یک اسم پسندیده در دستگاه فکری ما هست و خواهد بود، برای مثال شهر مکه یک جای با ارزش است و اسم آن هم بدلیل ارزش آن مکان دارای یک ارزش خاص است و این فرق می‌کند با اینکه بگوئیم انسان ابتدا یک چیزی می‌خواسته و اسم آنرا مکه گذاشته و بعد این مکه بعنوان قبله قرار گرفته است و حالا بنظر ما مکه ارزشمندترین شهر در همه جهان است اما با حروف ابجد عدد مکه بیشتر از عدد نیویورک نیست عدد مکه ۶۵ است و عدد نیویورک ۳۰۲ است یعنی عدد نیویورک بیشتر است، پس اینطور نیست و این یک بحث است که ارزش اسماء را با حروف ابجد حساب کرد. یک بحث دیگر این است که وقتی یک چیزی با ارزش بود اسم آن هم با ارزش است یا هر اسمی با ارزش باشد متعلق به آن اسم هم با ارزش است و این فرقی ندارد، اگر یک شیئی با ارزش باشد هر اسمی برایش بگذارند با ارزش می‌شود مگر اینکه آن اسم قبلا یک معنای بد داشته و حالا برای یک شیئی خوب بگذاریم، مثلا اسم کچل را قبلا یک تعریفی کرده بودیم حالا اگر بخواهیم برای انسان مودار بکار ببریم ناهمانگ است ولکن اگر از روز اول بر عکس گفته بودند فرق می‌کرد، بنابراین یک بحث هم این است که خود کتاب که بصورت کلمات است آن کلمات دارای یک ارزشهایی هستند که آن غیر از اسم گذاری انسان بر روی کیفیتها و اشیاء است و یک بحث دیگری است و ما فعلا کاری به آن نداریم، ممکن است در آن از یک کلمات خاصی استفاده شده باشد که یک خصلتهای خاصی داشته باشند و این طرفش هم در هر زبانی کلمات و اسامی هست که بر چند شیئی کاملا مجزا صدق می‌کند در فارسی لغت شیر یا سیر چنین است و در عربی نیز لفظ عین چنین است یعنی هر چیزی بصورت مجرد نامی غیر قابل تفهیم است مگر اینکه در یک مجموعه روشن شود.

پس یک بحث از حروف ابجد است و یک بحث این است که وحی در قالب کلمات آمده است و آن کلمات داخل بقیه کلمه‌ها یک ارزشهای خاصی داشته‌اند یا بعبارت دیگر وحی آنها را در یک جایگاه خاصی قرار

داده است و یک نظم خاص میان آنها برقرار کرده که ارزشهای خاصی هم پیدا می‌کنند، یک بحث دیگر هم رابطه کلمه با شیی است که بنظر ما هر شیی ای یک اسمی دارد که اگر آن شیی با ارزش باشد اسم آن هم با ارزش خواهد بود و در نظام اسماء که انسان وضع می‌کند نه نظام اسماء الهی که آن یک بحث دیگر است و شاید لازم شود بین آنها ربط برقرار شود، انسان که برای این کیفیتها اسم قرار می‌دهد اگر چیزی را دوست داشته باشد اسمائی را که دوست دارد روی آنها می‌گذارد یا اگر اسمی را قرار دهد چون خود شیی مطلوب است آن اسم هم مطلوب خواهد بود، مثلا یک مسلمان اسم فرزنداناش را محمد علی حسن و حسین می‌گذارد از یک طرف بنظر می‌رسد قراردادی است و می‌توانست مثلا اسم فرزندش را کورش بگذارد ولی چون اسم پادشاهان را دوست ندارد روی فرزنداناش نمی‌گذارد یعنی این اسم در دستگاه ارزشی او دارای جایگاه منفی بوده است و در نتیجه اسم دیگری که بنظرش خوب است روی فرزندش می‌گذارد اما این غیر از این است که مثلا بگوئیم این از اول محمد می‌خواسته بعد هم که یک پسر به او داده اند اسم پسرش را محمد گذاشته است و این اسم هم مخصوص این است و کس دیگری این اسم را ندارد که بنظر می‌رسد اینها احتیاج به بحث دارد و ظاهرا ربط مستقیم به بحث ما ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در باب اسم به مناسبت بحث عدد مقداری صحبت می‌کنیم تا به خود عدد برسیم، اگر اسم فعل شد آیا مطلقا اسم فعل است یا اینکه ترکیبی از اسم فعل و اسم شیی است یعنی وقتی شما برای رسیدن به یک مقصد برنامه ای دارید یک موضوعاتی در برنامه تان مطرح است که در آن موضوعات اسم شیی یا اسم وصف موضوع قرار می‌گیرد ولی متناسب با مقصد شما یک نظام دارد که تناسب آن نظام حتما اسم فعل شماسست، برای مثال آرد و شکر و روغن که سه موضوع دارای وصف هستند که فعلا به وصف آنها کاری نداریم، ولی می‌گوئید اینقدر کیل از آرد، اینقدر کیل از روغن و اینقدر کیل از شکر این تناسب اسم فعل شماسست مثل یک تصویر که یک مجموعه ای را در یک مرحله نشان می‌دهد و یک مقصدی را برای شما حاصل می‌کند. اگر بگوئیم هر چیز که در تمثل واقع می‌شود اگر یک تعریف کاربردی است معرف کارهائی در جهت مقصد شماسست حاکی است همانطور که می‌گوئید "الاسم مانباء من

المسمى" اسم آن چیزی است که شما را از مسمای خودش خبر می‌دهد و عنوان آن چیزی است که معنون خودش را معرفی می‌کند، انسان می‌تواند اسم فرزندش را حسن یا حسین یا مرتضی بگذارد یا پناه بر خدا از اسماء شیطاین مثل عمر و ابوبکر بگذارد، یک زمانی بود که اصلا اسم شیطان را بعنوان فامیلی انتخاب می‌کردند و در شناسنامه ها هم می‌نوشتند ولی اگر یک عکس از آن شخص بگیرند عکس این خاصیت را ندارد بلکه عکس تصویری از طرف است که معرف صاحبش می‌باشد اگر ممکن بود عکسی گرفت که تصویر داخل و خارج و جایگاه و همه خصوصیاتش را معین کند و صورت حقیقه اش را نشان دهد می‌گفتید این عکس هرگز بر شخص دیگری صادق نیست و فقط بر این صادق است.

حالا در هر منزلتی که برنامه بتواند معنی صورت و تفسیر و عکس از عمل برای مقصد مشخص کند دیگر از قبیل اسمائی نیست که اعتباری باشد بلکه از اسماء حاکی است و محکی خودش را نشان می‌دهد، بعبارت دیگر آئینه تمام نمای فعل است اگر آن عکس یک عکس تمام نما باشد، یک وقت برنامه در کلیات است و نقشه کامل یک ساختمان در یک کتاب طرح شده و می‌گوئید چون نقشه کامل این را در یک صفحه نمی‌توان منعکس کرد در یک جا تصویر در و پنجره و نمای بیرونی است در یک صفحه نقشه ستونها و ارتباط آنهاست، در یک صفحه نقشه مصالح این است و خلاصه یک برنامه کامل مدون را تقسیم کرده اند و در صورتهای مختلفی بیان کرده اند اینجا حاکی است و می‌توان گفت صورت حقیقه این است، حالا ممکن است کسی بگوید اسم کتبی اینطور هست یا نه که این یک بحث دیگری است، شاید بتوان گفت کلماتی که از حکیم علی الاطلاق و معصومین صادر می‌شود شبیه این نحوه صورتی است که در آنها هیچگونه اختلافی مشاهده نخواهید کرد و اگر عارف به آنها شوید این یک نقشه تمام نما است که از معصومین سؤال می‌کنند آیا نقشه این پشتی نیز در کتاب هست؟ حضرت می‌فرمایند بله هست، خوب این را اهلش می‌فهمند یعنی خود معصومین که این کتاب تصویر تمام نمای خلقت حضرت حق است و بر غیر اهلش منکشف نیست، اما کار خود ما در مثل برنامه از چه قبیل است؟ برنامه برای رسیدن به یک مقاصد خاصی است که صورت فعل را در حد توان خودمان تا آخر در آن ذکر کرده ایم یعنی یک برنامه کامل آن است که صورت کامل فعل را

داشته باشد، البته می‌توان این را مانند آن نقشه ساختمان بخش بخش کرد و گفت نقشه در حد رهبری فقط باید شالوده‌ها را بیان کند و در حد ریاست جمهور نقشه دیوارها را بدهد و بگوید متناسب با این شالوده‌ها این دیوارها لازم است و وزارتخانه متناسب با آنها سقفها را بیان کنند تا برسد به آن مدیریتی که در یک شهرستان است بگوید متناسب با این ساختمان، این است که در و پنجره‌ها این طور باشد در هر صورت برنامه کامل حاکی از فعل و معرف آن است و اگر یک قدم بالاتر بگذاریم و بگوئیم در امر برنامه کلیه تعاریف کاربردی هستند، تعاریف شما در برنامه خودتان با تعاریف دیگران فرق می‌کند یعنی بهینه‌گزینی شما و چیزهایی که آنها را اصل دانسته‌اید یک تناسباتی دارند و یک تعریفی از آنها دارید، حالا اگر تعاریف کاربردی روی اشیاء هم آمد وضعیت آنها را هم عوض می‌کند، یعنی وقتی به صورت ساده می‌گویند آهن، این دارای یک معنای عرفی است ولی یکوقت آهن را با فرمول خاصی که سختی مصالح را بیانی می‌کند نگاه می‌کنید و جایش را در نقشه تان معین می‌کنید، اینجا دیگر آهن را به معنای آن لفظ ساده نمی‌گیرید بلکه برای آن تعریف دارید و می‌گوئید آهن دارای سه حرف است و کاربردش در مصالح ساختمانی این اندازه است و خلاصه یک تعریف کاربردی درباره اش دارید از گچ و سیمان هم یک تعاریف کاربردی دارید و بدین ترتیب مجموعه ترکیب مواد عوض می‌شود آن وقت می‌توان گفت اشیاء در برنامه تعاریف کاربردی پیدا می‌کنند یعنی بعد از اینکه خواستید تناسبات برقرار کنید هیچ چیز را بدون دلیل در یک جا قرار نمی‌دهید مگر اینکه نسبت به مقصدتان یک تعریف خاص از آن داشته باشید.

پس در قدم اول می‌گوئیم برنامه از قبیل تصویر و اسماء حقیقی است و اسم فعل است و در قدم دوم می‌گوئیم باید برای مواد تعریف کاربردی داشته باشیم مگر اینکه برنامه ما یک برنامه ساده و سطحی باشد که به یک ارتکازات خاصی اکتفا کند و الا اگر برنامه بخواهد دقیق باشد نمی‌تواند اکتفا کند و بگوید من نام آهن را دوست دارم یا نام چوب را دوست دارم یا حتی اینکه بگوید از نظر ذوقی من سقف چوبی را خیلی دوست دارم یا سقف آهنی را دوست دارم، می‌گویند در اینجا باید مقصد را ملاحظه کنید و بعد حول آن مقصد تعریفتان را بیان کنید و تناسبات آنرا ببینید و از آن استفاده کنید، مثلا ممکن است نمای چوبی درست

کنید یا نه نمای چوبی را رها کنید چون در ایران آفتاب سوزان تابستان و بارانهای زمستان آن را از بین می‌برد در حالی که ممکن است در یک منطقه دیگر بگوئید می‌توانید نمای بیرونی را از چوب درست کنید. در شمال ظرفهای چوبی درست می‌کنند من حدود سی سال قبل چند تا از این ظرفها خریدم که بعدا برای سوغاتی به شیراز ببرم ولی اصلا ممکن نشد چون در هوای خشک قم همه این ظرفها خشک شد و ترک خورد و دیگر قابل استفاده نبود چون هم رنگ آن عوض شد و هم شکل آنها البته ممکن است از این ظرفها برای محیط های خشک نیز درست کنند.

بهر حال شما نمی‌توانید درباره مواد و روابط نظر داشته باشید و بعد برنامه ارائه کنید، اگر تعریف کاربردی از مواد و تناسبات نسبت به مقصد داشتید باید برنامه تان اسم فعل تان باشد ولی این اسم فعل که صورتی از فعل است بدون کمیت وقوع خارجی نخواهد داشت یعنی آن تناسبات وقتی اولویت آنها را می‌خواهید بیان کنید که مثلا کشاورزی بر صنعت اولویت دارد معنای اولویت دادن ظهورش در تصرف خارجی یک ظهور کمی است و در مقام تصرف تناسبات آن برنامه باید صورت کمی پیدا کند، البته وحدت ترکیبی کم و کیف یکی است ولی فعلا می‌گوئیم اسم فعل است و عدد هم اسم فعل تصرفی است اسم فعل در مرحله شاء و اسم فعل در مرحله تصرف، به نحویکه صورت کار را نشان می‌دهد، حالا اگر بگوئیم به آن اسم است که تصرف می‌کنید و به آن اسم است که مقصدتان را می‌خواهید متکیف شدن مقصد اگر سیر داشته باشد مثلا حلوا دارای یک مزه خاص است که اگر رسیدن به آن سیر داشته باشد حتما باید کیفیت پیدا کند و با آن مقصد وحدت ترکیبی پیدا کند و این وحدت ترکیبی که می‌خواهد پیدا کند می‌خواهد صورت پیدا کند و وقتی می‌خواهد صورت پیدا کند همان کیفیت و کمیت گذاری شده و همان اسمی می‌شود که با آن اسم تصرف می‌کنید، حالا اگر این را مطلقا حذف کنید چطور می‌شود؟ اگر اسم از مطلقا حذف کنید معنایش این است که کیفیت را حذف کنید یا کیف سیر را حذف کنید، اینکه می‌گوئید انسان دارای مقصدی است و فعل از روی شعور بدون شاء نیست شاء هم بدون تکلیف نیست و تحقق آن با تکلیف است همین کلمه ای را که می‌فرمائید شاء بدون تکلیف به خصوصیات شخصیه قابل تحقق نیست یعنی بالاجمال من می‌گویم دوست

دارم به مشهد بروم این دوست داشتن عام است و معلوم نیست با چه وسیله ای می‌خواهم بروم ولی در مرحله تحقق این با نمی‌دانم سازگار نیست، در تحقق نیاز به تکلیف و تعیین و وحدت ترکیبی خاص دارد. مقصد را معین کرده اید که مشهد است، سیر انتقالی به مشهد بدون تمثیل و اسم و بدون کیف و تعیین ممکن نیست و همین که باید کیفیتی نسبت به سیر مورد توجه باشد، کیف طریق و مسیر نسبت به مقصد است و اگر کیف، راه شد آنوقت تعیین این قبل از صدور فعل ضروری می‌شود. اینطور نیست که بگوئیم فعل بدون تعیین صدور می‌یابد فعل با حفظ اجمال صدور پیدا نمی‌کند، با حفظ اینکه می‌گوئید با تعیین می‌توان به آن رسید عین این است که خداوند یک فرزند به شما عطا کرده من می‌گویم اسم اعتباری است چه ضرورتی دارد برای او اسم بگذارید؟ شما می‌گوئید اسم لازم است می‌خواهیم او را صدا کنیم و در جامعه باید ارتباط داشته باشد بدون اسم ارتباط برقرار کردن با او مشکل است و اصلا ضروری یک سری از ارتباطات اسم است، من می‌گویم بالاتر از این ضرورت، ضروری است که تعیین خارجی تصرف قبلا دارای یک تمثیل باشد و این تمثیل هم باید متناظر و نزدیک به یک به یک باشد البته تطابق حقیقی ندارد ولی هر قدر بتواند برنامه تان را با فعلتان نزدیک تر کنید و با عینیت و شرائط نزدیک تر کنید به تحقق نزدیک تر شده اید.

حالا آیا معنای اسمی که برای یک سری از روابط اعتباری است فقط اسم علامت است؟ بله می‌توان بعضی از اسماء را پیدا کرد که صرفا جنبه علامتی داشته باشد ولی علامت هم خودش یک نحوه نشان دهنده است، علامت هم که می‌گذارید یک نحوه نشانه ای است که بدون آن نمی‌توان کار کرد. بهتر است اسم نسبت به مسمی نزدیک باشد و هر چه نزدیک تر باشد بهتر است اگر اسم شیئی برابر با حقیقت شیئی بشود خیلی بهتر است یعنی اگر همانطور که برنامه درست می‌کنید تصویر و صورت حقیقی فعل شما باشد خیلی بهتر است تا اینکه صورت اجمالی باشد، وقتی هم نام محمد "ص" پسندیده خدا بر نبی اکرم گذاشته می‌شود با ایشان تطابق حقیقی دارد و مورد پسند خداست، اگر هم بگوئید "وسمی فی السموات باحمد" می‌گویم چون ایشان در چند مرتبه از وجود چند کار می‌کند، در بین ملائکه از همه بیشتر خدا را حمد می‌کند و هیچ حمدی را هیچ یک از مخلوقات مانند ایشان برای خدا نکرده است در آنجا احمد است، یک جا محمود است یک جا

محمد است، متناسب با مراتب شعاعی دارای نام‌هایی است البته ما وقتی برای فرزندان اسم می‌گذاریم جنبه علامتی آن بیشتر از جنبه حقیقی بودنش غلبه دارد، حقیقت فرزند با نقشه ما دنیا نمی‌آید و مثل درست کردن حلوا و سوهان نیست که اگر اینطور بود همه دلشان می‌خواست فرزندشان را در همه ابعاد درجه یک کنند هم خوش سیما، هم خوش فکر و بیان و هم خوش قلب باشد و همه کمالات را دارا باشد و لکن در نظام عالم اینها تحت ولایت این نیستند لذا اسم فعل نیست بلکه اسم فعل یک فاعل دیگر در رتبه بالاتری است و شما نسبت به او تقاضا می‌کنید و دعا می‌کنید که خدایا فرزند مرا صالح قرار داده که پیرو محمد و آل محمد باشد. بعبارت دیگر یک چیزهایی است که فعل شما در آنها بیشتر تاثیر دارد یعنی در رتبه ولایتی شما هست و یک چیزهایی در رتبه ولایتی شما نیست و در رتبه ولایتی بالاتر از شماست. نقل می‌کنند یکی از علمای اسلام فرزند نداشت امام زمان (عج) به او خبر داد که خداوند به تو فرزند می‌دهد و این فرزند فقیه می‌شود، آنها تصرف می‌کردند و یک اسم فعلی دیگری دارد، شما هم یک اسم می‌گذارید و یک علامتی معین می‌کنید ولی اینکه اسم واقعی این چیست؟ اگر شما از معصومین تبعیت کنید مستحق است که مثلا اسم نبی اکرم را بگذارید و یک برکاتی باشد و یک تناسباتی هم پیدا کند، مثلا در وقت حمل یک دعائی بخوانند و نام محمد را بگذارند و یک آثاری هم در مرتبه خودش دارد.

در توضیح عرض می‌کنیم اگر انسان در قعر دریا هم باشد ممکن است بتواند با یک دستگاه حساس نور خورشید را مشاهده کند ولی نمی‌توان گفت آن نور و درخشندگی مانند نور خورشید بر روی زمین است در هر جایی و در هر ظرفی یک مرتبه ای است و در همان مرتبه هم یک تاثیراتی دارد و این نام محمد را داشتن یک ارتباطی با پیامبر داشته باشد اگر اسم فعل و افعال را مربوط به مراتب مختلف ولایت بدانیم می‌توان گفت بعضی جاها یک اسم‌هایی را بیجا بکار می‌برند و یا در یک جاهائی ربط آن اسم ضعیف است و در یک جاهائی هم ربطش شدید است، اما رابطه اسم با تعلق چگونه است؟ آیا فقط هدف را نشان می‌دهد یا اینکه میزان شدتی که نسبت به هدف هست در اولویت‌ها متناسب با تعاریف شما از اشیاء تاثیر می‌گذارد،

یعنی الگوی تخصیص متناسب با تعاریف تعلقى شما الگوی تخصیص تعلق است، اینجا رابطه کمیت با تعلق و با این اسم بیشتر روشن می‌شود.

بنابراین تعریف کاربردی است و هم اسم است و هم اسم فعل است و نسبت به موضوعات یک تعریف کاربردی نسبت به مقصد دارید و تعلق شما به آن جهت خاصی است و وزن و بهائی که به اشیاء می‌دهد و الگوی تخصیصی که تناسبات این شیئی را مشخص می‌کند اینها همه اش به کمی شدن نزدیک می‌کند، همینکه می‌گوئید الگوی تخصیص آهن من سؤال می‌کنم استخراج آهن چگونه بدست آمده می‌گوئید به تخصیص نیروی کار و امور دیگر، می‌گویم پس بهای آهن بهای کمیابی یا چیز دیگر نیست بلکه بهای تخصیص تعلق است. اگر تعلق‌ها نسبت به آهن کم شود برای مثال اگر مدل ساختمانهایی که می‌سازند عوض شود و برای مثال همان طاقهای ضربی (گنبدی) که در قم رسم بود دوباره رائج شود و درها هم بصورت درب چوبی سابق شود و این نورگیرهای بزرگ هم نباشد آهن زیاد می‌شود و دیگر استخراج نمی‌کنند. اگر هم الگو را یک طور دیگر کنند ممکن است اینقدر کمبود آهن شود که قیمت آن بسیار زیاد شود مثلاً دیوارها و در بها را هم آهنی بسازند، الان این پل حافظ تهران را که مشاهده کنید صفحه و ستونهایش از آهن است خوب اگر بنا بود ساختمانها هم آهن شود قیمت آهن مانند زعفران می‌شد، چه اندازه از آن می‌خواهی مصرف کنی تا بتوان گفت این مقدار کم است یا زیاد و چقدر مصرف هم در الگوی تعلقی معین می‌شود، بهر حال صحبت من این است که کمیت در الگوی تخصیص تعلق مشخص می‌شود که آن هم یک نحوه اسم است همان طور که می‌گوئید الگوی تخصیص پول و واحد برایش درست می‌کنید و می‌گوئید کمیت را می‌توان بصورت ریالی ملاحظه کرد که صحیح است بگوئیم تومان و ریال معنای تعلق و معنای کمی کردن علاقه را دارد، در یک برنامه هم همین را نشان می‌دهید، حالا اگر بگوئیم اسم فعل در مرحله تصرف کمی می‌شود و کمیت تعلقی هم پیدا می‌کند آنگاه چه اسم فعلی که در مرتبه تصرف عدد باشد و چه اسم شاء که بصورت برنامه باشد و چه هر دو آیا صورت حقیقیه یک شیئی را نشان نمی‌دهد و صورت حقیقیه فعل و جریان تعلق نیست؟ حالا اگر این را صورت جریان تعلق بدانیم کلمه بعدش این است که این صورت

تعلقها که کمی و کیفی شده اند و بصورت یک تصویر و اسم در آمده اند و آئینه تمام نما و عکس و تصویر فعل تا مقصد هستند آیا واقعا اسمائی که در عرف داریم رابطه اش بریده محض است یا آنها هم به یک مقصد تعلقی درست شده است و مسلمین هم از آن استفاده می کنند مثلا ما هم به شهر نیویورک بگوئیم نیویورک، ممکن است ما یک اسم بدی روی این شهر بگذاریم این شهر در دستگاه آنها یک ارزش خاصی دارد که صحیح است به آن نیویورک بگویند ولی در ادبیات تعلقی ما یک اسم دیگری برای آن می گذاریم یا ممکن است بیشتر بودن یا کمتر بودن عدد به رتبه و منزلت شیی نیز مربوط می شود یعنی فرض کنید عدد مکه برابر ۶۵ است همان طور که می گوئید معنای شیر روشن نیست الا اینکه قبل و بعد آن را بدانیم این یک شیری است اندر بادیه و آن دگر شیری است اندر بادیه این یکی شیری است آدم می خورد و آن یکی شیری است آدم می خورد، اگر مکه را در منزلت خاصی که دارد نام ببریم شاید خیلی فرق کند.

بهر حال اینکه اسم حقیقی اشیاء چیست و این "علم الادم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه" چه نحوه اسمائی است آیا همه اسماء تصرف است بعضی از آنها ست اسماء الهی است اسماء ائمه است؟ نمی دانیم ولی می دانیم اسمهای حقیقی که معنای اسم فعلی و مشخص کردن مسمی را بدهد و معرف تمام نما باشد می توان اسم را بعنوان علامت نامید ولی این درجه بسیار ضعیفی است که برای اسم بکار ببریم، اگر اسم تمام نما باشد علامت یک خصوصیت نیست، اگر اسم اصلا علامتی باشد که اصلا خصوصیت را در بر نداشته باشد و مطلقا بریده باشد که اصولا اسم نیست، حتی اگر کسی بصورت قرار دادی اسم فرزندش را خسرو می گذارد یک نحوه ارتباط بین خود و فرزندش را بوسیله کلمه خسرو برقرار می کند، حالا اگر همین خصوصیت را هم نداشته باشد و هیچ نحوه ارتباطی برقرار نکند که دیگر اسم او نیست، اگر بپرسند خسرو برقرار می کند و نام خسرو می نامد اگر اسم خواست صورت تصویری پیدا کند و تمام نما باشد و تصویر هم همچون آئینه تمام نما همه خصوصیات و ارتباطات سیر را معرفی کند که اسم فعل می شود اسم فعل هم اگر کامل باشد، کم و کیف را کاملا دارا باشد که حاکی و معرفی بهتر از آن نخواهیم داشت، بله آنرا می توان خلاصه کرد مثلا گفت برنامه پنج ساله، برنامه توسعه، ولکن می خواهیم عرض کنیم اسم یک چنین رابطه حقیقی ای دارد، هم با عدد و

هم با تعلق، و کیف تعلق می‌باشد، حال اگر ما یک چنین چیزی را در مورد اسمائی از اوصاف از وحی بدهیم آیا آن را هم نمی‌شود با عدد محاسبه کرد؟ یا می‌شود؟ یعنی آیا مثلا واژه‌هایی که الهی است مثل صبر و رضا را می‌شود با ابعاد حساب کرد یا نه قابل دقت است، اینکه کاربردی برای این مطلب در جدول هست یا نیست لااقل می‌توان جای تاملی قرار داد، نمی‌توان گفت که هیچ جائی تاملی ندارد، خاصه اینکه اگر بگوئیم همان موقعی که می‌پسندید که اسم چیزی را به چیزی بگذارید - با همان ظرفیت وجودی و ایمانی ای که دارید - پسند کردن یک نحو تعلق است تعلقی است بین اسم گذارنده و بین شیئی (و بقول حضرت‌عالی) بین ما و اسمی که قبلا روی چیز دیگری بوده و ارتکازی ما شده است تعلقی پیدا شده است، یعنی نحوه ارتباط خود با فرزندان را از قبیل نحوه ارتباط خودتان با ائمه طاهرین قرار می‌دهید و یا معاذالله با سلاطین جور، لذا این معنا که الاسماء تنزل من السماء سرجای خودش مطرح هست.

اگر تا اینجای بحث مطلبی داشته باشید از حضورتان استفاده می‌کنیم، ببینیم آیا اصولا به این پردازیم یا از آن رد شویم؟ البته هم می‌توان از آن گذشت و هم می‌توان بصورت کلی اشاره کرد که این که انواع و اقسام کمیت مورد نظر ما است از ابعاد مختلف، در روابط مختلف که کمیت را معنا می‌کنیم، در روابط مختلف خوب تعلق هم ابعاد مختلفی دارد، در مراتب مختلف ولایت هم مطرح است، گاه در رتبه بالاتر است، گاه در رتبه پائینتر است و گاه در رتبه خود آدم است.

برادر معلمی: تمرکز بحث باید در مورد آن مطلب اصلی که استدلال می‌خواهد باشد تا معلوم شود استدلال آن صحبت چیست، در حالیکه مطالب دیگری هست که شاید روی آنها صحبتی می‌باشد و پذیرفته شده باشد لذا لازم نیست روی آنها صحبت شود، صحبت دیگری که هست اینکه اگر یک مجموعه از کیفیات داشته باشیم طبعاً آثار اینها با همدیگر متفاوت است، در یک محور خاص آیا آن کیفیتهای یک جایگاه پیدا می‌کنند؟ جواب منفی است زیرا هم مختلفند به همین جهت هم ارزشهای مختلفی خواهند داشت، اگر که ما یک دسته از کیفیتهای راهم اسماء بدانیم بگوئیم در این دنیا یک دسته از کیفیتهای هم اسم ها هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اسم شیئی یا اسم فعل؟

برادر معلمی: هر چیز، همه اسماء روی همدیگر هم اسم شیئی و هم اسم فعل هم هر اسم دیگری که مطرح باشد.

در مجموعه اسماء هم هر گاه انسان یک اسمهای خاصی را قرار داد آیا نسبت به یک جهت خاص آیا همه آنها دارای یک منزلت خواهند بود؟ جواب منفی است. این هم غیر از این بحث است که ربط بین اسم و کیفیت چیست، یک وقت صحبت در مورد این است که چون هر کیفیتی آثار خاصی دارد یا انسان آثار خاصی را از شیئی خاصی انتظار دارد یا انسان از شیئی اثر خاصی را می‌کشد بنابراین آن شیئی در دستگاه آن فرد یک جایگاه خاصی پیدا می‌کند و بنابراین یک چیز خاصی خواهد شد و این در واقع همان بحث جهت دار بودن علوم می‌شود، یعنی از همین شیئی ما یک نحوه بهره برداری می‌کنیم و دیگری از آن به نحو دیگری استفاده می‌کند و بهره می‌کشد، همین که شیئی دارای دو مصرف شد یعنی دو چیز است (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با دو تعلق ملاحظه شده) آیا می‌توان گفت هم این مشروب است و هم آن مشروب است، منتهی ما مشروب را چیزی می‌دانیم و او مشروب را چیز دیگری می‌داند، مثل اینکه این کیفیت در دو دستگاه دو چیز شده است نه یک چیز "این بحثها که همان بحث جهت دار بودن علوم است" بنابراین چون دارای دو اثر است در دو دستگاه فکری دارای دو تعریف هم می‌شود این یک صحبت.

یک صحبت دیگری که هست اینکه مجموعه کیفیتها را کنار بگذاریم و بگوئیم مجموعه اسماء آنگاه اگر اسماء خاصی بودند، آنها هم از موضع یک محور واحد هر یک جایگاه خاصی پیدا می‌کنند چون با هم مختلفند و هر یک ربط‌های خاصی نسبت به سایر اسماء پیدا می‌کنند، بر این مطلب هم صحبتی نیست یک صحبت دیگر این است که اگر انسان بخواهد در دنیا زندگی کند برای اینکه با کسی صحبت کند مجبور است روی کیفیات اسم بگذارد، در رتبه اول مکالمه و مفاهمه بدون اسم گذاری ممکن نمی‌شود، علاوه بر این می‌توان گفت شاید بدون اسم گذاری فکر کردن برای خود فرد هم غیر ممکن شود، در یک حدی انسان بدون آنکه روی چیزهایی اسم بگذارد می‌تواند فکر کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی باز نمی‌تواند بگوید کیفیت و تناسب کیفی بدون اسم گذاری و بدون نمونه سازی باز تناسب کیفی تمثیلی.

برادر معلمی: نه مطالب بهتر است مخلوط نشود بحث نمونه سازی مطلب دیگری است مطالب را از هم جدا کنیم آنها را که مورد اشکال نیست از آنها که مورد اشکال است جدا نمائیم در اینکه کیفیات آثار مختلف دارند، کیفیات نسبت به یک و محور خاص و واحد اگر منظم شوند جایگاه متفاوتی دارند و هر گاه بر محور و مبنای دیگری سنجیده شوند جایگاه های آنها هم عوض می‌شود، بنابراین آثار کیفیات در مجموعه های مختلف فرق می‌کند، بنابراین دو چیز می‌شوند، در حالی که می‌توان گفت اگر به جامع مشترک آنها توجه شود می‌توان گفت این همان چیز است. اما یک بحث هم این است که اگر اسماء هم مختلف شدند مثل سایر کیفیات همین مطلب در موردشان جاری است؟ یک بحث دیگر بحث عدم امکان مفاهمه است به این معنی که اگر انسان بر اشیاء افعال خود دیگران، حالات و خیالات خود و دیگران اسم نگذارد با دیگران نمی‌تواند صحبت کند، در یک مراتبی هم شاید اگر نتواند فکر هم بکند، هر چند در یک رتبه های بدون اسم گذاری هم بتوان کار کرد و زندگی نمود، بدون آنکه اسم روی اثر خاص کیفیات بگذارد آن اثر خاص را در خاطر بسپارد.

مطلب اتفاقی دیگر این است که انسان هر گاه بخواهد فعلی را از روی شعور و اراده انجام دهد قبلا باید نقشه آن کار را کشیده باشد والا نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، زیرا انسان برای کاری که می‌کند حتما هدف و غرضی دارد آن هدفش در بین اهداف جایگاه خاصی دارد و برای رسیدن به آن تنظیماتی درست می‌کند، یک مدل درست می‌کند، آن مدل فرضا مدل و نمونه ذهنی است، بعد هم همان را به تحقق می‌کشانند، می‌توان فرضا گفت اول در قلب، و سپس در ذهن است و بعدا در عینیت عمل می‌شود، البته این مطلب هم در صورتی اتفاقی است که روی قلب، ذهن، عین کسی اشکالی نداشته باشد اما اینکه انسان اول باید چیزی را در ذهن خود بیاورد و بعد عمل کند غیر از این است که بگوئیم آنچه را به ذهن می‌آورد همان اسم است، و

در عین چیز دیگری است! اینکه این دو با هم متفاوتند درست است بنابراین وقتی که دارد فکر می‌کند و مدلی را در ذهن خود درست می‌کند، حال چه آن اسم را داشته باشد و چه نداشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همه آن مدل آیا معنای معرف دارد؟ آن مدل..

برادر معلمی: آن مدل چیزی است که یا در عینیت نیست و می‌خواهد آنرا بوجود آورد و یا هست و می‌خواهد دوباره یکی مانند آن بسازد، این با اسم فرق دارد، یعنی چرا آن، اسم است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهیم بگوئیم که صورتی است که معرفی می‌کند صاحب صورتی را. برادر معلمی: مثل همان مثالی که می‌فرمائید که نقشه ساختمان معرفی کننده خود ساختمان است، حالا آیا به نقشه ساختمان اسم بگوئیم؟ به عکسها هم اسم بگوئیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا صحبت سر همین است که بگوئیم یا نگوئیم، این بستگی به این دارد که تعریف ما از نفس اسم چه باشد.

برادر معلمی: عیب ندارد چه آن را اسم بگوئیم و چه نگوئیم، فرضا همه آن را اسم گذاشتیم از آن بعد می‌دانیم که به چه چیزی داریم اسم می‌گوئیم، یعنی به همه عکسها اسم می‌گوئیم به همه نقشه ها اسم می‌گوئیم و به همه نقشه های ذهنی، یا روی کاغذ و یا در دل کامپیوتر و یا هر جای دیگر اسم می‌گوئیم (درست است) بعد از آن عیبی ندارد که هر چیزی هم اسمی پیدا کند، و این از همان بحث قبلی نتیجه شده که وقتی اشیاء با یکدیگر مختلف شدند، هر گاه انسان بخواهد بر کیفیتها اسم بگذارد، علامت هم که بخواهد بگذارد باید برای اشیاء مختلف اسامی و علائم مختلفی بگذارد والا هر گاه یک اسم را ببرد معلوم نیست راجع به کدام موضوع صحبت می‌کند اگر هم بر شیی واحد اسامی مختلفی گذاریم نیز درست نیست و نمی‌شود هر چند در عینیت چنین چیزی در بعضی موارد محدود وجود دارد لکن بصورت ممکن نیست، مثلا گاه به چهار کیفیت مختلف یک اسم واحد مثل شیر می‌گذاریم و گاه یک کیفیت را با چهار اسم می‌شناسیم، بنابراین هر چند چنین امری مطلقا غیر ممکن نیست لکن بصورت مطلق هم ممکن نیست، زیرا علامت را از علامت بودن می‌اندازد.

بعد از روشن شدن و پذیرفتن بحث فوق به این مطلب می‌رسیم که هر گاه پذیرفتیم برای هر چیز اسمی قرار دهیم و بر این قرار خودتان هم باقی باشیم، هر گاه بین دو کیفیت تناسبی و تشابهی وجود داشت، هر گاه خواستیم برای این دو اسم انتخاب کنیم اسمهای نزدیک به هم و مشابه به هم قرار می‌دهیم، یعنی همان تشابه حقیقی و عینی را سعی می‌کنیم در اسم آنها نیز رعایت شود، این هم یک بحثی است، که این چه عیبی پیدا می‌کند، چه دلیلی می‌شود بر اینکه اسم معرف کیفیت صاحب اسم باشد، این چه دلیلی است که اول اسم بعد کیفیت البته این بحث را از جای دیگر نیز می‌توان طرح کرد و گفت هر فاعلی.. حتی بحث فاعل را هم نکنیم و بگوئیم هر ذی اثری دارای آثاری است که آن آثار بالاخره به یک شکلی از آن نشاءت گرفته است، اگر دارای اثر و ذی اثر خصلتهایی داشت آنچه از آن کیفیت ناشی می‌شود ناشی از آن خصلتها هستند، بنابراین اگر ما روی آن خصلتها اسمهایی را قرار دادیم بعد از آن همه آن شیی هایی که از آن خصلتها بیرون می‌آید تجلی آن اسامی است، حال فرضا اگر برای ذات حق باشد اسمائی برای حضرت حق جلت عظمته باشد، می‌گوئیم چون خداوند متعال ذی اثر است کیفیتهایی را خلق می‌کند، مخلوقات خداوند هم جلوه ای از عدل هستند، اگر خداوند عالم است هه کیفیتها جلوه ای از علم او هستند، عین همین را در مورد اشیاء نیز می‌توانیم بگوئیم، مثلا اگر می‌گوئیم شکر شیرین است همه آنچیزهایی که از شکر درست می‌کنیم جلوه ای از شیرینی را در خود دارند، بنابراین تا اینجا را هم فرضا بپذیریم که فاعل و حتی پائینتر از فاعل، ذی اثر هم اگر دارای خصلت خاصی بود، نه اسم خاصی، مفعولهای آن و چیزهایی که به تبع آن بوجود می‌آیند، باصطلاح از آن خصلت و صفت ناشی شده و به همین جهت تجلی و آثار آن خصلت و منسوب به آن خصلت است، حال اگر آن خصلت اسم خاصی داشت برای اینهایی هم که پی آمدن آن هستند می‌توان همان اسامی را گذاشت بعد از آن هم گفت فرضا اگر انسان دارای عقل است افعال او هم افعال عاقلانه و معقول است. یعنی از این طرف هم مطلب قابل طرح است که بگوئیم هر انسانی دارای خصلتهایی است، چه مسلمان و چه کافر چه ضعیف و چه قوی، این خصلتها هم چه بصورت قراردادی و چه غیر قراردادی اسمهایی دارند، آنگاه هر گاه مسلمانی باشد یک نحو عمل می‌کند و هر گاه کافر باشد به نحوه ای

دیگر، بنابراین خصلتهای او در افعال او جاری می‌گردد، افعال او تجلی همان خصلتهایش هستند، از روی کارش می‌توان گفت ملحد است یا مسلم است. حالا اگر ما به چنین کسی مسلمان گفته باشیم و کارهای او هم کارهای اسلامی می‌شود، اگر به یک چیزی ملحد گفته باشیم به کارهای او هم کارهای الحادی می‌گوئیم، این هم باز عیبی ندارد لکن از این صحبت نمی‌توان نتیجه گرفت که لفظ ملحد در برابر مسلمان قبل از آنکه اسلامی مطرح شود وجود داشت. و چنین اوصافی وجود داشت و چون این اوصاف خوب یا بد بودند، چیزهای خوب و بدی هم به تبع این اسمها پیدا شدند! بلکه بر اساس آنچه عرض شد هر چیزی یک فاعلی دارد، چون فاعل دارای خصلتهای معینی است، خصلتهای فاعل در فعل فاعل وجود دارد (منعکس می‌گردد) حال اگر فاعل انسان باشد افعالش رنگی از خصلت خودش را دارد، خالق جهان هم باشد افعال او نقشی از خلقت او دارد، اینها هم مقدمه بود برای اینکه بگوئیم اگر خصلت‌ها را اسم گذاری نمودیم، چون معلولهای آن خصلت رنگی از خصلت و علت خود دارند لذا باید بین اسم این معلول‌ها و این جلوه‌ها و اسم آن خصلت‌ها و علتها تناسبی باشد و تناسبی را رعایت کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنچه حضرتعالی بیان فرمودید مسئله سبقت صفت ذاتی بر فعل است، آنگاه دو سه اشکال بر آن وارد است. اول اینکه تمایلات مقدم بر فاعلیت و اختیار است، یعنی هر فاعل متناسب با تعلقات ذاتی خود عمل می‌کند.

برادر معلمی: نه اسم ذات نیاوردیم، تازه در این صورت یکی از صفات ذاتی انسان نیز اختیار داشتن خواهد بود، آن را نیز در سر جای خود بحث می‌کنیم، فعلا کار به اینکه بگوئیم امر ذاتی تغییر می‌کند یا نمی‌کند و... نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر می‌گوئید و صف ذاتی آن ترشح شا شعاع همان ذات فاعل است اشکالاتی را پدید می‌آورد.

برادر معلمی: از آنطرف باید بگوئیم، اگر این طرف مطلب اشکال داشته باشد حرف ما غلط خواهد بود، آیا ممکن است فاعل کاری کند که مفعولش اثری از فاعل نداشته باشد اگر این حرف اشکال دارد اشکال این را بگویند، اگر می‌پذیرید که بین اثر و موثر تناسبی وجود دارد..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاه می‌گوئید باید تناسب با فاعلیت فاعل داشته باشد، حتما درست است و این فرق دارد با وقتی می‌گوئید تناسب با ذاتش نداشته باشد، اگر صحبت از تناسب با اوصاف خودش می‌کنید این به معنی تناسب با ذات است. اگر تناسب با فاعلیت مورد نظر باشد، حتما چنین است و لزوماً تناسب با فاعلیت دارد

برادر معلمی: آیا فاعلیت‌ش هم با خودش تناسبی دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ظاهراً فاعلیت تناسب با خود فاعلیت دارد و نه با خودش. (به خود شیی تناسب ندارد؟) نه، فاعلیت قاعدتاً معنی حکومت حتی بر خود را می‌دهد، تناسب با خود نمی‌شود، تناسب با فاعلیت می‌شود، نقطه ختم فاعلیت می‌شود و نه خود، فاعلیت روی خود هم موثر است.

برادر معلمی: فاعلیت کی؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت آدم روی خود آدم هم موثر است.

برادر معلمی: شما الان روی موضوع خاصی صحبت می‌کنید که از جای دیگری پذیرفته اید این چون اختیار دارد - که معلوم هم نیست اختیار را ذاتی او می‌گیرید یا نمی‌گیرید، این یک مسئله.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر این اختیار حکومت بر ذات خود شیی دارد

برادر معلمی: مطلب دیگر اینکه بحث باید به نحوی کلی باشد که به چیزهایی هم که مختار نیستند سازگار باشد، و خود اختیار یک چیز از چیزهای مختلف باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنها باز هم تحت سلطه یک اختیار بالاتر هستند، تحت نظام ولایت و نظام اختیارات هستند، در نظام فاعلیت قرار دارند، حال این بحثها ما را دور نکند و سر جای خود به آن

می‌پردازیم، آنچه باید گفت اینکه تفاوت این مبنا با آن مبنا همین است که به فرمایش حضرتعالی شاء، سایه و ظل اوصاف شد، اسم لزومی ندارد باشد.

برادر معلمی: بنده این را نمی‌گویم، بر عکس این را می‌گویم، می‌گویم اگر شاء رابطه اش قطع شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: رابطه اش تا فاعل برقرار می‌شود و در آنجا قطع می‌شود.

برادر معلمی: اگر معلوم شد که فاعل فعل، خود این صفت فعلی که انجام می‌دهد را ندارد، اگر چنین چیزی پیدا شد. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهیم بگوئیم فاعلیت حکومت بر اوصاف دارد نظام اوصاف و نظام حساسیتها.

برادر معلمی: باز این بحث باقی می‌ماند که آیا فاعلیت و اوصاف همراه با یکدیگر هستند و یا تقدم و تاخر نسبت به هم دارند. اگر تقدم و تاخر نسبت به هم داشتند سؤال می‌شود فاعلیت اول و اولیه با چه صفتی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، دقیقا نکته همین است که اگر به اصطلاح شما بنابر اصالت شیعی مطرح کردیم طرح این سؤال صحیح است و لی این سؤال مثل این است که کثرت را اصل قرار دهید و بعد بپرسید چگونه وحدت ترکیبی حاصل می‌شود؟! شما اگر کثرت را اصل قرار دهید، لازمه خاصی دارد که بر اساس آن این سؤال را نمی‌توان جواب داد، مگر آنکه ریشه آن را رد کنید، اصالت شیعی را رد کنید و بگوئید خود اصالت شیعی را نفی می‌کنم و الا اگر آنرا مسکوت بگذارید این لازمه را نمی‌توان جواب داد (بله) حالا در اینجا هم یک چنین چیزی به ذهن می‌آید. اینکه آیا نظام فاعلیت یا نظام ولایت در کثرتها و در وحدت ترکیبی اصل است یا ترکب فاعلی وحدت ترکیبی فاعلی اصل است، این بحث دیگری است. حالا اگر بخواهیم وارد آن بحث نشویم. اگر چنین ملحوظ شد که اوصاف تحت نظام ولایت قرار گرفتند و ولایت حاکم بر درست شدن اوصاف باشد و ترکیب تعلق و قدرت تصرف تولی را داد (که بحثی سر جای خود می‌باشد)، آنگاه

وضع فرق می‌کند باید دقت کرد و گفت اول نظام اوصاف یا نظام حساسیتها را درست می‌کند و بعد از نظام حساسیتها..

برادر معلمی: در این بحث می‌توانیم این قسمت از بحث را هم مسکوت بگذاریم، به هر حال اگر اوصاف باشند، اوصاف بالاخره اسمائی دارند، هر خصلتی یک اسمی دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر خصلتی یک کیفیتی دارد که آن کیفیت بر تمثیل اثر می‌گذارد و اسمی بر آن گذاشته می‌شود.

برادر معلمی: بدین ترتیب ما یا دیگری اسمی بر آن می‌گذارد، تولى هم اگر باشد، فاعلیت هم اگر باشد، باز چون فاعلیتها مختلف است، اسمهای مختلفی گذاشته ایم فعلا بحث ما روی این قسمت است و کاری نداریم به اینکه خصلت اول است یا فاعلیت اول است، بحث ما این است که چیزی اول است که بعد اسمی دارد یا اسمی اول است که بعد چیزی پیدا می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر فاعلیت اول باشد، شاء باید اول باشد.

برادر معلمی: آنگاه "شاء" ها خود دوباره اسم ندارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر شاء خود می‌تواند اسم باشد، تا معنی اسم در دستگاه شما چه باشد، اگر اسم عنوان مسمی باشد و اسم معرف مسمی باشد و مسمی معرف آن است..

برادر معلمی: آیا حتما باید اول اسم باشد بعد مسمی یا اول چیزی باید باشد تا بعدا اسمی برای آن قرار دهند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، همین که می‌گوئید اول شاء است و بعد.. اول "خلق" .. الاشیاء بالمشیه و خلق المشیه بنفسها" این معنایش همین است بنا به این تعریفی که ما از شاء می‌فهمیم..

برادر معلمی: این صحبت ما تمام شده که بین مجموعه اشیاء و مجموعه اسماء باید تناسبی باشد اگر تناسب نباشد این معرف آن نیست و آن هم معرف این نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنگاه اول شاء است و بعد متمثلشان.. می‌شود.

برادر معلمی: شاءها خودشان کیفیت هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، اصلا می‌خواهیم بگوئیم کیفیت صورت دارد و معنی اسمی دارد، حقیقت اسمی غیر از خود شاء چیز دیگری نیست نه اینکه اسم تلفظی و تکلمی و محاوره ای اصل شود، این اسم اصطلاحی اصل نیست، معنای آن اسماء که صور هستند، آن صورتهای اصل اند.

برادر معلمی: پس ما اسم یک چیز دیگری را اسم گذاشته ایم و بی خود داریم پیرامون آن بحث می‌کنیم، آنچه ما به آن اسم می‌گوئیم همین اسامی معمولی است که بر هر چیزی می‌گذاریم، به این ضبط صوت، به آن کتاب، به آنجا مکه و به آنجا نیویورک و... می‌گوئیم. بعد صحبت سر این بود که وقتی عدد مکه را حساب می‌کنند و می‌گویند اینقدر "م"، اینقدر، و اینقدر "ه" مجموعاً عددش باید بیشتر از عدد نیویورک بشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، قدم اول صور ذهنیه است، بعد از آن صور لفظیه است که در صور لفظیه باید صحبت کنیم که بین صور لفظیه مثل صورتهای ذهنی که به آن معانی می‌گوئید. .. آیا معانی و حروف چه ربطی با هم دارند؟ آن بحث دیگری است که معانی حروف چه هستند، ولی صور ذهنیه، سابق بر صور عینیه هستند، یعنی همان صور شاء هستند که نسبت به کار ما اسم آنها صور ذهنیه است، در یک رتبه دیگر که بالاتر است باید بگوئیم "صورت علمی". و در مرتبه بالاتر هم شاء و خود نفس مشیت حضرت حق جلت عظمت، این صور که مثال آن را به عکس زدم، و فکر می‌کنم مثال بدی هم نباشد، عکس فرضاً حضرت امام خمینی قدس سره را به کسی که ولو اسم ایشان را هم نشنیده باشد نشان بدهند وقتی روزی عکس امام را در کنار مرقد ایشان ببیند می‌گوید من این عکس را کجاها دیدم؟ عکس مثل صورت نازله فرد است، صورت فعل است. منتهی نه صورت فعل ما، صورت فعل موالی ما، صورت فعل ما برنامه است. برنامه صورت فعل است.

برادر معلمی: روی این قسمت که صحبتی نبود، یعنی گفتیم این علی فرض علی فرض است که انسان اول یک چیزی را می‌خواهد، بعد این خواسته اش در ذهن او می‌آید و از ذهنش هم وارد عمل می‌شود، این علی فرض گذارده شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال همین جاست که آیا این مطلب تمام شده که صورت ذهنیه حاکی از صورت فعلیه است.

برادر معلمی: بحث اینگونه شد که اگر اعمال انسان مبتنی بر خواسته هایش باشد با این اگرها، آن نتیجه هم گرفته می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا اگر در آن وارد می‌کنید؟

برادر معلمی: این اگر بخاطر این است که در عینیت انسان کارهایی را انجام می‌دهد که از روی آگاهی و توجه نیست، آن از این بحث خارج است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنهایی که از روی شعور و توجه نباشد که دیگر برنامه نمی‌خواهد.

برادر معلمی: بسیار خوب برنامه نمی‌خواهد، لکن شما یک مطلب کلی می‌فرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا انسان کاری را جز از راه شعور و آگاهی هم انجام می‌دهد، و اگر انجام دهد انسان است؟

برادر معلمی: بله انسان بسیاری از کارها را از روی فکر انجام نمی‌دهد، حین عبور از اینجا دستش به این استکان می‌خورد و می‌شکند، آیا این کار او که یک انسان است نبوده است؟ فکر نکرده بود وقتی از اینجا عبور می‌کند یا برمی‌خیزد دستش به این می‌خورد و می‌افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فعلهای خطای، اشتباهی.

برادر معلمی: نه معلوم هم نیست حتما بتوان اسم خطا روی آن گذاشت، اسم صحیح آن همان فعل لا عن شعور است، حتما هم اینجور نیست که اتفاق خطایی بیفتد گاهی هم ممکن است پای انسان به زنجیری بگیرد و گنجی باز بشود، این فعل هم لا عن شعور است. عمدی اگر بود قبلا فکر می‌خواست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی فعل از روی تصمیم قبلا فکر می‌خواهد فعل بدون تصمیم را که می‌توان اصلا جزء فعل انسان نداشت، به آن قضاء، قدر، تصادف و یا خواست خدا و... می‌دانید، ولی از طرف دیگر این را هم به راحتی می‌توان قبول کرد که فعلی بدون هیچ فاعلیتی واقع شود. ممکن است این فعل

منسوب به این نباشد لکن هر فعلی که به او منسوب شد و به اراده و تصمیم و خواست این باشد حتما صورت ذهنیه دارد.

برادر معلمی: نه، تعریف را عوض نکنید، هر فعلی از روی آگاهی انجام دهد فعل او هست لکن اینطور نیست که هر فعلی بی توجه انجام شد فعل او نباشد، وقتی غفلتا دست ما به استکان می خورد و می شکند این فعل کیست؟!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این را تصادفی نمی گوئید.

برادر معلمی: تصادفا بوده ولی فعل این بوده است، پس فعل کیست؟ خسارت را از چه کسی می گیرید؟ از ما می پذیرند که عملا نکردیم؟ لکن خسارت را از ما می گیرند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خسارت اهمال را می گیرند، والا فعل را به کسی که عملا نکرده نسبت نمی دهند. یک عده قائل به تصادف و شانس می شوند، عده ای هم آن را خواست خدا می دانند.

برادر معلمی: پس قتل غیر عمد را یا باید به خدا نسبت داد و یا به شانس.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا اهمال در کار بوده که می توان بخاطر اهمال و سهل انگاری فرد را مواخذه کرد، یک وقت می گوئید که این اهمال هم نبوده در این صورت مجبورید بگوئید این تقدیر الهی است.

برادر معلمی: خلاصه اگر فعلی از روی شعور باشد قبل از آن فکر می خواهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، اینطرف مطلب تمام است که هر جا فاعلیت به تمامه حضور داشته باشد فعل از روی شعور خواهد بود.

برادر معلمی: و اگر کاری از روی فکر و شعور بود برای غرض خاصی انجام می شود بنابراین برای این دسته از کارها می توان گفت اول غرض است، پس از آن فکر و سپس فعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می توان گفت صور ذهنیه اسم تصرف خارجی هستند.

برادر معلمی: هنوز بحث از اسم در میان نیست. معلوم شد بشر اول چیزی را می‌خواهد بعد روی آن فکر می‌کند و سپس فکر خود را پیاده می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فکر که کرد یک صورت پیدا می‌کند.

برادر معلمی: یک صورت، را می‌سازد آیا اسم آن صورت اسم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن صورت تمام نمای فعل است.

برادر معلمی: آن صورت مدل و ماکت همان فعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر رابطه اسم با مسمی رابطه ماکت شیئی با شیئی باشد صحیح است که آنرا جزء اسماء بدانیم، رابطه اسم حقیقی شیئی با مسمی. ..

برادر معلمی: آیا اسم حقیقی شیئی همان است که ما در برنامه از آن استفاده می‌کنیم؟ در اینجا دوباره داریم وارد بحث دیگری می‌شویم. فعلا صحبت سر این است که انسان اول چیزی را می‌خواهد، سپس راجع به آن فکر می‌کند و سپس اقدام می‌کند، حال به کدامیک از اینها اسم بگوئیم؟ بحث از اسم حقیقی یا غیر حقیقی کجا طرح می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می‌گوئیم کیفیت خواستش صورت پیدا می‌کند.

برادر معلمی: خواستش از یک عالمی به عالم دیگر می‌رود (صورت پیدا کرد) در آن عالم یک شکل دیگری پیدا می‌کند همان اول هم صورت داشت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی صورتش صورت تعینی خاص متناسب با عینیت شد.

برادر معلمی: صورت اولی صوت شائی بود، صورت دوم صورت نظری و صورت سوم صورت عینی بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: "صورت خواست اولیه" یا "صورت قلبی صورت مطلوب و مقصود شخص است و نه صورت حرکت آن، صورت نظری" او صورت نظری حرکت اوست.

برادر معلمی: صورت نظری اوست، اگر اینجا می‌گوئید صورت نظری حرکت، آنجا هم بگوید صورت خواستی حرکت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله درست است، صورت مقصد حرکت، صورت مسیر حرکت. برادر معلمی: اگر بحث حرکت آمد، آنهم دوباره صورت نظری مقصدی شود. اگر بحث حرکت آمد حرکت به شام هم می خورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به شام که خورد مقصد و غرض را نشان می دهد کسی که به جایی می خواهد برود این مقصد او می شود، این صورت مقصد می شود، دومی آن "صورت رفتن به مقصد" می شود. برادر معلمی: خیر، رفتن نیست بلکه باز صورت نظری مقصد است، بعد برای رسیدن به این مقصد از راه خاصی خواهد رفت که آن باز نیاز به شام دیگری دارد، آن شام دو مرتبه در نظر می آید و یک مدل دیگری می شود، بعد وقتی هم شروع به حرکت و عمل می کند گاه در حال رفتن به سمت مقصد است و گاه به مقصد می رسد، همانطوری که در عمل هم راه رفتن هست و هم رسیدن به مقصد، در نظر و شام هم رفتن به سمت مقصد مطرح است و هم رسیدن به مقصد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی تعینی که در نظر پیدا می کند (فرق می کند) و تعینش تعیین ربطی نسبت به خارج است. یعنی اگر برزخی یا ربطی و یا .. بگیریم آن صورت قبلی خاص برای رسیدن به عمل از اینجا باید عبور کند، حالا وقتی که به صورت نظری می رسیم، آیا صحیح است که آن را معرف نسبت به خارج بدانیم و یا صورت قلبیه معرف آن است؟ برادر معلمی: صورت قلبیه هم معرف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا تعریف آن تعریف اجمالی نیست وقتی در نظر می آید تعریف تبیینی نمی شود؟

برادر معلمی: خیر، آن صورت شامی است آن صورت نظری و آن هم صورت عینی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هیچ تفصیل و اجمالی هم ندارد.

برادر معلمی: نه، مگر آنکه بپذیرید که در نظر چیزی پیدا می شود که در شام نبوده و یا در عینیت چیزی پیدا می شود که در نظر نمی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کثرتی را که در نظر پیدا می‌شود با اوصافی که در شاء داشته فرق پیدا می‌کند.

برادر معلمی: مدل همان است، شاء مدل فکر، و نظر هم مدل عین است. وقتی این مدل آن شد هیچ یک از دیگری نمی‌توانند سبقت گیرند زیرا در آن صورت اولویتها به هم می‌خورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا سبقت زمانی ندارند؟ (چرا دارند زیرا همین که گفتیم اول، دوم و سوم یعنی سبقت زمانی دارند) حال که سبقت زمانی دارند آنچه که نزدیکتر به فعل است کدام است؟ (صورت نظری) حال اگر بگوئیم معرف عمل نظر است که قریب به عمل است و معرف نظر هم شاء است که قریب به نظر است. یعنی بگوئیم قلب اسم نسبت به ذهن است و نظر هم اسم نسبت به خارج است.

برادر معلمی: چرا به این اسم بگوئیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: الان عرض می‌کنم، یک وقت است که می‌گوئیم ذهن بوسیله قلب نمایان شده است، و زمانی می‌گوئیم نمایان می‌کند خارج را یعنی خودتان می‌فرمایند قلب نشان دهنده ذهن است، پس صحیح است که به آن اسم گفته شود، می‌گوئید اگر چیزی چیزی را نشان داد. "الاسم ما انبا للمسمی" چیزی چیزی را معرفی کرد.

برادر معلمی: با این تعریف خیلی چیزهایی هم که اسم نیستند اسم قلمداد می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد ما فعلا چنین می‌گوئیم "اسم آن است که مسمی را نشان دهد".

برادر معلمی: این که: "اسم آن است که مسمی را نشان دهد" غیر از این حرف است یعنی چه اسم را اعتباری بدانیم و چه حقیقی این حرف در مورد آن صادق است. لکن شما از جایی شروع می‌کنید که غیر از این حرف است، یعنی می‌فرمائید اگر اثر یک چیز در چیز دیگری افتاد، اگر اثر شاء در نظر افتاد، (البته تذکر هم بدهیم که این امر جبری هم واقع نمی‌شود بلکه بوسیله اختیار واقع می‌شود، یعنی هر شاءی به نظر نمی‌رسد و اختیار می‌تواند مانع رسیدن شاء به نظر شود و یا بگوئیم با قدرت و پتانسیل و فشاری که اختیار

می‌آورد شاء از شاء بودن به نظر تبدیل می‌شود، بدین ترتیب نظر عکس و اثر همان شاء می‌شود، آیا به این اثری که از یک عالم وارد عالم دیگر شده است اسم بگوئیم!!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال یا باید پائینی را اسم و نشانه بالائی بدانیم و یا بر عکس.

برادر معلمی: چه ضرورت و دلیلی داریم که اسم را بیاوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به هر حال یکی از این دو نشانگر دیگری هستند.

برادر معلمی: آیا هر چه که نشانگر چیز دیگری بود آن را اسم بدانیم و به آن اسم بگوئیم. در اینجا هر یک از اینها نشان دهنده دیگری هستند، هم از روی این می‌توان به آن رسید و هم از روی آن به این، مثلاً از وضع زندگی و لوازم خانه و زندگی یک نفری می‌شود فهمید که مسلمان است یا کافر است، از روی فعل فرد می‌توان فهمید که شاء او چیست. هر گاه شاء او را هم بدانیم می‌توانیم بگوئیم که لوازم زندگی او چگونه باید باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای دقیقتر شدن مطلب سؤال دیگری را عرض می‌کنم. فرمودید تا شاء از ذهن نگذرد تصرف در خارج نمی‌تواند بکند، آیا صورت ذهنی یا صورت نظری ابزار تصرف در خارج می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا صاحب شاء بوسیله ابزار ذهنی تصرف در عینیت می‌کند یا نمی‌کند؟

برادر معلمی: بله برای پیاده کردن اغراض خود از فکر و نظر خود استفاده می‌کند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس ابزار بودن ذهن و نظر را پذیرفتید.

برادر معلمی: در بین شاء و عمل فکر رابط است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: رابط است یعنی ابزار است.

برادر معلمی: رابط است یعنی رابط است، ابزار یک معناهای دیگر نیز می‌دهد نظر مرحله دوم است، مثلاً آیا می‌توان گفت دیروز ابزار امروز است چون قبل از امروز واقع شده است؟! مگر آنکه در تعریف ابزار تصرف کنیم تا شامل چیزهای دیگری بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی وسیله است، واسطه است، ابزار است، رابطه است.

برادر معلمی: قبلا باید واقع شده باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر ابزار باشد، صحیح است بگوئیم یک مشیت داریم و یک ابزاری داریم شاء بدون ابزار، بدون اسماء!! نمی شود کار کند، الان که شما می گوئید..

برادر معلمی: بالاخره رابطه اسم و ابزار معلوم نشد!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنی اسمی هم معنی ابزاری است، چرا شما می گوئید بدون اسم نمی شود کار کرد؟ این را زود می فهمیم که اگر اسم گذاری نباشد نمی شود کار کرد.

برادر معلمی: خوب این یک سیر استدلالی دیگری است، آن سیر استدلالی قبلی کنار می رود و از یک جایی دیگری شروع می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، به هم مربوطند، مجبور هستیم از ابعاد مختلف به یک چیز نظر بکنیم.

برادر معلمی: می پرسند آیا بدون اسم گذاری روی اشیاء می توان کار کرد؟ می گوئیم خیر زیرا اشیاء با یکدیگر مختلفند چون یک عالم دیگری نظیر این عالم به نام ذهن وجود دارد وقتی خواستیم آن عالم را بسازیم باید تناسب رعایت شود، یعنی اختلاف بین اشیاء در آنجا هم حفظ شود، اگر در آنجا یکی شدند و اینجا متعدد بودند انتقال از این عالم به آن عالم نمی تواند صورت بگیرد و مفاهمه و مکالمه میسر نمی شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اختلاف را به آنجا نبرید نمی توانید؟

برادر معلمی: زیرا در اینجا با هم مختلفند، فعلا بحث اسم هم نیست، بحث نظر و عمل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث مسمیات است می گوئید اشیاء مختلف هستند، شما مجبورید درعالم ذهن برای اشیاء یک اسمهایی بگذارید.

برادر معلمی: اسم آن عالم، عالم ذهن هم نیست، (پس اسمش چیست؟) عالم اسماء است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بعد اسماء مختلفی باید بگذارید تا بتوانید کار کنید والا نمی توانید کار کنید.

برادر معلمی: زیرا ما با اشیاء مختلفی سرو کار داریم که هر یک خصلت خاصی دارند ما هم همیشه به هر خصلتی نیاز نداریم چه از خودمان بخواهیم و چه از دیگری چیزی را طلب کنیم، همه چیز را نمی‌خواهیم، چون همه چیز را نمی‌خواهیم و چیز خاصی را می‌خواهیم آن چیز خاص باید در نزد ما معلوم باشد و یا اگر از کسی چیزی می‌خواهیم باید بتوانیم آن را مشخص کنیم، معرفی کنیم اگر علامتهایی که برای اشیاء قرار می‌دهیم با خود اشیاء رابطه همسانی و متناسب نداشته باشند چنین امری ممکن نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت، همین که می‌گوئید رابطه متناظر داشته باشند..

برادر معلمی: خیر، با همان تعاریفی که مرتبه قبل هم عرض کردم، یعنی اگر در عینیت اشیاء مختلف بودند، آنجا هم باید اسامی مختلف داشته باشند، اگر اشیاء مشابه بودند آنجا هم باید اسمشان مشابه باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا چنین است؟

برادر معلمی: این بخاطر اختلاف و اشتراکهای خاصی است که بین اشیاء خارجی وجود دارد و ما هم در زندگیمان به آثار مختلفی از کیفیتها نیاز داریم که بعضی با هم مختلف و بعضی شبیه به هم هستند، اگر عالمی را درست می‌کنیم که عالم علائم است، بین آن علائم باید همان اختلاف و اشتراکی که در خارج بین اشیاء است مشخص باشد با این تعبیر است که اسم علامت می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اسم علامت می‌شود و علامت هم وسیله برای عرض می‌شود.

برادر معلمی: خیر، وسیله برای غرض نیست، وسیله برای انتقال غرض است آن هم نه برای انتقال خود غرض بلکه انتقال مفهوم و تفهیم غرض به دیگری، نه اینکه اگر خود آن غرض بخواهد به عمل برسدی لازم باشد از کانال اسم بگذرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود این کار علامتگذاری برای چه می‌کنید؟ اسماء را علامت قرار می‌دهید تا بتوانید مفاهیم را برسانید ولی در نهایت همه اینها را برای این می‌کنید که به مطلوبتان برسید، یعنی اسم وسیله ای برای رسیدن به مطلوب می‌شود.

برادر معلمی: اسم ابزار وسیله ای است که در این راه از آن استفاده می‌شود که در زندگی اجتماعی بدون آن نمی‌توان مفاهمه کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب می‌گوئیم محصولات اجتماعی مورد نظر ما است، به محصول اجتماعی و غرض اجتماعی بدون اسماء اجتماعی نمی‌توان رسید.

برادر معلمی: بله، بدون اسم نمی‌شود لکن این دلیل آن نیست که اسم نسبت به شیئی اول باشد یا شیئی نسبت به اسم یعنی از یک طرف می‌توان گفت اول اشیاء بودند و بعد ما اسم روی آنها گذاشته ایم و اسمها هم صرفاً علامت بوده اند و از طرف دیگر علامتها هم البته باید با آنچه علامت را برای آن می‌گذاریم متناسب باشند، علامت بودن با نفی تناسب منافات دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که نفی تناسب را نفی می‌کنید به معنی آن است که اسم موضوع و اسم فعل داریم، اسم فعل می‌گوئید چون به من فاعل منسوب است می‌گوئید. ..

برادر معلمی: موضوع اسم فعل هنوز در بین نیست، بعد گفته می‌شود چون انسان دارای افعالی است آن افعال هم اسم می‌خواهند چون آن افعال هم کیفیت هستند اشیائی هم که درعالم هستند آن اشیاء هم اسم می‌خواهند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابزار بودن اسم در اینجا در حد ملایمی پذیرفته شد اسم واسطه یا ابزار تفاهم برای اغراض اجتماعی است، این مقدار از مطلب تمام است (این را یادداشت می‌کنیم) حال که پذیرفته شد که اسم ابزار تفاهم اجتماعی برای مقاصد اجتماعی است آنگاه حروف هم با معانی ارتباط پیدا می‌کند.

برادر معلمی: چرا؟ چه ربطی دارند؟ بله لازم است که اشیاء و اسماء تناسب داشته باشند آن هم نه به این معنی که اگر شیئی شیئی خوبی است اسم آن هم خوب باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من کاری به آن قسمتها ندارم تنها می‌گویم چون اسم ابزار تفاهم اجتماعی برای مقاصد اجتماعی شد، مقاصد اجتماعی یک مفاهیم، یک ادراکات و یک ذهنیتهایی دارد که

صحیح است گفته شود که بین آن مقاصد و مفاهیم و صورتهای ذهنیه اجتماعی با این افعال اجتماعی تناسب وجود دارد.

برادر معلمی: خیر این طور نشد، این طور شد که چون اشیاء با یکدیگر اختلاف و اشتراک دارند، اسمها هم باید با یکدیگر اختلاف و اشتراک داشته باشند یعنی شیئی واحد نباید دارای دو اسم و اسم واحد نباید حاکی از دو شیئی باشد، همین مقدار از آن می توان استفاده کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می گوئید اسمها باید تناسب داشته باشند، با چه چیز باید تناسب داشته باشند؟ (همین که الان عرض کردم) اینکه اشیاء مختلفند قبول داریم.

برادر معلمی: اگر اشیاء مختلفند اسمها هم باید مختلف بشوند، نمی شود یک اسم معرف دو شیئی باشد، اگر هم اشیاء هم واحدند و با یکدیگر اشتراک دارند، اسمها هم به همان مقدار باید مشترک باشند و یک اسم برای آن باشد. مثلا اگر این از آهن است و آن هم از آهن است نباید دو اسم برای یک جنس قرار داد، معنی تناسب همین است (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فقط همین) ممکن است چیز دیگری هم باشد ولی ما در کار مفاهمه اجتماعی به همین مقدار از تناسب احتیاج داریم (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی تناسب حروف..). ما تا به حال که حروف نداشتیم فقط بحث اسم بود (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا اسم بدون حروف می شود؟) این یک بحث دومی است، فعلا بحث اسم و شیئی است که می گوئیم هر گاه خواستید روی چیزی اسم بگذارید این تناسب را بر مبنای اختلاف و اشتراک اشیاء و اسماء رعایت کنید، یعنی بر اشیاء واحد اسمهای واحد بگذارید بعد در قسمت بعد می گویند هر اسمی مرکب از حروفی است لذا هر اسمی که وحدتی است، از حروف مختلفی درست شده است، وقتی اسماء مختلف باشند حروفشان هم قاعدتا مختلف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال دیگری عرض می کنم: حضرتعالی فرمودید یک اوصاف ذاتی داریم که آنها صورت ذهنی را درست می کنند عکس و تجلی آنها در صورت ذهنی پیدا می شود و عینیت هم تجلی و صورت ذهنی می گردد.

برادر معلمی: یک خواستی داریم، یک فکری داریم و یک عملی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این سه هم با یکدیگر متناسبند و به یک معنی هم متنازلند، آیا تنازیشان را هم می‌پذیرید؟ (بله) یعنی می‌پذیرید که عکس همان اولی در دومی می‌افتد و در آن نازل می‌شود.

برادر معلمی: بله، رتبه دوم بگوئیم، باز در اینجا کلمه نازل را نمی‌فهمیم به چه معنی صحیح است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: رتبه بعدی، رتبه دوم و رتبه سوم که عینیت است همگی نسبت به مقصد چگونه هستند؟

برادر معلمی: مقصد در هر سه رتبه متناسب با شکل آن رتبه وجود دارد، یک وقت مقصد در حالت شاء است، یک وقت مقصد در فکر است و یک وقت هم در عین است، آیا مقصدی که در عین وجود دارد، قبلا در ذهن و قبل از آن هم در شاء وجود داشته است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال به مقصد خود که نگاه کنیم آیا از موضع مقصد می‌توانیم بگوئیم کیفیات متناسب با مقصد در خارج تحقق یافت؟

برادر معلمی: مقصد در خارج محقق شده است کیفیاتی هم که متناسب با مقصد هستند وجود دارند، حتی گفتن این هم که کیفیات متناسب با مقصد هستند هم غلط است، باید گفت مقصد هست، یعنی خود مقصد مرکب بوده است که این مرکب وجود دارد، یک وقت صحبت شما این است که می‌خواهیم به فلان جا برویم راه رسیدن به مقصدی که می‌خواهیم از طریق آن به مقصد برسیم خود باید مورد خواست واقع شود، یعنی هم در مورد و چپستی مقصد فکر می‌کنم و هم در مورد راه رسیدن به مقصد فکر می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا موضوعیت یافتن راه به دلیل مقصد نیست؟ آیا راه می‌تواند مقصود و مطلوب بالذات باشد؟ یا مطلوب ثانی است؟ (مطلوب ثانی است) اگر مطلوب ثانی است آیا این به معنای آن نیست که از موضع مقصد به راه نظر می‌کنید؟

برادر معلمی: بله لکن در هر سه قسمت شاء، فکر و عمل.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد، از موضع مقصد می‌توان نظر به مسیر کرد و تناسب مقصد را معین کرد.

برادر معلمی: البته باز یک بحثی سر جای خود مطرح است، که آیا اول مقصد است بعد راه یا راه و مقصد با هم پیدا می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد لکن آیا در مقام تحقق هم راه و مقصد با هم پیدا می‌شوند یا تقدم و تاخر در آن هست، اگر گفتید مقصود ثانی هست، حتما باید تقدم و تاخر در آن باشد والا مقصود اول می‌شود و اصلا دیگر راه نمی‌شود.

برادر معلمی: خوب، این اصالت شیئی است که نقطه و خط درست کنیم، اگر کیفیت را دارای امتداد دانستیم مقصد آن هم امتداد دارد و راه و هدفش یکی می‌شود، تنها می‌توانیم بگوئیم هدف اول و هدف دوم، که هدف اول راه اول را نیز در درون خود دارد و هدف دوم نیز راه دوم را در درون خود دارد. این بحثها هم سر جای خودش طرح می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می‌فرمائید مقصد اول، دوم و سوم یعنی چه نسبت مقصد اول نسبت به مقصد ثانی چیست؟
برادر معلمی: تقدم و تاخر دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب. آیا می‌شود گفت که موضوعی موضوع بالواسطه است و بالذات نیست؟ آیا می‌شود این را گفت یا نه؟ مثلا می‌گوئید من برای رسیدن به تهران پنج مرحله را باید طی کنم.

برادر معلمی: این نحو تعیین مقصد تعیین مقصد بر اساس اصالت شیئی است، احیانا اگر چنین کاری را در برنامه ریزی هم بکنیم با فرض اینکه می‌دانیم داریم چه می‌کنیم عیبی ندارد، بر اساس آن می‌توانیم تحقق مقصد را بعد از تحقق راه بدانیم در شاء و فکر هم راه قبل از مقصد می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتیم راه و مقصد در تحقق وحدت دارند آیا بین مقاصد هم نسبت برقرار می‌کنید؟ فرضاً بین صد مقصد متوالی نسبت برقرار نمی‌کنید

برادر معلمی: صد مقصد نمی‌توانیم داشته باشیم بلکه صد مرحله می‌توانیم داشته باشیم که هر مرحله یک جزء مقصد هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مراحل اجزاء مقصد هستند که تا همه اجزاء موجود نباشند مقصد حاصل نمی‌شود، مثلاً تا مجموعه هد، و بلندگو و ترانس و .. نباشند ضبط صوتی پیدا نمی‌شود.

برادر معلمی: این یک مثال مکانی است، (در زمانی هم باید اجزاء تدریجاً بیایند و بروند) نه اینکه تدریجاً بیایند و بروند، بلکه اصلاً خود این چیز خودش هست مثلاً اگر مقصد رشد باشد مثلاً مقصد افعال ما رشد باشد، هر چند ما همیشه در حال رشد هستیم و رشدی داریم همه مراحل رشد هم در ما نیست، در این صورت رشد و راه رشد معنی ندارد رشد و راه رشد یکی می‌شود، البته می‌توان مراتب رشد را درجه بندی کرد و گفت دیروز در مرحله صد درجه از رشد بودیم و امروز در مرحله دویست از رشد هستیم، این کار ما تکه تکه کردن یک امر واحد است که عیبی هم ندارد و بعضی جاها هم این کار لازم است ولی در اینجا می‌توانیم کاری به این بحث هم نداشته باشیم. می‌توانیم روی این قسمت تأمل کنیم که اگر ما یک مقصدی را تعیین کنیم که زمان بعد آن نباشد راه آن به تبع آن درست می‌شود، و راه آن یعنی زمان. چنین چیزی عیبی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌فرمائید راه و مقصد در رتبه نهایی متحد هستند اما در رتبه مقدماتی چگونه است؟ مثلاً وقتی قصد رفتن به تهران را داریم راهی را که طی می‌کنم تا به تهران برسم چیست؟

برادر معلمی: ما می‌گوئیم در اینجا مقصد حقیقی خود تهران نیست، یعنی یک غرض و هدفی دارید که تهران رفتن در آن یک جایی دارد و از قم هم که به سمت تهران حرکت می‌کنید همه مراتب در آن جا می‌گیرد یعنی این گونه هدف تعیین کردن و تعریف کردن هدف به این شکل درست نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب، می‌گوئید مقصدی دارم که همه اینها در آن می‌باشد. چگونه این را توضیح می‌دهید.

برادر معلمی: عرض کردم فرضاً انسان در حال رشد است منتهی درست است که در هر مرحله نسبت به مرحله بعد رشد کمتری دارد ولی همه این مراتب نسبت به آن مقصدی که ما داریم رشد می‌باشد یعنی هیچگاه نباید از هدف خارج شویم، یعنی همه آنها رشد باشد، هم شهید شدن و انتقال از این عالم رشد است و هم ورود به عالم برزخ رشد است و هم از برزخ به آخرت رفتن رشد است، همه مسیر باید در امتداد هم باشند و هدف هیچگاه نباید دو تا بشود این را هدف می‌گوئیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، یعنی مقصد و هدف جاری در همه اجزاء است.

برادر معلمی: البته بحث ما مرتب عوض می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه داریم نزدیک می‌شویم، مقصد به نحوی هم در اجزاء جاری است که از نظر شما وسیله بردار هم نیست.

برادر معلمی: یعنی همه وسیله‌ها جلوه‌ای از همان هدف است، یعنی بوسیله همان هدف وسایل تعریف و تعیین شده‌اند (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس صورت ذهنی جلوه‌ای از مقصد است.) صورت ذهنی پرده دوم‌شاه است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صورت کتبی چطور یعنی صورت اجتماعی و محاوره‌ای چطور؟

برادر معلمی: بفرمائید صورت عینی: صورت عینی است که مرتبه سوم آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صورت عینی در جامعه جز بوسیله ابزار کلمات و حروف جاری نمی‌شود یعنی بین معانی که صورت ذهنی هستند و بین خارج.

برادر معلمی: چرا معانی را صورت ذهنی بدانیم؟ یعنی چرا اسم چیزی را که در ذهن است معانی می‌گذارید؟ می‌توانید اسم آن را اصلاً اسم بگذارید و بحث تمام بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما که عرض کردیم ولی شما قبول نکردید: از نظر ما عینی ندارد، ما فواد را ماکت و صورت ذهن دانستیم، یک ماکت ذهنی، یک ماکت خارجی و یک ماکت هم در این وسط بنام اجتماعی درست کردید که با آن تفاهم می‌کنید و پل بین این دو می‌باشد.

برادر معلمی: یک شاء داریم، یک فکر داریم، فکر ما هم در مورد عمل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در فکر خود نمونه و مدل درست می‌کنید و در خارج هم عمل می‌کنید، عمل اجتماعی می‌خواهید بکنید.

برادر معلمی: برای عمل خودم احتیاج به تفاهم اجتماعی نداریم. یعنی چهار پله که نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر برای فعل اجتماعی بود، فعل اجتماعی فکر اجتماعی و غرض اجتماعی، (باز هم سه پله می‌شود) آیا تفاهم بوسیله حروف صورت می‌گیرد؟
برادر معلمی: از یک علامتهایی استفاده می‌نمایند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علامتها باید یک نحو ترکیبی به هم پیدا کند تا تناسبی با فعل خارجی و با ماکت ذهنی داشته باشد.

برادر معلمی: تناسب به همان تعریفی که گفتیم. یعنی عین همین کار را ما در نقشه کشی هم داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی می‌خواهیم بگوئیم ترکیب علامات خود جدای از خود علامات موضوعیت دارد.

برادر معلمی: من هم ترکیب را عرض می‌کنم، می‌گوئیم اگر بخواهیم تناسبات ترکیبی علامات را مطابق عینیت رعایت کنیم همان ترکیب عینیت می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت، ترکیب علامات غیر از خود علامت است.

برادر معلمی: بله، علامات اول و دوم می‌تواند اعتباری هم باشد ولی بقیه. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر اعتباری نمی‌تواند باشد.

برادر معلمی: به یک معنی می‌تواند اعتباری باشد و به یک معنی هم اعتباری نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ترکیب علامات چگونه اعتباری می‌تواند باشد.

برادر معلمی: ترکیب به همان معنایی که گفتیم، یعنی اگر در شیئی در خارج داشتیم ما هم باید دو اسم برای آن بگذاریم، (دو اسم می‌گذاریم) همین که دو اسم گذاشتیم با یکدیگر نسبت پیدا می‌کنند، آنگاه نسبت آن دو اسم با هم چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت من این است که نظام بکارگیری علائم تبعیت از نظام ماکت شما می‌کند، (خوب) یعنی صحیح است که بگوئیم صورت ماکت شما صورت ترکیبی علائم است توجه کنید ببینید آیا غلط است که بگوئیم: صورت ترکیبی علائم برای نشان دادن ماکت ذهنی.

برادر معلمی: چرا ذهنی می‌گوئید و عینی نمی‌گوئید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن ماکت ذهنی است که باید در عینیت محقق شود، اول روی یک کار اجتماعی فکری شده و چیزی درست شده و می‌خواهد با کار اجتماعی پیاده شود، در اینجا می‌گوئیم صورت ترکیب علائم از صورت ماکت ذهنی تبعیت می‌کند. پس در اینجا می‌نویسیم: "صورت ترکیب علائم یا نظام صورت ذهنی تبعیت می‌کند، که آن هم به نوبه خود از نظام اغراض تبعیت می‌کند". حالا ممکن است بگوئیم کلمات خود علائم هستند ولیکن مقالات دیگر علائم نیستند، در مقالات چیزی هست که نمی‌تواند آن چیز اعتباری باشد، حال اگر یک چنین چیزی را کسی تمام کند، آنگاه یک قدم دیگر قاعدتا می‌توان برداشت و گفت این در مقایسه کلمه با مقاله است که چنین گفته می‌شود لکن در رتبه دوم می‌توان گفت خود کلمه هم از سنخ مقاله است، معنی رسا بودن یا نارسا بودن به تبع مقاصد خاصی است که در نظر است، بلا نسبت و بلا نسبت ممکن است زبانی را بتوان پیدا کرد که برای شهوات جنسی و اصولا نظام کفر خیلی رسا باشد ولی برای ادبیات الهی بهترین زبان زبان عربی است. حالا اگر این نکته را توانستیم بگوئیم یعنی مسئله اسم فعل تا حد مقاله واضح گردیده است، حالا چرا ما می‌گوئیم این اسم، مقاله حتما معرف یک قول نسبت به یک چیزی است، مثلا می‌خواهید چیزی را به دیگری بفهمانید، مقاله ای بنام اسلام دین برتر می‌نویسید و می‌خواهید مطلبی را برسانید، یک نحوه ترتیب در آن قرار می‌دهید تا معنی و مقصود شما مقابل روی آن

ظرف قرار گیرد. معنی اسم را اگر به شکلی که ما عرض کردیم معنی کنید یعنی معنی علامتی نباشد و معنی مرآتی باشد تصویری و نشان دهنده و آیه باشد، آنگاه مقاله را می‌پوشاند، به نظر می‌رسد معنای اسمی را اگر به معنای مرآتی بگیریم وقتی تام خواهد بود که علائم شما هم از همین قبیل باشد، یعنی یک مقاله ای داریم که از ترکیب علائم قراردادی آن به نحو خاص مقصد خاصی دنبال شده است، اگر مقاصد را به فرمایش حضرتعالی در خود کلمه هم جاری کنیم آنگاه معنایش این است که کلمات در یک رتبه حکم همان مقاله را دارند و اسماء هم همان حکم را پیدا می‌کنند.

برادر معلمی: همه این فرمایشات روی یک مطلب استوار است و آن هم مسئله تناسب است که حضرتعالی از تناسب معنای دیگری در نظر دارید که منجر به این نتایج می‌شود، ولی تناسب این معنی را نمی‌دهد، علتش هم چنانکه عرض شد این است که آن تناسبی که در اینجا لازم است و آن اعتباری و عدم اعتباری در هر دو جا به این معنی است که ما یک سری اشیاء که با هم مختلفند داریم، این اشیاء مختلف با یکدیگر اشتراکاتی دارند، با هر زبانی که ما بخواهیم برای این اشیاء اسم بگذاریم تنها باید رعایت همین مطلب را بکنیم، بنابراین همان ربطی که بین این اشیاء برقرار است ما هم باید بین اسماء برقرار نمائیم، هر گاه چنین کردیم آنگاه آن زبان و علائم گویا و نمایشگر این اشیاء خواهند بود و هر گاه نتوانیم چنین بکنیم به همان اندازه اینجا هم مجهول خواهد بود، یعنی به همان نسبت تفاهم صورت نمی‌گیرد. بنابراین ذات کلمه یا ذات تناسب به چه چیزی بستگی پیدا می‌کند؟ یکی به وسیله یا فضایی که این فضای علامتی است (فضای علامتی را قبول دارم) مثلاً یک زبانی به نام زبان تلگراف داریم که خود زبان خاصی است، در تلگراف هر کلمه و هر حرفی را یک کیفیت قرار داده ایم و به جای هر کیفیت علامتی قرار داده ایم، و چون در فضای تلگراف تنها چیزی را که می‌توان بوسیله آن علائم را ارائه کرد قطع و وصل صدا است و به آن خط و نقطه هم می‌گویند، بنابراین به جای هر حرفی یک یا چند خط و یا نقطه کنار هم قرار داده ایم، مثلاً سه نقطه و یک خط به معنی الف است و دو نقطه یک خط یعنی ب، خط نقطه، خط نقطه، خط نقطه بدین ترتیب فرستنده تلگراف و گیرنده آن با یکدیگر مفاهمه می‌کنند، که البته برای نقطه و خط هم صدای خاصی را علامت قرار

داده اند بنابراین از روی صدا خط نقطه را تشخیص می‌دهند و از روی ترکیب خط و نقطه حروف را و از جمع و ترکیب حروف کلمات و سپس جملات معلوم می‌گردد، عین همین کار را در کامپیوتر هم انجام می‌دهیم که آن هم زبانی مخصوص به خود دارد، در آنجا هم جریان برق یا هست یا نیست، که اصطلاحاً به آن هست و نیست و یا "برو" و "نرو" می‌گویند یعنی دو حالت بیشتر ندارد همیشه یک چراغ یا روشن است و یا خاموش یا برق جریان دارد و یا ندارد و حالت سومی ندارد، بنابراین در آنجا تنها صفر و نقطه داریم، یعنی مبنای عدد تنها یک او صفر است، دو عدد بیشتر نداریم، بنابراین همه آن مفاهیم و اسمائی که هست به صفر و یک تبدیل می‌نمائیم، یعنی به جای میکروفون ضبط صوت، رادیو، انسان، فکر کردن و.. هر چیز دیگری چند تا یک و چند تا صفر به شکل‌های مختلف زده می‌شود همانطور که در تلگراف خط و نقطه‌های مختلفی گویای آن بودند، مثلاً سه صفر و چهار یک فرضاً معرف ضبط صوت است، ولی چون این را علامت ضبط صوت قرار داده اند دیگر علامت رادیو همین علامت نمی‌تواند باشد اگر یکی شد تناسب به هم می‌خورد و تناسب داشتن به همین معنی است که کیفیات مختلف علائم مختلف داشته باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال من این است که آیا علاوه بر اختلاف تناسبات دیگر هم دارند؟
برادر معلمی: همین که اختلاف و اشتراکی که در کیفیات است در علائم هم باشد همین به معنی رعایت تناسب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این دو قدم است، گام اول را شما با حوصله برمی‌دارید ولی گام دوم را سریع برمی‌دارید که بنده متوجه نمی‌شوم، قدم اول این است که می‌توان و باید دو علامت مختلف برای دو کیفیت قرار داد، اما بعد از اختلاف آیا تناسبات دیگری هم قابل مشاهده هست یا نه؟ می‌گویند بله، صرف اینکه مختلف نباشند (خوب عنایت کنید) اشیاء متعددی را به ما معرفی می‌کنند، یعنی اگر نظامی در اشیاء باشد آن نظام در آنجا هست، می‌گوییم این به معنای آن است که شما تصویری از نظام را با یک علامت کتبی خاصی درست کرده اید و نشان می‌دهید این که نفی کننده خود نظام نیست، اگر این اشیاء نظامی نداشته باشند آن علائم هم نظامی ندارند. و کسی هم نمی‌تواند تصرفی در آن بکند و نظام جدیدی را ارائه دهد، از

چیزهای مختلفی که مشخص نباشد هر علامت معرف چیست، نتیجه ای حاصل نمی‌شود، مثلا اگر همه جدول اعداد را به کسی تعلیم دهند ولی معنا برای آنها ذکر نکنند. .. مثلا بنده یا کسی که زبان تلگراف یا کامپیوتر را بلد نیست هر چند چشم هم دارد و اختلافات را می‌بیند ولیکن باز چون نمی‌تواند رابطه این اختلافات را با اختلاف معانی و نظام معانی درک کند، کاری هم نمی‌تواند بکند، اصل نظام معانی است، آنچه هم مورد نظر است همان نظام معانی است و این هم که می‌گوئیم شما در یک مقاله می‌توانید چنین و چنان کنید یعنی نظام معانی جدیدی را می‌آورید، یک وحدت ترکیبی جدیدی را در یک مقاله درست کرده اید، مشروط به اینکه کسی زبان شما را بلد باشد بهره می‌برد و اگر فارسی بلد نباشد برای او سودی ندارد، بالاتر از این در ضبط صوت هم که فارسی صحبت کنید و برای کسی که فارسی بلد نیست بگذارید هر چند اختلاف کلمات فارسی را می‌فهمد لکن معانی را درک نمی‌کند

برادر معلمی: موقعی که درک می‌کند چطور شده که درک کرده؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درک کردن به معنی آن است که نظامی ارائه شده است.

برادر معلمی: مگر وقتی درک نمی‌شود آن نظام ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی رابطه بین نظام مثلی یا ذهنی یا تمثلی شما هست و گاهی نیست (گاهی شما آن نظام را می‌شناسید گاهی نمی‌شناسید) شما یک ادراکی از چیزهایی دارید بعد علامتی روی آن ادراکها گذاشته اید، این با آنچه بنده عرض می‌کنم قاطع نمی‌شود

برادر معلمی: یعنی ما یک ادراکی از امور داریم و یک علائمی را برای ادراکهای خود گذاشته ایم، هر وقت از

آن امور ادراکی نداشته باشیم آنجا هم ادراکی نداریم و اینجا هم علامتی نیست (حجت الاسلام و المسلمین

حسینی: احسنت، مادامی علامت دارید که ادراکاتی داشته باشید) یعنی بدانیم این علامت چه چیزی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اگر یک ترکیب جدید در آن بوجود آورید و مقاله شد، مقاله یک

چیز جدید را می‌فهماند یا چیز غیر جدید را؟ فرق بین مقاله و کلمات بریده از هم چیست؟

برادر معلمی: در مقاله ربط خاصی برقرار کرده ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا نحوه ربط بین کلمات خود علامت جدید و خاصی هست یا نیست؟
(بله خودش هم علامتی می‌شود) خودش هم علامتی نسبت به یک صورت ذهنی می‌شود.

برادر معلمی: باز این علامتی است که نسبت به چیزهای قبلی تعریف می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال پایگاه اسم اشیاء مربوط به این می‌شود که تعاریف را اولاً کاربردی بدانیم یا ندانیم، روی اینکه آنها اسم افعال مرتبه بالاتر از ولایت هستند یا نه، یعنی شما اسم فعلهای خود را می‌توانید معین کنید نه اسم فعلهای دیگران، در مورد اسم فعلهای دیگران مجبورید تبعیت نمائید، اگر بشر روزی بتواند که همه چیزها را تحت تصرف قرار دهد، که چنین امری ممکن نیست آنگاه همه اسماء اسم های تصرف خود او خواهند بود، بهر حال اتم و موج هم به جایی می‌رسد که مجبور است چیزهایی را با هم ترکیب کند که خود نسبت به آنها فاعلیت نداشته است.

برادر معلمی: آنگاه آن چیزها اسم دارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله دارند ولی مال فاعل بالاتراند.

برادر معلمی: آیا برای این فردی که فاعل پائینتر است هم اسم دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای این فرد که فاعل پائینتر است یک نحوه ادراک و یک نحوه تعلق به آن چیز وجود دارد؟

برادر معلمی: آنگاه اسم ندارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اسم همان نحوه تعلق او به آن است.

برادر معلمی: آیا به اندازه ای که خود در آن فعالیت دارد اسم دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به اندازه ای که می‌خواهد از آن کار بکشد، به اندازه ای که برای او بار تعلق دارد مثلاً ممکن است نعوذا با... یک کافر تربت سید الشهداء علیه السلام را خاک معمولی بداند و برای آنها قیمتی قائل نباشد، در حالی که شما آن را می‌بوسید و روی چشم می‌گذارید و آن را شفای هر دردی می‌دانید، امان از هر خوفی می‌دانید که واقعا خیلی است حالا اگر شما کیفیت ترکیب مقاله را در مفاهمه

اجتماعی نسبت به فعل فاعل رابطه قرار می‌دهید در رتبه تنازل است که چنین می‌گوئید والا صورت ترکیبی ادراکات شما با هم که مثل و تمثل و نمونه سازی شما و ماکت شما است همان اصل نسبت به این است، به عبارت دیگر اول شما معانی را ملاحظه کرده اید و یک ترکیبی برای آن در نظر دارید، بعد آن ترکیب را در قالب ترکیب این علائم ریخته اید و ارائه داده اید، بنابراین بیان همانطور که اسم شیئی داریم اسم مجموعه هم داریم، مقاله ما اسم یک مجموعه است.

برادر معلمی: عیبی ندارد، یعنی ارتباطات هم اسم دارند، یعنی اگر بین اشیاء ارتباطاتی بود، اینجا هم بین این اسم‌های آن کیفیتها اسم آن ارتباطات باشد به معنی آن است که نظام این اسماء همان نظامی است که بین آن کیفیات است و بر اساس آن ساخته شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی این مقاله خود به صورت یک علامت برای یک مجموعه در آمده است.

برادر معلمی: بله، یعنی خود علامت یک چیز دیگر که یک مجموعه است می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنگاه این علامت دیگر از قبیل علائم اعتباری نیست ولو از ترکیب یک علائم اعتباری پیدا شده باشد.

برادر معلمی: عرض کردم اعتباری بودن به چه اندازه (به اندازه ای که فاعلیت شما در آن موثر است) از یک طرف می‌گوئید اعتباری نیست می‌گویم اگر به این آب بخواهم آب یا ماء یا واتر بگویم اعتباری نیست؟ می‌گوئیم چرا این قسمت از آن اعتباری است لکن می‌گویم اگر در مجموعه که آمد هر گاه اینجا چنین قراردادی کردی در جای دیگر هر گونه خواستی نمی‌توانی قرارداد کنی، اگر بخواهی ناظر بر این مجموعه باشد، بنابراین از یک طرف اعتباری است و از طرف دیگر اعتباری نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنجایی که مطلب و کلمات حقیقی باشند که اصلاً اعتباری نیست یعنی برابر با شاء و اسم حقیقی هست؛ یعنی صحیح نیست که گفته شود دعای ابو حمزه اعتباری است.

برادر معلمی: نه، چه چیز آن اعتباری است و چه چیز آن نیست، مفاهیمی را که در عینیت می‌رساند بله اعتباری نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کلمات آن را هم اگر کلمات. .. یک وقت می‌گوئید با زبان قوم و زبان عربی صحبت کرده اند و زمانی می‌گوئید مثلا این قرآن از آسمان نازل شده است، آنجا عدد حرفهایی که بکار رفته، ترکیب آنها، اسم آنها، همه و همه صورت حقیقی را دارد.

والسلام علیکم و رحمہ ا.. و برکاته

بسمه تعالی

بحث الگو

جلسه ۵-۶۹/۱/۱۱

برادر معلمی: بحث جلسه گذشته در مورد این بود که کمیت در مدلی که ما داریم به چند صورت ممکن است با آن سر و کار داشته باشیم و لذا بحث منتقل شد به اینکه آیا رابطه بین اسم و کیفیت چگونه است و بعد نتایجی که از آن بحثها گرفته شد این است که انسان خواسته هائی دارد که آن خواسته ها خودش یک فضائی است بعد آن خواسته ها و شاء از آن فضا وارد فضای دیگری می شود که فضای ذهن است که تبدیل به مدل و کیف دیگری می شود و بعد آن کیف به عینیت می رسد و تبدیل به یک مدل عینی یا کیف عینی می شود که یک نحو تقدم و تاخر ما بین این سه تا برقرار است، اگر انسان اعمالش عن شعور و دنبال مطلب خاصی باشد (به آن اعمال دیگرش که عن شعور نیست یا دنبال مطلب خاصی نیست اینجا کار نداریم) وقتی یک مدلی در ذهنش هست و همان مدل را در عینیت محقق می کند آیا می شود اسم آن مدل را اسم گذاشت یا اسم فضای ذهنی را فضای اسماء گذاشت. مطلب دیگر این بود هر کیفیتی به جهت اینکه در دستگاه خاصی نسبت به یک محور خاصی منظم می شود جایگاهش مبتنی است بر خصلت و اثری که دارد که در این بحث در پی اثبات آن نیستیم چون قبلا اثبات شده مگر اینکه بخواهیم از آن استفاده کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چه قسمت دیگری؟

برادر معلمی: اینکه هر کیفیتی در یک دستگاه خاصی و روی یک محور خاصی که قرار بگیرد در بین کیفیتی جایگاه خاصی پیدا می‌کند یعنی خصلت خاصی از آن بروز می‌کند یا به خصلت خاصی شناخته می‌شود که همان بحث جهتدار بودن علوم است. بنابراین وقتی هر کیفیتی خصلت خاصی داشته باشد نسبت به محور و مقصد خاص، تعریف خاصی پیدا می‌کند ممکن است تعریفش هم در دستگاه بیاید و ممکن است اگر محور عوض شود تعریف کیفیت هم عوض شود چون در محور دیگری یا به تبع امر خاص دیگری کیفیت چیز دیگری است و آثار دیگری دارد بنابراین در حقیقت باید بگوئیم دو کیف هم هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عین اینکه درباره یک مقاله کلماتی را استفاده می‌کند. حول یک مفاهیم خاصی مجموعه ای می‌سازد که اگر این مقاله نبود اذهان چنین استفاده ای را نمی‌کردند مگر آنکه عین همین سؤال که طرف با یک همچو دید و مقصدی نگاه کند.

برادر معلمی: اگر کلمات را هم کیفیتهای بدانییم آنهم باز وضعشان مثل بقیه کیفیتهاست یعنی در عین اینکه در خود کیفیتهای مختلف جایگاه خاصی دارند در فضائی هم که خود کلمات هستند یعنی در مجموعه کلمات هم هر کلمه ای جایگاه خاصی پیدا می‌کند بنابراین یک خصلت خاصی دارد ولی اینها تا اینجا هیچ کدام اثبات نمی‌کند که الان ما باید ارزش کیفیت را به ارزش کلمه بدانییم آنهم به ارزش اسمش بدانییم آنهم اسمی که انسان برایش قرار می‌دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم همین را عرض کنم که حضرتعالی مقاله ای می‌نویسید با عنوان اسلام دین برتر با یک مقصدی کلماتی که در بین مردم یک نحو کاربردی دارد را می‌آوردید در آنجا یک نحو کاربرد دیگری در یک وحدت ترکیبی دیگری درست می‌کنیم فردی از کمونیستها هم همین کلمات را در وحدت ترکیبی دیگر آورده بود و یک مقصد کفر آمیزی را درست کرد حالا می‌گوئید از کلمه هم عین شیی می‌توان استفاده کرد در این استفاده ای که شما می‌کنید مجموعه اش را کلمه باطل یا کلمه حق می‌گوئید خوب شما انجام دادید می‌شود در جهت حق استفاده کرد مقصد شما از این تنظیم خداست او هم همینطور است که به اسم طغیان بر خدا حرکت را شروع می‌کند آنهم با یک مقصد فاسدی تنظیم می‌کند.

آنوقت این کلمات که گفتیم اعتباری هستند یا فرضاً قرار داد مردم هستند دیگر قرار داد مردم نیستند در مقاله ای که می‌آید در وحدت ترکیبی که شما درست کردید و می‌خواهید تصرف کنید در اذهان مردم یا آن کسی که می‌خواهد به اضلال برساند، شما در هدایت و او در گمراهی می‌خواهد بهره بگیرد از این کلمات یعنی می‌خواهد از آن وجه ترکیبش برخوردار بکند، اینجا دیگر اسمی نیست که مردم قرار داده باشند و اسماء تعلق شما را تشکیل می‌دهد شما در راه هدایت تعلق دارید و او هم در مقصد باطل خودش. احسان طبری وقتی مقاله کفر آمیز می‌نوشت از همین کلمات فارسی استفاده می‌کرد شما هم که مقاله می‌نویسید از همین کلمات استفاده می‌کنید، منتها در وحدت ترکیبی برد و محور دو خاصیت داشت و دو اثر هم بر مستمع داشت یعنی مسمای یعنی مفهوم دو چیز می‌شد یعنی از این باب که نگاه کنیم می‌بینیم که مقاله شما اسمی است نسبت به مقصد و مفهومی که می‌خواهید برسانید که این نشانه، علامت این سخن این کلمه این تعلق شما را نشان می‌دهد، او تعلقش برای اضلال و شما برای هدایت، ولو کلمه است ولو امری است عینی خارجی ولی یک نحوه حرکتی در عالم امواج ایجاد می‌کند، یک حرکت مکانیکی مثل حرف زدن یا یک قلم و کاغذ و اشیاء خارجی و یک چیزی را نوشتن. این تصرفی را که شما دو تا در خارج می‌کنید او یک تصرف می‌کند شیطانی و شما یک تصرف می‌کنید الهی و رحمانی انشاء... اینها دو تا چه وضعی دارند و اصلاً اسم که علامت است اینها دو تا، اینجا علامت هستند مشعر هستند به دو تا مقصد دو تا معلوم و دو تا معنائی که شما مورد نظرتان است یا نه.

برادر معلمی: با این صحبت‌هایی که هست بنابراین کلمات هم مانند سایر کیفیتها می‌شود که نه به این صورت هست که خودشان دارای خصلتی باشند که تابع اختیار قرار نگیرند و مثلاً در هر جا همان را نشان دهند و نه به این صورت هستند که هیچی نداشته باشند و کلاً تابع اختیار باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی نه به آن معنای اعتباری محض محض است و نه به آن معنائی که فاعلیت مطلقه اش را داشته باشد ظاهراً درهم جا هم همینطور است فاعلیت ترکیبی یعنی شما یک سهم و نسبت تأثیری دارید، ولی بالاتر از شما که حنجره‌ها را خلق کرده است (علم البیان) فطرت سخن گفتن را بر

بشر قرار داده است والی آخر. مثلا علائم کامپیوتر دو تا چیز دارد، خدا حنجره را اینطوری قرار نداده است که نتواند این همه حرکات و حروف و الفاظ و مخرجهای صوت را داشته باشد حال اگر دو تا حالت بیشتر نداشت آنوقت سؤال دوم این بود که با این وجود بشر علم صحبت کردن را داشت یا خیر؟ اگر همان را هم نداشت بصورت فطری که با همان دو تا هم هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد و اگر توان درست کردن مجموع ها، کیفیتها و تصرفاتی به او داده شده بود (که داده شده است)، آیا اینها هیچکدام دست خداوند نیست، نه علم مخرجها و نه اینکه چنین قدرت تصرفی داشته باشد؟ دست خداوند است، مثل این است که در اینکه مختار و فاعل است و قدرت تصمیم گیری دارد، در نفس خود این اختیار ندارد که مثلا آدم نباشد یا اختیار نداشته باشد این منزلتی است که خدا به بشر داده است

برادر معلمی: بنابراین کلمات هم مثل سایر کیفیتها می‌شوند که نه مطلقا هیچ باشند نه مطلقا یک امر ثابتی باشند که تغییر ناپذیر باشند این مال مجموعه کلماتی است که فعلا بشر با آن سر و کار دارد بنابراین مطلب به این برمی‌گردد که آن کسی که کیفیت را می‌سازد چه امر ثابتی یا چه امر متغییری در آن قرار می‌گیرد یعنی آن طیفی را قرار دهد که آن کیفیت بتواند در آن تغییر کند و هنوز همان کیفیت باشد این چه طیفی است؟ یعنی مثل همان کیفیتهایی که فرضا وقتی آب درجه حرارتش از یک مقداری تا مقداری دیگر بالاتر از صفر یا پائینتر از صد تغییر کند به آن همان آب گفته می‌شود. یعنی آن خصلت آب بودنش را از دست نمی‌دهد آن کسی که خالقش بوده این را طوری قرار داده که تحمل همنشینی با این همه حرارتهای مختلف را داشته باشد و در اصلش تغییری داده نشود در مورد کلمات هم همینطوری است که هر کلمه ای غیر از اینکه معنایی را می‌رساند یک تحمل تغییراتی را هم دارد. هر کلمه ای را نمی‌شود به جایی کشاند برد و معنی دیگری از آن مراد داشته بلکه بستگی دارد به آن کسانی که برای اولین بار کلمه ای را ساخته اند یا کشف کردند آن کلمه در ارتباط با سایر کلمات مفاهیمی از آن استنباط می‌شود که حد خاصی دارد بنابراین بحث برمی‌گردد به اینکه کلمه را اول کار کی قرار می‌دهد یعنی اسم را برای کیفیتهای کی قرار می‌دهد بعد معلوم می‌شود که از آن اسم چه بیرون می‌آید این یک بحث است که شاید خیلی به آن کار نداری که حالا

معلوم می‌شود که وقتی بشر خودش یک وسائلی را می‌سازد و بعد اسمی روی آن قرار می‌دهد مجبور است که این اسم را قرار دهد یعنی فرضاً وقتی که یک ضبط صوت می‌سازد مجبور است که اسم آن را ضبط صوت بگذارد؟ از یک طرف می‌گوئیم بله مجبور است چون یک دستگاهی که صوت را ضبط می‌کند اسمش را نمی‌توان گذاشت ضبط تصویر یا دستگاهی که صوت را ضبط می‌کند نمی‌توان اسمش را پخش صوت گذاشت چون پخش شود با ضبط شود فرق می‌کند یعنی وقتی ترکیب می‌آید. .. حالا بعضی وقتها چیزهایی هست که مثلاً اسم آن مرکب از اسمهای دیگری نیست مثلاً منبر چیزی نیست که مثل ضبط صوت دوتا لفظ را از قبل داشته باشیم و با هم ترکیب کرده باشیم و چیزهایی را بدست آورده باشیم.

با این بحث‌ها از بحث اصلی دور می‌شویم که شاید در اصل خود بحث ما اثری نداشته باشد و مهم نباشد که از کلام طرف باشد، حالا فرض کنیم به هر صورت که ممکن باشد مثلاً فرض کنیم که بشر مجبور است اسم خاصی روی کیفیتها بگذارد، بر فرض اگر مجبور هم باشد اسم خاصی روی کیفیتها بگذارد مبتنی بر عقل خودش این کار را می‌کند نمی‌توان گفت که بشر اسم چیزی را ضبط صوت می‌گذارد بدون اینکه از خود اختیاری داشته باشد و بدون اینکه اطلاعات و فهم و شعورش دخالتی کند حالا برخورد می‌کند به اینکه ما دو تا فرض می‌توانیم پیدا کنیم یک فرض اینکه اسم حقیقی هر شیئی نزد خداست و اسم حقیقی هر شیئی هم در کتاب و سنت است و می‌شود هر چیزی ساختیم از روی کتاب و سنت نگاه کنیم ببینیم اسمش را چه بگذاریم خوب است که این روشن که حداقل اگر چنین چیزی هم شود در توان ما نیست و نمی‌تونیم اینکار انجام دهیم پس این فرض کنار می‌رود می‌شود فرض دیگری که ما به عقل خودمان مبتنی بر اطلاعات گذشته اسمی را برای هر کیفیتی می‌گذاریم که آن اسم معرف آن کیفیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اسم ما کیف تعلق خود شیئی نیست.

برادر معلمی: حالا هم همین را عرض می‌کنیم می‌گوئیم ما اسمی برای کیفیتی می‌گذاریم می‌گوئیم این که کیف تعلق خود شیئی است و اگر از بعد دیگر نگاه کنیم خود شیئی هم کیف تعلق است اسمش را کیف تعلق است و شاء آن هم کیف تعلق است همه چیز آن هم تعلق است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعلقی که فاعلیت شما در آن موثر باشد، یک نحون تصرف شماست. می‌گوئیم حقیقی نیست نسبت به عالم ولی حقیقی هست نسبت به تعلق و فعالیت و فاعلیت شما.

برادر معلمی: بله یعنی هر شیئی یک نحو خواست کسی است که آن را ساخته این را می‌شود بگوئیم که هر کسی دنبال چیزی می‌گشته که چیزی را ساخته است (البته چیزهایی که انسان از روی شعور ساخته است).
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از روی شعور باشد و به میزانی که به فاعلیت برگردد را به قول حضرتعالی) جلوه ای از فاعلیت یا تصویری از فاعلیت است.

برادر معلمی: بله بنابراین از این بعد بخواهیم بگوئیم کلمه هم گذاشته و آن را طوری قرار داده حالا فرض کنیم که این هم باشد یعنی اسمهایی هم که برای اشیاء قرار می‌دهند مبتنی بر آن چیزی است که انسان می‌فهمد و ربط خاصی با خود شیئی داشته باشد یعنی اگر آن شیئی چیز بدرد بخوری است اسم آن هم اسم مطلوب باشد و اگر چیز به درد نخوری است اسمش هم اسم نامطوب باشد حالا از اینها چه استفاده ای می‌توان در بحث کرد تا برسیم به بحث عدد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن چیزی که مقصد ما بود از این بحث این بوده که یک اسمی را یا کیفیاتی را ثمره فاعلیت عالم بدانیم و در رتبه شایسته اینها یکدسته هستند و آن دسته ای که قدر و منزلت و اندازه را معین می‌کند آنها اسماء کمی باشند پس کم چیزی نیست جز کیفیت تعیین اندازه همان تعلقات آدم یعنی ما قصدمان این بود که بگوئیم کمیت چیست کمیت اسم تصرف است که اسم تصرف نمی‌تواند در هیچ رابطه ای برای هیچ فاعلی واقع شود بدون اینکه قدر و منزلت و اندازه اش مشخص شود می‌خواهیم بگوئیم که هر اسم کیفی یک اسم کمی دارد که آن اسم، اسم تصرف و اندازه گیری است در یک نظام فاعلیت، البته وقتی می‌گوئیم یک کیل شکر یک کیل آرد و یک کیل روغن معنایش این است که قبل از شما یک فاعلیتی انجام گرفته و به روغن خصلتی را و به آرد کیفیتی را و به شکر هم کیفیتی را داده است و شما در تصرف جدیدتان به چیز دیگری بنام حلوا یا چیز دیگری بنام سوهان رسیده اید که هر کدام از اینها نسبت به آن هدفشان یک قدر و منزلتی دارند برای خواسته شما در مدل هم شما به نسبتی که فاعلیت می‌خواهید اعمال

بفرمائید از این قدر و منزلتی که اینها نسبت به آن دارند استفاده می‌کنید پس بنابراین بین اینکه شما می‌گوئید که هر کیفیتی را نمی‌شود گفت مطلقا هیچ چیز ندارد و نمی‌شود گفت که همه چیز دارد مطلقا، اینها نسبت به هر قصدی که بگیریید یک تناسبی دارند که تناسب کمی می‌شود که آن اسم تصرف شماست. شما می‌خواهید تصرف کنید در شیی برای رسیدن به آنجا. پس پایگاه عدد "خاصه مطلب" برمی‌گردد به همان بحثها با این فاصله که عدد قدر و منزلت در تصرف است برنامه و شاء قبل از عدد بشود به صورت کلیاتی که هست اسم هست ولیکن اسم مال رتبه بالاتری مال رتبه ای که هنوز به تصرف نرسیده کیفیت شاء را مشخص کرده که شما چه چیز می‌خواهید از اعمال آن را در آورده است یا به فرمایش حضرتعالی اگر اجمال هم نگوئیم متکیف به کیف ذهنی یا نظری شده تمییز در آنجا راحت کار می‌کند غیر از اوصافی است که برای نقل و انتقال و کارکرد با او سخت باشد و واسطه در تصرف هم هست اینجا دیگر مرتبه تصرف است، ولی حالا چنین چیزی را اگر کسی بگوید رابطه دقیق بین کمیت و کیفیت برقرار می‌شود یک حیث آن این است که شما می‌گوئید در یک جهت و بعد دیگر در منزلت تصرف عدد می‌آید تکلیف تصرف را برای مقصد شما معین می‌کند آن وقت اگر چنین چیزی هم گفته شد آیا می‌شود گفت برای هر فاعلی در هر جا درنظم آفریده شود یک ربطی به حروف پیدا شد و یک ربطی به عدد پیدا شد حالا هر فاعلی بخواهد تصرف کند در نظام فاعلی از پائین گرفته تا بالا می‌گوئیم هر جا هم توجه به کیفیت و شاء دادیم توجه به قدر و منزلت داده ایم در مقام تحقق باید به کیفیت قدر و منزلت داد یعنی در حقیقت قدر و منزلت آخرین پله تحقق است اگر قدر و منزلت داد یعنی در حقیقت قدر و منزلت آخرین پله تحقق است اگر قدر و منزلت نباشد اگر مقداری و کمی نباشد منزلت تحقق نمی‌شود و اگر حروف هم نباشد معنی کیفیت شاء مشخص نمی‌شود به تشخیص خاصی که در عالم حالا یا برزخی یا نظری یا ذهنی هر کدام که باشد ولی همین را هم که بگوئیم باید در رتبه قبل بگوئیم حتما حروف و اعداد جایگاه خاصی در نظام آفرینش دارند. . آنوقت باید دنبال ربط بین حروف و اعداد گشت بعنوان یک سر نخ اصلی معنای ابجد و معنای حروف بدرد می‌خورد کارائی دارد حالا آیا این حروف و ابجدی که بدرد خورد حالا فرض به اینکه تا این جایش محفوظ و درست باشد ما چگونه می‌توانیم از یک برنامه

بزرگ در بیائیم همین مسئله خلاصه کردن که شما فرمودید آیا می‌توانیم اسماء مختلف را مرتبا خلاصه کنیم فرضاً ۲۰ اسم در مقاله یا در برنامه داریم اینها را خلاصه کنیم به دو حروف دو تا را هم دوباره خلاصه کنیم و خلاصه را هم دوباره خلاصه کنیم باز در این خلاصه گیریها می‌توانیم از ابجد استفاده کنیم یعنی مطلبی است قابل پرداختن به آن هست به عبارت اخری برای دست بردن به عدد یکی از این دو کار را مجبوریم انجام دهیم و یا یکی از این دو کار یک موضوع تئوریک همیشه داریم و یک موضوع عمل داریم یا باید بیائیم از عمل سیر کنیم ببینیم و بگوئیم ما تجربه کردیم دو کیل شکر یک کیل روغن سه کیل آرد بریزیم چه بدست آمد و چه می‌شود یعنی قبلاً ندانیم که چه بدست می‌آید؟ یعنی تجربه کنیم؟ ببینیم چه بدست آمد ایندفعه اینطوری شد و آندفعه آنطوری شد فرض کنید که سیم مسی داریم عایق دورش است و میله آهنی شروع کنیم بگوئیم آقا ما صد دور پیچیدیم و آزمایش کردیم با یک باطری یک همچو تغییری شد دو هزار دور پیچیدیم اینجوری دیدیم پنجاه دور پیچیدیم اینطوری دیدم یا باید با متد و روش حسی کار کنیم تا بتوانیم یک عدددهائی را بین یک کیفیتهای بکار ببریم و بعد از این بشود حد اولیه ما برای بکارگیری عدد. یا باید بیائیم ربطی بین عدد و کیفیت از نظر تئوریک بیان کنیم بصورت فلسفی و بر آن اساس بیائیم عدد و کیفیت را کنار هم بنویسیم و یا باید بیائیم نقلی بپذیریم چیزی را. سه راه که بیشتر به نظر نمی‌آید یا باید فلسفه ای داشته باشیم یا باید از نقل بپذیریم یا باید از تجربه بپذیریم آیا راه دیگری هم به ذهن حضرتعالی می‌آید بین عدد و کیفیت؟

برادر معلمی: این مطلب که الان اینجا نتیجه گرفتیم بنظر می‌رسد که اصلاً کاری به بحث ربط بین حروف و اعداد نداشت یک مطلبی بود که از اولش تمام شده بود مطلب این است که اگر ما یک محور واحد یا یک انتخاب شامل داشته باشیم بقیه انتخابها نسبت به آن انتخاب یک جایگاه خاصی پیدا می‌کند بنابراین یک ارزش و منزلت خاصی پیدا می‌کند یعنی اگر که فرض کنیم که انتخاب کردیم خداپرستی را هم چیزهائی که در این عالم هست یعنی هر کیفیتی که هست در راه خداپرستی یک جای خاصی دارند بنابراین یکیشان برای خداپرستی مفیدترند و یکی شان مضرترند لذا یکی شان با ارزش تر می‌شوند و یکی شان بی ارزشتر

می‌شوند این مطلبی بود که از قسمت اول می‌خواستیم نتیجه بگیریم تا اینجای مطلب اصلا هیچ ربطی به بحث حروف می‌تواند نداشته باشد یعنی یک چیز کلی است که نسبت به بحثهای سابق نتیجه گرفته می‌شود بنابراین در فرض برنامه ای هم که هر فردی برای خودش می‌ریزد بستگی دارد که مقصدش کجا هست و هدفش کجاست و چه هست هر شیئی یک خصلت خاصی پیدا می‌کند و یک ارزش خاصی هم پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک کارائی خاص.

برادر معلمی: بله یک کارائی خاصی پیدا می‌کند که با توجه به بحثهایی هم که قبلا کردیم بهتر این است که به جای اینکه بگوئیم مقصد واحد بگوئیم نسبت به جهت واحد که زمان همراهش شود آنوقت کیفیت جهتدار می‌شود نه مقصد دار جهتدار یک تفاوتهایی دارد بنابراین هر کیفیتی یک ارزش خاصی پیدا می‌کند یعنی به میزانی که در جهت آن هدف یا در آن جهت نقش به عهده اش گذاشته شده نقشی را ایفا می‌کند حالا وقتی خواستیم بگوئیم این کیفیت در این جهت مهمتر است یا آن کیفیت مهمتر است مجبوریم که آثار کیفیتها را در آن جهت واحد با یک چیزی بسنجیم یعنی یک کیلی یک مقیاسی قرار دهیم یعنی فقط جهت واحد مطلب را مشخص نمی‌کند یک چیزی هم می‌خواهد قبلا یک مقیاس هم می‌خواهد فرض کنیم که اگر همه چیزهایی که روی این میز هست بگویند که از جهت و نشان اینها را ارزش گذاری کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با یک سنگ یک کیلوئی می‌شد همه را وزن کرد.

برادر معلمی: بله یعنی نسبت در یک جهتی که حالا نسبت به کششی که نسبت به زمین دارند قرار است اینها را میزان کنیم یکی هم اینکه یک مقیاس می‌خواهد که نسبت به آن مقیاس باید بتوانیم بگوئیم که این کیفیت نسبت به آن کیفیت چقدر ارزشمند تر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا سنگینتر است یا سبکتر است.

برادر معلمی: مثلا افرادی که در یک کلاس هستند را می‌شود از جهت‌های مختلفی منظمشان کرد یک وقت بر اساس طول قدشان یک وقت بر اساس وزنشان یک وقت بر اساس معدلشان یک وقت بر اساس نمره ریاضیشان. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر مبتنی بر اساس دیدن تخته سیاه است باید بر اساس قدشان تنظیم شود اگر برای پاداش دادن یا تشویق کردن است نمره اصل است

برادر معلمی: یک وقت بر اساس حروف الفبا هست هر وقت که معین می‌کنیم بر چه اساس عوض می‌شود این نظم بین این مجموعه هم عوض می‌شود هر شیئی ما بین دو شیئی دیگر قرار می‌گیرد جایشان عوض می‌شود ولی این طرحها برای کا ربه درد نمی‌خورد غیر از این باید یک مطلب دیگر هم داشته باشیم یعنی غیر از اینکه بگوئیم بر چه اساسی منظمشان کنیم آنهم یک مقیاسی می‌خواهد که بعد بگوئیم در این جهت واحدی که ما قرار دادیم که این نفر اول شد آن نفر دوم و آن سوم تفاوت دوم یا اول یا سوم چقدر است مثلا اگر بر اساس طول قد است یا اگر بر اساس نمره فلان است یا اگر بر اساس حروف فلان است این اولی با دومی چقدر ارزشش بیشتر است که آن جلسه هم بحث شد که اگر بگوئیم مثلا فعلا ما واحدهای پولی که داریم یک ریالی هست و دو ریالی و مثلا پنج ریالی و یک تومانی بعد بگوئیم که مثلا از یک ریالی به دو ریالی که می‌رویم می‌شود کیفیت شماره ۲ بعد می‌رویم به پنج ریالی من شود کیفیت شماره سه این تفاوتهایشان چقدر است یک چنین چیزی پس یک مقیاس دیگری لازم دارد خوب تا اینجاهای بحث هیچ ربطی به بحث حروف و کلمه و این چیزها ندارد یعنی خود کلمه ها هم اگر کیفیتی باشند داخل همین دسته ها می‌آیند بنابراین خود کلمات هم یک نقش خاصی دارند یعنی خود حرف هم بر این مبنا که فرض کنیم خداشناسی یا خداپرستی یک جایگاه خاصی و یک ارزش خاصی دارد و بعد خود کلمه ها هم نسبت به همدیگر یک ارزش خاصی پیدا می‌کنند هر لغتی یک ارزش خاصی پیدا می‌کند مثل هر کیفیت یا هر شیئی عینی که یک کیفیت خاصی پیدا می‌کند بنابراین اگر بخواهیم بگوئیم که از این صحبت بحث عدد دو می‌آید نه از همان بحثی که شما می‌کردید بحث عدد در می‌آید یعنی همانطوری که می‌گفتیم هر کیفیتی را وقتی روی جهت واحدی برویم جایشان عوضشان می‌شود بعد که بخواهیم بگوئیم که این در این جهت مهمتر است با ارزشتر است این مهمتر یا با ارزشتر بودن و یا مفیدتر بودن را مبنای کم قرار می‌دهیم.

و کم از اینجا پیدا می‌شود البته نمی‌توانیم بگوئیم کم از اینجا پیدا می‌شود باید بگوئیم مجبوریم کمی کنیم و وقتی مجبوریم کمی کنیم یعنی چکار می‌کنیم؟ اگر این حرف درست باشد که بگوئیم مقیاس می‌گیریم، یک چیزی را بعنوان مقیاس می‌گیریم بعد می‌سنجیم کیفیت اول را ببینیم چند برابر مقیاس است و کیفیت دوم چند برابر مقیاس است باز هم در اینجا تعریف از کم نداده ایم ولی ما کم را بکار گرفته ایم بعد که تعریف از کم در همان قسمت اولی که حالا فرض می‌کنیم که اگر ما مقیاس گرفتیم بعد آمدیم گفتیم این سه برابر مقیاس است آن در برابر مقیاس است بگویند این سه و دو یعنی چه؟ اینجا را ما باید تعریفی بکنیم که بعد عدد معنا پیدا کند که وقتی می‌گوئیم این سه است این دو است مثلا همان تعریفهایی که قبلا داشتیم اگر آنها درست باشد یک چیزی مثل آنها باید بگوئیم. بگوئیم که یعنی سه مقیاس یا سه برابر مقیاس یعنی اینکه مثلا این کیفیت آن وجه اشتراکی که مقیاس است در آن سه بار تکرار شده یعنی سه تا اختلاف در آن وجود داشته که این حذف شد یا مثلا سه بار این اشتراک وجود دارد همراه اختلافاتی که حالا به آنها کاری نداشتیم یک چنین تعریفی را هر وقت ما دادیم بحث کم را معرفی کردیم حتی در بحث قسمت قبلش هم معرفی نکردیم که کم چیست و اگر چنین کاری را انجام دادیم تا اینجا هیچ ربطی به بحث حروف و اعداد و اینها ندارد بعد آن قسمت آخر که می‌فرمائید که حالا این را چکار کنیم می‌گوئیم که اگر ما کیفیتها را بتوانیم نسبت به نسبت تاثیری که دارند و یا نسبت به نسبت تاثیری که ما از آنها انتظار داریم یا از آنها می‌خواهیم یعنی تحت شمول را منحل کنیم در شامل تا برسیم به کیفیتهایی که آن کیفیتها شامل کیفیتهایی باشند که بگوئیم شاملتر از این کیفیتهایی نیست و بعد آن کیفیتهای شامل را هم به نحوه ای انتخاب کنیم چون بعدش این بحث پیدا می‌شود که حالا شامل و مشمول را چه طوری انتخاب می‌کنیم چون در همان شامل و مشمول هم عینا همین صحبتها هست که تا یک حدودی قدرت اختیار پیدا شود که ما بتوانیم یک چیزی را شامل بر یک چیز دیگر بدانیم سؤال می‌شود شامل و مشمول را چطور انتخاب می‌کنید؟ می‌گوئیم که ما نسبت به مکتب خودمان شاملترین امور را اموراتی می‌گیریم که مکتب معرفی کرده باشد نسبت به برنامه خودمان که روی اعتقادات آمدیم نه اینکه حالا یک بحث عقلی خاص را نتیجه

دهد که بگوید این چیست بعد می‌گوئیم که آن اموراتی را شاملترین امور قرار می‌دهیم که وحی آنها را شاملتر قرار داده باشد و بعد باز آن اموراتی شاخص قرار می‌دهیم که وحی در مورد آن صحبت کرده باشد و با ارزشتر و بی‌ارزشتر را معرفی کرده باشد و گفته باشد تفاوت اینها با همدیگر به چه صورت است کدام رشد یافته تر از کدام و کدام آن غیر رشد یافته تر و حتی این میزان رشد یافتگی را هم وحی معرفی کرده باشد اگر چنین چیزی را فرض کنیم پیدا کردیم یک نحو با ارزش گذاری را از وحی بدست آوردیم یعنی یک نحو تناسباتی را هم یعنی اعدادی را هم از ما بین اینها بدست آوردیم وقتی نسبت ما بین آن شاملها را بدست آورده باشیم اگر در تحت شمول آنها از وحی چیزی بدستمان نیامد خود آن عددهائی که در شامل هستند برای ما یک راهنما هستند، یعنی یک حد خاصی را معرفی می‌کنند که ما بیش از آن خطا نمی‌توانیم داشته باشیم چون آن عدد کلش یک عددی است که باید ثابت باشد یعنی ما یک چیزهائی را به تبع آن عدد درست می‌کنیم مثل این می‌مانند که قبلا به ما بگویند که شما باید در اینجا حلوا درست کنید حلواتان هم نسبتش با سوهان باید اینطوری باشد که هر چه که حلوا درست می‌کنید مثلا سه برابرش سوهان درست کنیم بعد اگر به ما نگفته باشند که چقدر از آرد شکر روغن بیاوریم می‌شود سه تا حلوا برای اینکه آنجا یک مطلب خاصی است ما در اینجا یک میزان اشتباه کمی برایمان پیدا می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: میدان عملمان محدود می‌شد.

برادر معلمی: میدان محدود می‌شود نه اینکه بگوئیم میدان بلکه باید بگوئیم قدرت خطا پذیری مان کم می‌شود کمتر دچار اشتباه می‌شویم چون یک شاخصی را پیدا کردیم بعد با آن شاخص می‌توانیم این کارها را انجام دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا من سئوالی اینجا از حضورتان بکنم بنابر بیانات حضرتعالی آیا می‌شود در اینجا گفته عدد ما به القیاس ما به الاشتراکی هست که در عین حالیکه اختلاف را هم در خودش دارد ولی نسبت به کیفیت که سنجیده شود کیفیتهای مختلف ما به الاختلافی را نشان می‌دهند هر چند آنها

خودشان یک وجه اشتراکی دارند ولی در یک مجموعه ای که هم عدد هست هم کلمات می‌گوئیم آنها وجه اختلافها هستند اینها وجه اشتراکها در یک ترکیب با هم دیگر یک برنامه عینی درست می‌شود؟

برادر معلمی: یک وقت باید وارد بحث کلمه و عدد شویم یک وقت هم هست که بصورت کلی بحث می‌کنیم در مورد کیفیت که می‌گوئیم کیفیت‌ها اختلاف و اشتراکاتی دارند بعد بگوئیم عدد از کجا پیدا می‌شود و یک وقت هست که در برنامه مان مثلا نوشتیم ۷ کیلو حلوا اینجا یک ۷ هست و بعدش هم نوشته حلوا که الان روی کاغذ و روی تابلو نوشته که آن شیرینی را ندارد! ما می‌گوئیم از آن لغت منظورمان فلان کیفیت است حالا چه این را اختیارا گذاشته باشیم و چه اعتبارا گذاشته باشیم چه نسبت به حلوا داشته باشد یا نه، یک بحث دومی است، می‌گوئیم از آن چیزی که در عینیت هست که ما از آن یک تصویر در ذهنمان هست که آن تصور را حالا به این شکل خاص مثلا بوسیله نوشتن لغت حلوا نشان می‌دهیم یا به خاطر می‌آوریم وگرنه از خود همین لغت هم فوراً یک خصلت خاص یک مفهوم خاص به ذهن ما می‌آید وقتی می‌گوئیم ۷ کیلو حلوا.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما از ۷ آن معنی وجه اشتراکی نمی‌گیرید؟ که ۷ نسبت به مقیاس مشترک است با ۷ نسبت به فرضاً ۵ کیلو سوهان یا هر چیز دیگر.

برادر معلمی: بله اگر بخواهیم روی همان ۵ صحبت کنیم می‌شود کمیتی که اینجا قرار داد می‌شود تعداد وجه اختلافهایی است که حذف شده یعنی ترتیب اعداد ترکیبی که ما درست کردیم یعنی وقتی ما می‌گوئیم ۷ کیلو حلوا، ما می‌توانستیم بگوئیم ۷ تا یک کیلو یک کیلو حلوا داشته باشیم که ۷ تا یک کیلوا با هم دیگر اختلافاتی داشتند بعد که ما اینها را روی همدیگر ریختیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اختلافاتشان را حذف کنیم نسبت به مقصد؟ یا اینکه نسبت به جهت؟

برادر معلمی: اختلافاتشان را نسبت به آن جهتی که مورد نظر ماست یا قابل محاسبه نبوده یا قابل اغماض بوده که ما مجبور شدیم اینکار را انجام دهیم که حتما انسان در زندگیش هم مجبور است چنین کاری را بکند نمی‌توانیم بگوئیم که این یک مطلبی است که در آن خطا می‌آورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب عدد را از همین باب نگاه می‌کنیم که برای حذف وجه اختلافهاست یعنی به عبارت دیگر برای خلاصه یک چیز نسبت به جهت خاص طوری او را تخصیص می‌دهیم که خودش یک ترکیب کیفی پیدا می‌کند.

برادر معلمی: ما که روی این قبلا صحبت کردیم چند نوع عدد گفتیم هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن عددی که تخصیص دادیم.

برادر معلمی: ممکن است چند نوع عدد برگردد به یک چیزی یک وقت هست که بحث را برمی‌گردانیم به بحث ارزش و منزلت که ما اسمش را گذاشته بودیم عددی که در جدول جهت است و آن عددی است که جای خود کیفیت می‌نشیند و خود کیفیت می‌شود. یعنی در همان جهت خاصی که ما می‌خواستیم بیاوریم این کیفیت در آن جهت یک منزلت خاصی داشته یک جایگاه خاصی داشته که اگر ما یک مقیاس می‌گرفتیم نسبت به یک چیز دیگر این یک عدد به خودش می‌پذیرفته و گرنه اگر بخواهیم خودش را به خودش بگوئیم که دیگر بی‌معنا می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من هم می‌گویم که نسبت به کیفیت هر وقت می‌گوئیم عدد چه کاره است، همیشه نسبتش را به خودش می‌دهیم یا نسبتش را به غیر خودش می‌دهیم مثلا وقتی می‌گوئیم آب چیست؟ آب را در رابطه با چیزهای دیگر می‌شود ملاحظه کرد و بعد گفت آب چیست؟ یا آب را با خود آب می‌شود ملاحظه کرد و گفت آب چیست؟

برادر معلمی: تغییراتی که هست یعنی آب را خودش نسبت به چیزهای دیگر در یک جهت واحد اگر هر سه تاش نباشد نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر آب نسبت به چیزهای دیگر در جهت واحد، عدد نسبت به حروف در جهت واحد جایشان چه می‌شود.

برادر معلمی: ما اصلا تا اینجا بحث حروف نداشتیم یعنی می‌خواهیم بگوئیم در این تکه هائی که آمدیم چه احتیاج هست که برویم سراغ بحث حروف؟ صحبت در مورد این بود که هر کیفیتی خودش یک نسبت تاثیر

خاصی دارد، اینکه هر کیفیتی نسبت تاثیر خاصی دارد خودش که اسمش حروف نیست، بعد در آن جهت خاص این کیفیت خاص یک میزان نسبت تاثیر خاصی دارد حالا این نسبت تاثیر خاص را ما می‌توانیم تبدیل کنیم به یک عددی در کنار یک کیفیت دیگری یعنی این یک واحد از این کیفیت را تبدیل بکنیم به چند واحد از کیفیت دیگر چون کیفیت دیگر یک کیفیتی است که مقیاسی است برای سنجش در آن جهتی که ما می‌خواهیم مثلا می‌گوئیم این میکروفون را صد تومان یعنی یک عدد میکروفون صد تومان که خوب تومان خودش یک کیفیتی است صد هم یک عددی که کنار دستش قرار گرفته این یک میکروفون هم یک عددی است و میکروفون بودنش هم یک کیفیتی که اینجا قرار گرفته در آن جهت مثلا می‌گوئیم صد تومان دارای ارزش است یعنی نسبت تاثیر این کیفیت در آن جهت واحدی که مورد نظر بوده نسبت تاثیر خودش چیزی که دارد. نسبت تاثیر خودش نه اینکه یعنی خودش به تنهایی بلکه یعنی خودش روی سایر کیفیتها در آن جهت که مشخص است اگر کیفیتهای دیگر اصل قرار بگیرند نسبت این کم و زیاد می‌شود اگر در این جهت هم نبود یک چیز دیگری بود با توجه به همه اینها خاص می‌شود بعد می‌گوئیم از اینجا مثلا عدد پیدا می‌شود فعلا در این قسمت از بحثش احتیاج به اینکه وارد بحث حروف و کلمه و اینها شویم ندارد مگر اینکه در قسمت بعدش بگوئیم احتیاج پیدا می‌کند بعد بگوئیم که حالا اگر خواستید نسبت تاثیر هر کیفیتی را بدست آورید این از چه راهی است یعنی اگر بخواهید بفهمید که هر کیفیتی در فلان جهت خاص در فلان مجموعه خاص نسبت تاثیرش چقدر است این را از چه راهی بدست می‌آوریم که ممکن است برای اینکار حروف یا عدد یا کلمه استفاده بشود بعد در قسمت اول که بحث فلسفه کم بود اگر بخواهیم خیلی خلاصه اش بکنیم غیر از اینکه بگوئیم هر کیفیتی در یک مجموعه خاصی که قرار دارد نسبت به یک جهت خاصی نسبت تاثیر خاصی دارد یعنی نسبت تاثیر خاصی به عهده اش گذاشته شده یا کارائی خاصی از او می‌خواهند آن کارائی خاص نسبت به کارائی های دیگر یک نسبت تاثیری دارد یک اختلاف و اشتراکاتی دارد لذا در آن جهت واحد یک مقدار خاص ارزش دارد اینجا نزدیک می‌شویم به بحث کمیت که بعد که می‌گوئیم این یک

ارزشی دارد آن یک ارزشی دارد این را چطوری با هم می‌سنجیم که نهایتاً از بحث کمیت سر در آوریم در این تکه اش که احتیاجی به بحث حروف و کلمه و اسم ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در قسمت بعدی اگر احتیاج پیدا کنیم پایه اش در قسمت قبلی مان بوده است.

برادر معلمی: بستگی دارد که آن را چگونه تمام کنیم یعنی می‌گویند به چه سئوالی برخورد می‌کنیم که بعد بخواهیم برویم به سراغ این اگر به این سئوال برخوردیم یعنی همان سیری که در اول آن جلسه عرض کردم که مثلاً ما یک وقت بحث کنیم که آیا در این سه جدولی که ما داریم به عدد احتیاج دارد یا ندارد بعد بگوئیم که آن عددها عددهای ثابتی هستند یا ثابتی نیستند یعنی فرمولیند یا اینکه متناسب با شرایط مختلف عوض می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی عوض اگر هم شوند خود عوض شدنشان تابع فرمول هست یا نیست؟

برادر معلمی: بله که اگر باشد یعنی دوباره فرمول عوض شده و آن فرمول بالاتری فرمول اصلی بوده بعد اگر به همچنین فرمولی رسیدیم بگوئیم که این فرمول از کجا بدست می‌آید آن نهائی ترین فرمولی که کمیت در کنار یک کیف خاصی قرار داده شده بعد بگوئیم که اگر آن فرمول نقلی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا باید عقلی باشد یا باید نقلی باشد.

برادر حسینی: نه این سه تا چیز نمی‌شود می‌شود دو تا یا عقلی است یا نقلی است بعد که می‌گویند عقلی شد باید بگویند عقل از چه راهی بدست می‌آورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا از راه تئوریک یا از راه تجربه بدست می‌آید.

برادر معلمی: بله منظور اینکه اگر آمدیم در این یکی از خطهای خاص بعد ممکن است که فرض کنیم اگر گفتیم عقل از راه تجربه بدست می‌آورد این اصلاً احتیاجی به بحث کلمه و اینها پیدا نمی‌کند فقط یک جاست که ممکن است احتیاج به کلمه پیدا کند آنهم اینجا هست که بگوئیم که عدد هر کیفیتی یا ارزش هر

کیفیتی از روی اسمش معلوم می‌شود که قبلش هم بگوئیم که اسم هر کیفیتی هم مثل خودش مخلوق است تناسبشان هم یک تناسبی است که بشر در آن دخالت نکرده که بگوئیم ممکن است اسم یک جایی را بی مسما گذاشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا همین سؤال است که آیا وقتی می‌گوئیم بشر دخالت کرده یعنی مخلوق نیست؟

برادر معلمی: نه بشر دخالت کرده مخلوق هست ولی بشر یک وقت دخالت می‌کند یعنی می‌تواند اینها را کم و زیادش کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما هر چه هم که بشر درست کند ولو چیز بدی باشد نسبت به پرستش خدا ولی بهر حال برمی‌گردد به خلقت.

برادر معلمی: خوب این که همه چیز همینطور است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر همه چیز شد معنایش این است که یک قواعد عامی همانطور که می‌گوئید اگر این فرمولها عوض شد یک فرمولی هست که حاکم بر همه فرمولهاست که آن دیگر نباید عوض شود لذا می‌توان گفت هر چیز یک فرمولی دارد بعد فرمودید که اگر می‌گوئید فرمولها عوض می‌شود تحت یک فائده عوض می‌شود، حالا ما می‌خواهیم بگوئیم که اگر بشر هم تصرف می‌کند ولو که می‌آید از ملکوتی بودن در می‌آورد این حروف را مثلا کلمات باطل شیطانی می‌سازد ولی خود این تحت یک قاعده ای انجام می‌شود درست است تصرفی که بشر روی حروف داشته رحمانی بوده یک حرفی که رحمانی بوده و اسمایی بوده که هدایت بشر می‌توانسته بکند لذا این یک بهره برداری بدی کرده و بوسیله یک بهره برداری بد یک نتایج فاسدی از این گرفته است و به یک چیزهای غلطی تبدیل شده یک کلمه کفر شده اینکه باید اثبات می‌کرده مانع را اثبات می‌کرده مبداء و معاد را و دعوت می‌کرده به خدا بر عکس دعوت کرده به دنیا و تحریک شهوات را نسبت به ماندن درعالم و خلاصه استفاده فاسدی کرده ولی یک فرمول دیگر شامل برخورد این تغییر هست که ما اگر بخواهیم در آن منزلت صحبت کنیم که اگر مثلا ابجد هست این ابجد فرمول

حاکم بر فرمولهای تغییر استفاده هست یعنی فرمول اصلی است لذا می شود پیدا کرد که مثلا اسم نیویورک خیلی موثر باشد در فاسد کردن انسان من باب مثال عرض می کنم از قبیل اسمی باشد که مثلا شما در یک جای مهمی فرضا دارید که در آنجا خیلی اثر هدایتی دارد حالا این متناظر باید عددهایشان مثلا بزرگ و کوچک باشد یا از روی عدد می شود یک وصفی و خصلتی را برای نیویورک تمام کرد که از روی همین عدد یک وصفی و خصلتی را برای مکه می شود تمام کرد؟ اگر کسی بتواند این کار را بکند که مثلا می گوئیم مکه می شود قبله مسلمین و محل طواف و مطاف و سعی و مسعی و وقوف و الی آخر که حج می شود در اینجا ولی در آنجا هم یک مفسقی می شود که یک فسقهایی یک ظلمهایی یک چیزهایی واقع می شود.

برادر معلمی: دوباره از آنجا که وارد بحث کلمه می شویم بعد هم کلمه را به یک صورت خاص حساب کنیم از همین روشن نمیشود که چرا مجبوریم اینکار را بکنیم برای اینکه باز هر کیفیتی دوباره برگردد به اینکه خوب بشر یک اختیاراتی دارد و تا یک حدودی یک کارهایی را می تواند انجام دهد یعنی یک چیزهایی را در آنها یک تغییراتی بدهد حالا این نسبت به کلمات باشد اگر در آنجا هم اختیاری داشته باشد این کارها را می تواند بکند نسبت به فرضا سایر کیفیات هم باشد مثلا شیئی های عینی باشد کیفیهای فکری باشد کیفیهای قلبی باشد اینجا هم یک چنین قدرتهایی دارد و باز آنها هم می تواند چیزهایی بسازد فرضا حروف الفبا را در اختیارش قرار داده اند حروف الفبا را می تواند بچسباند و به همدیگر بگوید مثلا لا اله و یا حروف را می چسباند می گوید لا اله الا ... یک وقت با اینها کفر درست می کند و یک وقت با اینها کلمه یا جمله یا مقاله یا هر چیز توحیدی درست می کند این که چنین کارهایی را می تواند بکند این یک چیز کلی شد مثل همین که یکی هم می تواند بیاید با سنگ و آجر و سیمان که در اختیارش گذاشته اند مسجد درست کند و یا با این سنگ و چیزها می تواند کباباره یا قمارخانه درست کند این عین همدیگر شد هیچ فرقی پیدا نکرد در این تکه هایش هم که اصلا صحبت نیست که آیا بشر در این کلمه ها می تواند این کارها را بکند خوب معلوم است که اگر نمی توانست کسی بلد نبود فحش بدهد کفر کسی نمی توانست بگوید معلوم است که آنجا هم می تواند، در آنجا راحتتر از عینیت شاید بشر بتواند هر چه دلش خواست بگوید بنظر راحتتر است البته

آنجا هم مطلق نیست ولی بنظر راحتتر از عینیت است که هر چه دلش خواست بگوید یعنی تصرف در خیالات شاید راحتتر از تصرف در عینیتها باشد ولی صحبت در این است که حالا اگر ما برای هر کیفیتی هم یک اسم قرار دادیم یعنی اینکه بخواهیم بگوئیم این در دستگاه الهی عددش چند است بر اساس حالا یک مقیاس که از هر جا بدست می آوریم این ربط دارد به اینکه عدد را اسمش را پیدا کنیم و اسمش را هم روی حروف الفبا ببریم بعد حروف الفبا هم برایش یک عددهایی قرار دهیم کار نداریم که عددهایش چطوری است و ضرب و جمعش چطوری است این خیلی چیز می خواهد یعنی به این مطلب بستگی پیدا می کند که باید ربطی که بین کلمه و شیئی هست یک ربطی باشد که خود این ربط به دست بشر هیچ چیزش نباشد چون به محض اینکه یک مقدارش آمد یعنی اگر بشر بتواند کم و زیادش کند آنوقت عددی که از کلمه ها بدست می آوریم تناسب ندارد با آن شیئی از لحاظ عددی از آن لحاظهای دیگر تناسب دارد به همان معناهایی که جلسه های گذشته صحبت شد ولی به این معنا که بعد بخواهیم بگوئیم از روی عددی که کلمه اش را پیدا بکند او هم به یک ترتیب یک وقت هست که باز کلمه را سر جای محتوایش قرار می دهیم تنظیم می کنیم همانطور که حالا یادم نیست عرض کردم که یک وقت بگوئیم که نگاه کنید ببینید که خدا هر مخلوقی را که داشته یک اسمی هم برای این مخلوق قرار داده و بعدش همانطور که مخلوقات پست و عالی هستند اسمها هم پست و عالی است پس نگاه کنیم ببینیم که هر کیفیتی را خدا چه نامیده به چه اسمی نامیده تازه اگر اینکار بشود باز دلیل بر این نمی شود که آن اسم را اگر مثلا حروفش را یکجور با همدیگر جمع کنیم چیزش بدست بیاید مثل این می ماند که اگر این استدلال را داشته باشیم به همان ترتیب هم آموزش هست که بگوئیم هر چیزی از رنگها و وزنها درست شده مثلا عدد رنگ و وزنش را با هم جمع بکنیم بشود ارزشش به همین جهت که این می شود بگوید چرا به این صورت است می تواند او هم بگوید چرا به این صورت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلا و رضوان .. اکبر یا ان .. یحب الصابرين مفهومی دارند اینها دو تا مفهومشان خوب پیدا است که رضوان بالاتر از صبر است یعنی رضوان مقامش بالاتر است و حالا عددش هم باید قاعدتا به یک معنا این مطلب را اثبات کند.

برادر معلمی: این باز عیب ندارد چون خودشان فرموده اند این بالاتر از این است که عددی هم که ما بدست می‌آوریم اگر کوچکتر از آن شد می‌فهمیم که این اشتباه است فرضاً همان مثال مکه و نیویورک را به همین صورت ساده حساب می‌کنیم از توی اعداد ابجد می‌بینیم که عدد آن بزرگتر از این می‌شود می‌فهمیم که این محاسبه غلط است نباید اینطوری بشود یک کار دیگری باید بشود، یا عددهای دیگری باید طوری شود که عددی کمتر از این شود این هم می‌شود ولی فرض کنیم که حالا عددش هم بیشتر شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً مکه را بگوئیم بیت .. الحرام، بیت .. الحرام معلوم نیست که ..

برادر معلمی: مثلاً بله بیت .. الحرام بیشتر می‌شود وقتی بیشتر شد مثلاً شد ۱۰۰۰ بعد مال نیویورک را که حساب کردیم شد ۱۰ بعد می‌گوئیم این دلیل می‌شود بر اینکه آن مهمتر است؟ یعنی حالا چون آن بیشتر از این شد معلوم است که درست بوده شاید آن عدد اصلیش ۱۰۰ میلیون است و این ۱- است (منهای یک) حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این صد میلیون منهای یک است و آن صد میلیون بالای یک است.

برادر معلمی: این نمی‌شود که بگوئیم چون آن عددش بالاتر در آمد پس حتماً درست است، درست است که آن با ارزشتر از این است ولی این با ارزشتری اصلاً صحبت سر این است که چقدر این چقدر بودن صحبت بود همینکه از این بیشتر شد نمی‌شود بگوئیم که درست است پس آن محاسبه دلیل می‌خواهد که به چه دلیلی اینجور در می‌آید همینطور که عرض می‌کنم این مبتنی بر چند تا مقدمه است که باید اثبات شود یک مقدمه اش این است که شاید مثل همان چیزهایی که بعضی علمای جفر می‌گویند که اسم گذاری دست بشر نیست یک کسی که اسم بچه اش را می‌گذارد فلان (نه اینکه دست بشر نیست که بالاخره انسان از درون تعلقاتش و افکارش و آمال و شاهش یک اسم در می‌آورد آن باز دست بشر است چون می‌خواهیم بگوئیم افکار بشر باز اختیار درش موثر بوده شام بشر می‌خواهیم بگوئیم درش موثر بوده حالا چون قبلاً اسلام را قبول کرده بوده و پسندیده بوده و شیعه شده بوده و به ائمه علاقه مند بوده اسم بچه اش هم از بین اسم ائمه انتخاب می‌کند این باز آن چیزی که ما می‌خواهیم نیست) باید بگوئیم که نه اصلاً اسمی را که اینطوری قرار می‌دهد جبری مطلق است هیچ ربطی هم به آمال و افکارش ندارد که آن نسبت برقرار شود بعد

هم که نسبت برقرار شد که یعنی ادعای اول اثبات شد ادعای دوم این می‌شود که بگوئیم حالا که این لفظ را خدا گذاشته بود بر این محتوی بدون هیچگونه تصرف انسانی پیدا کردن ارزش کیفیت به پیدا کردن ارزش اسمش است که باز هم این یک دلیل دیگر می‌خواهد چرا پیدا کردن ارزش کیفیت به پیدا کردن مثلا ارزش رنگش نیست یا به پیدا کردن ارزش وزنش نیست یا به پیدا کردن ارزش خیلی چیزهای دیگرش نیست چرا از این یکی در می‌آید ولی بعد می‌گوئیم که اگر تازه از اسمش در آمد اینکه اسم را اینطوری که ما بسنجیم ارزشش (ارزش اسم، حالا اگر فرض کنیم که ارزش کیفیت به ارزش اسم است) حالا می‌خواهیم آن اسمها را با هم مقایسه کنیم بگوئیم مثلا میکروفون چقدر مثلا ارزشش هست و ضبط صوت چقدر است با خود کیفیتش کاری نداشته باشیم و فقط دو تا اسم اینکه میکروفون عددش اینقدر می‌شود این فرمول چرا؟ چرا از این فرمول این را بدست می‌آوریم که این هم باز خودش یک دلیل دیگری می‌خواهد یعنی سه چهار تا مقدمه لازم دارد تا برسد به اینجا که بعدش ما بتوانیم بگوئیم بله اسم هر چیزی را اگر عددش را حساب کنیم می‌شود عدد خود کیفیت، خود این آقایان هم که جفری هستند چنین ادعایی ندارند که ارزش کیفیت به ارزش عددهایش است ولی این عددها را که محاسبه می‌کنند عدد ارزشی نمی‌دانند اینها از یک حروفی دنبال یک حروف دیگر می‌گردند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که آن حروف معرف ارزش است.

برادر معلمی: نه آن ارزش نیست اصلا کاری به ارزش ندارد اینها می‌گویند یک سئوالاتی است جوایش را می‌خواهند این ربطین این دو تاست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سئوالمان ارزشی باشد ارزشی جواب داده می‌شود یا نه؟

برادر معلمی: اگر بحث ارزشی باشد آنهم ارزش است و اگر غیر ارزش باشد او هم غیر ارزش است کار اصلا به اصل مطلب نداره اصلش این است که این یک سئوالی است جوایش را می‌خواهند حالا از لحاظ ارزشی باشد یا از لحاظ هر چیز دیگری باشد یعنی ربط بین دو تا جمله را می‌خواهند که از این راه را بدست می‌آورند یا می‌خواهند ببینند آینده چطور می‌شود که از این راه استفاده می‌کنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما هم می‌خواهید آینده را ببینید چطور می‌شود.

برادر معلمی: نه ما نمی‌خواهیم ببینیم آینده چطور می‌شود ما می‌خواهیم ببینیم آینده را چطور بسازیم می‌خواهیم بگوئیم آینده چطور خواهد شد که با همدیگر خیلی فرق دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه حالا چطور خواهد شد را اگر بررسی کنیم هر چیز پیامد یک چیز است پیامد یک عمل است پیامد یک عمل را هم آنها می‌توانند جواب دهند یا نه.

برادر معلمی: من وارد نیستم ولی ظاهراً اینها پیامد یک عمل به آن صورت نیست که بگوئیم اگر اینطور کنید اینجور می‌شود مثل بحثی که فرض می‌کنیم پیامد یک عملی که در مثلاً برنامه ریزی غربی است نه اینها چنین کاری نمی‌کنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چند نا نکته فرمودید حالا اگر یک مقدار کاغذ لطف بفرمائید. فرمودید چند تا مقدمه لازم دارد مقدمه اول چه بود؟

برادر معلمی: مقدمه اول این است که بگوئیم ربط ما بین لفظ یا اسم و کیفیت یک ربط جبری است به این معنا که اسامی کیفیتها جبراً معین می‌شود و بشر هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نمی‌تواند بکند یعنی سوء اختیار یا حس اختیار بشر در این وادی وارد نمی‌شود مقدمه دوم این است که بگوئیم ارزش کیفیت از روی ارزش اسمش بدست می‌آید و سایر چیزهایی که دارد در این موثر نیست مقدمه سوم هم اینکه بگوئیم بدست آوردن ارزش اسماء از این طریق خاص است که البته عین همان سئوالاتی که در مورد ارزش کیفیتها داشتیم دوباره در اینجا وارد می‌شود یعنی بگوئیم ارزش هر اسمی را خدا معین می‌کند یعنی نقلی است یا عقلی است یا از راه تجربه بدست می‌آید یعنی فرمولی که برای بدست آوردن ارزش کیفیت هست این عقلی است یا نقلی است یا تجربی یا چیز دیگر. یعنی وقتی می‌گوئیم چرا از این راه این ارزش بدست می‌آید یعنی همین که رسیدیم به همان سؤال اولی که ارزش هر کیفیت چگونه است عقلی است یا نقلی است یا از راه تجربه بدست می‌آید یک دور زدیم دوباره رسیدیم به اینکه این ارزش باید از راه اسم بدست بیاید خوب حالا اسمش را بخواهیم بفهمیم دارای چه ارزشی است این عقلی است یا نقلی است یا از طریق دیگری بدست می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرمودید چهارم این است که علمای این علم چنین ادعایی را ندارد.
 برادر معلمی: البته بنده هم وارد نیستم به کار آن علما ولی ظاهرا این چند تا چیز که ما نگاه کردیم یک کارهای دیگری را می‌کنند دنبال بدست آوردن ارزش نیستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اگر در همین مقدمات یک عنایتی بفرمائید یک فرضهایی داریم فرض اول این است که لزومی ندارد ربط اسم و کیفیت جبری محض باشد لزومی ندارد خواص اشیاء جبری محض باشد پس در واقع اشیاء جدیدی را درست می‌کنید یعنی مرکبهای جدیدی می‌سازید مثلا ترانزیستور قبلا نبوده فرضا ضبط صوت قبلا نبوده این با ترکیب فاعلی سازگار است یعنی ربط بین اسم و کیفیت هم مانند سایر کیفیتهاست این را در مقدمه اول می‌گوئید به ترکیب فاعلی باز می‌گردد و همین مقدار هم که به ترکیب فاعلی باز می‌گردد کفایت عیبی ندارد که ربط بین کیفیتها اسم باشد و سوء اختیار و حسن اختیار هم سر جای خودش باشد.

برادر معلمی: خوب وقتی سوء و حسن اختیار آمد یعنی ممکن است اسمی را بی مسمما برای کیفیت گذاشته باشند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب عیبی ندارد.

برادر معلمی: وقتی اسمی را بی مسمما گذاشته باشند اگر عدد آنها حساب کردیم این که می‌گویند کیفیت این ارزش را دارد، صحیح نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه آن وقت نحوه استفاده از عدد فرق می‌کند نه اینکه لزوما باید جبری باشد.

برادر معلمی: وقتی اختیار آمد یعنی تناسب ندارد وقتی هم اختیار آمد یعنی اسم این کیفیت را یک کسی بتواند چیز دیگر قرار دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنایش این است که وقتی اسمش را چیز دیگر قرار دادند این یک کارائی دیگری دارد یعنی یک تعلق دیگری است.

برادر معلمی: نه این می‌شود دو چیز یعنی اینطوری نیست اینجا اگر شد دو چیز که دو اسم داشت که یک چیز نیست بله دو تا چیز دو تا ارزش دارد ولی ما داریم می‌گوئیم که یک چیز نیست بله دو تا چیز دو تا ارزش دارد ولی ما داریم می‌گوئیم که یک چیز یک اسم باید داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه ما می‌خواهیم بگوئیم که یک چیز در هر جایی یک اسم دارد.

برادر معلمی: آن عیبی ندارد این که یک چیز در هر جایی اسم خاص دراد جبرا اگر این شد این حرف درستی است ولی اگر یک چیز با حفظ همه خصوصیات شخصی اش نسبت به جهت‌های واحد در یک مجموعه واحد بشود دو نحو اسم برایش گذاشت اگر چنین چیزی نشود یعنی جبرا و حتما یک اسم باید قرار داده شود در این دستگاه اگر که بشود دو تا اسم قرار دهیم یعنی بعد از روی ارزش اسم نمی‌شود گفت ارزشش چقدر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید به اضافه آن ارزش یک دستگاه ساخت.

برادر معلمی: نه اصلا کاری به آن دستگاه نداشت دوباره وارد آن دو دستگاهش نکنید من عرض این است که جایی که این اسم با حفظ دستگاه و جهت واحد و هم ارزشها و درونش حتما باید یک اسم خاصی برای این قرار داد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که می‌شود اسماء حقیقی.

برادر معلمی: که می‌شود اسماء حقیقی که این دست بشر نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اسماء غیر حقیقی هم عیبی ندارد که..

برادر معلمی: ولی اگر شد اسماء غیر حقیقی نه اینکه یعنی من این شیی را جای دیگری می‌بینم و یکی دیگر در جای دیگر می‌بیند این که یعنی دو شیی است این که یک شیی نیست همین شیی در همین دستگاه روی همین محور اگر من بتوانم این اسم را قرار دهم و یکی دیگر بتواند یک اسم دیگر قرار دهد هر وقت اینجوری شد بعد از روی آن کلمه ها نمی‌شود گفت آن ارزشش چقدر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این همان نحوه استفاده است که شما اشکال می‌کنید این اشکالتان درست است باید ضربدر دستگاهی بشود.

برادر معلمی: نه ضربدر دستگاهش.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی می‌خواهیم بگوئیم که هیچ اسمی را هیچ کس بدون دستگاه قرار نمی‌دهد هر اسمی را در یک دستگاهی در یک نظام فکری در یک نظام ولایتی بکار می‌برد. (... جبرا) آنکه حتما ترکیب فاعلی ایجاب می‌کند که اینجوری صحبت کند یعنی مطلق دستش باز نیست.

برادر معلمی: نه مطلق دستش باید بسته باشد نه مطلق دستش باز.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من هم می‌خواهم همین را بگویم آنطرفش را اثبات نمی‌کنیم که مطلق دستش باید بسته باشد.

برادر معلمی: خوب اگر مطلق دستش باز شد آنوقت بعدش...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه مطلق باز و نه مطلق بسته.

برادر معلمی: به همان اندازه ای که باز است می‌تواند آن را ببرد در یک دستگاه دیگر اما نه به این معنی که بشود یک شیئی دیگر این شیئی را در همین خصلت و در همین چیز اگر توانست دو تا اسم قرار دهد از روی محاسبه اسم محاسبه ارزشی نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین بودنش در یک دستگاه دیگر را می‌پذیریم ولی می‌پذیرد بعدش می‌گوید این می‌شود یک چیز دیگر عیبی ندارد این جبرا گذاشته می‌شود.

برادر معلمی: نه ببینید ما دو تا فرق را قرار بدهیم: یک وقت هست که مثلا یکی نگاه این می‌کند می‌گوید این میکروفون است بعد لغت میکروفون را هم در دستگاه نظام ادراکات انسان یک جایگاه خاصی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در ادراکات الهیه جایگاهی دارد که. ...

برادر معلمی: حالا هر چی یک دستگاه دیگر: یک کمی نگاه این می‌کند می‌گوید این میکروفون نیست مثلا می‌گوید چماق است یک کسی اینجور نگاه می‌کند بعد می‌گوید چماق هم در این دستگاه یک جای دیگر

دارد بعدش ممکن است که خاصیت چماق را هم داشته باشد که بشود بردارید آن را و بزند توی سر کسی سنگینی چیزی داشته باشد می گویند خیلی خوب آن که می گوئید میکروفون است می شود در آن حرف زد پس این شیئی را بعنوان این خصلتش شناخته او هم که می گوئید چماق است دنبال یک خصلت دیگر از این ویژگی بوده یک خصلت دیگری از این می دیده دنبال او بوده. اینجا ما می گوئیم یک شیئی شده دو شیئی یک شیئی نیست ولی اینکه اگر آمدند و این را بعنوان خصلت انتقال صوتش دیدند حتما باید آسمش را میکروفون بگذارند یک کسی اسمش را چیز دیگر می گذارد اگر این غیر ممکن باشد پس یعنی جبراً هر وقت هر کی هر چیزی را در دستگاهی با اثر خاصی دید جبراً اسم خاصی را برایش قرار می دهد این یعنی رابطه جبری.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این جبر را می خواهم بگویم در مورد همه اشیاء اثبات شود منحصر به کلمه ندانیم این نحو جبر را که شما می گوئید دستگاهی را هم حفظ کند تغییر دستگاه باز چنین می شود این جبر در همه چیز هست در هیچ چیز نیست که نباشد اگر کیفیت هیچ خصلتی نداشته باشد تا ما بگوئیم اختیار است.

برادر معلمی: بحث این است که اگر اختیار در این دخالت داشته باشد در این اسم گذاری برای اینکه برای یک شیئی واحد نه برای دو شیئی برای یک شیئی واحد می شود دو تا اسم گذاشت نه اینکه برای دو شیئی مختلف دو اسم گذاشت یعنی کسی شیئی را در این دستگاه ببیند و یک شیئی را در آن دستگاه دیگر ببیند این یعنی دو تا شیئی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای جبری یعنی اینکه بگوئید آب هم همینطور خاصیت آب. برادر معلمی: بله اگر آب را هم در یخچال بگذارید یخ می بندد و اگر بگذارندش روی آتش بخار می شود می رود بالا اینجا جبری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثل سایر کیفیتهاست درست می گوئید حتی کیفیت حرکات آدم هم در آنجا که می گوید می زند در گوش کسی در گوش مظلومی یا در گوش ظالمی در اینکه توگوشی زند درد می آورد جبر است.

برادر معلمی: بعد این را هم اینجا می‌گوئیم که هر کس یک شیئی را در خصلت خاصی دید جبرا اسمی خاص روی آن می‌گذارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عین همان.

برادر معلمی: این با آن فرق می‌کند آن بحث خصلت شیئی است یعنی هر شیئی خودش یک چیز خاصی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همان خصلت کیفیت.

برادر معلمی: نه این خصلت کیفیت نیست این دو چیز است دو کیفیت را شما دارید با هم مقایسه می‌کنید این یک چیز نیست شما می‌خواهید بفهمائید که این کیفیت با این کیفیت حتما بشر این را اینجوری ربط خواهد داد این اشکال دارد، ولی آنجا می‌گوئیم که آتش می‌سوزاند یعنی اگر دست گذاشتند توی آتش می‌سوزد این دیگر ربطی به کار و حرف بشر ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی حکومت قانون یا ولایت مافوق بر کلیه اقشار بشر حتی در اسم گذاری صادق است در حکومت ولایت مافوق نسبت به مادون جاری است.

برادر معلمی: این فرق دارد تا این یعنی اینکه هر کسی مسلمان شد حتما اسم بچه اش را می‌گذارد مثلا حسین.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حتما هر کسی درجه ایمان او در درجه مثلا الف بود اسم بچه اش را نمی‌گذارد مثلا دانیال.

برادر معلمی: نه دانیال نه دوباره رفتید یک جای دیگر اسم بچه اش را حسین نمی‌گذارد محمد هم نمی‌گذارد حتما می‌گذارد همان حسن.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا این متناسب با وضعیت تعلقی این به اسماء بالاتری است.

برادر معلمی: خوب پس یک پله نقل می‌کنیم حالا دوباره باید بیائیم برای اینکه ارزش کیفیتها را بسنجیم به تعداد نفرات آدم (آدمهائی که توی دنیا هستند) تعلقاتشان را اندازه بگیریم بعد ببینیم اینکه این چیز را دارد می‌گوید ارزش این کیفیت در دستگاه این آقا چقدر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب حالا این را در شکل خودش را که کمی می‌کنیم و وسیع می‌کنیم مثل این است که بگوئیم توی برنامه ریزی باید تک تک آدمها را برایشان سؤال کنیم و بگوئیم که شما می‌خواهید بخاری و بقالی بکنید از روی این ..

برادر معلمی: نه آنجا آنی که دست خود اوست آن را تنظیم می‌کند نه کار کسی دیگر را.
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنجا هم کار را برای همان کارهای کلی بزرگ که می‌خواهیم تصمیم بگیریم ..

این یک بحث است که ممکن است التزام به آن به یکی از دو صورت که بگوئیم جبر محض بشود و یکی که بگوئیم ترکیب فاعلی سایر اشیاء می‌شود و ترکیب هم گیرم که شما برگردانید به یک نحو جبر و آمیخته با یک نحو اختیار حالا می‌گوئید اختیار نیست، می‌گوئیم اگر در هیچ کیفیتی نبود اینجا هم نیست.

برادر معلمی: این فرق می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا این صحبت و علی فرض تا تسلیمش صحبت دوم این است که ارزش یک کیفیت به اسم آن کیفیت است اگر اسم کیفیت تعلقی را در یک رتبه معین کند مثل شیی می‌شود شیی که یک مرتبه از کیفیت تعلقی را دارد.

برادر معلمی: رنگ هم همینطور حجم هم همینطور وزن و سفتی و سختی هم همینطور چرا ارزش کیفیت به رنگش نیست که به اسمش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اسم کیفیت تعلقی است که آدمیزاد دارد بکار می‌برد.

برادر معلمی: خوب رنگ هم کیفیت تعلقی است که آدمیزاد بکار می‌برد این را می‌گوید خاکستری و رنگ آن را می‌گوید آبی رنگ آن را سفید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باز در اینجا اینکه این را خاکستری (به قول حضرتعالی) رنگ می‌کند و آن را آبی رنگ می‌کند به کیفیت تعلقی برمی‌گردد ولی نازلتر از اسم.

برادر معلمی: چرا نازلتر؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خودتان می‌گوئید خاکستری.

برادر معلمی: من دارم می‌گویم نه آن یک خصلت خاصی دارد شما می‌گوئید خصلت خاص خودش چون ما داریم با هم صحبت می‌کنیم مجبور هستیم از کلمه استفاده کنیم این غیر از این است خوب ما مجبوریم صحبت کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب آنهم مجبور بودید صحبت کنید که این تصرف را کردید.

برادر معلمی: نه چه اجباری دارد که صحبت کنیم یکی توی جنگل تنها نشسته هر کاری دلش خواست می‌کند این قانون شما به او هم صادق است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عمل اجتماعی که نمی‌تواند بکند.

برادر معلمی: عمل اجتماعی هم می‌تواند بکند منظورش را به دیگران نمی‌تواند انتقال دهد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این عمل اجتماعی است؟ تنها در کوه می‌نشیند و عمل اجتماعی می‌کند.

برادر معلمی: در شهر یک کارهائی می‌کند اجتماع را به هم می‌زند یک چیزهائی در اجتماع بوجود می‌آورد اگر خواست با یک عده ای یک کار واحدی بکند مجبور است حرف بزند اینکه مجبور است حرف بزند سر جای خودش است و درست است تازه حتما هم مجبور نیست که حرف بزند آنهائی که گنگ هستند با یک زبان دیگری حرف می‌زند اسم اصلا به کار نمی‌برند یا علامتهای دیگر بکار می‌برند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که جانشین اسم است که آنها هم اسم در دستگاه خودشان است زبانی است در دستگاه خودشان.

برادر معلمی: آنوقت همه چیزها می‌شود اسم، به این ترتیب بجای اصالت تعلق و اصالت رابطه باید بگوئیم اصالت اسماء یعنی وقتی دو نفر حرف می‌زنند بدون اینکه لبشان را حرکت دهند و صوت بکار گیرند با دست و سر و اشاره یک مفاهیمی به هم منتقل می‌کنند این را هم شما اسم می‌دانید اسم یا قدیمی تر که مثلا خطا نبوده با یک نقاشیها و یک چیزهائی به همدیگر حالی می‌کردند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنوقت به نظر می‌رسد که مسئله سومش هم که ارزش اسماء بوسیله ابجد است آنکه باید باشد طبیعتا اصل چهارمش هم که علمای جفری چنین ادعایی ندارند درست است و علمای جفرکاری به حکومت نداشتند کار به زندگی فردی داشتند برایشان هم مهم بود که آینده فرد چگونه می‌شود اگر خواستید کار داشته باشید به زندگی ولایت اجتماعی خوب یک کار دیگر است.

برادر معلمی: اگر همان سومیش که می‌فرمائید نقلی است تمام شود هر چهارتایش تمام شده چون همان که بخواهند بگویند که ارزش اسماء به ابجدشان است آن چیزهای دیگرش تمام است یعنی وقتی چنین چیزی فرموده باشید یعنی آن دو تا مقدمه طی شده که به اینجا رسیده و مقدمه چهارم هم بیخود است اگر چنین چیزی از چنین راهی بدست آمد که حرف تمام است و احتیاجی به بحث ندارد ولی اگر ما بخواهیم بحث عقلی کنیم که وحی چنین چیزی می‌گوید یا نه که چنین چیزی نقلی است یا عقلی است و این چیزها آیا از این راه بدست می‌آید آن جای این بحثها نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا مفروض می‌توانیم بگیریم یعنی یکی از فرضها که می‌توانیم بگیریم و حرکت کنیم اگر مفروض گرفتیم که ابجد از وحی است.

برادر معلمی: آنوقت هم می‌گوئیم ارزش هر چیز از روی حرف ابجد است به همین تعبیری که گفته اند حساب می‌کنیم بعد هر چقدر هم کم و زیاد شد می‌گوئیم مسئولش آن ناقل حدیث است که حتما اشتباه کرده.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا اینجوری بگوئیم، یعنی بگوئیم این را ضربدر دستگاهش باید بکنیم و عقل و بکارگیریش...

برادر معلمی: ضربدر دستگاهش که بکنیم آن را هم باید وحی فرموده باشد که اگر فرموده باشد ضربدر دستگاهش کنید و اینجوری هم ضرب کنید که ما اجازه نداریم اینکار را بکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا سر نخ علم را معصومین برای ما گفتند ما باید بگوئیم کلمه را تبدیل نمی‌کنیم مگر به آن مقداری که از وحی آمده است.

برادر معلمی: با آن مقدماتی که ما طی کردیم تا رسیدیم به اینجا همه اش بحث شد به همین که وحی چیزی را بگوید وقتی وحی چیزی را فرموده باشد نمی‌شود که بعدش دوباره عقلی اش کنیم یعنی با یک چیزی دیگر ضربش بکنیم که آن مطلب اشکال پیدا کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در استنباط از وحی در بکارگیری فرمان وحی...
برادر معلمی: آن بکارگیری فرمان وحی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این استنباط هست یا نیست؟ یعنی اگر ما بخواهیم دقتهایی که اصولی ها در علم اصول بکار بردند و عقل را بکار گرفتند در ابجد بکار بگیریم برای فهم برنامه ریزی.

برادر معلمی: این دفتها را بکار بگیریم که یعنی آن حدیث و روایتهایی که گفته اند حالا ما یا فقیهی که وارد بکار باشد بگوید که اینجا که عدد را گفته اند اینجور حساب کنید مال فلان موارد بوده و آن مال فلان موارد این یک صحبت است یک صحبت دیگر این است که آن موارد را فرمودند بعد ما بگوئیم که این موارد ما باید ضربدر دستگاه فکری من بشود یعنی همه را از خودمان در بیاوریم مثل این می‌ماند که مثلاً بگوئیم آن احکام باید ضربدر دستگاه فکری من بشود این یک بحث دیگر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قوائد اصولی عقلی بحث را تمام می‌کند در علم اصول بعد همان را استفاده می‌کند در فهم کلمات و فتوا می‌دهد.

برادر معلمی: این عینا در مورد جفر هم همین هست یعنی عینا همین قانون نه اینکه مشابه این قانون.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، چرا فقط این قانون؟ چرا مشابه آن نه؟ یعنی چرا تعمیمش نمی‌دهید به اینکه یک استنباط کلی داریم نسبت به امر جفر مثل احکام کلی و یک استنباط ثانی داریم که در نحوه بکارگیری آن باشد.

برادر معلمی: صحبت در مورد نحوه بکارگیری نبود صحبت در مورد این بود که ارزش کیفیت که به اسمش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به شرط نحوه بکارگیری.

برادر معلمی: نه نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما صحبت‌مان همین است که مثلا...

برادر معلمی: قوانین علم جفر را در شرایط زمانی و مکانی مختلف بدست بیاوریم این حرف پسندیده ای است ولی یک وقت صحبت این است که این اسم را که یک کسی گذاشته حالا ما می‌خواهیم بیائیم محاسبه کنیم بر طبق همان قوانین که حالا شدند مثل قوانین ریاضی مستنبط از وحی ضربدر دستگاه فکری آن کسی هم که این اسم را گذاشته بکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی باید ببینیم که آیا این که می‌گوئیم در زمان و مکان چه حکمی می‌کند بگوئیم که این نسبت به کافر این طور حکم می‌کند و نسبت به مومن اینجوری.

برادر معلمی: اگر خودشان چنین چیزی گفته باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: لازم است که این منصوص باشد یا مستنبط می‌تواند هم نباشد عین قوانین اصول.

برادر معلمی: حالا فرض می‌کنیم که مستنبط باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر مستنبط باشد آنجا باید یا یک اصولی را متناسب با این مطلب عقلا تمام کنیم که به ذهن می‌آید اصولی را که دو شب گذشته اشاره می‌کردیم به آن برای همین بود حالا نتوانستیم یا توانستیم غرض را برسانیم آن یک حرف دیگر است حرف ثانی، این که ما بگوئیم که اسم است و

اسم منصرف است و اصل در متکیف شدن متعلقات است، بعدش می‌گوئیم که رنگ این خاکستری، رنگ آن.. اول تعلقات است و بعد برنامه است بعد متناسب با برنامه شما می‌گوئید که مثلا اگر این رنگش را خاکستری بزنیم فرض کنیم میزان فروشش در فلان بلاد بیشتر است بعد هم بگوئیم که متناسب با فرضا بهتر است آن را رنگ سیاه کنیم، ماشینهایی که برای آن بلاد می‌فرستند سیاه سیاه می‌فرستند و برای بلاد دیگری که می‌فرستند یک جور دیگر رنگ می‌کنند متناسب با نوع شرایط مکانی و زمانی یک چنین چیزی هم ممکن است بشود گفت به قول معروف هذا کل این یک احتمال بود که پیرامون آن صحبت شد درباره کم و فلسفه اش کیف و رابطه اش و اینها. ممکن است از این بگذریم و رویش دقت نکنیم و وارد احتمال بعد شویم که بعد ببینیم که چند تا احتمال می‌تواند در این باب باشد شاید این احتمال موافق با احتمال همان چیزی را که فرمودید باشد که اگر ما بخواهیم یک فلسفه ای متناسب با نقل برای استنباط و کار خودمان انجام دهیم شاید مثلا این یک راه باشد یک راه دیگر این است که ما اصلا صحبت از نقل و یک چنین چیزی را نکنیم باز بخواهیم بیائیم سراغ کم، کم را در اینجا اگر عقلی صرف دانستیم اگر بخواهیم از اصالت حس کم را بدست بیاوریم به نظر می‌رسد همان اشکالات فلسفی که بر فلسفه اصالت حس داشتیم اینجا جاری است این بحث دومی است اگر شما بخواهید.

برادر معلمی: نه این چون تمام شده است احتیاج به بحث ندارد که اگر کم از حس در بیاید غلط است که اگر از لحاظ عقلی هم در بیاید غلط است این روشن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درباره عدد هم صحبت کردید؟

برادر معلمی: بله هم در مورد عدد صحبت کردیم که اگر عددش بخواهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که اگر بخواهد از حس در آید...

برادر معلمی: بحث نکردیم که حس و عقل بحث کردیم که اگر نقلی نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه حسی محض را اول خردش بکنیم.

برادر معلمی: نه آنکه ما می‌گوئیم یعنی آن ماده نقض به هر دوتاش وارد است و آن هم این است که اگر عددی که ما در آنجا قرار می‌دهیم یک عددی باشد که از یک راه دیگر غیر از نقل آمده باشد تمام امور نقلی هم که در جدول بکار می‌گیریم همه اش بازیچه آن مطلب می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درباره حس که واضح است تقریب شما.

برادر معلمی: درباره عقلش هم هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در مورد عقلش یک کمی احتیاج به تامل دارد.

برادر معلمی: ما بیشتر در مورد عقلش بحث کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درباره حسش به معنای اینکه همین عدد را اگر بخواهیم از حس بگیریم شاملترین عددها یعنی فرمول عدد به عبارت دیگر اگر فرمول ریاضی را بخواهیم حسی بگیریم بنظر اینجوری می‌آید که عین منطلق اصالت حسی که در روش تجربی به کار می‌برند مبتلای به همان می‌شود یعنی فرق ندارد که ما ریاضیات را حسی بیان کنیم یا علوم را حسی بیان کنیم در رشد اخلاق و در مقاصد الهی هر کدام از این دو تا را حسی کنیم، دو تا هم نمی‌شود گفت بکارگیری متد حسی در محاسبات این بر فلسفه اصالت حسی و نفی ارزشهای الهی استوار است ممکن است بگوئیم از فروع متد حسی می‌شود یعنی متد حسی اعم از ترکیبات حسی است البته این سؤال نسبتاً دقیقی است که آیا ریاضیات حسی مقدم است بر روش حسی؟ یا روش حسی مقدم است بر ریاضیات حسی کدامشان است در علوم دانشگاهی ریاضیات را به عنوان علم پایه ذکر می‌کنند ممکن است بگوئیم که محاسبات حسی بشر است که اصل منطلق حس و سایر قسمت‌هاست ممکن هم هست بگوئیم که نه منطلق حس مقدم است ممکن هم هست بگوئیم که ترکیبی از این دو تا که هر دوتایش بر یک پایه یعنی فلسفه حسی استوار است این هم یک فرضش است، اما عقلی اش را چرا مردود می‌دانید؟ تا در مورد آن عقلی اش هم از حضورتان استفاده کنیم.

برادر معلمی: ما دفعه قبل که بحث کردیم همان عقلی و نقلی کردیم یعنی گفتیم اگر عددهای اولیه را عقلاً قرار دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه قبل از عدد اگر متد و روش اگر عقلی باشد چطور است؟

برادر معلمی: یعنی در هم این بحثها این چیزها را مرتب می‌پیچد در هم دیگر یعنی ما یک فرمول در آنجا داشتیم که به اصطلاح فرمول مدل بوده بعد گفتیم در این چند جا عدد باید پیدا کنیم بعد آن شاملترین عددها را اگر از عقل بیاوریم قرار دهیم چون آن عددها ضربدر کیفیتها می‌شود جایگاه کیفیتها را آن عددها معین می‌کند حال ما اصل کیفیتها را اگر از نقل آورده باشیم همین که می‌گوئیم در شاملترین رده عقلی مطلب را قرار می‌دهد آنها هم بازیچه آن عدد قرار می‌گیرند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا اینجوری می‌فرمائید چرا عکسش را نمی‌فرمائید چرا نفرمائید که اگر همین جا کیفیتها را از نقل گرفتیم با جایگاهشان گرفتیم.

برادر معلمی: یعنی عددش را هم آوردیم؟ یعنی اگر بنحو اجمال عددش را آورده باشیم که یعنی پس شاملترین مطلب آن عددهاست بنحو اجمال که دیگر اسمش عقلی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً وقتی می‌گوئیم رضا بالاتر است از صبر است.

برادر معلمی: خوب این عددش را آورده ایم گفتیم رضا بالاتر از صبر است ولی نگفتیم که ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چند تا صبر مساوی است با یک رضا.

برادر معلمی: وقتی ما این را نگفته باشیم بعدش این یک جای مطلب هست این طرف هم باید بگوئیم که آن انسانهایی که چند تا خصلت داشته اند یک خصلتشان خصلت اخلاقی بوده که باید صبر تبدیل به رضا می‌شده و یک فصلش هم خصلت حکمی اش بوده و یک خصلتش هم خصلت مثلاً روشی اش بوده این چند تا را هم که وقتی می‌خواهیم بگوئیم این سرعت تغییرات اینها چقدر باشد آن سرعتها را هم باید از عقل آورده باشیم طبق همین قانون وقتی آنها را آورده باشیم یعنی باز هم معین می‌کنیم که نسبت ارزش اخلاق به احکام یا احکام به تکنولوژی چقدر است این را هم ما باید تعیین کنیم بعد امورات نسبت تغییراتش که یعنی این را با چه سرعتی عوض کنیم و آن را با چه سرعتی عوض کنیم آن را هم باز ما تعیین می‌کنیم یا در بحث ولایت و اطلاعات و مقدمات سرعت تغییرات اینها چقدر است این را هم ما تعیین می‌کنیم بعد تناسبات

ما بین اینها را هم باز ما تعیین می‌کنیم یعنی می‌گوئیم که اگر فرضاً به تکنولوژی اینقدر پول می‌دهید به اخلاق اینقدر پول بدهید و به احکام اینقدر پول بدهید وقتی این فرمولها را پیدا کردیم این جا چند تا مطلب هست یعنی ما که با یک عدد سر و کار نداریم چند جور عدد در این چند تا جدول که می‌گوئیم وجود دارد این عددها وقتی که می‌گوئیم شاملترین رده عقلی باشد یعنی توی ای رده ها باید عقلی باشد دیگر میزان اینکه صبر چقدر بالاتر از رضا باشد این..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، چقدر آن را هم ما نمی‌گوئیم، می‌گوئیم رضا بالاتر از صبر است.

برادر معلمی: ولی چقدر را نمی‌دهد این را من تعیین می‌کنم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این رضا بالاتر از صبر است عددش معین شده یا نشده.

برادر معلمی: نشده، عددش تعیین نشده یک عدد دیگری هم داریم که می‌گوئیم که سرعت تغییرات مثلاً اخلاق اقتصادی..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله این در صورتی است که همین که بگوئید عددش تعیین نشده معنایش این است که شما دارید آن را تعیین می‌کنید.

برادر معلمی: اگر نقلاً نگفته باشد این را عقل قرار بدهد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه یک نقل داریم که رضا بالاتر از صبر است این نقلی است.

برادر معلمی: ولی چقدرش عقلی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله چقدرش عقلی است.

برادر معلمی: یک صحبت دیگر هم باز پائینترش هست یعنی ما می‌گوئیم همین یک عدد تنها نیست یک فرمول دیگری هم هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب حالا اگر چقدرش را عقلی گرفتیم معنای همان فرمایش اول نمی‌شود که یک طیفی اش از نقل آمده و ضریب خطای ما را کم می‌کند؟

برادر معلمی: نه این تنها نیست یعنی یک چیز دیگری هم هست که حالا عرض می‌کنم که این سه تا را باید با همدیگر دید بعد گفت که این وقتی در شاملترین مطلب عقلی یا نقلی شود چه پیامدی دارد یک صحبت دیگر هم این است که چند تا چیز را ما معین کرده ایم فرضا ولایت اطلاعات مقدورات که بعد می‌گوئیم اینها سرعت تغییراتشان با همدیگر یکی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن شد عقلی: معنی همان چقدرش عقلی است

برادر معلمی: آن هم همراه این است یعنی از این تنها آنها بدست نمی‌آید صحبت ما همه اش همین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عقلی مستقل از وحی.

برادر معلمی: نه صحبت ما این است که ما سه فرمول اینجا داشتیم در هر سه فرمولش کم می‌آید و از یکی اش هم آن دوتای دیگر بدست نمی‌آید هر سه تایش با همدیگر است یعنی اگر یکی عقلی شد یا نقلی شد در هر سه تایش با همدیگر می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبت به همین اشکال به ذهن می‌آید که آیا مثلا شما سه فرمول لازم دارید ۱ و ۲ و ۳ حتما باید سه تاش یا عقلی باشد یا نقلی؟ آیا نمی‌شود مثلا بگوئیم یکی اش عقلی است و یکی اش نقلی و یکی اش هم مثلا من باب مثال حسی است. که بگوئیم این سه تایی روی هم یک ترکیبی است.

برادر معلمی: خوب باز هم وقتی اینطوری شد سؤال این است که این سه تایی که هست کدامش شامل بر بقیه اش است و آن شامل هم با آن تحت شمول ها ربطش چطوری است اگر معلوم شد آن شاملتر عقلی است و ربط بین آن شامل هم با پائینترها که نمی‌شود دیگر نقلی باشد که ربط بین آنها هم دیگر عقلی می‌شود یا حداقل می‌شود تجربی دیگر آنجا نمی‌توانیم بگوئیم که چیز هست بنابراین صحبت ما در این است این سه تا مطلب که شد آن مطلبه‌ایش هم مجبور می‌شود عقلی شود بعد اینکه. ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب این سه تایش را عقلی کردید برمی‌گردد به آن هم عقلی می‌شود

دیگر...

برادر معلمی: خوب بله اتفاقاً همینطور هم بوده بعد که بحث کردیم معلوم شده که اگر می‌شد عدد اینها را عقلاً بدست آوریم همین را که گفته بودند رضا بالاتر از صبر است خود همین را هم می‌شد بدست بیاوریم یا اصلاً اینجور می‌گوئیم که اینها از وحی بدست می‌آید یعنی خودمان از روی آن حرفهای قبلی و این حرفهایی که جاهای دیگر می‌زنیم می‌توانستیم (اگر آن حرفها درست باشد) بگوئیم رضا چقدر ارزش دارد و صبر چقدر ارزش دارد نمی‌خواهد این چیز را بگوئیم. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظرم نمی‌آید که اینگونه باشد می‌دانید چرا؟ چون این فرمایش حضرتعالی با علم اصول هیچ نمی‌خواند یا اگر خواستیم همه اش می‌شود مستنبطات اصول در حالی که آدم می‌داند که یک مقدارش را هم تقریباً "احل... البیع و حرم الربا"

برادر معلمی: نه این عیبی ندارد یک وقت می‌گوئیم که رضا بالاتر از صبر است و بعد به همین رضا بالاتر از صبر است را محاسبه می‌کنیم و می‌رویم پائین بعد دقت دستگاهمان می‌شود دقت اینکه رضا بالاتر از صبر است بعد سؤال می‌کنند که فرضاً این رضا بالاتر از صبر است را می‌توانید دقیقترش کنید می‌گوئیم دقیقتر کردنش که دیگر کار عقلی نیست بلکه دوباره از راه نقل است که بگوئیم که چه میزان بالاتر است؟ این شاملترین همیشه نقلی است نه که شاملترین عقلی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنظر من می‌آید که در اینجا شاملترین نباید بگوئیم باید بگوئیم چون یک ترکیبی است از عقل و نقل.

برادر معلمی: این ترکیب نیست یکبار هم بحث شده که نقل محض همان است که پیش خود خداست پیش ائمه است ما که در آن دست نداریم هر وقت می‌گوئیم یک چیزی نقلی برای یک چیزی که عقل از کتاب و سنت نمی‌فهمد از جاهای دیگر از راه تجربه از راه محاسبات و... به این می‌گوئیم عقلی بنابراین آنجا هم که آنطور می‌گوئیم، عقل از روی چه می‌فهمد آیا از روی کتاب و سنت می‌فهمد به آن می‌گوئیم نقلی هر چند این عقل هم درش دارد اگر عقل نبود که نمی‌توانستیم بفهمیم این حرف وحی است ولی برای یک چنین اموری اسمش را نقلی گذاشته ایم وقتی می‌گوئیم این مهمتر از این است، از یک راه دیگر مطلب به نظر

می‌رسد که بدست می‌آید، آمدیم گفتیم این مهمتر از این است گفتند کسی گفته این مهمتر از این است بگوئیم که این را فلانی گفته بعد بگویند چقدر مهمتر از این است بگوئیم دیگر من می‌توانم تشخیص دهم خوب شما که می‌توانستی بگویی این چقدر بالاتر از این است اگر توانستی دقیقش کنی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این دقیق شدنش باید از جانب وحی باشد.

برادر معلمی: پس معلوم می‌شود که در این فرمول نهائیش از وحی، عقل بکار می‌رود تا این را بفهمد نه اینکه عقل خودش یک فرمولی دارد اگر یک فرمولی داشت که بتوانید بگوید ارزش این چقدر است و ارزش آن چقدر است دیگر گفتن اینکه این بالاتر از آن است که هنر نیست این از توی همان در می‌آمد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا همین را که از همان در آورند آنهم یک قاعده و قانون و دقت می‌خواهد یا نمی‌خواهد.

برادر معلمی: اصلا ما می‌خواهیم بگوئیم این کار غلط است اینکه بشر می‌تواند برود اینها را در بیاورد منهای از وحی و بگوید وحی...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه منهای از وحی در خدمت وحی قرار می‌گیرد کاری هم نیست که بگوئیم.

برادر معلمی: عقل در خدمت وحی الان هم صحبتش را کردیم وقتی بگوئیم نقلی نه به این معناست که خود کتاب و سنت است و اصلا عقل نمی‌خواهد هیچ کاری بکند عقل بکار می‌رود ولی صحبت این است که اگر بخواهیم مثال بزنیم یک وقت می‌گوئیم که وحی می‌فرماید که این سنگینتر از این است این یعنی چقدر سنگینتر از این است بگوئیم این را دیگر وحی نمی‌خواهد بگوید من خودم یک دستگاهی دارم این را می‌کشم یا حالا حسی یا عقلی بدست می‌آورم می‌گویم این یک کیلو و این دو کیلو شما اگر چنین دستگاهی داشتی که عقلا یا حسا می‌توانستی بگوئی که این یک کیلوست و آن دو کیلو خوب با همان دستگاهی معلوم می‌شد که این سنگینتر از این است دیگر چه احتیاجی داشت که وحی بگوید آن که احتیاج بود وحی بگوید از یک راه دیگر است که بگوئیم وقتی که وحی گفته باشد این سنگینتر از این است آن سنگینتر را بگیرد و

دو و این را بگیر یک یعنی آن عددها به تبع این پیدا شود غیر از این است که وحی بگوید این سنگینتر از این است بگوئیم این مجمل است دقیقش را من می‌توانم بکنم تبدیلیش را من می‌توانم بکنم منهای وحی اگر من بتوانم تبدیلیش کنم و آن اجمال را توانسته بودم بدست بیاورم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی فلسفه اش را توانسته بودم.

برادر معلمی: بله بنابراین ما از این راهها آمدیم که این مطلب حتما باید نقلی باشد نمی‌شود عقلی باشد و درست مثل همان در فرمول اصلی که گفتیم همه این مدل باید از نقل بیاید در بحث کمیت هم که می‌رسیم می‌گوئیم نهائی ترین فرمول حداقلی است که باید از وحی بیاید دیگر اگر آن را هم عقلی گذاشتیم همه اش می‌شود عقلی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرمودید حداقل آن است که نهائی ترین فرمول قاعده باید از وحی بدست آید ما هم که همین را می‌گوئیم ما هم می‌گوئیم که دو تا بحث در اینجا هست یکی اینکه این نهائی ترین فرمول که می‌گوئید باید از وحی بدست بیاید حالا اگر در اختیار نبود دیگر شما در اینجا چه می‌گوئید، حالا می‌گوئید که کار تبعیت از وحی ول شد؟

برادر معلمی: یک حداقل است که آن حداقل را می‌گوئیم، یعنی اگر حداقل چیزی که از وحی باید بدست آید، از وحی بدست نیاید دیگر نمی‌شود بگوئیم که ما تابع وحی هستیم مثل این که بگوئیم حداقل چیزی که اگر آدم عمل کند احکام را عمل کرده است این مطالب هست، عبادیاتش مثلا فقط از وحی بدست می‌آید حالا اگر عبادیات هم از وحی بدست نیامد خوب دیگر تابع وحی در این چیز نیستیم بیخود اسم خودمان را گذاشته ایم تابع وحی مگر اینکه وحی فرموده باشد خودش که مثلا اگر از من هیچ چیز بدست شما نرسید شما اینکار را بکنید که این دوباره همان نهائی می‌شود یعنی تابع وحی بودن مثل اینکه وحی فرموده باشد اگر ربط بین عددها اینطوری بدستتان نیامد اینطوری عدد بگذارید یا مساوی بگیرید چه کار کنید این هم می‌شود تابع وحی بودن.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بنابراین اگر آخر رسیدیم به اینجا که به یک حداقل می‌رسیم و مثلا فرمول کمی را از وحی پیدا نکردیم چقدرش را پیدا نکردیم.

ما هستیم و اینکه در شرایط ضعف ادراکی که الان داریم بگوئیم برنامه و کمک ولایت می‌خواهیم یا بگوئیم نه ولایت کفر باشد اینجور می‌گوئید که باید سعی کنیم حتما مقابل کفار بایستیم این از نظر وحی تمام است این را شما درباره اش چه می‌گوئید در چه قسمی قرارش می‌دهید؟

برادر معلمی: همین که می‌گوئید در برابر کفار بایستیم مثلا یک چیز کیفی است و یک چیزهای کیفی دیگر هم در مقابلش داریم که از همان جاها معلوم می‌کند برای ما می‌گوئیم یک چیزهایی مهمتر از چیزهای دیگر هستند این همان حداقل است که ما پذیرفتیم فعلا با این وضعی که داریم می‌گوئیم نهایی ترین امر همین است که فرضا ارزش نماز کمتر از ارزش حفظ نظام است این هم خودش یک چیز است بگوئیم این نهایی ترین چیزی است که برایش گذاشته ایم بقیه اش هم به سستی و محکمی همین فرمول است همین که می‌گوئیم نماز ارزشش کمتر از حفظ نظام است بقیه چیزها هم ارزشهایشان همینطور بدست می‌آید حالا اگر ما توانستیم این را محکمش کنیم بگوئیم مثلا نماز ارزشش اینقدر کمتر از فلان است اگر مثلا نهایی ترین آن را دقیقتر کردیم زیر مجموعه اش هم دقیقتر می‌شود هر وقت نتوانستیم آن را بگوئیم می‌گوئیم زیر مجموعه اش هم دقیق نشده وقتی دقیق نشده یعنی میزان خطا و اشتباه در آن زیاد است الان هم از ما وحی خیلی عددها داریم که روزمره بکار می‌گیریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثل چه چیزهایی؟

برادر معلمی: خیلی چیزها همین که ما مثلا نماز می‌خوانیم در یک حدهای خاصی اینها هم عدد است دیگر این عددها را که از خودمان در نمی‌آوریم روزه می‌گیریم نسبت به خوردنها در یک حد خاصی خیلی عددها الان هست که ما بکار می‌گیریم در همان حدی که از وحی فعلا روی این اطلاعات اجمالی که ما داریم این عددها هست مثلا خشم، آن چیزهایی که خمس دارد با آن چیزهایی که زکوه دارد ما این را از وحی داریم اگر ما توانستیم برنامه طوری بریزیم که آن چیزی که خمس دارد واقعا هم در نظام ما خمس داشته باشد و

آن چیزی که زکوه دارد زکوه داشته باشد تا الان که ما یک عددی داریم ولی نتوانستیم بقیه چیزها بدست آوریم به یک چیزهایی که خمس دارد ما داریم زکوه می‌بندیم و به یک چیزهایی که زکوه دارد ما خمس می‌بندیم یک چیزهایی را مالیاتش را ۲۰ درصد بیشتر می‌گیریم و یک چیزهایی را به اندازه حد نصاب زکوه از کسی دیگر مالیات می‌گیریم این مال این نیست که نه توانستیم آن عددها را در بیاوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین بحثهای معرفتی باید نقلا بدست آوریم یا عقلا؟

برادر معلمی: همه چیز در نهائی ترین امرش باید نقلی باشد اگر عقلی بود در این صورت اشکال پیدا می‌کند اگر هم بخواهیم بگوئیم که عقلا غیر قابل انکار است یا عقلا بدیهی است یا عقلا هر چیز دیگر می‌گوئیم این بدیهی و غیر قابل انکار را عقل از کجا بدست می‌آورد آیا از ملاحظه عینیت بدست می‌آورد خوب از همین ور بدست بیاورد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از کدام طرف؟

برادر معلمی: از ملاحظه کتاب و سنت بگوید بدیهی در کتاب و سنت این است نه اینکه بگوئیم بدیهی در عینیت این است یک وقت نگاه عینیت می‌کنم می‌گویم بدیهی است در عینیت کل مثلا بزرگتر از جزء است می‌گویند این که می‌گوئی از کجا بدست آورده ای می‌گوید از ملاحظه عینیت یا مثلا از ملاحظه کیفیات عقلی می‌گوئیم حالعقل یک ابزاری است که روی این میدان انداخته ایدش و یک چیزی بدست آورده اید خوب این را چیزا ننداخته اند روی این صفحه بگوید که بدیهی است که در کتاب و سنت یک چنین چیزی هست و دیگر کسی نمی‌تواند نفی کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از ضروریات اسلام است.

برادر معلمی: ضروریات وحی است یا اسلام است غیر قابل انکار یعنی اینکه دیگر در کتاب و سنت چیزهایی گفته اند گفته اند جهنم و بهشت است. این دیگر احتیاج به علم اصول و رجال و درایه و فلان ندارد این را هر کسی نگاه کند می‌فهمد احتیاج به این چیزها ندارد اما اگر خواست دقیقتر شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اللهم صل علی محمد و آل محمد - الطیبین - الابرار الاخیار الذین اوجبت حقوقهم و فرضت طاعتهم و ولایتهم ولایت و اطاعت از نبی اکرم (ص) نحوه واضحی است یک وقت به ذهنمان معنی دقیق تری می آید، خوب تحمل دقت عقلی در وحی...

برادر معلمی: تحمل دقت عقل در وحی به کمک قواعدی که از وحی بدست آوردیم اشکال پیدا نمی کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی مثال عرض می کنم اسماء تصرفند و هیچ اسمی قابل قیاس با اسماء حقیقی نیست و اسماء حقیقی هم به علت اینکه از طریق وحی به بشر رسیده است یعنی گاهی است که می گوئیم برهان مستقل از عبادت است این یک حرف است گاهی می گوئیم برهان نحوه حرکت ذهن است در طریق بندگی دنیا و بندگی خدا.

بنابراین برهان، حق که برهان است عبادت حق است و برهانهای باطل برهان نیستند فغالطه و شبهات شیطانی هستند عقل در حال طغیان حرکتش هم حرکت شیطانی است یا حرکتش حرکت رحمانی است که برهان است، این عبادت ذهنی حضرت حق است یک منزلت بالاتر از این بگوئیم که می گوئیم نخیر اینها اسم تصرفند و برهان صورت نازله تبعیت شما از براهین اولیاء شما هستند اسما تصرف آنها اسماء حقیقی است هیچ برهانی قویتر از ادعیه و زیارات نیامده و نخواهد آمد یعنی وقتی آدم به دعای ابو حمزه نگاه می کند و می گوید آیا اینها مطالب فلسفی و برهانی نیست استغفر ا.. مثل خطابه و منبری صحبت کردن است با یک فیلسوف حرف زدن اینها معنای موعظه حسنه است معنای حکمت و برهان ندارد یک وقت در رتبه ای است که می گوید نه آقا حقیقت برهان یعنی "دال الی ا..." اینها هستند و حقیقت تصرف که واقع می شود در عالم به وسیله این کلمات است می پرسند فیلسوف و عارف چه می کنند؟ می گوئیم در این اخلاقیات تصرفات فاعلی فلان عارف هم قاطی آن شده باشد ولوعارف علمش خیلی بالا باشد، از یکی از بزرگان سؤال کردند در اخلاق اسلامی که نظرتان درباره ادعیه و فرمایشات عرفا چیست؟ گفت ما اگر ترجمه ای باشد که هیچ دخالت نکرده باشد استنباط آنها به اندازه ای که توانسته باشند ترجمه کنند خوب است ولی اگر تصرف و استنباطی کرده است شما خیال نکنید که توانسته اید حقیقت مطلب را برسانید، آب گل آلود شد اگر آب

پاک می‌خواهید این دعای ابا حمزه اگر آبی می‌خواهی که کمی هم از تصرف دیگری قاطیش شده باشد آنهم هست بعد ایشان اضافه کرد این محال است که عارفی عارفت‌تر از حضرت زین العابدین باشد و حرف بزند از غیر معصوم داریم می‌گوئیم، پس بنابراین حرفی که این زده اگر استنباط شد خواسته زحمت بکشد دست پائین دستیها کمک کند ولی به همان اندازه ای که خواسته کمک کند اگر قاطیش کرد و یک چیزی از خودش گفت از ارزش این در حقیقتش کم کرده ولی ممکن است به مزاح این آدم ضعیف احیانا کسی بگوید که می‌سازد طبعش راغب است فرضا اگر خود دعا را به او بدهند مثلا مثل آدم بیماری است که حاضر نیست این دوا را بخورد ولی اگر بخواهد او هم اصلاح شود و به حالت تسلیم آمده باشد بهتر است که همین دعا را بخواند حالا غرض اینکه در یک منزلتی کلمات معصومین می‌شود عین حقایق قرآن و ادراک عارف که بالاتر از فلسفه است اگر استنباط کرده باشد این را یک درجه گل آلودش کرده فیلسوف که پائینتر از عارف است دیگر پیدا است که او دیگر خیلی قاطیش کرده حالا اگر از او هم پائینتر مثلا کسی مقاله نویس باشد که او هم یک مشت قاطیش بکند هنرمندی باشد که اون را بتواند بیاورد او هم یک مقدار قاطیش کرده این هر چه قاطیش می‌شود از درخشش و روشنائی قرآن بودن کم می‌کند این حرف درستی است خوب حالا در مجموع این صحبتها این است که ..

برادر معلمی: این صحبتها می‌شود گفت که با صحبتهای قبلی مقداری تفاوت دارد چون می‌دانیم ارزش هر کیفیتی در یک جهت واحدی معین می‌شود که اگر جهتش عوض شود ارزش آن عوض می‌شود که مقدمات قبلی است بعد می‌گوئیم اگر ارزش کیفیها را طبق اعتقاداتمان بخواهیم بگوئیم و در دستگاه الهی نسبت به آن هدفی که از خلقت کائنات بوده بسنجیم باید بگوئیم ارزش این کیفیها در آن دستگاه الهی نسبت به آن هدفی که از خلقت کائنات بوده بسنجیم باید بگوئیم ارزش این کیفیها در آن دستگاه را عقل بشر نمی‌تواند بسنجد این را وحی فقط می‌تواند بفرماید این هم تا اینجا روشن می‌شود بعد ما که بخواهیم زندگی کنیم از کجا می‌توانیم ارزشها را بدست بیاوریم می‌گوئیم ما هم از روی وحی می‌توانیم بگوئیم بعد می‌گویند وحی که به ما می‌رسد از چه کانالی است می‌گویند این مفاهیم از کانال کلماتی به ما منتقل می‌شود بعد می‌گویند

پس ارزش کیفیتها به ارزش کلمات است؟ می‌گوئیم نه یعنی مبتنی بر آن کلمات که از وحی آمده ما باید بتوانیم بگوئیم هر کیفیتی چیست یعنی هر کیفیتی را تعریف کنیم حالا ممکن است بگوئیم ما هر کیفیتی را وقتی تعریف می‌کنیم بر آن کلمات چه یک صفحه چه یک جمله و چه یک کلمه باشد بالاخره مفاهیمی از آن کلمات استفاده شده بنابراین ارزش هر کدام از آن کیفیتها از روی یک آید یا حدیثی یا یک سوره ای یا یک کلمه ای معین می‌شود بنابراین از این طریق می‌توانیم بگوئیم که ارزش کیفیتی را چطور می‌توان بدست آورد این مطلب بنظر من اشکال ندارد ولی این با آن فرق می‌کند که الان فرق می‌کند که الان ما بگوئیم که .. یعنی این مال وقتی است که بگوئیم که مبتنی بر دستگاه الهی هر کیفیتی را اسم می‌گذاریم یا تعریف می‌کنیم که همان بحث جهت دار بودن علوم است عبارت دیگر داریم همان را تکرار می‌کنیم یعنی در دستگاه الهی هر کیفیتی به یک نحو خاصی تعریف می‌شود یعنی یک چیز خاصی است که همان چیز خاص یعنی ارزش خاص بنابراین می‌توان گفت که هر کیفیتی را مبتنی بر دستگاه الهی اسم گذاری کنید یعنی مبتنی بر دستگاه الهی بشناسید و تعریف کنید این یک صحبت است و یک صحبت دیگر این است که این با آن خیلی فرق می‌کند تا یک کسی بخواهد بگوید هر کس یک اسمی گذاشت روی یک چیزی این اسم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این قابل معرفی بودنش در دستگاه الهی را می‌شود گفت هر کسی هر جای عالم هر کاری بکند من می‌توانم معرفی کنم بر اساس دستگاه الهی.

برادر معلمی: بر اساس دستگاه الهی من می‌توانم معرفی اش کنم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در آن پایه می‌توانند نظر بهش بکنند.

برادر معلمی: نظر به آن اسم یا به آن شیئی؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هم شیئی اش هم اسمش هم حرکاتش همه چیزش یعنی ما کافر را مثل اینکه یک جانور را گرفته باشیم در قفس کرده باشیم این جیغ و داد بکند ما می‌توانیم هم خودمان حیوان را معرفی کنیم بر اساس این کلمات الهی هم جیغ و عصبانیت و حالات و صدایش را فرضا خشونت و هر چیزی که دارد نمی‌توانیم این را معنا کنیم؟ معنایش این است اسمی که او بکار می‌برد ما حل می‌کنیم در چیز

دیگر آن وقت می‌گوئیم که این چیست یعنی ما توصیفش می‌کنیم، ما باید بتوانیم آمریکا را توصیف کنیم ما ادبیات آمریکا را هم توصیف می‌کنیم.

برادر معلمی: دو صحبت است، ما باید بتوانیم هر چیزی را بر اساس حق توصیف کنیم و هر عملی را بر اساس وحی انجام دهیم صحیح ولی صحبت دیگر این است که هر چیزی یا هر کسی یک وصف یا اسمی برای چیزی گذاشت آن اسم معرف ارزش اوست، چرا چون جبراً اسم خاصی را خواهد گذاشت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه حلش می‌کنیم در دستگاه خودمان می‌گوئیم این یک اسمی. برادر معلمی: باید بتوانیم این کار را انجام دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: والا موضعگیری نمی‌شود در مقابلش کرد.

برادر معلمی: که او هم باز ربطی با اسمش پیدا نمی‌کند یعنی ما باید بگوئیم هر چیزی را. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از جمله اسماءش از جمله ادبیاتش و موسیقی و حرف زدنشان و همه چیزشان.

برادر معلمی: بله صحیحش این است که ما باید این کار را بکنیم اما آیا همیشه این کار را می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا ما در کلی‌ترین مطلب هم اگر هر حداقلی داشته باشیم باید بتوانیم با همان حداقل برخورد کنیم باید بگوئیم پرچمدار کفر دارد کار می‌کند ما مجبور به موضعگیری در مقابلش هستیم مجبور هستیم ادبیاتش کلماتش الگوی تخصیصش همه چیزش را تعریف کنیم و بعد بر اساس دستگاه خودمان بگوئیم کجا که دست بزنیم (به حول ... وقوه) دستگاه الگوی تخصیص خود آنها کاری را که می‌کند به نفع ما می‌شود آنها فرمول می‌نویسند معنایش این است که یک درجه از حقیقت کار آنها دست ماست که خود آنها هم اینقدر کارشان را نمی‌شناسند حالا اگر اینجوری شد وقتی بخواهد کمی باشد کمی هم باز در یک حداقلی از وحی باید باشد یا نه؟

برادر معلمی: بله، اگر یک حداقلی از وحی نباشد همان اشکال وارد است ما این تعبیر را که می‌کنیم که هر کیفی نسبت به محور خاصی ارزش پیدا می‌کند بنابراین آن ارزش بیان کم می‌شود که بنابراین هر. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین ما می‌توانیم دست از حرکت برداریم در اینصورت...

برادر معلمی: آیا اصلاً معنایش این است که از ابجد این عددها بدست بیاید؟ مثلاً وقتی می‌گویند نماز ظهر ۴ رکعت است این آیا از ابجد بدست می‌آید؟ اصلاً چکار به ابجد دارد این یک بحث دیگری ندارد معلوم است که این ابجد نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس ما مبنای کم را رویش کار می‌کنیم مبنای کم یا تجربی است (فرمول کم منظور است) نه اینکه مصادیق کمی مثل نماز صبح دو رکعت است و ظهر ۴ رکعت و مغرب سه رکعت است این یک حرفی است یک حرف دیگر این است که ما نماز دو رکعتی داریم نماز سه رکعتی و چهار رکعتی داریم فرضاً بعد سه تا چهار رکعتی و یک دو رکعتی و یک سه رکعتی داریم در نماز شب هم هست این صحبتی است که بر سر و بر چشم، ولی فرمولی که بتوانیم قاعده عام ساری و جاری هم باشد ما می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم در کم؟ آن را چه می‌کنیم جز از طریق ابجد از چه طریقی می‌شود، یک قاعده شاملی را یافت حضرتعالی بفرمائید.

برادر معلمی: چرا؟ همه صحبت ما این است که چرا ابجد یعنی اینکه از وحی که باید باشد صحبتمان عوض شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبتی که از وحی باید باشد با فرمول ساری هم باشد.

برادر معلمی: باید ساری هم باشد یعنی شاملترین فرمول دیگر آن باید از وحی بدست بیاید یک صحبت دیگر است ولی چرا آن فرمول ابجد است به چه دلیل.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای اینکه در این حروف و عدد نیست بحث این است که...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیت را شما چه بیان می‌کنید؟

برادر معلمی: کیفیت، کیفیت است، همانطور که برای عدد مثلاً هفت یک علامت آنجوری می‌گذاریم و می‌گوئیم این یعنی هفت...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیت کلمات از حروف نیست؟

برادر معلمی: نه می‌خواهم بگویم که ما یک هفت در عینیت داریم و وقتی هم می‌خواهیم روی کاغذ بنویسمش یک علامت روی کاغذ قرار می‌دهیم و می‌گوئیم این یعنی هفت یک وقت هم چیزی در عینیت هست مثلا اسمش نماز است بعد هم آنجا یک لغتی می‌گذاریم می‌گوئیم این نون و میم و الف و ز در کنار هم باشد این می‌شود نماز این چیزی که تا الان ما داریم می‌کنیم در مورد آن چیزی است که در عینیت است که یعنی مثلا...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یک چیز را قبول دارید که هم اموری که از وحی به ما می‌رسد به وسیله کلمات است مبتنی بر کلمات این تمام. ..
برادر معلمی: این ربطی ندارد به اینکه. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این کلمات را وقتی می‌خواهیم بگوئیم این ها هم باید در نهائی ترین شکلش ربطی به عدد داشته باشد یا نه کلمات چه ربطی به عدد می‌تواند داشته باشد در نهائی ترین چیز...
برادر معلمی: همان کلمات هستند که اعداد را هم معرفی می‌کنند همانطور که همان کلمات هستند که کیفیتها را هم معلوم می‌کنند همین کلمات هم کمیتها را معلوم می‌کنند این چه اشکال دارد.
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کلمات اعداد شامل چه چیزی را معرفی کردند مصداقش چیست؟ اعداد شامل را می‌گویم.

برادر معلمی: نمی‌دانیم و ما می‌گوئیم باید باشد فرضا نتوانیم بگوئیم چیست آیا اشکال پیدا می‌کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب اگر نتوانیم که نمی‌شود کار کرد.

برادر معلمی: مثال می‌زنم ما فعلا نتوانیم بگوئیم که چیست بعد می‌رویم پیش یک فقیهی یک کسی که معارف را می‌شناسد بگوئیم چنین عددهائی از کجا بدست می‌آید این یک صحبت این ولی این که نهائی ترین عدد یا مثلا شاملترین چیزهایی که در مورد اعداد وحی فرموده اینها اسمش جفر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن به عنوان مصداق این مطلب کلی است مطلب کلی تمام شده اش این است که ما ۱- کلمات وحی برایمان اصل است. ۲- اینکه باید یک اعدادی هم معرفی شود به ما به عنوان

ساری ترین و جاری ترین عدد. ۳- مصداقی به ذهن ما نمی‌آید آنچه را که ما شنیدیم حالا سؤال است دیگر غیر از فرمول و قاعده شما می‌خواهید نه مصداق.

برادر معلمی: اگر در آن شاملترین مطالب کیفی که داریم عددش را به ما بدهند و بگویند این عدد همیشگی است این برای ما کافیسث مثلا فرمولش نباشد فرضا بگویند که بین احکام و اخلاق و تکنولوژی باید این اعداد همیشه برقرار باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چنین چیزی اشکال پیدا نمی‌کند.

برادر معلمی: می‌گویم به عنوان مثال...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم عرض کنم که شما آخرین چیزی را که از علماء دین می‌توانید پیدا کنید که اسم عدد می‌آورده باشند به صورت قاعده کلی صورت اعداد شامل را گفته باشند ابجد است چیز دیگری نیست مگر اینکه به گوش ما نخورده باشد به مقداری که در حوزه ها کم و بیش بودیم این است یک عدد کلی که می‌گوئید، مگر اینکه یک تعریفی بدهید از عدد کلی که ما یک چیز دیگری را بفهمیم، آنوقت حالا مجهول را شما بخواهیم در ساری ترین چیز تعریفش کنیم چیست؟ حداقل آن است که نهائی ترین قاعده باید از وحی بدست بیاید، در کیفیت...

برادر معلمی: یعنی برای کم چطوری باید بنویسیم حداقل کیفی که می‌گوئیم این حداقل باید از وحی بدست بیاید کمیتهای مربوط به آن حداقلهای کیفی هم حداقل آن کمی هستند که باید از وحی بدست بیاید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی همین را ادامه دهیم بگوئیم حکما و عرفا و فقها از این مطلب ساکتند چه باید کرد.

برادر معلمی: ما خودمان یک دقت اجمالی در کلمات وحی بکنیم ببینیم چنین چیزهایی بدست می‌آید یا نه.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در چه دسته ای؟ در دسته توصیفی و عرفانی باید نگاه کنیم.

برادر معلمی: در آن حداقل کیفیتش که بدست می‌آید ما اول حداقل کیفیتش را معلوم کنیم که چیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌دانم آن حداقل کیفی که دنبالش هستیم باید برویم دنبال کتب فقها یا کتب فلاسفه یا کتب عرفا.

برادر معلمی: نه یعنی یک فرمولی درست کردیم و در آن فرمول گفتیم یک حداقل مطلبی هست که باید از وحی قرار بدهیم بعد باید ببینیم که به آن حداقل چه کمیت‌هایی برخورد می‌کند که همان ابتدای بحث گفتیم اینجا این کمیتها قرار داده می‌شود بدون اینکه در اینها یک کمیتی نباشد نمی‌شود برنامه ریزی کرد بعد ما باید کمیت‌های آنها را بدست بیاوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من به ذهنم می‌آید که نه از کلمات عرفا کمیتی ذکر شده نه از کلمات فلاسفه و نه از فقها در یک حداقل شامل ساری یک قاعده باشد ما می‌خواهیم در اینجا دنبال قاعده بگردیم در عین حال می‌شود هم سؤال کرد اصلاً بحث درباره قاعده بودن قاعده ادبیات بحث درباره قاعده ادبی مطرح نیست الا در همین علم اعداد که مطرح می‌شود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بحث الگو

بسمه تعالی

جلسه ۶ - ۶۹/۱۱/۱۲

برادر معلمی: اعوذ بالله... مطلبی که دیشب صحبت شد که آیا آن ضرائب کمی و کمیت‌های در جدول را چگونه می‌توان بدست آورد؟ آیا از طریق عقل و یا نقل یا تجزیه؟ من بدین مناسبت مختصری را عرض کنم که روی این مطلب نیز صحبت نباید کنیم چون موضوع بحث م نیست بعد از آن حضور حضرتعالی استفاده کنیم. در مورد بحث عقلی و نقلی و تجربی که صحبت شد چه در بحث تجربی و چه در بحث نقلی عقل بکار گرفته می‌شود، چون به ما که وحی نمی‌شود لذا ارتباط ما به وحی از طریق کلماتی است که این کلمات را باید عقل ببیند و بررسی کرده و از آن نتیجه گیری کند. بنابراین در اینجا عقل بکار گرفته می‌شود در مورد امور تجربی دیشب توضیح فرمودید مطلبی است که اگر روشن شود برای بقیه بحثها هم مفید است و آن این است که در امر تجربی هم عقل بکار گرفته می‌شود، و عقل است که نتیجه گیری می‌کند، صرف عمل عقل نیست یک مطلب مهمتر از این مطلب هم این است که در بحث تجربی این ظاهر قضیه است که کسی بگوید ما سراغ عینیت رفته و مشاهدات خود را تجزیه و ترکیب می‌کنیم و نتایج ما بنابراین نتایج تجربی است و بخواهد از این نتیجه بگیرد که قبل از عمل هیچ گونه فکری وجود ندارد، به نظر می‌رسد که چنین مطلبی درست نیست و این ادعای غیر قابل محقق است البته در طول تاریخ زندگی بشر ممکن است که یک چیزهائی پیدا شود که قبلاً در مورد آن فکر شده باشد (امور اتفاقی) ولی این مطلب با آن بحث علمی سازگار نیست و این امور اموری اتفاقی است و روشن است که در امور تجربی هم ابتدا انسان باید سئوالاتی از عینیت و طبیعت داشته باشد و دنبال حل آن سئوالا بگردد و در مورد پاسخ به آن سئوالات هم باید یک حدسهائی

داشته باشد زیرا انسان هر سئوالی را که داشته باشد از عینیت نمی‌تواند جواب بگیرد و در مورد عمل کردن و نتیجه گیری و رسیدن به پاسخ صحیح هم مجبور است استنباطی‌کند که این استنباط هم در یک مجموعه فکری خاص و نظام فکری خاصی صورت می‌پذیرد، بنابراین در هر کدام از این سه قسمت عقل کارائی دارد و لذا نمی‌توان گفت که تجربی محض است شاید تجربی محض را در مورد بعضی از امور اتفاقیه صحیح باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منظور از تجربه که گفته می‌شود کارائی در عینیت است.

برادر معلمی: منظور این است که این امورات عینی را نمی‌توان تجربی محض دانست و در اینها عقل بکار گرفته می‌شود فقط این مطلب می‌ماند که بگوئیم معیار صحت ما قابلیت وقوع داشتن است، این صحبت نیز قابل خدشه است زیرا که در این مطلب نیز عقل باید استفاده شود یعنی ابتدا بدنبال پاسخ سؤالات به گردد بعد حدسهائی در مورد پاسخ سؤالات داشته باشد بعد صحت آن احتمالی که جواب مورد نظر است را اتمام کند اگر صرفاً این را به قابلیت وقوع داشتن بسنجیم باز در اینجا عقل است که استفاده می‌شود که آیا این سؤال به نتیجه رسید یا نرسید یا وقوع یافت یا نیافت که تشخیص عقل در این مورد نیز در یک نظام فکری خاصی است، بنابراین علاوه بر این که تجربه معیار صحت اسلامی نیست می‌توان گفت چنین چیزی اساساً قابلیت وقوع ندارد، از آن طرف هم باید گفت که از عمل نیز ما ناچاریم، البته سؤالات ما با سؤالات کفار فرق دارد و احتمالات ما نیز با آنها متفاوت است در نتیجه برداشت و شناخت ما از وقایع عینی هم با برداشت و شناخت آنها متفاوت است. بنابراین با توجه به این مطلب تجربه این معنا را هم ما قبول داریم و به آن هم عمل می‌کنیم و اشکالی هم ندارد. بحث در مورد این مطلب به این خاطر است که بعداً در تحقیق جدول در عینیت بعضی امور را منوط به عینیت باید بنمائیم که نباید مسئله ای ایجاب کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعوذ بالله... در باب اینکه کمیات از تجزیه بدست می‌آید در بین کفار درست است که فکر و وضعیت روحی و تعلقات روحی هم هست ولیکن آنها در باب این که این حق یا باطل است حقانیت را به آثار محسوس مادی می‌گیرند به این معنا که اصل را دنیا و قوانین آن گرفته و آن را طریق نمی‌دانند و لذا در باب اخلاق ابتهاج مادی را اصل می‌گیرند، وقتی ابتهاج مادی اصل شد ریاضیاتی که

انتظارات نسبت به اشیاء مادی را حل کند قابل محاسبه می‌شود یعنی یک ابزاری می‌خواهد تا بتوانند با آن ابزار شدت تحرک مادی عالم و آدم را بالا ببرند «کم» ابزار آنهاست تا از شکل علوم انسانی که مثلاً می‌گویند اینکه در بانک ربا اصل است یا چقدر مصرف می‌شود چه قدر پس انداز می‌شود رفتار مادی اصل قرار می‌گیرد انسان اکونومیک، انسان اقتصادی یا انسان مطلوب در نظر آنها همین است، می‌گویند این امر را به یک امر ذهنی متصل نکنید که صحت و سقم آن مربوط به این عالم نیست و این فرق دارد با مؤمنی که این عالم را وسیله برای رفتن به جای دیگر می‌داند، حرکات روحی مؤمن، حرکات ذهنی و عینی اش - طریق برای رفتن به جای دیگر است، نظری را که به این عالم دارد نظر استقلالی نیست نظر وسیله ای است اگر هم بنا باشد که تجربه کند به لحاظ وسیله بودن عالم تجربه کند بنابراین می‌تواند اصول موضوعه اش را از جای دیگر نسبت به توصیف از انسان بیاورد ما انسان را مؤمن و کافر می‌دانیم و کافر آن است که تمام سعی اش را در حیات دنیا و مؤمن تمام سعی اش را در حیات آخرت صرف می‌کند، این ادراک از عالم تجربه را در پائین ترین مرتبه قرار می‌دهد، و آن ادراک تجربه را در بالاترین مرتبه قرار می‌دهد حتی حاکم بر خود فلسفه هستی می‌کند بعد می‌گویند این فلسفه را قبول داریم تا مادامی که موجب ضعف در عمل ما نشود اگر در یک جا نتوانستیم عمل کنیم فلسفه را عوض می‌کنیم چیزی را به عنوان وحی اصل قرار نمی‌دهند که بگویند هر طوری که بشود باید ما حول این محور حرکت کنیم این قسمت اول.

برادر معلمی: در این قسمت عرض من این بود که این ادعادی را که مطرح می‌کنند که هر چیزی که در تجربه نتیجه داد قبول است این ادعای کاذبی است درست مانند ماه که اعتقاداتی را اصل قرار می‌دهیم و افکار و تکنولوژی متناسب با آن داریم آنها هم یک چیز دیگری را اصل قرار می‌دهند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنها دنیای محسوس را اصل قرار می‌دهند.

برادر معلمی: آن چیزی را که در اول قرار داده اند یک امر محسوس نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آلتداد مادی، یا این که من در این دنیا باشم این امری محسوس است.

برادر معلمی: انسان الهی هم از مناجاتی که می‌کند لذت می‌برد اول این لذت را تعریف می‌کند همان طور که ما ابتدا یک فلسفه ای را قرار بدهیم بعد یک افکار و اعمالی بر اساس آن است آنها هم عین همین مطلب است این که می‌گویند ما از تجربه شروع میکنیم دروغ است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر آن فلسفه زندگی دنیا باشد..

برادر معلمی: زندگی دنیا را ابتدائاً در قلب پذیرفته است...

ج: بنابراین می‌توان این گونه گفت که آنها ابتدا پرستش دنیا را اصل قرار می‌دهند و این پرستش، پرستش یک امر محسوس است پرستش امر ما محسوس نیست آن وقت دنبال این پرستش دنیا سیری را داشته اند تا آنجا که می‌گویند افزایش کاربرد نسبت به همین امری را که می‌پرستند، قلب در ابتدا تعلق به این امر مادی پیدا کرده است، تعلق به عالم غیب ندارد، از این باب ریشه این مطلب که می‌گویند لازم نیست این امر را با امور غیر مادی کنترل کنید پیدا می‌شود هیچ وقت نمی‌گویند معیار صحت این است که در عمل نتیجه بدهد مشروط به موافقت با وحی باشد.

س: آن التذاد مای را که اصل قرار می‌دهند مطلقاً یک امر حسی نیست...

ج: وقتی می‌گویند من از شراب یا قمار لذت می‌برم یا از سکس در شکل حیوانی اش یا از ماکول یا از تحریکات خاص بدن یا روح لذت می‌برم همه اینها تحریکات حیوانی مادی است هیچ کدام صحبت از این نیست که از مناجات شب لذت ببرد حتی در مورد ابتهاجات نفسانی هم از عجب و از غرور و تکبر لذت می‌برد، این غرور هم یا عجب و تکبر هم نیست به توانائی های در این عالم است. همانگونه که اخلاق دو طرف دارد یکی اخلاق مادی حیوانی است معنایش این است که تعلقاتش مادی است تعلقاتش از این عالم تجاوز نمی‌کند، متعلق دنیا است ولو این که تعلق یک تعلق روانی باشد. موضوع تعلق اگر دنیا باشد محسوس است همین کوه و دشت و زمین و معدن و غیر ذلک، اگر بخواهیم بگوئیم تعلق مادی هم دنیائی و غیر دنیائی دارد یا باید دنیا را عوض کنیم یا معنی حس را، حس نسبت به ین دنیا است و تعلقات مادی تعلقات نسبت به همین دنیا است لذا در آن دستگاه روش حسی باید «رکن» باشد ولی در این دستگاه «جزء» باید

باشد جزئی است که پایه اش به هماهنگی به سایر پایه ها بازگشت می‌کند به نظر می‌رسد اساس اختلاف ضریب موجود کارشناسی و مائل کمیت با دستگاه الهی به همین جاز باز می‌گردد، حال کمی توضیح دهیم، می‌شود کمیات را این گونه اندازه گیر کرد که گفته شود بعضی از اشیاء مادی آثار روحی دارند یا موجب ابتهاجات روحی می‌شوند، بعضی آثار ذهنی و بعضی آثار حسی دارند (اعم از کافر و مسلم) بگوئیم انسان بدنبال ابتهاج است یعنی گسترش وحدت ترکیبی، یا سعه، این سعه به یک معنا همان لذت بردن است انتقال از یک حالتی بنام اضطراب به حالت دومی که نسبت به حالت قبل از آرامش نسبی دارد هر چند که باز نسبت به حالت بعد اضطراب داشته باشد آن وقت بگوئیم اشیاء در این امر مؤثرند اشیائی که بلاواسطه موضوع امر زینتی قرار می‌گیرند یک آثاری دارند، الماس - طلا - زمرد- جواهر آلات، یک کاربردی بنام کاربرهای صنعتی فعلاً ممکن است داشته باشد ولیکن یک کاربردهائی قبلاً داشته است که کاربرهای زینتی بوده است، کاربرد زینتی به چه معناست؟ به این معناست که تاثیر روحی مستقیم داشته است همه اشیاء تاثیر روحی دارند ولیکن تاثیر روحی آنها غیر مستقیم و تاثیر ذهنی آنها مستقیم است آنچه در صنایع و ابزار بکار می‌رود (تاثیر ابزاری) مانند تاثیر عملیات ذهن است که ابزار و واسطه است، برای دست یافتن به یک محصولاتی طریق است، البته دقیق ترین آنها ابزار آزمایشگاهی است ولیکن به آن کالای مصرفی که می‌رسد که در آخر کار هست بستگی به این دارد که این کالا چه تاثیر در ابتهاج و التذاد انسان داشته باشد انسان ابتهاج دائم التذاد را می‌طلبد همین فلسفه ای که... بشر التذاد دائم از التزائد را می‌خواهد یک مواردی و آثاری در ابتهاج دارند، این ابتهاج که شئون مختلف دارد (در عالم) چه آنهایی که جمال و زیبایی را برای انسان ایجاد می‌کند و چه آنهایی که بشر روی چه چیزهایی قیمت سنگین می‌گذارد یک وزن و یک حجم و یک قیمت داریم می‌بینید آن چیزهایی که بلاواسطه مؤثر در ابتهاج چند قیمتشان را بالا می‌گذارند این امور را می‌تواند انسان رده بندی کند بگوید اینها اموری هستند که آثارشان بر روی روح وجود دارد. بعضی امور قدرت است، کالائی است که دارای یک خصلتهائی است که نافع برای قدرت است، ابزار زراعت ابزار جنگ، ابزارصنعت ابزار آزمایشگاهی همه آهنی است، منزلت آهن منزلت جمال نیست در آنجائی هم قدرت را بشر

می‌خواهد برای دستیابی به یک جمالی است منزلت آن هم در امور عینی منزلت ذهن است و یک اموری هم هست که منزلت ابزاری آنها نازلتر است بوسیله آهن مورد تصرف قرار می‌گیرند، جزء مقدمات هستند، آن وقت اگر بخواهید با «تناژ» حساب کنید قیمت آن چیزهایی را که نسبت به التذاذات دارد خیلی بیشتر است تا قیمت آن چیزهایی که در امور ذهنی موادش مصرف می‌شود تا قیمت آن چیزهایی که در امور عینی مصرف می‌شود درست است که هر سه عینی است اما ۳ موضوع مصرف دارد موضوع مصرف اگر امور روحی باشد؟ قدر و منزلت و ارزشی دارد اگر امور ذهنی باشد یک قدر دیگری همین طور در امور عینی قدر پائین تری را داراست.

می‌شود گفت که بیائیم برای جوامع مختلف مدلهای مختلف درست کنیم ببینید چه نسبتی بین قیمت الماس و آهن و خاک و سنگ است بعد بگوئید چه تناسباتی بین امور قلبی، نظری حسی وجود دارد می‌شود یک چنین احتمالی را مطرح کرد و در مقابل برای موحدین خاک تربت کربلا بالاترین ارزشها را داراست قیمت حقیقی خاک تربت کربلا را اگر از مومن سؤال کنید می‌گوید اگر دنیا را پر از الماس کنید در مقابل آن ارزشی ندارد، می‌گویند انگشتر عقیق یا در یا چیزهایی که احیاناً در نزد کفار خاصیت ابزاری نسبت به این عالم را اگر نداشته باشد خاصیت جمالی نداده اگر روی عقیق نام پنج تن علیهم السلام نقش داشته باشد در استجاب دعا موثر است که این مطلب برای کفار مسخره است یا اگر روی تربت کربلا نماز خوانده شود نماز قبول است ولی برای آنها معنائی ندارد، روایت می‌گوید «امان من کل خوف» اصلاً آنها خوفی را نمی‌فهمند ابزاری هم نمی‌شناسند، می‌شود روی این تعلقها هم محاسباتی کرد بعد هم نسبت بین امور قلبی و نظری و حسی را در عینیت محاسبه کرد. یک نکته دیگری را هم در اینجا عرض کنیم. بگوئیم کیفیاتی که وسیله تصرف قرار می‌گیرند یک مرتبه آن رتبه عموم است، می‌توان گفت ارزش بازار اسلامی، معنایش این است که عموم مردم یک تصرفات کمی و تعلقات کمی دارند و یک مرتبه آن وضع طبیعی اش این است که ولایت در آنجا غیر مستقیم پا بگذارد یعنی این که قیمت کالاهای را بخواهند تعیین کنند در یک شرائطی خوب است ولی وضع طبیعی این نیست آنجائی که میدان تصرف عموم در امر ولایت و نیابت است آنجا نظام تصرف کند

کما این که در بعضی جاها نظام هم باید در کم و هم در کیف تصرف کند که ولایت اجتماعی نام دارد همچنین در یک جایی میدان تصرف ولایت تکوینی است، حجم و وزن اشیاء در میدان جاذبه عمومی عالم و تصرفات ولی تکوین جای دارد حالامی شود گفت از آنجا که امور تکوینی اصل هستند اعداد یا وزن و حجمهای تکوینی منزلت حقیقی پیدا می‌کنند (در محاسبات) این غیر از اصالت حس است در اینجا هم می‌گوئیم که برای رسیدن به کمیات باید به عینیت مراجعه نمود ولی در مورد نحوه ترکیب آنها باید به الگوی تخصیص رجوع کرد البته این هم یک احتمال است.

برادر معلمی: در آن قسمت که می‌گوئید کمیت را از روی خصال مختلف اشیاء بدست آورد روشن است که قبل از این ما یک تقسیم بندی به نام روح و جسم و ذهن داشته ایم که این همان جدول ما است، حالا یک صحبت این است که این جدول را چگونه کمیت گذاری کنیم یک صحبت هم این است که شرایط موجود را چگونه مبتنی بر جدول محاسبه کنیم و وضع آن چگونه است؟

اگر ما یک جدول درست کردیم که مثلاً روی هر میزی که وارد اداره شود یک مقدار وسائل شخصی یک مقدار وسائل فرهنگستان و یک مقدار وسائل مربوط به دولت است بعد هم وسائل شخصی را تعریف می‌کنیم، حسابگر وقتی محاسبه می‌کند می‌گوید روی این میز این قدر از تعداد و یا کیلو و یا ریال وجود دارد صحت اوّل ما این است که وضعیت ما چه موقع در حال تعادل است؟ یعنی بین اموالی که لازم داریم، یک کمیت هم که نسبت تاثیر است یعنی بتوانیم هر کالائی را که داریم تبدیل به کمی از آن کیفیت واقع در جدول بنمائیم یعنی فرضاً نسبت تأثیر روحی الماس را یا میزان نسبت تاثیر نظری آهن یا عینی را پیدا کنیم و این سؤال است که آیا هر شیئی تمام آنچیزهائی را که در جدول نوشته ایم همه را با هم داراست و ما باید کمیت نسبت تاثیر نسبت به هر سه را پیدا کرده و بنویسیم یا این که بعضی از کالاها را این دسته و بعضی در آن دسته اند البته فعلاً کاری به این مطلب نداریم در هر حال چه این که یک شیئی همه خصال را دارا شد یا نباشد از کجا می‌توان فهمید که این شیئی چه میزان از آن نسبت تاثیر را دارد و یک صحبت دیگر هم این

است که آن نسبت تاثیر ها با چه ضرائبی متعادلند؟ آیا در آنجا ضرائبی لازم است یا نیست یا اینکه ما در آنجا مطلوبیتی را تعریف نمی‌کنیم و هر چه باشد درست است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، ما باید حتماً ابتهاج را مطرح کنیم، بهر حال شما بوسیله الگو تصرف می‌نمائید.

برادر معلمی: سؤال این است که آیا همه امورات را تبدیل به ابتهاج می‌نمائیم؟ (فرضاً اخلاق - احکام - تکنولوژی) آیا لازم است که بین این اوصاف تعادلی برقرار باشد یا لازم نیست؟

اگر تعادل کمی بین اینها برقرار باشد بعضی اوقات افزایش یکی از اینها بدون افزایش وصف دیگر نتیجه معکوس می‌دهد یعنی در یک سیستم اگر بعضی قسمتها بدون بعضی دیگر رشد کند در مجموع رشدی حاصل نشده بلکه نکس است بنابراین درون سیستم باید تعادل وجود داشته باشد. بنابراین ما باید از قبل یک اعداد کمی نسبت تأثیری عینی داشته باشیم تا بگوئیم کیفیات در این نسبت تاثیرها چه باشند علامت تعادل است و رشد به معنای ضریب خوردن همین اعداد تعادلی است مثلاً اگر اعداد ۱ و ۲ و ۳ نسبتهای تعادلی باشد می‌گوئیم بین اوصاف جهت ساز در وضعیت این نسبتها برقرار بود بمعنای تعادل است که در موقف رشد می‌بینیم که این نسبت، ضریب پیدا می‌کند اما اگر نسبت ۱ و ۲ و ۳ تبدیل به ۱ و ۲ و ۳ شود معنای عدم تعادل ونکس است بنابراین یک قسم از اعداد کمی نسبت تعادلی بین اوصاف وضعیت است بعد هم به عینیت که می‌رسیم آیا عینیت این تناسب را دارد یا ندارد و اگر دارد در چه درجه ای از تناسب قرار دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک بخش از این مطلب تکوینی است، یعنی مربوط به رتبه ولایت و بالاتر از ماست، یک بخش از آن در مرتبه تحت تصرف ما است، یک بخش از آن هم مربوط به رتبه تصرفات جامعه و افراد آنست. این ۳ باید از هم جدا شود در آن مرتبه ای که مربوط به اولیاء نعم است همان است که شما گاهی از آن این گونه تعبیر می‌کنید که باید دید در عینیت چگونه است؟ (یعنی گاهی آن را منسوب به عینیت می‌کنید) و گاهی هم در مورد ارزش گذاری موکول به خود وحی می‌نمائید این مرتبه بالمره شاملتر از شما است، هم تصرفات کمی و هم تصرفات کیفی یعنی فطرت ما بدست بالاتر از ما گذاشته شده است، یک

میدان عملکردی هم وجود دارد که به نظر من می‌آید همه مردم هم درعین حالی که به یک معنا ولی حکومتند عین خدمتگزاران نظام ولایت در شکل مستخدمین آن نیستند.

آنهایی که نیستند هم یک کمیت و کیفیتهایی دارد که ما آنها را هدایت می‌کنیم و لیکن تصرفات مستقیم نمی‌کنیم حالا یک قسمتی در این وسط بین این دو و مرحله است که در دست ما است این قسمت که تحت تصرفات ماست طبیعتاً براساس جدول ما باید بچرخد راه دیگری نمی‌تواند برود.

فعلاً کار کوتاه مدت ما این است که روی همین ضریب ۳ بحث کنیم و به جلو ببریم آن وقت بحث نقل می‌ماند که درجلسات قبل بحث شده ولی در عین حال اگر لازم دیدید می‌توان مجدداً بحث کرد آن وقت ۳ معنایی را هم که برای ۱ و ۲ و ۳ چه درجهت ساز چه در زمانساز و چه در مکان ساز و چه در مکان ساز می‌نمائیم آنها با حفظ موضوعش یک تناسبی را هم که الآن حضرتعالی (در مورد تعادل) بین این سه دسته اوصاف سؤال می‌کنید باید بین خود این سه تا ۱ و ۲ و ۳ برقرار باشد - هر چیزی که در کل وجود دارد متناسب با آن در زمان سن است (با حفظ موضوع زمان) و همان چیزی که در زمان است متناسب با تعریفمان از مکان در مکان وجود دارد یعنی بر همان اساس حرکت می‌کنیم تعادل را به آن تعریف می‌کنیم یک وقت است که می‌گوئیم بین حرورف و اعداد یک رابطه خاصی است حداقل باید بین کاربرد اینها یک رابطه ای باشد (تناسبات عقلی)

برادر معلمی: همانگونه که عرض کردم درچند جا مباحث کمیت مطرح می‌شد یکی در بحث وضعیت بود و آن این که آیا آن اوصافی که در وضعیت نوشتیم مثلاً اخلاق - احکام - تکنولوژی آیا بین آنها ضرائب کمی لازم دارد یا نه؟ بعد باید ببینیم که این ضرائب کمی چیست؟ آیا بدین معنا است که اگر خواستیم پول خرج کنیم به این نسبت پولها را بین این سه وصف تقسیم کنیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض ما هم همین است که ما الآن در حال ساختن نظام تصرفمان هستیم در نظام ما حتماً پایگاه تقسیم لازم داریم البته اینکه در عمل باید کنترل کرد و نتیجه آن را بررسی نمود این حرف دیگری است اما در نظر طبیعتاً همین طور است.

(س: لطفاً توضیح دهید) یعنی یک وقت است که ما بر اساس یک اصولی یک چیزهایی را تعریف می‌کنیم طبعاً باید به تعریفمان عمل کنیم این کمیت را بدست آورده یا و هیچگونه هم تردید نکنید.

برادر معلمی: ما دقیقاً بدنبال همین هستیم یعنی اولاً باید گفت که در اینجا یک جدول کمی لازم است بعد در جدول مراحل هم که می‌خواهیم بگوئیم اختلاف سرعت وجود دارد و اختلاف آنها را حساب کنیم در آنجا هم لازم است در بحث جهت هم که می‌خواهیم میزان رشد این کیفیت و کیفیت بعد را حساب کنیم در آنجا هم کمیت لازم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی حتماً باید تعاریفی را بپذیریم که این تعاریف لازم نیست در ابتدا حقانیتش تمام شده باشد یا نباشد، یعنی اگر گفتیم باید عقلی باشد در مرحله اول باید تمرینی عمل کنیم اگر بخواهیم تمرینی عمل کنیم هرگز بعضی از آن را موقوف به جائی که نمی‌دانیم نمی‌کنیم یعنی بر اساس همان حرفی که داریم در همه مراتب آن عمل می‌کنیم، یعنی تناسبات ۳ را باید در همه اش جاری کنیم.

برادر معلمی: بله، درست است بنابراین ما در این ۳ مرتبه کمیت را نباید نیاز داریم بعد از این هم کمیت دیگری که مبین نسبت های تعادلی بین اشیاء (نه اوصاف در جدول) است را باید پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، یعنی در عینیت هم که می‌رسیم باید بگوئیم که مثلاً میکروفون برای ما ۱۰ ریال ارزش دارد حال در دنیا هر چه می‌خواهد بیارزد چون در جدول ما به ۱۰ ریال میکروفون رسیده ام.

برادر معلمی: یک وقت که می‌گوئیم میکروفون نسبت به ضبط صوت چند می‌ارزد؟ یک وقت هم می‌گوئیم در

عینیت چند میکروفون در برابر چند ضبط صوت باید باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که می‌گوئیم چند می‌ارزد نسبت بین تعداد ضبط صوت و میکروفون هم مشخص می‌شود.

برادر معلمی: مثلاً اگر این میکروفون ۶۰۰۰ ریال و آن ضبط صوت ۶۰۰۰ ریال بیارزد از کجا معلوم است که

چند میکروفون در مقابل چند ضبط صوت متعادل است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که می‌گوئیم میکروفن در نظر من این مقدار می‌ارزد معنایش این است که جایگاه تولیدی میکروفون و حجم تولیدش ضبط صوت است، ولو این که شما میکروفون کم بیاورید ولی می‌گوئیم شما در توصیفتان از پذیرفتن چنین کاری مجبورید. ممکن است بگوئید که ما واحد را روی ضبط صوت نمی‌آوریم، در جواب می‌گویم کلیه کالاهائی که در مصارف فلان چیز قرار گیرد، خرد شده آن را در رده پایین تر قرار می‌دهیم، به نظر می‌رسد این ارزش گذاری روی اشیاء بها دادن دولت را معین می‌کند بعد مردم کار دیگری را خود انجام می‌دهند.

برادر معلمی: اینکه در مقابل دولت مردم چه تأثیراتی دارند صحبت ما نیست صحبت ما فعلاً در مورد کلیه اشیایی است که تحت اختیار دولت است یک وقت است که می‌گوئید دولت می‌خواهد چیزی را یا از خارج یا از تولید خودش یا خرید از مردم تهیه کند، یک وقت است که می‌گوئید این شیئی برای من باید چه مقدار بیاورد یک وقت است که می‌گوئیم از این شیئی چند عدد باید داشته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من این است که این مطلب را می‌شود و قسمت کرد بگوئید پولی که در سیاست گذاری خرج می‌شود (کاری به این نداریم که مدیران چگونه با این پول برخورد می‌کنند) می‌گوئیم ما این مقدار پول را به بخش تخصیص می‌دهیم آن‌ها خودشان در بهینه‌گزینی کار دیگری فرضاً می‌کنند یعنی ما تصرف در کلیات جامعه می‌نمائیم اما بخشی از آن مربوط به آنچه که الآن هست می‌شود ولیکن آن تخصیصی را که ما گذاشتیم شکل آنچیزی را که باید باشد بوجود می‌آورد، مثلاً ممکن است اگر ما این گونه تخصیص دادیم منجر به این شود که اصلاً در ادارات ضبط صوت نخواهند یا میز و صندلی نخرند و جایش بگویند ما قلم و کاغذ و تخته سیاه می‌خریم شما تصرفتان را در کلیات انجام می‌دهید و به حسب وضع موجود در جزئیات شکلش معین می‌شود یعنی یک شناخت وضع موجود است یک شناخت از وضع تعادل یا می‌گوئید اما بگیری که در کشور تناژ کالاهای مصرفی چقدر است تناژ کالاهای واسطه‌ای چقدر است، تناژ کالاهای ابزاری چقدر است؟ بعد می‌گوئید اگر فرضاً مردم کالاهای مصرفی را در سال یک میلیون تن مصرف می‌کنند ولی کالاهای واسطه‌ای بیش از نیم میلیون تن وارد نمی‌شود کالاهای ابزاری هم فرضاً

هزار تن شما می‌گوئید من کاری به این مطلب ندارم یک تخصیص هائی را در کلیت معین می‌کنم و کارشناسان بدنبال تعیین تقسیمات دیگر آن بروند، یعنی یک وضعیتی است اگر شما بخواهید بگوئید که اندازه خاص آن را من معین می‌کنم به یک مقدار کلیات عینی موجود را پذیرفته اید که این مطلب برای تعادل مطلوبتان خوب نیست البته برای سیر بطرف مطلوبتان اشکالی ندارد که به آن نظر کنید.

برادر معلمی: صحبت این است که آن اموراتی که به دست مردم است ما این را ابتدا جدا می‌کنیم برنامه ریزی فعلاً روی عواملی انجام می‌دهیم که مستقیماً تحت اختیار ما است بنابراین وقتی می‌گوئیم که جدول اوصاف را تنظیم می‌کنیم و این اوصاف در خارج ما به ازاء و مصداق دارند که به آنها صاحب وصف می‌گوئیم. آن اشیاء هم باید اشیائی باشند که تحت اختیار ما هستند نه اشیائی که تحت اختیار مانیستند البته یک بحث هم قبلاً داشته ایم که آن اموراتی که تحت اختیار ما نیستند اثرش در برنامه ریزی ما چگونه می‌شود؟ در آنجا ما امورات را دو دسته کرده بودیم یک اموراتی که نه اطلاعی در موردش داریم و نه تابع اختیارماست بنابراین در برنامه ریزی ما جایگاهی ندارد یک اموراتی هم هست که ما در پیدایش آن دخالت نداریم و تحت برنامه ریزی ما نیست ولی اطلاع بر پیدایش آن داریم مثلاً سردی یا گرمی هوا در فصول مختلف.

بنابراین یک دسته امورات طبیعات (که تحت اختیار حضرت حق است) و اتفاقات و حوادث ارضی و زلزله و سیل است یک دسته هم از امورات هم در خارج کشور است مثلاً می‌گوئیم حسب معمول کشور پاکستان باید این گونه عمل کند. بنابراین در قسمت اوّل در مورد اموراتی بحث می‌کنیم که تابع اختیارات ما هستند و می‌توانیم در مورد آنها تصمیم بگیریم تا برنامه ریزی در آنجا موضوعیت داشته باشد در این مورد می‌گوئیم یکی اوصافی هستند که در جدول نوشته شده است و اوصاف را تنظیم می‌کنیم و بعد می‌گوئیم بین این اوصاف جدول موضوعیت و مراحل و جهت داشتیم که ضرورت است در آنجا کمیت داشته باشیم، غیر از این بحث در عینیت صاحب وصفهائی هستند که عین آن تناسباتی را که در آنجا می‌گوئیم در اینجا هم می‌گوئیم، یعنی اگر در آنجا مطلوب ما وجود آن اوصاف با آن تناسب است عیناً آن اوصاف در کیفیات عینی جاری می‌شود، یعنی در کیفیات عینی مطلوب این است که اینها با هم این تناسب را داشته باشند اما این

که وضعیت الآن آن چگونه است این یک بحث دیگری است مثلاً از آن جدول که این نتیجه می‌رسیم که مطلوب این است که در برابر هر ضبط صوتی دو عدد میکروفن باشد که این نسبت تعادلی بین ضبط صوت و میکروفون است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ممکن است گفته شود که ما در قبال یک ضبط صوت سه میکروفون لازم داشته باشیم، یعنی همان مبنای ۳ را در اینجا هم بیاوریم.

برادر معلمی: نه، این تناسبات فرق دارد و در جدول اوصاف ما ۳ وصف را با تناسبات پیدا می‌کنیم لازم نیست عین همین تناسبات بین اشیاء و اجزاء و عینی برقرار باشد آیا در آنجا نسبت ۱ و ۲ و ۳ برقرار بود بدین معنا است که ماشنیها هم ۳ چرخ بیشتر نداشته باشند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به حرحال شما باید بتوانید آنها را و تحت یک فرمول جامع مطرح کنید. برادر معلمی: این مطلب قابل قبول است که با یک فرمول باید بتوانیم جمع کنیم اما با این توضیح یک وقت است که ۳ وصف را ما معرفی می‌کنیم و می‌گوئیم این ۳ وصف باید با هم تناسباتی داشته باشند بعد که وارد عینیت می‌شویم و صاحب وصف را می‌خواهیم پیدا کنیم در آن اشیاء این که هر کدام چه مقدار از این اوصاف را دارا هستند بستگی به خود آن کیفیت دارد ما نمی‌توانیم بگوئیم این کیفیت باید دارای این اجزاء و این تناسبات باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا مگر این کیفیات، کیفیتهای مصنوعی شما نیستند؟ برادر معلمی: بله. اما با این تفاوت که این کیفیات تابع مطلق اختیارات ما نیستند و چیزی را هم از خودشان دارا هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله. ولی باید میل به طرف تصرف شما نماید اگر تصرف شما در آن اصل باشد باید آن شیئی میل به تصرف شما کند.

برادر معلمی: این مطلب درست است که ما در مجموعه آن وصفی را که می‌خواهیم از این ها بدست می‌آوریم ولی این که این اجزاء با چه نسبتی با هم ترکیب شوند تا آن وصف ترکیبی مورد نظر ما را محقق کنند

مقداری از آن بستگی به وضعیت تکوینی آنها دارد. بنابراین ممکن است گفته شود که همان جدول تناسباتی که ما بین اوصاف پیدا می‌کنیم ضرورتی ندارد که ما بین اشیاء هم برقرار باشد بلکه اشیاء باید آن وصفها را نتیجه بدهند، اگر بگویند اشیاء بی فرمول می‌شود پاسخ می‌دهیم که اشیاء بی فرمول نمی‌شود بلکه شاخصه دارند که اجزاء باید بگونه ای با هم ترکیب شوند تا آن شاخصه را محقق کنند مثلاً اگر یک شاخصه ما پیدایش وسیله نقلیه ای با سرعت ۱۰۰۰ باشد می‌گوئیم این سرعت حتماً بوسیله چرخ محقق نمی‌شود بلکه با بی مثل هواپیما درست شود بنابراین در تحقق آن اوصاف باید توجه به ظرفیتهای اشیاء ترکیب شونده و ترکیباتشان داشت، بنابراین یکسری اعداد ما بین اوصاف جدول داریم و یکسری اعداد بین اشیاء عینی و یکسری ارتباطاتی است که بین آن جدول اوصاف و اشیاء عینی و نحوه ترکیب اجزاء در جهت تحقق آن شاخصه است حالا آن اعداد شاخصه اگر از نقل به ما چیزی در این باره نرسیده باشد و باید عقلی باشد این تناسبات دارای چه فرمولی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حتماً لازم است در اینجا اعداد شاطی داشته باشند و این اعداد شامل باید هم در جهت و هم در زمان و هم مکان صادق باشند، اگر کل جداول جهت زمان، مکان در یک جدول قابل جمع باشند پس یک فرمول باید شامل بر همه باشند، البته در هر موضعی که می‌آید طبعاً قدی خصوصیت شخصیه پیدا می‌کند بنابراین آن فرمول اصلی مان در یک چیز دیگری ضرب می‌شود.

برادر معلمی: منظور من این است که نسبت بین مکان و زمان و جهت به این معنا نیست که در مکان باید یک تومان و در زمان دو تومان و در جهت ۳ تومان خرد کرد اصلاً سنجیدن این فرمول با آن فرمول (نسبتهای ترکیبی وضعیت) قیاس مع الفارق است چون جهت و زمان و مکان هر سه مربوط به یک چیز است و نه ۳ چیز است که گفته شود تناسب لازم دارند وقتی بخواهیم محاسبه کنیم به این ۳ جدول نیاز داریم و الا در موضع عمل ما همیشه یک جدول بیشتر نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی از ۳ بعد به آن واقعیت خارجی نظر می‌کنیم ۳ نحوه هم در آن خرج می‌کنیم.

برادر معلمی: نه اینگونه نیست در بحث یا در بحث مکان و وضعیت ممکن است چنین صحبتی مطرح شود اما در بحث جدول جهت - زمان - وضعیت این گونه نیست (س: توضیح بیشتری در این مورد مطرح کنید) ما یک جدول وضعیت داشتیم گفتیم همیشه هر وضعیتی را که ببینید چه چیزهایی در آن وجود دارد. فرضاً جامعه را که موضوع شناسائی قرار دهیم جامعه دارای اخلاق و احکام و تکنولوژی است بعد می‌گفتیم این جامعه را که موضوع شناسائی قرار دهیم جامعه دارای اخلاق و احکام و تکنولوژی است بعد می‌گفتیم این جامعه وقتی تغییر می‌کند در بعضی از قسمت‌هایش سرعت‌هایش بیشتر از قسمت‌های دیگر جامعه است. بعد از این می‌گفتیم چه در بخش اخلاقی و چه احکام و چه تکنولوژی تغییرات اقتصاد سریعتر از تغییرات فرهنگ یا اطلاعات و تغییرات اطلاعات سریعتر از تغییرات ولایت است حالا وقتی به این می‌رسیدیم که جهت ساز شماره ۳ اخلاق است بنابراین مراتب رشد اخلاقی را باید از جهت داشته باشیم و در مراحل اگر موضع تغییر اقتصادی بوده است می‌گفتیم اخلاق اقتصادی موجود باید به کدام اخلاق اقتصادی تبدیل شود یا در اخلاق اطلاعاتی و یا ولائی. ... بنابراین دو جدول مراحل وضعیت در تعیین آینده یکی شد، جدول نیز که بیانگر ارزشهای و مراتب اوصاف اخلاق است در تعیین مرحله آتی وضعیت حضور دارد بنابراین هر سه جدول پس از برنامه ریزی یا وحدت پیدا می‌کنند. در مورد کمیت نیز ۳ عدد کمی داریم.

در مورد کمیت نیز ۳ عدد کمی داریم که مآلاً در جدول برنامه ریزی یکی می‌شوند و نسبت بین سه کمیت در ۳ جدول لازم نیست هر ۳ یکی می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین باید یک جدول کمیت پیدا کنیم که قابل ضرب در آن ۳ تا باشد یا این که یک جدول کمیت تناسبات این ۳ جدول را برای ما بگوید یعنی اگر حفظ سه بودنش را بخواهید بنمائید باید یک جدول، تناسبات حاکم بر هر سه را پیدا کنید به هر حال دو راه بیشتر در اینجا به نظر نمی‌رسد یا یک جدول تناسبات حاکم بر هر سه را بیان می‌کند یا این که تناسبات این ۳ جدول در یک جدول است؟ یک وقت می‌گوئید یک جدولی مانند جدول ضرب موجود را پیدا کرده در هر سه تای آن ضرب

می‌کنیم این یک حرف، یک صحبت دیگر این است که می‌گوئید این ۳ جدول روی هم تناسبانشان در یک جدول است.

برادر معلمی: اینها ۳ چیز نیستند بلکه یک چیزند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا بنابراین یک جدول کمی دارند؟

برادر معلمی: ممکن است گفته شود یک جدول دارند ولی این را سر جای خودش بحث می‌کنیم که البته به نظر می‌رسد نه این است و نه آن بلکه امر سومی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این ۳ جدول را چون بر یک پایه فلسفی تعریف داده اید پایگاه کمیت شما هم به همانجا باز می‌گردد.

برادر معلمی: البته کمیت‌های ۳ جدول با هم مربوطند اما این که ربطشان به هم چگونه است بحث دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر می‌رسد اولین بحثی را که ما باید در کم مطرح کنیم همین بحث است و آیا این که ۳ جدول نه از هم قطع اند و با هم وحدت دارند حتماً بازگت به تناسبات می‌کند.

برادر معلمی: یعنی درست همانکاری را که در کیفیت و مدل انجام دادیم در مورد کمیت نیز باید انجام بدهیم، سؤال اولیه ما این بود که ما ببینیم آیا در ۳ جدول کمیت لازم داریم یا نه، و اگر لازم داریم در هر جدول کم به چه معنا است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال ما این گونه می‌گوئیم که در هر سه جدو ۳ معنای مختلف از کمیت جاری است، آیا این سه معنا بر یک پایه فلسفی است یا نه؟

برادر معلمی: بر پایه فلسفی بودن ضمن دقت در کمیت هائی که در این جداول هستند معلوم می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قبل از این در جداول دقت کنیم باید بتوانیم پایگاه فلسفی کمیت در جداول را پیدا کنیم مانند ۳ دستگاه ریاضی، یک دستگاه ریاضی هندسه - مسطحه یک دستگاه ریاضی را باید بتوانیم بر یک مبنا و فرمول بسنجیم، یعنی یک چیز دیگر حاکم است که اصل کمیت در آن امر تمام

می‌شود. همین که می‌گوئید این سه دستگاه بریده از یکدیگر نیستند (به صورت مطلق) ولو ۳ دستگاه و ۳ معنا و ۳ نحوه محاسبه و کار کمی لازم داشته باشد خود این مطلب اثبات کنند یک دستگاه شامل است، که دستگاه کمی ماست.

برادر معلمی: ما باید در مورد این دستگاه کمی بحث کنیم با بهمیم ربط بین این سه کمیت چیست تا بعد از این مطلب آن امر شامل درست بشود نه این که از اول یک امر مشترکی را درست کنیم بعد بگوئیم آن سه دستگاه باید این گونه درست بشود.

س: اگر نسبت به اصل کمیت نظری نداشته باشیم نمی‌توانیم دستگاه کمی را بسازیم.

ج: یک تعریف کلی نسبت به اصل کمیت قبلاً ارائه کرده ایم بعد از این مطلب باید ملاحظه کنیم که این کمیت‌هایی که در اینجا هست به چه معنا بکار برده می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به صورت تعریف کلی به چه معنا به کار گرفته شده است؟

برادر معلمی: بصورت کلی کمیت به معنای تعداد وجه اشتراکاتی که وجود دارد یا تعداد وجه اختلافاتی که حذف گردیده است و کمیت سر جای آنها نشسته است.

س: این که می‌گوئید کمیت یعنی تعداد اشتراکات اشکالاتی وارد است آیا منظور شما از اشتراکات همین معنای وحدتی نیست؟ تعداد وحدت معنای تعداد اختلاف را م دهد. درست است که آن مشترک به معنای حذف اختلافات است.

ج: این اشتراکات که مانند نخود و لوبیا نیست که بگوئیم ۴ تا اشتراک است اینگونه نیست بلکه آن اختلاف با این اشتراک مخلوط بوده و یک چیز بوده است بنابراین اگر این را با یک مقایس کیل کنیم می‌گوئیم ۳ اشتراک وجود دارد.

س: ۳ اشتراک نیست بلکه شما ۳ اختلاف را حذف کردید مگر اشتراک می‌شود چند تا باشد؟

ج: اشتراک مطلق چون نداریم اشتراکی است که همراه با یک اختلافاتی است.

س: وقتی می‌گوئید صد تن گندم داریم به چه معناست؟

ج: یعنی گندم ها یک تن یک تن بوده است حالا که صد تا یک تن میگوئیم یک تن اولی با یک تن دومی فرق دارد، یک اشتراکاتی داشته، یک اختلافاتی ولی اشتراکات به آن اختلاف یک چیزاند بنابراین وقتی صد تن می گوئیم این اشتراکات چون با یک اختلافاتی بوده اند و آن اختلافات حذف شده است به این معناست که صد تن از آن اشتراک در اینجا وجود دارد که آن اختلافات را ما در اینجا در نظر نگرفتیم (اختلاف این یک تن با آن یک تن دیگر) بنابراین اشتراک آن قابل تعدد است.

س: نه. می خواهیم ببینیم معرف اشتراک عدد است و معرف اختلاف کیفیت است و این دو نیز با هم وجود دارند در هیچ جاذبه عدد تنها و نه کیفیت تنها نداریم.

ج: نه عدد معرف هم اشتراک است و هم اختلاف.

س: چه فرقی بین عدد و غیر عدد وجود دارد؟

ج: عدد بیان کننده تعداد اختلافاتی است که حذف شده و تعداد اشتراکاتی که تکرار شده است.

س: آیا اگر عدد بکار نمی بردیم و کیفیت می گفتیم. ...؟

ج: اگر عدد بکار نمی بردیم می بایست آن وجوه اختلافی را که حذف می کردیم همه را با هم ذکر می کردیم لذا اختلافات را حذف کنیم و اشتراکات را تکرار کردیم، وقتی اختلافات حذف می شود طبعاً اشتراکات می ماند، وقتی می گوئیم صد تن گندم یعنی صد تا از آن یک تن گندم نه این که اشتراک فقط یکی است اگر اشتراک فقط یکی باشد صد بی معنا می شود.

س: حالا (علی فرض) بر اساس یک تعریف جلو برویم ببینیم چه می شود بر اساس این تعرف دستگاه کمی بر آن اساس را توصیف کنید و آیا بر اساس این دستگاه باید اختلافات آنها را ببینیم یا بر اساس روشن شدن آن سه جدول؟

ج: بعد از این آن تعاریفی را که از کمیت در ۳ جدول مطرح می کنیم هر سه آنها باید با این تعریف اولیه هماهنگ باشد و آن را نقض نکند، خود آن ۳ تعریف هم باید با هم یک نحوه تناسباتی داشته باشند یعنی آن ۳ جدول کمی هم بر اساس تعریف اولیه از کمیت باشند و هم با هم هماهنگ باشند.

س: باید دستگاه ما به گونه ای باشد که بتوان از یک جدول کمی دو جدول دیگر را هم بدست آورد.

ج: نه همیشه اینگونه نیست بلکه فقط در صورتی ممکن است که ما رب این دو جدول را داشته باشیم.

س: پس ابتدا باید ببینیم که بر اساس این دستگاه چگونه می شود آن ۳ جدو را از هم شناخت؟ مثلاً اگر ۱،

۲، ۳ در همین موضع باشد در آن ۳ جدول هم نمودی پیدا می کند ولو این که در ۳ مرتبه ۱ و ۲ و ۳ را بکار

می بردیم. پس بنابراین ۱ و ۲ و ۳ در این دستگاه اصلی باید معنا داشته باشد تا بعد بتوان گفت در این عدد

در ۳ جدو دیگر چه معانی پیدا می کند.

برادر معلمی: لذا اگر حد اتولیه در مورد کیفیت همین مطلب باشد باید بر این اساس یک فرمول شامل کمی

نیز داشته باشید که بعد آن فرمول معیارمست در صحت هماهنگی فرمولهای کمی ۳ جدول با حد اولیه و

تعریف.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا ببینید واقعاً از حروف ابجد و علم جفر نمی شود استفاده کرد.

برادر معلمی: در آنجا یک مدخل کبیر است و یک مدخل صغیر و ۱۳ ستون حروف دارد که ستون چهار دهم

جواب و پاسخ است.

س: آیا آن جداول حروفی می تواند پاسخ این سؤال که فرمول حاکم بر ترکیب و تغییر و ارزش را پیدا کند؟

ج: نه. اساساً چنین سئوالاتی را آنجا پاسخ نمی دهند...

س: باید تعریف اولیه ای که از مکتب داریم از طریق تناسبات جاری شود.

برادر معلمی: آنچه را که ما تصور می کردیم این بود چون در جدول جهت باید تناسباتش از وحی برسد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابر فرض نباید از وحی بگیریم.

برادر معلمی: بنا شده است که آن جدول جهت را از وحی بگیریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می توان فرض کرد که مثلاً یک بار تناسبات را از وحی نگیریم بنا شد که

آن را عقل بسازد.

برادر معلمی: عقل به چه میزان آن نسبتاً را قرار می دهد؟

ج: تناسبات ۱ و ۲ و ۳

س: این مطلب نمی‌شود زیرا در آن جدول جهت فرضاً صد مرتبه ذکر می‌کنید.

ج این تناسبات ۱ و ۲ و ۳ بالا می‌بریم یعنی سیر را این گونه می‌نویسیم:

۰۰۰ و ۸۱ و ۵۴ و ۲۷ و ۱۸ و ۹ و ۶ و ۳ و ۲ و ۱

س: این مطلب به چه دلیل صحیح است؟

ج: فرض که می‌توانیم قرار بدهیم.

برادر معلمی: تصویری که داشتیم این بود که این را می‌توان از وحی بدست آورد حالا علی فرض این که بتوان

نسبت بین اوصاف جهتی را هم از وحی بدست آورد یا اگر عقلی است آن را از عقل بدست آورد. صحبت

بعدی این بود که آیا اگر در اینجا عددش را به ما بدهند بعدی‌ها چگونه بدست می‌آید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا اگر ما همه اینها را «فرضی» جلو ببریم می‌توانیم یک فرضیه

همه‌انگ ارائه دهیم؟

برادر معلمی: ما چکار به عدد آن داریم، اول ما باید ببینیم اینها چه ربطی با هم دارند و سپس را در آنجا

عددی مفروض واقع شد. بگوئیم چون بر چنین قاعده ای استوار است، از اعداد قبلی نتیجه می‌گیریم که

اعداد جدول هم باید اینها باشد، مثلاً اگر گفته شود که ضبط صوت باید هزار تومان باشد و میکروفون ۱۰۰

تومان آیا از این امر می‌توان فهمید که یک ضبط صوت باید در مقابل چند تا میکروفون باشد یا نه؟ فرضاً آیا

چون نسبت قیمتها آن‌ها ۱ به ۱۰ است می‌توان نتیجه گرفت که یکی از این لازم داریم و ده تا از آن بگونه

ای که تعداد هر یک ضرب در قیمت آنها مساوی باشد و از همین به عنوان یک فرمول استفاده کنیم یا نه؟ به

هرحال باید مشخص کرد که بین این سه فرمول هست یا نه؟ چون در اولی تعدا معین می‌شود در یکی از

اینها هم ارزش معین می‌شود و از آنجا. می‌توان ارزش اینها را بدست آورد. حال علی فرض این که جدول

جهت را وحی یا عقل بگوید (که در این صورت از همان اول باید آن را بر اساس ملاحظه شرایط بدست آورده

باشیم که بگوید از کجا به کجا باید برویم) باید ارزش اینها را هم داشته باشیم و بدانیم از اینجا که به آنجا

میرویم چقدر رشد کرده ایم چرا که در غیر این صورت ما نمی‌توانیم دو جدول دیگر را معرفی کنیم، بنابراین بر فرض که این جدول جهت را با ویژگیهای فوق هم معرفی کند و بگوید فرضاً صبر یک تومان می‌ارزد و تسلیم ده تومان و رضا هزار تومان (در دستگاه) ملسم باید احکام و تکنولوژی را هم قیمت بزند بگونه ای که اخلاق اقتصادی در مقابل اخلاق اطلاعاتی و اخلاق اطلاعاتی در مقابل اخلاق ولایتی قرار بگیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من هر چه فکر می‌کنم نمی‌دانم که چرا شما همین فرمول اصلی را ۱، ۲، ۳ و نمی‌گذارید.

برادر معلمی: ما تا به حال فرمول ۱، ۲، ۳ نداشته ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این صورت فرمول کمی شما چیست؟

برادر معلمی: الآن داریم دنبال همان می‌گردیم ولی به چیز معینی نرسیده ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در مرحله شامل چگونه محاسبه می‌شود؟ اگر شما بنابر تعریفان گفتید که اختلافهایی حذف و اشتراکهایی اخذ می‌شود باید اصل موضوعه اولیه ای را قبل از این سه جدول ارائه دهید.

برادر معلمی: ما هم الآن دنبال همین فرمول می‌گردیم که ربط اینها باید چگونه باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌گوئید تعریفمان را پیدا کردیم ولی تعریف تنها بدون فرمول کافی نیست و باید یک نسبت حکمیه بدهید که قبل از این سه جدول است.

برادر معلمی: آیا این فرمول را چگونه و از کجا باید بدست بیاوریم؟ اصل بحث ما همین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بحث ما باید در اختلاف و اشتراک باشد، یعنی باید ببینیم که اختلاف و اشتراک چه نسبتی با هم دارند.

برادرمعلمی: از ملاحظه این امر چگونه می‌توان به فرمول مطلوب رسید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر نسبت اختلاف و اشتراک به هم معلوم شد صحبت بعدی این است که آیا اختلاف و اشتراک در جهت چه نسبتی با هم دارند و سپس دید که اختلاف و اشتراک در ترکیب یا

تغییر چه نسبتی با هم دارند؟ بنابراین اول باید دنبال این بود که چه نسبت کمی بین اختلاف و اشتراک وجود دارد لذا ورودی بحث اگر ورودی دقیقی باشد حتماً در جایی متوقف می‌شود.

برادر معلمی: چون این سه فرمول یک فرمولند، اگر در جایی از آن نسبتی را بدانیم بقیه حل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینها بعد از این است که شما قاعده کم را بدست آورید یعنی قبل از کم بحث منطق است و تا اینجا تعریفان را بر اساس منطقتان دارید و با همان منطقی که این تعریف را دارید، باید قاعده اولیه تان را هم می‌دهید و سپس آن قاعده را در جاهای مختلف برده و مصادیق آن را بدست آورید.

برادر معلمی: ما دنبال همان قاعده می‌گردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس آن قاعده جدول جهت، مراحل و وضعیت نیست بلکه قاعده ای عام است.

برادر معلمی: ما که از جدول جهت، زمان و مکان عامتر چیزی نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قاعده کمیت عام تر از آن است، یعنی وقتی می‌گوئید اشتراکهایی وجود دارد و اختلافهایی حذف شده است و این معنایش این است که نسبت به کل اینها هم می‌توانید این حرف را بزنید.

برادر معلمی: آیا وقتی ما می‌گوئیم زمان بدان معنی است که مکان و جهت را حذف کرده ایم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک چیز دیگری دارید که مثلاً می‌گوئید در مشیت این سه تا حذف می‌شود و یک اصل یا فرمول کمی تحویل داده می‌شود و سپس مشیت در این سه مسأله نازل می‌شود. آیا مگر این سه یک وحدت ترکیبی تحویل نمی‌دهند؟ (س: بله) در این صورت باید بتوانید در اولین رتبه با منطقتان یک اصل موضوعه کمی بسازید، فرضاً اگر منطق اصالت ربط است، این اصل نباید مال یکی از این سه تا باشد.

برادر معلمی: ما می‌گوئیم این سه تا یک چیز هستند و لازم نیست که آن اصل در مورد این سه تا تکرار شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن اصل باید با قید خصوصیت تکرار شود و هر کدام خصوصیات خودش را دارد.

برادر معلمی: آن اصل ممکن است در هر سه اینها باشد و نه این که در هر سه اینها تکرار شود حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما اشکالتان در یک اصل منطقی است و نه اصل کمی مثلاً می گوئید روش موجود بر اساس روش قیاسی بدست می آید در حالی که ریاضیات جدید بر اساس روش اصالت ربطی بدست می آید. حال اصالت ربط چیست؟ می گوئیم آن گونه است که مطلق بودن ما به اختلاف و مطلق بودن ما به الاشتراک را نفی می کنند و در این دو نفی تعریف سومی را تحویل می دهد، حال همین تعریف بر اساس منطقی است، و لذا بر اساس منطقتان باید بتوانید اولین اصل ریاضیتان را به دست آورید.

برادر معلمی: ما هم دنبال همان هستیم آیا این اصل را از کجا بدست آوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای بدست آوردن آن هیچ وقت نباید در اینها بگردید.

برادر معلمی: ما هم در اینها نمی گردیم بلکه صرفاً می گوئیم کمیت در اینها بچه معناهایی هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مطلب بدان معنی است که می خواهید اینها را بر آن مبنا تعریف کنید (س: همین طور است) ولی قبل از این تعریف باید چیزی دیگری داشته باشید تا بتوانید تعریف کنید. برادر معلمی: ما بدون هیچ چیز دیگری تعریف کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مفروض واقع شده است و نه این که بدون پشتوانه باشد توضیح داده ایم و نه این که فرمول درست کرده باشیم، زیرا اگر فرمول درست کرده بودیم کارمان تمام بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما تعریفتان را بدهید تا من فرمول را در آن نشان دهم.

برادر معلمی: این طور می گوئیم که در جدول وضعیت کمیت بعنوان ضرایب واقع می شود و در جدول مراحل کمیت به عنوان سرعت تغییر است و در جدول جهت کمیت به عنوان میزان ارزش مطرح می باشد، یعنی در جدول می گوئیم این چند تا وجود دارد، در جدول دوم می گوئیم این چند بار باید تغییر کند و در جدول سوم می گوئیم این چقدر می ارزد و یا چقدر باید بارزد، این سه مطلبی بوده که ما تاکنون داشته ایم. حالا هم

دنبال این می‌گردیم که آیا تعداد در جدول اول با تعداد دفعات تغییر و مقدار ارزش چه ارتباطی با هم دارند و این فرمولی است که مجهول ماست بگونه ای که اگر یکی از اینها را بدانیم چگونه می‌توانیم به دو تای دیگر پی ببریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا در جدول وضعیت وقتی گفته می‌شود کمیت در مقابل ضرایب می‌باشد بچه معناست؟

برادر معلمی: یعنی این که در مقابل تعدادی از دیگران چه تعدادی از این باید باشد به عبارت دیگر چه تعدادی از این کیفیات با چه تعدادی از کیفیات دیگر در تعادل است، در جدول دوم بدان معناست که این کیفیت چه تعداد تغییراتش با چه تعداد تغییراتش سایر کیفیات در تعادل است و در جدول سوم بدان معناست که چه مقدار از ارزش این کیفیت با چه مقدار از ارزش سایر کیفیات در تعادل است و هر سه این امور هم در برنامه ریزی وجود دارد زیرا در برنامه ریزی درجایی این طور می‌گوئیم که مثلاً اگر ضبط صوت ۶ هزار تومان باشد میکروفون باید هزار تومان باشد که این مبین بحث ارزش است که مربوط به جدول سوم است. در جای دیگر این طور می‌گوئیم که اگر یک دستگاه ضبط صوت داشته باشیم به تبع آن باید دو عدد میکروفون داشته باشیم که این نیز مربوط به جدول وضعیت است، گاهی هم می‌گوئیم سرعت عوض شدن میکروفونها دو برابر عوض شدن سرعت ضبط صوت است، یعنی دوام ضبط صوت بیشتر از دوام میکروفون است و این نیز مربوط به جدول دوم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعریف اولتان این بود که تعداد وجه اشتراکهایی که وجود دارد و اختلافهایی که حذف شده است، وقتی می‌گوئید در مقابل چند تا از دیگران، چند عدد از این باید باشد، و سپس می‌گوئید تغییر و ارزش آنها چه رابطه ای دارند، یک مقدار از اعداد را درباره آنها گفته اید که اینها را بدون یک اصل نمی‌توانید مطرح کنید. یعنی آیا بر چه اساسی است که این حرفها را زده اید؟ یعنی شما صحبت از تعادل در هر سه اینها می‌کنید و این معنایش آن است که ریاضیات و تعادل اصل اولیه حاکم بر فرمایش شما در سه مطلب فوق است.

برادر معلمی: ریاضیات هم در تعادل نقش دارد و نه این که ریاضیات همان تعادل باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ریاضیات ابزار تنظیم تعادل است.

برادر معلمی: نه فقط ریاضیات، چرا که قبلاً هم که بحث از کیفیت بود، عین آن در بحث تعادل مطرح می‌شد. یعنی اگر اینجا ضبط صوت باشد. متناسب با آن میکروفون است نه استکان و این یک بحث کیفی (تعادل کیفی) است و ربطی به ریاضی ندارد. بعد می‌گفتیم اگر اقتصاد می‌خواهد عوض شود، سرعت تغییر اقتصاد باید بیشتر از سرعت تغییر فرهنگ باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به هر حال برای تعادل در ریاضیات معنایش کرده اید عین تعادل در کیفیات معنا شده، تعادل در ریاضیات معنا شده است.
برادر معلمی: معنا نشده بلکه گفته ایم باید تعادل باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا نسبت تعادل با وجه اشتراک چیست؟ یعنی چیزی که در این سه تکرار شده، تعادل است.

برادر معلمی: ما به دنبال تعادل هستیم و اصولاً برنامه ریزی یعنی تعیین تعادل

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعادل با وجه اختلاف و وجه اشتراک چه نسبتی دارد؟ یعنی شما در تعریفی از کمیت می‌گوئید «وجه اشتراک‌هایی که وجود دارد» آیا این مطلب با معنای «تعادل» که مطرح می‌کند چه ارتباطی دارد؟ به عبارت دیگر اگر حد اولیه «تعداد وجه اشتراک‌هایی که وجود دارد و وجه اختلاف‌های ی که حذف شده «می باشد آیا چه زمانی است که ما می‌توانیم کلمه «تعادل «را با کمیت» ترکیب کنیم؟ این معنای ریاضی ما را می‌دهد، کانه در حد اولیه ریاضی به طور عام مطرح شده (و باید هم عام باشد) ولی در اینجا می‌خواهید ریاضیات را در مجموعه بیاورید.

برادر معلمی: در اینجا متوجه نمی‌شویم که چرا ما باید بگوئیم اختلاف و اشتراک چه نسبت کمی باید با هم داشته باشند تا تعادل باشد و چرا چنین چیزی برای ما مباحث بعدی لازم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه «تعادل» درسه بحثی که از کمیت فرمودید تکرار شده است را که قبول دارید؟

برادر معلمی: تعادل اصولاً از اول برنامه ریزی مطرح بوده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست ولی در اینجا فرموده اید چه تعدادی از این با دیگران باشد تا تعادل باشد و لذا در اینجا یک برابر دارید و یک تعداد، برایتان معنای تعادل را می‌دهد (س: بله) و تعداد متعادل اساس صحبت شما می‌باشد، حال اگر فرمول تعداد متعادل را پیدا کردید آیا حاکم بر اینها نیست؟

برادر معلمی: ما دنبال همین می‌گردیم که این فرمول را از چه راهی بدست آوریم و تعداد متعادل در هر یک از این سه موضع فرق دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینها سه خصوصیت جداگانه دارند.

برادر معلمی: اول از همه باید دید که این سه چه ربطی با هم دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این سه با همدیگر تحت این فرمول قرار می‌گیرید یعنی اگر بتوانیم ربط بین تعدد و تعادل را تعریف کنیم یک گام به مطلب نزدیک شده ایم، یعنی فرمول اصلیمان را پیدا کرده ایم و محصول اول مان همین است.

برادر معلمی: من متوجه نمی‌شوم که چرا چنین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مبتنی بر فرمایشات خودتان است که این نتایج گرفته می‌شود، شما می‌گوئید «چه تعدادی در مقابل چه تعدادی باید باشد تا متعادل باشد»، «چه تغییراتی با چه تغییراتی باید باشد تا متعادل باشد» و چه ارزشی نسبت به چه ارزشهای دیگر باید متعادل باشد» و این معنایش این است که موضوع بحث شما «تعدد» و «تعادل» می‌باشد. برادر معلمی: خیلی چیزها مطرح شده ولی چرا ربط بین «تعدد» و «تعادل» موضوع بحث ماست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا شما در عدد (در تعریف قلبتان) خصوصیت مجموعه نگذاشته اید «وقتی می‌گوئید» کمیت یعنی تعداد وجه اشتراکهایی که وجود دارد و وجه اختلافهایی که حذف شده در آن

معنای مجموعه ای لحاظ شده است و حداقل این است که معنای مجموعه ای در آن کمرنگ است یعنی اگر چه مبنی بر اصالت شیی نیست ولکن در آن نشان داده نشده که چگونه سازگار مجموعه است، ولی در معنای دوّم که اگر ما بتوانیم بر اساس دستگاه خودمان بگوئیم که معنای «تعدد» و «تعادل» چیست، در این صورت حتماً می‌توانیم بگوئیم که «تعداد متعادل» در مقابل دیگر اشیاء همین طور در مقابل تغییرات و ارزش چیست فرضاً اگر گفتیم «تعداد متعادل» ۱، ۲ و ۳ است در این صورت باید عین همین را به هر یک از آن سه موضع انتقال دهیم ولو این که در هر یک از این مواضع معنای خاصی برای ۱، ۲ و ۳ مد نظر باشد (در جایی در شیی، در جای دیگر در سرعت و در جای سوّم در ارزش ضرب شود)

برادر معلمی: بنابراین مثالی که می‌زنید، ربط «تعادل» و «تعدد» را معنا نمی‌کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نحوه سؤال را این گونه بیان می‌کنیم و می‌گوئیم سؤال اطیمان چنین است.

برادر معلمی: بعد وقتی در پاسخ ۱، ۲ و ۳ را مطرح می‌کنید....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر فرضاً چنین گفتیم که بر اساس فلسفه، معنی تعدد همیشه تعادلش در ۱، ۲ و ۳ است. ..

برادر معلمی: یک وقت است که سؤال می‌کنید که «ربط بین تعادل و تعدد چیست و یک وقت است که در

صدد پاسخ به آن هستید و می‌گوئید: «به عنوان مثال هرگاه تعدد ۱، ۲ و ۳ بود، تعادل است»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ۱، ۲ و ۳ را بعنوان مفروض مطرح می‌کنیم معنایش این است که مبتنی بر یک فلسفه فرضی خاص است.

برادر معلمی: من کاری به خود ۱، ۲ و ۳ ندارم بلکه کار با نفس جواب دارم، یعنی اگر سؤال این باشد که

«ربط بین تعدد و تعادل چیست» و به عنوان پاسخ گفته شود که «هر وقت تعدد فلان طور باشد» که ربط

تعدد و تعادل چیست «و به عنوان پاسخ گفته شود که» هر وقت تعدد فلان طور باشد (مثلاً ۱، ۲ و ۳) تعادل

است» در حقیقت این پاسخ آن سؤال نیست، چرا که صرف این گفته معلوم نمی‌کند که ربط تعدد و تعادل چیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این یک مصداقی از تعادل است، صحبت اوله آن است که بر اساس فلسفه تعدد معنا شود بعد تعادل معنا شود و سپس ربط بین این دو هم معنا شود حال تعدد را شما می‌فرمائید «کمیت».

برادر معلمی: کمیت یعنی وجه اشتراکهایی که وجود دارد وجه اختلافهایی که حذف شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعادل یعنی چه؟ کاربرد کمیت برای شما چیست؟ در ملاحظه تعادل یا عدم تعادل کاربرد دارد و لذا رعد باید لزوماً یک نسبتی برای معرف تعادل بودن باشد تا بتواند از عهده این امر بر آید مثلاً شما در یک کفه ترازو قند و در دو کفه دیگر یک لنگ دو کلیوئی گذاشته و می‌گوئید «برابر» شد، تا در عدد تان معنای برابری و نابرابری مشخص نباشد، در اینجا نمی‌توانید لفظ برابر شد» را بکار ببرید، تنها می‌توانید بگوئید صاف شد، اگر «برابرد» معنایش این است که کمیات نسبت به همدیگر بگونه ای خاص برابرنند (مثلاً دو با دو برابر است) و در نتیجه این سنگ دو کیلو است، قند هم دو کلیوست و لذا دو کفه ترازو برابرنند.

برادر معلمی: اینها چه ربطی به وجه اختلاف دارد، وقتی چند چیز را ترکیب کنیم یک شی خاصی بوجود می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چند چیز، یعنی چند چیز مختلف و یک چیز دیدن آنها یعنی اینکه اختلاف آنها حذف شده است.

برادر معلمی: اختلاف آنها در آن «وحدت» هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اختلاف آنها در نتیجه که نیست (س: در خود نتیجه هم هست) یعنی آیا

در نتیجه یک ثمره پیدا کرده ایم یا چند ثمره مختلف؟

برادر معلمی: یک ثمره متعدد است و نه یک ثمره بسیط

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این «یک ثمره» یک امر جدید است یا تکرار همان امور قبلی است؟
(س: تکرار آنها نیست) اگر تکرار آنها نیست، پس تبدیل آنهاست و اگر تبدیل شده اند معنایش این است که
بین آن چیزهایی که قبلاً بود و چیزی که الان هست، یک اشتراکهایی وجود دارد.

برادر معلمی: یک رابطه ای بین آنها وجود دارد و نه این که یک وجه اشتراک بین آنها وجود دارد.
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مگر بحث اختلاف و اشتراک در «ابطه ملاحظه نمی شود؟ (س: چرا) در
این صورت در اینجا هم باید مطرح گردد.

برادر معلمی: این که وضعیت قبلی با وضعیت بعدی با هم اشتراکاتی دارند، درست ولی اختلافاتی هم دارند.
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این صورت در مرتبه ای که تبدیل می شوند هم باید چنین باشد و در
مرحله تبدیلی اگر گفتید اختلافها حذف و اشتراکها وجود دارد، معنای همان عدد کمی را می دهد.
برادر معلمی: وضعیت قبل با ربط ترکیبی به وضعیت بعدی می رسند، وقتی وضعیتی به وضعیت دیگر تبدیل
می شود این دو وضعیت یک وجه اشتراکیهایی با هم دارند و یک وجه اختلافهایی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی است که در همین حد اکتفا می کنید و گاهی است که می گوئید
نفس تبدیلیش هم باز معنی وجود اشتراکها و اختلافهای است.
برادر معلمی: ولی این بدان معنا نیست که قبل از ترکیب یک اختلافهایی داشته اند (چه چیزی با چه چیزی
چه اختلافهایی داشته است)؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی شما عدد تعادلی تان را بدست آوردید چه کار می کنید؟
برادر معلمی: در این صورت فرضاً اگر این طور به دست آورده باشیم که در مقابل هر ضبط صوت چهار
میکروفون باید بگذاریم، همیشه این مطلب را رعایت می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود همین مثال به خوبی روشن می کند که باید بین «عدد» و «تعادل»
ربطی وجود داشته باشد. یعنی اگر تعریف تعادل را توانستید به صورت عددی مطرح کنید همیشه می توانید
بگوئید که چگونه است. یعنی اگر شما از آن طرف قضیه هم بیائید و فرضاً فرمول را پیدا کرده باشید،

معنایش این است که معرفی عدد و تعادل بر پایه حرف خودمان، عدد در مجموعه را می‌دهد، به عبارت دیگر کمیتی را که تعریف فرمودید، کمیت در مجموعه هنوز نیست بلکه «کمیت عام» است. اگر رب آن را با تعادل ارائه دهید، آن وقت است که معنای مجموعه ای می‌دهد.

برادر معلمی: نمی‌دانم که ربط آن را با تعادل چگونه باید معرفی کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر می‌آید که سؤال اول از رابطه «تعادل و تعدد» است. اگر این سؤال تمام شود، ما عین این سؤال را با اضافه کردن اوصافی که مطرح می‌کنید، در قدم دوم آورده و آنها را هم جواب دهیم. آیا برای سؤال موضوعیت قائل نیستید؟

برادر معلمی: اصولاً متوجه نمی‌شوم که تعادل و تعدد چه ربطی با همدیگر دارند و لذا سؤال مفهوم نیست. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: توضیح سؤال این است که هرگاه عددهای تعادلی را پیدا کرده باشید و آن را بکار بگیرید آیا چه چیزی را بکار گرفته اید؟ در اینجا شما عدد را در یک میزان خاصی - که می‌گوئید میزان تعادلی است - بکار گرفته اید. حال اگر عدد ربطی به تعادل نداشته باشد شما نمی‌توانید چنین کاربردی از آن بگیرید.

برادر معلمی: ما نمی‌خواهیم بگوئیم عدد ربطی به تعادل ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هرگاه تعادل عددی قابل تعریف شد معنایش این است که عددتان، عدد مجموعه ای شده است.

برادر معلمی: خوب شده باشد، منظور چیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنایش این است که سؤال اول ما همین است.

برادر معلمی: من متوجه نمی‌شوم یعنی از یک طرف اگر سؤال اینست که «آیا تعدد به تعادل ربط دارد یا نه؟» می‌گوئیم بله ربط دارد، چرا که یک تعدد خاصی را ما تعادل می‌دانیم و هر تعددی را تعادل نمی‌دانیم،

ولی حالا ما به دنبال این هستیم که چه تعددی است که برابر تعادل است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین سؤال اول این است که آیا تعادل چیست که تعدد خاصی را

تعادل می‌دانیم و سؤال دوم این است که چه ربطی بین تعدد و تعادل است؟

برادر معلمی: آیا سؤال دوم با آن سؤال اولیه که داشتیم چه فرقی دارد و چه مفهومی را می‌رساند؟ آیا

سؤال دوم همان «چه تعددی را تعادل می‌دانیم» است یا چیز دیگری است؟

یعنی سؤال اصلی ما این است که «چه تعداد خاصی را تعادل می‌دانیم» آیا این سؤال دوم نسبت به آن چه

موضعی دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سؤال فوق را خرد کنیم، اولاً باید معلوم شود که تعادل چیست که

تعدد خاصی را تعادل می‌دانیم ثانیاً، چه ربطی بین تعدد و تعادل است تا بتوان گفت تعدد خاصی را تعادل

می‌دانیم؟ آن وقت هرگاه این دو جواب داده شود از این دو مقدمه معلوم می‌شود که ما به دنبال فرضاً «تعدد

الفی» مثلاً «تعدد تعادلی» هستیم و در این دو تعدد تعادلی تعریف شده است و در این صورت می‌توان معنای

آن را در مراتب پائین تر بیان کرد به گونه ای که فرضاً «تعدد تعادلی ترکیبی» تعدد تعادلی تغییری» و

«تعدد تعادلی ارزشی» را تعریف کنیم و اینها نیز منوط به این است که معنای سه واژه دیگر هم در

ریاضیاتمان معلوم شده باشد، یعنی ربط «تعدد تعادلی» با ترکیب «تغییر و ارزش و به عبارت دیگر ربط

بین «تعدد و ترکیب»، «تعدد و تغییر» و «تعدد و ارزش» را هم بدست آورده باشیم. بنابراین اگر سر را

نرویم و مستقیماً سراغ ترکیب برویم به مشکل برخورد می‌کنیم.

برادرمعلمی: ما در آنجا هم به دنبال فرمول بودیم و نه این که ترکیب چطور می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در فرمول به دنبال تعادل بودید، قبل از این که تعادل را معنای عددی

کرده باشیم.

برادر معلمی: تعادل در چه صورتی معنای عددی می‌دهد؟ تعادل یعنی چه؟ تعادل یعنی تناسب، هماهنگی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال سؤال اینست است که «هماهنگی تعدد چیست؟»

برادر معلمی: چه ربطی بین هماهنگی و تعدد هست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بین «تعدد هماهنگی» و «هماهنگی تعدد» فرقی نیست.

برادر معلمی: منظور از «هماهنگی تعدد» این است که هرگاه تعدد مطلوب را به ما بدهد به آن تعدد هماهنگی می‌گوئیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این صورت چه ربطی بین، تعدد و هماهنگی وجود دارد؟

برادر معلمی: ربط بین این دو و شاید علت و معلول باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما باید برای عدد معنایی بدهید که بتوانید معنای هماهنگی را ارائه دهد، به عبارت دیگر، اگر تعریف اولیه را یک تعریف عامی بدانیم، باید یک قید خصوصیت را اضافه کنیم تا معنای عدد را بر ایمن مبین تر بکند، مثلاً هرگاه ۱، ۲ و ۳ مفروض باشد، عدد ۴ دیگر از سنخ قبلی نیست بلکه اعداد جدید مطرح می‌شود.

برادر معلمی: ولی این مطلب که جواب سؤال ما نیست چرا که شما اسم یک تعدد خاصی را هماهنگ یا متعادل می‌گذارید و وقتی پرسیده شود ربط هماهنگی و تعدد چیست گفته می‌شود که هرگاه اعداد این طور باشد هماهنگند. به عبارت دیگر مثل این می‌ماند که ما داریم از هماهنگ بودن یک تعریف می‌دهیم و نه این که جواب سؤال و ربط بین تعدد و هماهنگی را بیان کرده باشیم و سؤال دوم هم این است که آیا خود همین را از کجا می‌آوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این صورت باید بین ۱، ۲ و ۳ و در نفس عددیت آنها اثری باشد که فرضاً عدد ۹ را بدهد که تعریفی که از ۹ ارائه می‌دهیم را با تعریفی که از ۱، ۲ و ۳ کرده ایم بتواند تمام کند. برادر معلمی: بحث در این صورت که مطلب فوق جواب سؤال نیست تنها ما گفته ایم که بعضی از تعدد ها متعادل نیستند و بعضی هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به این دلیل جواب نیست که هنوز نتوانسته ایم ربط را مشخص کنیم و

به همین دلیل هم برای شما کارائی ندارد، به هر حال آیا خود سؤال برای شما روشن نیست یا جواب آن؟

برادر معلمی: این دو فرقی ندارند، به صورت فلسفی سؤال مفهوم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصل سؤال این است که هرگاه شما نتوانید ربط بین عدد و هماهنگی را درست تعریف بکنید (و نه این که نمونه مصداق نشان بدهید) تعادل را نمی‌توانید تعریف کنید. بنابراین اگر به فرض محال توانستیم این دو را پیدا کنیم که مثلاً علت هماهنگ شدن عددها، «الف» است....

برادر معلمی: سؤال از این که «علت هماهنگ شدن عدد ها چیست» مفهوم است ولی این غیر از سؤال از رابطه تعدد و هماهنگی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این سؤال را جواب دهید، می‌توانید راهنمای سؤال دوم باشد، چرا که بیان علت آن، بیان ربط آن را هم در پی دارد، اگر گفتید علت هماهنگی عددها مثلاً «الف» است. ...

برادر معلمی: سه سؤال در اینجا مطرح است: ۱- عددها در کجا با هم هماهنگند ۲- علت هماهنگی اعداد چیست؟ ۳- عدد و هماهنگی چه ربطی دارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا هر کدام از این سه سؤال را که جواب دهید راهنمای جواب به دو سؤال دیگر می‌شود یا نه؟

برادر معلمی: سوال سوم را اصولاً معلوم نیست که بتوان به آن پاسخ داد یا نه مگر این که این طور بگوئیم که فرضاً ما به چنین اعدادی هماهنگ می‌گوئیم ولی این که ذاتاً و منطقاً عدد و هماهنگی چه ربطی با هم دارند مطلب نامفهومی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به فرض محال، اگر توانستیم به آن جواب بدهیم، آیا پاسخی که داده می‌شود کارائی دارد یا نه؟

برادر معلمی: وقتی جایگاه سؤال مشخص نباشد، طبعاً نمی‌توان فهمید که چه پاسخی به آن می‌خورد. یعنی چون خود سؤال مفهوم نیست کارائی داشتن پاسخ آن نیز معلوم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می‌گوئید فلان اعداد را هماهنگ می‌گوئیم چه؟

برادر معلمی: در این وصرت جواب سؤالها از آن در می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا شما می‌گوئید هماهنگ هستید؟ آیا این معنایش این نیست که ربطش را قبلاً معین کرده اید؟

برادر معلمی: ما اینها را به آن دلیل هماهنگ می‌دانیم که مطلبی را که می‌خواستیم به دست آورده ایم، در این صورت از چه رابطه ای استفاده کرده ایم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بنابراین در ما به الاشتراکهایی که وجود دارد و ما به الاختلافهایی که حذف شده است و در همان تعریف اولیه عدد تسامح شده است و هنوز روشن نیست که ریشهٔ تعدد چیست شاید هم بهتر باشد بگوئیم اجمال دارد نه این که تسامح شده است وقتی می‌گوئید بین صد تن گندم ما به الاختلافها و اما به اشتراکهایی وجود دارد، آیا عدد را قبلاً از جای دیگر نیاورده اید؟

برادر معلمی: در آنجا ما عدد را از تعریف حذف کردیم و این طور گفتیم که اگر بخواهیم هر کیفیت را وجه اختلاف و وجه اشتراک آن را طوری مخلوط کنیم که هر کیفیتی خودش خودش شود، در اینجا عدد موضوعیت پیدا نمی‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عدد چیست که موضوعیت پیدا نمی‌کند؟

برادر معلمی: یعنی هر چیزی خودش خودش می‌شود و همین چیزی که عرف مردم به آن ۱، ۲ و ۳ و ۴ و .. می‌گویند معنا پیدا نمی‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ۱، ۲، ۳، ۴ گفتن معنایش این است که شما یک چیزی را قبلاً می‌خواهید از ارتکازات بگیرید.

برادر معلمی: نه، می‌خواهیم آن را تعریف کنیم، لذا ابتدا تعریف عرفی آن را مطرح می‌کنیم زیرا اگر از اول، هیچ چیز از آن ندانیم، حرفی نسبت به آن نمی‌توانیم ارائه دهیم، اگر چیزی را به صورت اجمال مطرح کردیم می‌توانیم آن را تبیین کنیم والا چیزی را نمی‌توانیم بسبب به آن بدهیم. لذا اگر وجه اختلاف و اشتراک را طوری مخلوط کردیم که هر چیزی خودش خودش شد تعدد و دو (به معنای عرفی آن) معنا پیدا نمی‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در دوئیت لحاظ اشتراک می‌خواهد.

برادر معلمی: یعنی ابتداست که به نظر می‌رسد از دو به بالا منتفی می‌شود ولی در حقیقت خود یک هم نفی می‌گردد ولی این نفی عدد و تعدد و ۱، ۲، ۳ و ۴ و... پس عدد وقتی موضوعیت پیدا می‌کند که از اختلافها به نفع وجه اشتراک‌ها صرف نظر کنیم و در اینجاست که فرضاً می‌توانیم بگوئیم دو استکان.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر در در خود اشتراک هم همین امر را تکرار کنیم چه طور می‌شود؟ (س: یعنی چه؟) یعنی اگر دو اشتراک وجود دارد معنایش این است که دوئیت را حفظ کرده اید.

برادر معلمی: وقتی می‌گوئیم دو استکان، بعد برای آن تعریف می‌دهیم، یعنی این که این دو یک اختلافهایی داشته اند که در این ترکیب وارد نکرده ایم و سر جای آن اختلافها «دو گذاشته ایم، لذا این» دو «از یک طرف بیان کنند اختلافی است که در این مجموعه مورد لحاظ قرار نگرفته است (که فرضاً کدام کوچک، قرمز، ... بوده است) و از طرف دیگر بیان کننده تکرار اشتراکات است یعنی از استکانیت دو چیز داریم و بنابراین معلوم می‌شود که عدد بدون اشتراک و اشتراک بدون عدد محال است که موضوعیت داشته باشد که این عبارت اخرای همان عدم وجود اختلاف بدون اشتراک و اشتراک بودن اختلاف است.

«والسلام علیکم و رحمہ ا... و برکاتہ»

بسمه تعالی

بحث الگو

جلسه ۷ - ۶۹/۱/۱۴

برادر معلمی: بسم الله الرحمن الرحيم ، بحث جلسه قبلی در مورد کمیت بود و شما فرمودید که باید یک منطقی داشته باشیم و مبتنی بر آن در مورد کم یک تعریفی بدهیم و بعد یک فرمول را بصورت کلی داشته باشیم تا بتوانیم در این چند جایی که بحث کمیت مطرح است ببینیم فرمول آن چیست، منطقی که داریم همان بحث های تعیین در رابطه است که از قبل بحث آن را داشته ایم ، بعد مبتنی بر آنها یک تعریفی را عرض کردیم و آن اینکه وقتی در هر کیفیت وجه اختلاف در کنار وجه اشتراک مطرح می شود و ما می خواهیم این را نشان دهیم، کمیت در اینجا بیانگر وجه اختلافی است که در این وحدت ترکیبی حذف شده است یا کمیت بیانگر تکرار وجه اشتراک است و در این مورد که تکرار وجه اشتراک یعنی چه هم مقداری بحث شد. بعد حضرتعالی فرمودید که اموری که کمیت در آنها لازم است چیست؟ ما هم گفتیم در جدول (جدول وضعیت) «کم» تعدادی از کیفیات است که با تعدادی از کیفیات هم عرض در تعادل قرار می گیرد و یا در جدول دوم (جدول مراحل) «کم» بیانگر سرعت تغییرات کیفیت است یا تعداد تبدلات و تحولات کیفیت است در صورتی که با سایر کیفیت های هم عرض در تعادل باشد. و درباره جدول جهت هم می گفتیم کم بیانگر ارزش کیفیت نسبت به آن جهت واحد است در حالی که با ارزش بقیه کیفیت ها در حال تعادل باشد بعد حضرتعالی می فرمودید این باید ربط بین تعادل و تعدد را تعریف کنید تا این مطلب حل شود یا می فرمودید یا باید یک فرمولی داشته باشیم که در این سه جدول تکرار شود - (اعم از اینکه در هر کدام خصلت شخصیه ای را پیدا کند یا اینکه هر سه آنها روی هم تبدیل به یک فرمول کمی شود) مقداری

روی اینها صحبت شد و شما فرمودید که ما باید ربط بین تعادل و تعدد را تعریف کنیم و توضیحا یک مثال فرمودید که مثلا بگوئیم تناسب یا تعدد یک و دو و سه تناسب یا تعدد متعادل است، و آن جلسه هم بنده عرض کردم که چنین چیزی را می‌توانیم بگوئیم که چون در اینجا در یک جدول (یعنی جدول وضعیت که جدول ترکیبی است) تعداد آن کیفیت‌ها را در کنار هم داریم در یک جدول دیگر تعادل سرعت داریم و در یک جدول دیگر تعادل ارزش داریم اگر ما بتوانیم بگوئیم ما بین تعدد و ارزش و سرعت بصورت کلی چه تناسبی است آنوقت این یک فرمول خواهد شد که چنین چیزی پیدا نکرده ایم و باید دقت کنیم که ما بین این تعدد و ارزش و ما بین این سرعت و ارزش چه نحوه ربطی است که اگر چنین چیزی پیدا کنیم یک فرمول داشته ایم، و در کنار آن اگر بتوانیم ارزش کیفیت‌ها مراتب رشد کیفیت‌ها یعنی جدول جهت را از وحی بدست آوریم و اگر بتوانیم ارزش کمی آن کیفیت‌های جهت ساز شماره ۳ را هم از وحی بدست آوریم با دانستن این فرمول شاید بقیه چیزها را هم بتوانیم پیدا کنیم و چیزی که شما می‌فرمودید چنین چیزی باشد که بعنوان مثال هم می‌شود گفت آن چیزی که بنظرمان می‌رسد که باید بدنبال آن باشیم تا پیدا کنیم اینست که مثل دوره هسته‌های اقتصاد که می‌گفتیم سهم عوامل در نتیجه مساوی است و مثل آن فرمول که می‌گفتیم وقتی که تعادل روی اهرمها برقرار می‌شود (نیروی کارگر ضربدر بازوی کارگر مساوی است با نیروی مقاوم ضربدر بازوی مقاوم) بعد اگر فکر کنیم که وقتی چند چیز ترکیب می‌شوند و یک وحدت ترکیبی را تحویل می‌دهند ارزش کیفیت ضربدر تعداد کیفیت باید مساوی شود با ارزش یک کیفیت دیگر ضربدر تعداد آن تا تعادل شود که شاید همان مطلبی که شما می‌فرمودید که ربط تعادل و تعدد چطور می‌شود یک جوابی برای این هم باشد ولی در این مثال منظور ما ربط بین تعداد و ارزش است.

مثلا اگر بگوئیم ضبط صوت شش هزار تومان و میکروفون هزار تومان است اگر آن فرمول را بدست آورده باشیم و درست باشد می‌گوئیم پس در مقابل هر ضبط صوتی باید شش میکروفون باشد تا تعداد ضربدر ارزش آنها با هم برابر باشد، عین همین را هم در مورد سرعت می‌توان گفت البته من اینجا ربط مستقیم آن را گفتم یعنی آن چیزی که ارزشمند تر است باید تعدادش بیشتر باشد تا در تعادل با هم قرار گیرند، یعنی

تعداد را به تعادل نسبت تاثیر منتهی های مجموعه های یک عامل تعریف می کنیم مثلا می گوئیم عامل ضبط صوت باید منتهی اش با عامل میکروفون برابر شود حال اگر میکروفون نسبت تاثیرش کمتر است پس باید تعدادش را زیاد کنیم تا با اینکه نسبت تاثیرش بیشتر است با هم برابر شود. این یک فرض است. فرض ضد آن را هم شاید بتوان کرد که آن چیزی که ارزشمندتر است تعدادش هم باید نسبت به آن چیزی که کم ارزش تر است زیادتر باشد چون آن چیزی که ارزشمندتر است و نسبت تاثیر آن بیشتر است اگر تعدادش زیادتر باشد کل مجموعه را رشد بیشتری می دهد که باید دقت کنیم که کدام فرض درست است منظور من از این بحث این بود که وقتی عرض می کردم که باید ربط این سه را پیدا کنیم بعد حضرتعالی می فرمودید تا فرمول نداشته باشی نمی توانی چنین کاری کنی منظورم این بود که ما چنین تصویری داشتیم که می گفتیم ربط این سه را پیدا می کنیم یعنی بگوئیم تعدد با ارزش چه ربطی دارد و این احتمالات را بررسی کنیم و عین همین را هم در مورد سرعت و ارزش می توانیم بررسی کنیم و بگوئیم آیا هر چیزی که ارزشمندتر است دوامش بیشتر است یا هر چیزی که ارزشمندتر است باید دوامش کمتر باشد یعنی بگوئیم چیزی که ارزشمندتر است بیشتر عمر می کند و سرعت تغییراتش کمتر است یا اینکه بگوئیم هر چیز که ارزشمندتر است چون وقتی تبدیل بر یک چیز دیگر می شود آن چیز ثانی ارزشش از این بیشتر است و ما هم دنبال رشد هستیم پس باید به دنبال تغییر آن چیز ارزشمندتر باشیم و آن را رشد دهیم پس سرعت تغییرات آن ارزشمندتر بیشتر می شود فرض دیگر، حال اگر ما چنین چیزهایی را بصورت کلی بدست آورده باشیم بعد می توانیم بگوئیم ربط بین تعدد و سرعت و ارزش چیست علی فرض اینکه این را پیدا کنیم و بعد هم بتوانیم در جدول جهت پیدا کنیم که نسبت تاثیر یا ارزش «صبر» نسبت به «تسلیم» اگر کمتر است به چه میزان کمتر است یعنی آن را عددی کنیم وقتی این را عددی کردیم آنوقت اگر آن فرمولها را هم داشتیم که مثلا تعداد اینها ضربدر ارزش این ها باید با هم برابر باشد این را در جدولها جاری کنیم و بتوانیم اعداد آنها را پیدا کنیم یک چنین چیزی در ذهن ما بود که شاید هم یک پاسخی بر آن سئوالی که می فرمودید باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله دوباره چند سؤال به ذهن می‌آمد که اگر از فرمایشتان بیشتر متوجه شوم بهتر بتوانم از خدمتتان استفاده کنم، یکی اینکه ریاضیات و عدد را فرمودید بیان اشتراکهائی که وجود دارد و یا اختلاف هایی که حذف شده است خود ریاضیات بیان است یا وقوع است؟ یعنی ما در کاری که می‌کنیم می‌گوئید نیازمند به ریاضیات هستیم، به یک بیانی نیازمندیم به یک امری که در تصرف ما دخیل در واقعیت است یعنی حتی اگر بیانی را هم نخواهیم برای کسی بکنیم خودمان می‌خواهیم مثلا حلوا درست کنیم. خود من باید تناسباتی را در بین یک کیفیت هایی بشناسیم و بلد باشیم که چند کیلی از این جنس و چند کیل از آن جنس طی چه مراحل مخلوط شود یا اینکه اگر این مطلب را بلد نباشیم می‌توانیم درست کنیم، غرض از بیان را در سه مرتبه می‌توان ذکر کرد یک مرتبه اینکه در مفاهمه با غیر بخواهیم چیزی را بگوئیم مثلا بیان این مطلب به این گونه انجام می‌گیرد، یکی در مرتبه معرفت و شناختن که اینجا هم بیان بکار گرفته می‌شود اما کمتر، مثلا این مطلب بیان کننده این است یعنی معرف این است یا این مطلب را ما می‌شناساند یکی اینکه بگوئیم نه، بیان عین تحقق است و هیچگونه جدایی از تحقق ندارد فرقی ندارد که بگوئیم کیفیت دارای اوصافی است یا بگوئیم این کیفیت مبین یک روابط و اوصافی است، این سه معنا در باب بیان به ذهن می‌رسد، حال اگر ریاضیات را به این معنا گفتید که در خارج واقعیت دارد حتی مستقل از ذه کسی که بخواهد کالا کند، یعنی اگر کسی بدون التفات هم کاری کند یک نسبت هایی، یک رابطه هایی را می‌گوئید وقوع پیدا می‌کند، مثلا بچه از روی نادانی استکان را از پنجره به کف حیاط پرت می‌کند، می‌گوئید شکستن این طی یک قانونی است، عین این است که بگوئید شکستن این طی یک رابطه ریاضی واقع می‌شود. یعنی میزان فشار این اندازه، اصطکاک این اندازه، مقاومت این اندازه، کیفیت موجود این طوری است، و در این نحوه برخورد به این کیفیت تبدیل می‌شود یعنی در آن شرط نمی‌کنید که حتی اینکه کسی از روی آگاهی این کار را بخواهد انجام دهد، کانه می‌گوئید واقع شدن ریاضی است نه اینکه حکایت از واقع ریاضی است حال اگر چنین چیزی از ریاضی مورد نظر شما باشد آنوقت آیا بیان تعدد یعنی حذف اختلافها و یا بیان اشتراک ها، (این را هم می‌توان گفت ریاضی) اما آیا این همان ریاضی است که اینجا به آن

کار دارید، به بیان دوم که شاید رساتر باشد، ربط بین تعادل و تعدد را که می‌گوئیم همان ربط بین ریاضی و کیفیت است، چه نحوه رابطه ای دارند آیا عین ریاضیات عین خود کیفیت است یا تناسبات کیفیت است یا چیز دیگر، اگر فرمول کشف شود بعد که کشف شد چه می‌شود، بعد که کشف شد آنوقت می‌توانیم بگوئیم چند کیل شکر و چند کیل آرد و روغن برای درست کردن حلوا لازم است، می‌گوئیم بعد که کشف شد یک امر واقعی را نشان می‌دهد و یا تناسباتی را بین کیفیت و انتقال از یک کیفیت به کیفیت دیگر یا ترکیب شدن آنها و یا ارزش آنها، (که زحمات زیادی را در این تقسیم بندی کشیده اند) نشان می‌دهد و خود اینها در یک رتبه مرتبه اشان مرتبه فرمولی است یعنی شما کانه تعادل را در مرحله کیفی به تقسیم به سه نوع کیفیت کرده اید در عین حالی که همه با هم حین الوقوع متحدند در عین حال کیفیت را توانسته اید سه بار تقسیم کنید که هر کدام از آنها را ممکن است سه بار را تقسیم کرده باشید یا سه بار ضرب کرده باشید این را تقریباً می‌شود گفت که بیان کیفی تغییر یا ترکیب یا ارزش یا تحلیل کیفی حرکت است که لازم هم هست، تحلیل کمی آن را آنوقت می‌توانیم بکنیم که رابطه کم و کیف را بتوانیم بیان کنیم نه به صرف اینکه بگوئیم هیچ جا کم تنها نیست یا هیچ جا کیف تنها نیست، این درست، ولی نحوه قاطی بودنشان، وعبارت اخری رابطه بین عدد و کیفیت یا کم و کیف، را اگر مورد دقت قرار دهیم و ببینیم چه نحوه رابطه فلسفی بین تعریف از کیف و تعریف از کم که بر پایه فلسفه اتان خواهیم داشت، برقرار است که صحیح است بر اساس آن رابطه بگوئیم چرا این تعداد با این کیفیت، حال ولو در ساده ترین مرتبه اش و کلی ترین شکل آن، لزوماً نباید در اول کار بیائیم بین ضبط و میکروفون یا آرد و شکر و حلوا را در نظر بگیریم، اول کار در کلیترین آن، فرضاً ترکیب و تغییر و جهت را در کلیترین وجه ملاحظه می‌کنیم ببینیم چه نحوه ربطی بین آنهاست، از آنجا هم بالاتر بیائیم و بگوئیم که قبل از وارد شدن به سه تعادل و سه خصلت از کیفیت یا سه وجه از کیفیت یا به یک معنا سه امتداد در کیفیت که یکی امتداد ترکیبی است و یکی امتداد تغییری و یکی امتداد ارزشی است ببینیم آیا اصولاً ربط بین تعدد و کیفیت از نظر فلسفی چیست تا بتوانیم علت متناظری را ذکر کنیم.

برادر پیروزمند: منظورتان از ربط تعادل و تعدد همان ربط کمیت و کیفیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در یک معنایش همین است یعنی در ربط واقعی خارجیشان نه ربط انتزاعی ذهنی آنها نه بیان اینکه ریاضیات بعنوان بیانی از یک چیز دوئیتی را از کیفیتی حذف کنم و بگویم دو. یک بیان دیگر این است که می گوئید چیز، تناسبی به نام دو وجود دارد یعنی آنجایی که می گوئید دو استکان شکر سه استکان آرد، و یک استکان روغن آنجا می خواهید اثبات کنید که اگر اینها را کم و زیاد کنید (کیفیت مطلوب بدست نمی آید) مثلاً بنظر شما هر گاه من تعداد استکان شکر را کم و زیاد کنم فرقی در تعریف عددیش نمی کند یعنی باز هم اشتراک هایی هست که وجود دارد و اختلافهایی هست که حذف شده است اگر بیان را به معنای وجود قانون ریاضی ذکر کنید فرق می کند یک وقت است که ریاضیات در مجموعه را ذکر می کنید، ریاضیات در مجموعه تناسبات عینی محقق در مجموعه است، یعنی می گوئید اگر تناسبات را به هم بزیند حلوا بدست نمی آید، می گویم مثلاً شکر آن را بجای ۵ استکان شش استکان کنید و... می گوئید سوهان می شود، یا فرضاً اگر روغنش را اینطور کنید چیز دیگری می شود این معنایش این است که ریاضیات به معنای «حاکمی» نیست بلکه ریاضیات در مجموعه را صحبت می کنیم. ریاضیات را می شود خارج از مجموعه صحبت کرد در عین حال ریاضیات انتزاعی را به شکل مجموعه ای تحلیل کرد و می شود ۱ و ۲ و ۳ و... را به شکل اصالت شیئی درست کرد فرضاً این را حسن آقا درست کرده است کریم آقا می آید همین کاری را که ایشان کرده است که ریاضیات کم منفصل است تعریف مجموعه ای به آن می دهد ولی این ریاضیات مجموعه نیست درست است که از موضع مجموعه نگری برای اینها تعریف داده است، تعریف جدید از دو داده است تعریف جدید از اینها داده است

ولی نه اینکه یک ریاضیاتی را که بصورت کم منفصل است از موضع مجموعه و منطق مجموعه تعریف کند. توضیحا ممکن است شما بتوانید برای هندسه مسطحه هم تعریف بدهید ولی غیر از هندسه فضائی است غیر از هندسه های است که جاذبه را هم ملاحظه می کند ممکن است که آن را هم تعریف بدهید، ممکن است دستگاههای مختلف هندسی را بتوانید بر اساس یک تئوری جدید تعریف بدهید بسیار خوب کارائی هم

سرجای خودش دارد ولی ما در اینجا چه می‌خواهیم؟ ما در اینجا یک ریاضیاتی را می‌خواهیم که در مجموعه وقوع دارد و در مجموعه رکن است نه ریاضیاتی که از اختلاف و اشتراک های انتزاعی بحث می‌کند یعنی در حقیقت تعریف مجموعه ای دادن از ریاضیات انتزاعی به ما حد اولیه ریاضیات مجموعه ای را نمی‌دهد اگر بتوانیم حد اولیه ریاضیات مجموعه ای را تعریف بدهیم شاید بتوانیم ربطش را با کیفیت ها همانجا بیان کنیم. با عرض معذرت باز توضیحا مثال عرض می‌کنم شما فرض بفرمائید ما جاذبه را نتوانسته ایم در هندسه وارد کنیم در عین حال نیازمند به آن هستیم که زنجیری را آویزان کنیم که ثقلی دارد حواسمان هم نیست که در حد اولیه آن وارد کنیم که ثقلی دارد و مستقیم نمی‌ایستد حال بنده بیایم در حالی که هندسه مسطحه را بلد هستیم و وزن را هم بلد هستیم بیایم زنجیر را وزن کنیم و اندازه گیری کنیم که در طول هر یک متر چند سانتیمتر بر می‌اندازد و انحنا پیدا می‌کند آن را ضرب در آن انحنا کنیم و نتیجه را تحویل دهیم و بعد بگویم این زنجیر را که شما می‌خواهید این ستون بزرگ را مهار کنید تا این چیز را روی آن بر پا کنید چند متر زنجیر لازم دارید این کار را می‌توانم انجام دهم و موفق می‌شوم ولی این به معنای وارد کردن جاذبه در حد اولیه محاسبه نیست در اینجا تازه وقتی که ما تعداد را با کیفیت وصل کنیم یک جور جواب می‌دهد و اگر قبلا در حدش وارد کرده باشیم یک جور دیگر جواب می‌دهد اگر اول تحلیل‌تان از ریاضیات انتزاعی است و معنی بیان از تعددهایی را که حذف کرده ایم یک انتزاع جدید باشد، ولو انتزاع مجموعه ای، اینجا یک گونه است و یکی هم اینکه بگوئیم حدش بگونه ای است که در نفس خود این حد ربطش با کیفیت محقق است، و ما توضیح جدید می‌دهیم و این ربط را بیان می‌کنیم اگر معنای این مطلب مشخص شود در تعریفمان نه در نسبت ها.... ببینید ما دنبال این نیستیم که شما بگوئید دو برابر است یا چهار برابر است یا سه برابر است دنبال این هستیم که بگوئید نسبت های ریاضی ذاتا با کیفیت ها چه تناسبی را دارند، یعنی در حقیقت نسبت ریاضی، تناسب، یا رابطه ریاضی چه نحو رابطه ای است و با کیفیت چه نحو رابطه ای دارد آیا یکی هستند و در خارج حقیقتا متحدند یا مختلفند؟ اگر بعنوان دو وصف مختلفند هر چند وقوعا متحد باشند مثل حجم و وزن که هر دو وقوعا متحدند ولی حجم را یک چیزی می‌گیرید و وزن را یک چیز می‌گیرید چه

نحوه ربطی در حد اولیه بین اینها می‌بینید؟ آیا می‌توانید مبدا حجم مخصوص را ذکر کنید که هم حجم و هم وزن هر دو را در بر دارد آنوقت آیا می‌توانید علت ذکر کنید که هر گاه که مثلا جرم را ضربدر فلان قسمت کنیم می‌شود وزنش یا بالعکس آن حجمش بدست می‌آید آیا این چنین چیزی می‌توان ارائه داد، ما دنبال این هستیم که یک تعریفی از ریاضی بدهیم که آن تعریف ما را در بیان علت تعادل در ریاضی کمک کند اگر علت تعادل در ریاضی بوسیله این تعریف بیان شود معنایش این است که ریاضیات را به شکل کیفیت در آوردیم ریاضیات مثل سایر کیفیات می‌تواند به شکل کیفیت در بیاید مجموعه ای از اعداد در یک مجموعه می‌تواند یک کیفیت ریاضی بشود اگر بتوانیم علت متکیف شدن آن به کیفیت را ذکر بکنم و حدی را بیان کنیم که کیفیت به ما تحویل دهد حتما می‌توانیم رابطه اش را با کیفیت بیان کنیم و در چنین صورتی می‌توانیم رابطه اش با تعادل کیفیت در مرتبه ترکیب و تغییر و ارزش را بیان کنیم در اینجا یک مطلب را در پاورقی ذکر می‌کنم ممکن است گفته شود که ادراک ما از کیفیت، چه به اوصاف برگردد چه وقتی به روابط برمی‌گردد و چه به اشیاء به هر کدام و به هر نحو که برگردد این ادراک با الفاظ بیان می‌شود ولی کیفیت یک ادراکی دارد که غیر از نفس کلمات است ممکن است نگوئیم ادراک از تناسبات ریاضی هم غیر از علائم ریاضی هست ولی ادراکی که ما داریم نمی‌تواند جدای از یکدیگر باشند مثلا می‌گوئید سه استکان شکر در اینجا شما ادراکی از شکر و ادراکی از استکان و استکانها و بعد سه استکان دارید بعد ادراکی از کاری که می‌خواهید با آن بکنید مثلا سوهان یا حلوا درست کنید برای دقیقتر شدن یک قدم به عقب برگردیم شما اگر بخواهید ریاضی را از یک ماشین در سرعتهای مختلف حذف کنید، بعد فرض می‌کنیم یک علائم مشخصه ای هم درست کردید وقتی با فشار دادن پدال گاز سرعت را به بیست رسانید از دنده یک به دنده دومی برید وقتی سرعت به شصت رسید به دنده ۳ سه می‌برید و وقتی به سربالائی رسیدید می‌بینید قدرت دنده سه ماشین را به بالا نمی‌برد دنده را روی شماره ۲ می‌آورید اینکه شما می‌گوئید انتقال نیرو باید متناسب با وضعیت اصطکاک انقباض و انبساط پیدا کند معنی اش این است که ریاضی در حال وقوع است نه اینکه بیان می‌شود. اشکالی در این نیست که به نفس وقوع هم بیان بگوئیم این تعبیر هم می‌شود به شرطی

که تعریفی که از ریاضی می‌گوئیم همین مطلب باشد آنوقت که می‌گوئیم در آن دنده ماشین در سربالایی حرکت نمی‌کند در اینجا می‌گوئید تناسب بین اصطکاک موجود و تبدیل انرژی ایجاب می‌کند که دنده را از سه به دو برگردانیم تا امکان انتقاد باشد، اینکه می‌گوئید امکان انتقال نیست (به دلیل اختلافهائی که حذف شده و یا اشتراکهایی که وجود دارد ممکن است بگوئید که بعداً می‌توانیم اینطوری بیان کنیم ولی آن چیزی که آنجا می‌خواهید چیست؟

برادر معلمی: چیزی که باعث شد ما این تعریف را از کمیت بدهیم همین بود که حضرتعالی هم فرمودید که ابتدا باید یک منطقی باشد و مبتنی بر آن منطقی یک تعریف خاصی و حد اولیه‌های خاصی داده شود این بود که ما در بحث منطقی در رابطه با تعیین در رابطه که داشتیم در آنجا اصلاً صحبت از کم و کیف نبوده است بلکه وقتی همه چیز رابطه است و همه چیز در تعادل و تعیین با هم است، مثلاً فشار درونی و بیرونی و ربط و... آن بحث‌های خاصی که داشتیم و می‌دیدیم در هر رابطه‌ای چه رابطه در بحث حرکت و چه رابطه در بحث مکانی باید یک امر مشترکی و امور مختلفی باشد که مثلاً در حرکت اگر اینطوری نباشد انفصال مطلق یا اتصال مطلق پیش می‌آید و در مکان هم اگر اینطور نباشد یا یکسانی محض یا اختلاف محض پیش می‌آید که آنهم تجلی انفصال و اتصال مطلق در مکان است بعد به این فکر افتادیم که وقتی ما عدد را مطرح می‌کنیم این عدد چیست البته این مطلب که شما می‌فرمائید مطلب درستی است و در یکی از جلسه‌ها هم به این صورت بحث شد که آیا دو شیئی قدر و اندازه‌ای دارد یا اشیاء قدر و اندازه ندارند و ما می‌گوییم مثلاً اینطوری هستند که این مثلاً همان عبارت امشب حضرتعالی است و درست اینکه اگر ما مطلبی را تعریف می‌کنیم یک مطلبی باشد که انتزاعی باشد و بگوئیم شیئی اینطوری نیست ما می‌گوئیم اینطوری است خوب این مبنای درستی نیست و نباید هم درست در بیاید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت پس ریاضیات دیگر علائم نمی‌توانند باشند

برادر معلمی: بنابراین سئوالاتی هم که در رابطه با کمیت بود مطرح شده بود که آیا کمیت به معنای تعداد است کمیت به معنای ارزش و یا کمیت به معنای جانشین کیفیت و یا کمیت به معنای علامت است و قرار

بود اینها یکی یکی بررسی شود، که این کمیتها به چه معناست و آیا در جدول ما جا دارد؟ مطلبی را که در مورد کمیت گفته شده به نظرم می‌رسد حالا اگر در گفتنش لغت بیان به کار می‌بریم معنای بیانی نیست چون که در بحثی که قبلا شد در بحث تعیین در رابطه گفتیم که هر کیفیتی دارای اختلاف و اشتراکی درونی و بیرونی است پس در هر کیفیت اختلاف و اشتراک چیزی نیست که ما آن را بیان کنیم، بلکه در داخل هر کیفیتی، هم اختلافاتی و هم اشتراکاتی در خودش وجود دارد و تحقق دارد، پس تکیه اول تعریف به مطلبی که هست مطلبی حقیقی و واقعی است بعد عرض کردیم که اگر ما بخواهیم وقتی یک کیفیتی را نسبت به سایر کیفیتها یا حتی نسبت به درون خودش در نظر بگیریم وجه اختلاف را چنان با وجه اشتراک مخلوط در نظر بگیریم و قرار بدهیم که بین این کیفیت و سایر کیفیتها اشتراکی نبینیم، فرض می‌کنیم اگر در اینجا دو دستگاه تلفن وجود دارد می‌گوئیم تعریف از این دو که شما می‌گوئید اشکال دارد برای اینکه هر چیزی با زمان و مکان خاص خودش متعین می‌شود همین که مکان اینها دوتاست معلوم است که اینها دو چیز هستند یک چیز نیستند و شما نمی‌توانید بگوئید دو تلفن ما هر یک برای خودشان سوای هم هستند گفتیم هر وقت که به این مطلب تکیه کنیم یعنی به اختلاف محض تکیه کردیم و این مطلب انفصال مطلق می‌آورد و بعد دو درست نمی‌شود اول کار بنظر می‌رسد دو و سه و چهار یعنی اعداد بیش از یک درست نمی‌شود بعد یک دقت دیگر که بکنیم معلوم می‌شود که یک هم از موضوعیت می‌افتد پس حاصل انفصال این است که با انفصال مطلق عدد درست نمی‌شود و ریاضیات نداریم انفصال مطلق چه بود قبلا تعریف کردیم که انفصال مطلق یعنی ملاحظه اختلاف محض و اشتراک را ندیدن، که به بحث تعیین که می‌رسید می‌شد اصالت شیء. در بحث اتصال مطلق هم که بگوئیم این تلفن است و آن هم تلفن است که تلفن بودن کل هویت اینها را پوشانده فرقی با همدیگر ندارد که باز وقتی تکیه به اشتراک محض یا اتصال مطلق باشد چون این دو تا را با هم یکی می‌کند بنظر می‌رسد که دو و بیشتر معنا پیدا نمی‌کند چون همه چیز یکی می‌شود، ولی در دید دقیق تر معلوم می‌شود که یک هم بی معنا می‌شود، پس در اصالت شرایط و اتصال مطلق باز عدد و ریاضیات بی معنا می‌شود، پس وقتی که ما در منطقه ای گفتیم که هم اشتراک است و هم اختلاف است در اینجا عدد

معنا پیدا می‌کند به این ترتیب که وقتی ما می‌گوئیم دو دستگاه تلفن یا سه تا استکان داریم چکار انجام می‌دهیم می‌گوئیم در حقیقت این دو تلفن با هم اختلافی داشتند و دارند حال وقتی که یک وحدت ترکیبی در این مجموعه درست می‌کنیم نمی‌توانیم اختلاف را حذف کنیم یا اشتراک را حذف کنیم، می‌آئیم عدد را جای اختلافاتی که حذف شده قرار می‌دهیم یعنی وقتی می‌گوئیم دو تا تلفن در این بیان اختلاف حذف نشده اگر اختلاف حذف شود دیگر در عینیت چنین چیزی وجود ندارد بلکه این دو سر جای اختلاف نشسته است که بعد می‌گوئیم بیان کنند تعداد اختلافاتی است که حذف شده یعنی می‌گوئیم دوام مختلف بوده است که در این مجموعه ما آنرا لحاظ نکردیم بعبارت دیگر دو تا اشتراک است که تکرار شده است که آن شب می‌فرمودید که چرا اشتراک بسیط ما بین اینها نیست یعنی هر کدام از اشتراک‌ها، یک اختلافی با آن ترکیب است اینطور نیست که بگوئیم یک چیزی است از داخل این تا داخل آن که وقتی که اینجا یا آنجا است یکی باشد یعنی یک چیز بسیط بشود بلکه یک اشتراک مرکب است، اشتراک مرکب اینطوف و آنطرفش با هم اختلاف پیدا می‌کند بنابراین می‌گفتیم این تعریفی که می‌دهیم که عدد بیان تعداد اختلافاتی است که حذف شده یا تعداد اشتراکاتی است که تکرار شده، یعنی در عینیت چنین چیزی وجود دارد نه اینکه ما آنرا انتزاع می‌کنیم، پس آن مطلبی را که در مورد کمیت بیان می‌کنیم یک مطلب انتزاعی نیست یعنی در عینیت وجود و وقوع دارد چون اختلاف و اشتراک در عینیت وجود دارد و ما هم با این ریاضیات همان اختلاف و اشتراک را بیان می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی هنوز حد مثبتی را اثبات نمی‌کنیم حد اولیه هست ولی اصل مثبت و اصل موضوعه نیست شما برای حرکتتان نیازمند به این هستید که با منطقتان از حد اولیه اتان که رتبه اجمال ریاضی اتان است چیز دیگری را اضافه کنید که نسبت بین آنرا با این ملاحظه کنید تا بتواند برای شما اصل موضوعه ریاضی اتان را بدهد. شما اگر ربط بین این تعریفی را که دارید و تعریفی را که از کیفیت دارید نداشته باشید به عبارت دیگر اگر ربط بین این تعریفتان و معنی تعادل (یعنی مجموعه دیدن و متعادل دیدن) را نداشته باشید قاعده ای ندارید که با آن بشود حساب کرد.

برادر معلمی: ما متوجه نمی‌شویم که چرا یک ربط دیگری می‌خواهد یعنی وقتی می‌گویند کیفیت چیست اگر از روی همین پایه و تعریفی که از کم دادیم بخواهیم جواب دهیم می‌گوئیم کیفیت...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این تعریف عین همان کیفیت باشد بدرد نمی‌خورد، اگر بگوئید کیفیت دارای اختلافها و اشتراکهایی است این مثل این است که همان را تکرار کرده اید.

برادر معلمی: نه، کم و کیف را یک طور تعریف نکردیم دو تای آنها را بر اساس اختلاف و اشتراک تعریف کردیم گفتیم هر چیزی که اسمش کیفیت است مرکب است از اختلافاتی و اشتراکاتی، حال درونی و یا بیرونی، هر جا که باشد این قابل امتداد است بعد می‌گویند کمیت چیست، می‌گوئیم وقتی در مجموعه کمیتها که آمدیم چون هر کم کیفیتی خواهد داشت بین دو تا کم هم همین را می‌توانیم تکرار کنیم و بگوئیم هر دو کمی هم نسبت به همدیگر اختلافی دارند و اشتراکی دارند، ولی وقتی می‌گویند رابطه کم و کیف چیست؟ جواب می‌دهیم آنجائی که گفتیم وجه اختلاف و وجه اشتراک، اگر بخواهیم اختلافات را در یک وحدت ترکیبی نسبت به آن اشتراک تعریف کنیم آنجا بیان کمی پیدا می‌شود یعنی...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعریف کیفیت را بفرمائید. تعریف کمیت را هم بفرمائید.

برادر معلمی: کیفیت وحدتی است از اختلافات و اشتراکات. و در مورد کمیت می‌گوئیم هر گاه در وحدت ترکیبی، بخواهیم به وجه اشتراک نظر کنیم، وجه اختلاف بصورت کمی در کنار آن اشتراک قرار می‌گیرد که به این ترتیب کمیت اختلافاتی می‌شود که در این وحدت ترکیبی گویا حذف شده اند یعنی کمیت جانشین وجه اختلاف شده است. به عبارت دیگر کمیت بیان تکرار اشتراکات است البته در این وحدت ترکیبی خاص و نسبت به جهت خاص و...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت ما این است که تعریف کیفیت را فرمودید وحدتی است از اختلافها و اشتراکها کمیت را بیان خلاصه فرمودید، گفتید هر گاه در وحدت ترکیبی بخواهیم نظر کنیم، در حالی که کاری به نظر کردن ندارد باید بگوئید واقعیت آنجا چیست.

برادر معلمی: منظورمان همان واقعیت آنجاست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بخواهیم مقدمات اضافه را کم کنیم چطور می‌شود یعنی کمیت یعنی چه؟ وقوع کمیت در خارج یعنی چه؟

برادر معلمی: یعنی تعریف وحدت ترکیبی از لحاظ وجه اشتراک، وجه اختلاف را بصورت کمیت همراه با وجه اشتراک می‌آورد، یعنی خلاصه اش این است که تعریف وجه اختلاف از زاویه وجه اشتراک کمیت نام دارد ولی این خلاصه است و یک اشکالاتی پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کمیت غیر از کیفیت چه چیزی را می‌خواهد بگوید شما یک تعریفی داده اید که کیفیت وحدتی است از اختلاف ها و اشتراک ها. کمیت اگر امر واقعی است و بیان نیست چه چیزی است.

برادر معلمی: اگر بخواهیم یک وحدت ترکیبی را تعریف کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر نخواهیم تعریف کنیم وحدت ترکیبی ای که دارد عمل می‌کند آیا روابط ریاضی در آن هست یا نیست.

برادر معلمی: این وحدت ترکیبی که وجود دارد درونش اختلافات و اشتراکات وجود دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درونش ریاضی وجود دارد یا کیفیتی است.

برادر معلمی: درونش اختلاف و اشتراک وجود دارد، درونش نه کمی به آن صورت مطرح است و نه کیفی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس درون وحدت ترکیبی اختلاف ها و اشتراک هایی وجود دارد حال به چه وضعی از آن می‌گوئید کیفیت و به چه وصفی از آن می‌گوئید کمیت

برادر معلمی: همه اینها را سر جای خودش می‌توانیم کم و کیف هستند یعنی می‌توان گفت خود این وحدت ترکیبی هم کیفیتی است بنا به این تعریف کیفیت مرکب می‌شود از اختلافات و اشتراکاتی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس ۱ در وحدت ترکیبی اختلافات و اشتراکاتی وجود دارد این اصل مسلمی است که از فلسفه اصالت ربط تمام شده بر این اساس شما دارید دو چیز را در کیفیت و کمیت ذکر می‌کنید یعنی وحدت ترکیبی را به دو وجه ذکر می‌کنید وجه کمی و وجه کیفی ولو هر دو در وحدت

ترکیبی متحدند، حال شما اول کار که می‌خواهد کمیت و کیفیت ظاهر شود آنها را بعنوان دو وجه ذکر می‌کنید یا نه دو وجه نمی‌دانید اینجا می‌نویسیم ۲ کیفیت و کمیت چه رابطه ای با وحدت ترکیبی دارند. یک وقت می‌فرمائید کیفیت چیست می‌گوییم یک وقت است که به خود وحدت ترکیبی می‌گوئیم کیفیت. یعنی خود وحدت ترکیبی هم کیفیتی دارد نه اینکه هم می‌توان به آن کیفیت گفت و هم می‌توان کیفیت نگفت، هر وحدت ترکیبی کیفیت دارد درست عین آنجائی که در بحث ریاضیات می‌رسیم هر عدد دو معنی دارد، یک معنای اعم دو اخص، اعم آن است که حتی به ریاضیات اطلاق می‌شود به وحدت ترکیبی اطلاق می‌شود به همه چیز اطلاق می‌شود. دو معنی اخص که مقابل با کمیت است.

برادر معلمی: وقتی مقابل با کمیت می‌شود...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا ما نیازمندیم که بدانیم تعریف مقابل با کمیت چیست...

برادر معلمی: کیفیت می‌شود وجه اشتراک و کمیت می‌شود وجه اختلاف در آن وحدت ترکیبی که وارد می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیت به معنی الاخص وجه اشتراک است و کمیت هم به معنی الاخص وجه اختلاف است، برای کمیت هم معنی الاعم و اخص می‌گیریم؟ در یک معنا شامل است و در یک مقابل است؟ یا نه...

برادر معلمی: در آن معنا که مقابل است اینطور می‌شود، در معنایی که شامل می‌شود...

برادر : بگوئیم همه اشیاء مثلا کمیتی هستند.

برادر معلمی: بله آنجا همه چیز می‌شود کمیت نسبت به آن چیزی که هر چیز نسبت تأثیری از اوست، مثلا می‌گوئیم تقرب الی الله می‌شود نهائی ترین امر بعد هر کدام از این چیزها یک نسبت تأثیری از او هستند پیمانۀ ای از او هستند آنجائی هست که کمیت انگار جانشین کیفیت می‌شود، در بحث نهائی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس تعریف کمیتی که ما فعلا کارش داریم نماینده وجه اختلاف شیعی است کما اینکه تعریف کمیت و کیفیتمان هم نماینده وجه اشتراک شیعی است این دو نکته را باید توضیح داد.

برادر حسینیان: اگر اینطور بگوئیم که کم و کیف اینطوری نیست که یک کیفی داریم جداگانه یک کمی داریم جداگانه بلکه این دو روی هم مساوی است با همان رابطه یا شیعی یا تعینی که مورد نظرمان هست اسمش را کیفیت گذاشتیم...

برادر معلمی: نمی‌خواهیم بگوئیم که هیچ کمی جدای از کیفیت داریم. همانجایی که قبلا تعریف کردیم گفتیم که هیچ وجه اختلافی به صورت مطلق و هیچ وجه اشتراکی بصورت مطلق نداریم یعنی گفتیم هر چیزی را که بعنوان وجه اشتراک تعریف کردید در خودش دوباره اختلافاتی هم وجود دارد دوباره در اینجا که می‌رسیم وقتی کیفیت را اینطوری تعریف می‌کنیم یعنی در گفتن کیفیت می‌گوئیم در درون همین کیفیت کمیتی وجود دارد و در درون همین کمیت..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس چیزی لازم نداریم برای برنامه چون شما جدول کیفی درست کردید کمی اش هم درست کردید...

برادر معلمی: نه وجه اختلاف جدای از وجه اشتراک نیست این یک صحبت است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هم صحبتمان این است که بهترین دلیل نقضش خود جستجو کردنش است، مثلا می‌گوئید حلوا می‌خواهم درست کنم چه کیلهائی دارد.

برادر معلمی: خوب آن کیلهائی که داریم کیل خود حلوا نیست کیل در درون خود حلوا است یک کیفیتهای دیگر با یک کمیتهای دیگری است...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن کیفیتهای دیگر با یک کمیتهای دیگر عیبی ندارد با این سئوالی که ما می‌کنیم شما پاسخ دهید دقیقتر شود معلوم شود که یک کمهای دیگر غیر از یک کیفیهای دیگری لازم داریم...

برادر معلمی: نه این صحبت وجه اختلاف در کنار وجه اشتراک همیشگی است دلیل بر این نیست که اگر وجه اشتراک داشتیم وجه اختلاف را دیگر لازم نداریم این نقض خودش است وجه اختلاف از وجه اشتراک جدا نیست نه اینکه یعنی وجه اشتراک را داریم به وجه اختلاف هم توجه کنیم اینجوری نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مگر می‌شود توجه نکنیم و داشته باشیم یعنی یا قابلیت لحاظ هست ولو در مرحله ذهنی یا قابلیت لحاظ دارد می‌فرمائید اختلاف بین کم و کیف در چند رتبه سؤال می‌شود یکی اینکه بگوئیم مثلا وقتی می‌گوئیم تعداد کیلهای آرد و شکر را نمی‌دانیم این یک رتبه دیگر از کم هست نسبت به یک رتبه دیگر از کیف این هیچ اشکالی ندارد که بگوئیم وقتی حلوا درست شد کیلها و کیفیتها متحدا وجود دارند حساب می‌کنیم...

برادر معلمی: اینجا کم و کیف که دوباره وجه اختلاف و وجه اشتراک گفته می‌شود درست مثل همین کم و کیف گاهی می‌گوئیم ما حلوا داریم و یک سوهان و یک چیز بعد سؤال می‌شود که کیفیت این چیزها را فهمیدیم چقدر است چه کمی از این چه کمی از آن و چه کمی از آن اینجا این سؤال باقی است و گاهی می‌گویند که این کم در کنار کیفیت بعد تصور می‌شود که کمیت از کیفیت می‌تواند جدا شود که این شبهه پیش می‌آید که این اصالت شیئی است بعد می‌گویند درباره این کیفیت اگر گفتید حلوا غیر از این است که بگوئید ۱۰ کیلو حلوا که آن را در کمیت قرار دهیم در تناسب قرار دهیم قبلا با مقدار سوهان در درون خودش کمیت و کیفیتی وجود دارد یعنی خود حلوا بعنوان یک چیزی در درونش کمیت و کیفیتی قرار دارد وقتی بخواهیم آن کمیت و کیفیت را از درون تعریف کنیم این کیفیتش که کیفیت حلوا نیست، یک کیفیت دیگر با یک کمیت‌های دیگری هستند که این کیفیتها و کمیتها حلوا را دارند از آن لحاظ بخواهیم نگاه کنیم... حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما هم از همین لحاظ می‌خواهیم نگاه کنیم ما هم می‌خواهیم بگوئیم که در درون آرد و شکر و روغن یک کم و کیفهائی وجود دارند ولی الان بعنوان یک کیفیتهائی هستند می‌خواهید یک کیفیت دیگری به وجود بیاید آن کیفیت هم که بوجود آمد درونش یک کیفی و کمهائی هستند آن هم عیبی ندارد ولی الان ما هم آرد و شکر و روغن را داریم، این ۳ عدد اینجا گذاشته و هم

می‌شناسیمشان ولی حلوا را نمی‌دانیم که، حلوا را هم یک کیلو نمونه اینجا داریم می‌گوئیم حلوا یک چنین چیزی است نمی‌دانیم چه کمهائی از اینها قاطی شوند تا بشود این...

برادر معلمی: همان وقتی که می‌گوئید حلوا را داریم محققا یعنی آن تناسبات را هم داریم محققا...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن تناسبات را هم داریم ولی بدون اطلاع از آن حالا که اطلاع نداریم می‌خواهیم حلوا درست کنیم آرد و شکر و روغن سه کیفیت را داریم، کمتهائی که بخواهد با آنها جمع شوند و حلوا بشود نداریم حالا می‌توان سوال کرد که چه رابطه ای بین کم است و کیف، سخن ما سخن بی جایی نمی‌شود از موضوعیت ساقط نمی‌شود.

برادر معلمی: شما می‌فرمائید سخن بیجاست. می‌فرمائید وقتی کیفیت را داریم کمیتش را هم داریم ما می‌گوئیم که اینطوری نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک پله قبل تر آمدیم پله قبلتر عرض کردیم که تعریف کنید از کمیت تعریفی که بتواد نسبت داشته باشد و معرف باشد نسبت به کیفیت آقای حسینیان فرمودند که کیفیت همان وجه اشتراک و وجه اختلافها با کمیت هم متحدند جدا نیست تا شما بخواهید بگوئید لطفا رابطه بینشان را بگوئید ما هم عرض می‌کنیم که فرض جدائی اش یک نمونه پیدا کردیم روی این فرض جدائی می‌خواهیم عرض کنیم که حالا می‌گوئید یک کمیت‌های خاصی از اینها را باید ترکیب شود با اینها تا بدهد حلوا من هم قبول دارم، ما آنها را نمی‌شناسیم، اینهم درست ولی ما علت و ربط بین کم و کیف را بتوانیم در اینجا بیان کنیم چون اینجا دوئیتش که روشن است دوئیت بین کم و کیف در خارج الان محققا قابل نشان دادن است چون ما سه پیت داریم یک پیت شکر یک پیت روغن یک پیت آرد است می‌خواهیم تبدیل به حلوا کنیم نمی‌دانیم چه کارش کنیم پس کم را نداریم کیفیتها را هم داریم کیفیتهائی که اگر کمشان را داشتیم...

برادر معلمی: درست صحبت در همین است که آن کمی را که نداریم چه کمی است و آن کیفی را که نداریم چه کیفی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد شما می‌گوئید کیفیت شماره الف را داریم...

برادر معلمی: کیفیت شماره "ب" را که نداریم کمیت شماره "ب" را هم نداریم کیفیتهایی که می‌گوئیم داریم کمیت آنها را هم داریم، اگر آن کیفیت آن است که ما برش اطلاع داریم بر کمیتش هم اطلاع داریم وقتی نداریم آن را هم نداریم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد که ما بگوئیم که ما بگوئیم کیفیت "ب" را که حلوا باشد نداریم کمیتش را هم نداریم ولی یک کیفیتهایی را داریم که اگر کمیتهایش را هم داشتیم و ترکیب می‌کردیم یک کیفیت دیگر بدست می‌آمد، با کمیت خاص بدست می‌آمد پس الان چیزی را داریم که می‌گوئیم اگر کمیتهایش را داشتیم و معلوم می‌شود کیفیتی را که جزء مقدمات یا درون مجموعه هست که باید با کم ترکیب شود الان داریم حال کمش را نداریم قبل از ترکیب کیفیتهایی را داریم که به نحو مقدمه نسبت به کیفیت "ب" می‌گوئیم اگر کمیتهایش را هم داشتیم اینها هر دو با هم کیفیت "ب" را تحویل می‌دادند که حلوا باشد.

برادر حسینیان: پس تکلیف روغن و شکر و آردی که داریم این خودش ۳ کمیت مختلف است یکی ۲۰ کیلو یکی ۱۰ کیلو یکی ۷ کیلو...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما از بابهای مختلف می‌شود کمی را کم و زیاد کنید در آن حرفی نیست آنها هر کدامشان یک کمی دارند مختلف هستند... اینها را می‌شود در مقدمات همین جا ایستاد ولی قصه را حل نمی‌کند. حالا سه تاش اصلاً ۳ تا ۲۰ کیلو است هیچ کدامش هم نه کم و نه زیاد، دنبال این می‌گردیم که کم متناسب با حلوا را پیدا کنیم اینها هم جزء مقدمات یا عضو مجموعه بزرگتر است.

برادر حسینیان: اگر کاملاً حلوا را توضیح دهید آن نسبتها هم پیدا می‌شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای توضیحش، توضیح واقعیتی که می‌خواهید بدهید از کیف و کم...

برادر حسینیان: یعنی وقتی می‌گوئیم حلوا وجه اشتراک صفر داریم می‌گوئیم حلوا هیچ اطلاعی از آن نداریم. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، یک قوطی آن را هم کنارشان گذاشته اند این را چه طوری درست کردند.

برادر حسینیان: حالا اگر توضیح دهیم راجع به حلوا...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: توضیح یعنی چه یعنی بنشینیم نگاهش کنیم بخوریمش چه؟

برادر حسینیان: یعنی روابطش را توضیح دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فعلا کسی اینجا نیست که توضیح دهد یک قوطی حلوا را اینجا گذاشته اند.

برادر معلمی: همان قوطی حلوا که آنجا هست، اگر تحقق است که ما تحققاً می‌گوئیم که کم و کیفش یعنی این مقدار خاصی آرد و شکر روغن قاطی شده تا این شده و گاهی بحث اطلاعش است می‌فرمائید که ما اطلاع نداریم که این چه مقدار آرد و چه مقدار شکر و .. بوده.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی یک اطلاع دیگری را داریم.

برادر معلمی: که همان از آرد و شکر و روغن است می‌گویند همان موقع در تعریف حلوا هم حلوا را نمی‌توانستیم درست بشناسیم این کم و کیفی که مال آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما عرض می‌کنیم حلوا را با تناول کردن یک مرتبه از شناسائی ازش داریم...

برادر معلمی: اون عیبی ندارد آنجا می‌گوئیم یک مرتبه از شناسائی از آن داریم عین همان چیزی که اینجا اجمال بیاورید اجمال آنور هم می‌آید هر وقت تبیین این طرف می‌خواهد می‌گوئید تبیین اینطرف هم لازم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا همین اطلاعی را که داریم که کیفیتهایی را داریم یعنی ۳ عضو هستند که باید به سه نسبت ترکیب شوند تا حلوا بدهد یعنی ربط بین کیف و کم را ما باید تحویل دهیم.

برادر معلمی: مگر ما می‌گوئیم نباید اینطور باشد؟ نتیجه این مباحث چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نتیجه این است که اگر ماهیتا بتوانیم نسبت کم و کیف را بدهیم (در قدم قبلی) بعد معنای تعادلش را هم می‌توانیم ارائه دهیم یعنی صحبت این است که عدد در مجموعه را باید لحاظ نمود.

برادر معلمی: بحث در این بود که کم بدون کیف و کیف بدون کم نداریم و بنده هم عرض کردم که دلیلش این است که قبلا گفته ایم اشتراک بدون اختلاف و اختلاف بدون اشتراک نداریم و شما فعلا دارید یک نقضهایی به این وارد می‌کنید. آیا چه نتیجه ای می‌خواهید بگیرید؟ آیا می‌خواهید بگوئید کم بدون کیف و یا کیف بدون کم داریم یا اینکه نتیجه دیگری دنبال می‌کنید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض ما این است که می‌توان اطلاع بر یک کیفیاتی به نحوی داشت و اطلاع نسبت به کمهائیش را نداشت.

برادر معلمی: یعنی آیا کیف بدون کم می‌تواند وجود داشته باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌توان نظر به خصلت کیفی مقدماتی یا عضوی (ولو نظر باجمال) کرد هر چند نظر بالتفصیل آن نیز بدون کم نمی‌شود، یعنی اگر ما بالعکس آن را هم داشتیم (یعنی کیل‌هایی را داشتیم ولی اعضاء مجموعه را نداشتیم و می‌گفتند از سه تا ماده یکی دو برابر، یکی $\frac{1}{3}$ و دیگر $\frac{1}{5}$ باید قاطی شود و مجهول ما کیفیتها بود و اتفاقا گاهی در صنعت این گونه می‌شود که شما اطلاعی از اینکه چه چیزهایی را ترکیب کرده اند ندارید ولی اطلاع از کمیتهای آن را دارید و در مقام ابتلاء که ما باید بتوانیم آن را پیدا کنیم راه پیدا کردنش این است که در پله قبل در تعریفی که برای کم و کیف ارائه می‌دهید (که می‌گوئید ما به الاختلاف می‌شود کمیت و ما به الاشتراک می‌شود کیفیت) بین این دو باید ربطشان ملاحظه نمود.

برادر معلمی: این بحث مبتی بر این است که کمیت بدون کیفیت و کیفیت بدون کمیت می‌تواند وجود داشته باشد (مثلا در عالم ذهن).

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبت به یک کیفیت دیگر، یعنی نسبت به کیفیت دوم می‌توان کیفیت‌هایی را شناخت ولی کمیت آنها را ندانست.

برادر معلمی: یعنی اینکه کیفیت‌هایی باشند که کمیت نداشته باشند جایگاهی در عالم ذهن است ولی آیا در عالم عین هم یک چنین چیزی هست؟ پس از این بحث این نتیجه را گرفتیم که در بحث شناخت ممکن است کمیت بدون کیفیت و بر عکس وجود داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک رتبه آن در رتبه شناخت است ولی در رتبه تصرف اصولاً وقتی که شما می‌خواهید تصرف نموده و این آرد و شکر و روغن را مخلوط کرده و به یک امری تبدیل کنید و یک وحدت ترکیبی دیگری بوجود آورید در این تصرفی که می‌خواهید بکنید نیازمند به این هستید که از یک کمیت‌هایی مطلع باشید.

برادر معلمی: یعنی کمیت بدون کیفیت در یک جایی محقق می‌گردد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در عالم ذهن هم کمیت و کیفیاتی متناسب با خودش دارد.

برادر معلمی: یا شما این را رد می‌کنید و یا آن را قبول می‌نمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این خوف را نسبت به مدل تصرف چگونه می‌زنید؟

برادر معلمی: آیا اصل آن چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی است که می‌گوئید کمیت و کیفیت در کیفیات ذهنی هم متحدند.

برادر معلمی: آیا چنین است یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: متحدند ولی از یک جهت خاص متحدند و نمی‌توان گفت از جمیع جهات متحدند.

برادر معلمی: اگر از جمیع جهات متحد شوند که در این صورت اختلاف و اشتراک یکی می‌شوند و این حرف غلطی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: متحد شدن غیر از یکی بودن آنهاست. متحد شدن یعنی اینکه وحدت ترکیبی شان را دارند. اگر گفتید همیشه وحدت ترکیبی کیفیت کمیت وقوع دارد و نسبت به هیچ رتبه ای انفصال ندارند (چه در رتبه تصرف منفصل باشند چه در رتبه اطلاع منفصل باشند و چه از جهتی متصل و از جهتی دیگر منفصل باشند) باید دید که الان ما دنبال چه هستیم و این اعداد مطلوبمان چه هستند؟ بنابراین در برابر سؤال شما (که آیا در عالم ذهن می‌توانند جدا باشند) دو فرض وجود دارد: یا می‌توانند جدا باشند و یا امکان این امر نیست ولی در سئوالی که ما می‌کنیم نتیجه اش یکی است، اگر بگوئید این دو عینا همان کم و کیفی هستند که ما برای درست کردن حلوا احتیاج داریم معنایش این است که همینکه کیفیت را پیدا کردیم سؤال مجهولی نداریم و نه اینکه از این می‌توان به سؤال دوم پی برد، نمی‌توان گفت که می‌توان پی برد به اینکه چند تا کیل از آب، چند تا شکر و چند تا روغن می‌شود حلوا، و عرض ما این است که شما می‌گوئید یکی از آنها می‌تواند مجهول باشد این یکی در همان رتبه ای که مجهول است مورد سؤال است و نه اینکه در رتبه ای دیگر جواب دهید. اگر ما بگوئیم اینها کم و کیفشان در عالم متحدا وجود دارند آیا معنایش این است که لزوما مطلع از این باشیم که حلوا با چه کم و کیفی از آرد، شکر و روغن درست می‌شود؟

برادر معلمی: اینکه کم بدون کیف یا اشتراک بدون اختلاف نیست به این معنی نیست که هیچگاه نمی‌توان به یکی از آنها نظر کرد و یا همه رتبه ها با هم مساوی باشد، یعنی در همین تعریف خاص و عامی هم که مطرح شد، انگار که همان چیزی را که به کیفیت تعریف کردیم برای بار دوم به کمیت تعریف شده است کما اینکه چیزی که یکبار بصورت کم تعریف شده برای بار دوم کیفیت تلقی شده است ولی این مطلب غیر از رتبه ای است که ما دنبال کم می‌گردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی که رتبه دیگری، که رتبه تصرف است را مطرح می‌کنید، بذهن می‌آید که در رتبه تصرف یکی از این دو تا می‌تواند مجهول واقع شود و آدم به دنبال آن مجهول بگردد و آنرا پیدا کند تا بتواند تصرف نماید و اگر این را پیدا نکند نمی‌تواند تصرف نماید. ولایت و تصرف محقق نمی‌شود

مگر اینکه هم اسم کیفی و هم اسم کمی هر دو در اختیار شما باشد، یعنی بنابر تقریبی که اول داشتیم، اسم کیفی همیشه مولود تصرف والی بالاتر است و مولود تصرف ما نیست، حال اعم از اینکه در نظام اجتماعی و تصرف شما بالاتر از من باشید و یا سنش بیشتر از من باشد و چیزی را درست کرده باشد و من با کم و زیاد کردم آن چیز دیگری را درست کنم و یا اینکه ولی بالاتر و یا ولی امین من هم نباشد و و من خودم دو روز قبل چیزی را درست کرده باشم اسم تصرفی همیشه کمی است، اسم تصرفی تصرف در کیفیات گذشته به کمیات جدید موجب پیدایش کیفیت جدید می‌شود حالا ما این حرف را کلا کنار می‌گذاریم و وارد صحبتی که فرمودید می‌شویم و می‌گوئیم ما فعلا نمی‌دانیم که چند کیل از آرد، شکر و روغن برای حلوا درست شدن لازم داریم و این معنایش این است که کیفیتهای مختلفی الان داریم (در این رتبه از صحبت) که کمیت‌های آن را نداریم. لذا اگر ما بتوانیم نسبت به همین رتبه از کم و کیف ارتباط و معنای کم و کیف را از نظر مفهوم فلسفی بطوری بیان کنیم که این رتبه را هم پاسخگو باشد (ولو بصورت اصل موضوعه و اصل اولیه چرا که حد اولیه بیان شده است و در حد اولیه کمیت بمعنای ما به الاختلاف و ما به الاشتراک کیف می‌باشد، ما می‌گوئیم ربط بین ما به الاختلاف و ما به الاشتراک اگر ربطشان را صرفا یانطور بگوئیم که همیشه با هم وجود دارند در اینجا تبیین فلسفی نشده است چرا که فقط اثبات یک مکانیزم و یک کیفیت بر آن می‌کنید ولی اگر بیان فلسفی آن را هم بگوئید در این صورت در باب وجه اختلاف و وجه اشتراک باید یک نتیجه ای بتوانیم بدست آوریم که بتوانیم بگوئیم کمیت در این موضع خاص بر آن پایه چه می‌شود. یعنی اگر این را بدانیم در قدم بعدی تعادل کیفیت مطرح می‌شود یعنی اگر ربط بین تعادل را بخواهیم، اگر قبل از آن ربط بین تعدد و کیفیت را بتوانیم بیان کنیم، بعد کیفیت در جهت خاص مثلا به نظر ما متعادل می‌آید که در آن دیگر به کیف در کیف و یا به کیف و کم در جهت خاصی نظر می‌کنید و آنوقت خاص آن را دارید ذکر می‌کنید و یعنی عام آن را که پیدا کردید، خاص آن را هم می‌توان پیدا کرد، یعنی سئوالی که ما داریم این است که ربط بین کیفیت و کمیت از نظر فلسفی چیست؟ و عرایضی هم که بیان می‌کنیم برای نقض حدودی که بیان شده نیست بلکه برای تکمیل و توضیح آن است. یعنی هر گاه سؤال موجب توضیحی شود

که مشکل راحل کند خوب است و سؤال این است که چرا ما نمی‌توانیم بدست آوریم که چند کیل از مثلا آرد، شکر و یا روغن برای حلوا درست کردن لازم است (در بررسی عقلی)؟

برادر حسینیان: اگر وجه اشتراک بمعنای کیفیت و کمیت بمعنای وجه اختلاف باشد اینکه کیفیتی را داشته باشیم و بخواهیم کمیت های آن را پیدا کنیم، به نظر می‌آید که از کیفیتی به کمیت باید رسید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ربطشان را در یک دستگاه بزرگتر داشته باشیم باید بتوانیم یک چنین کاری را انجام دهیم.

برادر حسینیان: آیا نظر حضرتعالی این است که کمیت به کیفیت برمی‌گردد و اگر کیفیت را داشته باشیم می‌توانیم کمیت را بدست آوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض ما این است که یک دایره داریم و یک مثلث و با متر مربع می‌توانیم اینها را مساحی کنیم. اگر ما بتوانیم این را به ریشه اش برگردانیم ولو اینکه اصلا قاعده ای در دست ما نیست به متر مدور و به متر مثلث هم می‌توان مساحی نمود. قواعد متر مربع را گفته اند که فرضا مجذور شعاع ضربدر پی مساوی است با متر مربع و من می‌گویم بر اساس متر مدور هم باید بتوان جواب داد یعنی باید بتوان به مثلث که رسیدیم با متر مثلث دایره را مساحی نمود و با متر مدور هم مثلث را مساحی کرد. سؤال می‌شود که برای این مساحی اول آن را به مربع تبدیل می‌کنید؟ می‌گویم خیر تبدیل کردن به مربع مربوط به زمانی است که ریشه کار دست من نباشد یعنی چون نمی‌دانم که تعاریف چقدر مثلث و دایره را اینگونه مربع تعریف کرده است و چون نمی‌دانم که احکام بین این تعاریف هم چگونه است مجبورم مثلث رابه مربع تعریف کنم، مدور را هم به مربع تبدیل کنم و سپس یک نسبتی بین آنها برقرار نمایم ولی اگر ریشه ها را بدانم لزومی به اینکارها نیست.

برادر حسینیان: به نظر می‌رسد که یک اختلافی جزئی در حد اولیه مورد نظر وجود دارد، یعنی اگر وجه اختلاف و وجه اشتراک تواما علت تعیین خارجی هستند و بناست باهم تبیین شوند دیگر نمی‌توان گفت که در یک رتبه ای ما فقط وجه اشتراک داریم و از روی وجه اشتراک وجه اختلاف را بدست می‌آوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مطلب را بدتر و مشکل را دو تا می‌کند و معنایش این است که منطقمان، منطقی عمل نیست.

برادر حسینیان: در هر مرتبه ای از عمل هم چنین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما الان به پله عمل رسیده ایم و در عمل وقتی می‌خواهید بگوئید چند کیل آرد، روغن و شکر لازم داریم، می‌گوئید، این امر را، این منطقی نمی‌توان پاسخ گفت و طبیعی است که اگر نتوان پاسخ گفت عملی هم در کار نخواهد بود.

برادر حسینیان: آیا این چند کیل از هر کدام را از کی می‌خواهید بدست آورید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از روی فلسفه مان می‌خواهیم بدست آوریم، از روی منطقی که این تعاریف را بدست ما می‌دهید، یعنی منطقمان یک تعریف از کم و کیف دارد که مورد قبول است و باید بر اساس آن نسبت بین اینهارا پیدا کرد، حال اگر بنا باشد که این امر قابل بیان نباشد بدان معناست که منطقی شما هم منطقی عمل نیست.

برادر حسینیان: هر مرتبه ای از مجموعه ما که روشن می‌شود یک کمیت و کیفیتی تواما روشن می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهیم بگوئیم که وقتی آرد و شکر و روغن را داریم آیا چگونه بفهمیم که از هر کدام نسبت به درست شدن حلوا، چه کیلی لازم داریم بحث سر این است که ما باید مدل برای عینیت خارجی بدهیم.

برادر حسینیان: ما مدل را برای ترکیب باوصاف می‌خواهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس در این صورت در اینجا نیاز به ریاضی نداریم ولی در جایی که به ریاضی می‌رسیم سؤال تکرار می‌شود و اگر هم در هیچ جایی به ریاضیات برخورد نداریم باید اثبات شود، ولی آیا در خود اوصاف هم به ریاضیات می‌رسیم یا نه؟

برادر حسینیان: ولی ترکیب اوصاف که مثل ترکیب آرد و شکر و روغن نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ترکیب آن چگونه است؟

برادر حسینیان: ترکیبش همان ترکیبی است که وضعیت را می‌دهد، یعنی اوصاف نسبت تأثیری وضعیت یک سهم تأثیری دارید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا در تخصیص بودجه به آنها چگونه عمل کرد؟ آیا بطور مساوی باید داد یا نه؟ آیا آخر کار که می‌خواهید به تخصیص بودجه برسید و در نهایت حلوا درست کنید، این امر چگونه واقع می‌شود؟ فرمول این تخصیص چیست؟ آیا ۱، ۲، ۳ است؟

برادر حسینیان: آیا معنای ۱، ۲، ۳ این است که وقتی می‌خواهیم تصرف کنیم باید ۱، ۲، ۳ را بکار بگیریم؟ حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این که کم در مرحله عینیت چگونه است، در مرحله تخصیص چگونه است و در مراحل مختلف چگونه است، سئوالی دیگری است و سئوال فعلی این است که آیا رابطه کم با کیف چیست؟ و ضرورتاً باید به این سئوال فلسفی پاسخ بدهیم.

برادر پیروزمند: آیا تصور شما از کم و کیفی که بدنبال رابطه شان می‌گردید چیست؟ حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همان فرمایش شما را مد نظر داریم که کمیت ما به الاختلاف و کیفیت ما به الاشتراک تعریف شده است و سئوال این است که از لحاظ فلسفی مراحل رشد چیست؟ تعادل وضعیت چیست؟ تعادل ارزش چیست؟ و این سئوالها را مبتنی بر حل سئوال اول می‌توان جواب داد.

برادر پیروزمند: آیا با فرض این دو تعریف می‌گوئید رابطه هم لازم دارید یا غیر از این مطلب دیگر را هم راجع به کم و کیف در نظر دارید و می‌گوئید احتیاج به رابطه دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتدا بر اساس همین تعاریف است. یعنی در خود موضوع بحث می‌کنیم و بفرض محال هم اگر نظر دیگری داشته باشیم الان علی المبنای حرکت می‌کنیم، بر اساس این مبناست که سئوال فوق مطرح شده است و در صورت حل آن مشکلات بعدی هم حل می‌شود یعنی حد اولیه را مطرح کرده ایم و باید چیز دیگری به آن اضافه شود تا بتوان اصل اولیه را بدست آورد و آنرا ملاک و معیار قرار داد. برادر معلمی: اگر ما بخواهیم ربط وجه اختلاف و وجه اشتراک را طور دیگری تعریف کنیم، لذا سئوال این است که آیا کمیت و کیفیت یا وجه اختلاف و اشتراک چه رابطه ای با هم دارند و ربط فلسفی آنها کدام

است؟ جواب این است که اولاً، وجه اختلاف و اشتراک از هم جدا نیستند و همیشه همراه با همدن ثانیاً، یک تعاریف عام و خاصی هم از وجه اشتراک اختلاف و با کم و کیف داده شده است که هر وجه اشتراکی خودش دارای اشتراکات و اختلافاتی است و بر عکس هر وجه اختلافی خودش دارای اشتراکات و اختلافاتی است یعنی اگر این وجه اشتراک باشد حتماً در کنارش وجه اختلافهایی وجود دارد اما گاهی است که می‌گوئیم هر وجه اختلافی دارای وجود اشتراکی است یعنی ربطی دیگر غیر از ربط اولی تعریف می‌شود (که می‌گوئیم وجه اختلاف بدون وجه اشتراک نیست، مثلاً اگر چه ضبط صوت را بعنوان یک چیز مطرح کرده ایم ولی وجوه اختلاف زیادی در خودش هم مشاهده می‌شود، غیر از این نحوه بیان) یک ربط دیگر هم تعریف می‌کنیم یعنی هر اشتراکی در درونش اختلاف و اشتراکاتی و اختلافاتی است کانه یک ربط جدید دارد تعریف می‌شود که هر اختلافی نسبت به هر اشتراکی در دو رتبه قرار می‌گیرند بگونه ای که هر اشتراکی در یک رتبه اختلاف است و در یک رتبه اشتراک است. اینها تعاریفی است که از قبل داریم و به نظر می‌آید که جنابعالی می‌فرمائید این تعاریف برای بدست آمدن مطلب کفایت نمی‌کند و یک چیز دیگری کم دارد و ما هم در اینکه بحث کمیت را حل نکرده ایم و باید حل شود شکی نداریم ولی اینکه در آنجا ما باید چه بگوئیم تا یک چنین اعدادی از آن در آیند را متوجه نمی‌شویم. و نیز روشن نیست که مثلاً اختلاف و اشتراک با این تعریف که حد اولیه است باید چگونه شوند که به اصل اولیه تبدیل شوند و آن اصل اولیه چگونه می‌تواند عددی را تحویل ما بدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همیشه کیفیت سابق بر تصرف کمی است و تصرف کمی کیفیت جدید را می‌دهد، یعنی یک نحو تقدم و تاخیری در عبور از کیف اول به کیف ثانی قائل هستیم که واسطه اش را عدد می‌دانیم، یعنی کیفیتهای الف و ب را داریم که عدد واسطه بین این دوست، یعنی کم واسطه بین دو کیف است، یعنی همینکه شما می‌گوئید تناسبات، این معنای کمیتی است. البته متوجه این هستیم که همین که می‌گوئیم تناسبات در درون خودش یک کیفیتی است که آن را می‌توان منحل کرد و به زبان کیفی محض بیان نمود ولی اسم تصرفی شما یعنی صورتی که در ذهن شما باید حاصل شود تا بر وفق آن

بتوانید تصرف خارجی کنید و کیف دوم را حاصل کنید، صورت تناسبات و صورت نسبتهاست، یعنی فعلی هم که شما انجام می‌دهید خالقیت مال شما نیست، شما هیچ جا خلق نمی‌کنید. حرکت هم باذن مولی است و تازه بعد از اینکه شما را امداد کنند شما صنعت می‌کنید و یک ترکیبهایی را درست می‌کنید یعنی می‌آئید یک نسبتهایی از این چیزهایی که هست را قاطی کنید و یک چیزهایی دیگر بوجود می‌آید. یعنی اگر عالم ذهن را عالم مثال بنامیم، هر گاه مثال کمی پیدا کند قدرت تصرفی فعلی پیدا می‌کنید، بنابراین بیان تناسبات همیشه تناسبات می‌شود و خود این تناسبات را در معنای مکانی زمانی و ارزشی تشریح مختصری می‌کنیم: به نظر می‌آید که شما همیشه یک مقصدی دارید که تصرفات شما حول آن مقصد واقع می‌شود، پس شما یک تعلق، علاقه ای، علقه ای و کششی قلبی به یک جایی دارید، از اشیاء هم خاصیت خاصی را مورد نظر دارید و نسبت به یک چیز دو نفر دو خاصیت را از آن می‌بیند، یک نفر انگور را می‌بیند و به نظرش می‌رسد که عجب شیره خوبی دارد و با آن چه حلوای خوبی می‌توان درست کرد و در ماه رمضان خیر کرد و افطار داد و ثواب کرد، یک نفر دیگر با دیدن همین انگور می‌گوید عجب شرابی می‌توان از آن درست کرد و چه پارتی خوبی می‌توان در فلان دانسینگ می‌توان تهیه نمود، او یک وجه این را نگاه می‌کند و این را یک جور ترکیب می‌کند و این دیگری به گونه دیگر. بهایی هم که هر کدام از این دو نفر به آن می‌دهند و می‌گویند فلان مقدار برای من می‌ارزد، در رابطه با مقصد همان بیان کمی است، یعنی همان تناسباتی که قبلا عرض شد است که یک طرفش به این کیفیات بند است و یک طرفش به ترکیبش و رسیدن به آن مقصد بند است، حال اگر کسی دید که انگور گران است و برای چنین کاری صرف نمی‌کند سراغ خرما، سیب یا امور دیگر می‌رود. کارایی که مورد نظر شماست کمیت را در درون خودش دارد، لذا قیمت که بعدها صحبتش پیش می‌آید، تناسباتش نمی‌تواند حتی از حجم و طول و وزن شیبی بدور باشد. مثلا شما محصول برای ده سال درست کرده اید و می‌خواهید به بازارهای دنیا ارسال کنید ولی باز هم قانع نیستید و می‌گوئید مثلا شما محصول برای ده سال درست کرده اید و می‌خواهید به بازارهای دنیا ارسال کنید ولی باز هم قانع نیستید و می‌گوئید باید سعی کنیم که کشورها کارخانه اش را از ما بخرند چرا که حجم صادراتی وقتی زیاد

باشد قیمت کالا بالا می‌رود زیرا صادرات آنها هزینه می‌برد، ولو اینکه هزینه را از مصرف کننده می‌گیرید اما قدرت خرید مصرف کننده در برابر ما هم کم می‌شود و کار یک مقدار هرز روی پیدا می‌کند در صورتی که اگر کارخانه را در همانجا دایر کنیم در فروش پیت و نحوه استفاده و غیره آن صدها قرار داد می‌بندم که آن سودی که می‌خواستیم را بدون تحمل هزینه حمل و نقل بدست می‌آوریم و تنها یک بار همه کارخانه را می‌فرستیم و یک هزینه را متحمل می‌شویم. حال صحبت ما هم در اینجا این است که اسم تصرف کمی است و برای ولی بالاتر از شما هم اسم تصرف کمی است. هر چه هم بالاتر برویم، مطلب صادق است و به اینجا می‌رسیم که هر چیزی در نزد خدا قدری دارد و شب ليله القدر، شب اندازه و تعیین حد و مرز حدود اشیاء است، و لذا می‌توان گفت که کیفیتها و اوصاف کیفی از طریق تناسبات کمی به کیفیات و اوصاف جدید تبدیل می‌شوند و مبدلشان در حقیقت کم است، البته مبدل در یک رتبه و الا در یک رتبه دیگر هم کمند و هم کیفند و در نفس تصرف شما هم یک کیفی هست. حال بفرض که یک چنین چیزی را اضافه کنیم آیا چیزی را از مطلب حل می‌کند؟ بذهن ما می‌رسد که ممکن است که اینطور گفت که اگر ما اسم ترکیبی و اسم تبدیلی یا تغییری و اسم جهتی را بتوانیم اسماء الهیث را پیدا کنیم و معلوم هم شده باشد که ابجد جزء قواعد الهی است، تناسبات اصولی و اولیه ای را بدست می‌آوریم که لزوماً لازم نیست وقتی می‌گوئیم ضبط صوت فوری عدد ض، ب، ط، و غیره را پیدا کنیم و یا در تخصیص نفت بگوئیم ن، ف، ت چند عدد را بخود اختصاص می‌دهند بلکه شما اسم خاصی را مال مکان و اسم خاصی را مال زمان و اسم خاصی را مال جهت به عدد تبدیل کرده و نسبت بین اینها را دارید که می‌دانید که آنگاه متعادل است که نسبتهای تعادلیش اینگونه باشد مثلاً اگر اسم مکان آن ۲ اسم زمان ۱۶ و اسم جهتش فرضاً ۳۴ در آمد می‌گوئید هر گاه یک ضریب اینگونه ای بین اموری که مکانی هستند وجود داشته باشد، (در آمارگیری) یک چنین تعادلی رخ می‌دهد و الا نه. پس اگر اینها درست باشد بصورت تمثیلی به شکل فوق در می‌آید اما اگر ما چیزی در این باره نداشته باشیم و نتوانیم بر مبنای فلسفه مان چیزی را تحویل دهیم طبیعی است که یا باید شروع به آزمایش کردن کنیم و یا یک حد عقلی برای آن مطرح کنیم تا بتوان نسبت بین کم و کیف را تمام کرد، حال

آیا (بر اساس نسبیت خاص و اصلت ربطی که بیان می‌شود) کمیت که ما به الاختلاف است، تناسبات همان کیفیت که ما به الاشتراک است نیست؟ و نیز آیا یک دسته از روابط و یا یک مرحله از آنها را بنام تناسبات خواندن و یک رتبه اش را بنام کیفیات خواندن، خود این دو نسبتشان چیست؟

برادر معلمی: باید دو احتمال را با هم مقایسه کرد و اختلاف و اشتراک آنها را با هم سنجید و دید که آیا جواب سؤال اصلی را می‌دهند اینکه اشکالی که به اولی وارد بود به این دومی هم وارد است و در نتیجه هیچکدام راه حل مشکل نیستند و مهره گمشده را باید در جای دیگر جستجو کرد. بین دو احتمال مطالبی مشترک است و از جمله آنها این است که انسان عاقل و مختار وقتی دنبال چیزی می‌گردد اول یک خواسته‌هایی دارد و بعد روی این خواسته‌ها یک فکری می‌کند و سپس این فکرها را محقق می‌کند، مطلب دیگر این است که فرمودید که مثلاً اگر در آن چیزی که در نظر هست و اسم مثالی است ندانیم که چه تناسباتی دارد و چه کمیاتی باید با هم مخلوط شوند در اسم تصرفی هم نمی‌دانیم چه باید بکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر نتوانیم نمونه سازی بکنیم تصرف هم نمی‌توانیم بکنیم.

برادر معلمی: در جلسه دوم هم عرض کردیم که اگر این قانون را عمومیت دهیم که اول برای بشر شاء و خواسته مطرح است و دوم فکر و سوخ عمل است، در این صورت، اگر مدل ذهنی ساخته نشود، مدل عینی آن ساخته نمی‌شود و اگر مدل شائی و خواسته‌ای آن درست نشود، مدل ذهنی آن هم ساخته نمی‌شود، حال اگر بپرسند که مگر در مدل ذهنی نسبت به مدل عینی چیزی بآن اضافه می‌شود و یک پله تبیین می‌شود؟ می‌گوئیم اگر یک چیز اضافه تر شود که آن قانون می‌شکند، یعنی یک چیزی پیدا شده که ما آن را نمی‌خواستیم. البته ممکن است یک چیزهایی هم پیدا شود که خواسته ما نبوده است مثلاً ما برای حمل و نقل ماشین درست می‌کنیم ولی ماشین دود می‌کند و این دود خواسته ما نیست و این دیگر در اعمال و خواسته‌ها و در برنامه ریزی ما نیست بحث این است که وقتی ما یک مدل عینی می‌سازیم و در عینیت ما بین اجزاء آن ربط برقرار می‌کنیم و اسم آنها را کیف می‌گذاریم، یک تناسبات و یا کمیاتی است و در ادراکات و نظراتمان هم یک کیفیت و کمیت خاص مطرح می‌شود که در آنجا نیز یک کیفیتهایی وجود دارد و یک

کمیتی از این کیفیتها وجود دارد منتهی در اینجا ضریب ذهنی خورده اند که کم و کیف هر دو ذهنی هستند، عین این مدل ذهنی وعینی، در خواستها و یا شاءها نیز ملاحظه می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منتهی ما می‌خواهیم بگوئیم که شما نسبت به بعضی چیزها حساس ترید و تناسبات در آنجا به شکل حساسیت ظهور می‌کند، همین عدد در آنجا هم هست ولی بصورت حساسیت است.

برادر معلمی: مربوط به آن محیط خاص است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی حساسیت به نفسها در خارج ظهور ندارد وقتی می‌خواهد حساسیت کمتر یا حساسیت بیشتر و یا اولویت بیشتر مطرح شود، این کمتر و بیشتر، یعنی کم و کیف در شاء ولی کیف و کم در شاء متحدا آمده اند و یک چیزهایی واقع شده که ما اطلاع نداریم، ممکن است کسی اینطور بگوید که همینکه اختیار به یک چیزی تعلق یافت و آن محور شد، یک تغییراتی در نظام حساسیتها بطور اتوماتیک واقع می‌شود.

برادر معلمی: این هم در هر دو احتمال مشترک است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال دوباره اختیار هست و عالم ذهن، آیا صرف توجه به کیفیات در اینجا هم باید اتوماتیک واقع شود؟ یا اینکه نباید اتوماتیک واقع شود؟ در اینجا داریم درباره نفس حرکت ذهنی صحبت می‌کنیم آیا حرکت ذهنی هم مثل حرکت روحی است؟ اگر گفتیم به بخش حرکت ذهنی که می‌رسد شما باید یک قاعده ذهنی پیدا کنید و حرکت ذهنی وضعش اینطوری است که با یک حرکتی یا به عبارت دیگر در آن بحث اصولیمان بود که یک تکلیفی است تبدلی است و تمثلی است هر چند تکلیف ما صورت نازله یا جلوه ای از مرتبه بالاتر است هر چند حرکتی هم که ما روی این می‌کنیم به یک معنا، معنای نازل حرکت روحی است ولی اینجا شکل دستگاه خودش را دارد فضای جاذبه خودش را دارد اینجا مجبورید که یک اصل و قاعده فلسفی چون ذهن کارش فلسفه است ذهن تعلقانش هم شکل فلسفی دارد باید یک

اصل فلسفی معرفی کنید بر آن اصل مناسبات را معرفی کنید می‌خواهید مثال بسازید ولی مثالهایتان همه اش باید برود در دستگاه فلسفی...

برادر معلمی: خیلی خوب حالا اینها عیب ندارد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اگر رفت در دستگاه فلسفی می‌تواند یکبار بیاید مواد ساختمانی بیاورد یکبار بیاید اندازه هایش را بگیرد بر اساس یک پایه باید مواد و اندازه اش را بیاورد...

برادر معلمی: این هم عیب پیدا نمی‌کند از این جهت که، ببینید موضع بحثی عوض می‌شود یک وقت است که می‌گوئیم من می‌خواهم این شاء را نمونه سازی عینی کنم این خودش یک شاء دیگری است یعنی می‌خواهم آن چیزی را که دلم می‌خواهد تصورش را کامل کنم مثل اینکه ما برای پیدا شدن یک وحدت ترکیبی می‌گوئیم باید چه چیزهائی ترکیب بشود حالا آن وحدت ترکیبی و آن کم و کیفی که در آن باید ترکیب شوند اینها همه اش ذهنی است یا همه اش شائی است یا همه اش عینی است این مطلب در هر سه تای این رتبه ها هست و بعدش هم این مطلبها پیدا می‌شود که اگر گفتیم حلوا می‌خواهم، حلوا در خودش کمیت و کیفیتائی هست حالا این که حلوا باید از آرد و روغن و شکر درست شود نسبتش هم باید این نسبت خاص باشد تا این حلوا بشود این یک بحثی در جای خودش است وقتی کسی گفت باید حلوا درست کنید حالا ما از چه راهی هم بدست می‌آوریم که چه کیفهائی باید ترکیب شود تا آن شود از این کیفیتها هم چه کمهائی باید در آن ترکیب شود اینها یک بحثهائی است که به آن کار نداریم که یعنی امنقل یا از عقل یا از تجربه می‌گیریم به آن هم کار نداریم فعلا در مقایسه این دو احتمال هستیم داریم عرض می‌کنیم می‌گوئیم یک وقت در بحث عینیت می‌گوئید من می‌خواهم حلوا درست کنم خوب این حلوا درست کردن بعدش ما را به فکر می‌اندازد یا به تجربه می‌اندازد یا به تحقیق عقلی می‌اندازد که بگوئیم این از چه چیزهائی و با چه ترکیباتی می‌شود این یک وقت هست که خود این تقدم و تاخر را که اولش یک وحدت ترکیبی است بعدش اجزاء آن یعنی کیفیتها با کمیتها را ما باید بگردیم و پیدا کنیم ما بین دو عالم بررسی می‌کنیم یعنی می‌گوئیم یکی از آن، وحدت ترکیبی در عالم شاء است و ترکیباتش در مرحله مثلا نظر است یک وقت

می‌گوئیم که من می‌خواهم آن چیزی که در نظر است را محقق کنم یک وقت می‌گوئیم من می‌خواهم حلوای درست کنم یعنی همین حلوای عینی که کیفیت و کمیت‌هایش هم عینی است یک وقت می‌گوئیم حلوای ذهنی را می‌خواهم عینی کنم و یک وقت می‌گوئیم حلوای شائی را می‌خواهم نظری کنم. یک وقت اینجوری صحبت می‌فرمائید که یعنی یک چیزهایی را از شاء بعد نظر و بعد عمل که سه رتبه زمانی هستند و تقدم و تاخر دارند از این راه صحبت می‌شود که پذیرفتیم که ۱، ۲، ۳ یعنی مرتبه اولش شاء است دومش نظر و سومش عمل است یک وقتست در مورد خودش است آنوقت ما می‌خواهیم بگوئیم که آیا از شاء که کیفیتی دارد، خود هر شائی هم کیفیتی در جای خودش دارد که پذیرفتیم در جلسه قبل بحث شد که هر شائی نسبت به سایر شاءها نسبت به خواسته‌ها کیفیت خاصی دارد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کمیت هم باید باشد...

برادر معلمی: کمیت خاصی هم همراه خودش است...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اولویتها، نظام اولویتها...

برادر معلمی: آنجا اسمش نظام اولویتها نظام حساسیتها یا هر چیزی است آنجا هم باید منظم باشد تعادل داشته باشد بر اساس یک شاء شامل همه آن شاءها منظم می‌شوند آن شاء شامل هم وقتی عوض شود نسبت تاثیر و خصلت عوض می‌شود اینها همه پذیرفته شده اند از بحثهای قبلی عین همین مطلب در بحث ذهن هم وجود دارد در ذهن هم هر اطلاعی حالا آن چیزهایی که اسمش ذهنی است ما به آن اطلاع می‌گوئیم یا قبلا اسم مثالی: می‌گوئیم هر اسم مثالی خودش کیفیتی است که متفاوت است با سایر اسماء مثالی و خودش نسبت تاثیری ارشی جایگاهی یا هر چیزی که شایسته این مقام است تعریفش کنیم خاصی دارد کم اینجا پیدا می‌شود که بقیه چیزها را ندارند درست مثل آنجا که می‌گوئیم هر شائی خاصیت دارد و عین همین را در مورد غیبت می‌گوئیم که می‌گوید هر کیفیت عینی هر شیئی عینی خودش کیفیتی است که کمیتی دارد یعنی نسبت تاثیری دارد حالا ممکن است اسم اینجا را ما بگذاریم نسبت تاثیر در شاء می‌گذاریم حساسیت و در نظر هم چیز دیگری می‌گذاریم ولی در اینکه در این سه تا کم هست و کیف هست که کم و

کیفش هم از هم جدا نیست این ظاهرا در دو احتمال مشترک است بعد یک مطلب می‌فرمائید که (یک تعریف در آن مثال بوده که گفته شده بود که) کمیت از کیفیت جدا شدنی نیست اگر بنا بر آن تعریف عام و خاص تعریف کنیم معلوم می‌شود که هر کیفی در یک رتبه ای کم است هر کیفی در رتبه خودش کم است و هر کمی هم در یک رتبه ای کیف است شما فرمودید که آن مثال باید یک چیزی بهش اضافه شود گفتیم چطور؟ فرمودید که واسطه زمانی چه مکانی و چه شائی باشد یا خودش بشود یکی از همین چیزها یعنی بگوئیم مثلا کیف را شاء می‌گیریم بعد کم می‌شود نظر که بعدش عمل دوباره کیف می‌شود هر کدام از اینها را بخواهیم بگیریم یعنی انگار می‌فرمائید که در یک رتبه ای هست که کیف هست و کم نیست و در یک مرتبه ای هست که کم هست و کیف نیست یعنی در مرتبه واسطه که هستید طرفین که نسبت اگر نخواهید مثل تعریف قبل بشود که بگوئید هر کیفی سر جای خودش کم هست و هر کمی هم در جای خودش کیف هست بخواهیم بگوئیم نه کم و کیف یا در میان هستند حالا یا یک در میان زمانی یا مکانی یا جهتی کار نداریم یا ما بین زمان و مکان و جهت اینجوری که بفرمائید می‌گوئیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر چند در تحلیل خود کم هم هر جا می‌توانیم او را کیفیت کنیم او هم در جای خودش قبول است که آن واسطه را هم به یک تحلیل دیگری که نگاه کنیم می‌شود همین را هم بعنوان کیفیت بهش نظر داد...

برادر معلمی: بله منظورم این است که ببینیم که این مطلب تا کجا با آن اشتراک دارد و از این اختلاف چه نتیجه می‌شود یعنی ما را به کم می‌رساند؟ این که اشتراک است همین که انسان بگوید هر کمیتی کیفیتی دارد و هر کیفیتی کمیتی دارد یعنی این بحث عام و خاص که یعنی هر کمیتی در رتبه قبلی کیف بوده این بنظر می‌رسد که مثل همین است که کم واسطه بین دو کیف است این هم انگار می‌گوید که وقتی ما یک کیفی مثلا حلوا و یک کیفیتهائی را آرد و شکر و روغن قرار می‌دهیم این یک چیز دیگری می‌خواهد هر آرد و شکر و روغن که حلوا نمی‌شود یک واسطه دیگر می‌خواهد که اسمش می‌شود واسطه یا تناسباتی که آرد و شکر و روغن را تبدیل به حلوا می‌کند از این بعد خوب این هم همین بحث ما بوده و لی از این بعد که فکر

کنیم که مثلا یک جا ۱، ۲، ۳ داریم و یک جا آرد و شکر و روغن داریم که بعد بگوئیم که این کم واسطه بین دو تا کیفیت شد می‌گویند که نه اینطوری نیست یعنی اینها همراه همدیگر هستند این نه اینکه یکجا آرد و شکر و روغن داریم کمیت ندارد و بعد یکجا هم مثلا ۱، ۲، ۳ داریم آرد و شکر و روغن ندارد بعد یکجا حلوا داریم همانجا که حلوا داریم آرد و شکر و روغن با نسبت ۱، ۲، ۳ هست، آنجا هم که آرد و شکر و روغن داریم ۱، ۲، ۳ هست. اگر گفتیم ۲۰ کیلو از این ۲۰ کیلو از آن و ۲۰ کیلو از آن سه تا ۲۰ کیلو هم خودش باز یک کیفیتی است که آن کیفیت کمیت همراهش است ولی آن کیفیت حلوا نسبت یک چیز دیگر است وقتی اینقدر آرد و شکر و روغن بغل هم گذاشته باشند و هنوز مخلوط و ترکیب نکرده باشند یک کیفیت دیگری است آن هم همراه با خودش کمیتی دارد بنابراین بنظر می‌رسد از این مطلب که فرمودید آن چیزی که ما را گرایش به سمتی که بعد بتوانیم بگوئیم که حالا در کنار این کیفیتها چه کمیتی است، عین همین مطلب را جور دیگری هم می‌شود گفت و آنهم این است که مثلا ما یک تقسیم بندی می‌کردیم که در این جلسات هم یک مقداری تکرار شده که مثلا می‌گفتیم در جدول ما اوصافی داریم در عینیت یک شیئی هائی داریم که صاحب وصف هستند یعنی وصفها را می‌سازند بعد گفتیم که اگر مثلا بحثی در مورد کمیت داریم بعنوان تعداد یا سرعت یا بعنوان ارزش ما بین اوصاف می‌گوئیم حالا اینکه چه شیئی این وصف را می‌سازد یک بحث دیگر است و آیا ما بین اشیاء هم همین فرمول هست یا به تبع این فرمول درست می‌شود آن هم یک بحث دیگر است که قبلا بحث می‌کردیم که آیا همه ماشین‌ها باید سه چرخ داشته باشند بعد می‌گویند نه نسبت به آن وصفی که تعریف می‌کنیم فرمول حاکم است و بعد در می‌آید که چقدر چرخ باشد مثل آن می‌ماند که ما یک چیزی را تعریف می‌کنیم حالا بعنوان یا شاء یا بعنوان یک مدل ذهنی که در عینیت دنبال یک چیزی می‌گردیم که او را آن مدل را بسازد یا آن شاء را تحقق عینی ببخشد بعد می‌گوئیم آن چیست؟ می‌گوئیم حالا یا از راه تجربه که بگوئیم ما یک چیزی می‌خواستیم اسمش حلوا بود آن حلوا هم تعریف داشته می‌گفتند چه؟ می‌گفتیم که چیزی که سفتی و سختی اش اینطوری است شیرینی اش اینطوری است فلان و فلان و فلان خصلت دارد می‌گفتند که این از چه چیزهائی بدست می‌آید گفتیم که شما بروید اینها را

ترکیب کنید، اگر مثلاً می‌خواستیم یک جوابی بدهیم که فکر می‌کردیم راهش راه تجربی است گفتیم حالا شما برو این چیزها را با هم اینقدر ترکیب کن تجربتا احتمال بده و با هم قاطی کن هر وقت یک چیزی درست کردی که این خصلت را داشت آنجا یک کم و کیفی پیدا کردن قبلاً قند و جایی و آب قاطی می‌کنیم و می‌بینیم نه آن سفت و سختی را ندارد اما شیرینی اش را دارد می‌گوئیم پس این نسبت معلوم می‌شود این کم و کیف درست نیست این قدر این عمل را انجام بدهد تا آن بشود که یعنی به این عبارت خواستیم بگوئیم که این نسبتها از راه تجربه بدست میاد یا بگوئیم که برو این را از راه دقتهای ذهنی درست کن بگو اگر یک چیزی بخواهد شیرین باشد شیرینی چه چیزهایی هست بعد بگوئیم که لابد یا قند در آن هست یا شکر یا امثال ذلک یا کیفیتهایی که شیرینی هستند یکی اش در آن هست مثلاً اگر فلان خصلت را دارد باید چربی داشته باشد چربی در چه چیزهایی هست و فلان یا به تحلیل ذهنی در بیاورد یا بگوئیم نه برو از نقل در بیاور در نقل نگاه کن ببین راهنمایی چیزی ندارد که بگوئید حلاً چطوری درست می‌کنند با چه نسبتی که بنا بر این بگوئیم که بین آن مطلب که ما یک چیزی را لازم داریم باید لوازمش در عینیت معلوم شود یا در ذهن یا در شاء یک چیزهایی دیگر با یک نسبتها و تناسباتی این چیز را می‌سازند منظورم این است که آن تکه آخر فرمایش حضرتعالی که فرمودید ما برویم در وحی نگاه کنیم و در وحی اگر گفته شد یعنی اسم تصرفی یا اسم مثالی یا اسم شائی را عددش را بتوانیم پیدا کنیم و در وحی اگر گفته شد یعنی اسم تصرفی یا اسم مثالی یا اسم شائی را عددش را بتوانیم پیدا کنیم از علم ابجد هم استفاده کنیم ولی به این معنا که بگوئیم که اعداد حروف اسمش را با حلم جمع کنیم بشود آن، یک چیز دیگر می‌گوئیم جواب آن سؤال فقط همین تکه بود که اینکه چرا این به بقیه ربط دارد هیچ معلوم نبود منظورم این است این تعریفها که ما کردیم حالا چه بگوئیم کم ربط بین دو کیف است چه بگوئیم کم رتبه دوم کیفی است فرقی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این رتبه ای که می‌گوئیم یک تجزیه ای کردیم پس دوکار بنظر من انجام گرفته در توضیحی که عرض می‌کنم یکی، یک تجزیه ای انجام دادیم در تحلیل عقلی و نظری نسبت به یک مراتبی هر چند در عینیت برای پیدا شدنش متحدند ولی نظر کردیم گفتیم شیئی اول ضربدر تناسبات

جدید مساوی است با شیی دوم تناسبات را قابل لحاظ جدا دیدیم یعنی اگر قاطی کردن اینکه همه چیز ما به الاختلاف و ما به الاشتراک است، بحدی برسد که قانون و قدرت تحلیل را از ما سلب کند این بعد منفی منطقیان است یعنی منطقتان اگر برسیم به جایی که خود صورت مسئله را خط بزند هر جا سؤال از او کردند بگویند اصل سؤال غلط است می‌گوئیم این خوب است ولیکن بدر عمل نمی‌خورد اگر بگوئید نه ما می‌خواهیم کار دیگری بکنیم می‌خواهیم ببینیم این مطلب را می‌گوییم اگر می‌خواهید ببینید این مطلب را اینکه ما می‌گوئیم واسطه هست حالا این واسطه بودن را به تعبیر مختلف که حضرتعالی تعبیر کردند که البته آنچه که مورد نظر ما بود همین مطلب بود که عدد چیزی نیست جز تناسبات تناسبات هم چیزی نیست جز کیفیت رابطه در خودش چیست و کیفیت و کمیت وجه اختلاف و اشتراک وجود دارد یعنی خودش هم وحدت ترکیبی هست در یک مرتبه هم همیشه قبل و بعدش کیفیت می‌بینیم که در آنجا هم کیف هم کم هم تناسبات هم روابط وجود دارد یعنی اگر کیفیت را وحدت ترکیبی اول بگیریم که دارای تناسباتی هست برای فعلیت خودش در یک تناسبات دیگری می‌شود فعلیت جدید که خود آن تناسبات هم وحدت ترکیبی دارند نه اینکه ندارند پس ما می‌توانیم در یک رتبه عدد را جدای از کیف قابل مطالعه بدانیم هر چند اینجا که مطالعه اش می‌کنیم می‌گوئیم در اینجا در مرحله گذری هستیم که خودش اصیل نیست می‌گویند در مرحله گذری هستیم یعنی چه؟ می‌گوئیم یعنی وقتی ما تناسبات را پیدا کردیم آنوقت دست پیدا کردیم به مثال سازی یا وحدت ترکیبی ذهنی جدید کانه تکلیف اولیه یعنی تصورات اولیه که خودشان وحدت ترکیبی بودند در این مسیری که ما با تناسبات جدید می‌آوریمشان به تبدل می‌رسند بدل می‌شود وضعشان حاصل می‌دهند تمثیل جدید را نمونه جدید مدل جدید را، مدل جدید شامل تکلیفهای سابقی که بوسیله وارد شدن در آن یک تناسباتی جدیدی منحل شده اند در یک وحدت ترکیبی جدید دیگر نه آن کیفیتها به لحاظ خودشان هستند و نه تناسبات بریده است در این امر جدیدی که داریم هر دو تا با هم هستند می‌گوئیم این تناسبات قابل مطالعه است و قابل تحلیل عقلی و نسبت آنها هم می‌توان بررسی کرد پس دو چیز را می‌خواستیم عرض کنیم یکی می‌شود اینکه به تحلیل عقلی به تناسبات نظر کرد و ۲ می‌شود

اینکه تناسب و کیفیت چرا نسبت فلسفی دارند چرا؟ چون ذهن می‌خواهد کار کند برای مثال سازی ذهن مجبور است هم تناسب و هم کیفیت را تعریف فلسفی کند چون هر کار و حرکتی که بخواهد بکند حرکت فلسفی می‌خواهد بکند یعنی تبدلی که می‌خواهد بکند باید فلسفی باشد تمثیل ثانی هم که بخواهد بسازد نمونه و الگویی هم که بخواهد بسازد می‌خواهد بر مبنای فلسفه اش بسازد تعریفی که از کیفیتهای قبلی دارد کاربردی است و بر مبنای فلسفه خودش است از وحدت ترکیبی قبل تعریف از تبدلش هم باید بدهد آنوقت باید تعریف از تناسب بدهد نسبت بین این تعریف و آن تعریفش را هم باید بتواند بدهد پس اگر ما عقلی صرف خواستیم کار کنیم یعنی ابجد را حذف کنید معنای اسم بودن را حذف کنید عقلی صرف بخواهیم بدهیم باید بتوانیم یک اصلی را بدهیم که بر پایه آن اصل ریاضیات را بعنوان تناسب کیفیت تعریف کنیم می‌گوئیم تناسب همان ما به الاختلاف است من باب مثال چه در مابه الاشتراک وجود دارد؟

برادر معلمی: در رابطه با کم یک فرقهائی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا کاری با ریاضیاتش نداریم می‌گوئیم کمیت چیزی نیست جز همان تناسب می‌گویم اگر این تناسب شد آیا آن معنای اولی عینا تکرار شده یعنی ما به الاختلاف است یا اینکه ما به الاختلاف خاصی بیان شده که باید در قدم بعد بنیم که نسبت بین تناسب و کیفیت چیست؟

برادر معلمی: در رابطه با همان قسمت اولی دو مطلب هست که روشن بفرمائید منظورتان کدام قسمتش هست یک وقت می‌فرمائید کم واسطه بین دو کیف است این را به صورت عام می‌گوئیم بنابراین اگر ما صحبت کردیم معلوم شد که ادراکات هم کیفیاتی دارند شاءها هم کیفیاتی دارند و در عینیت هم کیفیتی است این مطلب باید به همه اینها بخورد یعنی بگوئیم فرضا اگر الان ما در جمهوری اسلامی در سال ۶۹ یک کیفیاتی داریم وقتی بخواهیم از ۶۹ به سال ۷۰ برویم که یک وضعیت دیگری است این واسطه کم است اگر در اطلاعات هم بگوئیم ما الان این اطلاعات را داریم سال دیگر این اطلاعات افزایش پیدا کرده است بگوئیم از این اطلاعات به اطلاعات بعد هم که می‌روید واسطه کم است بعد بگوئیم ما الان هم یک خواسته هائی داریم سال دیگر یک چیزهای دیگری می‌خواهیم بگویند واسطه اش کم است این باید به همه اینها بخورد

یک وقت صحبت دیگری می‌فرمائید که مثل این می‌ماند که دارید تعریف می‌کنید می‌گوئید شاء، کیف است. عمل هم کیف است و عینیت هم کیف است نظرکم است که ربط بین این دوتاست در این مثال که می‌فرمائید باید بیشتر تبیین بشود یک وقت هم صحبت دیگری هست می‌فرمائید که مثلا کمیت و کیفیت با همدیگر هستند با همان صحبت‌هایی که الان در موردش در ذهن ما هست ما به تحلیل عقلی یک وقت می‌توانیم روی کیفیت دقت بکنیم به کمیت کار نداشته باشیم و یک وقت هم می‌توانیم به کمیت کار داشته باشیم و به کیفیت کار نداشته باشیم یعنی انتزاع عقلی کنیم ولی درعالم واقع خود کمیت از کیفیت هیچ وقت جدا نیست همان موقعی هم که ما داریم انتزاع می‌کنیم خود آن انتزاع اگر تکلیفی است کمیت و کیفیت در خودش هست درست است که ما داریم به خیال خودمان تجزیه می‌کنیم کم از کیف ولی آن تجزیه در یک رتبه است ولی خود آن عمل تجزیه کیفیتی است که کمیت را همراه خودش دارد این یک مطلب دیگر است یعنی آن قانون کلی نشکست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قانون کلی نمی‌شکند یعنی کمیت و کیفیت در خود عالم ذهن هم وحدت ترکیبی ایت پس تناسبات دراد پس چنین هست آن سر جای خودش است ولی در نسبت به دو رتبه که نگاه می‌کنیم کم اسم تصرفی فاعلی است یعنی اسم فاعلی شما می‌شود. یعنی اینجوری نیست که بگوئیم ذهن به معنای کم است رابطه بین قلب و خارج بلکه وقتی اولویت می‌گوئید در نظام حساسیتها یک تناسباتی دارند نظام اولویتها یعنی کم و کیف در آنجا حضور دارد با فاعلیت قلبی نه از قبیل فاعلیت فلسفی فاعلیت تعلقی در آنجا هست و اختیار هم در آنجا هست کار خودش را هم انجام می‌دهد می‌رسید به آنجائی که فاعلیت، فاعلیت فلسفی است یعنی تکلیف و تبدل و تمثلی که می‌خواهد انجام بگیرد می‌خواهد بر مبنای یک استدلالی حرکت کند و بسازد نمی‌تواند بدون استدلال حرکت کند یعنی حرکتش همان استدلالش است اگر در اینجا چنین است در اینجا هم شما در اجزاء هر کدام از کارها که دقیق شوید حتما کم و کیف با هم حضور دارند ولی در رتبه بالاتر که بیائید واسطه بین کیف اول ذهنی تکلیف‌تان و تمثلتان تبدلی است فاعلیتی است که شما انجام دادید و در این فاعلیتی که انجام می‌دهید معنایش این است که تناسبات معین می‌کند...

برادر معلمی: همه اینها در ذهن بود؟...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله همه اش در ذهن بود...

برادر معلمی: یعنی آنجائی که می فرمائید کم واسطه بین دو کیف است معین دو کیف ذهنی...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دو کیف ذهنی کیف اول ساده و کیف دوم کیف مرکب خاصی که شما ساختید می خواهیم بگوئیم که یک آثاری از عالم می آید در آدم در مرحله قلب و یک آثاری در مرحله ذهن و یک آثاری هم در عینیت اشیاء و موجودات می آید در مرحله عالم قلب شما جایشان را عوض می کنید تعیین اولویت می کنید بر اساس یک محوری ولی خود آن کیفیتها کار ولی بالاتر از تو هست فقط چیزی را که زیر و رو کردید تناسبات بود بنا بود بها بدهید به فرزند و پدر و مادر در یک حدی و بها هم بدهید به زن و فرزند در یک حدی بها هم بدهید به اموالتان در یک حدی بها هم بدهید به قبله و سجودتان هم در یک حدی محورشان چی بود؟ پرستش خدا. حالا خدای نخواستہ یکی از ارحام مریض شدند الان شما وقت نماز است مجبور هستی ول کنی یعنی سجده نکنی واجب است ترک نماز و رسیدن به این بیماری بچه افتاده توی آب واجب است ترک نماز و نجات بچه بسیار خوب از اینجا آمدید بر عکس بها دادید گفتید که من باید حتما نماز بخوانم گفتند فلانی، فلان شخص احتیاج به بیمارستان دارد خوب داشته باشد من حالا وقت نماز است می گویند این پرستش خدا نیست پرستش نماز است بالعکس آن برای یک چیز ساده که وقتش فوت شدنی نبود مثلا بچه تان گفت که جع جغه می خواهم ماشین کوکی می خواهم شما ول کردی آمدی دنبال ماشین کوکی و... نماز قضا شد. حول محور پرستش حساسیتها شکل می گیرد - کیفیتها وارد شد کیفیتهایی که تعلق دارد و اینکه چه چیزی را محور قرار دهید این فاعلیت را شما محور قرار دادید و حول آن محور چرخانید تناسبات درست کردید کیفیتهای ذهنی - ولو کیفیتهای ذهنی فرقی این است که رنگ آنها را هم تا حدودی دارد یعنی از زاویه آن حساسیتها شما می توانید دریافت کنید صورتهای اولیه ذهنی را بدون تصرف نیست یکبار فیلتر خورده یکبار سوهان خورده یکبار فورم گرفته یکبار تراش خورده بار دوم حالا می خواهید تبدیلیش کنید و تمثیل جدید بسازید دوباره شما در فاعلیت ذهنی تناسبات را این بار هم تغییر

می‌دهید تا مثال جدید یعنی اختیار در جریان تصرفی که دارد در همه مراتب تناسبات را تغییر می‌دهد صحیح است بگوئیم اسم فاعلیت شما در هر سه اسماء ریاضی است فاعل بالاتر شما با اسماء ریاضی یک کیفیتهایی را درست کرده بود در ذهن شما وارد شد در امور شما وارد شد در خارج واقع شد شما که می‌خواهید تصرفش کنید و چیز دیگری بسازید ابزار دستتان عوض کردن تناسبات است این عوض کردن تناسبات بنظر ما همان معنای عددیه است.

برادر معلمی: اگر می‌خواهید این را بفهمائید که اختیار انسان حاکم است بر عقل و فکر و عملش...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله و این اختیار با کاری که می‌کند تناسبات را به هم می‌زند...

برادر معلمی: و کیفیتها را به هم می‌زند...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسبات را که عوض کرد کیفیتهای بعدی پیدا می‌شود...

برادر معلمی: فقط تناسبات را عوض می‌کند؟ این یک بحث دیگر است اینه را از همدیگر جدا کنیم تا یکی یکی روشن شود یعنی یک وقت می‌فرمائید که بشر تا اختیار نکند نظام حساسیتها نمی‌تواند خودش را عوض کند اطلاعات خودش را هم نمی‌تواند عوض کند عینیت اش را هم نمی‌تواند عوض کند به این کاری نداریم یک صحبت دیگر این است که بشر وقتی می‌خواهد اطلاعاتش را عوض کند یعنی از اطلاعات موجود به اطلاعات بعدی برود، یک وقت می‌خواهد عملش را عوض کند یعنی از عینیت موجود به عینیت دیگر برود وقتی می‌خواهد خواسته هایش را عوض کند یعنی از خواسته های موجود برود به خواسته های دیگر در اینجا یک تغییر ملاحظه می‌کنیم حالا یا تغییر ذهنی یا عینی یا قلبی بعد می‌فرمائید که این اطلاعات اولیه نسبت به دومی یا وضعیت اول نسبت به دوم یا خاصیت اول نسبت به دوم اینها دو کیف هستند هر کدام از اینها را می‌توان گفت دو کیف بعد بگوئیم که از کیف اول به کیف دوم رفتن بدون کم نمی‌شود یعنی کم واسطه است می‌گوئیم کم واسطه است یعنی چه؟...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اولی اولویتها واسطه است و تغییر در اولویتها

برادر معلمی: ما اینها را از هم جدا کردیم: یعنی به آن قسمت کار نداریم (به اینکه وقتی دارد فکرش را عوض می‌کند مبتنی بر خواسته هایش است) یک وقت عینیت را عوض کند مبتنی بر فکرش اینها که علی السویه شد در این جا بحث شد از وضعیت اول که می‌خواهد برود به وضعیت دوم بروید اول کیفیتی دارد و دوم هم کیفیتی دارد از اول به دوم رفتن بدون تغییر تناسبات ممکن نیست می‌گوئیم در شاء یا در نظر یا در عمل می‌فرمائید یا در هر سه تایش می‌فرمائید این به بحث شاء و غیره کار ندارد و مدخلیتی در این احتمال ندارد هر تغییری اینجور می‌شود بعد می‌گویند که این یعنی چه یعنی اگر ما در عینیت که بعنوان یک مثال است ما تناسبات ما بین این چیزها را کمیتش را فقط عوض کنیم تبدیل می‌شوند به یک کیفیتی یا اینکه اگر خود آن کیفیتها را هم عوض کنیم تبدیل می‌شوند به یک کیفیت جدید یا یک سؤال دیگر اینکه وقتی می‌خواهیم کمیت را عوض کنیم چطوری عوض کنیم یا تناسبات را بخواهیم عوض کنیم چطور عوض کنیم آیا به این معنا نیست که آنجا که می‌فرمائید ما تناسبات را عوض می‌کنیم یعنی تناسبات کما و کیفا نه اینکه کم واسطه بین کیفها قرار می‌گیرد یعنی هر وقت کیفیتی است که همراهش کمیتی است اسمش یک وضعیت است ما می‌خواهیم این وضعیت را تبدیل کنیم به وضعیت دوم در کم و کیف آن تغییر می‌دهیم می‌گویند به چه وسیله؟ می‌گوئیم به وسیله اختیار که حاکم است بر کمیت و کیفیت چون اختیار...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما اعمال فاعلیت یا اختیاری می‌گوئیم و من همین جایش را درست متوجه نمی‌شویم ما این اعمال را اگر مثال خارج بزنیم که محسوس شود ما بر کیف مسلط نیستیم الا از طریق کم...

برادر معلمی: بر کم مسلط نیستیم الا از طریق کیف...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا مثال می‌زنیم تا بفهمیم ما می‌گوئیم که آرد شکر روغن سه چیز هست در خارج از طریق کیلهای خاصی ترکیب می‌کنیم که کیفیتی... ..

برادر معلمی: نه اینجور عرض می‌کنیم. اینجا که آرد و شکر و روغن وجود دارد یک وقت آرد و شکر و روغن تجریدی وجود دارد این در بحث نظریات است بعد آنجا هم نمی‌تواند بگوید که آرد و شکر روغن را تبدیل

کردم به حلوا آنجا تغییر این است که تغییر باید در معنای آرد و شکر و روغن باشد یعنی شما شناختی که از آرد و شکر و روغن دارید، در خارج هم یک وقت یک ترکیبی وجود دارد یعنی یک مقدار آرد شکر روغن وجود دارد که جدای از هم هستند شما می‌گوئید این چطور می‌شود حلوا، می‌گویند حالا وقتی قرار شد که کمی بگوئیم می‌گویم ۴ کیلو شکر ۳ کیلو آرد و ۲ کیلو روغن عدد هم کنارش گذاشتند این می‌شود حلوا، اینجا تا گذاشتند کنار همدیگر می‌شود حلوا یا اینکه با همان ترکیبات فرضاً ۱، ۲، ۳ نسبت‌هایش است می‌گوئیم اگر ۳ کیلو آرد را گذاشتیم کنار ۲ کیلو شکر و یک کیلو روغن می‌شود حلوا؟ نمی‌شود حلو که یعنی این احتیاج دارد به یک ربطی، یعنی تعویض ربط که آن ربط هم کیفیتی است که کما و کیفاً اندازه و شکل دارد یک وقت ترکیبی درست کردیم که شکرش زیادی است و آردش مثلاً کم است و روغنش زیادی است یک خرده آرد رویش می‌ریزیم و کمی هم شکر ازش کم می‌کنیم می‌شود حلوا، یک وقت این آرد و شکر و .. اصلاً مخلوط نشده با هم می‌گوئیم اگر اینطوری بکنیم یعنی مثلاً آرد را بو بده یا آرد را آب بریز یا اول را روغن را حل کن در آب به هم بزن ... همه این کارها که می‌گوئیم اینها یک کار کمی کیفی است یعنی تبدیل وضعیت اول به وضعیت دوم بوسیله یک نیروئی صورت می‌گیرد سؤال این است که آن نیرو چیست؟ خود کیفیتها هستند؟ می‌گوئیم نه خود کیفیتها نیستند خود کیفیتها هم نقش دارند و فاعل و بالاتر و ... هم سرچایش هست ولی برای خواسته من وقتی بخواهد پیدا شود یک اثری هم از ما می‌خواهد که آن اثر اختیار اسمش است که من اختیار می‌کنم که مثلاً دستم را به فعالیت وادار کنم تا از وضعیت اول برود به وضعیت دوم آن چیز خودش باز کم و کیف دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما اگر شرایط ترکیب را مهیا کردید عیارهای ترکیب را هم اختیار کردید آیا می‌توانید اختیار کنید که نشود؟...

برادر معلمی: نه یعنی وقتی این کار را کردیم دیگر ترکیب شده نه اینکه بگوئیم می‌شود یا نمی‌شود خودش همان موقع ترکیب هستیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس کیفیتها دارای اوصافی هستند که در یک مراحل خاصی با یک تناسبات خاصی می‌شوند...

برادر معلمی: "هستند" نه اینکه میشوند "می‌شوند" اگر آرد و شکر و روغن با یک تناسبات خاصی باشند همان موقع حلوا هستند نه اینکه بعدا حلوا می‌شود همان موقع هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی می‌گوئیم شما اعمال ریاضی می‌کنید در تناسبات یعنی یک وقت می‌گوئید من روغن را کشیدم و آرد و شکر را هم، می‌گویم هنوز اعمال ریاضی نفرمودید تناسبات بین اینها هم هنوز برقرار نشده.

برادر معلمی: تناسبات همیشه در آن هست نه نسبت به آن چیز.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه اینکه بنا شده روی این نکته ایراد نگیرید که یعنی در موضوع تا یک اندازه اش واضح شده که ما متوجه هستیم از فرمایشات شما که برای آرد یک تناسباتی قائل هستیم برای شکر یک تناسبات و برای ریاضیات یک تناسباتی اینکه تمام شد فعلا روی مجهولمان داریم بحث می‌کنیم بنظر می‌آید که ختم شدنش معطل کردن بحث باشد. شما اینها را قاطی کردید ولی هنوز حلوا نشده هنوز ترکیب که نشده اند تناسبات وقوع پیدا نکرده وقوع نسبت ریاضی است که می‌گوئید درست شد حلوا، تناسباتی را جدا کردید از آرد و شکر و روغن قبول، روی هم ریختید، قبول ولی کی به وحدت ترکیبی رسیده و محقق شده ریاضی درست است که از اول این فعل کمی که انجام می‌دهید افعال ریاضی است ولیکن آخرین فعلی که انجام می‌دادید حالا آن هلی که شما می‌گوئید آن هل ایجاد نسبتها بین کیفیتهاست...

برادر معلمی: ایجاد نسبتها بین کیفیتها، نه که قبلا کیفیتش بود و نسبتش نبود این منظورم است...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای حلوا نبود...

برادر معلمی: نه برای حلوا کیفش نبود، یا کمش نبود یا نه کیفش بود نه کمش شما کدامش را می‌خواهید

بفرمائید...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای حلوا نه کیفیت بود نه کمش، شما اگر قاطی کنید این را در مطلب می‌مانید یعنی یا قدرت بیان نداریم شما هم قدرت الطفات به عرض من اگر بخواهید به مطلب عنایت کنید که ما نمی‌خواهیم بگوئیم که اول کار حلوا داشتیم اول کار آرد و شکر و روغن داشتیم آخر کار هم حلوا داریم اول کار کم و کیفیت هیچ کدام نبود برای حلوا سه چیز بودند و هر سه هم سه وحدت ترکیبی داشتند ولی اعمال عمل ریاضی آنگاه محقق می‌شود که اول جدا کنید حالا جدا کردیم آیا شد مرکب...

برادر معلمی: این جدا کردن یک کار کیفی است یا کمی. ..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این اعمال ریاضی است یعنی شما دارید تمام این کاری که می‌کنید...

برادر معلمی: اعمال ریاضی اسمش کمی است یا کیفی...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعمال ریاضی اگر بگوئید در درون خودش کمیت و کیفیت دارد یک حرفی، بگوئید تصور ریاضی، اعمالش همه اش کمیت و کیفیت دارد سر جای خودش...

برادر معلمی: نه من چیز دیگر می‌گویم، اعمال ریاضی که اینجا می‌فرمائید کم واسطه بین دو کیف است، اعمال ریاضی یعنی کم؟...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من عرض این است که اعمال ریاضی اگر بخواهید بگوئید اعمال کمیت اگر بخواهید بگوئید خودش دارای کیفیتی است حرکاتی که من می‌کنم کیف دارد ولی این حرکات برای چیست سؤال این است برای چی می‌کنیم، این کار که من می‌کنم خود کیفیتها در اختیارم نیستند کیف فعل من است نه کیف شکر و روغن.

برادر معلمی: این کیف فعل من هم باید برود داخل آن تا بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه کیف شما وسیله می‌شود برای تغییر نسبت کیف فعل غیر از کیفیت شیئی است کیف فعل شما کیف حرکتی است که می‌خواهد تناسبات را عوض کند.

برادر معلمی: چرا فقط تناسبات را

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای اینکه کیف فعل شما مستقیماً به شیئی ربط ندارد و ربط آن غیر مستقیم است، حرکت شما یک وقت است که نفس حرکت شما شیئی را درست می‌کند یک وقت می‌گوئید نه من کلید را می‌زنم برق روشن می‌شود برقی هست اختلاف پتانسیلی هست اختلاف سطحی هست مانعی برداشتند یا مانعی ایجاد کردند.

برادر معلمی: آن مانع بعد کم است یا کیف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مانع کم است (چرا) چون عرض ما این است که می‌شود شما خود مانع را تحلیل کنید به یک کمیت و کیفیتی دارد آن یک حرف است ولیکن اینکه اختلاف سطحی بین دو فاز جریان الکتریسیته هست فشاری هست این رودخانه آب آمده پشت این سد هست شما دریچه را باز کردید. برادر معلمی: یعنی یک کار کمی کیفی کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این عیبی ندارد که اسمش را کمی و کیفی بگذارید عیبی ندارد نفس حرکت هم دارای کم و کیف باشد ولی موضوع را که عوض نمی‌کند یعنی بنده یک کیفیت خاصی حرکت انجام دادم شکی ندارد.

برادر معلمی: نه فقط فعل من یک کیفیت خاص بود یعنی در عینیت هم یک کمیت و کیفیت درست شده.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال اینجاست فعل من دارای یک کمیت و کیفیتی از نیروست به جای خود ولی اینکه فعل من که دارای کمیت و کیفیت است آمده بود چه کند آمده بود تناسبات مجموعه را عوض کند تا مجموعه سازی بوجود بیاید.

برادر معلمی: چرا آمده بود تناسبات را عوض کند چرا بعضی وقتها فعل من نمی‌آید عناصر را عوض کند آیا تناسبات از کمیت و کیفیت است یا شما می‌فرمائید که تناسبات فقط کمی می‌شود، ما فقط آرد و شکر و روغن داریم وقتی می‌فرمائید تناسبات یعنی ما ۴ و ۳ و ۲ کیلو داریم ولی باید ۱ و ۲ و ۳ باشد فعل من را می‌کنید ۱ و ۲ و ۳ این یعنی عوض کردن تناسبات.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه ۱ و ۲ و ۳ صرفا نمی‌تواند تحویل بدهد به وحدت ترکیبی تناسبات ترکیبی را که عوض نمی‌کند من فعلی که روی این انجام می‌دهم می‌خواهم اینها را به یک وحدت ترکیبی برسانم. که دارای تناسبات جدیدی است.

برادر معلمی: یعنی کیفیتهای جدیدی دارای تناسبات جدیدی است یا همان کیفیتهای سابق دارای آن است اگر همان کیفیتهای سابق است چرا این قانون عام است سؤال این است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت شما می‌گوئید که تحت تصرف آن قرار می‌گیرد فعلا زمین، می‌گویم به چه وسیله ای می‌گوئید به وسیله شخم زدن، بیل وسیله شما در شیار زدن زمین است یک وقت می‌گوئید نه، منهای بیل، شیار زدن تحت تصرف است، گاهی می‌گوئید فعلهائی که انجام می‌دهم به نام شیار زدن هم کیفیت را تغییر می‌دهد هم کمیت را ولی واسطه در انجام چیست عرض می‌کنم که شما می‌گوئید فعل من دارای کم و کیف است تغییر هم می‌دهد شیی را هم کمیت و هم کیفیت آن را عوض می‌کند عرض می‌کنم که شما برای عوض کردن کیفیت قبل مسلط به آن نیستید، مگر از طریق تناسبات بشود عوض کنید.

برادر معلمی: این تناسبات چیست اگر منظور فقط تناسبات کمی است یعنی چکارش کنیم، غیر از اینکه ما چیزی را عوض کنیم مثلا چیزی را از اینجا برداریم مثلا شخم بزنین یعنی یک کیفیتی را با کمیت جدید وارد کنیم در ترکیبات یا ربط کیفیتها را عوض کنیم یعنی ربط کمی و کیفی آنها را عوض کنیم تا تبدیل شوند به چیز جدیدی غیر از این چطور ممکن است این تناسبات را که می‌فرمائید فقط بعد کمی پیدا کند و بعد کیفی آن حذف شود نه که حذف شود یعنی مربوط شود به قدم بعدی و یک قدم قبلتر.

برادر پیروزمند: یعنی از تغییر تناسبات چه تصویری چه تعریفی می‌دهید که کیف داخلش نیاید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثال می‌زنم، وقتی می‌گوئید من یک طرف قپان یک کیسه سیمان ۵۰ کیلو گذاشتم یک طرفش سنگ یک کیلو بعد جایش را عوض می‌کنم تا بحال تعادل یا افقی بودن برسیم این کاری که می‌کنیم تناسبات را دارید چطور عوض می‌کنید آیا کیفیتها را هم عوض می‌کنید سیمان که

سیمان است، وزن یک کیلو که وزن یک کیلو است اگر پنج کیلو آهن هم وزن خود قیون باشد همان پنج کیلو است دارید جای این را عوض می‌کنید تا بحالت تعادل در بیاید.

برادر معلمی: تغییر جا یعنی تغییر کمیت، اگر این تغییر جا که به معنای تغییر مکان است به معنای تغییر کم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به معنای تناسبات درون مجموعه.

برادر معلمی: تغییر زمانی هم به معنای تناسبات تغییر فلان و فلان است.

برادر پیروزمند: این تغییر کیفیت یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وحدت ترکیبی جدید که دارای منتهجه جدید باشد می‌شود کیفیت جدید، تناسبات درون این وحدت ترکیبی می‌شود کمیت بنا به بیان ما، ممکن است بیان شما چیز دیگری باشد در مثل قپان واضحتر از مثل حلوا ملاحظه می‌شود، در مثل اتومبیلی که می‌رانید از دنده ۳ به دنده ۲ ماشین را می‌کشید می‌تواند حرکت کند قبلا تخته گاز بودید حالا هم دنده ۲ تخته گازید.

برادر معلمی: آن موقع کیفیت دیگری در آن واسطه بود که حالا نسبت دنده روی چرخ دنده دیگری کار می‌کرد حالا دو تا چرخ دنده را بیرون کشیدیم و دو چرخ دنده دیگر گذاشتیم، در این ترکیب کیف را عوض کردیم یعنی یک کیف دیگری آوردیم با یک کمیت دیگر دو تا چرخ دنده آوردیم قبلا یکی دنده اش بزرگتر بود این کوچکتر بود حالا کوچک آمده اینطرف بزرگ رفته آنطرف جایش عوض شده پس تغییر مکانی...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینکه می‌گوئید جای آن عوض شده است...

برادر معلمی: نه اینطور نیست که جایش عوض شده باشد دو تا چرخ دنده دیگری یعنی دنده یک دو چرخ

دنده است و دنده ۲ دو چرخ دنده دیگر است این اسمش آیا تغییر کم است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب بله

برادر معلمی: خوب اگر اینطور است همه کیفیتها کم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من این است که وقتی شما می‌گوئید من مثلاً حتی شکل آرد را، آرد گندم را عوض کردم نشاسته آوردم، یا آرد گندم و نشاسته را برداشتم آرد برنج آوردم بین کیفیتهایی که موجود بود آرد برنج جزو کیفیتهای عالم بود آرد گندم جزو موجودیهای عالم بود.

برادر معلمی: شما ربطش را عوض کردید نه کمش را عوض کردن ربط هم خودش کمیت و کیفیت دارد، ربطها را که عوض کردید شما به تغییر ربط می‌گوئید تغییر کم؟

برادر پیروزمند: در رابطه با مواد و روابط شما دارید اینها را ازهم جدا می‌کنید آنوقت به موادمی‌گوئید کیفیت به روابطش می‌گوئید کمیت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه می‌گوئیم در یک سطح مجبورید جدا بکنید صحبت ما این است که سطوح مختلف هر کدام از اینها وحدت ترکیبی دارد به جای خودش محفوظ است کمیت وحدت ترکیبی دارید به جای خودش کیفیت هم همینطور هر دو متحدند با همدیگر همینطور این غیر از این است که شما در فاعلیتتان تناسباتی را عوض می‌کنید تا یک چیز دیگر با تناسبات دیگری پیدا شود.

برادر معلمی: تناسباتی که می‌فرمائید اگر این معینها هست خوب این مشترک است تناسبات عوض کردن یعنی اینکه جای دو چیز را عوض می‌کنیم جا عوض کردن یعنی عوض کردن مکانی یعنی ربطشان را عوض می‌کنیم مثل همان مثال که در چراغ قوه یا رادیو یک باطری را اینوری می‌گذاریم روشن نمی‌شود آنوری می‌گذاریم روشن می‌شود آنجا که می‌خواستیم بگوئیم ربط هم چیز است این مثال را می‌زدیم. اگر تناسبات را عوض کردن معنی اش این است خوب این پذیرفته شده است و این معنی یعنی کم و کیف

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا همین که اسمش را می‌گذارید کم و کیف ما منتقل به این درست نمی‌شویم که چرا این کم و کیف است گاهی می‌گوئید.

برادر معلمی: گاهی در چراغ قوه باطری را در می‌آوریم خودکار می‌گذاریم روشن نمی‌شود و گاهی باطری وارونه می‌گذاریم روشن نمی‌شود و گاهی باطری درست می‌گذاریم باطری خالی است روشن نمیشود و گاهی باطری شارژ می‌شود که اینها با هم چه فرقی دارند به کدامش کیف می‌گوئید و به کدامش کم.

برادر حسینیان: هم مواد تأثیر در تغییر دارد و هم روابط تأثیر در تغییر دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گوئید که مواد را دیگران درست کردند همیشه در رتبه سابق فعل است و گاهی می‌گوید اینجا نیست می‌رویم آرد برنج می‌آوریم یا آقا آرد برنج می‌آورند یا می‌گوئیم در رتبه سابق این فعل مواد هست نسبت به این کیفیت جدید در عالم ذهن هم همینطور نسبت به این جدید، تناسب است که فاعلیت است.

برادر معلمی: یعنی تناسب را با ربط یکی می‌گیرید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عین ربط است دیگر.

برادر معلمی: پس ربط هم که کم و کیف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه ربط هم کم و کیف است عیبی ندارد که بگوئیم در یک منزلت هم کم و کیف باهم همدیگر در ربط وجود دارد در یک منزلت ولی در منزلت دیگر، به ذهن ما می‌آید که این اختلاف را دارد.

برادر معلمی: بنظر می‌رسد در این مطلب اشتراک بیش از این که رویش بحث کردند وجود ندارد، روشن است که این مطلب چیست بله ما می‌توانیم این مثالها را بزنیم مثلاً به یکی می‌گوئیم حلوا درست کن مثلاً قند و چائی و بنزین قاطی می‌کند می‌گوید حلوا شد اسم این را می‌گذاریم که کیفیتهایش اشتباه بوده به کسی هم می‌گوئیم برو حلوا درست کن مثلاً آرد و شکر و روغن می‌آورد مثلاً ۱۰۰ کیلو آرد و نیم مثقال روغن و ۲ سیر شکر قاطی می‌کند باز هم حلوا نمی‌شود می‌گوئیم این کیفیتهایش درست است کمیتهایش اشکال دارد این مثال را می‌شود آورد، شما می‌گوئید شما از این مثال استفاده نکنید که بگوئید یک جا با تغییر کم کیف جدید درست می‌شود یک جا با تغییر کیف، کیف جدید درست می‌شود بگوئید همیشه آن چیزی که وجود دارد ما بین آنها یک تغییری می‌دهد تا چیزهای بعدی درست شود خودش خالق نیست به عبارت دیگر انسان خالق نیست اینکه انسان خالق هم نیست قبول، این هم که چیزهای فعلی را باید یک کاریش کرد تا بشوند چیزهای بعدی این هم درست این وسط انسان چیزی را خلق نمی‌کند یعنی تناسب

موجود را به هم می‌زند و عوض می‌کند تا یک چیز جدیدی شود این هم درست صحبت این است که این تناسبات عوض کردن یعنی چه؟ باز در این تکه اش هم مشترک هستیم تناسبات عوض کردن یعنی اینکه جای چیزها را هم عوض می‌کند چیزی را بالاتر می‌گذارد و چیزی را پائین تر چیزی را از این ترکیب در می‌آورد و به آن ترکیب می‌زند مثلاً آب داریم اکسیژن و هیدروژن مخلوطند کاری می‌کند اینها را از هم جدا می‌کند هیدروژن جذب روغن مایع می‌شود جامد می‌شود و اکسیژن جذب فلان چیز می‌شود و اکسید فلان می‌دهد شما می‌گوئید هم اینها جا عوض کرده ما هم همین را می‌گوئیم شما می‌گوئید اینها اسمش تغییر تناسبات است ما هم همین را می‌گوئیم شما می‌گوئید این تغییر تناسبات یعنی تغییر کمی نسبت به آن کیفها ما می‌گوئیم اگر به این معنی است عیبی ندارد.

برادر پیروزمند: آن وقت تغییر کیفیت چه می‌شود به این بیان.

برادر معلمی: یعنی انسان هیچ وقت نمی‌تواند کیفیت را عوض کند الا به این وسیله می‌گوئیم به این معنی قبول داریم، انسان نمی‌تواند چیز جدید بسازد مگر اینکه ارتباط چیزهای قبلی را عوض کند.
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: روابط که عوض شد آن منتجها عوض می‌شود وحدت ترکیب عوض می‌شود.

برادر معلمی: این حالا چه مسئله ای را از ما حل می‌کند.

برادر پیروزمند: بر مبنای انتزاعی که داریم می‌کنیم بین مواد و روابط این یعنی همانطور که با تغییر ارتباطش می‌شود تغییر داد با تغییر موادش هم می‌شود.

برادر معلمی: این مثال در یک ماکت کوچک جا دارد همانطور که عرض کردم یک وقت به کسی می‌گوئیم برو حلوا درست کن چائی و آب و بنزین را قاطی می‌کند می‌گوید چرا حلوا نشد این در مثال کوچک
برادر پیروزمند: خوب ما دعوامان سر مثال کوچک است همیشه...

برادر معلمی: بعد می‌گویند این که خالق نیست که به او بگویند برو حلوا درست کن آرد و شکر و روغن را خلق کنند یعنی موادی را خلق کنند بعد ارتباط بین آنها هم بدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بین هیچ کدام از این چیزهای دیگر هم، بگوید حلوا درست کن غیر از این چیزهایی که وجود دارد اگر توانست درست کند.

برادر معلمی: یعنی چیزهایی که در عالم وجود دارد بحث را بردن از موضعی به موضع دیگر

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه خوب چرا اگر متصرف در کیفیت اگر می‌تواند تناسب را تغییر دهد البته می‌دانیم تناسب کمی را می‌تواند تغییر دهد، ارتباطات را می‌توانیم عوض کنیم، اگر بتواند کیفیت را مستقلاً تصرف کند شما بگو برو یک ضبط صوت درست کن غیر از این چیزهایی که در عالم است اگر توانست.

برادر پیروزمند: خوب به این بیان درست است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتید درست است قدم دوم شروع می‌شود اگر گفت درست معنایش این است که شما یک ولی دارید در رتبه بالاتر که چیزهایی را درست کرده حالا یا سابق بر شماست یا خود شما در زمان قبل درست کردید کاری نداریم، یک کاری که الان می‌خواهد انجام بگیرد اسمش کار است فعل است فعل الان بین آن چیزهایی است که وجود دارد یعنی فعل الان روابط وضعیت را به هم می‌زند.

برادر معلمی: یعنی تناسب را به هم می‌زند، ارتباطات را عوض می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله اگر کمیت را بتوانید معنی ارتباط از آن کنید و از آن بخواهیم نتیجه بگیریم، توانستید کمیت را به معنای تناسب مجموعه ذکر کنید وگرنه نتوانستید تعریف کمیت را طوری بیان کنید که معنی تناسب مجموعه ای را بدهد می‌گوئید آقا ما چنین چیزی را بیان نمی‌کنیم برای یک موضوع دیگری تعریف می‌کنیم می‌گوئید خوب آن مجهول شما چطوری به دست می‌آید اگر کمی که می‌گوئید نسبتش به کیف مشخص شد یعنی روابط و شیی را در عین حال که منحل درهم هستند در جای دیگر بعد هم منحل می‌شوند و مجموعه نگری می‌دهند اگر این روابط نسبت بین روابط و شیی را نتوانید تعریف دهید ریاضیاتی که در مجموعه و نظام و تصرفتان خواهد قرار بگیرد نمی‌شود یعنی برای درست

کردن مثال یا ماکت ذهنی که بر اساس ماکت ذهنی بخواهیم حرکت عینی بکنیم نیازمندیم به روابطی ذهنی که آن روابط ذهنی بنظر ما ابتدائاً همان معنی ریاضیات و کمیت است.

برادر معلمی: اینکه دوباره عوض شد یعنی دوباره رفتید سراغ اینکه روابط ذهنی ریاضیات است نسبت به روابط عینی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه روابط ذهنی را برای ماکت ذهنی، روابط عینی برای ماکت عینی.

برادر معلمی: الان اصلاً بحث ماکت هم نبود برای اینکه عینیت به عینیت بعدی تبدیل شود تناسب باید عوض شود اطلاعات برای اینکه به اطلاعات دوم تبدیل شود باید تناسبات بین آن عوض شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی فاعلیت شما در امر اطلاعات اعمال نمی‌شود الا به روابط.

برادر معلمی: الا اینکه تناسباتش را عوض کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله پایه فلسفی تناسبات عرض ما در بیان نسبت بین تعدد و تعادل این بود که پایه فلسفی بین تناسبات و کیفیت اگر بدست آمد ریاضیات مجموعه بدست آمده است.

برادر پیروزمند: قسمت دوم بحث از اینجا شروع شد که شما در یک مثال بیائید بیان کنید که رابطه بین کم و کیف را ما متوجه شویم حاصل این شد که ما تعریف جدیدی از کم و کیف پیدا کردیم، کم شد تناسبات یا ارتباطات کیف هم شد طرف تناسبات یا اشیاء.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبت به یک وحدت ترکیبی دیگری در حالیکه خودش دارای تناسبات و کم و کیف و همه چیز است خود ریاضیاء بهر جای خودش باز خود کیفیت قبلی دارای کم و کیف و تناسبات است آن هم سر جای خود ولی برای فاعلیت شما یک چنین چیزی لازم است.

برادر پیروزمند: تا اینجا متوجه شدیم باز می‌رویم سر سؤال اول که با توجه به این یعنی در واقع توضیحات حضرتعالی صوری از کم و کیف می‌دهد ولی هنوز چیزی که در مورد سؤال و ابهام بود که مانع بحث جلو برود این بود که منظور از رابطه بین کم و کیف چیست ما مجهولمان از اول به قول حضرتعالی این بود که باید یک نسبتی بین کم و کیف برقرار کنیم تا ریاضیاتتان کامل شود حالا دنبال این بودیم که معنی رابطه

بین کم و کیف چیست ببینید با توجه به این تعریف جدیدی که از کم و کیف فرمودید این رابطه چه تصویری از آن ممکن است یعنی تناسباتی را داریم و طرف تناسباتی و ارتباطی داریم و اشیائی رابطه این دو یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در هر مرتبه ای در هر مرتبه ای که ملاحظه شود یک مرتبه تناسب است و یک مرتبه کیفیات هست، اگر بتوانیم (خوب عنایت کنید) در عملیات ذهنی ذهن بدون فلسفه نمی‌تواند کار کند بتواند تعریفی دهد از کیفیتهای ذهنی از تعاریفمان نسبت به اوصاف و بتواند تعریفی دهد از تناسبات که بنظر ما می‌آید که آن تناسبات معنی کمی است و هر دوی اینها را بر یک پایه بتواند پل بزند بینشان آنوقت همانطور که می‌گفتید که تا حالا به متر مربع تعریف می‌کردیم دایره و مثلث را حالا به متر مدور یا متر مثلث تعریف کن باید بتوانیم تعریف کنیم یعنی باید بتوانیم بگوئیم که قانون حاکم بر تبدیل شدن تناسبات به کمیتها و کیفیات به تناسب چیست اگر این قانون را هم پیدا کردیم فرضا شد قانون الف آنوقت می‌گوئیم تناسباتمان وضعیت فلان که نسبت به قبلی تناسباتی است برای کیفیت بعدی بر اساس این قانونی که داریم قابل تعریف است فرض قانون شده اصل الف می‌گوئیم بر اساس اصل الف می‌شود این پیدا کرد بعد می‌گوئیم غرضمان این است که هر وقت توانستید بیان کنید که تعدد و تعادل چه ربطی دارد با هم چون می‌خواهید بگوئید اعداد متعادل این مجموعه می‌گوئید اگر عدد ربطش منفصل محض است تعادل است یا بر پایه فلسفه تان هنوز تعریفش نکردید این مقدم است اول بیائید برای مقدمه کارتان تعریف تعادل و تعدد را با هم دیگر بدهد یعنی در حقیقت پله قبلترش هم این است که تعریف تعدد و کیفیت را تعریف کمیت و کیفیت را ربط فلسفی اش را بیان کنید بعد بگوئید که کیفیت متعادل عدد چیست بعد بگوئید که کیفیت متعادل عدد ترکیبی، کیفیت متعادل عدد تغییری، کیفیت متعادل عدد جهتی، بعد بگوئید سه تایی اینها را جمع کنیم می‌گوئیم کیفیت تعادل تبدیل کیفیت از وضعیت اول به وضعیت دوم شما سه کم می‌خواهید برای سه جدول این سه کم را باید بعد از تعریفی که برای وجه اختلاف و وجه اشتراک دارید ربط آن را هم تعریف بدهید تا بتوانید برسانید یعنی به وحدت ترکیبی رسیدنشان را هم تعریف بدهید یک

وقت می‌گوئیم هر وحدت ترکیبی دارای این است دارای کمیت و کیفیت است و گاهی می‌گوئید توصیف می‌کنیم وحدت ترکیبی را که همیشه دارای این دو وجه است به یک همچو پایه این رقمی حالا در مجموع شد یا نه؟

برادر پیروزمند: فهمیدیم دنبال چی هستیم ولی حالا اگر چیزی خاطرتان هست قدم بعدی را بفرومائید.
 برادر حسینیان: این مطلب که می‌فرمائید اشکال اصلی بر می‌گردد به اینکه آن ربط (که فرمودید اصل الف می‌شود) این اصل الف خودش کیفیت است یا کمیت.
 حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در مورد اصل الف ایشان چیزی گفتند، گفتند که وحدت ترکیبی هم شامل کیفیت است و هم کمیت.

برادر حسینیان: یعنی خود آن دوتائی که دنبالش می‌گشتیم.
 حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه می‌فرمائید که بر پایه وحدت ترکیبی باید چیزی را تعریف کنیم.
 برادر حسینیان: یعنی وحدت ترکیبی که همان تعیین باشد منظور است ایشان گفتند که وجه اختلاف و وجه اشتراک خودشان همان ربط است یعنی ربط چهارمی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ربط سوم یا چهارم؟ دو تا کیفیت داریم و دو اختلاف...
 برادر حسینیان: یعنی دو تا اختلاف داریم و یک اشتراک شد ۳ تا شما می‌فرمائید یک ربطی هم دارد بین...
 حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کمیت یکی اش است و کیفیت هم یکی اش...
 برادر حسینیان: وجه اختلاف دو تا بود.

برادر معلمی: دو تا اختلاف و یک اشتراک می‌شود چیز چهارم...
 برادر حسینیان: خودشان می‌گویند چیز چهارم نه اینکه یک چیز چهارمی می‌خواهد که بگوئیم رابطه بین یک اشتراک داریم و دو اختلاف که اینها رابطه شان چیست؟ اگر اینطور بگوئیم سؤال این می‌شود که خود این ربط باز وجه اشتراک و اختلاف دارد یا ندارد...
 این ربط باز وجه اشتراک و اختلاف دارد یا ندارد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این چیز چهارمی که از دوتای اینها شده که اختلاف یعنی دو اشتراک هم یعنی یک چیز چهارم هم وحدت ترکیبی است...

برادر حسینیان: وحدت ترکیبی همان تعیین می‌شود همان کیفیتی که می‌گوئیم از کمیت جدا نیست همان مبین ربط است که می‌فرمائید بین کم و کیف است اصل الف همان خود وضعیت و کیفیت شیئی است که مجموع روابط و همه تناسباتش است...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب وقتی بخواهید بر اساس همین منطق تعریف کنید ربط بین این دو تعریف بردار هست یا نه؟...

برادر حسینیان: ربط همان خودش است. ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خودش است خود فلسفی اش است یا خود عینی برادر حسینیان: همان خود عینی اش هست دیگر...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود فلسفی اش را اینجا لازم دارید یا خود عینی اش را؟ برادر حسینیان: خود فلسفی اش منظورتان خود تجریدی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه شما می‌خواهید برسید به یک چیزی که بتوانید بر اساس آن چیزی را بسازید یا نه؟

برادر حسینیان: یعنی آن ربطی را که می‌خواهید بین کم و کیف پیدا کنید اگر این ربط، ربط انتزاعی باشد کاری به این دو نداشته باشید به عینیت یعنی تمام کردیم که تا عینیت کم و کیف جدا نیست نیاز به ربط شاملتری ندارد که بتوانیم بر اساس آن ربط کم و کیف را توصیف کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا، از آن طرف قضیه می‌آئیم. آن وقت فرض می‌گذاریم که لازم نیست که بیان کنیم چیزی رابطه بین کمیت و کیفیت است...

برادر پیروزمند: ما می‌خواستیم آنجوری که آقای حسینیان عمل کرد نشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اجازه بدهید ما دو قدم از آنطرف بیائیم فرض می‌کنیم که ربط بین عدد و تعدد و تعادل نمی‌خواهیم...

برادر حسینیان: یعنی تعدد همان تعادل است. تعدد و تعادل با هم هستند....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله تعدد عین تعادل است وقتی اینطور شد هیچ فرقی ندارد که بگوئیم تعادل حلوا را نداریم یا بگوئیم تعدد حلوا را نداریم... دو تاش حلوا را نداریم برای درست کردنش باید چه کنیم؟

برادر حسینیان: پذیرفتیم که برای درست کردنش تناسبات را عوض می‌کنیم نیازی رابطه کم و کیف نبود... حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نیازی به عددی هم نیست... (... عدد می‌خواهد) کدام عددها و چه جوری...

برادر حسینیان: یعنی هر عددی یک کیفی پهلوی آن است هر کیفی هم یک عددی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: لطفا حالا عدد عقائد را بفرمائید.

برادر حسینیان: مثلا حالا ۳ و ۲ و ۱ خوب ۴، اصلا آن یک بحث دیگر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌گوئید عدد می‌خواهیم عدد خاص نمی‌خواهیم عدد مجموعه ای نمی‌خواهیم این عدد مجموعه ای سر و کله اش چطوری پیدا می‌شود. این عددی را که شما می‌دهید و می‌گوئید عدد یعنی ما به الاختلاف می‌دانم ما به الاختلاف است ولی من می‌خواهم عددی برای یک چیز خاصی، می‌گوئید برابر است یا ما به الاختلافات خاصی...

برادر حسینیان: سؤال من این است که اگر بخواهیم این عدد را پیدا کنیم راه فلسفی اش این است که ما آن را به یک اصل تبدیل کنیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌گوئید بنابر مبنای فلسفی ما و سیر حرکتی مان راه فلسفی ندارد...

برادر حسینیان: پس شما این سؤال را چطور جواب می‌فرمائید...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما در آن دستگاه فلسفی تان ممکن است حرکت نکنیم...
 برادر حسینیان: مگر نمی‌فرمائید که یک اصل الف داریم به عنوان رابطه بین کم و کیف این دستگاه
 شماست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه عرضمان این است که اگر شما طوری ما به الاختلاف و اشتراک را
 تحویل ما بدهید که ثمره اش توقف باشد این منطق عمل نیست سئوالمان این است که شما وقتی می‌گوئید
 ما به ذهن خودمان اینطوری می‌آید که عددی داریم عدد یعنی می‌شود از آرد صد کیسه آورد یک کیلو آورد
 می‌شود نسبتهای اینها همه مساوی باشد می‌شود مختلف باشد و به حلوا نخورد مقصد حلوا درست کردن
 است انواع این عددهای مختلفی را که بین این اجزاء بیابیم اسمش عدد آوردن یعنی ما به الاختلاف آوردن.
 ما به الاختلاف حلوا نیامده معنایش این است که یک عدد خاص نیامده می‌گوئیم اگر بین خصوصیت کیفیت
 و خصوصیت عدد نسبتی یعنی عدد وحدت ترکیبی یعنی ما به الاختلاف این ما به الاشتراک اگر نشود یک
 مبین فلسفی داشته باشد...

برادر حسینیان: درون خود مجموعه می‌گوئید یا؟ ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من می‌گویم بر پایه نظریه شما - در مجموعه وجود دارد؟ بر پایه نظریه
 شما وقتی می‌گویند حلوا می‌گوئید کم و کیفش وجود دارد می‌گویم پس باید الان در دست شما وجود داشته
 باشد شما مجهول نداشته باشید وجود مجهول چه چیزی را اثبات می‌کند، شما می‌گوئید یک کیفیتهایی را
 دارم اینها را هم از لغاتی که فعلا دارید حذف کنید به حروف بگذارید الف ب ج د ه ز .. اینها را دارم می‌گویم
 بسیار خوب می‌گوئید عددش را ندارم چرا ندارید - دارید که - بنا بر مبنای فلسفی تان نسبتی را بین تعادل
 و تعددش نمی‌شود پیدا کرد خودش هست، همینها را که دارید خودش را دارید.

برادر حسینیان: اینها نسبتی بینشان هست در همان مجموعه ای که الان هست که اگر بخواهیم مجموعه
 جدید درست کنیم نسبت جدید باید درست کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیلی خوب نسبت جدید را چطوری می‌توانید درست کنید...

برادر حسینیان: اگر بخواهیم نسبت جدید درست کنیم تصرف می‌کنیم در نسبت‌های قبلی....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چطور تصرف می‌کنید. ..

برادر حسینیان: بر اساس همان چیزهایی که قبلا تمام شد بر اساس حساسیتها و فلان و اهداف...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینطور که خیلی خوب می‌شود، شما هم در این قسمت با ایشان موافق هستید.

برادر معلمی: در بعضی مطالب وجه اشتراک داریم و در بعضی مسائل وجه اختلاف

برادر سلیمی: می‌توانند جواب دهند که همانطور که خودشان تصرف می‌کنند...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیلی خوب، تصرف کننده، عقاید خلاق احکام هم در کم تصرف کنید هم در کیفش تصرف کنید. صحبت این است که چطور تصرف کنند آیا عقائد مثلا عین آن را بر می‌داریم می‌شود قائد اخلاق هم خ آن را برداریم (استغفر ا...)...

برادر حسینیان: در نحوه تصرف که با هم مشترک است که به هر حال وقتی می‌خواهیم تصرف کنیم تصرف در روابط می‌کنیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نهایت شما روابط را تعریفی که دارید بر اساس نظرتان می‌تواند قصه را حل کند....

برادر حسینیان: منتها شما می‌فرمائید برای تصرف در روابط باید بیائید اصل...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می‌گوئیم که اگر در عمل رسیدیم به جایی که دیدیم فلسفه مان محال است جواب دهد بر می‌گردیم در حد اولیه اش تردید کنیم یا می‌گوئیم آن درست است و دنیا غلط است یکی از این دو تا را می‌توان گفت - یعنی اگر عددی که در اینجا معنا کردید که ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۱۰ و ۲۰ .. این عدد می‌شود دو استکان شکر باشد ۴ تا باشد می‌شود ۸ تا باشد می‌شود ۱۲ تا. .. به این حرف صدمه ای نمی‌خورد می‌شود عدد متعادل حلوا باشد یا نباشد می‌شود عددهای مختلف باشد این صدمه ای به این نمی‌خورد چون ما به الاختلاف هستش. ..

برادر حسینیان: ما به الاختلاف خاص چه بگوئیم وجه اشتراک خاص.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بگوئید خاص است می‌آئیم ربط بین خصوصیت را یک کلام... ربط بین تعدد و خصوصیتش چیست خصوصیت همان کیفیت است. خصوصیت اسمش را بگذار تعادل اسمش را بگذار کیفیت یا تناسبات این مجموعه و... کاری ندارم می‌گویم اگر مجهول شما بین خصوصیت و عدد است "اعداد خاص"، اگر می‌گوئید خاص است این حلوا قبلش معنای خاص بودن و نبودن را باید با عدد سر و کارش را تمام کرده باشید اگر تمام نشده باشد نمی‌توانید بگوئید عدد خاص این حلوا بنا به این بیان درش خاص و ناخاص که نیفتاده وجه اختلاف کیفیت، حالا کیفیت...

برادر معلمی: خاص و ناخاص نیفتاده است آنطرفش که خاص شود اینطرف آن هم خاص می‌شود عدد خاص که نمی‌خواستیم شما یک وقت می‌گوئید می‌خواهید حلوا تولید کنید و یک وقت می‌گوئید کیفیت و کمیت ربطش چیست اگر کیفیت خاص بودن عددش هم خاصی می‌شود اگر عدد نباشد آن کیفیت هم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس اگر شد کیفیت خاص یعنی کیفیت متعادل با حلوا می‌شود.

برادر معلمی: اگر کیفیت خاص خواستیم باید وجه اختلاف واشتراک خاصی باشد که کیفیت خاص باشد یعنی باید کمیتی از کیفیت خاص باشد تا آن کیفیت باشد، آیا این حرفها اشکال دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه کمبود به نظر ما دارد نه اینکه مطالب رانقض می‌کنیم کمبود آن هم این است که خصوصیتی را که در هدف می‌آورید که می‌گوئید حلوا خاصه کیفیت خاص است بعد می‌گوئید کیفیت و کمیت خاص دارد اینکه خاص شدن این عام به صرف این است که بگوئیم آموزش خاص است خاص می‌شود یا ربط بین خصوصیت و کمیت هم لازم است یعنی اگر گفتیم ربط لازم نیست بین خصوصیت و کمیت.

برادر معلمی: کسی نگفته که ربط نیست ربط هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ربطش قابل تعریف فلسفی نیست.

برادر معلمی: یک تعریف مطرح کرده اند شما می‌فرمائید این تعریف کفایت نمی‌کند نه اینکه این ربطی ندارد ما مثلا گفتیم که کمیت و کیفیت یا اختلاف و اشتراک اینطوری هستند که این بدون آن نیست در کنار همدیگر آن خودش مرکب از اینهاست پس آن در یک رتبه می‌رود و این را در یک رتبه دیگر. (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت) بعد این یک تعریف بود که شما فرمودید این تعریف کفایت نمی‌کند گفتیم مثلا چه باید بگوئیم که کفایت کند گفتید مثلا اگر بگوئیم کم ربط بین دو کیف است این خوب است حالا این مفروض و مثال با اون یکی عین هم هستند یعنی اگر بگوئیم اشکالی به آن وارد است به این هم وارد است اگر به این وارد نیست به آن هم وارد نیست یعنی این دو به اندازه ای که یکی بگوید که کم ربط بین دو کیف است و یکی بگوید کم همراه کیف است این چیزی را حل نمی‌کند برای این منظور، اختلافاتی با هم دارند و اشتراکاتی هم دارند که در آن صحبت گفتیم از این بعدها مشترک هستند یک اختلافی هم ممکن است داشته باشد و از این اختلاف آیا این حرفها در می‌آید؟ اگر از این اختلاف این حرفها در نمی‌آید که مثلا حالا عقاید عددش چند است، از این در می‌آید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا یک چیزی از این در می‌آید، یک سؤال در می‌آید که موضوع بحث ربط بین، یعنی اگر گفتید "همراه" یک معنا دارد و اگر گفتید از "طریق" یک معنا دارد اگر طریق شد باید ربط بین طریق و ذی الطریق را پیدا کرد اگر گفتید همراه که ربط است و لزومی ندارد کسی ربطش را پیدا کند.

برادر معلمی: نه همراه به آن معنای همراه نیست، ما می‌گوئیم که مثلا آرد و شکر و روغن را در هر نسبتی ترکیب کنند حتما حلوا می‌شود؟ کسی چنین چیزی نمی‌گوید و اگر گفت غلط است می‌گویند آرد و شکر و روغن برای حلوا شدن یک نسبت خاصی می‌خواهد برای سوهان شدن نسبت خاص دیگری می‌خواهد با فرض اینکه ترکیبات آن از همین سه باشد و چیزی به آن اضافه نشود بعد می‌فرمائید که همینطور که شما می‌گوئید که آرد ربط دارد به حلوا شدن اگر آرد را برداریم و خاک اره بریزیم حلوا نمی‌شود این ربط بین این جزء درونی با منتجه را باید تعریف کنیم ربط بین تعداد هم با منتجه را باید تعریف کنیم بگوید چرا اگر

آرد را به جای اینکه ۳ کیلو بیاوریم ۲ کیلو بیاوریم حلوا نمی‌شود پس معلوم می‌شود که این ۳ یا ۲ بودن یعنی این عدد یک ربطی در نتیجه دارد یعنی به عبارتی انگار یکه جایی عدد تبدیل به کیفیت می‌شود یک چنین چیزی می‌خواهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین دوئیتی شما پیدا کردید که می‌خواهید بر پایه یک وحدتی تحویل دهید یک دوئیت فلسفی نه اینکه دوئیت خارجی یک دوئیتی در عالم ذهن پیدا کرد که اسم یک دوئیت را کیفیت و اسم یک دوئیت دیگرش را کمیت گذاشته اید یا اسم یک دوئیتش را اصلا برای اینکه راحتتر هم شود می‌گوئیم هر دوش کیفیت "الف" کیفیت "ب" کیفیت تناسبات کیفیت اشیاء، ربط بین این دو را اگر نتوانیم بر پایه فلسفی تعریفی برایش بدهیم نمی‌توانیم وحدت ترکیبی اش را درست کنیم.

برادر معلمی: بله، یعنی اگر کمیت و کیفیت و هر کدامش را عوض کنیم آن نتیجه نمی‌شود می‌فهمیم که کیفیت برای تبدیل شدن به یک کیفیت دیگری یعنی برای پیدا شدن یک کیفیت جدیدی باید حتما کیفیتی ما قبلش بوده باشد پس معلوم است که ما بین این کیفیت و آن کیفیت ربط قائل شده ایم مثلا اگر می‌پرسند بین آرد و حلوا چه چیز ربط است فرضا باید بگوئیم شکر و روغن، شکر و روغن که اضافه شود به آرد حلوا می‌شود یک چیز کمی هم وجود دارد یعنی هر مقدار را آرد و شکر و روغن حتما نمی‌شود حلوا یک مقدار خاصی می‌شود همینطور که آرد به حلوا تبدیل می‌شود یک سؤال اینطوری مطرح می‌شود باید ببینیم سؤال تا چه اندازه ای یا جا دارد یا جا ندارد اگر جا دارد جوابش چیست اگر جا ندارد هم که چرا؟ چرا اگر مقدار آرد یا بقیه چیزها کم شود؟ حلوا درست نمی‌شود پس این عدد یک ربطی به اون کیف دارد آیا عدد تبدیل به کیفیت شده اگر نشده کیفیت اینجا چطور شده؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا خلاصه اش بفرمائید که دو تا کیفیت داریم کیفیت روابط و کیفیت اشیاء، ربط بین کیفیت روابط و اشیاء در نتیجه باید تعریف شود.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

بحث الگو

بسمه تعالی

جلسه ۸ _ ۶۹/۱/۱۶

برادر معلمی : در ادامه بحثی که داشتیم بدنبال احتمالی که ارائه شد نتایجی گرفتیم که عرض می‌شود ، آن احتمال اینست که بگوییم " کمیت تناسبات کیفیات است یعنی کمیت ربط بین کیفیات واقع میشود " بر اساس این تعریف گفته شد که وقتی ما کیفیاتی خاص داریم و میخواهیم با استفاده از آنها به کیفیتهای دیگری برسیم به همان میزان که کیفیتهای فعلی و چگونگی آنها در دست یابی به کیفیات مطلوب نقش و اهمیت دارد بهمان اندازه هم آنکه یک نسبت خاصی مابین آنها برقرار باشد مهم است یعنی فرضا اگر قصد ما تولید حلوا است به همان اندازه که باید از آرد و شکر و روغن (اگر اینها مواد اولیه تهیه حلوا باشد) لزوما باید یک نسبت خاصی از اینها باشد تا حلوا درست شود و سؤال آخر جلسه قبل هم این بود که آیا به این ترتیب کمیت دارد به کیفیت تبدیل میشود و یا بعبارت دیگر وقتی میگوییم شکر یا آرد یا روغن تبدیل به حلوا شد میتوانیم بگوییم کمیتی هم تبدیل به حلوا شد که فرضا تناسباتی که بین اینها بوده هم به حلو تبدیل شود یا اینکه مطلب بصورت دیگری است؟ نسبت به مطلب فوق دو احتمال ممکن است مطرح شود : یکوقت است که ما میگوییم تناسبات اعماز کم و کیف است یعنی وقتی گفته میشود آرد و شکر و روغن اولاً اگر این سه کیفیت وجود نداشته باشد حلوایی بدست نمی‌آید (یعنی امور خاصی هستند که نسبت به حلوا درست کردن باسد انتخاب شوند یعنی باید کیفیت های خاصی باشند) و ثانيا باید کمیت خاصی از این کیفیتها را در اختیار داشته باشیم اینمطلب به یک بحث می‌انجامد و آن اینکه چون انسان خالق کیفیتها نیست و برای ایجاد چیز جدید باید ربط کیفیات موجود را بگونه ای عوض کند تا تبدیل جدیدی بشوند در پاسخ به این مطلب چنین گفته میشود که به همان ترتیب که انسان خالق کیفیات نیست خالق کمیات هم نیست یعنی اگر کیفیات

خاصی الان موجود هستند درمقابل کمیات خاصی هم از آنها وجود دارد و وقتی ما این کمیتها را با هم ترکیب میکنیم باز هم کمیت خاصی بوجود می‌آید در عین حال باید توجه کرد که خلق خدا دائم است و به چیزها برکت میدهد ولی از ناحیه ی ما چنین است که فرضاً اگر بگوییم یک کیلو روغن ۲ کیلو شکر و ۳ کیلو آرد را مخلوط میکنیم تا حلوا بدست آید چنانچه مقداری از آن در ترکیب بخار نشود و از بین نرود حاصلش ۶ کیلو حلوا میشود. ینا براین به همان ترتیب که ما آرد و شکر و روغن را خلق نکرده ایم بلکه اینها موجود بوده اند و ما تنها ربط بین آنها را عوض کرده ایم دال بر اینستکه خالق کمیت آن هم ما نبوده ایم و تنها کار ما تعویق ارتباطات و تناسبات آنهاست و این ارتباطات خودش کمی و کیفی میباشد حال این مطلب که در یک ترکیب همه چیز عالم موثر است همان بحث تعیین در رابطه و حرف درستی است ولی جایگاه خاصی دارد و لذا طرح این که خالق اشیاء نیستیم مثل این میماند که ما قدرت این را نداریم که روی یک چیز خاصی کار کنیم بلکه هر کار ما بمعنی کارروی کل جهان است یعنی همه جهان روی هم اثر میگذارند تا این کیفیت جدید بوجود آید منتهی ما فعلاً آرد و شکر و روغن را ملاحظه میکنیم و گرنه اگر نور و گرما و جاذبه غیره نبود حلوا درست نمیشد. بنابراین اگر چه این جرف درست است ولی موضع آن عام است و جایگاه خاص خود را دارد در صورتی که موضع فعلی ما برنامه ریزی و با آن چیزهایی سرو کار داریم که تا حدودی تابع اختیار ما در می‌آیند یعنی از بین امو عالم یک چیزهای خاصی را انتخاب می‌کنیم و آثار آن اموری که انتخاب نکرده ایم د ر آنچه انتخاب کرده ایم را هم بعنوان یک منتجه عمومی در داخل آنها آمده است چه به آن توجه داشته باشیم و چه توجه نداشته باشیم ولی از لحاظ بحثی کاری به آنها نداریمو اثر آن را علی فرض میگیریم پس تناسباتی که ما مطرح مینماییم اگر بمعنای کم و کیف (که مثلاً به آرد و شکر و روغن کیف و به تناسبات آنها کم بگوییم) باشد در اینصورت تناسبات اعم از کم و کیف میشود یعنی اگر باید بطرز خاصی این سه کیفیت را مخلوط کنیم تا حلوا شود و تا این طرز خاص رعایت نشود حلوا درست نمیشود و این طرز خاصی هم شامل کم است و هم شامل کیف بنابراین از این بعد که به مطلب توجه کنیم تناسبات اعم از کم و کیف است ولی از بعد دیگر یعنی بعد مشترک که ملاحظه کنیم اگر چه آن طرز خاصی که آرد و شکر و

روغن باید مخلوط شوند غیر از کیف یک کم دارد ولی کم خاصی از آن کیفیتها باید باشد تا حلوا درست شود و لذا کمیت هم در این کیفیت موثرواقع می‌شود و براین اساس میتوان چنین گفت که تناسبات کمی بسیار مهم است و یا تناسبات راطوری تعریف کنیم که تناسبات جزء کمیت حساب شود یعنی کمیت را عامتر از ۳،۲،۱ و. بگیریم که تناسبات راهم در بر بگیرد و کیفیت تنها اموری که از وحی بدست می‌آید قلمداد گردد.

ولی آن چیزی که بعنوان جامع مشترک در این احتمالها مطرح میشود اینست که بالا خره تا این کیفیتها (از لحاظ کمی) در یک تناسب خاصی نباشد آن کیفیتی که مد نظر است بوجود نمی‌آید لذا روشن میشود که درمباحثی که جلسه قبل مطرح شد با احتمال قبل تر مقداری تفاوت پیدا کند و آنهم این است که وقتی آنموقع میگفتیم کمیت در هیچ جا از کیفیت جدانیست کمیت و کیفیت مربوط به یک چیز را تعریف میکردیم ولی الان که بحث تناسبات مطرح می‌شود از همانجا که وارد این بحث شدیم و گفتیم در سه جا کمیت لازم داریم یکی عدد است ککه مبین اینست که چه تعدادی از این باچه تعدادی از امور همجوارش متناسب است و یا چه سرعتی از این متناسب با سرعت همجواریش است ویا این چیز در برابر ارزش سایر امور از چه ارزشی برخوردار است یعنی در اینجا گویی ما داریم کمیتی از این کیفیت را با کمیتی از کیفیتهای دیگر مقایسه میکنیم و بحث کم و کیف مال خود یک چیز است و بلکه در یک مجموعه مطرح میشود و منجر به بحث تناسب و تعادل میگردد. در اینجا اگر بخواهیم تعریف دوم را وارد کرده و بگوییم "کم ربط بین کیفیتها واقع میشود و یا عبارتی کمیت تناسبات ما بین کیفیتهاست " لزوما باید یک تغییری در آن بدهیم و اینطور بگوییم که : کمیت تناسبات کیفیات واقع می‌شود و یا عبارتی کمیت تناسبات ما بین کیفیتهاست. لزوما باید یک تغییری در آن بدهیم و اینطور بگوییم که : کمیت تناسبات کیفیات جهت رسیدن به کیفیت دیگری میباشد. یعنی امر سومی لازم دارد. یعنی آرد و شکر و روغن را با تناسبهای مختلفی میتوان مخلوط کرد و امور متفاوتی

را هم نتیجه گرفت ولی اگر بخواهیم فقط حلوا درست کنیم بایدبه نسبت خاصی و یا کمیت خاصی از انها را در اختیار داشته باشیم چرا که اگر منتجه رامعین نکنیم نمیتوانیم تناسبات آنها را هم معلوم کنیم پس معلوم

میشود که وقتی میگوییم کمیت تناسبات بین کیفیات برای رسیدن به امری خاص است حال اگر روی همین معنا کمی دقت کنیم وقتی که در بحث مکان هستیم آنگاه که گفته میشود چه تعدادی از این یا از آن لازم است باید توجه کرد که برای رسیدن به مطلب خاصی است که مطرح میگردد یعنی کمیت تعددی که مال جدول مکانی است به تبع سرعت تعیین میشود یعنی برای اینکه سرعت خاصی پیدا شود باید به مقداری از این امور بیاوریم که منجر به آن سرعت خاص شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : یعنی کمیت مکانی به تبع کمیت زمانی است.

برادر معلمی : در بحث دوم وقتی گفتیم چه سرعتی از این متعادل به چه سرعتی از این متعادل با چه سرعتی از بقیه است این تعادل نیز در رابطه با پیدا شدن ارزشهای خاصی است که موضوعیت دارد یعنی کمیت سرعتی به تبع کمیت ارزشی تعیین میشود و آنگاه که بحث از مشخص شدن چه ارزشی از این با چه ارزشی از بقیه بمیان آید آنچه باید مد نظر باشد رسیدن به مقصد خاص است یعنی برای در جهت خاص بودن است که بین ارزشها این نسبت باید حاکم شود فرضا برای خداشناس و یا برای تعلق است که باید اینطور باشند بنابراین آنگاه ما یک فرمول پیدا کرده ایم که مطلب را در یک جهت قرار می دهد که اگر چه کامل نیست و به امور دیگری هم احتیاج دارد اما در عین حال یکی از اموری که دنبال آن بودیم را بمانشان می دهد و آن این است که کمیت تعددی به تبع کمیت سرعتی و کمیت سرعتی به تبع کمیت ارزشی تعیین میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : عین این مطلب در عمل و در اولویت هم ملاحظه میشود مثلا وقتی صحبت از ترک یک کاری بخاطر کار دیگری میشود میگوییم اینکار صرف نمی کند و به نظر می آید که انسان بصورت اتوماتیک و با بصورت تقریبی اولویت کارها را ملاحظه میکند مثلا احیاء داشتن را ترک می کنیم و در مقابل به حضرت آیت ... خامنه ای مقدم میداریم و آنرا لازم تر از دعای کامل می دانیم چرا که حضرت آیت ... خامنه ای به یک عبارت بسیار مظلوم است همانطور که امام خمینی (ره) نیز بسیار مظلوم بود کما اینکه اسلام بسیار مظلوم است زیرا طرفداران اسلام چشمشان بدست کفار دوخته شده و هیچ چیز بالاتر از این امر

مظلومیت اسلام را نمی‌رساند مقلای دوستان امام زمان (ع) اگر کفار را ولی خود بدانند این امر مظلومیت آقا را می‌رساند و معلوم هم نیست که اگر ما در زمان امام علی (ع) بودیم سیاست معاویه را بهتر می‌دانستیم و بهر حال اینها مظلومیت شدید علی بن ابیطالب (ع) را می‌رساند که فرضاً در ادبیات عرب اینطور مشهور شود که معاویه و بنی امیه از سخی‌ترین اعراب هستند و حال آنکه خدا می‌داند از بخیل‌ترین اعراب بوده‌اند و بر عکس آنها علی (ع) سخی‌ترین خلائق بعد از نبی اکرم (ص) بوده است آنهم سخاوتی که از وجود خودش و اهل بیت طاهرین بذل میکرد در حالیکه معاویه از مال مردم بذل میکرد. حال وقتی عده‌ای از یاران علی (ع) به معاویه می‌پیوستند همین امر مظلومیت شدید امام (ع) را می‌رساند الان هم وقتی چشم مسلمین در مدل پول و امور مادی به کفار دوخته شده مظلومیتی که آیت‌ال... خامنه‌ای دارند مثل همان مظلومیت علی (ع) است و لذاست که باید جد بیشتری در تامل در این قسمت‌ها و یاری ایشان بنماییم بنابراین اعداد تقریبی که رجحان را می‌رساند مطلبی است که در ارزش مشخص می‌شود

برادر معلمی: بنابراین عدد ارزشی کیفیتها به تبع جهت خاصی که باید در آن باشیم تعیین میشود و عدد سرعتی به تبع عدد ارزشی و عدد تعددی به تبع عدد سرعتی معین میگردد در اینجا چند صحبت میماند که باید بررسی شود: یکی اینکه آیا خود عدد ارزشی کیفیتها از کجا بدست می‌آید تا به تبع آن عدد سرعتی و تعددی را پیدا کنیم؟ دوم اینکه علی فرض اینکه عدد ارزشی کیفیتها را بطریقی (از طریق وحی و یا عقل و تجربی) بدست آوریم آیا از کجا بفهمیم که این عدد ارزشی متناسب با این سرعت خاص است؟ عبارت دیگر سرعت متناسب با اعداد ارزشی که می‌گوییم به تبع آنها پیدا میشود آیا مفهوم "به تبع" در اینجا چیست؟ آیا خود این هم بر اساس یک فرمول باید بدست آید؟ عقلی است؟ تجربی است؟ یا نقلی است؟ همینطور در رابطه با اینکه می‌گوییم تعددها به تبع سرعت بدست می‌آیند؟ "به تبع" چه مفهومی دارد؟ مثلاً اگر تناسب بین روغن و شکر و حلوا به تبع حلوا درست می‌شود. آیا از کجا بفهمیم که تناسب آن چیست و حلوا چگونه درست می‌شود؟ آیا این امری است عقلی یا نقلی؟

یک فرض اینست که بگوییم وحی ارزش کیفیتها (حداقل کیفیتهای جهت ساز) را معین میکند و عدد آنرا مشخص میسازد همینطور تناسبات سرعتی و تعددی را نیز وحی میگوید یعنی اینکه که برای رفتن از رضا به تسلیم (که رضا فرضا دارای این عدد ارزشی و تسلیم برابر فلان عدد ارزشی است) باید فلان امر را به این ترتیب عوض کرد و مثلا آنرا چند بار باید عوض کرد تا این مطلب پیدا شود را هم وحی بگوید علاوه بر این اگر اینکه از هر کدام بچه میزان مخلوط کنیم تا فلان چیز پیدا شود را هم وحی بگوید در اینصورت مثل این است وحی مدل کیفی و تناسبات را گرفته است اما علی فرض اینکه این مطلب از وحی به دست نیاید حداقل مطلب اینست که (اگر تعدد به تبع سرعت و سرعت به تبع ارزش بدست می آید) ارزش باید به تبع وحی بدست آید و عین همین تحلیل که راجع به کمیت مطرح است نسبت به کیفیت نیز صادق است و هر دو تابه یک فرمول و یک استدلال هستند حال اگر اعداد ارزشی را وحی بگوید همانطور که میگوید از صبر باید به تسلیم برویم خود وحی اینکه نسبت ایندو بهم چگونه است رانیز روشن می کند با به تبع آن بتوانیم سرعتها و سپس تعددها را پیدا کنیم.

اگر ما یک چنین کاری را انجام دهیم قدر متیقن اینست که به سر شرع کلاه نگذاشته ایم چرا که اصل را از وحی گرفته ایم و بقیه را هم به تبع آن قرار داده ایم کانه می گوییم برای انجام آن واجب اینها لازمه ی آن و در نتیجه واجب اند البته در دست یابی به این سرعت به تبع آن ارزش و یا آن تعدد به تبع سرعت ممکن است اشتباه بکنیم و در عمل متناسب نباشد ولی چون راه درست است میتوانیم بعدا عمل خود را تصحیح و جبران نماییم بنابراین اگر چه این نحوه تبعیت و تناسب که ما بدست می آوریم عین آنچه ولی فرموده نیست اما اینطور هم نیست که ما بخواهیم چیزی را به وحی تحلیل کنیم.

صحبت دیگری که در اینجا مطرح می شود اینست که آیا چه عیبی دارد که ما یک فرمول کمی برای بحث ارزشها داشته باشیم یعنی تغییر کیفیتها بصورت کیفی را وحی بفرماید (که فرضا بعد از صبر، رضا و بعد از رضا تسلیم است) ولی فرمول کمی آن را ما درست کنیم بطوری که بگوییم فرضا تغییرات آنها بصورت (۳،۲،۱) ، (۹،۶،۳) ، (۲۷،۱۸،۹).....باشد ، یعنی فرمول کمی خاصی را عقلا بدست آورده و آنرا به چیزی که وحی

کیفا فرموده ربط بدهیم و این فرمول کمی هم باید یک فرمول منظمی باشد. به نظر می‌رسد که مطلب فوق نمی‌تواند درست باشد چرا که وقتی در دور اول مباحث از ۳،۲،۱ و اعداد دیگر متناسب با آن بحث بود مبنای آن چنین بود که ما یک چیزی را واحد می‌گرفتیم که وقتی تغییر میکند هر چند که تغییرش تدریجی است اما ما زمانی واحد را کیف دوم می‌دانیم که واحد یک مرتبه تکرار شده باشد و آنگاه که دو شد می‌گوییم کیف دوم است و همینطور وقتی سه شد می‌گوییم کیف بعدی است. طبیعی است بین ۲ و ۱ هم اعداد و کیفیات دیگری هم مطرح است مثلا ۱/۱, ۱/۲, ۱/۳ و... ولی ما این اعداد را نشانه واحد نمی‌دانیم بلکه با تغییر واحد است که اسم آنرا کیف دوم می‌گذاریم و به این ترتیب بود که فرمول ۳،۲،۱ و غیره بدست آمد حال اگر یک فرمولی شبیه فوق داشته باشیم وقتی گفته می‌شود از صبر می‌خواهیم به رضا و از آنجا به تسلیم برویم کانه وحی در مسیر حرکت ما یک منزلهایی را تعیین میکند حرکت بر اساس فرمول ۳،۲،۱ یعنی وقتی از ۱ به ۲ می‌رویم چنانچه بخواهد با رفتن از صبر به رضا متناسب باشد بدان معنی است که رضا حتما ۲ باشد و تسلیم ۳ شود و حال آنکه این مطلب ممکن نیست چرا که خود وحی که این منزلها را طراحی کرده است قطعا بر اساس فرمول خاصی است و برای هر کدام هم ارزش خاصی قائل است ولی چنین فرمولی در دسترس ما نیست بنابراین وقتی ما تقسیم بندی کرده و یک چیزی را واحد قرار می‌دهیم مثل این میماند که در جاده ی خاصی کیلومتر به کیلومتر تابلو خاصی بزنیم ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که این تابلو دقیقا در مقابل منزلهایی که وحی تعیین کرده قرار بگیرد کما اینکه باید هم چنین باشد چرا که در غیر این صورت دیگر نیازی به وحی نبود زیرا وقتی ما می‌گوییم واحد دو برابر شود معنایش اینست که منزل دوم ۲ است ولی وحی می‌فرماید منزل دوم رضایت و هیچ لزومی ندارد که این اعداد درست در مقابل منازل مطرح شده توسط وحی قرار بگیرند چه در اینصورت اصولا طرح منزلها از طرف وحی موضوعیت خود را از دست میداد همین اعداد برای کار ما کافی بود داما همینکه این امر ممکن نیست دال بر اینست که یک فرمول کمی که ما بخواهیم بسازیم که با امور کیفی مطرح شده توسط وحی تناسب داشته باشد از عهده ی ما خارج است مگر آنکه

وارونه عمل کنیم یعنی آن کیفی ها را ملاک قرار داده و فرمول کمی را بر اساس آن و متناسب با آن درست کنیم و نه اینکه یک فرمول کمی داشته باشیم و بگوییم آن مراتب کیفی باید با آن متناسب باشد.

بنابراین برای جدول ارزش ما یک فرمول عقلی منظم نمیتوانیم داشته باشیم چرا که امر کیفی جور در نیم آید لذا باید به نحوی خاص همان چیزی را که وحی فرموده تبدیل به عدد کنیم یعنی باید آن منازل را بدست آوریم حال این اعداد اگر هم بصورت عقلی و تجربی بدست آید چون محور روحی است اشکالی ندارد یعنی کیفیتهایی که از ناحیه شرع آمده بود حکومت داشته باشد پس در اول کار سئوالمان این بود که بصورت کلی ربط بین کمیت و کیفیت چیست و حالا به اینجا که رسیدیم چون کمیت را تناسبات کیفیات تعریف کردیم سئوال اینست که آیا کمیت کیفیاتی که وحی فرموده چیست؟ یعنی دنبال چیز خاصی می گردیم و معنای عام آن را قبلا مطرح کردیم البته مفهوم عام هم نقض نمیشود بلکه این کمیتها متناسب با خدانشناسی است و بحص در این است که باید به اینها کمیتی بدهیم که با خدانشناسی متناسب باشد و دنبال همین کمیت و ارزش میباشیم و بصورت کلی هم میتوان چنین گفت که این کمیت عددی است که حتما رضا را بیشتر از صبر و تسلیم و را بیشتر از رضا معرفی میکند حال اگر چه این اجمال دارد اما اگر دقیقتر شود به تبع آن مفهوم صبر و تسلیم و رضا م دقیقتر میشود بنابراین سئوال یک پله جلوتر رفته عبارت از اینست که اگر عدد این کیفیتها از وحی بدست نیاید از کجا باید بدست آوریم و در اینجا با کیفیتهای خاص سرو کار داریم سئوال دیگر اینست که بفرض که این اعداد معین شدند آیا ربط بین این اعداد سرعت و سرعت و تعدد که میگوییم به تبع قبلی تعیین میشوند چگونه مشخص میگردد؟ آیا این مطلبی است تجربی یا عقلی یا نقلی؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : علی فرض عقلی بودن آن اگر بخواهیم تخمین عقلی برنیم آیا چگونه میتوان به آن دست یافت؟ آیا براساس چه تئوری باید آن را بیان کرد که در آن کیفیتهای متخذه از وحی اصل قرار بگیرند؟

برادر معلمی : بهر حال باید برای کیفیاتی که وحی فرموده بتوان عددی را پیدا کرد و فرضا گفت که صبر مثلا

۱۰۰ و تسلیم هزار است؟

برادر پیروزمند: برای بیان این کنیت نیاز به یک مقیاس مشترک داریم زیرا وقتی میخواهیم همه را با یک عدد بیان کنیم این اعداد باید بر یکمبنا باشد یعنی اگر برای صبر و رضا دو عدد صد و هزار را معرفی میکنیم صد و هزار باید از یک سنخ باشند و این امر مستلزم این است که یک جامع مشترکی بر کیفیات داشته باشیم با بتوانیم بگوییم هر یک از آنها به چه تعداد از آن میباشند و بدست آوردن وجه مشترکی بر همه کیفیاتی که وحی مطرح میکند شاید امری مشکل باشد (وجه مشترک یا عدد مشترک؟) وجه مشترکی که اعداد را بر مبنای آن محاسبه کنیم مطلوب است (هر کدام از آنها کیفیتی از تقریبند) در این صورت بیان کمی هر کدام از اینها مستلزم اینست که بفهمیم که هر کدام چه کمیتی از تقرب را دارند و با چه مقداری از تقرب رضا، صبر یا تسلیم شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر بصورت عقلی لوازم آنرا ملاحظه کنیم در هر منزل مثلا منزل صبر مجموعه آثار انسان یک نحوه خاصی است حتی در شکل ریالی آنهم کسی که دارای صبر است بمیزان خاصی کار میکند مثلا فلان خرد برای اسقاط تکلیف کار میکند و به همان ۸ ساعت قناعت میکند و راندمان کسی که ۸ ساعت کار کند فرضا در تولید استکان ساعتی ۸۰۰ عدد استکان باشد حال فرد دیگری که نسبت به مولی تسلیم است از اضافه کار کردن رنج نمی برد و دنبال اضافه درآمد و اضافه شدت هم نیست و ۱۲ ساعت در شبانه روز کار میکند و با همان ماشین دارای راندمان ۱۲۰۰ استکان در ساعت میباشد ولی در عین حال اینگونه هم نیست که غرق در کارش شود. لذا ممکن است فردی از این هم بالاتر و در حالت رضا باشد و دلخوش به کاری که میکند است و در جای دیگر نمیتواند خوش باشد و راضی نیست حتی در خواب و هر کار دیگری خوش نیست و رضایت و خوشی در همان حالی است که استکان (فرضا برای روضه) میسازد یعنی تا از پا در نیاید مشغول کار است و آنگاه هم که دست می کشد از اینکه بدنش بیش از این طاقت ندارد ناراحت است و دوری از آن محبوب را نمی پسندد و راضی به فراق نیست و در تلاطم است ولی آن ۱۸ ساعتی که کار می کند بسیار خوش است از خیلی از بچه هایی که در جبهه بوده اند چنین حالاتی گاهی نقل میشود بنا بر این چنین فردی اگر چه همه کارهایش وابسته به قربت اس ولی ابتهاج او در همان عمل خاص

است حال در این امر میتوان ارزیابی کرد و گفت از همان واحد که عده ای ۶۰۰، ۸۰۰، ۱۲۰۰، و غیره میسازد این فرد ۱۸۰۰ عدد در ساعت درست می کند حتب در جبهه گاهی اتفاق افتاده که تعداد محدودی مثل ۲۰ نفر کار حدود ۲۰۰ نفر را انجام میداده اند و احساس توقع هم از کسی نمی کرده اند چرا که دلخوش به صورت گرفتن کار بوده اند و نه تشویق و تویخ این و آن بنابراین بمیزانی که تنازع بر سر دنیا کم شده و مسابقه ی بر سر آخرت بالا می رود (وسارعوا الی مغفره من ربکم) و سرعت در رسیدن به مغفرت پیش می آید و (واستبقوا الخیرات) اینها درهمه مراتب اثر دارد و آثار مادی آن را میتوان حس کرد خود امام خمینی (ره) فرمودند که وقتی در جوانی مشغول کاری بودند آنگاه که معین میشد که کتابی خوانده شود خود ایشان زودتر و مفصل تر از همه آنها انجام می داده اند و لذا شاگردانشان گفتند ما هم زیاد تلاش میکنیم ولی با وجود این شما خیلی بهتر و زودتر انجام می دهید امام جواب داده بودند که من میزان خوابم را کم کرده و هرز روی و قتم را کم می کنم.

پس آثار مادی انسان راضی را ما در دنیا می توانیم محاسبه کنیم مثلا یک درسهایی است که صرفا برای نمره گرفتن میخواهند و لذا شب امتحان حفظ میکنند در اینجا قصد فهمیدن مطلب نیست یک اعتبارات فرهنگی خاصی هم به کسی که به امتحان جواب دهد میدهند چه به آن اشتیاق داشته باشد و چه مشتاق نباشد یک درسهایی هم هست که اگر چه افراد درصد نوشتن آنها هستند اما تا فرد نفهمد نمی نویسد مثل مباحثه طلبگی که در پی یافتن اصل مطلب هستند دررتبه بالاتر همین مطلب ممکن است نقص و ابتهاج و خود علم تفسیر شود ولی نسبت به عالم پایین تراز خود امری مطلوب و انجام خدمتی است و نه این که صورت سازی بکند.

بنابراین نسبت تاثیر مادی کفار را در راندمانهای بالا ملاحظه می کنیم و از نرخ ارزشان مشخص است با همین امر میتوان غلظت آنها در کفرشان را درجه بندی کرد مثلا همینکه امریکا شش میلیارد دلارش در بازار جهان در حال چرخش است دال بر اینست که او شیطان بزرگ است چرا که این پول را که از آسمان نیآورده است بهر حال یک شدت روحی نسبت به امر دنیا است که حاصلش این قدرت عظیم گردش پولی در عالم میباشد

ولواينکه پولهای آن پشتوانه هم نداشته باشد و صرفاً آنها را چاپ کرده است ولی نفس خود همین تقلب که دیگران از آن عاجزند معرف یک شدت دنیایی است. بنابر این در یک مرحله که آثار آن در ترکیبات ملاحظه میشود میتوان مشاهده کرد که آثار منازلی را نسبت به منازل دیگر اندازه گیری کرد مثلاً شدت حرص آمریکا در دنیا پرستی رشد از بقیه است و حتی با توجه به آمار میتوان محاسبه کرد که این شدت حرص در عرض فرضاً ده سال این مقدار شدیدتر شده است و منجر به بالا رفتن نفوذ اقتصادی سیاسی و فرهنگی او گردیده است.

حال آیا در رابطه با ملاحظه آثار شدت روحی مسلمین هم راهش اینست که بصورت حسی تجربی کارهای افراد ایثارگر در جبهه فرهنگ و سیاست چند برابر تاثیر افراد سهل انگار است یا اینکه باید تاثیر تاریخی را ملاحظه نمود و اینطور گفت که هر چند به وجود حضرت سید الموحدين علی (ع) در زمان خودشان و حتی تا ۸۰ سال بعد جسارت میکردند ولی در تاریخ و رشد تاریخ است که کار ایشان ارزیابی می شود و نه در آن مقطع بهر حال می توان آنرا بصورت تجربی معین کرد و در اینصورت برای تخمین عقلی آن نیز باید راهی وجود داشته باشد یعنی آثار مادی شدت نسبتبه دنیا و یا آخرت را میتوان کیل کرد مثلاً الان آثار فرهنگی را می توان بدست آورد کفار حتی در امر فسادشان هم کوتاهی نمی کنند لذا است که بیست هزار مطلب و اطلاع جدید در باب ریاضیات در مجلات مختلف نشر میکنند و همین امر میرساند که پشتوانه آن شدنی خاص است و با سمبل کاری نمی توان آثار فوق را دید و یا اینهمه پیشرفت در کامپیوتر و غیره بدون شدت محال است که بدست آید و حتی میتوان میزان شدت و سرعت افزایش آنرا هم سال به سال معین نمود یعنی اگر منازل باطل و ردائل را بشماریم میتوان دبد که از چه سالهایی میزان شدت پستی آنها رشد داشته است برادر پیروزمند: اگر ما بتوانیم این آثار را ملاحظه کنیم به نظر می آید که مستتغنی از وحی میشویم چرا که اگر عقل بتواند تشخیص دهیم که هر کیفیتی دارای چه شدتی نسبت به دنیا و یا چه شدتی نسبت به آخرت است لازمه اش نفی وحی است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : یک سؤال اینست که ما صد سال است که آمریکا را میشناسیم حال علائمی که برای اوصاف باطل است را با حرکت آمریکا مقایسه می‌کنیم یعنی اگر در رذایل هم یک مراتب خاصی باشد یقیناً برای هر یک از این رذایل اوصافی مطرح میشود که فرضاً هر کدام دارای ده وصف میباشد حال چنانچه در سیصد سال قبل اوصاف طوری باشد که مصداق رذایل ابتدایی است بگونه ای که آن رذایل را در کفار دیگری غیر از آمریکا می‌توان ملاحظه نمود ولیکن در سده ی بعد از حرکت آمریکا عددی بوده که در مرتبه بالاتری از رذایل قرار گرفته است زیرا خود آمریکاییها هم در اول کار حب به استیلاء در این معنای فعلی را نداشته لذا اگر اوصاف هر سده حرکت آنها و یا هر دهه آنها بنویسم منزل به منزل انتقال ان به اوصاف رذیله را میتوان مشاهده کرد در کمیاتهم میتوان آثار آنها ملاحظه کرد یعنی در آن زمانی که اوصاف رذایل پایین تر بوده فلان امر را داشته اند و با شدت رذیلت کمیات هم متناسب با آن حرکت دارد بهر حال مفروض اینست که ما در شرایط فعلی بر مبنای اینکه فعلاً نمیتوانیم از وحی عددی بدست آوریم کار میکنید مثلاً اگر زندگی یک آدم عادی را در نظر بگیریم بنابر تعریف فقهی او در زهد فردی یک کارهایی می‌کند یک در آمدی دارد و یک تخصیصهایی هم میدهد فردی که در ورع بالاتری از او هم باشد یک تخصیصهای دیگری میدهد و هر دو هم با قصد قربت انجام میدهند آیا تخصیص آنها چگونه صورت می‌گیرد؟ اول یک سؤال پیش می‌آید که چرا در طول ۱۴۰۰ سال عدول امت وقتی می‌خواهند در آمد خود را خرج معیشت خود کنند به اینصورت تخصیص می‌دهند چرا فقیه زندگی عرفی میکرده است و نظر عرف را در خرج معیشت خود رعایت میکرده و فرضاً برای تعیین میزان معیشت خود سراغ کتاب و سنت نمی‌رفته است؟ چرا صرفاً تخصیصهایی چنین بوده است؟ در تخصیصهایی هم که الان مردم عادی برای زندگی فردی خود مطرح میکنند آیا تخصیص عرفی و تجربی است یا براساس وحی است؟ آیا پولی که خرج کرده و میگویند فی سبیل ال... خرج کرده ایم میتوان گفت تهمت زدن به خداست؟

برادر پیروزمند : مردم بر اساس اولویتهایی که شرع فرموده و به قدر عقول خودشان تخصیص میدهند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : پس میتوان اولویتها را با اعداد تخمینی و تقریبی مطرح کرد و اصولاً ادراک ما از تناسبات همیشه تخمینی است چرا که تطابق حقیقی ندارد و واحد هم که معین کنیم هیچگاه به قدر حقیقی اشیاء نمیرسیم اینکه در لیلہ القدر قدر حقیقی امور معین می‌شود درست است ولی این بدان معنا نیست که قدرها همه اش تخمینی بدست می‌آید

برادر پیروزمند : ولی ما باید به یک وجه اشتراک برسیم که همه کمیات را روی مبنای واحد بیاورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اعداد تقریبی لزوماً آن اعداد حقیقی نیستند اعداد حقیقی را لزوماً باید وحی بگوید بنابراین یک رتبه از عدد هست که حتی با وحی هم برای ما قابل فهم نیست مثلاً آیا معنای حقیقی صبر و رضا چیست؟ اگر همه عرفا تا آخر کار زحمت بکشند هرگز نمیتوانند حقیقت معنای آن کماهی رامتوجه شوند بهمین دلیل هم هست که عرفای امروز نظری را میدهند که عارف دیگر توصیف همان منزل را به نحوه دیگری میدهد مثل سایر علمایی که در عالم است علمای شهودی هم اینگونه نیست که مراتب شهودی آنها تغییر نداشته باشد بنابراین یک رتبه از عدد هست که (عین کیفیت) برای ما قابل حصول نیست و تنها رتبه ثانی یعنی رتبه مستنبط از احکام است که میتوان به آن دست یافت و آن هم نسبت تقریب به وحی دارد و در آن جهت است حال استنباط اولویت است و معنای عددی دارد هر چند که مصرح نباشد یعنی معنای تقریبی را دارد و یک تخمینی ولوبصورت اجمال را میرساند مثلاً وقتی امام خمینی (ره) میفرمودند کشاورزی را اولویت دهید کسی که میخواهد این فرمان را اجرا کند معنایش آن است که اگر کشاورزی بودجه اش کمتر از صنعت است بدانید که غلط است لذا باید سیر طوری باشد که بودجه کشاورزی بیشتر از صنعت شود و یا وقتی فرمودند جنگ را در راس امور قرار دهید بدان معنی بود که همه اهتمامها طوری شکل گیرد که همه چیز حول جنگ شکل بگیرد فرضاً اگر بحث فرهنگی هم مطرح است باید طرف دعوای فرهنگی کفار باشند و سازشی در کار نباشد و این امر قطعی است یکوقت است که بحث درباره نفس ضرورت جنگ با کفار است یکوقت بحث درباره تکنیک جنگ با کفار است و غیره اما گاهی است که از همه اینهاکلی تر میشود یعنی میگویید غرض اینست که در وجه فرهنگی سازش نکنیم و یا کارگر فکری کفار

نباشیم چرا که امکان ندارد که جنگ با کفار در صدر امور باشد و در عین حال ما عمه فکری کفار باشیم البته ممکن است در شرایط خاصی تعدادی خاص به خارج اعزام شوند ولی اینکه مسلمین بخواهند جهت درس خواندن در خارج با هم مسابقه بدهند آنهم درس خواندنی که تزشان در مرکز تحقیقاتی باشد که عمه ی کفار است را باید جلوییش را گرفت بنابراین اگر جنگ با کفار در راس امور باشد آنگاه که صلح هم می شود شکل آن عوض میشود امام خمینی (ره) وقتی میفرمایند خدا شاهد است که سرسازش با کفار نداریم یقین می کنیم که بحث از تسلیم شدن و حل مشکلات کفار بالمره در میان نیست. بنابراین معنای عدد را در چند رتبه میتوان مطرح نمود یک معنای آن همین عدد شماری ۴،۳،۲،۱ و... می باشد معنای دیگر آن معنای اعداد تخمینی است که ربطی به ۴،۳،۲،۱ و غیره ندارد و حتی ممکن است با حروف نوشته شود و اسامی حرفی برای آن گذاشته شود مثلا الف همیشه بیشتر از ب است. در اینجا عددی ذکر نشده است یا وقتی میگوییم مجموع " الف و ب " همیشه بیشتر از مجموع " ج ، د ه " میباشد این اعداد معادله ای لزوما اعداد ۳،۲،۱ و غیره نیست همینطور اعداد تخمینی و تقریبی نیز چنین اند حال محرز است که ما می توانیم اولویت در نزد شارع را بدست آوریم عرف یا علما یا اکابر یک نحوه تقریبی از عمل و زندگی خودشان به شرع را میفهمیده اند و بهمین دلیل در جاهایی پول خرج میکرده اند که اگر کسی به آنها میگفته اسراف است جواب می داده اند که اسراف نیست و جایش همینجاست و در جاهایی هم بسیار سخت می گرفته اند یعنی فردی که برای روضه خوانی امام حسین حاضراست ۵۰ هزار تومان خرج کند در جای دیگر حتی برای طرح کردن ۵۰ تومان جهت خرید عروسک برای فرزندش ابا دارد آنها اسراف میدانند و یا برای فرزندش حاضر است او را به مکتب قرآن بفرستد او حاضر است او را به مکتب قرآن بفرستد او حاضر بوده در ۶۰ سال قبل حتی ۵۰۰ تومان هم خرج کند ولی برای خرید فلان بازیچه پول نمی دهد و یا شرط میگذارد که اگر فلان سوره را حفظ کند برایش میخرم و با همین قید بوده که دیگر این خرج را از اسراف نمیدانسته است و یا عده ای حاضر به گرفتن جشن تولد برای فرزندشان نیستند ولی برای تولد ائمه (ع) بسیار بها میدهند چرا که در چنین شبی ملائکه در حال شکرند و اگر چه ما نزول ملائکه را نمی بینیم ولی عده ای هستند که نزول ملائکه را با چشم

ظاهری می‌بینند و تغییر عالم را ملاحظه میکنند مثلا بر حسب روایات خواندن زیارت عاشورا در شب نیمه شعبان موجب این میشود که روح انسان با روح ۱۲۴ هزار پیغمبر معانقه میکند و بعضی هستند که نفس خود این معانقه را هم می‌یابند و ازدهام برخورد را می‌بینند و معنای اینکه کسی بتواند در یک شب و در یک زیارت اینهمه معانقه را هم بکند را هم میفهمند و حال آنکه ما معنای آنرا هم متوجه نمی‌شویم و تنها به ذهنمان میرسد که نه تنها معانقه با ۱۲۴ هزار پیامبر بلکه با صرف سلام هم تمام عمرمان طول می‌کشد و آنرا ممتنع میدانیم بنابراین تخمینهایی را که متناسب با کیفیات باشد اینطور نیست که در نهایت شبیه همان دینامیزم قرآن شود و معنایش این نیست که ما به چیزی دست پیدا کنیم که حاکم بر وحی باشد بلکه می‌توان یک کیفیتهایی را نصب العین قرار داد و سپس بمیزان اطلاعاتمان از آن کیفیتها تبعیت کنیم البته هر چه دقیقتر شود و هر چه در مجموعا مشخص تر شود و در برنامه ریزی در پله های اخیرش مجبور به مشخص شدن است یعنی یک وقتی است که می‌گویید اعداد جهتی باید تخمینی باشد و این معنای اولیت گذاری است اعداد زمانی که به سرعت میرسد باید از مرحله تقرب به اعداد دیگری یعنی به تناسبات و نسبتها برسد و معنای اعداد ترکیبی یابد به واحدهای عینی خاصی که بتواند در خارج تمام شود برسد بهر حال یکی از احتمالات ممکن است این باشد که برای اعداد در سه مرحله سه معنا مطرح کنیم و لزوما معنای عدد در سه مرحله معنای قدر و اندازه خاص نباشد مشابه این مطلب را در برنامه ریزی کفار هم نسبت به مقاصد هوای نفسی که دارند می‌توان ملاحظه نمود یعنی آنها هم اول کار سیاستگذاریهها را ریالی نمی‌کنند بلکه سیاست کلی را که میگذارند صرفا اولویت بندیهاست و تعیین خطوط استراتژیک به این معنا نیست که معنای کمی ریالی بدهد بلکه بعداز مراحل خاصی است که میگذارد تا تبدیل به عدد کمی شود. اینکه در مجموعه این سه تا باید به کم برسد حتما همینطور است اینکه زمان از جهت و مکان از زمان باید تبعیت کند و پایین تری تابع بالاتری است نیز حرف درستی است ولی آیا این بدان معناست که از همان اول که می‌آید معنای عددی (آنها هم خاص و انتخاب یک عدد مشترک) بدهد چندان معلوم نیست البته باید فلسفه

واحد داشته باشد ولی این امر غیر از معرفی واحد است. یعنی همینکه گفته می‌شود این نسبت به امر دیگری اولی است گفتن این بزرگترین و کوچکتری یا بالاتر و پائین تر یک معنایی از عدد را باید داشته باشد.

برادر حسینیان : این فلسفه ثابت در امر جهتی ثبوتش چگونه حفظ میشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : باید از وحی تبعیت کند و این مطلب در آن ثابت است. یعنی در فلسفه عددی باید چیزی داشته باشیم تا بتوانیم تبعیت نماییم اگر که این مطلب از وحی بدست نیاید و از عقل اخذ شود وقتی میخواهیم عقلی بدست آوریم باید چیزی در خاطرمان باشد
برادر حسینیان : اینکه ما باید متناسب با اولویتهای متخذه از وحی اعدادی را بدست آوریم حرف درستی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : معنای عدد را در سه مرحله سه چیز مطرح کنید یک معنای اولویت بالاتری و پایین تری است و این نیز از وحی رسیده و شکی در آن هم نداریم.

برادر حسینیان : ولی ما یک فلسفه کمی ثابتی نمی‌توانیم داشته باشیم.

رضا پایین تر است آیا در مورد بالاترو پایین تر بودن نظری دارید یا خیر؟ پس یک معنای عدد صرف بزرگتر و کوچکتر یا بالاترو پایین تر است و همیشه چیزی که بالاتر است شامل بر پایین تر است اگر یک چنین چیزی را گفتیم معنایش این است که یک نحوه فلسفه را قبول دارید و این امر حداقل مرتبه ای از آن است که باید داشته باشیم

برادر حسینیان : ولی آیا در یک مرحله ای نباید به کمیتی برسیم که رابطه بین تعادل تعدد را معین کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آن مرتبه ی پایین تر است. یعنی همین فلسفه ای که بزرگتر و کوچکتر را مطرح می‌کند به زمان که میرسد یک چیزی متناسب با زمان میگوید و به مکان یا ترکیب هم که میرسد تناسبات ترکیب دیگر عددی می‌شود و الگوی تخصیص حتما باید کمیات ملموس عینی با واحد مشترک داشته باشد یعنی پایین تری به تبع بالاتر و آن نیز به تبع بالاتر از خود بدست می‌آید

برادر حسینیان : همانطور که در جهت ما اعداد را به صورت تخمینی بدست آوردیم میتوان همین مطلب را ادامه داد تا به مکان یا وضعیت رسید و در وضعیت رسید ودر وضعیت هم بجای اینکه عدد ثابتی را بر کلیه اعداد مکانی حاکم کنیم میتوان متناسب با اولویتهای کیفی بصورت تخمینی و آزمایش کیفیتها را ترکیب نمود مثلا برای حلوا درست کردن روغن و شکر و آرد نسبتهای آن را بر اساس تخمین بدست آوریم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : هر قدر شما بخواهید ضریب دقت را کم کرده وبه آن کم بها دهید معنایش اینست که میزان خطاپذیری شما زیاد می شود و بذهن میرسد که در یک جا شما باید به الگوی تخصیص برسید و دیگر نمیتوان آنجا را هم بصورت آزمایش مطرح کرد البته اگر چه در مرحله ای آزمایش هم موضوعیت دارد.

برادر معلمی : بنابراین ما دو تا سؤال پیدا کردیم یکی اینکه اگر کمیتهای ارزشی از وحی بدست نیاید آیا آنرا از چه راهی و چگونه باید بدست آورد؟ اگر عقلی است فرمول آن چیست؟ ودوم اینکه آیا تناسبات ما بین کمیتهای و ارزشی و سرعت تغییرات و یا کمیتهای ارزشی و تعداد کیفیات را از راهی میتوان بدست آورد؟ آن مطلبی هم که گفته شد که فرضا در گذشته مردم خواه ناخواه یک تناسباتی را رعایت میکردند هرچند که فرمولی در دستشان نبوده بصورت قدرت تمیزی اولویتهای را میداده اند و بر روی آن هم جذمیت داشته اند در این رابطه باید توجه داشت که علی فرض اینکه ما یک دستگاه ارزش سنج داشته باشیم و بتوانیم مقیاسی برای آن انتخاب کنیم و بواسطه آن کیفیتهایی را که وحی فرموده ارزیابی کنیم و ارزش آنها را محاسبه کنیم درست مثل یک ترازو که وزن کیفیات مختلف را می سنجد ما هم با این دستگاه ارزش کیفیاتی را که وحی فرموده بسنجیم. البته بحث وجود ضریب خطا و این که این ترازوین عدد آن کیفیت را هم مشخص نمی کند سرجای خودش درست است اما در عین حال یک اشکال اصلی وارد است و آن اینکه اگر ما یک چنین دستگاهی داشته باشیم که توانایی سنجش ارزش کیفیتها را داشته باشد دیگر لزومی به وحی جهت ارائه مهمتر بودن این کیفیت از آن کیفیت نیست چرا که با نفس آن ارزشیابی امکان مقایسه و فهمیدن اینکه کدام مهمتر است هم میسر میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : مایک مفهوم بالاتر و پایین تر داریم و یک مفهوم داریم که میگوید رضا بالاتر از صبر است اینکه ما عقلاً بتوانیم بالاو پایینی را بفهمیم و تناسبات آنرا تا آخر کار بیاوریم این مطلب که ما صبر را بالاتر بگذاریم یا رضا را نتیجه نمی‌دهد.

برادر معلمی : ما هم می‌خواهیم از همین مطلب استفاده کرده و بگوییم پس باید دنبال چه چیزی باشیم لذا اگر دستگاهی داشته باشیم که بتواند صبر و رضا را اندازه گیری کرده و بگوید عدد نسبت تاثیری آنها برای خداپرستی چقدر است آنوقت با سنجش عدد آندو دیگر لزومی به اینکه وحی بگوید رضا بالاتر از صبر یا بر عکس است نمی‌باشد چرا که خود این دستگاه که ارزش هر یک را معین میکند بالاتر و پایین تر بودن را هم مشخص میکند حال علی رغم اینکه این اشکال درست باشد آیا ما چه باید بکنیم؟ جواب این است که آن دستگاهی که درست می‌کنیم و مقیاسی که میگیریم منوط به خود اینها باشد یعنی کمیت گذاری ما بواسطه آن دستگاه نه تنها باید صبر را بالاتر از رضا نشان بدهد بلکه باید اصولاً بر مبنای بالاتر بودن صبر از رضا ساخته شود که اگر بما نگفته باشند که صبر بالاتر از رضاست ساختن آن محال باشد یعنی ما باید مطلب را طوری حل کنیم که در آن یا خود وحی بگوید صبر چقدر از رضا و رضا چقدر از تسلیم بالاتر است و آن اعداد را خود وحی گفته باشد و یا اینکه اگر هم خود وحی این اعداد را فرموده باشد ما که در صدد پیدا کردن این اعداد هستیم آنرا متکی بر آنچه که وحی فرموده (و گفته صبر بالاتر از رضاست) بدست آوریم و اگر آن اولویت را فرموده بود این اعداد هم بدست نمی‌آمدند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : وقتی که شما می‌گویید بنا بر فرموده شارع صبر را بالاتر از رضا قرار می‌دهیم گاهی هم هست که عکس آن بذهن میرسد یعنی ممکن است که در یک فلسفه اخلاقی رنج کشیدن را اولای از لذت بردن بداند و اینطور بگوید که آنگاه که از یک ابتهاج روحانی نسبت به یک فعلی راضی شدید آن فعل را باید ترک کنید چرا که لوازم بدی را دنبال دارد لذا اگر چه در حالت قبلی کسی با عشق به خدا و ولی (عصرع) کاری را انجام داده و به آن راضی است همین امر در دید دوم بد باشد چرا که به نظر آنها باید با زحمت کار کردو نه با عشق لذا انجام فلان گناه که سخت است را هم توصیه می‌کند و اینطور

بگوید که اگر توهمیشه در حال شرمساری باشی برایت بهتر است البته در فرق باطل در تصوف هندی چنین نظریاتی هم ممکن است مطرح باشد ولو اینکه قوت نفسهایی هم همراه داشته باشد و کارهایی را هم بتوانند انجام دهند که وقتی یک عوام می‌بیند جا بخورد و تعجب بکند مثل خیلی از کارهای مرتاضهای هندی بنابراین اگر این ابتهاج از ناحیه شرع به ما نرسیده بود ما نمی‌دانستیم که باید به سختی درجه بدهیم یا به رضا لذا اعدادی که در آخر کار بدست ما میرسد در ترکیبها استفاده میکنیم حالا اعداد رضا بالاتر است ولی آنوقت اعداد صبر بالاتر میشد.

برادر معلمی : در این قسمت اشکالی نیست یعنی یک وقت است که کسی میگوید من یک دستگاهی درست میکنم و سپس اینها را اندازه گیری میکنم و فرضا اگر از آن دستگاه بدست آمد که تسلیم دارای عدد کمتری از صبر است ما هم عدد آنرا کمتر می‌دهیم ولی ما میگوییم این امر اشکال دارد چرا که وحی فرموده تسلیم بالاتر از رضا و رضا بالاتر از صبر است این عددهایی که به دست آمده است غلط است ولی اگر کسی بگوید که من یک دستگاهی درست می‌کنم که همین الویت را حفظ میکند و در عین حال عدد آنها را هم بدست می‌آورد در اینصورت اشکال آن اینست که میگوییم شما هرگز نمی‌توانید چنین دستگاهی را بسازید چرا که در اینصورت دیگر هیچ لزومی نداشت که وحی بگوید این بالاتر از آن است بلکه با همان دستگاه اولویت اینها را هم نسبت بهم بدست می‌آید فرضا اگر ما یک ترازو داشته باشیم و چند شئی را بخواهیم وزن کنیم اگر چه بما نگویند که این سنگینتر از آن است همینکه آنها را در ترازو گذاشتیم و وزن کردیم معلوم می‌شود که کدام یک سنگینتر از دیگران است. بنابراین ساختن یک چنین ترازویی در اندازه گیری و بدست آوردن مطلق عدد آن اوصاف کیفی محال است زیرا لازمه اش استغنائی از وحی است بنا براین دستگاه ساختن ما باید طوری باشد که منوط به آن اولویت باشد یعنی در راه حل پیدا کردن و در ساخت دستگاهمان باید از اینکه "وحی فرموده این بالاتر از آن است" استفاده کنیم لذا اگر در دستگاهمان مبتنی بر مطلب فوق ساخته نشود در عمل آنرا کنار میزند و اعلام استغنائی از آن می‌کند پس کمیت گذاری در بحث ارزش به نحوی باید رابطه ای منطقی با آن اولویت بندیهای شارع داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اگر اینطور بگوییم که دستگاه شما صبر و رضا را نمی‌تواند توزین کند اشکال دارد؟

برادر معلمی : اینکه صبر و رضا را نمی‌توانیم اندازه گیری کنیم درست است ولی آثار صبر را در بخش فرضا تولید , اقتصاد , فرهنگ با سیاست باید بتوان ملاحظه کرد که فرضا یک آدم صبور در یکی از بخشهای فوق بچه میزان و چگونه بیشتر از یک فرد عجول در این بخشها کارایی دارد؟ اگر دستیابی به این امور مطلبی ضروری برای برنامه ریزی است این امر نباید منهای آن الویت بندی که شارع فرموده باشد یعنی باید اینطور گفت که وقتی شارع میفرماید صبر , رضا و تسلیم ما باید ۳,۲,۱ را مطرح کنیم و ۲ همان باشد که وحی فرموده است و نه اینکه ۳,۲,۱ را از جای دیگری بدست آورده و تطبیق دهیم بلکه باید عینا ۱ همان صبر ۲ همان تسلیم و ۳ همان رضا باشد و در صبر و تسلیم و رضا بودن بترتیب یعنی اینکه انسان در این منازل دارای نسبت تاثیر ۳,۲,۱ می‌باشد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا بدان معنی است که اول بصورت علامت ۳,۲,۱ را قرار دهیم و سپس از این علامت استخراج مفهوم بنماییم !

برادر معلمی : در این احتمال فرض بر این است که برای بدست آوردن ۱, ۲, ۳ محتاج به آن اولویت بندی شارع هستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : در اینصورت ۱, ۲, ۳ صرفا سه علامت هستند.

برادر معلمی : البته باید دقت نمود و پیامبرهای آن را ملاحظه کرد ولی اینکه ۱, ۲, ۳ به چه معناست , در واقعیت در خود عالم هم علامتی است چرا که ۱ منوط به تعریف ما از حد شئی است و ۲ بر همین اساس بدست می‌آید زیرا وجه اختلاف و اشتراک به همدیگر پیوسته هستند و لذا بسته به اینکه ما اشتراک و اختلاف را چه چیزی بگیریم ۱, ۲ و ۳ معنای خاص پیدا میکند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این مطلب یک حسن دارد و یک اشکال , حسنش این است که تبعیت را تمام میکند و عیبش این است که وقتی میگوییم ۱ علامت صبر , ۲ علامت تسلیم و ۳ علامت رضاست آیا

یک قاعده حاکم بر اینها می‌خواهیم تعریف کنیم یا نه؟ یعنی آیا میتوانیم به جدول تناسبات برسیم یا نه؟ و مفروض اینست که ما از هیچ جای دیگری ۱، ۲، ۳ را نیاورده ایم در اینصورت هرگونه تناسبی که ما بین اینها برقرار کنیم و یا هرگونه قاعده‌ای که حاکم بر اینها شود تا تناسباتش بدست آید آن قاعده اگر عقلی شود بحث تکرار می‌شود و معنایش این میشود که ۱، ۲، ۳ از جای دیگری آمده است و اگر عقلی نشود و تناسبات از جای دیگر بدست آید علامت بودن آنها عیبی ندارد یعنی اگر ۱ را به عنوان علامت صبر ۲ را بعنوان علامت تسلیم و ۳ را هم علامت رضا قرار دهیم ما به دنبال تناسبات هستیم حال یا بحث در این است که باید تناسبات ۱، ۲، ۳ را پذیرفت و ۲ را دو برابر یک تعریف کرد در اینصورت براساس این قاعده معنایش این است که ۱ و ۲ از جای دیگری آورده شده‌اند و در غیر این صورت هم بهر حال باید تناسباتی بین اینها برقرار شود چرا که اصل عدد برای تناسبات است و در نتیجه نیاز به یک قاعده‌ای که حاکم بر آنها باشد و تناسبات آنها را تمام کند داریم یعنی مفهوم عدد باید طبق یک قاعده‌ای معین شود حال ممکن است که گفته شود خود این قاعده مستخرج از وحی است که در اینصورت باید یک قاعده کلی از وحی بدست آورد که اگر چه درباره صبر نباشد بلکه درباره عدد باشد در اینصورت یک اشکال دیگری هم بذهن میرسد و آن اشکال نسبت به یکی از احتمالاتی که قبلاً مطرح کردیم وارد است یعنی یکی از احتمالات این بود که بگوییم ابعاد عددی هستند که متناسب با حروفند ولی بهر حال در آنجا هم جمع و تفریق و غیره مطرح است و در آنجاست که یک فلسفه عددی سابق بر آن وجود دارد که با یک تناسب جدیدی بکار گرفته می‌شود مگر اینکه اینطور گفته شود که یک مرتبه از قاعده عقلی بودن آن در مرتبه اجمال یک حرف است و در چه تناسباتی آن را بکارگرفتن یک حرف دیگر است که این شاید یک مقدار از دقت را لازم داشته باشد که بگوییم مرتبه اجمال امور را اگر بخواهید حذف کنید حتی از وحی و کلمات هم نمی‌توانید استفاده کنید و در نهایت مفاهمه هم محال میشود لذا یک مراحل اجمالی از ارتکازات و حد اولیه در کلام هست که نفی آن با نفی مفاهمه برابر است و حد اولیه را نمیتوان با چیز دیگری اثبات کرد. همینکه ما به الاختلاف و ما به الاشتراک را طرح می‌کنیم اگر نسبت به معنای آنها دائم سؤال کنیم، هیچگاه نمیتوان مفاهمه کرد لذا یک

مرتبه ای از اجمال را در مفاهمه باید پذیرفت و در رتبه ای از اجمال هست که هیچ کس اشکال ندارد و همان جاست که باید نقطه شروع قرار بگیرد حال اگر گفتید که معلای تعدد هم در یک رتبه اش ما به الاتفاق است و عرفی است یعنی در رتبه ای عدد عقلی محض است و نمیتوان آنرا از وحی بدست آورد منتهی در بیان تفصیلی آن است که باید آنرا در تسلیم شدن به نقل بکار بگیریم و همینجاست که نقلی میشود مثلا کیفیت بکارگیری در ابجد یک بکارگیری خاص است که ما به الف ۱، و به ج ۳ بگوییم در حالیکه بر اساس ترتیب الفبای عربی باید اینطور بگوییم که الف ۱، ب ۲، ت ۳، ث ۴، ج ۵ میباشد پس تناسباتی که بکارگیری تعدد است را فرضا میتوان از وحی اخذ کرد.

حال ممکن است کسی اینطور بگوید که هیچ عیبی ندارد که قاعده تعدد عقلی باشد ولی تناسبات تعدد باید از وحی بدست آید. یعنی اولویتهای تخمینی باید به مرتبه تحقق برسند و این معنای بکارگیری فلسفه ی تعدد است یعنی فلسفه تعدد را عقلی بگیریم و بعد بگوییم این فلسفه تعدد اولش بصورت تخمینی کلی در آن چیزی که شارع بیان کرده انجام میگیرد و بعد از آن در مراتب نازل و رسیدن آن به تحقق عقلی است. احتمال دیگر اینست که اینطور گفته شود که همان کسی که گفته " رضا بالاتر از تسلیم و تسلیم بالاتر از صبر است " همان است که آدمیزاد و اشیاء را خلق کرده است و اشیاء دارای حجم وزن تاثیرپذیری دمای خاص و صفات دیگری هستند یعنی تناسبات عینی در قطرات عالم در بافت و سرشت عالم ماده وجود دارد و این تناسبات با تناسبات فاعلی ما بی ربط نیست و کمیات آنها نسبت بهم را نیز ما میتوانیم اندازه بگیریم لذا مدلی که ما میدهیم نسبتی است بین تناسبات کیفی اخلاقی که از شارع آمده و بیانگر طرف فطرت است و تناسبات عینی مادی که آنها طرف دیگر فطرت است یعنی فطرت رشدیک تناسباتی داشته که بصورت کیفی بیان شده است و فطرت عالم هم در ماده یک تناسباتی دارد که قابل حس و لمس میباشد. یعنی اوصافی هستند که بعضی غالب بر بعض دیگرند و نسبت تاثیریری دارند که بعضی حاکم و بعضی محکومند حال در نهایت مدل ما میخواهد نسبت بین ایندو را بدست آورد. در چنین صورتی کم عددی بصورت تجربی بدست می آید و بین این کم عددی (که باید تجربی باشد) و کیفیاتی که لزوما آنها نباید کمیت داشته باشند

یک تخمین وجود دارد که عقلی بدست می‌آید یعنی با اصل قرار دادن سیری که در اولویت بندی کیفی بیان شده است باید تناسبات عینی خارجی را تخمین زد و سپس کنترل نمود که آیا تخمین درستی است یا نه و مرتب آن تخمین را اصلاح کنیم.

برادر حسینیان : اینکه تخمین باید مبتنی ب اولویت بندیها باشد درست ولی اگر ما بخواهیم این تخمین را به فرمول تبدیل کنیم و قاعده بر آن حاکم کنیم چه باید کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا قاعده هایی که بر تخمینها حاکم است را قبول دارید یا نه؟

برادر حسینیان : آیا قاعده بر تخمین حاکم است یا اینکه تخمین خودش حاکم بر یک قاعده فرمولی است؟
حجت الاسلام و المسلمین حسینی : هر جا که ما تخمین میزنیم حتما یک قواعدی هم باید رعایت شده است ولو اینکه التفاتی به آن نداشته باشیم.

برادر حسینیان : اگر بر اساس سیر رشد کیفی کمیات را تخمین بزنیم و مثل یک عارف یا یک فقیه یا غیره در زندگی تعیین اولویتهایی را هم مطرح کنیم بر این اساس ما باید فرمول و قاعده ای بدست آوریم که مبتنی بر آن اولویت بندی ها تخمینهای کمی را مشخص کند و اینگونه نباشد که در هر مرتبه ای ما مجبوره تخمین مجدد باشیم بلکه باید از مرتبه ی اجمال به تبیین برسیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : یعنی باید قواعد حاکم بر تخمین را پیدا کنیم حال اگر این قواعد را پیدا کردیم آیا چیزی از عقل اضافه کرده ایم یا نه؟

برادر حسینیان : اگر فرض بر این باشد که ما به امری ثابت برسیم که بر اساس آن هر عددی را عنوان کنیم در اینجا عددی را مطرح کرده ایم که لزوما عدد کیفی که شارع مشخص کرده نیست.

برادر پیروزمند : چه لزومی دارد که ثابت باشد؟ یعنی ما باید بصورت استنباطی یک اولویت بندی از کیفیات را بدست آوریم و اینها همینطور یک نسبت بهم پیدا میکند که باید بدست آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر یک قاعده هماهنگ کننده بر آن پیدا نکنیم و بریده بریده مطرح شوند امکان رسیدن به یک ابزار هماهنگ سازی وجود ندارد و اگر شما یک ابزار هماهنگ سازی را معین

نکنید خودتان هم که بخواهید اولویت بدهید در آن میمانید و هیچ استدلالی بر اولویت هایی که می‌دهید وجود ندارد پس بدون یک ابزار همانگ سازی (خواه عقلی ، حسی یا نقلی) که هماهنگی در مجموعه و تناسب و عدم تناسب به آن برگردد امکان کار وجود ندارد یعنی هماهنگ شدن تخمینها باید مبتنی بر قاعده ای خاص باشد یعنی نظام شدن مطلب تا آخر کار باید مد نظر باشد و بدون ارتباط هیچ کاری توجیه درستی پیدا نخواهد کرد در امری مثل طاعت اگر چنین گفته شود که چون دستش بدون شک مقید به قیودی نیست هر عبارتی که پیش آید خوب است و عبارتی هر چه پیش آید خوش آید معنایش اینست که هیچ لزومی ندارد که اولویت بندی را خدای متعال مطرح کند و معنای طاعتی آن ضعیف است چرا که این من هستم که دارم اولویت بندی میکنم بنابراین ابزارهای هماهنگی لازم است

برادر پیروزمند : در جایی که ما در آن میمانیم و مطلب به استخراج منجر میشود بواسطه اینست که اولویت یکی بر دیگری معلوم نیست یعنی در جایی که گفته شده این آنقدر ثواب و این یکی فلان مقدار ثواب دارد این امر اولویت را معین نمیکند و باعث تحیر میشود. لذا اگر ما نظام اولویت بندی و نسبت هر چیز به چیز دیگر را بتوانیم بدست آوریم مطلب حل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما دارید قاعده هماهنگی را مطرح میکنید یعنی اعداد را بصورت علامتی گذاشته اید و قاعده ای هم ندارید و فقط میدانیم که روی صبر و تسلیم و رضا بترتیب اعداد ۱،۲ و ۳ را قرار داده ایم و تنها سه تخمین بریده از عینیت نسبت به آنها را میتوان مطرح کرد

برادر پیروزمند : اول تخمین نمیزنیم اول باید یک نظام اولویت درست کنیم اگر با توجه به توصیفهایی که شرع نسبت به کیفیات مطلوب ارائه داده بتوانیم یک نظام اولویت بندی درست کنیم که نسبت هر کیفیت مطلوب را به بقیه معین کرده باشد در اینصورت این مرد دیگر نیاز به یک قاعده دیگری جهت هماهنگ کردنش نداند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر قاعده هماهنگ کننده اینهارا وحی بدهد و یا نسبت هر یک به بقیه را وحی بگوید دیگر مشکلی نداریم.

برادر پیروزمند : یعنی باید تعیین نسبت هر کیفیت نسبت به بقیه کیفیات امری استنباطی باشد و بصورت منسجم تنظیم گردد علاوه بر اینکه باید به فراخور حال نسخه داد چنانچه ما این امر را در کیفیتهای جهتی هم طرح کنیم مطلب کمی تفاوت پیدا میکند یعنی آیا در اولویت بندیهای جهتی هم شرایط زمانی و مکانی و حالی که میخواهیم برای آن تصمیم گیری کنیم موثر است یا اینکه هرکسی در هر شرایطی وقتی صبر را مطرح میکند لزوما بعد از آن باید تسلیم مطرح شود؟ بنابراین سیر کیفیات جهتی را که مطرح کرده و بعد میخواهیم از روی آن کمیت را پیدا کنیم آیا متاثر از شرایط مکانی و زمانی اند یا اینکه هر چه در آنجا گفته شود مستقل از شرایط است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مدل جهت متناسب با هر مرحله از رشد با توجه به تبعیت زمان از جهت بمعنای قاعده نداشتن نیست بلکه معنایش اینست که قاعده دارد و معنایش هم اینست که این سرعت متناسب با آن منزل است.

برادر پیروزمند : سرعت آن را که بعدا پیدا میکنیم ولی در تناسبات ارزشی که این مطلب نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : خود سه مطلب با هم یک فرمول را تمام میکند یعنی آخر کار که می خواهید نسخه بدهید قدرت مطالعه وضعیت را دارید و میگویید برای این وضع باید یک چنین کاری را انجام دهد. تناسبات جهت، زمان و مکان روی همدیگر یک فرمول و یک قاعده کلی را می دهد و اینکه ما باید بعدا یک تناسباتی خاص هر کدام هم پیدا کنیم مطلبی است که سر جای خودش درست است ولی وقتی پیدا کردیم برای هر موضوعی در شرایط زمانی و مکانی خاص حرف خاصی زده میشود.

برادر پیروزمند : ولی در جدول کیفیات ارزشی دیگر این حرف را نمی زنیم یعنی مجموعه برای ملاحظه یک موضوع است و طبعا قید زمان و مکان را می خورد ولیکن در بحث فعلی که ما در صدد پیدا کردن کمیت کیفیات جهتی هستیم سؤال اینست که آیا خود کیفیات جهتی و تناسبات آنها متاثر از شرایط زمانی و مکانی هست یا نه؟ یعنی آیا اولویت بندیهای ثابت جدای از زمان و مکانی را میتوان بدست آورد یا اینکه این امری ممتنع است؟ اگر لزوما در یک مرتبه ای ما باید اولویت بندیهای ثابتی داشته باشیم که مستقل از

شرایط باشد در اینصورت بفرض که به کیفیاتی که شارع فرموده نظامی و اولویت بندی خاصی دادیم و جایگاه هر چیزی را مشخص کنیم آیا اینکه گفته میشود این اولی از آن است یک مرتبه از کمیت را در بردارد چنانچه نفس این اولویت بیشتر مشخص شود که اولویت آن نسبت به هر چیز چقدر آیا این امر به کمیت نزدیکتر نمیشود/

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه این قاعده باید تخمین استوار باشد یک حرف است و تبدیل شدن آن به کم در جدول تناسبات ترکیبی حرف دیگری است یعنی یکی از احتمالات این بود که تناسبات جهتی هرگز معنای کم عددی نمیگیرد مگر اینکه به تناسبات ترکیبی برسد یعنی مجموعه سه تا تناسبات یک امر کامل را تمام میکند که هم در آن عدد است هم اولویت و هم سرعت ولی پله اول آن اینست که آیا بر تخمینها یک قاعده باید حاکم باشد یا نه؟ و این قاعده آیا باید از شرع اخذ شود یا از عقل؟

برادر پیروزمند: آیا کمیت باید از شرع بیاید یا خیر؟ آیا ما از کیفیت تنها میتوانیم کمیترا پیدا کنیم؟ یا حداقل مراتب کیفی لازم داریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حداقل مراتب کیفی لازم نیست که کمی شود بلکه جدول جهت باضافه جدول زمان باضافه جدول مکان کمیت را میدهند ولی در جدول جهت به تنهایی معلوم نیست که کم باشد یعنی در سیاستگذاری هرگز نمیتوان کمیت را پیدا نمود ولیکن کامل که شد و به ترکیب رسید کم رامیدهد. یعنی آن قاعده ای که در کلیات است بر کلیات تعدد استوار است و به نظرمی آید که یک ابزار هماهنگی تخمینها لازم داریم که آن مجموعه هست یا اینکه کمتر یا بیشتر است کانه د ر حقیقت تناسبات مجموعه اوصاف را با هم بطور مرتب بیان میکند به نحو وصفی هم بیان میکند وصف بالاتر بودن و وصف پایین تر را معین می کند به تبع این جدول میتوان به زمان رسید و بطور عقلی ۱، ۲، ۳ را مطرح کرد.

برادر پیروزمند: قدر متیقن اینست که یک رتبه کیفی باید متصل به شرع باشد و از آن ناحیه تعیین شود ولی آیا نسبت به کمیت هم باید چنین باشد؟ یعنی آیا در نفس خود کمیت هم در یک حداقلی باید وحی نظر دهد و سپس ما آن را ادامه دهیم یا اینکه به صرف داشتن اولویتهای کیفی هر مرتبه از کمیت را ما باید

بدست آوریم؟ در دفاع از حالت اول (که همانطور که در کیفیت یک حداقلی را وحی میفرماید در کمیت هم باید بگوید) این صحبت پیش می‌آید که وقتی بخواهیم ب راساس آن اولویتهای کیفی چیزی را تغییر دهیم بچه میزان تغییر میدهیم؟ اینکه این اولی است و باید تغییر کند درست ولی چقدر باید تغییر کند و این را از کجا میفهمیم؟ در همینجاست که احتیاج به یک کمیتی خاص که وصل به جهت شود داریم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اگر گفتیم " چیزی اولی است و میزان اولویت آنرا در جدول ترکیب باید بگوییم " چه عیبی دارد؟ یعنی مجموع آن یک جدولی را میدهد که در آن اولویت کمی ذکر شده است و در آنجا هم عقلی باید بگوییم فرضا بنابر احتمال دوم ، به زمان و سرعت که برسیم آن را کمی میکنیم و میگوییم هرگاه سه تا از این تغییر کند یکی از آن تغییر میکند. (در تخمینها) و بعد از آن به تناسب ترکیبی اشیاء با هم می‌رسیم و به استناد چیزی که در زمان مطرح کردیم آنرا ملاحظه کنیم که فرضا در فطرت عینی عالم ما چه آثاری را میخواهیم در اینجا وصف و صف شئی است و در وصف شئی میتوان گفت که تجربه اصل است کما اینکه در وصف سرعت عقل را اصل بگیریم و در وصف روحی شرع را از اصل بگیریم بنابراین در جدول مکانها ما یک اوصافی داریم که اوصاف اشیاء اند و اینها غیر از اوصاف انسانی اند ولی در عین حال آن اوصاف اشیاء متناسب با اوصافی انسانی اند و این مطلب با جدول زمان روشن میشود کم عینی ما که در عینیت است و برای تحقق اوصاف عینی در شئی است هم باید از تجربه بدست آید مثلا فیزیک تجربی اگر بدنبال پاسخ به کیفیتهایی باشد که ما معین میکنیم در این صورت دیگر صرف تجربه نیست بلکه تجربه مقید مطلوب ماست مثلا اگر وصفی را که شما آوردید این باشد که باید تمرکز جمعیت از بین برود و لزومی به صنعت متمرکز نیست این وصفی است است نسبت به عینیت ولی باید میزان شدت و سرعت هماهنگی آن اینگونه بالا رود و نباید پایین آید بطوری که از قبیل صنعت کوچکی شود که قدرت تاثیر آن کم شود این مطلب را شما به مهندسین طرح میدهید و آنها می‌گویند : اگر اینگونه عمل کنید این سیاست اجرایی شما در صنعت انجام میشود د را اینجا اگر چه او حسی محض ملاحظه میکند اما مطلوب شما را دنبال میکند و لزوما هم بتدریج به ابزار آزمایشگاهی میرسد که با پیدا شدن مطلوب شما متناسب است فرضا اگر ابزارهای

آزمایشگاهی موجود به دنبال حل سئوالات تمرکز هستند و ابزارها را هم رشد میدهند طراحان و فلاسفه حسی شما هم اگر چه با ابزار موجود نتوانند کار کنند ولی ابزار مطلوبشان با مطلوب های شما تناسب دارد لذا این بخش از مطلب حسی است اما به تبع مطلوبهای کیفی عینی مادی که از دستگاه زمان ساز بدست می آید و این جدول ۱، ۲، ۳ که عقلی بدست می آید هم در خدمت اوصاف ارزشی متخذه از وحی میباشد

برادر پیروزمند : اگر ما بخواهیم تبعیت کمیت مکان از زمان و زمان از جهت را رعیت کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا هر سه باید از وحی بدست آید یا اینکه یکی از وحی یکی از عقل و سومی از تجربه است؟

برادر پیروزمند : فعلا فرض بر این احتمال دوم است در اینصورت کمیتهای زمانی چگونه بدست می آیند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : عقلی بدست می آید یعنی همانطور که شما بدون اینکخ قاعده عقلی تبادر را کنار بگذارید نمیتواند از وحی استنباط داشته باشید در زمان هم شما یک قاعده عقلی دارید که عین همان حرف را میزند و میگوید تبادر را در زمان هم نمی توان کنار زد.

برادر حسینیان : صحت قاعده تبادر را خود کلمات تضمین کرده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اگر صحت آن به خود کلمات برگردد صحت ادراک شما از آن چه برمیگردد؟

برادر حسینیان : قاعده خودمان را با کلمات تصحیح میکنیم آیا قاعده اولیه جهت دار نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اگر صحت مطلب را در یک جا به خودتان بر نگردانید همان تصحیح را هم نمیتوانید انجام دهید جهت دار بودن آن هم تابع ایمان شماست یعنی به تبع جهت امانتان جهت میگیرد اگر جهت ایمان شما بالا بود تخلف صورت نمیگیرد اصالت رابطه در غایت خود به اصالت ایمان منتهی میشود یعنی ظرفیت ایمانی ضریب دقت شما را بالا میبرد و نه اینکه شما آنرا بوسیله چیز دیگری بالا ببرید.

برادر حسینیان : بنابراین قاعده ثابتی نمیتوانیم ارائه دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : جهت آن ثابت است.

برادر حسینیان : ولی هرکسی متناسب با ایمان خودش یک قاعده ای میدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ولیکن آنکه بالاتر است میتواند پایین تری را هماهنگ با خود کند یعنی می تواند پایین تری را هماهنگ با خود کند یعنی میتواند پایین تری هارا دستگیری کند

برادر حسینیان : آیا مرتبه اولیه ایمان ربطی به کلمات دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : مرتبه اولیه آن باید فطرت باشد و فطرت ما هماهنگ با کلمات است یعنی قانون بدست آوردن عدد از زمان باید عقلی صرف باشد و در اوصاف شرعی به کار گرفته شود یعنی فرمول غیر قابل انکار را عقلی می گوئیم و نه اینکه از وحی بگیریم.

برادر پیروزمند : اگر به تبع وحی بدست می آید این تبعیت یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : معنای تبعیت آیا اینست که پیش فرض اولیه در باب زمان و عدد را باید از خود کلمات بدست آورد؟ یا اینکه معنای تبعیت اینست که با چشم خاصی که داریم و چشممان هم ابزار عقلی مان است بدنبال آن باشیم؟ یعنی با چشممان داریم اولیتهای شارع را ملاحظه میکنیم کما اینکه با فهممان نسبت به تبادر کلمات وحی را ملاحظه کرده و استنباط می کنیم.

برادر پیروزمند : آیا اولیتهها هستند که میگویند هر چیزی کی و چقدر باید تغییر کنه یا اینکه ما با قاعده مان این را بدست می آوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی :قاعده ما ره آن اولویت ها نظر کرده و مطلب را تعیین میکند یعنی آیا ابزار هماهنگ سازی ادراکات از کجا حاصل میشود؟ البته این مطلب دریک فرض از بحث است والا فرض دیگر آن اینست که بگوئیم خود معنای تسلیم بودن وهر دو درجه ای از ایمان منطبق متناسب باخودش را درست میکند یک فرض اینست که بگوئیم حال که میخواهد عمل کند در این رتبه ایمان که هست چه باید بکند.

برادر حسینیان : بنابراین قاعده ماقاعده تخمین است آیا این قاعده را نمیتوان در جهت قرار داد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : یکی از احتمالات این است و ظاهراً موضع تخمین در ترکیب زمانی است.

برادر معلمی : نسبت به صحبتی که در اول جلسه مطرح شد به نظر میرسد که هر یک از این احتمالات یک محاسن دارد و یک معایبی لذا ما باید به دنبال احتمالی باشیم که ضمن داشتن همه حسناتها تا حد ممکن اشکالی به آن وارد نباشد یعنی اینکه چه کیفیتی بالاتر از چه کیفیتی است و نیز اینکه به چه کسی بالاتر از آن است هر دو از وحی بدست آید در اینصورت دیگر مشکلی نمی ماند و این حداقل مطلبی است که باید از وحی بدست آید که اگر این را هم عقلی یا تجربی بخواهیم بدست آوریم دیگر حاکمیت وحی بسیار کم رنگ میشود چرا که اگر صرف کیفیت را وحی بگوید با توجه به اینکه کمیت هم در کیفیت موثر است تبعیت از وحی کم رنگ میشود. حال یک احتمال به اینگونه مطرح شد که وقتی ما کیفیات را از وحی گرفتیم چنانچه بخواهیم یک قاعده کمی داشته باشیم که آنرا با این کیفیات جور کنیم به این هم اشکالاتی وارد است و آن هم اینکه تناسبات کیفی که از وحی آمده را از موضوعیت می اندازد احتمال دیگر اینکه بگوییم همان تناسبات کیفی که وحی فرموده را مبنای عددگذاری قرار میدهیم یعنی علی فرض اینکه اولین چیزی را که وحی فرموده ۱ قرار داده و بترتیب امور بعدی را ۲, ۳, قرار دهیم این نیز اگر چه اشکالی که در رابطه با عدم موضوعیت اولویت بندی وحی بود را رفع می کند ولی مشکل دیگری را ایجاد میکند و آن هم اینکه اولاً آیا این ترتیب اعداد که مطرح می کنیم چرا "۳, ۲, ۱" است و نه فرضاً "۶, ۳, ۲, ۱" و ثانیاً آیا تناسبات مابین ای اعداد از کجا به دست می آید یعنی اگر ۲ بعد از ۱ است آیا ۲ یعنی دو برابر ۱ یا اینکه ۲ بمعنی ۱+۱ می باشد؟ و اینها معرف همان فرمول کمی است که آیا یک چنین چیزی را لازم دارد یا نه؟ اگر لازم دارد و از وحی اخذ نمی شود در جای خودش به اشکال بر خورد میکند البته در اینجا این صحبت هم مطرح شد که ما در اینجا دو تا سؤال داشتیم : یکی اینکه ارزش گذاری ما بین این امور را وحی چگونه میفرماید و فرمول آن چیست؟ دوم اینکه اگر سرعت به تبع ارزش و تعداد به تبع سرعت بدست می آید آیا مفهوم "به تبع" چیست؟ آیا بدان معنی است که فرضاً اگر ارزش دو برابر میشود سرعت هم باید دو برابر شود که مثلاً ربط یک به یک و

مستقیم با هم دارند که با دوبرابر شدن یکی دوتای دیگر هم دوبرابر شوند؟ یا اینکه هرگاه آن اولی یک واحد اضافه شود این دوتا هم یک واحد اضافه شوند در هر حال این نوع تبعیت یک نوع فرمول را می‌رساند که باید بدست آید چرا که صرف تبعیت انواع مختلف میتواند باشد مگر این که آنرا بوسیله فرمولی خاص تعیین بخشیم صحبت دیگری که ممکن است مطرح شود اینست که بفرض ما یک نحوه تناسباتی را هم بین ارزش و سرعت و تعدد پیدا کنیم حداقل اینست که آخرین مطالبی که داریم باید منسوب به وحی شود و چیزهای دیگر را به تبع آنها بدست آوریم مثلا اگر تعداد به تبع سرعت و سرعت به تبع ارزش بدست می‌آید و از مفهوم "به تبع" هر تعریف خاصی دادیم هرکدام از تعداد سرعت و یا ارزش را که بدهند می‌توانیم دوتای دیگر را به دست آوریم حال از این مطلب ممکن است کسی بخواهد این نتیجه را بگیرد که هر نوع کمیتی که ما در وحی ملاحظه کنیم آن اعداد یادر تعدد یا در سرعت ویا در ارزش جای می‌گیرد و ما به هم آن را جای میدهیم فرضا اگر وحی فرموده باشد در روز ۵ نوبت نماز بخوانید و هر روز هم بصورت واجب ۱۷ رکعت و با مستحبات ۵۱ رکعت نماز بخوانید این هم اعداد است و این اعداد هم یک اعداد تناسبی است و تعداد را معین می‌کند و میتوانیم آنرا در مساله نماز در جدول ترکیبات جای دهیم و عدد نماز را همین قرار دهیم و سپس تناسبات آنرا با سرعت و ارزش هم پیدا کنیم یعنی اگر نماز ۱۷ رکعت است و هر روز هم باید نماز خواند و در مقابل هر روز نباید روزه گرفت یا حج رفت معلوم میشود که برای خداشناسی این امر ارزشش بیشتر از چیزهای دیگر است همینطور اگر در باب سرعت هم به مطلبی مثل نماز بر خورد کنیم فرضا اینطور گفته شود که اگر کسی چیزی در این دنیا قرض دهدخدا در عوض به او ۱۸ برابر میدهد واینخودش یکنوع عدد است که در مورد آینده است و ربط بین موجود و آینده است و ما بتوانیم سرعت به ارزش و تعداد برویم و آنها را بدست آوریم و خلاصه چنانچه ما فرمولی داشته باشیم که از هر عدد تعددی سرعتی و ارزشی بتوانیم بدو عدد دیگر پی ببریم جدول ما بگونه ای می‌شود که تنها یک قسمت از خاص آنرا وحی پرنکرده است بلکه هر چه که از وحی به دست آمده در آن جای گرفته و هر آنچه را هم که وحی نفرموده به تبع آنچه که فرموده تعیین کرده ایم مثلا اگر فرموده باشند ثواب جماعت ده برابر نماز فرد می‌باشد چون این یک بحث

ارزشی است می‌توان سرعت و تعدد متناسب آنرا هم پیدا کنیم در هر حال این امر منوط به داشتن ربط ما بین تعدد و سرعت و ارزش می‌باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : همینکه میخواهید اینکار را انجام دهید دال بر آن است که معنای خاصی از عدد رادر نظر دارید و آن امری عقلی است یعنی وقتی می‌گویید نماز جماعت با یک نفر ده برابر با دو نفر صد برابر و با ۳ نفر هزار برابر و..... ثواب دارد معنایش این است که در نظر شما برای عدد معنای خاصی وجود دارد و آن معنا هم عقلی محض است یعنی با قاعده عقلی است که برابری را مطرح می‌کنید و کانه جدول اعداد را شما قبول کرده اید اینکه تناسباتی مطرح است درست ولی یک قاعده ای نسبت نفس اعداد است که فرضاً ۲, دو برابر یک است هم مد نظر است

برادر معلمی : وقتی گفته میشود مجموعه اعداد طبیعی خوب طبق قاعده ای خاص است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا قاعده حاکم بر اعداد طبیعی نقلی است یا عقلی؟ آیا در کاری که بعداً میخواهید انجام بدهید این اصل است یا نه؟ یعنی دو مطلب را باید توجه نمود یکی این قاعده حاکم بر اعداد عقلی است یا نقلی و دوم این که در هر حال این قاعده میخواهد بر سایر کارها حاکمیت داشته باشد یا خیر.

برادر معلمی : مجموعه اعداد طبیعی یعنی ۱،۲،۳،۴،۵، و غیره طوری است که همه افراد در طول تاریخ آنرا به کار می‌برده اند و لو اینکه اسم گذاربه‌های مختلفی نسبت به آن داشته اند ولی ما بین این اعداد طبیعی عده ای تناسباتی را پیدا کرده اند که با نفس اعداد طبیعی فرق دارد گاهی است می‌گوییم ۱،۲،۳،۴ و... و گاهی است می‌گوییم ۲ دوبرابر ۱ است و یا ۲ یک بعلاوه یک است و یا جذر ۲ و یا توان ۲ را به دست می‌آوریم و بطریقی روابط مختلفی از ۲ را طرح میکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا اعدادی که در روایات هست را با یک بزاری باید هماهنگ کنیم یا خیر؟ یعنی دو سؤال مطرح است اولاً اینکه بچه دلیل افراد بشر همیشه اعداد طبیعی را میدانسته اند

و ممکن است عده ای قائل شوند که همه نمیدانسته اند ، ثانیاً قواعد و نسبت بین اعداد آیا جزو اکتشافات عقلیه هستند یا نه /

برادر معلمی : ما یک مجموعه طبیعی اعداد داریم که ۱،۲،۳، و غیره است ولی گاهی است که از تناسبات آنها بحث پیش می‌آید که بیشتر افراد آگاه به این تناسبات نیستند در حالیکه همه افراد می‌دانند که ۶ بیشتر از ۵ است پس کشف یک تناسباتی ما بین اعداد دقت‌های عقلانی لازم دارد در ضمن هر فرمول و تناسبی بین اعداد هم بدرد استفاده از وحی نمی‌خورد فرضاً وقتی در دبیرستان صحبت از جذر و توان میشد ما نمی‌دانستیم که چرا اینها مطرح میشود و بچه مفهومی هستند و بعدها که فهمیدیم که وقتی بخواهیم مساحت زیر یک منحنی را محاسبه کنیم اگر به این گونه فرمولها احتیاج است یعنی معلوم میشود که جذر را برای استفاده در جایی خاص است که مطرح کرده اند و این فرمول علی رغم اینکه غلط هم نباشد ولی اصولاً ممکن است ما در مباحثمان به چیزی که سر و کار با سطح منحنی داشته باشد بر خورد نداشته باشیم و لازم نباشد و چنین ریاضی ای هم به درد ما نمی‌خورد در حالیکه خیلی از امور هست که وقتی می‌خواهیم محاسبه کنیم که فرضاً آنگاه که وضع اخلاقی انسان خوب میشود آیا اقتصادی او به چه میزان رشد میکند مدل و فرمول ریاضی متناسب با همین را هم لازم داریم پس باید دنبال کشف چنین قاعده و تناسبی ما بین اعداد طبیعی باشیم بنابراین مجموعه اعداد تا مبهم تناسبات با هم دارند و کشف ارتباطات اینها نیاز به فرمول و فرمول سازی دارد هر فرمولی از آنها با دستگاه ما سازگار نیست و تنها بعضی است که تناسب دارد و باید بدست آوریم اما در عین حال یک تناسبات و ارتباطات کلی بر اعداد طبیعی وجود دارد که همه آنها می‌فهمند و عام است و آن اینکه فرضاً این اعداد نسبت بهم یک واحد یک واحد اضافه می‌شوند و این حد مشترک آنهاست بنابراین اگر بشر خالق هیچ چیز نیست خالق اطلاعات هم نیست بشر از عدم هیچ چیزی را نمی‌تواند درست کند حتی اطلاع را هم نمیتواند درست کند ، یعنی اگر از چیزی هیچ اطلاعی نداشته باشد چیزی نمیتواند نسبت به آن بگوید و اصولاً حرکت از سکون شروع نمی‌شود در باب فکر هم چنین است با طرح هر چیز حتماً اطلاعی ولو مجمع از آن دارد و حداقل مطلب اینست که انسان می‌گوید این چیز جدیدی است و از اموری که

تاکنون اطلاع داشته ام نیست و این خود نوعی اطلاع است در باب ریاضیات هم مفهوم عام آن طوری نیست که بجای منتهی شود که کسی بتواند آن را نفی کند چرا که نفی آن نفی هرگونه اطلاع دیگر هم هست و نه‌ای ترین ادراک از ریاضیات مشترک بین انسانهاست ولی مبتنی بر این امر مشترک ارتباطات خاصی نتیجه میشود که آن ارتباطات خاص لزوماً با هر دستگاهی سازگار نیست و حداقل مطلب این است که هر دستگاهی آن ارتباطات خاص را لازم ندارد یعنی معلوم نیست که فرضاً تناسباتی مثل جذر گیری، توان و غیره لزوماً بدر اسلام هم بخورد.

برادر حسینیان : بهر حال اعداد طبیعی را منسوب به شناخت انسان میکنیم.

برادر معلمی : در آخر کار طوری است که در خود انسان هم خالق او چیزهایی قرار داده که اگر آنچیزها نباشد امکان شروع حرکت نبود.

برادر حسینیان : اگر بتوانیم در همین امور مشترک قواعدی را پیدا کنیم با آنها کار میکنیم.

برادر معلمی : حداقل مشترک در ریاضیات این است که مجموعه اعداد طبیعی یکی یکی اضافه میشوند و هر یکی که اضافه میشود از قبلی بیشتر و از بعدی کمتر است. این مطلب را همه آدمها میفهمند ولی اینکه جذر چیست را همه آدمها نمیفهمند و اینک جذر به درد برنامه ریزی اسلامی میخورد یا نه ، مطلبی است که نسبت به آن یقین نداریم.

برادر حسینیان : آیا همین قواعد مشترک بین انسانها نیست؟

برادر معلمی : اگر در مجموعه اعداد طبیعی ۴ بالاتر از ۳ هست این را همه میفهمند ولو اینکه اسمی که برای ۴ و ۳ هم گذاشته میشود بین این همه افراد مشترک نباشد بهر حال بین سرعت و ارزش و تعدد تناسبی وجود دارد که باید مشخص شود که آیا آنرا از کجا و چگونه بدست آورد.

والسلام علیکم ورحمه ال...و برکاته

بحث الگو

بسمه تعالی

جلسه ۹-۶۹/۱/۱۷

برادرمعلمی: بحث دیشب در این مورد بود که اگر کمیت تناسبات کیفیات است و بین کیفیات در انتقال کیفیتی به کیفیت دیگر ربط واقع میشود، بنابراین نتیجه میگیریم که تناسبات بین کیفیتهای هم عرض به تبع تناسبات سرعتها و تناسبات سرعتها به تبع تناسبات ارزشها بدست میآید و ارزشها هم به تبع جهت واحدی که در برنامه ریزی اصل قرار گرفته به دست میآید. لذا ما در اینجا احتیاج به دو مطلب داریم. یکی اینکه بچه وسیله میتوانیم نسبت تأثیر این ارزشها را در جهت واحد محاسبه کنیم؟ و دوم اینکه بچه وسیله میتوانیم تناسبات سرعت یا تعدد را با این ارزش بدست آوریم؟ این امر یا راه نقلی دارد که در اینصورت راه نقلی اصل قرار میگیرد ولی اگر راه نقلی نداشتیم اگر چه حداقل مطلب اینست که تناسبات ارزشها باید وحی بدست آید اما چنانچه همین را هم نداشته باشیم باز باید عکس کرد که این تناسبات را چگونه میتوان عقلا قرار داد که یک هماهنگی ملاحظه شود، در اینجا چند احتمال بود یکی اینکه تناسبات کیفی را علی فرض اینکه از وحی گرفته باشیم چنانچه ما یک فرمول تناسبات یا جدول کمی داشته باشیم که وقتی ما طبق فرمول خودمان کمیت را یک واحد تغییر میدهیم درست همزمان و هماهنگ با جایی که کیفیت یک واحد تغییر میکند باشد و اگر چنین چیزی مطرح باشد دیگر احتیاج به آن تناسبات کیفی نیست.

احتمال دیگر اینست که آن دستگاهی که بوسیله آن تناسبات کیفیتها را سنجش می کنیم طوری که خودش به تبع آن تناسبات کیفی ساخته شده باشد. مثلا اگر همان تناسبات کیفی را عدد گذاری کنیم و همانها نمایش اعداد باشند، این احتمال هم هر چند که این حس را داشت که در آن تناسبات کیفی که از وحی آمده

اصل قرار میگرفت، ولی این مشکل را داشت که آن اعدادی را که ما در اینجا بکار میبریم به هر صورتی که قرار می‌دهیم ما بین خودشان یک تناسبی وجود دارد و آن «تناسبات با آن ۱، ۲، ۳، ۴... که در آنجا قرار می‌دهیم یا به صورت علامت است و تناسبات ما بین آن را نمی‌خواهیم لحاظ کرده و از آن استفاده کنیم که این نحوه علامت گذاری کمین گذاری نیست، یا اینکه غیر از اینکه ۱، ۲، ۳ را مطرح میکنیم، ارتباطاتی که مابین این اعداد هست نیز مورد نظرمان هست که در اینصورت انکار ما یک تناسبات کیفی را استفاده کرده ایم که مثلاً اگر بگوئیم ۱، ۲، ۳ و بعد از آن واحد تکرار شود و ۳، ۶، ۹ مطرح گردد، این نحوه تناسب ما بین اعداد را ما از جای دیگری آورده ایم که به آن این اشکال وارد است و در خاتمه هم گفته شد که الان که ما اعلام می‌کنیم که به دو تا فرمول احتیاج داریم، این مشابه اول کار نیست که بگوئیم اول کار هم ربط بین کمیت و کیفیت را نمی‌دانستیم و حالا هم میدانیم بلکه در اینجا بحث یک مقدار پیشرفت کرده و ما یک تناسبات ما بین تعدد و سرعت و ارزش را پیدا کرده ایم و الان در اینجا اگر بگوئیم تناسبات سرعت عقلی بدست می‌آید و تناسبات تعداد تجربی بدست می‌آید، این دیگر مثل اول کار بدون امر ثابت نیست که اشکال داشته باشد، به هر حال در این مورد باید دقت نمود که آیا آن دو مطلب را به وسیله این میتوانیم پیدا کنیم یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه بگوئیم تناسبات جهت، همان تناسبات اولویت و حتماً از وحی هم واضح می‌باشد، یعنی همینقدر که مثلاً در احکام اجتماعی گفته میشود ما اهم در نزد شارع است تا اعراض و اعراض اهم از اموال است و در احکام پرورش مثلاً گفته میشود منزلت رضا اعظم از تسلیم بودن است و منزلت تسلیم بودن اعظم از صبر است و بعدها در برنامه ریزی هم می‌گوئید مثلاً در سیاستگذاری امور ولایی و نظام از لحاظ منزلت اعظم از امور فرهنگی است و منزلت امور فرهنگی اعظم از امور اقتصادی است و شبیه به این مطالبی که در آن صرفاً اولویت ذکر میشود.

می‌خواهیم بگوئیم که منزلت جهت بریده از منزلت مراحل و ترکیب نیست و لذا اگر در منزلت ترکیب بیاید کافی است. باید در جهت اولویت مطرح شود. جهت مطلوب است و کانه شاء است و شاء یک کلیتی دارد از

قبیل کلیت اوصاف مطلوب که تناسبات دارد، تقدم و تأخر و میرلت و اهتمام واهمیت و اولویت دارد، ولی کانه یکه طیف است، حتی وقتی که شما با منشور نور را تجزیه می‌کنید، نوری که از رنگها منعکس شه را طیف میبینید، طیف یعنی اینکه هیچ جای آن نیست که از اوصاف دیگر خالی محض باشد، مثلا اگر یک صفحه انی را در نظر گرفته و نقطه های رنگ به رنگی را در آن بگذاریم در جاهایی کثرت نقطه سبز بیشتر است، در جاهایی کثرت نقطه آبی بیشتر است و در جایی کثرت نقطه زرد بیشتر است و لی همانجایی هم که رنگ سبز تمام شده و زرد می‌آید، اینطور نیست که خطی باشد که یک طرف آن سبز و یک طرف آن زرد باشد بلکه قاطی است همینطور از این رنگ سبز تا بعد از رنگ زرد هم، بعضی از نقاط خیلی ریزش ممکن است تا آخر کار باشد کما اینکه بعضی از نقاط زرد هم در سبز تا آخر کام مکن است وجود داشته باشد ولک در یک جاهایی بیشتر است و در یک جاهایی کمتر است. طیف طیف است اصولا قصه اوصاف (چون اوصاف همان وحدت ترکیبی که قبلا گفته شد هستند) اینطوری نیست که از یک جایی حدشان کاملا تمام شود و یک جایی شروع آنها باشد اوصاف اصلا وضع تناسبات تخمین است، تناسبات اولویت گذاری است وضع آنها از این بیشتر و از آن کمتر است می‌باشد و نه اینکه "از این دو تا و از آن یکی" باشد بگونه ای که منفصل کند و ببرد. بر خلاف ترکیب که میگوئید ۵تومان برای این کار قرار داده و ۳

تومان برای کار دیگر قرار داده است، مثلا ۵ کیلو برای لپه قرار داده و یک کیلو برای گوشت طوری است که نه یک کیلوی آن و نه گوشت آن را نمیتوان طوری عنوان کرد که با هیچ واحدی نتوان سنجید و گفت هیچ کم و زیادی نشده است ولکن با آنجایی که میگوئید این کمتر است و آن بیشتر فرق دارد ولی برابری آن را نمیتوان به اندازه معین کرد. در تخصیص که میرسید الگوی تخصیص شما الگوی ترکیب است و در آنجا حتما با عدد سرو کار دارید و عدد هم در مجموعه اینها بهم مرتبط است. عدد را در آنجایی که کمی میگوئید با آنجایی که تخمینی میگوئید و با آنجایی که به صورت اولویت میگوئید، تناسبات واحد است و یک قاعده واحدی برای تناسباتشان حاکم است و وقتی اولویت را از وحی گرفتید معنایش اینست که اولویت تخمینی را

هم در فرمول زمانتان منعکس میکنید و لکن آیا فرمول زمان را باید از وحی گرفت؟ جهت را که بخواهیم بگیریم، همان اولویت ها را که بگیریم آیا تناسبات تخمین را در زمان تمام نمی‌کند؟

اگر اینطوری باشد با همان جدولی که با دوستان تهیه فرمودید کارایی دارد که برای زمان مثلا تناسبات خاصی را که برای مراحل قرار دادی بیاوریم و کیفیتها را بگوئیم تناسبان همین که اولویت یک اولویت دو اولویت دو اولویت ۳ میگوئید بین ۱، ۲، ۳، تناسباتی است و یک برابر و دو برابر میگوئید نه اینکه یک برابر، دو برابر بلکه بیشتر است، آن خیلی بیشتر است و این کمتر است ان خیلی مورد اهتمام شارع است، این کمتر مورد اهتمام شارع است و سومی خیلی کمتر مورد اهتمام شارع است که سازگار باشد با اینکه کمتر فرضا از ۱ تا ۱۰ باشد و بیشترتان فرضا گاهی ۱۵ گاهی ۱۲ و عددی بیش از ۱۰ تا ۲۰ باشد، این عدد حتما بیشتر از کلیه اعدادی است که از یک تا ده واقع می‌شوند و لو اینکه در جایی به این برسیم که عدد اول نه (۹) باشد و عدد دومتان ۱۱ باشد و تفاوتشان کم باشد و یا اینکه برعکس در جایی عدد اول دو و عدد دوم ۱۹ باشد که الو از یک بیشتر و از ده کمتر باشد و دوم از ۱۰ بیشتر و از ۲۰ کمتر باشد و برای سوم هم همینطور بگوئیم که از ۲۰ بیشتر و از ۳۰ کمتر باشد یعنی میگوئیم هرگز اهمیت اموال به اعراض نمی‌رسد و گاهی است که اموال کمی است و گاهی اموال خیلی زیاد و یا خیلی ضروری است، بعد میگوئید که اعراض به اهمیت ما نمیرسد به هر حال میتوان یک چنین اموری را نسبت به تبیین مفهوم کمتری و بیشتری عنوان نمو بگونه ای که تناسباتی که بین آنهاست، هرگز نمیتوان گفت که تناسبی که بین ۲ و ۱۹ هست عین تناسبی است که بین ۲ و ۱۱ هست. نمیتوان گفت ۱۱ دو برابر ۹ هست ولی حتما میتوان گفت ۱۱ بیشتر از ۹ می‌باشد تناسبات بین ۲۰ تا ۳۰ و یا اگر ملاک از صد بگیریم بگونه‌ای که از ۱ تا ۱۰۰ مال عدد شماره یک باشد و از ۱۰۱ تا ۱۹۹ هم مال دوم باشد، در این صورت معنای دوئی و یکی آن با اعداد طبیعی کاملا فرق می‌کند چرا که هرگز کسی ۱۰۱ را دو برابر ۹۹ نمیتواند بگیرد. دوئیت آنها از حیث بیشتر و کمتری این رقمی باشد که از یک مرز خاص وارد کیفیت دوم میشویم تا یک مرز طولانی دیگر و در نهایت آنها را به صورت سه طیف، سه اولویت یا سه میدان اولویت در سه سطح فرض کنیم در اینجا است این سازگار با تغییرات متعددی است. در

مرحله اول مثلا به گونه ای است که اعداد مال جدول زمانی جوری هستند که چیزهایی که روبرویشان هستند یک آنها از بین ۱ تا ۹۹ می باشد و میتوان خیلی پائین متوسط و یا خیلی بالا باشد در عین حالی که میتوان میدان عدد شماره دو هم وضعش خیلی مختلف باشد. یعنی با اختلاف خیلی سازگار است و درجه تصحیح جهت را می پذیرد، یعنی جهت از چیزهایی است که باید تصحیح بردار باشد. همینکه میگوئید اشتداد شدیدتر، ایمان شدیدتر، وحدت و کثرت بیشتر، در یک عدد ضرب نمیشود بلکه کیفیتا تغییر میکند یعنی اینجوری نیست که کما فقط ضربدر دو شده باشد، مثلا شما نمی گوئید مثل تسلیم به صبر ضربدر دو صبر است یا ضربدر صد صبر بلکه میگوئید کیفیتا نوعش نوع دیگری است، میگوئید از صبر هر چه باشد مادامیکه به حالت تسلیم بودن نرسیده باشد یک نوع دیگری است چه کم باشد و چه زیاد، بعدش هم برای تسلیم بودن میگوئید نوعش با رضا فرق دارد و یک نوع دیگری است چه کم باشد و چه زیاد، بعد اگر بگوئیم این سه تا در هم آمیخته در انسان یا در جدول ما یا در جامعه وجود دارد یعنی همیشه جامعه اینطوری نیست که مطلقا به هیچ چیز خلقت خدا هم راضی نباشد، به هر حال کفار هم به اینکه آب رافع عطش است و خدا یک چنین صناعی فرموده درجه ای از رضا را دارند، و نمیتوان گفت که مطلقا به هیچ وجه رضا در هیچ مرحله ای ولو یک نقطه کوچکی از آن و ولو رضا در حد رضای حیوانات وجود ندارد و آنها هم تا یک رتبه ای از صبر را دارند، کار میکنند، کار کردن سختی دارد، پذیرش یک سختی خودش صبر است آنها انتحار نمیکند که از این سختی راحت شوند. بلکه کار میکنند یعنی یک درجه ای از صبر و تسلیم بودن را دارند منتهی نحوه قاطی شدن اینها به نحوه قاطی شدن الگوی مطلوب نیست بلکه به نحوه قاطی شدن الگوی مذموم است پس باید تناسبهای مختلف بتواند در این سه میدان حرکت داشته باشد تا جدول مراحل بتواند در چنین چیزی وارد شود ما تناسباتی را که در جهت لازم داریم تناسباتی است که قابلیت ضرب در جدول مراحل داشته باشد اگر یک چنین چیزی را بگوئیم انوقت چه عیبی دارد که بگوئیم اعدادش اعدادی است که فقط معنای اولویت را روشن میکند ولی اینکه چقدر اولی هستند ار نمی گوید البته اینکه "چقدر اولی است" در کل جدول حتما هست (در جدول ترکیب که میرسیم) و از همین استفاده کدورده و میگوئیم آنچه را که

در عبادات و نظایر آن از اعداد گفتید همین جدول ترکیب است اگر میگوئید نماز ۵۱ رکعت است دارید یک کیفیتی ترکیبی را ذکر می‌کنید که شارع در یک عمل عبادی با آن دستور داده است غیر از اینست که بگوئیم نماز نسبت به صوم یا ذکوة اولی است دوتا وصف از نماز صحبت شده است یکی مربوظ به جدول جهت است که معنای اولویت است و دیگری بحث ترکیبات کمی است و در جدول ترکیب نماز فرضاً هر رکعتی از دو سجده و یک رکوع و یک قیام ترکیب شده است و بعد یک ترکیبات خاصی که از تشهد و سایر قسمتهای آن ذکر می‌کنید میگوئیم کیفیت ترکیبی است که اینجوری عدد می‌آید. هیچ نمازی بیشتر از دو تا تشهد ندارند ولیکن نماز ظهر چهار رکعت است و دو تشهد در حالیکه نماز مغرب سه رکعت است و دو تشهد "لاصلوه الا بفاتحه الكتاب ولی نماز ظهر چهار رکعت است و دو فاتحه الكتاب و نماز صبح دو رکعت است و دو فاتحه الكتاب دارد.

به هر حال ترکیبات عددی و کمی اینگونه ای و هر جا عدد کمی از طرف شارع ذکر شود را باید دقت کنیم و ببینیم که آیا این جدول ترکیب نیست که عدد آورده اند و آیا دیگر نمیخواهند کیفیت را تمام نشان بدهند؟ اما مثلاً میگوئید اوقات شبانه روز را سه قسمت کنید، این سه قسمت خاص را آنگونه که در دو تا سجده و رکوع و سجود است بان نحوه تعیین نکرده است بلکه میگوید قسمتی از آن را برای عبادت قرار دهید، حال آیا قسمت اول را باید قرار داد یا قسمت دوم را؟ قسمت صبح تا ظهر باشد یا شب تا صبح؟ حال اگر کس بگوید که این امر هم معین شده است میگوئیم شده عین نماز ولذا در جدول ترکیبات می‌رود. ولی اگر معین نشده و برای پذیرش یک تغییراتی جایی دارد، ممکن است در بعضی از مراحل رشد فرمش به گونه ای باشد که عیبی هم نداشته باشد که آدم قسمتی از روز را هم عبادت کند و در بعضی از مراحل رشد بهتر باشد که شب را عبادت کند و روز را استراحت کند یعنی قسمتی از روز را دنبال معاش باشد و قسمتی از آن را هم بخوابد ولی شب را برای عبادت بگذارد و شب خواب نباشد. پس اول کار ممکن است یک چنین ترکیبی را نگوئید و متناسب مراحل رشد آن را باید تعیین کرد. به هر حال آیا این احتمال از میتوان درباره آن دقت کرد و جای طرح دارد که بگوئیم هر جا عدد ذکر شده و اولویت ذکر نشده معنای جدول ترکیبی است و هر جا

اولویت ذکر نشده معنای جدول جهتی است و هر جا عدد و اولویت با یک اختلاف پذیری ذکر شده است متناسب با جدول مراحل است یا اینکه نقض واضحی دارد و جای طرح ندارد؟

برادر حسینیان: آیا اولویت را در جدول زمان میاوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصل اولویتها را در جدول جهت میاوریم و اولیتی که با کم ترکیب میشود را در مراحل میاوریم و دقیقتر آن را در جدول ترکیب ذکر میکنیم چرا که در خارج که میخواهد محقق شود بدون کم نمی توان الگوی تخصیص را به دست آورد و جمع هر سه هم روی همدیگر یک چیز را مشخص میکند.

برادر حسینیان: اما انی امر با آن جدولی که درست شه به نظر میاید که یک اشکالی داشته باشد و ان این است که ما در جدول زمان دنبال موضع تغییر میگردیم که الان چه کیفیتی را عوض کنیم و چند بار عوض کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ما خودمان یک فرمول عقلی داریم که مال زمان است که گفتیم فرضا هر سه بار عوض کردن اقتصاد مساوی است با یکبار عوض کردن فرهنگ و هر سه بار عوض کردن فرهنگ برابر است با یک بار عوض کردن سیاست و آنوقت نسبت تخمینی آنها با اولویت هایی که از ناحیه شارع گفته شده می سنجیم.

برادر حسینیان: آیا جای تخمین کجاسته

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه بگوئیم کدامیک از اولویتها مثلا متناسب با اقتصاد است و کدام متناسب یا متناظر با فرهنگ و همینطور کدام متناسب با سیاست است.

اینکه کدامیک از اولویتها ذهنی است و کدام عینی. یعنی اینکه چگونه اولویتهایی را که شارع در امر دماء و اعراض و اموال گفته به اقتصاد و سیاست و فرهنگ تطبیق بدهیم اموال را شاید فوراً بتوان مطابق با اقتصاد دانست و دماء را هم با یک مقدار تأمل سیاست تلقی کرد و اعراض را هم در منزلت امور ذهنی به حساب

آورد و گفت رابطه ای است که مولد است و ارتباطات ذهنی هم روابط مولد کیفیت مکانی ما هستند. و اینها را به هر حال با تخمین می‌تون درست کرد.

برادر حسینیان: ولی تخمین ما تخمین کیفی است و نه تخمین عددی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ول متناظر با آن دستگاه عددی داریم و دستگاه عددی ما عقلی است و متناظر آن را تخمین به دست می‌آوریم.

برادر حسینیان: اینکه الان به عین یا ذهن چقدر بودجه بدهیم که در ترکیب مطرح میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فعلا در پی آنیم که آن اولویتی را که در آنجا گفته اند روبروی مرحله دو جای دهیم.

برادر حسینیان: یعنی ما تغییر را صرفا منسوب به زمان سازها میکنیم و هر یم از زمان سازها که تغییر میکند همراهش یک اخلاق یک احکام و یک تکنولوژی عوض میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلا سه بار ولایت اقتصادی که عوض شود یکبار ممکن است ولایت در اعراض عوض شود، یعنی در الگوی مصرف فعلی ولایت استکباری هم بر اعراض است هم بر نفوس است و هم بر اموال لذا می‌توان مثلا اینطور گفت که تا شما الگوی مصرف را درست نکنید محال است که قانون تعدد الزوجات یک قانون عام باشد. مثلا گاهی است که گفته میشود با یک زن ازدواج کنید و اگر می‌توانید عدالت را رعایت کنید با دو، سه و چهار زن ازدواج کنید. ولی گاهی بالعکس ان است "مثنی و ثلاث رباع فان خغتم الا تعدلوا فواحد" یعنی استثناء روی عدم عدالت است کما اینکه جامعه اسلامی هم باید قاعدا تا این گونه باشد که مردم نوعا عادل باشند و قدرت و وفاء به عدالت داشته باشند و تنها افراد ضعیف از عهده رعایت بر نیابند ولی نوع مردم (یا الذین امنوا) عادی باشند عدالت رتبه ای نیست که مثل ورع باشد که مردم موفق به آن نباشند، اکثریت جامعه و نوع مردم باید عمل به واجب و ترک حرام را داشته باشند. اما الان جامعه ما جوری شده که مثلا عمل به واجب و ترک حرام اکثرا ممکن است مشکل باشد. دلال میگوید تا دروغ نگویم کارم نمی‌شود لذا یک دروغ باید به اینطرف بگویم که جنس ترا نمی‌خرند و در دست میماند و وضع بازار خراب

میشود و حالا که مشتری آمده بفروش و یک دروغ هم به آنطرف باید بگوید که وضع جنسی طوری است که نمی‌توان پول را نگه داشت پول را جنس کن که جنس ضرر ندارد به فروشنده کم میرسم باید بگویم جنس تو که از طلا بالاتر نیست امروز جنسها بستگی به دلار دارد و سیاست کشور هم که معلوم نیست چگونه است و قیمت جنسیت یک روز بالا می‌رود و یک روز پائین و الان وقت پول است و وقت خوبی برای فروش است. به مشتری که میرسم باید بگویم بین پولت در این مدت چقدر پول شده است. هر چه که پول را بیشتر نگهداری پولتر می‌شود. هرچه زودتر آنرا به جنس تبدیل کن.

این فقط دلال نیست که به لازمه کارش دروغ می‌گوید. در صنوف مختلف که میرسد این مطلب دیده میشود منتهی بعضی ها ان را قشنگ تعبیر میکنند و نمی‌گویند "تا دروغ نگویم کار انجام نمی‌گیرد" بلکه میگویند "لا است گفتن که واجب نیست" ولی نحوه ای مطلب را میگویند که القاء دروغ میشود ولو اینکه خود دروغ را نمی‌گویند اما یک سیاق عبارتی را نسبت به شرع میگویند که القاء کذب میشود مثلا اگر سؤال شود که تساوی در امر کارگر یا کارفرما و یا تساوی در امر زن و مرد چیست؟ گفته نمی‌شود که تساوی اصولا یعنی چه؟ همگی نسبت به حضرت حق برابرند و همه بنده هستند هر کس از اشراف مخلوقات که نبی اکرم(ص) است گرفته تا دیگران شرفش و افتخارش به بندگی است و تا پایین ترین مردم هیچکس هیچ شرفی را ندارد الا بندگی و مسائلی را که به عنوان مسائل کارگر میگوئیم. مسایل کارگر در رابطه با بندگی خدا باید مطرح شود مسائل کارفرما هم در رابطه با بندگی خداست مسائل مرد هم مسئله بندگی خداست یعنی آنچه که رابطه اش را با دیگران نظم میدهد عبارتست از آنچه که مناسب با بندگی خدا و آنچه که او را از بندگی هوی دور میکند می‌باشد می‌بینید که روحانی هم اینگونه نمی‌گوید که شروع به صحبت میکند و توجیه و تقریبی را میکند و استدلال میکند که مثلا(اگر چه الان ممکن است الحمدالله خیلی کم شده است ولی به یک شکل دیگر آن پیدا شده باشد) کاراصل در پیدایش مالکیت است در حالیکه قانون از شرع رسیده و حق و باطنی آن مربوط به خدا و آخرت است و رعایت درباره آن عقاب و حساب اخروی دارد. غیر از طرفین متعاملین است. متعاملین و طرفین معامله اگر چه ربا را با طیب خاطر بپذیرند ولی شرع گفته این به معنی جنگ با

خداست وقتی دو نفر دارای معامله ربوی با هم هستند و برای هردو نفر هم از نظر اقتصادی می‌صرفد، مثلاً یک کسی دکترا معلم یا دانشگاهی است و از او بر نمی‌آید که کار اقتصادی و مدیریت اجرایی بکند و پولی هم بطریقی به ارث یا بطور دیگر به او رسیده است این فرد راضی است که آن را به فردی بدهد و یک سود ثابتی بگیرد و نمی‌خواهد که ریسک هم بکند. آنهم که ربا میگیرد یک مدیریت اجرایی خاصی دارد و کارش کار اقتصادی و تولیدی است و میگوید راه برای من روشن است که اگر هزار تومانی ۲۰ تومان برای خودم هم دارد و فرضاً با آن ساختمان ساخته و می‌فروشم و یا قالی بافته و می‌فروشم و در مجموع با طیب خاطر می‌گوید راضی هستم و راضی به شرکت هم نیست که نفع و ضرر کند و طرف شریک باشد چرا سودی که حاصل می‌شود را باید با او شریک گردد و فرضاً صدی ۵۰ باید به او بدهد و علاوه بر این شرکت ابدان هم که یک طرف مال و یک طرف بدن باشد درست نیست مگر آنکه در قالب مضاربه مطرح شود، به هر حال طرفین متعاملین با طیب نفس به ربا راضی اند ولی شما می‌گوئید خدا آن را باطل اعلام کرده است حقانیت انتقال مالکیت غیر بر اساس قوانین است که خدا آنها را حق دانسته است و آثار وضعی و حقیقی و حتمی و بدون تردید هم در نفس خود مال کار جامعه و رشد آنها دارد. بعد می‌گوید اگر کسب حلال کند و رعایت حدود شود ۰,۹ عبادت طلب حلال است یعنی اگر روی میزان شرع کند جزء عبادت حساب میشود اگر مالی را بر اساس قوانین خدا به دست آورد و فی سبیل الله خرج کند، یعنی مالی را با مالکیت صحیح به دست آورد و انفاق کند، یعنی خرج هم که می‌خواهد بکند طوری نباشد که بی حساب باشد بلکه خرج بکند در چیزی که موجب مغفرت باشد. جهاد با مال بکند یعنی در حقیقت تلاشی را که در شبانه روز در کار خاصی مثل قالی بافی یا خانه سازی صورت میدهد می‌خواهد یک خرج زندگی محدودی را برای خودش نگهدارد و بقیه را به ولی فقیه بدهد که فرضاً در امور جنگ مصرف شود (چون فرضاً شنیده که یک سرباز در هر سه ماه ۲۰ هزار تومان خرجش است) و این امر پشتیبانی مالی نظام اسلامی است و او در حین که قالی می‌بافد در حقیقت دارد از اسلام پشتیبانی مالی میکند و چنین مال در آورد بعید است مذموم باشد. مثلاً علی بن ابی طالب نخلهای زیادی کاشت و این به این معنا نیست که فی حلالها حساب اینطوری باشد که بگوید اصلاً

وظیفه ندارم دنبال کسب مال بروم. ظاهراً یک نفر آمد خدمت یکی از ائمه گفت خدا به فلانی خیر داده است چرا که در این آخر عمری اموالی را که در تجارت داشته مصرف میکنند و به عبادت مشغول است حضرت فرمودند که وظیفه ی او این نیست که تجارت کند و نپذیرفتند که او مشغول ذکر باشد اگر انوقتی که مالی را بدست می آورید فی سبیل الله خرج کنید کسب ان اشکال ندارد. وجود مبارک حسن بن علی (ع) ظاهراً در ایام عمرشان آنطور که برحسب نقل شنیده شده سه بار همه اموالشان را با فقرا نصف کردند و یا فرضاً وجود مبارک علی بن ابیطالب کسب مال میکرد و انفاق مینمود حال اگر کسی روحانی باشد به جای اینکه بیاید و اساس مالکیت را به روابطی که خدا بیان کرده قرار دهد در صدد فلسفه بافی برای آن برآید و بگوید در مالکیت مال و سرمایه و یا کار اصل است این مطلب امری غلط است چرا که اصل همان است که خدا در بندگی گفته است من گاهی که در این باره صحبت شده گفته ام اصل در مالکیت آن چیزی است که سازگار با رفتن به بهشت باشد و آن است که علت مالکیت است. یعنی مدیریت الهی (در اختیار الهی که شما در مال دارید) اصل می باشد چرا که خود دنیا برای رفتن به آخرت زمینه است و شئون و روابط آن نمیتواند مستقل از آخرت باشد هر چه موافق با بندگی باشد اصل است حال آیا از کجا بفهمیم که چه چیزی موافق با بندگی است؟ خوب وحی برای رساندن همین امر صورت گرفته است. وحی شده برای اینکه بگویند چه چیزی موافق بندگی است. پس بنابراین اگر وضع طوری شد که روحانی متناسب با دل مردم حرف بزند بقال متناسب با دل مشتری اش حرف بزند دلال متناسب با طرفین متعاملین وجوش دادن معامله حرف بزند در این صورت حکومت هوی است که در جامعه می چرد... و طبیعی است که در یک چنین شرایطی شما میگوئید چون شرایط جور نیست، عدالت عمومی نیست ولی در وضع جامعه اسلامی عدالت باید عمومی باشد و اگر عدالت عمومی باشد در آن حکمی که من باب مثال عرض کردیم طبیعی میشود که وضع اولیه جامعه تعدد تکفل زوجات است مگر نسبت به کسانی که ضعیف باشند. حال اگر در جامعه ای اینطور نباشد و ولایت مالی و الگوی مصرف طوری باشد که هرکسی مخارج یک خانواده را هم نمی تواند تأمین کند در این صورت عکس آن صادق است و در این امز الگوی مصرف واقعا مؤثر است انتظارات و توقعات جوری است که تعدد زوجات

مشکل است و اگر کسی هم بخواهد زور بگوید ظلم کرده است. مثلا اگر کسی بگوید ما یک زن دیگر میگیریم و برای او نه یخچال میگیریم نه کولر نه پنکه و صرفا با دوزن و منقل برای او تهیه می‌کنیم این چیزی جز ظلم نیست و به هر حال در این مسیر موانع عینی و مشکلات وجود دارد پس اگر کسی بگوید که معنای وجود تناسباتی که در اینطرف الگو هست طوری است که در جوامع مختلف و در شرایط مختلف متفاوت است ولی الگویی که شما دارید و تحویل داده و در مقابل آن تنظیم میکنید الگوی مراحل است که میگویند سه بار که وضع فکری عوض شد یکبار ولایت الهیه در شئون مختلف رشد کند.

برادر حسینیان: این مطلب با آن امری که در زمان مطرح شد و نسبتهای عددی تخمینی را مطرح میکرد چگونه با آن سازگار است؟ یعنی ما الان یک عدد ثابتی در زمان داریم که میگوئیم اگر سه بار اقتصاد را عوض کنیم یکبار باید فرهنگ عوض شود یعنی در اینجا با بیشتری و کمتری سازگار است در حالیکه در الگوی تخصیص نباید اینگونه باشد بلکه در آنجا باید دقیقا مبلغ ذکر شود این یک احتمال است.

برادر حسینیان: در رابطه با عدد ارزشی مان هم اشکالی به نظر میرسد که عدد ارزشی با عدد کمی که در عینیت به کار می‌بریم یکی میشود، چرا که در مجموع میفرمائید جهت و زمان و مکان یک عدد به مامیدهد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جهت و زمان و مکان (که ترکیب باشد) یک برنامه مجموعه کامل تحویل میدهد که در این برنامه عددهایش مشخص است مراحلش هم مشخص است و اولویتها هم معین است. حال آن اولویت در این عدد ظاهر شده است. یعنی عددی را که در مکان داریم همان عددی است که متناسب با زمان است و عدد زمانی هم متناسب با اولویت کیفی است.

برادر حسینیان: بنابراین ما عدد ارزشی به معنای نسبت تأثیری نداریم بلکه صرفا عدد ترکیبی داریم. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر شاهد عدد ترکیبی را در اینها ضرب کنید معنایش این است که نسبت تأثیر مثلا قند در این زمان-درجدول مراحل- نسبت به این اولویت انیقدر است. یعنی عدد ترکیبی را نباید از د و عدد دیگر بلکه باید متصل ذکر شود و در اینصورت معنایش عدد نسبت تأثیر می‌شود یعنی

ترکیب را دقیق کرده و در الگوی تخصیص مشخص می‌کنید. وزن‌ها را که دادی بعد میتوانید حکم کنید که این وزن را که داریم بر اساس آن می‌باشد و سپس عدد نسبت تأثیری میشود.

برادر معلمی: با توجه به مباحث قبلی اگر ما نتوانیم به صورت عددی تعیین کنیم که ارزش و اولویت یک کیفیت نسبت به یک کیفیت دیگر چقدر است و تنها به اینکه " این مهمتر از آن است " بپردازیم اولاً یک ربط دیگر مابین ارزش و سرعت لازم داریم که آیا رابطه این دو مستقیم است یا معکوس یعنی اگر یک چیزی ارزشش بیشتر از چیز دیگر باشد آیا دوامش یا سرعتش باید بیشتر باشد یا کمتر؟ (س: قاعدتا باید سرعت تغییرش کمتر باشد) ثانياً اگر چیزی سرعتش کمتر از چیز دیگر باشد آیا در ترکیب باسد مقدار بیشتری از آن باشد یا کمتر؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در قسمت اول به نظر میرسد که آن چیزی که ارزش کمتری دارد سرعت تغییر آن هم باید کمتر باشد والا اگر بنا باشد که آن تغییر بکند و یک چیز دیگر مقوم آن باشد آنوقت در اینکه آن را اولی و این را ادنی گذاشتیم اشکال پیش می‌آید. یعنی مثلاً اگر کسی بگوید اول باید انقلاب در ولایت صورت بگیرد تا بعد در فرهنگ تغییر صورت بگیرد و سپس باید تغییر در فرهنگ باش تا تغییر در اقتصاد رخ دهد این امر اگر چه قابل فرض هست اما سئوالی که مطرح میشود این است که ساده ترین چیز تغییر در ولایت باید باشد و مشکل ترین چیز باید تغییر در اقتصاد باشد و این معنایش این است که تغییرات روانی و ملکات ساده تر از حرکات خارجی تغییر بکند و طرح و باور آن مشکل است زیرا به همان راحتی که انسان بلنده شده وضو گرفته و دو رکعت نماز میخواند نمیتوان ادعا کرد که از پله های معنوی هم میتوان بالا رفت و یا اینکه با وجود سالها نماز و روزه امکان در جا زدن در پله قبلی وجود دارد بگونه ای که در نماز حواسش پرت میشود تغییر در فکر هم همینطور بنابراین عیبی ندارد که بگوئیم سهم بیشتری را باید به آنکه تغییراتش کمتر است تخصیص داد و در عین حالیکه بها و سهم بیشتری را به آن مید هم معذک با ز تغییرات اقتصاد خیلی سریعتر است این یک فرمولی است که باید روی آن هم بحث نمود.

برادر معلمی: حتی اگر یک چنین مطلبی هم حل شود که ربط بین ارزش و سرعت و یا سرعت و تعداد ربطی است مستقیم یا معکوس باز هم اگر ما در بحث ارزشی نتوانیم ارزش را به صورت عددی و دقیق تعریف کنیم همان اجمالی که در ارزش وجود دارد در بحث سرعت و تعداد هم پیدا میشود یعنی اگر در ارزش گفتیم که "این چیز مهمتر از آن چیز استگ چنانچه پرسیده شد" به چه میزان مهمتر است "میزان آنرا نمیتوانیم به دست آوریم و تنها میدانیم که این مهمتر از آن است در سرعت هم عین همین مطلب وارد است و باید بگوئیم سرعت تغییرات این چیز نسبت بآن چیز کمتر یا بیشتر است و توانایی تعیین مقدار کمتری یا بیشتری را نداریم. در تعداد نیز صرفا میتوانیم بگوئیم تعداد آن بیشتر از تعداد این است و لی اینکه به چه میزان بیشتر است را نمی توانیم تعیین کنیم. اما اگر بگوئیم در تعداد و عدد هم مثل هر چیز دیگر اجمال وجود دارد و از یک حد اجمالی بیشتر(در حد فکری و زمانی و با اطلاعاتی که داریم) نمیتوانیم جلو برویم وقتی میگوئیم "این بیشتر از آن است" مانند این است که بگوئیم "این بین یک تا صد و آن دیگری بین صد تا دویست است" یعنی به آن اندازه که قابلیت فرض کم و زیاد کردن وجود دارد. احتمال نسبت وجود دارد و ما نمی توانیم مشخص کنیم که از بین این فرضها کدامیک را باید به کار بگیریم علاوه بر این که ما واحد را چگونه تعریف کنیم خودش جای صحبت دارد که آیا واحدهایمان یکی یکی باشند یا ده تا ده تا و یا صد تا صد تا و باز هم در مورد اینکه "چنانچه اولی را یک واحد گرفتیم دومی دو واحد و سومی سه واحد شود" نیز خودش احتیاج به یک استدلالی دارد که آیا این فرمول خودش از کجا آمده و چه پایگاهی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در مورد ۱، ۲، ۳ استدلالش همان بحث عقلی است که قبلا مطرح شده است در باب اینکه اجمال سرایت میکند هم باید توجه داشت که مادامیکه عامل جدیدی در جدول ترکیب وارد نشود ظاهرا عامل تجربه را وارد میکنند و میگوئید تجربه از جهتی که در زمان است جهت میگیرد یعنی همان اجمال اولویت سفارش به عینیت میدهد و بعد تجربه میکنند و میگویند ماشین برای اینکه این سرعت را داشته باشد دارای شش چرخ باشد.

برادر معلمی: سرعتش باید دقیق باشد و نه اینکه صرفاً بگوئیم سرعت آن بیشتر از این باشد اگر ما فلان سرعت را لازم داشته باشیم برای این سرعت باید بتوانیم دستور رسیدن بدهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در جدول ترکیب را در الگوی تخصیص به صورت تجربی تعیین کنیم و سپس آن عدد معین شده را به تجربه (برای مهندسان طرحمان) سفارش دهیم در الگوی تخصیص حتماً باید معین شود ولی تعیینی که پیدا میکند میتواند تجربی باشد اما تجربی انسانی و نه تجربی فیزیکی که تجربه‌ی فیزیکی ما بر آن اساس درست میشود.

برادر معلمی: تجربی انسانی باید بر این اساس درست شود و تجربی فیزیکی هم باید بر اساس انسانی درست شود. حال تجربه فیزیکی که میخواهد بر اساس انسانی درست شود اگر در امور انسانیتش اجمال داشته باشد آن جمال در این هم جاری میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی کمیت انسانی که جدول ترکیبمان است اگر به تجربه مشخص شده باشد (س: خود همین امر هم یک چیزی میخواهد) مثلاً اگر اینطور بگوئیم که در جامعه توانایی کار افراد به طور متوسط بین ۸ تا ۱۰ ساعت است و ده ساعت را فیکس کنیم. ...

برادر معلمی: چرا به آن مقداری که توانایی دارند باید از آنها کار بکشیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه به میزان توانایی آنها از آنها کار بکشیم به خاطر این است که در جدول زمان و اولویت اینطور گفته شده که باید به کار کردن در این مسیر بها داد و بها دادن به این است که آن مقدار توانی را که مردم می‌بینم به کار بندیم. مثلاً اگر در جامعه‌ی ۱۶ ساعت کار میکنند در جمعه ایران الان نمی‌توان گفت مقدار کار ۱۶ ساعت است چرا که نوع آماری که گرفته ایم طوری است که مردم بیشتر از ۸ ساعت کار نمی‌کنند. یعنی نسبت به موضوع خاصی که داریم فعالیت دارند ولیکن مقداری از فعالیتهای آنها فعالیتهای مصرفی است.

برادر معلمی: بالاخره تا ما از یک جایی اعداد ثابتی را در اختیار نداشته باشیم کار مشکل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این اعداد را از آمار به دست می‌آوریم یعنی آمار نسبت به وضعیت موجود را به دست آورده و سپس آن را روی ۱۰ فیکس میکنیم.

برادر معلمی: ولی هنوز معلوم نیست که این عدد را چگونه از آمار به دست آورده ایم فرضاً اگر آمار اینطور بگوید که اگر به مردم فشار هم آورده شود و یا حتی خودشان به خودشان فشار آورند، بیش از ۸ یا ۱۰ ساعت نمی‌توانند کار کنند. حال اگر عبادت را هم در نظر بگیریم میگوئیم اگر مردم به خودشان فشار هم بیاورند بیشتر از روزی ۴ ساعت نمی‌توانند عبادت کنند و در تفریح هم میتوان گفت که اگر ۲۴ ساعت هم تفریح کنند خسته نمی‌شوند و در مسئله خواب هم عددی دیگر به دست می‌آید. حال اگر ما در هریک از این مورد ماکزیمم را به دست بیاوریم یعنی اگر آمار گیری کردیم و بعد معلوم شد ماکزیمم چیزی که در عینیت قابلیت وقوع دارد چه مقدار است از این امر نمی‌توان به دست آورد که چه تناسباتی ما بین اعداد را انتخاب کنیم چرا که به چیزهای واحدی میرسیم که در چند تا از این امور استفاده میشود. مثلاً وقت انسان در مثال فوق در امور مختلفی میتواند صرف شود.

یعنی انسان میتواند کار اقتصادی سیاسی، فرهنگی، تفریح، عبادت و یا هر نوع کار دیگری را انجام دهد. حال اگر بخواهد ماکزیمم فشار را به خودش بیاورد در هر کدام از اینها عددی خاص به دست می‌آید و از این اعداد نمی‌توان به این نتیجه رسید که فرضاً چون این فرد ۸ ساعت بیشتر نمی‌تواند کار کند پس عدد کار کردن ۸ است و یا چون بیشتر از ۴ ساعت نمیتواند عبادت کند عدد عبادت کردن مساوی ۴ است و یا مثلاً چون معمولاً انسانها ۸ ساعت می‌خوابند پس عدد خوابیدن باید ۸ باشد و بنابراین ممکن است استفاده از ماکزیمم این اعداد درست نباشد چرا که استفاه از ماکزیمم در هریک از اینها به معنی کاهش از امور دیگر است. یعنی اگر به کسی بگوئیم کار یعنی ۸ ساعت در روز را انجام بده این امر ممکن است به میزان عبادت یا استراحت او لطمه بزند از طرف دیگر صرف اینکه بگوئیم "از کتاب و سنت به دست می‌آوریم که فرضاً عبادت مهمتر از اقتصاد و اقتصاد مهمتر از استراحت است" هم دلیل بر این نیست که ماکزیمم نیرو را بایدروی عبادت گذاشت حتی نمیتوان گفت که ما یک عدد خاصی را برای عبادت قرار میدهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا اینطور میتوان گفت که ماکزیمم این است که در همه اعمال عبادت جاری باشد.

برادر معلمی: به هر حال، به فرض که آمار گرفتیم و به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از چیزها از آرد و گندم درست میشود. مثلاً اگر با امکانات موجود مردم میتوانند مالی صد میلیون نان بپزند همینطور با امکانات موجود بتوانند سالی ده تن حلو، ۲۰ تن نان شیرین و همینطور مقداری خاص از سایر اموری که آرد در آن به کار میرود درست کنند وقتی گفته میشود ماکزیمم حلو در سال چه مقدار است ما صرفاً همه آرد ها را در این قالب ریخته فرض میکنیم ده تن حلو ولی در موضع عمل میتوان ماکزیمم مقدار از حلو را تولید کرد چرا که این ماکزیمم در تناسب با نان حلیم سوهان و غیره ممکن است از حد خودش زیاد تر باشد مگر اینکه ما یک تناسبی داشته باشیم که میزان آرد مصرفی در هر کدام را معین کند بنابراین صرف گفتن اینکه "این ارزشش بیشتر از آن است" (به فرض اثبات تناسب مستقیم و یا معکوس بین آنها) هم مطلب را حل نمی‌کند و عین این اجمال در طرف دوم و سوم نیز وارد میشود و بیشتر از اینکه "این باید کمتر یا بیشتر از آن باشد" نمیتوان نتیجه گرفت یعنی اینکه به چه میزان کمتر یا بیشتر است را از این راه نمیتوان به دست آورد.

البته بر اساس کارهایی که انجام میدهند وقتی یک مجموعه خاصی را دارند (که از ترکیبات مختلفی درست شده و عدد های تناسبی آنها را لزوماً باید داشته باشند) مثلاً وقتی گندم در ۶ مورد به کار میرود و شکر هم درده جا به کار میرود و روغن نیز همینطور آنگاه که خواهیم چیزی درست کنیم. حداقل این است که ما باید معادلات این امور را داشته باشیم. مثلاً بدانیم که برای درست کردن حلو به چه میزان از آرد و شکر و روغن به کار میرود میتوان همه این فرمولها را نوشت و سپس ضرایب این فرمولها را مجهول گذاشت یعنی فرضاً در حلو اگر چه میدانیم که شکر و آرد و روغن با نسبت ۱، ۲، ۳ ترکیب میشوند ولی نمیدانیم که ضریب آنها چقدر است یعنی آیا این نسبت "۱، ۲، ۳"، "۲، ۴، ۶"، "۳، ۴، ۸" و.... است. حال وقتی این ضریب مجهول باشد و فقط فرمولها معین شود چنانچه صد فرمول به دست آوریم در این صد فرمول یک تناسباتی معلوم

و در مقابل ضرایبی مجهول است ظاهرا از یک راههایی میتوان به دست آورد که اگر بخواهیم کل انی مجموعه را ماکزیمم کنیم ماکزیمم ضرایبی که در ربط با همدیگر نسبت به این فرمولها میتوان به کار برد به دست میآید چرا که با وجود این معادلات به دست آوردن آن ضرایب میسر می‌باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بالعکس آن هم باید میسر باشد یعنی اگر یک ضرایبی داشته باشید و یا اگر یک ماکزیمم را داشته باشید بای بتوان آن را به ضرایب تبدیل کرد یعنی اگر به صورت یک قاعده کلی ریاضی اینطور گفتید که با در دست داشتن "الف ، ب، ج، و .. ه... میتوان مجهولمان را که یک طرف عین است پیدا کنیم اگر چنین رابطه ای در نظام هستی وجود داشته باشد باید با داشتن عین آنطرفش را هم بتوان به دست آورد.

برادر معلمی: آنطرفش یک اشکالی دارد و آن اینکه ما در اینجا چند تا معلوم داریم: یک معلوم این است که مواد اولیه خودمان را ثابت فرض کردیم یعنی در این معادلات که برای گندم نوشته ایم فرض بر این است که "در امسال این مقدار تن گندم بیشتر نداریم" و این عددی ثابت است یعنی از روی این معلولهاست که آن مجهول ها به دست می‌آیند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این معلوم که شما یک طرف آن را بتوانید آمار بگیرید و بتوانید بگوئید در وضعیت موجود چه اموری دارید صحبت اول است و صحبت دوم که آیا آنرا باید چه بکنیم و کجا باید برویم آن نسبت بین "عین" و این میباشد.

برادر معلمی: به هر حال ما معلوماتی داریم که از طریق آمار آنها را به دست آورده ایم همینطور فرض کرده ایم که معلوم دیگری هم وجود دارد و آن نیز اینست که ماتناسبات کیفیتهای مطلوب را میدانیم یعنی اگر فرضا حلوا کیف مطلوب است میدانیم که حلوا از شکر روغن و آرد و به نسبت ۱، ۲ و ۳ درست میشود حال مجهول ما چیست؟ این است که نمیدانیم که این ۱، ۲، ۳ در چه عددی باید ضرب شود و ضریب آنها باید چه باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به هر حال مجهولی که شما را اینجا دارید به ماکزیمم رساندن است لذا اگر ماکزیمم در نظر شما، ماکزیمم این قسمت در برابر آن قسمت باشد.

برادر معلمی: این که ماکزیمم نیست، تنها میتوانیم بگوئیم ماکزیمم این چیزها چقدر است مثلا اینطور بگوئیم که در فلان سال باید این مقدار حلوا این مقدار سوهان، این مقدار نان این مقدار شیرینی و .. داشته باشیم و بعد مقدار مواد موجودمان را هم بدانیم و سپس از روی اینها تناسبات آنها را به دست آوریم و فرضا بفهمیم که حلوای مطلوب ما باید این مقدار و دارای این ضریب باشد به هر حال این مطلب که گفته میشود فرقی ندارد که این طرف یا آنطرف معلوم یا مجهول باشد باید با توجه به مطلب فوق باشد و هر کدام از اینها اشکالات متعددی دارد. ولی در مباحث قبلی اینطور فرض کردیم که تناسبات مابین اوصاف را میتوانیم به دست آوریم یعنی فرض بر این بود که کمیت در جدول وضعیت مراحل و جهت حل شده باشد و سپس تنها سؤال این بود که آیا در عینیت چه اموری هستند که این اوصاف را محقق میکنند و از هر کدام باید به چه مقدار بیاوریم تا یک چنین چیزی پیدا شود یعنی می‌گفتیم ما یک معلوماتی داریم که باید یک چنین چیزی صورت بگیرد اینکه یک چنین کاری باید بشود را نباید از عینیت به دست آورد یعنی نباید از طرف شرایط اخذ شود بلکه حتما باید از طرف جهت و امور ثابت به دست آید که ما حتما باید به فلان جا برویم و سپس در صد این باشیم که شرایط را طوری تنظیم کنیم که به اینجا منتهی شود و نه اینکه بگوئیم بهترین تغییر را در شرایط بدهیم "چرا که همین" بهترین "گفتن باید به یک وسیله ای مشخص شده باشد که چنانچه "بهترین" تغییر است و جواب این سؤال لزوماً به همان امر ثابت بر می‌گردد یعنی اول باید از طرف امر ثابت ملهوم "بهترین" معین شود تا سپس شرایط را در مسیر تحقق آن شکل بدهیم ، مثلا اگر کسی تصمیم میگیرد که فقیه شود همین امر موجب می‌شود که او مابین امور مختلف خود(حرام، واجب، مستحب، مکروه و مباح) یک تخصیص خاصی بدهد، یعنی خیلی از مستحبها را رها میکند و یا بعضی از مباحات را بر خودش واجب میکند و یا بعضی از مکروهها را مجبور به انجام میشود، بنابراین اول باید یک چنین چیزی وجود داشته باشد تا بتوان بر مبنای آن این امور را پیدا کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا صرف اولویت برای معین شدن این مطلب کافی نیست؟
 برادر معلمی: اگر مطالب جلسات قبلی درست باشد اولویت تنها کمتری بیشتر (اکثریت، اقلیت یا سرعت کمتر و بیشتر) را معین میکند ولی اینکه این به چه میزان از آن دیگری اولی است (که فرضاً این دارای چه سرعتی خاص است) معلوم نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این بخش آن حسی نیست؟

برادر معلمی: اینها نمی‌تواند حسی باشد ما تنها میتوانیم بگوئیم که این بهتر از آن است یا این بیشتر از آن است ولی نسبت به اینکه "به چه میزان بهتر یا بیشتر است" جوابی نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این متناسب با شرایط به دست می‌آید یعنی در وضعیت فعلی می‌بینیم که به چه مقدار میتوانیم اهمیت به آن بدهیم و فرضاً مشخص میشود که فعلاً میتوان نیم ساعت بیشتر به آن بها داد و براساس جدول باید فرد اسعه ما طوری شود که یکساعت بآن بها بدهیم.

برادر معلمی: وقتی بحث از تناسب است حد یک مطلب نمیتواند امر مبهمی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصل بحث درباره این است که کم باید حاکم باشد و شما می‌گوئید که کم باید از جهت به دست آید ولی بنده عرض میکنم که لزومی ندارد که کم از جهت به دست آید همین قدر که اولویت آن از جهت بیاید کافی است و خود کم باید از عینیت به دست آید، جدول تناسبات هم عقلی به دست آید.

برادر معلمی: وقتی میفرمائید این امورات همه جا هستند وقتی همه جا باشند معلوم میشود که باید با همدیگر یک تناسبات خاصی داشته باشند یعنی اگر ما گفتیم د راینجا همه رنگی وجود دارد چون نمی‌خواهم آن را به یکسانی محض برسانیم باید در یک جا زردی بیشتر باشد و در یک جا رنگ آبی بیشتر باشد و جای زرد و سبز هم نمی‌شود که عوض گردد بعد از آن هر چند که در فلان صفحه زردی باید بیشتر از سبزی باشد ولیکن این یک حد خاصی پیدا میکند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بین اولویتها هم حد هست.

برادر معلمی: اینکه میگوئیم این چیز مهمتر جز آن موتور باشد آیا میتوان گفت که به صرف اهمیت آن تعداد موتورهای ماشین را زیاد کرد؟ و یا تعداد سیلندرهای آن را زیادتیر کرد که موتور قوی تر شود؟ آیا میتوان موتور ژیان با د و سیلندر را به موتور چهار به ۶ سیلندر تبدیل کرد؟

در این صورت آیا اطاق و چرخها و .. ژیان هم با این موتور تناسب دارد؟ بنابراین وقتی یک مجموعه مطرح است این مجموعه یک تناسباتی با هم دارند که اگر چه میزان قدرت موتور ژیان و تناسب آن با اطاق و چرخها و غیره یک طیف است که تا حدی خاص قابل کم و زیاد است ولی بدان معنی هم نیست که بتوان تعداد سیلندر های آن را به دلخواه عوض کرد و در عین حال تناسب فوق هم حفظ شود و باز هم ژیان داشته باشیم و یا مثلا در جبهه جنگ اگر چه ایمان و اعتقاد رزمندگان در حد بالایی رشد کرد ولی چگونه مدیریت جنگ و ابزاری که با ایمان سازگار باشد پیدا نشد دیگر نمیتوان گفت باید ایمان را زیادتیر کرد تا پیروز شوند بلکه اشکال در کیفیت مدیریت و سازماندهی بود و لذا چون سازماندهی طور دیگری صورت گرفت با آن ایمان تناسب چندانی نداشت و لذا رشد ایمان مدیریت و ابزار متناسب با خود را همراه نداشت و در نتیجه یک جا قفل شده و بازدهی نزولی میدهد یعنی اگر یک عدد تناسبی مطرح باشد، همین است که مهم است چرا که حتی افزایش آن چیزی که در این ترکیب مهمتر است (بیش از حد تناسباتش) مجموعه را خراب میکند. فرضا اگر در یک جامعه رهبری از همه ی امور مهمتر باشد دال بر این نیست که بتوان تعداد رهبرها را زیاد کرد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی معنای بیشتر شدن رهبری متناسب با نظام ولایت است یعنی نظام ولایت باید گسترش یابد تا ولایت ولی عادل که بالاست بتواند در تمام مراتب جاری شود برادر معلمی: خلاصه مطلب اینکه نمیتوانم بگوئیم آن چیزی که مهمتر است همین طوری و تا حدی ممکن است باید رشد کند بلکه یک حدی دارد که در تناسب معلوم میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این اشکال واردی است در باب اینکه تناسبات باید تخمینش با جداول مراحل مشخص باشد ولی هنوز برای من مشخص نشده که آیا تناسبات جدول جهت هم باید تناسبات عددی

کمی شود یا آنجا اصولاً منزلتش منزلت عدد کمی نیست مثلاً مثل سیاست گذاری همه دول دنیا ست که در سیاستگذاریها می‌گویند باید اهتمام بیشتری نسبت به این مطلب دارد و یا فلان مطلب باید در رأس امور قرار بگیرد و این کیفی محض است.

برادر معلمی: این کیفی‌ها هم باید عددی شوند زیرا جایی که بحث ارزش میشود اگر ما نتوانیم این ارزشها را به یک عدد خاصی در آوریم قابلیت تبدیل و تبدیل پیدا نمی‌کنیم یعنی تناسبات ارزشی را نمیتوانیم مطرح کنیم مثلاً ما اگر یک سری پول داریم که دوتومانی کم ارزش تر از ۵تومانی و ۵تومانی کم ارزشتر از ۱۰ تومانی باشد و آن هم از ۲۰ تومانی کمتر باشد چنانچه ما ندانیم که به چه میزان کم ارزشتر یا با ارزشتر است بعداً که در بحث مراحل میخواهیم چیزی را به چیز دیگری که فلان مقدار ارزشش از چیز قبلی بیشتر است تبدیل کنیم فرضاً وقتی میگوئیم اگر دو تومانی‌ها را به ده تومانی تبدیل کنیم رشد کرده ایم یا باید بگوئیم هر چه دوتومنی داریم به ده تومانی تبدیل کنیم که در اینصورت معلوم نیست که این امر در آن شرایط رشد با شد و لذا بحص از این میماند که آیا اگر چه تعداد دو تومانی را به چه تعداد ده تومانی تبدیل کنیم اسمش رشد است؟

اگر فرضاً ده هزار دو تومانی را چهار تا ده تومانی بکنیم رشد است؟ چون یک واحد از این از یک واحد آن رشد یافته تر است هر مجموعه از این را که به هر مجموعه از آن تبدیل کنیم رشد است؟ این امر را وقتی می‌توانیم معین کنیم که ارزش مشخص باشد یعنی اینطور گفته شود که ده هزار دوتومانی را بایک چک یک میلیونی عوض کردن به صرفه است ولی تبدیل ده هزار تا دوتومانی را با یک چک یک میلیونی عوض کردن به صرفه است ولی تبدیل ده هزارتا دو تومانی به صد تا بیست تومانی با صرفه نیست مثلاً اگر در اجتماع گفتیم صبر پائین تر از رضا و رضا پائین تر از تسلیم است میگوئیم در یک جامعه اگر ده تا آدم صبور باشند بهتر است یعنی وقتی از صبر میخواهیم به رضا برویم همه افراد که نمی‌آیند بلکه عده ای جا میمانند کما اینکه در مدیریت حضرت امام هم یک چنین چیزهایی بوده است یعنی وقتی میخواستند جامعه را از یک حدی به یک حد دیگر ببرند اگر میدیدند همه جا معه همراه نیستند وعده ای جا میمانند در آنجا باید این

حساب را بکنند که وقتی ما این فعل خاص را انجام میدهیم و فرضاً میگوئیم موسیقی را کلا از رادیو تلویزیون حذف کنید عده ای هستند که ب کمال میل همراه می‌شوند ولی عده زیادی جا میمانند لذا باید دید که آن چند تایی که همراهند و با حالت بعدی تناسب دارن اگر ارزش آنها را در تعدادشان ضرب کنیم مهمتر است یا اینکه تعداد آن عده ی دیگر را در ارزششان ضرب کنیم یعنی آیا ۵۰ میلیون آدم نیمه مسلمان داشته باشیم بهتر است یا اینکه ده نفر آدم سلیم یا راضی است و اگر از این امر برنیاییم در عمل موفق نخواهیم بود و تنها میتونیم بگوئیم این بالاتر از آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا میگوئیم کم من فته قلیله علت فته کثیره باذن ال...

برادر معلمی: برای خود این امر هم خداوند یک حدودی قرار داده است فرضاً هر نفر از مؤمنین ار در برابره نفر از کفار قارا میدهد و نه اینکه فرضاً در برابر یک میلیون از کفار قرار دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی گاهی است که در برابر عده قلیلی شروع میشود ولی عمل آنها باقی میماند یعنی حضرت سید الشهداء (ع) به صورت یک نفر در برابر ده نفر عمل نکردند بلکه آنها ۷۲ نفر بودند و آنها چندین برابر بو دند و در عین حال غلبه تاریخی پیدا کردند به هر حال آیا سیاست گذاری حین سیاستگذاری معنای عددی میدهد یا حین الگوی تخصیص؟

برادر معلمی: در اول کار ب نظر میرسید که حین الگو به یک اعدادی دست پیدا می‌کنیم که آن اعداد یک نحوه فرمولیت وقانونیت دارند که قابلیت تکرار خواهد داشت، بعد

اینطور می‌گفتیم که د رعینیت آن اشیائی که وجود دارند اینکه ممکن است قانون خاصی حاکم بر آنها نباشد را می‌گفتیم عینی ندارد ولی اول باید اینکه تناسبات و اوصاف به چه میزان باشد" پیدا شود و سپس معین کنیم که چه اوصافی را با چه تعداد و چه صورتی باید ترکیب کنیم تا آن تناسبات و اوصاف حاصل شوند در این صورت یک تفاوتی بین اوصاف جدول و اشیاء عینی قائل میشدیم و اشیاء عینی را می‌گفتیم از راه تجربه به دست می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حداقل مطلب برای رهایی از این بن بست این است که ما فرمول را مفروض قرار دهیم یعنی عقل برای کارکردن و گمانه فرمول مفروض درست میکند مثلاً اگر شما در صدد درست کردن چیزی باشید که صدا را برساند(تلفن) یکی از کارهایی را که در آزمایش انجام میدهید این است که یک اموری را فرض میگیرید (س: در اینجا انگار اصل آن را فرض میکنیم) اگر گفتید اولویتها از شرع است ولی نحوه دست یابی به آنها مفروض است با این اصل مفروض جلو میروید و فرضا میگوئید جواب نداد (و تلفن ساخته نشد) لذا اصل مفروض دومی را مطرح میکنید و با تکرار این امر تا جایی پیش میروید که به مطلبی دست پیدا کنید که جواب بدهد و در علوم تجربی به همین صورت است

برادر معلمی: برای قسمت آخر میتوان چنین کاری را انجام داد یعنی ما یک اموری را داریم و یک چیزی میخواهیم که صدا را انتقال دهد حال صحبت این است که آیا این چیز از چه راههایی به دست میآید؟ برای حصول آن یک اموری را با هم ترکیب می کنیم و با تکرار این آزمایش ها سرانجام به چیزی که مطلوبمان است نائل میشویم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در هر حال براساس یک امور مفروضی شروع به کار می کنید برادر معلمی: ولی اگر از ابتداء چنین مفروض را نداشته باشیم یعنی ندانیم که تلفن که در صدد ساختن آن هستیم چه ویژگی ای باید داشته باشد کارائی عملی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مقداری آن را نمی دانیم و نه اصل آن را و مقداری آنرا ندانستن غیر از اصل آن است در هر حال به نظر میآید که اولویتها یک اطلاعاتی را میدهد جدول ۱، ۲، ۳ هم یک اطلاعاتی را میدهد.

برادر معلمی: بفرض که بدانیم دستگاه مطلوب ما باید صدا را تقویت کند ولی اگر ندانیم که به چه مقدار باید تقویت کند باز هم کاربرد چندانی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر با برهان عقلی به این نتیجه رسیدیم که هرگاه بخواهیم یک چنین کاری بکنیم باید در ۱، ۲، ۳ ضرب شود...

برادر معلمی: ما اصولاً، ۲ و ۳ نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس ۱، ۲ و ۳ که در مباحث قبلی مطرح بود چه بود؟

برادر معلمی: اصولاً ما دنبال فرمول کمی هستیم و اگر ۱، ۲ و ۳ فرمول ما باشد دیگر لزومی ب بحث کمیت نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می‌گفتیم یک زمان ساز که یک مرتبه عوض شود همراهی دارد با

سه مرتبه عوض شدن دیگری و ۹ مرتبه عوض شدن سومی آیا مبتنی بر چه بود؟

برادر معلمی: ۱، ۲ و ۳ که در آنجا مطرح میشد یک امر فرضی بود و بر این مبنا استوار بود که ما یک چیزی را

واحد می‌گیریم و می‌گوییم تا واحد تکرار نشود ما کیف دوم را به عنوان کیف دوم قبول نداریم یعنی اینکه چرا

بعد از یک، دو قرار می‌دهیم دلیلش همین مطلب بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی وقتی که یک تکرار شد می‌گوییم دو حاصل شده است.

برادر معلمی: حال ممکن است گفته شود آیا بین ۱ تا ۱۲ اعدادی مثل ۱/۱، ۱/۲، ۱/۳ و... وجود ندارد؟ جواب

مثبت است چرا که حرکت تدریجی است ولی تا واحد تکرار نشود ما واحد جدیدی را قبول نداریم. این امر

یک تعریفی بود که عدد را به علامت تبدیل میکرد مثلاً وقتی جاده تهران و قم یک جا تابلو میزنیم کیلومتر

اول یک جا کیلومتر دوم.. و از آن هم کار می‌کشیم مثل این است که عدد را به علامت تبدیل کرده ایم.

حال در اینجا چند سؤال ممکن است مطرح شود یکی اینکه چرا اصولاً "کیلومتری" تقسیم می‌کنید و

فرسخی یا مایلی تقسیم نمی‌کنید؟ دوم اینکه از این ۱، ۲ و ۳ و علامتی است استفاده دیگری

می‌خواهیم بکنیم یعنی می‌گوئیم آنها را باید در یک اموری ضرب کنیم به نحوی که معین شود که اگر از این

یکی آوردیم از دیگری دو تا بیاوریم نه اینکه صرفاً بگوئیم برای نشان دادن میزان نزدیکی به مقصد یک

سری علامت می‌گذاریم و فرقی هم نداشته باشد که بر اساس کیلومتر، مایل یا غیره باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصولاً میتوان برای آن اسم خاص دیگری گذاشت ولی در هر حال کارائی

دارد و میتوان با آن کار کرد.

برادر معلمی: کارائی دارد ولی با آن کاری که ما می‌خواهیم فرق دارد کاری که ما به دنبال آن هستیم از این راه به دست نمی‌آید چراکه این جنبه علامتی دارد ووقتی ما می‌خواهیم آنرا بصورت تعداد مطرح کنیم، علامت را نمیتوان تعدادی تقسیم کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تعدادی تقسیم کنیم چه میشود؟ بفرض محال که چنین چیزی رخ دهد چه اشکالی دارد؟

برادر معلمی: اموری به دست می‌آید که معلوم نیست که ما به دنبال همینها بوده ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا با علاماتی که قرارداده اید متناسب است یا نه؟

برادر معلمی: حاصل همین فرمول ما هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس میتوانیم حاصل فرمولمان را در عینیت جاری کنیم اگر این فرمول بصورت تخمینی با مطلوبهای شارع رابطه داشته باشد معنایش اینست تبعیت صورت گرفته است.

برادر معلمی: همه صحبت در همین تخمین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تخمین لزومی ندارد که عددی باشد ولی اولویتی را که شارع گفته، با توجه به سعه فهمان جاری کرده ایم.

برادر معلمی: در کجابه سعه ی فهمان این امر را انجام داده ایم؟ یعنی بفرض که فرموده باشند که این

مهمتر از آن است ولی چرا ما به این دو برابر آن بها بدهیم؟ آیا مهمتر بودن حتما معنای دو برابر بودن

میدهد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر مطلب تخمینی نباشد بلکه تحقیقی باشد چه تفاوتی با تخمینی

دارد؟

برادر معلمی: تخمین باید امری باشد که نزدیک به واقعیت باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک نوع مشابهت و نسبتی داشته باشد، حال وقتی میگوئید این را اولی قرار داده ام آنگاه که آنرا در جایی سه برابر اهمیت دارد قرار می دهید واقعا آنرا اولی قرار داده اید و نه مساوی.

برادر معلمی: ما آن را اولی قرار داده ایم ولی معلوم نیست که آن اولی قرار داده ام آنگاه که آنرا در جایی که سه برابر اهمیت دارد قرار می دهید واقعا آنرا اولی قرار داده اید و نه مساوی.

برادر معلمی: ما آن را اولی قرار داده ایم ولی معلوم نیست که آن اولی قرار دادنی که مد نظر شرع است همین باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا نماز شما معلوم نیست که همان است که شرع قرار داده است؟ آیا اینکه میگوئیم باندازه سعه ی قدرتمان این را اولی قرار می دهیم و این اولویت را محقق کرده ایم درست است یا نه؟ یعنی آیا ما میتوانیم اموری را مفروض قرار دهیم و همان مفروض را هم در خارج جاری کنیم.

برادر معلمی: این مطلب تا یک حدی درست است ولی مطلق نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اینصورت با همین جدول ۱، ۲ و ۳ هم ممکن است که کارکرد یعنی اگر کسی در تخصیص الگوی بودجه همین جدول ۱، ۲ و ۳ را میزان قرار دهید و فرضا به فرهنگ سه هزار تومان به اقتصاد هزار تومان و به ولایت ۹ هزار تومان تخصیص دهد این امر به یک نسبتی در خارج اثر دارد در اینصورت رابطه این مطلب با اولویتهای کیفی تنها که از وحی مشخص شده به گونه ای نیست که منفصل حقیقی باشد و هیچ نحوه ربط نداشته باشد بلکه یک نحوه اولویتی که در آنجا ذکر شده در اینجا مراعات شده ولی معلوم نیست که آیا این اولویت عین همان اولویتی است که شرع خواسته یا عین آن نیست.

برادر معلمی: این معلوم نبودن با مطلب اولی خیلی فرق دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت است که شما میگوئید احل ال...البیع و حرم الربا یعنی در اولویت شما اولویت را به بیع می دهید ولیکن یک وقت است که میگوئید اولویت با ریاست و بیع تابع آن است. شما در اولویت یک نسبتی از اولویت را رعایت کرده اید حال آیا این اولویت مطابق با آنچه مدنظر شرع است

میباشد یا نه، بحث دوم است بحث اول این است که آن اولویت و نظر شرع به یک نسبتی جاری شده است مثلاً وقتی میگوئید کفار شهوات را بر عبادات ترجیح میدهد و در انسان شناسی چنین میگویند که زاری و گریه کردن انسان تخلیه کمپلکس های روحی است که راه منطقی اجتماعی برای ارضاء خودش را پیدا نکرده و آن شهوات ودانسینگ ها و آوازه ها اره منطقی خالی شدن آن کمپلکس هاست لذا پارک بازی را گسترش میدهند در کنار آن یک بازی رقص برقرار میکنند و مرتباً دعوت به شهوات میکنند و برای مردم به فرا خورحالشان جایگاه عیش و عشرت فراهم میکند ولی شما اینطور نمی گوئید بلکه در مقابل دستور ساختن مسجد حسینی و غیره را بدهید و اینها دو تا دستورالعمل است و همینکه دوتا است یک نسبتی به شرع دارد و لذا همینکه ولایت را اولی قرار دادید و گفتید "مانودی شیئی بمثل الولاية" یک نحوه اولویت به آن داده اید حال اینکه به چه میزان به آن اولویت بدهید را نمی دانید ولی در عین حال این را میدانید که سه برابر اهمیت دادن هم اهمیت بیشتر به ولایت دادن میباشد و در جدول زمانی تان این اهمیت را ملاحظه می کنید ولو اینکه کیل آن به صورت مفروض باشد. همین امر در عمل مرتباً تصحیح میگردد و نسبت تقریب آن بالا میرود.

حال بفرض که چنین عمل نکنیم آیا راه دیگر چیست؟ یعنی هر گاه شما بخواهید بصورت فلسفی فرمول عددی را از عقل به دست آورید راهی جز این ندارید، یعنی اگر مفروض اول این است که باید از وحی به دست آید خوب چه بهتر ولی اگر مفروض این باشد که عقلاً باید به دست آید طبیعی است که عقل ممتنع است که اشیاء را کماهی بشناسد، یعنی محال است که عقل بتواند همان چیزی که مد نظر روحی است را به دست آورد و الا مستغنی از وحی میشویم ، یعنی عقل هر عددی از هر فلسفه ای که به دست آورد صحیح است که بگوئیم آن عدد عدد مطابق با نظر وحی نیست.

برادر معلمی: اینکه مطابق صد درصد با نظر وحی نیست درست ولی در یک جا هست که این تطابق بالمره ملاحظه نمی شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: میتوان یک دسته بندی نمود و اینطور گفت که هر قدر به اقتصاد بها میدهید، از عدد ۱ تا ۹۹ باشد و هیچوقت به اقتصاد بیشتر از ۹۹ بها نباید داد، عدد دوم هم از ۱۰۱ تا ۱۹۹ شروع میشود و مبین این است که هیچ وقت نباید به فرهنگ از ۱۰۱ کمتر از ۱۹۹ بیشتر تخصیص داد، در مورد ولایت هم نباید هیچگاه کمتر از ۲۰۱ و بیشتر از ۲۹۹ بها داد این مفروض خود به خود معنایش این است که ولایت را اولویت داده اید، فرهنگ را در قسمت ثانی قرار داده اید ولو اینکه عدد خاصی را برای آنها مطرح نکرده باشید.

برادر معلمی: یک وقت ما میگوئیم: هر وقت به اقتصاد دادید به فرهنگ ۲ و به ولایت ۳ بدهید یک وقت است که میگوئیم به اقتصاد کمتر از ۱۰، به فرهنگ از ۱۱ تا ۱۹ و به ولایت از ۲۰ تا ۲۹ بدهید یعنی آن چیزی که واحد است را عوض میکنیم بدان معناست که برای این واحد نه شرعا چیزی برابمان روشن شده که واحد یعنی ۱، ۲۲ یا ۲۰ و نه عقلا میتوانیم آنرا تخمینا متناسب با وحی بدانیم بلکه صرفا یک اعدادی را مطرح کرده ایم یعنی تخمین باید با یک چیزی سازگار باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای روشن شدن تخمین سه رقم اعداد را ذکر می‌کنیم یکی اینکه به اقتصاد ۱ به فرهنگ ۲ و به سیاست ۳ بدهیم یعنی هر یک تومانی که به اقتصاد داده میشود دقیقا دو برابر آن به فرهنگ و سه برابر آن به سیاست داده شود دوم اینکه از ۱ تا ۱۰ میزان بها دادن به اقتصاد باشد از ۱۱ تا ۹۹ میزان بها دادن به فرهنگ و از ۱۰۱ تا هزار هم میزان بهادادن به سیاست باشد. در اینجا سه تا طیف مشخص میشود که در آن طیف سیاست خیلی بزرگ است به گونه ای که هر گاه یک تومان به اقتصاد میدهیم باید حداقل ۱۰۱ تومان به سیاست بدهیم و ماکزیمم بهایی که به اقتصاد داده میشود ۹ تومان است در حالیکه ماکزیمم بهای ولایت ۹۹۹ تومان میباشد نحوه سوم اینست که در جدول سه به سه تقسیم شود بطوری که اولی از ۱ تا ۳ باشد، دومی از ۳ تا ۹ و سومی از ۹ تا ۲۷ باشد در این سه رقم اعداد یک چیز قدر یقینی است و آن اینست که در هیچکدام به اقتصاد بیشتر از فرهنگ و به فرهنگ بیشتر از سیاست بها داده نشده است و وارونه آن نیز صادق است حال با یکی از این مفروض ها میتوان شروع بکار نمود و میتوان چنین

گفت که این مفروض بر عکس نظریان شارع نیست و حتی در آن به جهتی که به سیاست بهای بیشتری بدهد هم هست و تناسبات تخمینی آن (یعنی معنای بیشتری و کمتری که در تخمین گفته میشود در آن هست و) درست است ولی بیشتری و کمتری خاص نیست، بنابراین اگر عقلی بخواهیم این را به دست آوریم راهی جز این نداریم و ممکن نیست به چیزی برسیم که بتوانیم بگوئیم لزوما نظر شرع هم همین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: .. آیا صحیح است که ما بگوئیم هم حکم مستنبطه است و هم موضوع حکم مستنبطه است حکم یعنی وجوب نماز و وجوب یعنی ترک غیر یعنی این را انجام بدهیم هم مستنبطه است یعنی این نماز چیست و چگونه است یعنی جدول ترکیب آن را هم داده اند که از چه چیزهایی ترکیب میشود گاهی هم میگوئیم جدول ترکیب رانداده اند در این صورت نفس اعداد زمانی باید از وحی به دست آید چرا که جهت معنای مطلوبها به اوصاف است و مطلوب به وصف غیر از مطلوب به عدد است) و فرمول تقریب آن نیز از وحی به دست میآید و به ذهن نمی‌رسد که منهای بحث ابجد چیز دیگری در این زمینه داشته باشیم یعنی اگر شما به عرفا رجوع کنید ملاحظه می‌کنید که در باب عدد میگویند عدد مربوط به علم جفر است کما اینکه اگر به فقها هم رجوع شود و از عدد سؤال گردد، بحث خود عدد و کم را در خود فقه نمی‌دانند بلکه صرفا نصاب زکوة و خمس و عدد رکعات نماز و غیره از مطرح می‌کنند اما نفس عدد را موضوع فقه نمی‌دانند عرفا نیز عدد را موضوع عرفان نمی‌دانند و در معارف اسلامی تنها جایی که از عدد بحث شده است علم جفر است و در جای دیگری از معارف صحبت از علم اعداد نیست، یعنی در جای دیگری غیر از ابجد نمی‌توان پایگاه دیگری برای اعداد پیدا کرد البته به کار بردن عدد در ترکیبات غیر از بحث از نفس عدد است چرا که اعداد را در ترکیب در فقه و عرفان هم میتواند ملاحظه کنید یعنی ترکیب نماز با عدد سروکار دارد ولی این یک مفهوم ترکیبی است و معنای اولویتی ندارد فرضا در نماز یک رکوع دو سجده و یک قیام و غیره وجود دارد.

برادر معلمی: البته در بعضی مواقع هم عدد اولویتی داده اند مثلا چنین گفته اند که یک رکعت نماز در کعبه برابر چند رکعت نماز در غیر آن است و این یک امر ارزشی است و یا یک روز روزه در ماه شعبان برابر است با

چندین برابر روزه در غیر آن و اینها همه ارزشی است و تعیین ارزش میکند که این چیز ارزشش چند برابر ارزش آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید دید که آیا این ارزشها که مطرح میشود واقعا اعداد مجموعه ای است؟

برادر معلمی: ممکن است با آن مجموعه هم ساخت ولی اگر منظور این باشد که به صورت مجموعه ای ساخته شده باشد در این صورت دیگر نیازی به این مباحث نبود و از آن استفاده میکردیم ولی همانطور که در بحث عدد هست در رابطه با بحث ارزش نیز ملاحظه میشود که اولویت را مطرح میکنند، مثلا اگر فرزند انسان در زمان حیاتش تهیه شود بهتر از آن است که فرزندانی از او پس از فوتش شهید شوند و ارزش همه اینها را میتوان مشخص کرد اینها بحث ارزشی است که در مقابل تعدادی است مثل همان تعداد رکعتهای نماز که هر رکعتی همراه با دو سجده میباشد که در اینجا ارزش نیست بلکه ترکیبی است چرا گفته نشده که یک رکوع برابر چند سجده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این اعداد ارزشی که شما ذکر کردید از قبیل اعداد ارزشی در سیاستگذاری است؟

برادر معلمی: بله در سیاستگذاری اگر کسی روزه بدهکار باشد بحث از این میشود که آیا در چه ماهی روزه بگیریم و با کمی اندیشه روزه اش را در ماه شعبان میگرد و همین امر به معنای سیاستگذاری اوست که معین میکند در چه ماهی روزه بگیرد و یا فرضا اگر بخواهد بین زیارت امام رضا(ع) و امام موسی کاظم(ع) یکی را انتخاب کند چنانچه در جایی از امام زمان(ع) روایت باشد که کسی که جد ما را در طوس زیارت کند ثواب حجم دارد طبیعی است که زیارت امام رضا (ع) را ترجیح میدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به هر حال دو احتمال هست: یا میگوئید که نظام سازی این ارزشها را هم ما باید صورت بدهیم و یا میگوئید اینکار مانع است و آنرا باید فقها انجام دهند، کدام مد نظر است؟

برادر معلمی: ما هنوز عددی را مطرح نکرده ایم ، منتهی چون شما فرمودید اعداد در زمینه فقه ترکیبی هستند و نه ارزشی ، ما هم در مقابل چند مثال آوردیم که در اینجا ها هم اعداد ارزشی ملاحظه میشود، حال اینکه نظام ارزشی را ما میتوانیم به دست آوریم یا فقها یا غیره بحث دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال آیا نظام سازی کار فقهاست یا کار موضوع شناس؟

برادر معلمی: اگر یک چیزی بخواهد نقلی باشد کار فقیه است که آنرا استنباط کند که فرضا این چیز دارای این ارزش و آن چیز دارای فلان ارزش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر فقها یک چنین چیزی را استنباط نکرده اند چه باید بکنیم؟ آیا باید منتظر فقها شویم و کار را تعطیل کنیم یا اینکه خودمان برویم فقیه شویم و بحث را کنار بگذاریم؟ به هر حال چه باید بکنیم؟

برادر معلمی: اگر همین امروز صبح بیایند و به ما بگویند مملکت را اداره کن آیا این بحثها ضرورتی هم پیدا میکند؟ طبیعی است که لازم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با دقتی که در استنباط فقها و عرفا و علمای اخلاق کردید شما مجموع به صورت قدر متیقن میدانید که یک چیز مورد استنباط واقع نشده است و نیز میدانید که اجتهاد جدید در این مورد در کوتاه مدت به درد نمی خورد، در این صورت آیا موضوعی که موجب معطلب میشود را چرا طرح کنیم؟ اینکه بعدا فقها به دست می آورند یا خودما فقیه میشویم و به دست می آوریم درست ولی الان چه کنیم؟ آیا ما الان یک تخمین عقلی میتوانیم بزنیم یا نه؟

برادر معلمی: اولاً خود همین اجمالها بسیار مهم است یعنی اینکه ما بفهمیم که این امور اصولاً نمیتواند و نباید از وحی به دست آید یا اینکه بفهمیم که باید از وحی به دست آید ولی فعلاً فرصت استنباط آن نیست مطلب بسیار مهم و تعیین کننده ای است چرا که اگر اصولاً چنین چیزی از وحی به دست نیاید حتی اگر یک فقیه هم در صد استنباط آن از وحی باید به دست آید ما فعلاً به بصورت اضطراری اعمالی را انجام میدهیم ولی برای در مسیر صحیح قرار گرفتن نیز باید اقداماتی انجام بدهیم و فرضا فقها را ترغیب میکنیم

که دنبال استنباط آن باشند و در صورت هم که عقلی باشد هر چیزی که در ابتدا به ذهنمان رسید که به عنوان تخمین صحیح نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهتر است در میزان صحت اولین تخمین و تئوری که مطرح میکنیم دقت نکنیم و همینکه فلسفه ای داشته ایم و بر اساس آن به عدم انفصال و اتصال تکیه کرده ایم و به جهت و زمان و مکان و سایر جداول و اینکه فرضا رابطه سرعت و شتاب و نرخ شتاب و تغییر ماهیت شیئی با تغییر نرخ شتاب و غیره رسیده ایم توجه کنیم که اینها در عین حال یک تخمین مادی هم نیست بلکه یک تئوری و یک فرضیه است. یعنی بر اساس آن مبانی فلسفی یک تخمین ابتدائی زد شده است و بهتر آن است که همین تخمین ابتدائی را تا آخر ادامه دهیم و وقتی تا آخر رفت روی آن کار کمی صورت بگیرد، بعد از این میتوان برای بار دوم مطلب را از اول شروع کرد و در آن تخمین اولیه دقت مجدد بنمائیم.

برادر معلمی: اتفاقا الان بار دوم است که این مباحث مطرح میشود، ابتدا براساس ۱، ۲، ۳ جلو رفتیم و به شکل روبرو شدیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مشکل کجا بود؟ آیا اشکال مربوط به تخمین ۱، ۲ و ۳ بود یا راجع به امور دیگر؟

برادر معلمی: مربوط به ۱، ۲، ۳ نبود ولی نیاز به اموری پیدا کردیم که باید فقهاء آنها استنباط بکنند چون فقهاء این را استنباط نکرده بودند، در آنجا هم خودمان به صورت تخمینی مطالبی را طرح کردیم یعنی در مورد مباحث اخلاقی و مراتب آن باید تخمین میزدیم و تخمین در این امور بود که ما را با مشکل روبرو کرد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در مبحث اخلاقی که کمیت لازم نیست.

برادر معلمی: اصولا خود اینکه ترکیبات و ترتیب اخلاق چیست راهم نتوانستیم به دست آوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی مفروض شد که اخلاق، احکام و تکنولوژی جهت ساز باشند.

برادر معلمی: ولی سیر رشد و مراتب اخلاق را نتوانستیم به دست آوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک بحث در این باره داریم که آنها را چگونه ترکیب کنیم و یک بحث مربوط به کمیت است و بحث سوم در رابطه با کیفیت است. اگر ما کمیت مفروضمان را تمام کنیم راحت می‌توانیم به کیفیت بپردازیم. در مرحله قبل وقتی به کیفیت پرداختید چون در صدد بودید که به یک امر صد درصد لازم است و گفتیم بروید جلو تا ببینیم چه میشود، برای ما از اول کار پیش از اینکه اولین کتاب اخلاقی را باز کنید روشن بود که چیزی در انجا پیدا نمی‌شود والان هم اگر تمام فقها را با همدیگر نیز یک جا قرار دهید دلیلی ندارد که فرضاً حضرت آیه ... گلپایگانی (که من ایشان را فقیه و مجتهد و شاگرد حاج شیخ عبدالکریم و یک فرد فاضلی میدانم) با شنیدن پذیرش ولایت امر توسط حضرت آیه ... خامنه ای، سجده شکر کند مگر اینکه از اطلاعات حوزه مدیریت بر زمان و مکان بر نیاید. والا اگر مطلبی که موضوع کار خود ایشان باشد. از او سؤال شود بسیار آسان جواب میدهد ولی سجده شکر کردن ایشان برای اینکه این مطلب از عهده ایشان بر داشته شده بدان معنی است که از این معارف تصرف در زمان و مکان بر نمی‌آید. (توجه شود که منظور از معارف به معنای مستنبطات موجود حوزه است) کما اینکه اگر این مفهوم از عرفان هم به دست می‌آید خود حضرت امام راه آن را هموار میکردند. بنابراین از اول کار که شما سراغ کتب اخلاقی رفتید ما به نظرمان می‌آمد که جواب ما را نمی‌دهند. اگر چه نفس خود این رفتن و یقین به عدم جواب خود مطلبی است حال هم وقتی میفرمائید از اینها میتوان یک نظام ساخت به ذهن ما میرسد که این امر از فقهاء که بر نمی‌آید و سؤال از هیچ فقیه نیست که بپرسی و بتواند جواب دهد بالاتر از این حتی به نظر من از علم اصول موجود حوزه نیز این مطلب به دست نمی‌آید، بلکه لازمه این امر یک فقاہتی خاص است همینکه علم جفر به یک کتاب تبدیل نشده است دال بر همین مطلب است چرا که حتی در کوچکترین فروعات نماز و طهارت کتابها نوشته شده است. در شکایات آنها شکایاتی که به ندرت رخ میدهد، کتابها نوشته شده است ولی نفس عدم وجود کتابی در زمینه اعداد، تمام کننده مطلب است. مثلاً در این کشور دوبار قانون اساسی نوشته شد و در هیچ کدام از آن کسی نگفت که فرضاً بر اساس کتاب شیخ مفید یا شیخ صدوق یا علامه حلی یا مجلسی یا غیره باید طبقه بندی ارزشها در قانون اساسی چنین یا چنان باشد و

همین نگفتن دال براینست که چنین چیزی در وضع فعلی وجود ندارد و دیگر نیازی به فکرو تحقیق هم ندارد. به هر حال برای ما مثل روز روشن است که چنین چیزی فعلا وجود ندارد و عرض من اینستکه امر تواتری را که آقایان استناد به آن می‌کنند یقین بر آن اقل بر یقینی است که ما نسبت به این امر داریم یعنی اگر آنها میگویند خبری که با رشته متصل ۳۵ یا ۷۰ نفر بصورت تمام شود متواتر است ما اعظم از آن ملاحظه می‌کنیم و علاوه بر این چیز دیگری را هم مشاهده کرده و بر این مطلب قطع داریم و آن اینکه می‌بینیم فضلاء مجتهد حوزه تحلیلهای اجتماعی و موضعگیریهای اجتماعی که میکنند مبانی صحبت‌هایشان در استفاده از آیات و روایات بر اساس مکتبهای غیر اسلامی است. یعنی یکی بر اساس دموکراسی صحبت میکند و دیگری مبنای سوسیالیسم حرف میزند و هیچکدام مستند متون رسیده صحبت نمی‌کنند البته این بمعنی بی دین بودن اینها نیست و فرضا ما شکی داریم که مرحوم صدر هم آدم مطلع از مباحث حوزه و هم آدم بسیار متدینی بود و در عین حال بسیار هم دلسوز نسبت به اسلام بود ولی آنگاه که بحث کار بمیان میکشد، در پی آن است که اثبات کند که کار علت ارزشی افزوده و علت مبادله است. بنابراین ما یقین داریم که این مطلب را فعلا نمی‌توان از حوزه موجود به دست آورد و از همین امر متوجه میشویم که از این روش برخورد با متون چیزی جز آنچه موجود است به دست نمی‌آید، حتی اگر همه آنچه که درباره فرضا زمین گفته شده و فتاوی همه بزرگان را کامپیوتری کنند (چنانچه ظاهرا چنین مرکزی مشغول به کار است) این امر برای کار حکومت است ولی معلوم نیست که این امر چه ربطی به حکومت دارد چرا که هیچکدام از کسانی که فتوی داده اند وبخصوص علمای اعلم د ر اعصار مختلف اینطور نیست که متونی را ندیده باشند و نسبت به زمین این فتوی را داده باشند بلکه در عین ملاحظه همه متون این فتوی را داده اند لذا حتی اگر همه فتاوی را روی هم نیز بریزند و از کامپیوتر هم استفاده کنند باز متوایی به دست می‌آید که شبیه یکی از نظریات قبلی است البته گاهی عکس آن هم صادق است یعنی وقتی ابلیس بخواهد برای مثل منی و یا آقای معلمی وسوسه کند وسوسه اش از همین باب است که نگذارد کار جلو برود وسوسه ما فقط در بیکاری نیست. هر کسی را طوری وسوسه میکند بلکه من که آدم تنبلی هستم به چرت زدن وسوسه میکند آقای

معلمی که آدم پرکاری است به طور دیگری وسوسه میکند و به نوعی در برابر هر یک از ما سنگی قرار میدهد. واما نظر فقها در رابطه با اعداد ارزشی اینست که آن را اصولا ارشادی میدانند و آنرا ملاک حکم نمی‌دانند. یعنی حتی یک فقیه هم پیدا نمی‌شود که حد غیبت را ۳۶ برابر زنا قرار داده باشد یا حد ربا را ۷۰ برابر زنا قرار داده باشد و یا بگوید اگر کسی یک درهم برا بدهد بلا فاصله اعلام شود و دلیل بیاورد که چون حکم آن ۷۰ برابر حکم زنا محرم است فقها تنها حمل بر این می‌کنند که شدت یا تضعیف اهتمام به این لسان خاص تقریب شده است. همینطور دیده نشده که وقتی از یک فقیه حکم غیبت پرسیده میشود اینطور جواب دهد که چون غیبت ۳۶ برابر زناست و حداقل حد زنا ضربه شلاق است حد غیبت فرضا ۳۶۰۰ ضربه است. بنابراین اعداد از نظر فقها ربطی به ارزش ندارند و از لسان فقها چنین چیزی به دست نمی‌آید. بنابراین یک دسته اعداد ترکیبی هستند و نمی‌توان با آن نظام سازی کرد و یک دسته از اعداد هم ارزشی است که ایراد فوق به آن وارد است و لا اقل اینست که با لسان فقهای فعلی میسر نیست

برادر حسینیان: در جدول کیفی که اشکال نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جدول کیفی یعنی همان مراحل که بصورت خیلی اجمالی در احکام ، اخلاق و غیره وجود دارد. از این هم بالاتر بعضی از فقها نظرشان اینست که معین کردن عدد جز در اعداد ترکیبی (مثل اینکه نماز چند رکعت است یا چند سجده دارد و غیره) نمی‌تواند مستنبط باشد و اگر بخواهد مستنبط باشد بدعت میشود یعنی میگویند شما باید نمازها مستحبی بخوانید فرضا در نوافل ماه رمضان هزار رکعت نماز بخوانید ولی اگر آن را دستورالعملی کردید و بصورت عددی طوری گفتید که فلان فرد با توجه به سنش بهتر است این نوافل را بخواند و بجای آن فلان کار را انجام دهد این امر چیزی جز بدعت نیست. به هر حال اگر به عنوان یکی از تخمینها در برنامه ریزی بنابراین باشد که بحث کمیت را هم داشته باشیم آیا این بحث چه نسبتی با شرع دارد؟ آیا عرفی محض است؟ حسی محض است؟ عقلی محض است؟ یا نقلی است؟ پس اگر یک الگوبا ساده ترین تخمینها درست شود و هر جا هم که به مانع بر خورد کردیم ب حداقل اکتفا

کنیم ونه به حداکثر و باهمین شیوه یکبار درست کردن الگو را تمرین کنیم و به آن اکتفا نکنیم بلکه برای بار دوم از اول تا آخر آن را دقت مجدد کنیم شاید این نحوه عمل کردن بهترین راه رسیدن به الگو باشد.

برادر معلمی : به نظر می‌آید که بحث مقداری موضعش گم شده است و حال آنکه بحث چنین بود که ابتدائاً شما فرمودید که در رابطه با اعداد ارزشی در وحی چیزی گفته نشده است و در مقابل بنده با چند مثال اعدادی ارزشی را که در شرع مطرح شده عوض کردیم پس از این مطلب چند صورت به خود گرفت که اگر این امر ارزشی است آیا آن را باید فقیه به دست آورد یا ما خودمان؟ اگر فقیه به دست می‌آورد فعلاً چنین امری وجود ندارد و اگر خودمان..... باید ۴۰ سال کار فقه‌ای انجام دهیم. ولی به نظر می‌آید که اصل بحث در جای دیگری است. یعنی به فرض که دو مطلب فوق هم درست باشد مطلب اساسی که روشن شدن آن از اهمیت وافر بر خوردار است اینست که آیا این امر منطقی است از وحی به دست آید یا اصولاً نمی‌تواند از وحی به دست آید؟ اگر بفهمیم که از وحی باید بدست آید وظیفه ما این میشود که با نهایت تلاش خود آنرا به دست آوریم و یا حداقل صحبت را تمام کنیم ولو اینکه فعلاً هم چیزی از آن را نداشته باشیم و مجبور شویم براساس امری عقلی جلو برویم اما در هر حال به فکر پیدا کردن آن از وحی و هموار کردن راه آن می‌باشیم و اما اگر بفهمیم که نباید از وحی به دست آید بحث دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظر فعلی فقها اینستکه این امور کمی خاص بوده و مربوط به عرف و متخصصین می‌باشد.

اگر به این نظر بخواهیم اکتفا کنیم نتیجه اش اینست که اداره امور مربوط به کارشناسهاست و اصولاً بحث ما هم امر بیخودی میشود. یعنی اگر صرفاً و بصورت جزئی بخواهیم به اینکه "علم را از چنین هم که شده بردار و بیاور و عمل کن" و غیر تکیه کنیم، لازمه اش اینستکه ما کاری به کار برنامه ریزی و الگو نداشته باشیم و آن را به کارشناسان روز بسپاریم اما اگر چه ماهم در شرایط فعلی کار کارشناسی روز را ضروری میدانیم آنها هم باید کارشان را انجام دهند ولی ما به دنبال کار دیگری هستیم بنابراین ما در بحثمان کاری به اینکه نظر

فقهاء فعلی چیست نداریم(س: آیا بحث اینست که در شرع مقدس لارطب ولا یابس الافی کتاب مبین؟)

عمده بحث ما اینست که آیا از کتاب و سنت چنین چیزی (برای بشر غیر معصوم) به دست می‌آید یا نه؟
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به صورت کلی همه چیز از شرع به دست می‌آید و در ادراک افراد هم
نمیشود که راه بر او بسته باشد و درعین حال چیزی تکلیف او شود. اما اینکه آیا برای کار فعلیمان هم چیزی
داریم یا نه مهم است.

برادر معلمی: بحث فعلیمان اینست که آیا یک چیزی باید از وحی به دست آید یا منطقا نمی‌تواند از وحی به
دست آید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای این امر باید دوتا چیز تمام شود یکی اینکه علمای فعلی حوزه در
رابطه با این مطلب خاص کمک چندانی نمی‌توانند به ما بکنند

برادر معلمی: ما در قدم فعلی به مطلب فوق کاری نداریم و بحث ما در اول این نیست و بلکه زمانی این بحث
پیش می‌آید که ما اثبات کرده باشیم این مطلب باید از وحی به دست بیاید که ما اثبات کرده باشیم این
مطلب باید از وحی به دست بیاید آنگاه است که سؤال پیش می‌آید که آیا فقها فعلی آنرا استنباط کرده اند یا
خیر اما اگر اثبات شود که اصولا چنین چیزی از وحی نمی‌تواند به دست آید سؤال فوق موضوعا منتفی
است. مثلا اینکه روز ظهور حضرت چه موقعی است، امری است که محال است که آنرا بتوان از وحی(توسط
افراد غیر معصوم) به دست آورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چیزی که از وحی به دست نیاید مکلف به هم نیست

برادر معلمی: اتفاقا مکلف به هم هست. یعنی اگر ما بفهمیم که حضرت فلان روز ظهور میکنند کارهایمان را
به گونه خاصی تنظیم می‌کنیم که با روز ظهور هماهنگ باشد و تکلیفمان طور دیگری میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مطلب تمام است که امر اداره مسلمین از ضروریات است و اصولا
چیزی وجود ندارد که مانسبت به آن مواخذه شویم و دستوری راجع به آن نرسیده باشد (س: بطور مستقیم؟
(البته ممکن است بصورت مستقیم نباشد ولی قابل استنباط از سنت را دارد و فقیه با کار عقلی آن را به

دست می‌آورد. یعنی عقل در خدمت وحی می‌تواند به آن دست یابد. ولی آیا فعلا کار ما چیست و چه باید بکنیم؟

برادر معلمی: اگر معلوم شود که یک چنین اموری ممکن است که از وحی هم به دست آید در اینصورت تکلیف ما این میشود که ضمن اینکه به کارهای فوری و فوتی و اورژانسی میپردازیم باید برای استنباط آن امر از وحی نیز برنامه ریزی دقیقی بنمائیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکی از کارهای مهم مسلمین که زمین مانده اینست که هرچه زودتر بتوانیم چیزی را ارائه بدهیم و الگوی برنامه ریزی اجمالی درست کنیم

برادر معلمی: اگر بنا باشد چیزی از وحی به دست آید در قدم دوم چنانچه ملاحظه کردیم فعلا نمیتوانیم آن را از وحی به دست آوریم باید دید که آیا شرعا بهترین کاری که باید انجام دهیم چیست؟ حال اگر انجام بهترین کار را باید عقلا به دست آوریم و معیار و محکهای اجمالی هم داریم که عمل بنمائیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در ظرف کاری ما هیچ معیار اینگونه ای نداریم. یعنی اگر ما کارمان را عوض کنیم و در بحث فلسفه حاکم بر نحوه استنباط مشغول شویم یک کار دیگری داریم که به گونه دیگری است ولی در ظرف کاری فعلی باید اینکار را جلو ببریم.

برادر معلمی: بنابراین اگر به این نتیجه رسیدیم که مطلب فوق عقلی است سؤال میشود که آیا فرمول اینکار عقلی چیست و به صرف اینکه یک تخمینی در ابتدای کار بزنیم نمیتوانیم عمل کنیم و کفایت نمی‌کند بلکه باید دقت کنیم که آیا تخمینهای دیگری هم ممکن است یا نه.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بخواهیم به این تخمینها اکتفا کنیم حتی ت ۲۰ سال هم از آنها خارج نمی‌شویم چرا که انواع مختلف احتمال را میتوان بررسی کرد. لذا باید اولین تخمین که به ذهنمان میرسد را تا آخر جلو برد.

برادر معلمی: تا آخر جلو نمی‌رود چرا که در قدم دوم که میخواهد با چیز دیگری هماهنگ شود آنجا هم باید بگوئیم تخمین میزنیم که با آن هماهنگ است و در قدم سوم هم همینطور و تا آخر چیزی جز تخمین

نداریم و آنگاه که بر اساس آن عمل کنیم و نتیجه ندهد معلوم نمی‌شود که اشکال از کدام تخمین است. چرا که تناسبات اجمالی آن را هم باید مدنظر قرار دهیم و تنها در یک جا از تخمین استفاده کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی با یک تخمین تا آخر کار جلو رفتیم قدم بعدی که اجرا نیست بلکه یک هیئت تخمینی خاص به دست می‌آید که برای بار دوم دقیقتر میشود.

برادر معلمی: مثلاً وقتی ما می‌خواهیم از قم خارج شویم و در مقابلمان ۴ راه وجود دارد قدم اول اینست که تخمینی و یا بصورت شیر خطی معین کنیم که کدام راه را برویم. فرضاً اگر مشخص شد که باید از طرف جنوب برویم اگر در این راه وقتی به چهارراه دیگر رسیدیم در قدم دوم هم شیرو خطی راهی را انتخاب کنیم و این امر را تا آخر ادامه دهیم چنانچه در پایان راه به مقصدی رسیدیم که غیر از تصورات ما از هدفمان است معلوم نمی‌شود که کدامیک از راههای قبلی را اشتباه آمده ایم چرا که بین اینها هیچ تناسبی وجود ندارد چرا که همه آنها تخمینهای بدون تناسب اندو

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تخمین رتبه ای از تناسب است.

برادر معلمی: ما هم در همان رتبه بحث داریم که آیا این رتبه را با چه چیزی می‌سنجیم و می‌گوئیم تناسب دارد یا ندارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بعد مطلق نیست. منفصله حقیقه نیست.

برادر معلمی: از کجا بفهمیم که منفصله نیست اگر کسی یک تناسبی مثل ۶، ۱۴، ۲۶ را قرار دهد چرا این تناسب صحیح است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکبار همین ۶، ۱۴، ۲۶ رامینا قرار داده و تا آخر کار جلو می‌رویم و بعد اگر در یک جایی رسیدیم مجبور می‌شویم که اعداد خاص دیگری را قرار دهیم.

برادر معلمی: اینکه اعداد خاص دیگری را مجبوریم قرار دهیم خود ش فرمول می‌خواهد زیرا سؤال میشود که چرا مجبورید این اعداد خاص را بگذارید و بصورت اتفاقی اعدادی را انتخاب نمی‌کنید؟ و اما اگر متناسب با اعداد اولی پیدا میشوند باید تناسب را تعریف کرد که در چه صورتی با این اعداد تناسب دارند و ملاک و

فرمول آن چیست؟ علاوه بر این بحث تخمین صرفاً در کمیت هم نیست بلکه در کیفیت هم ممکن است مطرح شود مثلاً وقتی میگوئیم ۱، ۲، ۳ نسبت رابطه آنها چند احتمال ممکن است مطرح شود (والا حتی نمی‌توان آزمایش هم کرد) یکی اینکه اینها ۱، ۲، ۳ اعداد طبیعی باشند یکی دیگر اینکه ۱، ۲، ۳ ضربدر یک اعدادی با طیف خودشان باشند مثلاً از ۱ تا ۱۰۰ برای این امر از ۱۰۰ تا ۲۰۰ برای امر دوم، واز ۲۰۰ تا ۳۰۰ برای امر سوم باشد و یعنی هم ضرب در صد شده است سوم اینکه گفته شود ۱، ۲، ۳ بصورت یکان، دهگان، صدگان باشد. یعنی یکانی‌ها (یک رقمی‌ها) یک باشند دهگانی‌ها (دو رقمی‌ها) ۲ باشند و صدگانی‌ها (سه رقمی‌ها) ۳ باشند حالت دیگر اینست که رابطه شان بصورت تصاعد حسابی یا تصاعد هندسی باشد، پس نفس ۱، ۲، ۳ بصور مختلفی ممکن است تفسیر شود حال آیا از بین این احتمالات کدام را باید انتخاب کرد؟ آیا واحد را چه چیزی بگیریم و چگونه تعریف کنیم که از روی آن ۲ معلوم شود اگر چنین امری تعیین نشود، نمی‌توان کار کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس باید احتمالات مختلف عقلی عددی را شروع به بحث کنیم

برادر معلمی: از اول هم بحث در باره بحث عقلی آن بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اول بحث از این بود که اینها عقلاً از تناسبات وحی به دست می‌آیند یا نه. برادر معلمی: بحث اول این بود که شما فرمودید وحی در مورد اعداد ارزشی صحبت فرموده است و تنها در مورد اعداد ترکیبی صحبت کرده است و ما گفتیم ملاحظه می‌کنیم که در خیلی از موارد هم اعداد ارزشی را مطرح نموده است ولی اصل آن هنوز نفی نشده است که فرضاً اعداد ارزشی نباید از وحی به دست آید.

برادر حسینیان: فلسفه ۱، ۲، ۳ چیست؟ آیا به رابطه قلب و ذهن و عین برمیگردد که فرضاً در مرتبه قلب شدت ۱، در ساختار روابط ۲ و در عینیت ۳ میشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به هر حال اینکه این امر از وحی به دست می‌آید یا نه ما یک قدر متقین داریم و موضوع تکلیف برای معصومین که واضح است و غیر معصوم هم اگر بذل جهد کند به آن میرسد و سرنخهای قطعی در رسیدن به تکلیف نباشد به هر حال تناسبات در مقیاس خیلی کلی با هم متحد میشوند

ولی در مقیاس خصوصیت شخصیه اش همینکه میگوید تناسبات بدان معنی است که بین کیفیات تناسبات است بین مراحل هم تناسباتی است و بین ترکیب هم تناسباتی است اما اینکه ذکر تناسبات در چه جاهایی به چه میزان باید دقت پیدا کند طبیعی است که در الگوی آخرتان باید دقت کامل را پیدا کند و دستور العمل کلی شود که معین کند چه میزان را این اوصاف یا از آن وصف لازم داریم.

برادر پیروزمند: وقتی یک فرمول واحد مطرح میشود آیا بدان معنی است که باید یک فرمول عددی حاکم بر سه کمیت داشته باشیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی باید ریاضیاتتان را بر یک حد تعریف کنید

برادر پیروزمند: اگر قرار بر این باشد که در جهت ما صرفاً اولویت داشته باشیم و نه عدد و برعکس در مکان و زمان عدد داشته باشیم....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همه صحبت در این است که فرمولی که در زمان است از قسم فرمولی مکانی نیست هر چند که فرمولی است ریاضی کما اینکه جهت هم فرمولی ریاضی مطرح است ولی نه از آن قسم.

برادر پیروزمند: وقتی گفته میشود از آن قسم نیست آیا به معنی آنست که عدد نیست یا اینکه عددش از آن قسم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عددش از قسم اعداد زمانی نیست مثلاً اگر یکان دهگان و صدگان را به ترتیب ۱، ۲، ۳ قرار دهیم آنرا در ترکیب نمیتوان قرار داد بلکه در ترکیب که میآید باید معین شود و حال آنکه یکان را یک فرار دادن بیان یک نسبت تقریب یعنی یک می تواند از ۱ تا ۹ باشد ولی در عمل نمیتوان چنین چیزی را طرح کرد و عدد باید مشخص باشد. یعنی در ترکیبات خارجی هم نمیتوان نسبت را به هم زد بلکه باید به یک تناسب کمی ثابت برسیم.

برادر پیروزمند: آیا راه رسیدن آن به این است که ما یک فرمولی ثابتی برای ترکیب داشته باشیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرمولی ثابتی است که با فرمولی زمان نسبت داشته باشد فرمول ثابت می‌خواهد ولی فرمول ثابت باید بتواند بر حسب مورد آنرا دقیق کند " چه چیزی هست " را که معین کردید اینکه در عینیت چه چیزی بشود به مقدار زیادی مربوط به همان " چه چیزی هست " می‌باشد. ترکیباتی که شما در این جدول دارید حتما با ترکیباتی که مردم رشد کرده باشد فرق دارد دستورالعمل بر افراد مختلف فرق دارد.

فرمول مکانی و زمانی باید بر یک اصل واحد ریاضی قرار بگیرند و تعریف کمیت باید حکمی درست کند که در هر سه مرحله حاکم باشد.

برادر پیروزمند: آیا آن حکم در حدی است که بتواند رابطه بین کم و کیف باشد و یا کم بیانگر تناسبات کیف باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این حکم را باید در جاهای مختلف بتوانیم بگردانیم و آیا این امر چگونه میسر است؟ همه جا تناسبات مورد نظر است ولی وقتی تناسبات قید زمانی بخورد آیا باید دارای چه خصلتی باشد؟

برادر پیروزمند: این امر بستگی به تعریف ما از زمان دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبتی که بین تعریف زمان و آن وجود دارد و آن حکم در این موضع چیست؟ تناسبات بیشتر شبیه به بحث ما به الاشتراک و ما به الاختلاف است و فقط به نسبتها تعریف شده است.

برادر حسینیان: نسبت بین نسبت شامل و نسبت ترکیبی که در مکان پیدا می‌کنیم آیا از خود آن نسبت شامل پیدا میشود؟ فرضاً اگر ما یک فرمول کمی ثابت پیدا کردیم که باید در جهت زمان و مکان جریان پیدا کند در جهت بعد کیفی آن در زمان نسبت تقریبی و در مکان نسبت فیکس آن مد نظر است در این صورت نسبت بین آن فرمول ثابت با جهت زمان و مکان چیز دیگری غیر از خود این فرمول شامل است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه نسبت آن با هر یک از جهت زمان و مکان به گونه خاصی است باید مکانیزم آن هم مشخص شود. یعنی اگر فرمول تخمین در باره مراحل ۱، ۲، ۳ باشد باید تفسیری خص از آن داشت تناسب را بتواند تمام کند.

برادر پیروزمند: چرا در زمان باید تخمینی باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای اینکه در آنجا مراحل را ذکر میکنند و معنایش اینست که آنچه در آنجا می‌خواهد فیکس شود برای یک مرحله فیکس است و در مراحل باید آنرا تغییر دهید و لذا باید تغییر پذیر باشد یعنی باید در یک طیف بتواند حرکت کند چرا که در مرحله دوم هم میخواهید از همین فرمول استفاده کنید و نه اینکه با فرمول جدیدی کار کنید یعنی اگر در مرحله اول متناسب با آن فرمول را فیکس کنید در مرحله اول به سیاست فرهنگ و اقتصاد به نحوه ای بها میدهید که لزوما در مرحله دوم عین آن بها را به آنها نیمیدهید یعنی تغییراتش را کنترل کرده و از مرحله اول به مرحله دوم میرسانید و در مرحله دوم اگر چه همین ۱، ۲، ۳ و نیز همان فرهنگ سیاست و اقتصاد وجود دارد و لیکن لزوما دارای همان ضرایب کمی نیست بلکه خود مراحل این زیاد و کم شدن را می‌پذیرد یعنی مراحلی را که مطرح می‌کنید که سه بار اقتصاد باید عوض شود و همینطور سه بار که سیاست عوض شود یکبار از مرحله اجتماعی خاصی به مرحله اجتماعی دوم میرویم اگر بار اول یعنی سه بار تغییر اقتصاد را انجام دادیم آیا در بار دوم که میخواهیم آن را سه بار دیگر تغییر دهیم تا نوبت تغییر فرهنگ بشود آیا دقیقا با همان کبل قبلی انجام میدهیم یا اینکه لزوما کیل هم عوض میشود؟

برادر پیروزمند: چرا کیل عوض میشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چون کیفیتها عینی عوض شده است.

برادر پیروزمند: مفهوم چند با رو چند مرتبه چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود مفهوم چند بار و چند رتبه هم آیا متناسب با هر مرتبه عوض شدن باید تغییر کند یا نه؟

برادر پیروزمند: به فرض هم که عوض شود این عوض شدن هم تحت قاعده میاید یعنی مشخص است که باید افزایش ضریب چقد باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: افزایش ضریب وقتی طیف بردار است بدان معنی است که وقتی شما در تجربه نتیجه دقیق نگرفتید میگوئید تا یک حد اقل و یک حد اکثری قابل تحمل است یعنی چون شما با انسانهای مختار سروکار داری مردم بایک نسبت تقریبی همراه هستند و شما باید توان تحمل نسبت تقریب را داشته باشید و الا اگر بخواهید دستگاه را آنقدر فیکس کنید که در هیچ جای آن تحمل نداشته باشد د ر عمل کارائی هم ندارد.

برادر پیروزمند: اگر در جهت صرفا اولویتها مطرح شوند آیا اولویتها را از کجا به دست میاوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حد اقل آن اینست که از ادراک فعلیمان از وحی که قدر متقین میباشد استفاده کنیم ادراک فعلی ما اینست که فرضا اخلاق بالاتر از احکام است لذا با ملاحظه به ساده ترین کتب اخلاقی تخمین قدر متیقن آن به دست میاید یعنی اگر شما میزان دقت را پائین بیاورید و بصورت طیفی برخورد کنید در آنجا ها هم یک قدر متقینهای حتمی (در اخلاق، احکام و غیره) به دست میاید که میتوان در روزه ماه مبارک نسبت به وجود آن در شرع مقدس قسم جلاله هم خورد. یعنی بصورت کلی و اجمالی میتوان قسم خورد که در شرع ملکات حمیده وجود دارد و یا در شرع بیع مطلوب است یعنی میتوان به ضروریات و امور متقین تکیه کرد و جلو رفت بنابراین اگر به همین قدر متیقن ها تکیه کرده و یک برنامه تخمینی بدهیم در مقایسه با برنامه های موجود فاصله اش بسیار زیاد است و چراغ هدایتی برای جامعه مسلمین است.

والسلام علیکم و رحمہ ا... و برکاته

بحث الگو

بسمه تعالی

جلسه ۱۰ _ ۶۹/۱/۱۹

برادر معلمی : بحث در مورد کمیت بود و آخرین مطلب این بود که اگر کم را تناسبات کیفیت می‌دانیم ، کمیت‌های که در جدول وضعیت است به تبه کمیت‌های که در جدول مراحل است و کمیت‌های جدول مراحل به تبع کمیت‌های جدول ارزشی پیدا می‌شود. در این رابطه حداقل ما باید دو فرمول را به دست آوریم (چه به صورت عقلی یا نقلی) یکی فرمولی است که در مورد کیفیت دست یابی به ارزشهای جدول جهت است و دیگری فرمول تمام کننده ربط بین جدول ارزشها با جدول سرعتها و جدول تعداد است ، در قدم اول نتیجه مباحث این شد که این مطالب را در حال حاضر نمی‌توانیم از وحی به دست آوریم و لذا باید بطریقی از راه تجربه یا عقل به آنها دست یابیم ، در همین رابطه مباحثی مطرح شد از جمله این که آیا در مورد کمیت مطلبی هست یا نه؟ ؟ به عبارت دیگر آیا یک حد نهایی در مورد آن مطرح است یا نه؟ که به نظر می‌رسد در مورد فرضا اعداد طبیعی این که اعداد یک به یک اضافه شده و بالا می‌روند را همه متوجه می‌شوند ولی غیر از این نحوه ارتباط ، نحوه ارتباطات دیگری هم ما بین اعداد پیدا می‌شود که فرضا بگوئیم ۲ جذر ۴ و یا ۲ دو برابر ۱ می‌باشد. این نحوه ارتباطات را لزوما همه افراد متوجه نمی‌شوند و به حسب ضرورت کشف یا ساخته می‌شود و ما هم بر حسب ضرورت در دستگامان ممکن است ارتباط خاصی غیر از اینها بین اعداد برقرار و یا کشف نمائیم ، مطلب سوم در این باره این است که اگر مجموعه اعداد ۳،۲،۱.... است هر ربط دیگری هم که بخواهیم ما بین کیفیات برقرار کنیم داخل در همین مجموعه است ولی آیا ما باید ۳،۲،۱ را به همین ترتیب قرار دهیم یا این که با استفاده از فرمولی دیگر بعضی از آنها را باید اتخاذ کرد؟ صحبت بعدی این بود

که برای اصل قرار دادن کیفیتهایی که از ناحیه وحی داریم ، باید این عددگذاری یک نحوه خاصی صورت بگیرد در این مورد چند احتمال طرح داشت که انتخاب هر یک به طور عقلی باید به صورت مستدل باشد ، مثلا اگر مجموعه کیفیتهایی که از وحی به دست می آید را به صورت منظم پشت سرهم قرار دهیم (مثلا صد میدانی که وجود داشت) یک فرض است که اولی مثلا از ۱ تا ۱۰ قرار دهیم ، دومی را از ۱۰ تا ۲۰ و سومی را از ۲۰ تا ۳۰ فرض سوم این است که اولی را یک رقمی ، دومی را دو رقمی و سومی را سه رقمی قرار دهیم ، فرض دیگر این است که اولی را ۱ ، دومی را ۲ ، سومی را ۳ و چهارمی را ۳ قرار دهیم یعنی نسبت به دستگاه ما کیفیت بعدی واحد قرار بگیرد به طوری که سه عدد بعدی ۹،۶،۳ بشوند و همین طور مطلب ادامه پیدا کند، در همه این فرض مجموعه اعداد طبیعی به صورتی خاص ملاحظه می شود و در هر کدام واحد و تکرار واحد مبتنی بر قانونی خاص تعریف می شود و لذا ما نیاز به یک چنین قانونی داریم و باید آن را از جایی به دست آوریم و از میان این فرض دوم که بیانگر طیف برای هر یک می باشد نمی تواند درست باشد چرا که وقتین ما یک اعدادی را در جدول تناسب قرار می دهیم سعیمان نزدیک شدن به آن است ، یعنی اگر ۳،۲،۱ را مطرح می کنیم باید به آنها نزدیک شویم و لو این که با تقرب نزدیک شویم ولی گفتن این که یک طیفی مطرح شود که ۰/۹ در طیف قبلی ولی ۱/۱ در طیف بعدی قرار بگیرد درست نیست ، مطلب دیگر این است که در تناسب بین ۳،۲،۱ یا ۳۰،۲۰،۱۰ یا ۳۰۰،۲۰۰،۱۰۰ یا ۶،۴،۲ تفاوتی نیست ، چرا که گاهی در بردارنده یک تناسب هستند و این با کمیت خاص فرق دارد چرا که در کمیت خاص ۳،۲،۱ با ۶،۴،۲ فرق می کند و دومی دو برابر اولی است ولی در تناسب هر دو از یک نسبت برخوردارند ، پس وقتی بحث از تناسب است طرح فرض ۳۰،۲۰،۱۰ و یا ۳۰۰، ۲۰۰، ۱۰۰ در حقیقت همان فرض ۳،۲،۱ می باشند و حتی فرض دوم که به صورت طیفی است نیز در همان ۳،۲،۱ خلاصه می شود چرا که در خود ۳،۲،۱ هم سعیمان این است که به آن نزدیک شویم و این طور نیست که ۳،۲،۱ به صورت دقیق مطرح باشد. بنا براین تنها احتمالی که می ماند این است که آیا ۳،۲،۱ را مطرح کنیم بدان معناست که فرضا اگر صد کیفیت از لحاظ کیفی به ما داده شده است ما هم باید بترتیب آنها را از ۱ تا ۱۰۰ شماره گذاری کنیم و ارزش اولی را

یک ارزش و ارزش آخری را صد قرار دهیم یا این که لزوماً باید با استفاده از قوانینی دیگر ارزش گذاری شوند؟ مثلاً در مورد حروف ابجد و شکل گیری آنها مطلب به گونه ای است که یک اعداد طبیعی مطرح بوده و یک حروف الفبا که در تطبیق این حروف با آن اعداد تا آخر به ترتیب عمل نشده است یعنی الف ، ب ، پ ، ت و ج و غیره به ترتیب ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ تعبیر نشده است بلکه هر کدام از الفبا عددی خاص هستند و همان تناسباتی که ما بین اعداد طبیعی بوده در بین حروف رعایت نشده است البته در مورد مباحث ما شاید مانند حروف ابجد نباشد که ترتیب امور کیفی به هم بخورد و عقب و جلو شود چرا که اولویتهای کیفی را وحی فرموده است و تنها مشکل ما این است که آیا اعدادی که به تناسب می‌خواهیم به این کیفیات نسبت دهیم ، مانند همان تناسبات مشترک بین اعداد طبیعی باشد یا باید یک استدلالی و فرمولی خاص به نحوه دیگری باشد؟ مثلاً می‌توان اولی را ۱، دومی را ۱۰ ، سومی را ۱۰۰، و قرار داد و یا می‌توان ۱ را حالت اول ۲ را ربط و ۳ را کیف دوم نام نهاد و باز دوباره ۳ برای حرکت بعدی مبداء و حالت اول بشود و ۶ ربط و ۹ حالت دوم یا مقصد بشود و به همین ترتیب ۹ برای مرتبه بعدی مبداء ۱ ربط و ۲۷ مقصد دوم بشود.

برادر حسینیان : این بیان اخیر را شاید بتوان تقویت نمود ، یعنی این طور گفت بنا بر مباحث قبل که سرعت ، شتاب و شتاب نرخ شتاب را می‌دهد نرخ شتاب که می‌خواهد تغییر کند ، کیفیت تبدیل می‌شود و دیگر کیفیت قبلی نیست و خصلت جدیدی پیدا می‌کند ، لذا این قانون را که به فرمول اعداد اضافه کنیم ، می‌توان اعدادی را که به کیفیات نسبت می‌دهیم به ترتیب ۱ و ۲ و ۳ و ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۱۸ و ۹ و ۱۸ و ۲۷ و غیره قرار بدهیم و این بدان معناست که ما یک قیدی از دستگاه کیفی مان آورده و با اضافه کردن به قاعده اعداد طبیعی مجموعه ای خاص را در زمان پیدا کرده ایم. در اینجا ممکن است که یک سؤال مطرح شود و آن این که هرچند که ما بتوانیم عدد گذاری فوق رادر ارزشها مطرح کنیم این اعداد عقلاً مبین ارزش کیفیات متخذه از وحی اند و بحث در این است که آیا عقل باید بگوید ارزش صبر ۱ ، تسلیم ۲ و رضا است و یا این که وحی باید بگوید و یا این که اصولاً به نحوه ای است و یا این کههوحی باید بگوید و یا این که اصولاً به نحوه ای که ادراک خود را به شارع نسبت نمی‌دهیم؟ در این رابطه به نظر رسید که قاعده ای که در زمان

پیدا می‌کنیم عین قاعده ای است که در ترکیب داریم) که خود مجموعه احکام به ارزشی، توصیفی و تکلیفی تقسیم می‌شود) است و بعد از این قضیه بهتر است که ما تائید شارع را داشته باشیم که به این بن بست رسیدیم که در حال حاضر چیزی از شرع مؤید نیست و در اختیار ما نیست، صحبت دوم این بود که بگوئیم اصولاً ما در این وادی نمی‌آئیم بلکه در تغییر وقتی کیفیتی می‌خواهد از حالتی به حالت دیگر برود سرعت آن در ابتداء با سرعت آن در انتها بسیار تفاوت دارد، مثلاً اگر ما یک آهنربا را در جایی قرار دهیم و یک آهن را در فاصله ی معینی از آن قرار دهیم، حرکتی که آهن در جذب شدن به آهن را دارد ابتدا دارای سرعت کمی است ولی لحظه به لحظه که نزدیک می‌شود سرعتش زیاد تر می‌شود، و لذا مراتب کیفی هم که از وحی به دست می‌آوریم هر مرتبه اش نسبت به قبلی ما را بیشتر به غایت می‌کند و شدت بیشتر است و لذا می‌توان تغییر را در موردش به کار برد و عددی را که از فرمول تغییر به دست می‌آوریم در جای آن قرار دهیم.

برادر سلیمی: در رابطه با این احتمال باید توجه نمود که چنانچه بخواهیم اعداد فوق را نسبت به تناسبات کیفیات متخذه از وحی قرار دهیم یک سؤال مطرح می‌شود و آن این که این درست است که ما توانایی قرار دادن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹ و غیره را به ترتیب به جای کیفیات دایم ولی چون تحلیل چنین است که بعد از هر مرحله تغییر واحد عوض می‌شود، کیفیاتی که از شرع به دست آمده معلوم نیست که به همان صورتی که حقیقت آنها بوده به دست آمده اند، فرضه اگر صبر و تسلیم و رضا را داریم معلوم نیست که صبر و تسلیم و رضا لزوماً همین نسبتی را که ما برای سه کیفیت پشت سرهم مطرح می‌کنیم داشته باشند و ممکن است بین صبر و تسلیم رابطه ۱ و ۲ باشد و لزوماً این طور نیست که رضا بیانگر ۳ باشد بلکه ممکن است فرضاً ۱۰۰ باشد و قبل از آن هم کیفیاتی دیگر مطرح باشد، مثلاً اگر از امام معصوم سؤال کنند که متناظر با هر یک از این کیفیات چه ارزشی است اعدادی را طرح می‌کند که معلوم نیست این اعداد همان هایی باشد ما قرار داده ایم و در نتیجه صحت این تطبیق هنوز مشخص نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ابتدائاً چیزی را که از یک روایت به ذهنم رسید عرض می‌کنم و آن این کهصبر در سه مورد است صبر بر ترک معصیت , صبر بر طاعت و صبر بر بلاء و ما بین هر کدام هم سیصد درجه وجود دارد که مجموعاً ۹۰۰ درجه از صبر می‌شود , لذا بهتر آن است که نگوئیم صبر , تسلیم , رضا بلکه صبر را در سطوح مختلف مطرح کنیم , یعنی اول سه بار و سه سطح برای هر کیفیت قائل شویم و آن وقت کیفیت بعدی که تسلیم است را مطرح کنیم, اما چیزی که ورای اینها طرح گردید این بود که قرار شد جدولی که تناسبات را ذکر می‌کند عقلی باشد, یعنی همانطور که کارهای شخصی عقلاً تنظیم می‌شود و برای کارهای الهی هم عقلاً می‌کنند و این کارها را هم مقدمات عقلی و واجبهای شرعی میدانند , در اینجا هم می‌توان چنین گفت که تناسبات از قبیل تامین مقدمات است مگر برای کسی که بر حقیقت این اوصاف اشراف دارد. ولی کسی که این اشراف را ندارد وظیفه اش انقیاد است و نه طاعت و انقیاد سعی در جهت طاعت است و نه این که بتوان فعلش را به مولی نسبت دهد و بگوید دارم (حتی در نحوه تنظیم مقدمات) اطاعت امر می‌کنیم. طاعت در برابر عصیان شرطش حصول خطاب است یعنی اگر دستور به شما رسیده باشد و شما هم در عمل به آن وفا کرده و انجام دهید گفته می‌شود که طاعت کرده اید و اگر سر باز زنید میگویند عصیان نموده اید , حال آیا فقط طاعت و عصیان داریم؟ می‌گوییم در آنجایی که بیان رسیده باشد همینطور است و در جایی که خطاب به هر دلیلی نرسیده باشد چنین نیست. مثلاً اگر ما در جزیره ای باشیم که قدرت تحصیل علم نداشته باشیم می‌گویند پی منقاد باشید یعنی سعی در جهت اطاعت داشته باشید و لو این که خود طاعت را نمی‌شناسید و یا اگر می‌از نظر زمانی در شرایطی باشیم که نتوانیم دنبال یادگیری مطالبی برویم باز هم لازم است که انقیاد داشته و در جهت طاعت باشیم. بنا بر این ما در صدد این نیستیم که عین مقدمات را به شارع نسبت بدهیم یا اشکال حضرتعالی وارد باشد ولی اگر می‌خواستیم التزام به کیفیتی خاص از فعل را به شارع نسبت دهیم در آن صورت شکی در افتراء بودن آن نبود مگر این که حجت به طریقی تمام می‌شد , اما اگر درصد نسبت دادن به شارع نباشیم یعنی بگوئیم این عمل اسلامی است و نه این که از اسلام نیست یعنی در جهت اسلام است و انقیاد نسبت به اسلام دارد و به عبارتی از قبیل مقدمات واجب است , از

قبیل مقدمات مفوته است و ما در پی انجام اموری عقلی هستیم که واجب در ظرف خودش از ما فوت نشود و این مقدمات هم عقلی است و به آن انقیاد می‌گوئیم و هیچ کس هم نیست که انقیاد را بدعت معنی کند چراکه انقیاد بدان معنی است که در ظرفی هم که علم نیست باز هم دست از التزام به آن بر نداشته ایم و سعی در آن مسیر بودن را داریم لذا شرط تناسب این است کمال اهتمام را در عقلی بودن آنها بنمائیم و نه در نسبت دادن آنها به شرع ، حال وقتی می‌خواهیم عقلی کار کنیم یکی از صحبتها این است که وقتی می‌گوئیم سرعت ، شتاب و نوح شتاب ، چنین بگوئیم که با این سه تا در هر مرتبه ای یک صفت عوض می‌شود یک وقت است که می‌گوییم اینها سه کیفیت هستند ولی سه کیفیت از خود موضوعند و در اینجا شدت اهتمام بالا می‌رود ، البته میزان تغییر بطی پیدا می‌کند ولی اهتمام شدت می‌یابد. مطلب دیگر این است که بگوئیم نسبت هر عدد به عدد دیگر علاوه بر این که سیر ۱، ۲، ۳، را دارد ، هر کدام از آنها را هم می‌توان مثل اعشار ، ده ده قرار داد. این نیز ضریب دقت را بالا می‌برد و فرصت تامل را بیشتر می‌کند هر چند که الان برای ده جزء هر کدامش نتوانیم ده عنوان پیدا کنیم ولی امکان این که دقت در آن جا داشته باشد را بیشتر می‌کند ، حال آیا در چنین صورتی چه چیزی کم داریم؟ آیا جدول ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ و

.....جدولی است که (صرف نظراز نسبت داشتن آن به شرع) از نظر عقلی تمام شده است یا نه؟

برادر سلیمی : غرض ما این نبود که آنچه را که به صورت کمی تمام می‌کنیم به شرع نسبت دهیم بلکه بحث در این بود که آیا چگونه این نسبتهای کمی را قییار دهیم که هماهنگی بیشتری با آن کیفیتها داشته باشد؟ حجت الاسلام و المسلمین حسینی : در این مطلب احراز نسبت به شرع را شما ذکر می‌کنید یعنی همین که می‌گویید با شرع تناسب داشته باشد به معنی این است که محرز شود که شرعی است و این با آن حالت که کاری به تناسب یا عدم تناسب آن با شارع نداشته باشیم فرق دارد ، مثلا در ساختن یک خانه اینکه با آهن ، خشت یا آجر ساخته شود ، ممکن است مطلبی باشد در پی تناسب هر یک از آنها با شرع بودن یا نبودن فرق دارد و در هر حال باید مشخص شود که آیا این موضع اصولا موضع احراز هست یا این که توجه به نظر شارع

موضوعا منتفی است؟

برادر سلیمی : اینجا موضع احراز نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : در این صورت جدول شما باید به صورت عقلی تمام شود و جزء مقدمات عقلی می شود و لذا دیگر بحث از این که با شرع تناسب داشته باشد معنی ندارد چرا که احراز تناسب رتبه ای از اجتهاد را لازم دارد گاهی که می گوئید احراز تنجیزی نسبت و گاهی است که می گوئید احراز تناسب و این دومی مرتبه ای از اجتهاد است و باید متون را دید تا احراز تناسب نمود.

برادر سلیمی : ولی ما باید اهتمام به این داشته باشیم که آنچه که قرار می دهیم نزدیک به شرع باشد ، فرضا با ارشادات این کار را انجام می دهیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : این مطلبی است عقلی ، آیا شما نزدیک یا دور بودن را چگونه تمام می کنید؟ اگر اهتمام به شان چیزی در حد آن نباشد و در عین حال به آن پرداخته شود مثلا اگر در کلام عرفا گشتیم و از آن چیزی که بتوان نظام با آن ساخت به دست نیامد آیا همین نحوه بر خورد را می توان با متون و روایات هم داشت و سپس ادعا کرد که چیزی به دست نمی آید؟ یعنی کاری که لازمه اش دقت بسیار زیاد است را نمی توان با اندک دقت انجام داد و سپس درباره آن قضاوت نمود ، مثلا اگر کاری باشد که وفای به آن ده سال دقت لازم دارد وقتی شما ده ماه وقت می گذارید طبیعی است که جواب هم به دیت نیاید و لوازم خطرناکی هم در پی دارد ، لذا خیلی بهتر است که ما به یک قدر متیقنی از شرع و همین اوصاف تکلیفی ، ارشادی و توصیفی اکتفا کنیم و بر آن مبنا هم متوجه باشیم که عقل داریم مقدمه را درست می کنیم.

بنا براین به سه نحوه می توان بر خورد داشت : یکی این که جدول را عقلی درست کنیم سپس آیات و اخبار را وسیله توجیه آن قرار دهیم ، این امر قطعا بسیار بد و با تعبد سازگار نیست زیرا حرف خودمان را با مستمسک آیات و اخبار می زنیم، حالت دیگر این است که کاری را که لازمه اش دقت و وقت زیاد است با عجله انجام می دهیم و نتیجه می گیریم که آنچه می خواهیم در آنجا پیدا نمی شود و حالت سوم این است که کاری را عقلا تمام می کنیم و نیز می دانیم که عقلی هم هست و لکن آنرا انقیاد مقدمات عقلی می دانیم و آنرا

الگوی اسلامی هم نمی‌نامیم بلکه آنرا " الگوی مقدماتی " می‌نامیم زیرا در این الگو سعی ما بر این بوده که عواملی را رعایت کنیم که در الگوهای دیگر نیست یعنی برای بشر اختیار قائل شده ایم و متیقن از شرع این است که بشر دارای اختیار است و نیز برای بشرایمان و الحاد را طرح کرده ایم و این نیز از متیقنای شرع است.

برادر سلیمی : بهر حال در این الگمایک نسبتهایی را عقلی قرار می‌دهیم و یک تلاش عقلی هم داریم که خاص است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این امر بر اساس عقل خودمان است و کاری به نقل دارد.

برادر سلیمی : پس آیا مبنا را اینجا عقل قرار می‌گیرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : عقلی است که قدر متیقن از شرع پشتوانه دارد و مبتنی بر آن کار می‌کند.

برادر سلیمی : ولی یک مرتبه ی آن هم این است که می‌خواهیم این نسبتها را با اوصاف کیفی هماهنگ کنیم , آیا نسبت این اوصاف با هم چگونه است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این نسبتها عقلی صرف است و نسبت نزدیکی به شرع دادن هم درست نیست فرضا اگر جدول ما اعداد از ۱،۲،۳ - ۴،۵،۶... تشکیل شده باشد می‌گوییم اگر جدول فوق ده بار عوض شود متناسب با این اوصاف است , یعنی تا جایی که می‌توانیم سعی می‌نماییم که دست به پیکره ی اوصاف نزنیم.

برادر سلیمی : آیا فاصله های اوصاف را علی السویه می‌گیریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : بله , مقام انقیاد همین است , و انقیاد چیزی جز انجام امور عقلی را لازم ندارد, چیزی را که عقل بر آن احاطه ندارد هیچ حکمی نسبت به آن نمی‌تواند بدهد. ولی نسبت به موضوع فعل خودمان عقلا احاطه داریم و در نظامی که برای جدول کمیت مطرح کرده ایم شکی نداشته و محیط بر آن هستیم , لذا اگر ربط کار خودمان را بخواهیم بسنجیم یک حرف است و اگر بخواهیم ربط آن را

به شارع بسنجیم حرف دیگری است ، در حالت اول می‌گوییم کمال دقت آن است که هر صفتی را در هر ۳۷ مرتبه تکرار کنیم ولی اگر گفتید مهمتر بودن این از آنرا به معنای کمی نمی‌توانیم از وحی به دست آوریم و تنها از لحاظ کیفی آن را به دست آوریم دیگر نمی‌توان اعداد کمی را به آنها نسبت داد.

برادر حسینیان : آیا اوصاف کیفی که از شارع به دست آمده استبا فاصله های مساوی هستند؟ در این صورت اختلافشان در چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ما مجبوریم که آنها را علی السویه فرض کنیم و خود جدول ما یک اختلاقی را ما بین آنها قائل می‌شود ، یعنی وقتی می‌گوییم جدول ما از یک تا ۲۷ است و ۲۷ تا ۲۸ تا حرکت می‌کنیم تا به کیفیت بعدی برسیم نفس این امر گویای نوعی اختلاف است ، مثلا اگر سیر ۳،۲،۱ به صورت منحنی است که با تاوم آن به بقیه می‌رسد و وقتی عدد ۱۰۸ را نگاه کنیم خیلی رشد زیادتری از عدد ۲۷ دارد.ینابراین بدان معنی نیست که همه آها از ۱ تا ۲۷ هستند بلکه بر قانون ۱ تا ۲۷ مبتنی هستند و سیر می‌کنند، لذا وقتی بین کیفیتها تساوی مطرح می‌کنیم تساوی خطی وارد باشد به تساوی فرمولی وارد نیست و نفی تساوی فرمولی در حقیقت نفی فرمول داشتن آنهاست و کسی که می‌خواهی منقاد باشد کاری جز ارائه فرمول ندارد و به خصوص وقتی بناست عمل کند نباید کار رامعطل کند که معطل شدن با انقیاد نمی‌سازد فقیه هم در کار خود بذل جهد می‌کند و همین بذل جهد کاری عقلی است و زیرا به فقیه وحی نمی‌شود به همین دلیل درنهایت می‌گوید این احتمال در نظر من راجح شد و در نظر من این حکم خداست و بیش از این از من بر نمی‌آید.

برادر حسینیان : آیا ما حجیت ادراک را می‌توانیم به خودمان بر گردانیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : بله ، حجت به این بر می‌گردد که آنچه را که از ما می‌خواهند بمیزانی است که ما می‌توانیم بفهمیم و موضوع تحت احاطه ی ما قرار می‌گیرد و الا چیزی که تحت احاطه ما نباشد نسبت به آن تکلیف هم نداریم.

برادر سلیمی : اگر در عمل برای رسیدن از یک وصف به وصف دیگر چند مرحله زمانی کافر باشد ناشی از چیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر در عینیت احراز خطا شد باید به ریشه ی فرمول عقلی برگشت و آن را مورد بحث قرار داد و نه این که دنبال تناسب و یا عدم تناسب داشتن آن با شرع بگردید چرا که به هر حال تحت فرمول عقلی است که کار میکنید کما این که همه فقها هم همین طور عمل می کنند و همین که فقها میگویند ما از جمله ی ظننا هستیم و نه علماء از حیث منطقی به همین دلیل است یعنی می گویند آنچه که از ناحیه شرع در دست ماست یا ظنی الدلاله است یا ظنی الطریق است , یعنی یا از اخبار است که در طریق آن می توانیم احتمال خلاف را وارد کرد و لو احتمال سهو و نسیان روایان در هنگام نوشتن چرا که دارای عصمت نیستند ولی این ظن معتبر است و ظن هم حجت است و تمام اعمال و زندگی مردم بر آن استوار است.

برادر سلیمی : اگر در فرمولی که درست می کنیم عقلا تشخیص دادیم که برای اینکه کسی به مقام صبر برسد لازمه اش ده مرحله زمانی است ولی برای تسلیم چنین نیست لازمه اش چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : معنایش این است که ده تا کیفیت را مطرح کرده اید و در جدول کیفیت تامل کرده اید و نه در جدول کمیت. در هر حال در جدول کیفیت باید اوصافی را که وحی فرموده مطرح کنید.

برادر سلیمی : آیا نمی توان عقلا چنین گفت که سرعت تغییر وضا شاملتر از سرعت تغییر تسلیم است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : شما باید در عین حذف صبر و تسلیم و رضا , فرمول عقلیتان را ارائه دهید و این مباحث در فرمول عقلی تغییر مطرح است و ربطی به اصاف کیفی ندارد وقتی کهما عقلا نمیتوانیم چیزی را به شارع نسبت بدهیم و لذا می گوئیم باید فرمول خاصی حاکم بر رفتارمان باشد , لزوما باید یک فرمول را عقلا معرفی کنیم چرا که بر تغییر یک فرمول حاکم است و نه چند فرمول و فرمول اعم از این است که چیزی را تکرار کنیم یا نه و به عبارتی خود عمل تکرار کردن تحت یک قاعده ای است و تحتن

همین قاعده تغییر است ، بنابراین اگر دقت کرده و بگویید صبر به سه عنوان تقسیم می‌شود ولی تسلیم به دو عنوان تقسیم می‌شود ، این مطلب جزو فرمول کمی شما نیست بلکه جزء عناوینی است که در کیفیت دارید و بهای بیشتر و بهای کمتر دادن اگر بخواهید به صورت عقلی باشد درست نیست چراکه باید طبق یک فرمول باشد و میزان تکرار هم براساس خود فرمول مشخص می‌شود ، پس ما یک فرمول برای تغییر داریم که هر چه مطلب کمی داریم باید در رابطه با همین فرمول عقلی مطرح شود و نمی‌توان برای آن چند قاعده ارائه داد.

برادر سلیمی : اگر فرمول ما به صورت چند جدول پشت سر هم باشد ...

حجت الا سلام و المسلمین حسینی : در نفس تغییر دادن و این که بخواهیم تکرار کنیم نیز باید فرمول داشته باشیم.

برادر سلیمی : تکرار نمی‌کنیم ولی به جدول کمی که داریم می‌خواهیم عنوان کیفی بدهیم

حجت الا سلام و المسلمین حسینی : در بحث کیفی ، ممکن است روی یک جدول از اول تا آخرش یک عنوان بدهیم ، یعنی برای هر صفتی ۲۷ مرتبه قائل شویم ، مثلاً ۲۷ مرتبه برای صبر ۲۷ مرتبه برای تسلیم و ۲۷ مرتبه هم برای رضا قائل شویم.

برادر سلیمی : آیا طبق همین فرمول می‌توان برای صبر ۲۷ مرحله ولی برای تسلیم وسعت بیشتری قائل شد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : چنین چیزی ممکن نیست چراکه تکرار آن دلیل می‌خواهد و با دلیل عقلی باید قانون تغییر را عوض کرد چرا که مطلب فوق بمعنی تغییر قانون تغییر است زیرا وقتی می‌گویید در تغییر صفت در یک جا ۲۷ وصف را حکم می‌کند و در جای دیگر فرضاً ۵۰ وصف را می‌طلبد ، بنا براین اگر عناوین متخذه از وحی متعدد باشد مثلاً صبر نسبت به عصیان ، صبر نسبت به طاعت و صبر نسبت به بلا مطرح باشد و یا صبر را در هزار مرتبه عنوان کرده باشند ، به همان میزان جدول را برای آن تکرار می‌کنیم ولی به صورت عقلی نمی‌توانیم صبر یا تسلیم را بر دیگری رجحان بدهیم.

برادر حسینیان : اگر در مرحله ای به دست آوریم که فرضاً صبر دارای عدد نسبت تأثیری ۳۰۰ است. ...
 حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این ۳۰۰ عدد نیست بلکه صبر در ۳۰۰ مرتبه عنوان شده است و بدان
 معنی است که صبر را می‌توان ۳۰۰ بار تجزیه کرد و سیصد عنوان هم برای آن ذکر کرد ، علاوه بر این آیا
 عدد نسبت تأثیری یعنی چه؟

برادر حسینیان : عدد نسبت تأثیری یعنی این که صدر دستگاه خدا ارزشش ۳۰۰ است.
 حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ۳۰۰ واحد از چه چیزی است؟ آیا واحد درجه آن چیست؟ اگر درجه ی
 قرب است ، این درجه قرب که نظر کمی نسبت به آن دارید چیست؟ به هر حال تنها مطلب قابل قبولی که
 میتوان مطرح کرد همین است که بگوییم برای صبر ۳۰۰ عنوان مطرح می‌کنیم ولی معنای این که فاصله ی
 این درجه با آن درجه چیست را باید در فرمول تغییر تعقیب نمود یعنی وقتی گفته می‌شود حالت اول و
 حالت دوم نسبتی که بین این دو می‌دهید را باید از فرمول به دست آورید و نه این که بخواهیم بدانیم نظر
 شارع اینجا چیست آیا علم اصول که پایه ی فتوی دادن است چگونه برای فقهاء تمام می‌شود ؟ طبیعی است
 که عقلی تمام می‌شود.

برادر سلیمی : رابطه کمیتهای که در جهت معین می‌کنیم یا کمیتهای مراحل و کمیت وضعیت چیست؟
 حجت الاسلام و المسلمین حسینی : در اینجا هم یک فرمول حاکم است.
 برادر حسینیان : در نسبت بین کمیت سه احتمال مطرح شد یکی این که به صورت یکان ، دهگان ، صدگان
 جلو برویم یکی طرح آن به صورت طیفی بود و سومی سلسله ی اعداد طبیعی آیا کدام درست است؟
 حجت الاسلام و المسلمین حسینی : باید دید که کدام یک با فلسفه تغییرتان سازگار است
 برادر حسینیان : ظاهراً اگر سلسله ی اعداد طبیعی را با قید تغییر واحد بعد از سه مرحله تغییر مطرح کنیم
 مطلب درستی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اگر درست است همان را باید اصل قرار داد.

برادر سلیمی : اگر ۳،۲،۱ را طبق اعداد طبیعی قرار دهیم سیر طبیعی هر کمیتی بگونه ای است که مرتب یکی به آن اضافه می‌شود ولی اگر سه بار عوض شدن یک کیفیت و نوبت تغییر کیفی رسیدن "ملا باشد اعداد دیگر به صورت اعداد طبیعی نیست بلکه به صورت " ۳،۲،۱ " ، " ۳، ۶، ۹، " ۲۷، ۱۸، ۹ " و .. در می‌آید.

برادر معلمی : در اینجا دو تا صحبت ممکن است مطرح شود : یک صحبت این است که بگوییم همانطوری که در بحث ارزش تناسبات کیفی و این ه چه چیزی ارزشتر از دیگری است را از وحی می‌گیریم در رابط با کمیت هم چنانچه ندانیم که صبرنسبت به رضا و رضا نسبت به تسلیم به چه میزان دارای ارزش کمتر یا بیشتری است ، ابهام آن در ادامه ی مباحث نیز جاری می‌شود و حال آنکه باید یک ربط منطقی بین ارزش و سرعت و تعدد وجود داشته باشد ، پس صحبت اول این است که همانطور که وحی باید تقدم و تاخر ارزشی را معین کند ، میزان ارزش آنها را هم باید وحی بگوید که فرضا یک وصف بچه مقدار بالاتر از وصف دیگر است حال اگر به هر دلیلی ما این قسمت دوم را نمی‌توانیم از وحی به دست آوریم اصل قرار دادن تناسبات کیفی جهت به دست آوردن یک جدول فرمول کمی قسمت دوم بحث می‌شود مثلا اگر به این نتیجه برسیم که پیدا کردن ارزش کیفیاتی که از وحی آمده ، تجربی است ، باید از طریق تجربه میزان ارزش هر کیفیت را نسبت به کیفیت دیگر به دست آورد و آنرا حاکم بر کیفیات متخذه او وحی بکنیم و فرضا چنین بگوییم که چون کیفیت اول نسبت دوم و دوم نسبت به سوم ارزشش فلان مقدار کمتر است ما هم به ترتیب صبر و رضا و تسلیم را این مقدار قرار می‌دهیم ، این یک رقم استفاده از تجربه است و یک رقم دیگر این است که اگر واقعا از وحی روشن نیست که رضا به چه میزان بالاتر از تسلیم و تسلیم به چه میزان بالاتر از صبر است ، مادر یک مقیاس کوچکی این را امتحان می‌کنیم و یک بعدی از ابعاد آنرا پیدا میکنیم یعنی یکی از آثارش را مشخص می‌نماییم و عدد آن را قرار می‌دهیم ولو این که ابعاد دیگری هم داریم و ما در این آزمایش ملاحظه نکرده ایم ، مثلا ببینیم که یک آدم صبور و یا یک آدم تسلیم از لحاظ تولیدات فرهنگی یا اقتصادی و یا سیاسی چه تفاوتی دارند و آن عددی که از اینجا به دست می‌آید اگر چه عدد یک بعد از صبراست (چرا که کسی که صبور باشد تنها آثارش به این که آزمایش شده نیست و خیلی از امور را و هم هست که حتی قابل

آزمایش در این دنیا نیست) ولی ما تنزل می‌کنیم و عدد آنرا سر جای عدد اصلی صبر قرار می‌دهیم و این مطلب قطعا غیر از حالتی است که ما بالمره کاری به صبر و تسلیم و رضا نداشته باشیم و فرمولی از طریق تجربه به دست آورده و آن فرمول را بر آنها حاکم کنیم و در حالت اخیر علی‌رغم آن تنزل و یک بعدی بودن آن نسبت به حالت دیگر از محبت دارد. و در مباحث عقلی هم ما باید به دنبال یک چنین چیزی باشیم که اگر این تناسب به دست آمده از وحی کیفی است و می‌خواهد اصل قرار بگیرد آیا چه کنیم که عدد کمی که به دست می‌آید با آن اوصاف کیفی تناسب داشته باشد؟ تناسب هم در اینجا به همان معنایی است که ما می‌فهمیم و نه در حدی که فرضا به دست می‌آید، یعنی اگر چه عقلی است ولی باید بنحوی باشد که کاملا بریده از آن تناسباتی کیفی نباشد.

صحبت دیگری که مطرح است این است که به فرض که ما از روایتی به دست آوریم که صبر فرضا ۳۰۰ مرتبه است، این که صبر ۳۰۰ مرتبه صبر شد طبعاً صبر ۱، صبر ۲، صبر ۳... و صبر ۳۰۰ داریم که باید ارزش هر یک را جدا جدا محاسبه نمود و به هر حال ۳۰۰ مرتبه بودن صبر ما را بی‌نیاز از این که ارزش آنها را به دست آوریم نمی‌کند کما این که بیشتر یا کمتر بودن مراتب صبر یا تسلیم نسبت به هم نیز به معنی بالاتر یا پایین تر بودن ارزش آنها نسبت به هم نیست بنابراین طرح اعدادی به صورت عقلی محض و هماهنگ نمودن آن با مطلبی که از وحی به دست آمده کار درستی نیست و اصولاً هماهنگ با آن هم نمی‌شود.

حجت الاسلام ولامسلمین حسینی: آن چیزی که هماهنگ نمی‌شود مستنبطات خودتان است و نه این که اوصاف را هماهنگ کنید، شما مستنبطات خودتان را هماهنگ می‌کنید و اعمالتان را با آن هماهنگ می‌کنید.

برادر معلمی: هماهنگ نمی‌شود.

حجت و الاسلام و المسلمین حسینی: نمی‌خواهیم بگوییم خدا گفته است. برادر معلمی: خودمان هم نمیتوانیم چنین کاری کنیم چرا که لازمهاش تعطیل کردن آنچه خدا گفته است می‌باشد، یعنی وقتی خودمان در آنجا عقلی انجام دادیم در بالاتر هم عقلی می‌دهیم و دیگر لزومی به دادن صبر و تسلیم و رضا از

ناحیه شارع نیست ، و اصولا بر اساس این نحوه قانون کمی جلو رفتن در نهایت یا کم را به علامت تبدیل کرده و آنرا از ارزش می‌اندازد و یا کیفی راسر جای کم قرار می‌دهد بگونه ای که اخذ آن از وحی بی معنی می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مثل قواعد اصول که عقلا مستقل است و مستقلات عقلیه عقلی صرف است و یک ذره هم به شرع ربط ندارد ، یعنی می‌گوید از کلمات این ام نسبق می‌شود و هیچ استنادی هم به شارع ندارد ، مقدمه امر عقلا واجب است و استنادی هم به شارع ندارد.

برادر معلمی : بحث از قواعد اصول که ملاک فتوی می‌شود غیر از بحثی است که ما داریم و می‌گوییم شرعا لارم نیست چیزی را به دست آوریم، اگر یک فقیه با تجربه یا مستقلات عقلیه یا هر چیز دیگری در نهایت بگوید " به نظر من حرف خدا این است " با حرف ما قرث دارد چرا که ما می‌خواهیم بگوییم حرف خدا به دست نمی‌آید و لذا باید از راه دیگری عمل کنیم و لذا درصدد تمام کردن ربط " این حرف خداست " و چیزی که از جای دیگری به دست می‌آوریم هستیم. یعنی علی فرض این که حرف خدا این باشد که " صبرو تسلیم و رضا نسبت به هم اولویت دارند " میزان اولویت آنها نسبت به هم چه قدر است؟

حجت التیلام و المسلمین حسینی : آیا راه عملی برای این امر را چه می‌دانید؟ آیا تفحص در اخبار باید نمود؟ موضوع فکر روی چیست؟

برادر معلمی : راه عملی آن تفحص در اخبار نیست ، و موضوع آن این است که صد چیز به ما داده اند و می‌خواهیم ارزش آنها را از وحی به دست آوریم و چون ارزش آنها از وحی پیدا نمی‌شود می‌گوییم این صد عنوان را در یک نمونه آزمایشگاهی قرار داده و تفاوت آنها را تجربه می‌کنیم و اعدادی که از این طریق به دست می‌آید سر جای آها قرار می‌دهیم این یک نحوه تجربه کرنن جهت دستیابی به ارزشهای این کیفیات است و یک راه تجربه دیگر این است که کلا و مستقل از کیفیات فوق ببینیم که دو کیفیت که بعد از هم قرار میگیرند روی بچه میزان سبت تاثیرش بیشتر است و فرمولی که از این نسبت به وحی هماهنگ تر از

کار دوم می‌باشد زیرا در حالت اول به صورتی یک کار عقلی روی همان امور کیفی انجام داده ایم که منجر به این اعداد شده است و در حالت دوم کاری به آنها نداشته ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا این کار عقلی بین کیفیات است یا بین اوصاف؟

اگر بین کیفیات باشد اشکالی ندارد چرا که ربطی به اوصاف مستنبط از شرع ندارد یعنی گاهی است که می‌گویید اول تجربه کرده و سپس از تجربه استنباط می‌کنیم و گاهی است که می‌گویید عقلاً فرمول تبدیل کیفیت را پیدا می‌کنیم.

برادر معلمی : یک وقت است که فرمول تبدیل کیفیت را به صورت عام پیدا می‌کنیم و در عین حال می‌خواهیم آنرا ر اوصاف هم حاکم کنیم اما یک وقت است که پیدا کردن فرمول تبدیل کیفیت مبتنی بر همین اوصاف است و این در بسیار فرق دارند و مثل تجربه به صورت عام یا خاص هستند حجت الاسلام و المسلمین حسینی : فرمول تبدیل کیفیت بین اوصاف ارزشی با اوصاف غیر ارزشی فرق دارد فرمول آن را باید به دست آورد و نباید مساله صبر و رضا و تسلیم را بمیان کشید بنا بر این وقتی می‌گوییم اوصاف ارزشی چنانچه در آنها هیچ هنایتی به مباحثی که از طرف شاره آمده نباشد و همینطور در اوصاف سرعتی و اوصاف ترکیبی چنین باشد آنگاه که یک فرمول عقلی حاکم بر اینها به دست آوریم به حسب موضع عقلاً به سه صورت می‌توان به آن رسید یعنی یک فرمول است که حاکم است ولی به حسب موضوع سه موضوع است : یک موضوع ارزشی یکی موضوع زمانی و مراحل و سومی هم موضوع ترکیبی است و خلاصه بحث این است که آیا فرمول عقلی محض است یا نه؟ عبارت دیگر آیا وقتی صحبت از تناسب بیشتر با شرع می‌شود به معنی انقیاد است یا طاعت؟

برادر معلمی : وقتی ما می‌خواهیم دقت عقلی کنیم باید روی خود همین اموری که به ما داده اند دقت عقل کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : شما نمی توانید روی اینها دقت عقلی کنید بلکه شما باید دقت عقلی رابکپا بالاتر ببرید و روی کیفیتهای ارزشی و کیفیتهای زمانی به صورت مطلق دقت کنید و نه این که بین صبر و رضا دقت کنید چرا که دقت روی اوصاف خاص بقیه خصوصیت کار شما نیست
برادر معلمی : اوصاف خاص بقیه خصوصیت را مبنای دقت قرار می دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : مبنا هم نمی تواند قرار بگیرد چرا که به خصوصیات آنها احاطه نداریم.
برادر معلمی : با وجود اینکه احاطه نداریم مبنا قرار می گیرد منتهی اگر احاطه داشتیم و مبداء قرار می گرفت عدد دقیقش را به دست می آوردیم ولی حالا که احاطه نداریم با مبنا قرار دادن آن , عدد دقیقش به دست می آید و تنها در یک بعد به دست می آید و ماهم بناچار همان عدد یک بعدی را بجای عدد حقیقی اش قرار می دهیم و مسلم چنین عملی خیلی بهتر از آن است که عددی را مستقل از آن به دست آورده و به آن تحمیل کنیم.

حجت السلام والمسلمین حسینی : اگر روی همین فرض اخیر دقت کنیم یعنی قاعده ای مستقل از شرع پیدا نکنیم و در یک جا چیزی از این اوصاف بفهمیم معنایش این است که ما یک استنباط ناقصی را از اینها پیدا کرده ایم ولی در وصف دوم همین استنباط ناقص را هم نداریم (چرا نداریم) چرا که وقتی شما ده وصفی را که فرضا علمای اخلاق نوشته اند ذکر می کنید هیچ کدام عددی نشده است.

برادر معلمی : ما که نمی گوییم عقلی نباشد منتهی می گوییم در عین حال که عقلی است در این دقت عقلی باید آن اوصاف را اصل قرار داد کما این که می توان یک امور دیگری را هم اصل قرار داد و فرمول عقلی را به دست آورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : وقتی می گوئید برای دستیابی به فرمول عقلی حاکم بر اینها باید اینها را اصل قرار دهیم آیا این اصل قرار دان یعنی چه؟ آیا به معنی استنباط علت از اینها ست؟
برادر معلمی : استنباط علت نیست بلکه به معنی به دست آوردن آثار اینها در بخشی خاص می باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : به دست آوردن آثار آنها آیا بدین معناست که آثار تجربی آنها را به دست می‌آوردید و بر آن اساس فرمول تغییر اوصاف را می‌دهید؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : فرمول تغییر این اوصاف خاص را می‌دهیم و نه اوصاف عام را؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این معنایش این است که اگر علمای اخلاق برای رذایل صد میدان ذکر نکرده اند شما در آنجا بمانید و جامعه تان هم در برار صد میدان در فضائل صد میدان در رذائل دارد ولی نمی‌دانید که با آن چه کنید چرا که به صورت عام اوصاف ارزشی را پیدا نکرده اید.

برادر معلمی : آنجا هم به صورت دیگری عمل می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ولی در عمل نمیتوان بدون برنامه حرکت کرد.

برادر معلمی : وقتی جلو برویم می‌فهمیم که فرضا ضد میدان هم باید برای رذایل می‌گفتند که فرضا دو تا از آن را گفته اند و ما هم با همان دوتا کار می‌کنیم و بقیه اش را در اجمال مطرح می‌نماییم ولی در هر حال این کار خیلی بهتر از آن است که مستقل از وحی اموری را به دست آورده و سپس آن را بر وحی حاکم کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اینها حاکم کردن اموری بر وحی نیست بلکه انقیاد است

برادر معلمی : کجایش انقیاد است؟ این انقیاد بر عقل حاکم بر وحی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : نه ، اطاعت از عقل است و انقیاد نسبت به شرع می‌باشد چرا که وقتی عقلا حکم می‌کند اطاعت از عقل است و چون این اطاعت در عصیان نیست بلکه اطاعت از این است که در جهت شرع باشد ولذا انقیاد نسبت به شرع است.

برادر معلمی : آیا این جهت از کجا معلوم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : برای عقل محرز است که راه طاعت این مقدمه است.

برادر معلمی : چرا مقدمه ی طاعت این است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : چرا که وقتی دست ما به ظن خاص نمی‌رسد ظن عام حجت است و ظن عام معنایش گمان عقلی است

برادر معلمی : در این صورت همه عقلا ادعا می‌کنند که گمان عقلی دارند کما این که ریاضیات را هم اسمش را آمار و احتمالات گذاشته اند و می‌گویند ظن قطعی داریم که بر اساس این فرمول این نتایج به دست می‌آید و عده ای هم بر اساس این ظن قطعی عمل می‌کنند خوب ماهم بهتر است این ظن عام را قبول کنیم و مثل آنها عمل کنیم و دیگر احتیاجی هم به این بحثها نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ولی یک فرق در اینجا وجود دارد و آن این که در ان ظن عام معنای اختیار و قائل شدن به خصوصیتی برای انسان که او را از قانونمندی طبیعی خارج کند وجود ندارد و لذا اوصافی هم که مطرح می‌کنند همگی از تجربه است ولی در این ظن عام که ما می‌گوییم چنین نیست در آنجا گفته می‌شود " که بشر به این دلیل که دلخوش است به امور مادی در حال تلاش است " ولی در اینجا می‌گوییم " بشر چون دارای ایمان است حرکت می‌کند."

برادر معلمی : این مباحث چه ربطی به آن اعداد دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی شما می‌گویید مبداء مقصد و ربط بینش و با مبنای سه تقسیم کرده و سپس می‌گویید احکامی جهت ساز زمان ساز و مکان ساز داریم آیا آنها هم همینطور می‌گویند؟

برادر معلمی : اینها مباحث کیفی است آیا بحث کمی آن چه می‌شود؟ در بحث کیفی ما با آنها اختلاف داریم ولی از لحاظ بحث کمی چگونه بقهیمیم که با آنها اختلاف داریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این اعداد تناسبات همان چیزهاست یعنی جدول ۳،۲،۱ و غیره تناسبات همان مباحث فلسفی است.

برادر معلمی : اعداد ما باید تناسبات همان مباحث فلسفی باشد ولی به چه دلیل این اعداد ۳،۲،۱ و.....همان تناسبات است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ۱ و ۲ و ۳ و غیره یا ربطی به فلسفه ان دارد یا ندارد؟

برادر معلمی : ولی ما هنوز نتوانسته ایم که اثبات ارتباط بین آنها را بنماییم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ولی عرض ما این است که بحث عقلی که تمام شد در مقام عمل باید با همان فرمول عقلی حلو بروید یعنی یکوقت می گوئید فرمول عقلی نداریم و باید آنرا بدهدست آوریم اما هرگاه فرمول عقلی تما باشد آیا هماهنگ با آن می توان این کیفیات رادر آن قرار داد یانه؟ یعنی در قاعده اصولی اینکه تبادر لامت صحت و حقیقت بودن است کاری به این که تبادر از ناحیه شارع باشد ندارد.

برادر معلمی : این گونه امور را در وحی و در بحث عددی هم می توان پیدا کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ولی از اول تا آخر قواعد عقلی اصول امری عقلی است و کاری به شرع ندارد.

برادر معلمی : ایت عقلی بودن با عقلی بودن که مد نظر ماست خیلی فرق دارد و عین اینها رادر بحث ریاضیات هم می توان مطرح کرد که فرضا هرگاه یک چیزی نسبت به چیز دیگر و واحد بود این دو نسبت به اولی دو برابر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : مقدمه واجب واجب است به صورت عقلی تمام می شود ولی آنچه راکه عقلی تمام می کند ظرفی می شود که شرع را در آن ریخته و سپس فتوی می دهد فتوی در حقیقت به کار گرفتن قواعد عقلی است.

برادر معلمی : ولی در نهایت فتوی می دهد و می گوید حکم خدا این است و عمل به آن بری الذمه است. ولی آیا در این عمل عقلی و به دست آوردن فرمول کمی هم ما می توانیم چنین کاری را بکنیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : حتما ما هم همین کار را می کنیم و عین حرفی را که فقها می زنند (و می گویند هذا ما ادا الیه ظنی این چیزی است که گمان من به آن اصابت کرده است) را می گوئیم.

برادر معلمی : آیا گمان او از کجا به این چیز اصابت کرده است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : گمانش از روی قواعد عرفی به این امر رسیده است.

برادر معلمی : قواعد عرضی را آورده و حدیث و روایت را به گونه ای خاص مطالعه کرده است و مجموعاً می‌گوید ظن من چنین است و نه این که بدون توجه به روایات و با ملاحظه امور دیگری بگوید ظن من این است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : قواعد عقلی را برای استنباط از این کلمات آورده است

برادر معلمی : شما هم اگر می‌توانی قواعدی عددی برای استنباط اعداد کیفیاتی که کتاب و سنت ارائه داده مطرح کنید و نه اینکه آن را حاکم بر وحی کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ما هم قواعد عقلی که فلسفی پیدا کرده ایم می‌آوریم و به وسیله آن از مراحل سیر استنباط می‌کنیم.

برادر معلمی : مراحل سیری که خداوند فرموده مطرح است و نه مرحله‌ای که ما درست می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این هم مثل همان کار در روایت است که می‌گوید این قواعد عقلی است و نه این که بگوید این قواعد را من خودم ساخته‌ام می‌گوید من با قواعد عقلی است که می‌توانیم ببینیم اینها عینک دید من هستند.

برادر معلمی : با این قواعد چه چیزی را بررسی می‌کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : با این قواعد می‌گوید مستنبط از این مراحل چنین است که فرضاً ۲۷ تا ۲۷ تا جلو برویم مثل قواعد اصول که قواعدی عقلی است و در متون به کار گرفته می‌شود قواعد شما هم عقلی است ولی در اوصاف متخذه از وحی در این قسمت خاص به کار گرفته می‌شود.

برادر معلمی : خود آن چیزی که از وحی آمده را باید سبک و سنگین کنیم و چیزی به دست آوریم و نه اینکه بر اساس اعدادی که خودمان داریم آنرا سبک و سنگین قرار دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : عین همان سبک و سنگین کردن که در اصول هست اینجا هم موضوعیت دارد و در آنجا هم در نهایت می‌گوید " گمان من بر اساس آن قواعد از کتاب و سنت چنین است ".

برادر معلمی : ولی در اینجا نظر به اوصاف متخذه از وحی در ارائه ظنی خاص ملاحظه نمی‌شود این دو روش یک فرق مبنایی دارند و فرق آنها هم این است که در اصول در نهایت روی خود کتاب و سنت کار کرده فتوی می‌دهد ولی ما در اینجا کتاب و سنت را کنار گذاشته و چیزی را به دست می‌آوریم و سپس آنرا حاکم بر کتاب و سنت می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : اگر دو فقیه نسبت به یک قاعده اصولی دارای دو نظر متفاوت باشند کتاب و سنت دو نظر و دو فتوی می‌دهند آیا در اینجا کتاب و سنت عوض شده است یا آن قاعده؟
برادر معلمی : قاعده عوض شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا این قاعده نیست که حاکم بر آن نظرهاست؟
برادر معلمی : حاکم شود ولی آن یک بحث دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : چگونه است که حاکم شدن در اینجا اشکالی ندارد و حاکم شدن در مبحث ما اشکال دارد؟

برادر معلمی : این دو بحث مبنائاً با هم فرق دارند چرا که در اینجا در نهایت این قاعده را در کتاب و سنت به کهر می‌گیرید ولی ما این کار را نمی‌کنیم چرا که قبل از آن از جای دیگری قاعده را به دست می‌آوریم
حجت الاسلام و المسلمین حسینی : قواعد اصولی را هم در جای دیگر تمام می‌کنند و کاری هم به وحی ندارند و سپس آنرا در وحی به کار می‌گیرند یعنی قاعده اصولی را از عرف می‌گیرند و بعد که تمام شد عمل استنباطشان را بر اساس آن قاعده انجام می‌دهند و حاصل آن مستنبط فقیه می‌باشد و هر تغییری که در آن قاعده صورت بگیرد مستقیماً در این مستنبط فقیه هم اثر می‌گذارد ما هم صحبت‌مان این است که مجموع کاری که شما می‌کنید یک قاعده است و مثل همان قاعده اصولی است. (منتهی این قاعده ای است در مقام اجرا و آن در مقام استنباط است) بعد این قاعده را به طرف این اوصاف می‌آورید و می‌گویید برای رسیدن به این اوصاف باید این گونه عمل نمود حال اگر کسی این قاعده را هم تغییر دهد این نحوه عمل هم عوض می‌شود.

برادر معلمی : ولی در آنجا قبل از استنباط نظمی وجود ندارد ولی ما در اینجا یک نظمی داریم که می‌گوییم صبر , رضا , تسلیم و .. و این را از وحی به دست آورده ایم حال از جای دیگر (عقلی یا تجربی) یک نظم دیگری هم به دست می‌آوریم که ربطی به نظم فوق ندارد خال اگر ادعا کنیم که این نظمی که ما به دست آورده ایم همان نظمی است که وحی فرموده است امری غلط است و دلیلی بر صحت آن نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این مطلب عین این است که بگویید قوانین اصول را از جای دیگر به دست می‌آوریم و سپس در جای دیگری که بر اساس قواعد حکم و انشاء شده به کار می‌گیرند یعنی خدای متعال که دستور داده است طبق قواعد اصولی دستور نداده است

برادر معلمی : اگر چه طبق قاعده اصولی دستور نداده است ولی فقیه بر اساس قواعد خودش روایات را عقب و جلو می‌کند و استنباط می‌نماید لذا اگر ما هم بخواهیم به آنصورت عمل کنیم باید چنین بگوییم که " باید صبر و رضا و تسلیم را رها کرده یک قاعده خاص درست نمود حال اگر بر اساس آن به دست آمد که صبر بالاتر از رضا هست یا ب عکس همان را ملاک قرار می‌دهیم. "

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : از قاعده عددی که کیف به دست نمی‌آید

برادر معلمی : ولی این کیف با آن کم چه ربطی دارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : همین که شما آن را در این به کار می‌گیرید معنایش این است از کم رضا, صبر , تسلیم و غیره به دست نمی‌آید یعنی شما آنرا در راه جاری شدن این به کار می‌گیرید.

برادر معلمی : ولی وقتی می‌خواهیم ۳،۲،۱ و غیره را به کار ببریم چه ربطی به صبر و رضا و تسلیم دارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : می‌خواهیم بگوییم که مساله تغییر در عالم بر اساس این اعداد (با سه قید تغییر در اوصاف ارزشی , زمانی و ترکیبی) صورت می‌گیرد و بعد می‌خواهیم بگوییم صبر از چیزهایی است که در نزد شارع محترم است و جزء محاسن است.

برادر معلمی : در این کلیاتی که فرمودید تکلیف عدد مشخص نشد سؤال این است که ۳،۲،۱ با صبر و رضا و تسلیم چه رابطه ای دارند؟ مثلاً آیا بدان معنی است که صبر ۱ تومان رضا ۲ تومان و تسلیم سه تومان می‌ارزد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خیر ، مراحل صبر از ابتدا تا انتهایش را به عنوان یک وصف ارزشی می‌توان از ۱ تا ۲۷ مطرح کرده و فرضاً گفت ۲۷ تومان می‌ارزد.

برادر معلمی : رضا چه قدر می‌ارزد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : آنهم ۲۷ تومان می‌ارزد.

برادر معلمی : این به درد ما نمی‌خورد چرا که ما به دنبال امری هستیم که بتواند بگوید فرضاً تسلیم به چه مقدار از صبر یا رضا بالاتر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : شما در اوصاف تغییری وقتی می‌خواهید بگویید این وصف تغییر می‌کند عین همان مطلب را به ضریب ۴،۳،۲،۱، و غیره برسانید یعنی باید برای خود صبر یک جدول ارائه دهید.

برادر معلمی: این مطلب هم در مبحث زمان مطرح شده و عیبی ندارد ولی تا اعداد ارزشی را نداشته باشیم نمی‌توانیم اعداد زمانی و اعداد ترکیبی را به دست آوریم و عدد ارزشی یعنی همینکه معلوم کنیم صبر نسبت به تسلیم دارای چه ارزشی است اگر اولی ۱ باشد دومی چند است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اینجا دو فرق وجود دارد : فرض اول این است که بگوییم اصولاً اعداد ارزشی عددی به صورت ۳،۲،۱ و غیره در آنجا موضوعیت ندارد، فرض دوم این است که همین جدول ۳،۲،۱.

.. ۲۷ را به عنوان اعداد ارزشی قلمداد کنیم حال آیا غیر از این دو فرض راه دیگری بذهنتان می‌رسد/

برادر معلمی : عرض من این است که ما بین اینها باید یک تناسباتی پیدا کنیم و الا نمیتوان عمل کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا عدم دستیابی به این تناسب تا چه اندازه می‌توان عمل را تعطیل

کند؟

برادر معلمی : م الان چند سال است که کار می‌کنیم و ما هم در موضع عمل نیستیم ولی در عین حال باید حداقل تناسب را با وحی بتوانیم در الگویمان ارائه دهیم و الا الگوی ما با الگوی دیگران که بر اساس آن عمل می‌کنند چه تفاوتی خواهد داشت؟ یعنی به فرض هم که فرمول فوق را در حد عالی نتوانیم به دست آوریم باید پله پله که عدول می‌کنیم مطلب روشن باشد ولی اگر همی جدول ۲۱۶ را در ارزش زمان و ترکیب به کار گرفتیم آیا از کجا بفهمیم که کر درستی انجام داده ایم؟ آیا قدم بعدی چیست/

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : مساله مهم این است که ربط بین اینها اصولاً تخمینی است یا خیر؟ یعنی ریاضیات در اینجا به سه معناست یا به یک معنا؟ آیا معنای اولویت‌های تخمین معنایی است که نیاز به عدد ندارد؟ در پیدا کردن اعداد آیا باید رجوع به روایات و متون داشته باشیم؟ آیا حروف آنها را به ابجد باید بسنجید؟ آیا به تعداد حروفشان باید به آنها عدد داد؟

برادر حسینیان : در این صورت با ریاضیات موجود هم باید بتوان کار کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بر مبنای فوق که ۴،۳،۲،۱ و .. را بدیهی میگیریم همینطور است به هر حال اگر برای عمل بین صبر و تسلیم نوعی عدد را باید مطرح کنیم راه دست یابی به آن چیست؟ استنباطی است؟ تجربی است؟ عقلی است؟ و یا تخمینی (که عدد نخواهد)؟

برادر پیروزمند : آیا نظر شما این است که عدد نمی‌خواهد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قاعده ۳،۲،۱ قاعده تغییر است و در آن فرقی ندارد که تغییر اولویت مطرح شود و یا تغییر امور عینی مثل استکان و نعلبکی قاعده تغییر در همه جا و بر هر چیز متغیری در عالم حاکم است و اوصاف هم اعم از اینکه اوصاف انسانی باشد و یا اوصاف سایر کیفیات از این امر مستثنی نیستند.

برادر پیروزمند : به این ترتیب برای اوصاف جهتی هم کمیت معین می‌کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر طبق قانون و فرمول تغییر بخواهیم کمیت معین کنیم باید همان جدول ۳،۲،۱ را رعایت کنیم.

برادر پیروزمند : ولی بنا براین بود که در جدول ارزش همان اولویت ها کافی بوده و کمیتی لازم نداشته باشد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی : الن هم همین طور است لذا بر اساس فرمول تغییر عمل می‌کنیم و وصفهای ارزشی زمانی و ترکیبی هیچ فرقی از این حیث ندارند و همه تحت قانون تغییر می‌آیند یعنی همینکه در این مرحله ارزش صبر و در آن مرحله ارزش رضا مطرح است معنای تغییری در جهت را می‌رساند ولی شما می‌گویید اگر این امر به عنوان چهار چوبه ای که حاکم بر وحی باشد درست نیست و باید کنار گذاشته شود بناچار می‌گوییم که پس رتبه بعد این است که ارزش عدد نمی‌خواهد و باز دوباره شما می‌گویید عدد لازم داریم چرا که در غیر این صورت نمی‌توان کار کرد

برادر پیروزمند : ابتدائاً احتمال این بود که در جهت عددی لازم نیست و در زمان اعداد تخمینی داریم و در ترکیب اعداد تجربی را داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این احتمال بود ولی قاعده کمی که مطرح شد بحث در این بود که عدد و فرمول کمی ۳،۲،۱ و غیره مال مجموعه مدل است و نه در تک تک اجزاء آن احتمال دوم این است که قاعده عددی را در همه آن جاری بدانیم.

برادر پیروزمند : در احتمال اول فرمول کجا جاری می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : فقط در جدول مراحل و مکان را هم به صورت تجربی اندازه می‌گیریم در احتمال دوم هم می‌گوییم فرمول عددی را باید در همه ضرب کنیم و اگر این هم به دلیل این که حاکم بر وحی می‌شود مثل احتمال اول کنار بگذاریم احتمال سوم این است که اعداد ارزشی را از خود اوصاف به دست آوریم در این صورت وقتی صبر ، رضا ، تسلیم را داریم چگونه می‌توان به این اعداد ارزشی رسید؟ می‌گویید باید یک کار عقلانی روی آن انجام داد و این گفته به نظر می‌رسد که درست نباشد چرا که عقل احاطه ی به این اوصاف ندارد لذا سؤال این است که آیا عقل بدون در دست داشتن تناسب اینها چگونه میتواند بین آنها اخذ واحد کند؟ گاهی است که اخذ واحد را به صورت فلسفی مطرح می‌کنید (مثل نسبیت) که فرضا می‌گویید نسبت به سختی سرب و مس و آهن اخذ واحد می‌کنیم و این بحثی است فلسفی که

جایش هم در همانجاست لذا اخذ واحد برای سنجش تسلیم نسبت به رضا در مقایسه با بحث فلسفی حاصلش فرضا باید ۳،۲،۱ و .. باشد و یا این که به نحوه ای دیگر است در هر حال آیا این که صبر چیست را چگونه توصیف می کنید که بتوان به آن واحدی مطرح کرد؟

برادر معلمی: گاهی است که یک چیزی مثل صد میدان برای ما تمام شده که از ناحیه شرع آمده و گاهی نسبت به خود همین هم یقین نداریم اگر فرض بر یقین به نسبت آن به وحی باشد مطلب بعدی این است که هر کسی که ریاضیاتی را مطرح کرده است هر چند که آن ریاضیات تابع ۴،۳،۲،۱ و ... هست ولی آن چیزی را که به عنوان واحد تکرار واحد ارتباطات ما بین اعداد و غیره مطرح می کند بستگی به این دارد که مشکل او چیست و ما هم در رابطه با مشکلی که داریم یک چنین ریاضیات و تعاریفی را نیاز داریم. حال اگر این فرمولهای کمی را از وحی بدهند چه بهتر ولی اگر از وحی به دست نیاید و بنا بر به دست آوردن عقلی این فرمولها باشد باید توجه به همینهایی که در اختیار داریم باشد یعنی فرض ب این باشد که صبر پله اول تسلیم پله دوم و رضا پله سوم باشد می گوییم یک ، دو و سه یعنی صبر ، رضا و تسلیم ما بین این ۳،۲،۱ قانونی حاکم است که در آن مفهوم دو همان معنایی که در اعداد طبیعی است نیست و ما می توانیم دو بودن دو را منوط به پیدا شدن رضا بکنیم حتی اگر صبر و رضا و تسلیم از هر لحاظی (مثلا نسبت تاثیر با زمان پیدایش یا هر لحاظ دیگری که در نظر یا عمل به آن برخورداریم) یک میزان نباشند و ما آنها را منظم ملاحظه نکنیم ، مثلا از لحاظ زمان پیدایش هر دو این طور نباشد که در یک ماه پیدا شوند و یا طوری باشد که به طور منظم و به ترتیب نسبت تاثیر آنها ۳۰،۲۰،۱۰ باشد بلکه این طور بگوییم که دو را طوری تعریف می کنیم که به ذات این کیفیت منوط می شود و بعد ربط اینها را پیدا می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : آیا این ربط را با فلسفه پیدا می کنید؟

برادر معلمی : این ربط را با فلسفه عقلی پیدا می کنیم ولی روی اینها کار می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : پس یک فرمول عقلی فلسفی به اینها حاکم است

برادر معلمی : این فرمول را از توی خود اینها در می‌آوریم و نه این که او درست می‌کنیم و بعد آن را حاکم می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : این که می‌گویید " ربط اینها را از توی اینها پیدا می‌کنیم " به چه معناست؟ چگونه این کار را می‌کنید؟ آیا تجربه می‌کنید؟

برادر معلمی : اگر هم تجربه بکنیم تجربه خاصی است ما دو جور تجربه می‌توانیم داشته باشیم یک وقت است که ما تجربتا قانونی را پیدا میکنیم (س _ فرضا مثل نسبیت انشتین) و بعد صبر و تسلیم و رضا تجربه کرده و اعدادی متناسب با آنها به دست می‌آوریم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : وقتی در همین تجربه اخیر می‌خواهید بگویید آثار صبر، رضا و تسلیم این است دارید برای آثار عقلا معیار می‌دهید فرضا اگر می‌گویید کسی که صبور است دو استکان بیشتر از کسی که تسلیم است درست می‌کند معنایش این است که اول عقلا استکان را به صورت شاخص تمام کرده اید.

برادر معلمی : اخذ واحد اشکال ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هم مقیاس وهم تناسبات مقیاس هم که از تجربه بدست اید اشکالی ندارد

برادر معلمی: ما نگفتیم که لزوما تجربی است بلکه اگر بنا باشد تجربی باشد از دو نوع تجربه که عرض شد،دومی میتواند با وحی متناسب باشد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عقل مگر چه اطلاعی از صبر دارد که بتواند لوازم عقلی انرا محاسبه کند یا میخواهید بگویید صبری را که عقل تعریف می‌کند اثرش را ملاحظه مینماید که در اینصورت عین همان کمیت عقلی است که عقل تعیین کند و کاری به صبر متخذه از شارع ندارد

برادر معلمی :ایا ما در مورد صبر و تسلیم و رضا چیزی از وحی داریم یا نه ایا تعریف اینها را داریم یا نه

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یا می‌گویید تعاریف عقلی اینها را تناسبات عقلی است که تحویل میدهد یعنی در جایی که تعریف دارید همانجاست که تناسبات را مطرح می‌کنید و یا می‌گویید تعریف را از شرع می‌گیریم و تناسبات را عقل می‌گوید که در اینصورت حرف ما اینست که عقل را یارای انجام چنین کاری نیست چرا که اگر عقل بر تعاریف احاطه نداشته باشد قطعاً احاطه بر نسبتها هم ندارد ولی انجا که تعاریف را عقل خودش مطرح میکند قطعاً بر نسبتهایش هم محیط است و با ملاحظه لوازم عقلی از عهده بیان آنها بر می‌آید

برادر معلمی: وقتی صبر و تسلیم و رضا از وحی بدست آمده آیا نوعی تعریف از آنها را در اختیار ما قرار نداده است

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله تعریف داده است

برادر معلمی: آیا این تعریف عددی میشود

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر ما این تعاریف عددی نمیشود یعنی اگر تعاریف از وحی است عددی هم از باید از

وحی بدست آید و ما نمیتوانیم آنها را عددی کنیم یعنی در خود اینجاد و احتمال هست: یا می‌گویید تعاریف از شرع است که در اینصورت حرف ما اینست که عقل میتواند نسبت به تناسب بین آنها نظر دهد
برادر معلمی: در اینصورت آیا ان تعاریف بچه درد میخورد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه این تعاریف بچه درد میخورد حرف دیگری است و ممکن است هم که بدرکار ما

نخورد اما در مقام برهان یکوقت است که فرض را بر این می‌گیرد که تعاریف از وحی آمده است و ما بدنبال آن می‌گوییم مبتنی بر این فرض، تناسبات بین آنها را نمیتوان عقلی بدست آورد چرا که موضوع موضوعی نیست که عقل بتواند لوازمش را ملاحظه کند، اما اگر موضوع از مخترعات عقل باشد طبیعی است که عقل توانایی ملاحظه لوازم عقلی را دارد.

برادر معلمی : بنابراین ما نیازی به اموری که از وحی بدست آمده نداریم. آنها را کنار میگذاریم و بصورت عقلی به ساختن مدل میپردازیم و جدول کمی خاصی هم درست می‌کنیم و حتی اگر اسم بعضی از آنها را هم صبر و تسلیم و رضا بگذاریم این غیر از صبر و رضا و تسلیمی است که وحی فرموده است و تنها در عنوان مشترکند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی در کنترل خطا که می‌خواهیم بسنجیم ملاحظه می‌کنیم که آیا اوصافی که وحی فرموده خاصی شده یا نشده است.

برادر معلمی : اصولاً کاری به آنها نداریم و می‌خواهیم از ۱ به ۲ برویم کاری هم به اسمش نداریم. معیار ما و تشخیص اشتباه ما بر اساس از ۱ به ۲ رفتن است و کاری به وحی ندارد و نمیتوان ادعا کرد که این اعداد با آنچه وحی فرموده است متناسب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می‌گوییم به این نحوه ای که تعریف میدهید و سپس عقلاً می‌خواهید نسبت بین آنها رابدست آورید منطقاً با هم سازگار نیستند زیرا چیزی را که حد اولیه آن مال عقل نیست نمیتواند تناسبات آنرا هم ملاحظه کند.

برادر معلمی : اگر چه حد اولیه از عقل نیست ولی عقل از یک جای دیگر گرفته و همان را می‌پذیرد یعنی فرض میکند که حد اولیه این است و بر اساس آن جلو رفته و قوانینی را بدست می‌آورد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بفرض که حد اولیه را وحی گفته باشد و آن هم صبر و رضا و تسلیم باشد آیا چگونه می‌خواهید عقلاً جلو بروید؟

برادر معلمی : ممکن است ما نتوانیم اینکار را بکنیم ولی این دلیل بر اشکال داشتن این فرض نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر نشود دال بر اینست که آن اشکال دارد.

برادر معلمی : هزاران نفر دیدند که سیب از درخت افتاد ولی کسی توجه به قانون جاذبه نداشت و تنها یک نفر این کار را کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی تکلیفی را که الان داریم برابر با میزان عقلی است که داریم و این طور نیست که آنرا رها کنیم و بگوییم یک آدم عاقلتر از ما باید آن را درست کند.

برادر معلمی : ما هم فکر می‌کنیم و انشاءا... خداوند بذهنمان میرساند ولی اگر هم بذهنمان نرساند دیگر حجت بر ما تمام است مثلاً در جنگ ما برای پیروزی می‌جنگیم حال اگر هم پیروز نشدیم بهر حال یک روزی می‌آید که کفار شکست می‌خورند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهر حال در این فکری که مینمایید آیا لوازم عقلی صبر را چگونه تمام میکند/

برادر معلمی : آیا لوازم عقلی صبر یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی تناسبات آن.

برادر معلمی : ما باید کمیت را با این هماهنگ کنیم و نه اینکه کمیت خود آنرا بدست آوریم و در نهایت اگر خیلی تنزل کنیم حداقل اینست که بگوییم صبر را تجربه کرده و عدد تجربی را بجای آن قرار دهیم و این خیلی بهتر از حاکم کردن چیری بر آن است ولی قدم اول اینست که فکر کنیم و ریاضیاتی متناسب با آن درست کنیم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما هم می‌خواهیم ریاضیاتی برای آن درست کنیم ولی برای این امر آیا لوازم چه حدی را باید ملاحظه کنیم؟

برادر معلمی : یعنی باید دید که چه ریاضیاتی را قرار دهیم که این تناسبات را بهم نزنند ولی نمیدانم که منظور از ملاحظه لوازم حد چیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سؤال را درست مشخص کنیم آنوقت میتوانید بدنبال جوابش برویم ولی ما نمیتوانیم طالب مجهول باشیم لذا اینکه میفرمایید باید تناسبات صبر و تسلیم و رضا را پیدا کرد بچه معناست و چگونه باید آنرا پیدا کرد؟

برادر معلمی : این مطلب یک امر کلی است و کاری هم به صبر و رضا و تسلیم ندارد و کلی آن انیست که اگر وحی کیفیتهایی را پشت سر هم فرموده باشد (مثلاً صد کیفیت) آیا ما چگونه عدد گذاری بکنیم که در این عدد گذاری پشت سر هم قرار گرفتن امور متخذه از وحی نفی نشود؟ این یک امر کلی است و ربطی هم به اینکه این صد کیفیت یا این سه کیفیت که وحی فرموده صبر، رضا و تسلیم باشند یا چیز دیگر ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی شما میگویید کاری به اینکه از وحی چه چیزی مطرح شده نداریم آیا چه چیزی است که ملاک بهم خوردن یا بهم نخوردن این اولویت هاست؟

برادر پیروزمند : آیا هر قاعده کمی که بر این تناسب جاری شود اولویت آنها رعایت می شود یا اینکه تنها تناسباتی کمی خاصی است که متناسب با رعایت این اولویتها است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر مفهوم " رعایت تناسبات " روشن شود میتوان گفت که چه اموری متناسب هستند و چه اموری نیستند اگر منظور پشت سرهم بودن اینها و بهم نخوردن این باشد خوب اعداد طبیعی متناسب با آن است یعنی اگر غرض رعایت تقدم و تاخر است که فرضاً هیچگاه نگوییم رضا زودتر از صبر است که در این صورت فرقی ندارد که اعداد طبیعی را مطرح کنیم و یا هر دو عدد متوالی دیگری را ارائه دهیم.

برادر پیروزمند : بهر حال باید مشخص شود که وقتی میگوییم آنچه وحی فرموده نباید بهم بخورد آیا این بهم نخوردن بچه معناست؟ آیا بمعنای آنست که این اولویت بندیها رعایت شود که در اینصورت ۳،۲،۱ را هم که بگذاریم رعایت میشود.

برادر معلمی : عیبی ندارد و اگر صد میدان باشد هرکسی میتواند بترتیب برای آنها از ۱ تا صد را قرار دهد ولی بین ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و یک تناسب خاصی برقرار میکند مثلاً ممکن است بعد از ۳،۲،۱ واحد تکرار شود و در اینصورت معنای دیگری غیر از حالت اولیه اعداد طبیعی میدهد و ما هم باید یک چنین قانونی را که کلاً عقلی هم هست بدست آوریم ولی قانونی که یک پایه آن به ذات این کیفیات برگردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر توضیح دهید که معنی این برگشتن یک پایه آن بذات کیفیت چیست مطلب آسان میشود.

برادر معلمی : اصل سؤال ما همین است و اگر اینرا خوب بتوانیم توضیح دهیم مطلب حل میشود و سؤال هم اینست که وقتی از این کیفیت به آن کیفیت و جلو میرویم ما بین این کیفیات یک نظمی خاص برقرار است و ما باید به نحوه ای عدد گذاری کنیم و ریاضیاتی بدست آوریم که ذاتش منوط به خود این کیفیات شود یعنی وقتی که به این کیفیات میرسد نتوانیم در جایی که تبدیل واحد می کنیم عمل وقوع آنرا نشان دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما دو مطلب را مخلوط می کنید یکی اینکه میگویید ما نمیخواهیم کمیات این کیفیات را از طریق استنباط از آیات و روایات بدست آوریم و دوم اینکه می گوید میخواهیم تناسبات بین فرضا این سه وصف را عقلا پیدا کنیم و ایندو مطلب با هم قابل جمع نیستند.

برادر معلمی : تناسبات را منوط به این کیفیات کردن غیراز اینست که تناسبات آنها را عقلا پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای حل مطلب , شما این اوصاف ارزشی را کنار بگذارید و در اوصاف فیزیکی مطلب را ملاحظه کنید آیا درباره اوصافی مثل سختی و سستی و غیره چه می گوید؟

برادر معلمی : یکوقت استکه میگوییم مراتب رشد تکنولوژی بگونه ای است که اول تکنیک دستی است بعد از آن تکنیک مکانیکی است و سوم تکنیک الکتریکی است و چهارم الکترونیکی است ومیباشد. حال اگر سئوالی شود که نسبت تاثیر اینها چیست؟ یا کسی وجود دارد که بترتیب نسبت تاثیر اینها را به ما بگوید و یا کسی وجود ندارد که چنین امری را برای ما معین کند لذا در مقیاس کوچک آزمایش میکنیم و فرضا در رابطه نانوائی و حاصل آن تکنیک دستی , مکانیکی و الکتریکی و ... را امتحان می کنیم و با توجه به نتیجه ای که میدهد نسبت تاثیر خاصی را برای آنها بدست می آوریم حال اگر ما داریم نانوائی دستی را به مکانیکی تبدیل میکنیم , تفاوت آنها صرفا در تعداد نانی بدست می آید نیست بلکه آتاردیگری هم هست مثلا تعداد افرادی که بیکار میشوند تعویض سوخت وغیره همه مطرح اند ولی ملاحظه همه ی این آثار از عهده ما خارج

است و چنانچه از ناحیه شارع همه این آثار مشخص بود می‌گفتیم در نزد شارع نان پختن با تکنیک دستی این مقدار می‌ارزد و با تکنیک مکانیکی فلان مقدار می‌ارزد ولی حالا که اینکار از راه تجربی محال است ما صرفاً از لحاظ تعداد نانی که هردو تولید می‌کنند آنها را ارزش گذاری می‌کنیم و می‌دانیم هم که یک بعدی رفتار کرده ایم و کار ناقصی است چرا که امور دیگر را در آن دخالت نداده ایم یعنی اولاً این اعدادی که برای این اکتیک‌ها بدست می‌آید تجربی است ثانیاً متناسب با حقیقت تناسب آنها هم نیست چرا که همه ابعاد آنها ملاحظه نکرده ایم ثالثاً برای امور خاصی است که تجربه کرده ایم و اعدادی را به دست آورده ایم و توانایی تعمیم آنها هم نداریم ولی در عین حال یک امر تجربی منهای آنها هم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای اینکه سؤال روشنتر شود مثالی میزنم: عقل در باره آدم (علم النفس) یک فروضی دارد درباره روح یک فروضی دارد و عرفاً درباره نفس یک فروض عقلانی دارند و این درست است که آنها با مذاقی از شارع هم آمیخته میکنند ولیکن خودشان هم میدانند که این مطلب عقلی است. یعنی اول یک مطلب عقلی را تمام می‌کنند و سپس به کلمات شارع نظر مینمایند حال گاهی است که اسم این مطلب عقلی را شهود میگذارند و یا گاهی است که آنها فلسفی و عقلی مینامند ولی بهر حال نوعی استنباط (شهودی یا فلسفی) است و بعد هم مستنبط خودشان را به لباس تقریب (و نه استنباط) با آیات و روایات بین می‌کنند (برای این که در ذهن فرد بهتر متجلی شود) حال اگر از این مطلب یک مقدار جلوتر برویم لوازم این را ملاحظه میکنند یعنی اول برای انسان قوای مختلفی را مطرح میکنند و سپس رابزه آنها و فرضاً سلطنت این قوه بر آن دیگری را مطرح کرده و برای هر کدام هم اسمی میگذارند و لوازم هر یک را هم بررسی مینمایند فرضاً در همین مراحل است که به سه عنوان صبروتسلیم و رضا میرسند بنابراین اگر غرض از تناسب کمی نظیر احکام کیفی ای که عرفاً و اخلاقیون میگویند در این صورت فرق چندانی با جدول فلسفی شما ندارد مگر این که جدول فلسفی شمادر عام تغییر صحبت میکند (بصورت عقلی) و اینها در مورد خاص انسان تامل کرده یک چنین مطالبی را گفته اند و الا هردو دستگاه را درست کرده اید و سپس آنها را منطبق بر آیات و روایات کرده اید و بعد هم آمده اید اوصاف اخلاقی و ارزشی را مطرح کرده اید و در نهایت

شالوده اش همان حدهای اولیه ای بوده که در مورد انسان مطرح کرده اید و شالوده‌ی آن حدهای اولیه هم به چیزی که در فلسفه یا عرفان گفته اید و همه چیز را مظهر با اسم یا نامیده اند بر می‌گردد. و در هر حال سؤال ما اینست که آیا تناسباتی را که بین دو کیفیت می‌گویید (با توجه به اینکه تعاریفی را هم که شارع فرموده بصورت یک سری شاخصه های عینی ذکر شده و فرضاً آدم صابر را با چندین شاخصه معرفی کرده اند) بچه معناست؟ وقتی می‌گویید تناسبات اینها را تجربتا بدست می‌آوریم یک معنای آن این است که ملاحظه کنیم که فرضاً آدمهای صابر چگونه رفتار می‌کنند اگر اینکار را نکنید و بخواهید عقلاً انجام دهید اگر از قبیل کاری است که علمای اخلاق انجام میدهند فرقی با اینکارهای فلسفی تان ندارد زیرا آنها برای تناسبات کیفی بین رضا و صبر و تسلیم یک تعاریفی می‌دهند که کمی است بنابراین میتوان بر اساس تعاریفی عرفانی یا فلسفی مراتب کیفی را یک تقسیماتی کرد ولی آیا مقصود شما همین است؟

برادر معلمی: تقسمنات مربوط به بحث فعلی ما نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: انسان میتواند فلسفه نفی بیان کند و برای اوصاف انسان با همدیگر یک ربط و نظامی خاص هم معین کند.

برادر معلمی: تا بحال کسی در این مورد تناسباتی مطرح نکرده است و در هیچ کتاب اخلاقی و عرفانی این امر مشاهده نمیشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر چه تناسبات بصورت یک نظام مشاهده نمیشود ولی یک نحوه از تناسبات دستورالعملی در همه آنها ملاحظه میشود.

برادر معلمی: تناسبات بمهنای کمی و ۴،۳،۲،۱ و را کسی نگفته است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسبات کمی را مطرح نکرده اند و اهل آن هم نیستند ولی تناسبات کیفی را مطرح کرده اند که فرضاً اگر این قوا بر آن قوا سلطه یابد دارای چنین آثاری میباشد بنابراین مقصد نه آن تناسبات مستنبط از شرع است و نه تجربی است و باید دید که چگونه است.

برادر حسینیان : اگر بخواهیم نسبت تاثیر ایمان یک فردی را در عینیت محاسبه کنیم اولاً در اعمال فردی کمیت گذاریهایی میکند و در مرتبه عقلی اموری انجام میدهد که میتوان نسبت تاثیر او را سنجید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در همین ام هم اموری را مفروض دارید و نسبت تاثیر او را می‌سنجید مثل مقاومت کار.

برادر حسینیان : فرضاً مقاومت کار او تجلی صبر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما بدیهی می‌گیرید که مقاومت بهتر است.

برادر حسینیان : در تحقق صبر , همه کارهایش از صبر اثر می‌پذیرند یعنی در عینیت این صبر است که به زندگی فرد شکل می‌دهد.

برادر سلیمی : در تعریف صبر , ملاکهایی هم مطرح شده است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شاخصه‌هایی داده اند و تناسبات بین این شاخصه ها عقلی و فلسفی است.

برادر سلیمی : در مقام تجربه نسبت به یک انسان صابر ملاحظه می‌کنیم که بچه میزان از این شاخصه ها تحقق پیدا کرده است و او چه میکند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا درجه ای که میخواهید آنرا کمی کرده و تناسبات را ذکر کنید چیست؟ اینکه یک آدم صابر است درست ولی چگونه صبر او را کمی می‌کنید؟

برادر سلیمی : فرضاً اگر در روایا آمده باشد که یک آدم صابر ده برابر آدم غیر صابر قدرت دارد همین ملاک قرار می‌دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این صورت معنایش این است که کمیت آنرا هم اجتهادات بدست آورده اید و این غیر از مطلب گمشده ماست بلکه معنایش این است که هم وصف هم کمیات هر دو را وحی فرموده است و حال آنکه فرض سؤال اینست که کمیات را از شرع نداشته باشیم.

برادر پیروزمند : در احتمال اول فرمودید که اموری که از جهت می‌آید نیازی به کمیت ندارد به نظر می‌آید که ساده ترین راه است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در آنجا اور تخمینی است و معنای سیاستگذاری و اولویت بندی همه روسای دنیا هم همینگونه است ولی تناسبات کمی آن بلافاصله به فرمول عددی شما بر می‌گردد و معنایش اینست که جدول اوصافتان امری جهتی است و لیکن در مرحله که می‌آییم مثلا می‌گوییم حالا مرحله صبر است و فرضا صبر هم در ۲۷خانه قرار می‌گیرد.

برادر پیروزمند : ثر تمجا دو مطلب مطرح شده است یکی اینکه ما جدول زمان و مراحل را تابع فرمول کمی کنیم و مکان را تابع کمیتی که عینیت تعیین میکند بنماییم حرف دیگر این بود که در زمان هم فرمول نباشد بلکه اعداد تخمینی مطرح باشد که این هم چون اعداد زمان باید فیکس باشند شاید درست نباشد. حال آیا اینکه مکان باتوجه به عینیت بدست می‌آید بچه معناست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای تجربه شدن این مطلب اینست که آمار بگیرید که فرضا اهل صبر چند عدد استکان درست کرده اند و یا آدمهای مومن نسبت به غیر مومن ها بچه نسبتی در جامعه حضور دارندو نسبت تاثیر آنها در ابعاد مختلف بچه میزان است.

برادر پیروزمند : اینکه چه اتفاق می‌افتد غیر از شکل مطلوب آن است اینکه اولویتها باید رعایت شود درست و با توجه به این اولویتها می‌توان فهمید کهفالن وصف عوضی باید تبدیل به وصف دیگر شود ووقتی این تغییر بخواهد واقع شود با توجه به فرمول کمی در زمان میفهمیم که هر کدام از اوصاف دیگر به تبع این وصف باید چه تغییری بنمایند ولی وقتی سراغ مکان می‌آییم در آنجا می‌فهمیم که این وصف خاص باید به فلان وصف تبدیل شود اما آیا از کجا بفهمیم که در صورت چنین تغییری اوصاف متناسب با این وصف در وضعیت چه هستند؟ علاوه بر این آیدار عینیت چه تغییراتی را بر اساس وضعیت موجود باید بدهیم نا این تناسبات حفظ شود؟ و نیز آیا بر اساس حفظ اموری ثابت چگونه میتوان اثر شرایط را توجیه کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی ما آمار گرفته و می‌گوییم آدمهای فاسد فاسق عادی کافر و... فلان تعداد است و سپس دستور می‌دهیم که اختیارات این افراد را به فلان نسبت باید قرار داد. حال جدول تناسبات ما هم باید یک چنین چیزی را ارائه دهد که ولایت عدول را برفساق ولایت فساق را بر کفار (در عینیت) تمام کند و این امر در زمان دوم منجر به این شود که تعداد کفار مضمحل در تعداد فساق و تعداد فساق هم مضمحل در تعداد عدول شود و در نهایت تعداد عدول بیشتر شود و این بها دادن هم باید از نظر بها دادن اعتبارات اقتصادی هم اعتبارات سیاسی و هم اعتبارات فرهنگی رعایت شود (ولایت معنای سیاسی دارد اقتصادی معنای رشد اختیارات مالی است و فرهنگی معنای تحصیل در آن تهذیب قرار می‌گیرد و در متن گزینش برای دانشگاه تهذیب فرد هم مطرح است صرف حفظ کتاب مطرح نیست)

براد پیروزمند: اینکه حکومت عدول باید رعایت شود یک حرف ارزشی است ولی تناسبات کمی مکان را از کجا می‌آوریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر میزان این رتبه از لحاظ زمانی بالاتر است و فرضاً ۲۷ بار است و بعد از ۲۷ بار باید به این صفت برسیم در اختیاراتی هم که به این می‌دهیم ۲۷ بار بیشتر از دیگری است مثلاً اگر معیار "محارب" نبودن است طبعاً محارب نبودن یک فرد عادی با محارب نبودن یک موحد در حد عالی فرق دارد و این فرد باید توجه به حالات عبادتش هم نداشته باشد پس در تغییر اول حداقل امکاناتی که در کشور جهت زیست وجود دارد به او می‌دهید و به دیگری ۲۷ برابر او امکان می‌دهد و حداقل مطلب اینست که اولی می‌تواند کارگر شود و نمیتواند کارفرما شود.

برادر پیروزمند: آیا ۲۷ از کجا آمده؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرض بر اینست که در تناسبات مراحل بین این مرحله تا مرحله دیگر ۲۷ مرتبه وجود دارد و لذا می‌گوییم به این فرد و فردی که در کنارش نیز هست ۲۷ درجه اولویت مطرح است یعنی وقتی که از یک وصف می‌خواهیم به وصف دیگر برویم باید ۲۷ تغییر واقع شود در اینجا هم می‌گوییم به این فرد خاص ۲۷ منزلت اجتماعی بیشتر میرساند تا به فردی که در کنار اوست.

برادر پیروزمند: یعنی همان قاعده زمان را در مکان هم می‌آورید

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منتهی با توجه به یک امور عینی که چند نفر هستند و چقدر از آن را می‌توان رعایت کرد یعنی به نسبت رعایت میکنیم مثلا وقتی وزارت کار می‌نویسد حداقل حقوق ۴۵۰۰ تومان است آیا بین حداقل حقوق مسلمان با حداقل حقوق غیر مسلمان نباید فرقی باشد؟

برادر پیروزمند: آیا یکی از این تخصیصها هست که منجر به تغییر مطلوب میشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مایک تخصیص مطلوب داریم که سرعت مطلوب را نشان می‌دهد و در وضعیت الان چیزی را قرار میدهیم که حداقل تناسب را با مطلوب داشته باشد فرضا اگر مطلوب باید ۲۷ برابر باشد و امکان آن وجود ندارد حداقل آن که سه برابر باشد را قرار می‌دهیم

برادر پیروزمند: آیا کاری که در تغییرات مکانی انجام میشود با کاری که در مراحل پیش بینی کرده ایم همیشه فاصله دارد؟ یعنی بنابر جدول مرحل باید تغییر خاصی صورت بگیرد و لازمه این تغییر هم اتفاق خاصی است که در عناصر موجود باید صورت بگیرد تا منجر به این تغییر شود لذا دیگر نمیتوان تغییر را از ۲۷ به سه تغییر داد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی ۲۷ را روی سه می‌آورید با توجه به اینکه ضرب آن یکی است سرعتش کم شده است یعنی با سرعت مطلوب نمیتوان حرکت کرد ولی چون ۲۷ بر مبنای سه به دست آمده است حداقل بهایی که می‌توان به آن داد ۳ می‌باشد یعنی تناسبات زمان و مکان آمده است ولی با حفظ این تحرک که اگر بین وصف اول و دوم بتوانیم همه مراتب را مطرح کنیم چه بهتر و اما اگر نمیتوانیم از ۲۷ کمتر یعنی ۱۸، ۹ و یا حداقل که سه باشد را رعایت می‌کنیم

برادر پیروزمند: در این صورت آن تغییر ارزشی که به حکم جهت باید واقع میشد رخ نمی‌دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به سرعت مطلوب واقع نمیشود و نه اینکه اصولا واقع نمیشود یعنی از اینطریق جامعه آماده پذیرش آن جهت می‌شود و در قدم بعدی به مطلوب میرسیم و در وضع مطلوب آخر کار باید جدول مراحل و جدول مکان با عددی که ضرب میشود با عینیت سازگار باشد.

برادر پیروزمند: آیا در شرایط متعادل عینیت کمیات پیش بینی شده جدول را به هم میزنند؟
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطلوب زمانی است که سرعت تکنولوژی هم بر اساس ۵۲۷ حرکت کند.

والسلام علیکم ورحمه ال... و برکاته

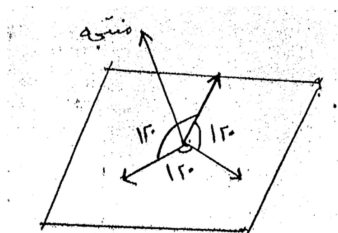
بحث الگو
بسمه تعالی

جلسه ۱۱_ ۶۹/۱/۲۱

برادر معلمی: در بحث کمیت در جلسات گذشته اینطور صحبت شد که چند راه برای تعیین کمیت وجود دارد تا از این طریق به فرمول تعیین ارزشها و به تبع آن فرمول تعیین سرعتها و فرمول کمیات ترکیبی دست یابیم، یک راه این بود که آنرا بطور نقلی و با دقت در متون رسید از وحی پیدا کنیم. در این باره به این نتیجه رسیدیم که فعلاً چنین کاری از عهده ما بر نمی آید، راه دوم این بود که با توجه به مطالب کیفی که از وحی بدست آمده (یعنی تقدم و تاخر امور کیفی که از وحی بما رسیده) یک جدول عددی درست کنیم. در این مورد هم از ارانه چنین جدولی عاجزیم. راه سوم اینست که جدول را بطور عقلی و با توجه به یک فلسفه و مطالب کلی نظری بدست آوریم. طبعاً اگر از اینطریق هم به نتیجه نرسیم، راه حل بعدی اینست که این اعداد را بصورت تجربی بدست آوریم و در حالت تجربی دو حالت می تواند داشته باشد یکی تجربی مطلق و مستقل از امور رسیده از وحی و بدست آوردن جدولی و حاکم کردن آن بر آن کیفیات و دیگری تجربه مبتنی بر اموراتی که وحی فرموده است.

فعلاً بحث در رابطه با راه عقلی آن است که آیا اگر بخواهیم عدد گذاری کنیم، در این موارد چه چیزی را باید قرار داد، یک احتمال اینستکه بگوئیم نسبت ما بین کیفیتها باید مساوی باشد و فرضاً همه نسبت یک، یک داشته باشند و از هر چیزی مساوی باشند. احتمال دیگر اینست که نسبتها با همدیگر نامساوی باشند، این نسبتهای نامساوی هم ممکن است دو تا مساوی و سومی با آنها متفاوت باشد و یا ممکن است هر سه با هم مختلف باشند. احتمال دیگر اینست که بگوئیم ضرورتی ندارد که همیشه به یک صورت باشد، بلکه هر سه نسبت گاهی اوقات مساوی است و گاهی اوقات دو تا از آنها مساوی است و گاهی اوقات هم اصلاً با همدیگر مساوی نیستند و یعنی نسبت حاکم بر این سه خودش امری متغیر باشد. احتمال سوم به نظر میرسد که چندان پشتوانه محکمی ندارد و بی وجه مینماید چرا که اگر نسبت دائماً در حال تغییر باشد در حقیقت بدان معنی است که ما اصلاً قانون حاکم بر آنها را نداریم ولی اگر ما در معنای تعادل کمی دقت کنیم، چون

معنای تعادل برابری است، اگر مفهوم مطلق برابری مد نظر باشد، نه تنها وجود نداشته و نافی تغایر است بلکه در قدم بعدی نافی حرکت میشود، چرا که اگر بنا باشد دو کیفیتی را که به یک نسبتی کاملاً متعادل هستند با هم ترکیب نمائیم بدان معناست که زور طرفین ترکیب مساوی است و امکان تغییر نخواهند داشت درست مثل اهرم ایستایی که وزنه طرفین ضربدر بازو در هر دو طرف مساوی باشد. بنابراین بحث تعادل بصورتی که به نافی حرکت بانجامد نمی تواند مد نظر باشد بلکه وقتی صحبت از تعادل میشود، تعادل نسبت به مقصد خاص است که مطرح میشود، مثلاً وقتی میخواهیم بردار خاصی را داشته باشیم، دو بردار دیگر به نحو خاصی باید ترکیب شوند و به تعادل برسند تا این بردار سوم را نتیجه بدهند. لذا تعادل ایندو نسبت به بردار سوم است که معنا پیدا میکنند، همینطور اگر سه بردار با زاویه 120° درجه داشته باشیم بر آیندی عمود بر آن صفحه پیدا



می کنند. حال وقتی میگوئیم دو بردار متعادل هستند بدان معناست که این دو بردار از یک لحاظ همدیگر را خنثی می کنند تا حرکت در جهت دیگری صورت نگیرد و تنها در جهت وقوع نتیجه حرکتی صورت بگیرد.

پس تعادل یعنی اینکه اشیائی با نسبتهایی خاص (که مطلوب خاص ما را تحویل دهند) ترکیب شوند و این همان تعریف قبلی است که گفتیم " کم تناسبات بین کیفیتهاست برای یک حرکت خاص و کم در حرکات یا سرعتها تناسبات بین کیفیت حرکات است برای رفتن در جهت خاص ". بنابراین تعادل بصورت مطلق نیست بلکه برای رسیدن به یک مطلب خاص از دو کیفیت خاص دیگر است و لذا بستگی به آن دو کیفیت و نیز نتیجه دارد که چه باشند. اگر این دو کیفیت، کیفیت خاص باشند و نتیجه آنها هم خاص باشد و یک شکل خاص با هم داشته باشند، نسبت بین آنها یک به یک میشود و اگر شکل خاص نداشته باشند نسبت بین آنها یک به یک نخواهد بود و شکل دیگر خواهد داشت. این مطلب مقداری توجیه احتمال آخر بود (که بگوئیم لازم نیست همیشه یک به یک و یا مختلف باشد) که این یک بیک بودن یا مختلف بودن بستگی به

کیفیت نتیجه و کیفیت مقدمات دارد که اینها چه باشند و از روی اینها میتوان یک به یک بودن یا مختلف بودن را متوجه شد.

در رابطه با احتمالات دیگر هم مطالبی مطرح شد، از جمله اینکه چه ما آن را یک به یک بگیریم و چه ۳،۲،۱ و یا هر نسبت دیگر، اگر منجر به این شود که ما کمیت را بعنوان علامت استفاده کنیم در اینصورت شاید بهتر باشد که اینکار را روی همان کیفیتهای شرعی انجام دهیم یعنی اگر میخواهیم علامت هم بگذاریم مگر آنکه در اینجا آنها را طوری تعریف کنیم که از شکل علامت بودن خارج شوند و با رابطه ای که بین ۲،۱ وجود دارد (که ۲ دو برابر ۱ است) مشخص باشد و ربط آن با کیفیتها هم معین شود. بهرحال در تقویت هر احتمال، باید تعریف واحد و اعداد دیگر مستدل باشد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا احتمال قبلی یعنی ۳،۲،۱ بصورت علامتی بود؟

برادر معلمی: تا حدودی علامتی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی گفته میشود واحد اول باید سه بار تغییر کند تا بشود واحد دوم و

واحد دوم هم باید سه بار تغییر کند تا بشود واحد سوم آیا تناسباتی بین آن ها ملاحظه نمی شود؟

برادر معلمی: این نیز خودش یکی از احتمالات است که ۳،۲،۱ از مصادیقی است که هر سه مختلف باشند و

در اینجا باید مشخص شود که آیا ۲ و ۳ بچه معنایی بکار برده میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکی از اموری را که در باب کم (بدنبال بحث سرعت و شتاب و نرخ

شتاب) می توان روی آن دقت نمود. دقت فلسفی در همین مورد میباشد که بگوئیم، اگر جاذبه در سه وجه

واقع شود در عالم اجسام کیفیت پیدا میشود و تغییر فرع بر پیدایش یک چنین چیزی است البته

نمی خواهیم بگوئیم مکان مقدم بر زمان یا بر عکس است بلکه فعلاً میخواهیم بگوئیم که جاذبه در سه وجه

مطرح است. یعنی در عالم جسم به هر کیفی که ملاحظه شود جهات شش گانه که به ابعاد سه گانه بر

می گردد را نمی توان از آن حذف کرد، این مطلب در یک مرتبه قابل ملاحظه است که مثلاً این کبریت دارای

شش جهت و سه بعد (طول و عرض و عمق) است و در یک وجه دقیقتر وقتی که صحبت از حتی میدان

انرژی می‌کنیم میتوان این سه بعد را درباره آن مطرح کرد. یعنی در عامل جسم یا عالم و ملک اعم از اینکه شیی بصورت جسم ملموس محسوس به حواس باشد یا شی به شکل امواج باشد، بخار باشد یا شکل اشعه یا میدان جاذبه به خود بگیرد، باز هم یک نحوه حرکتی است که متکیف به کیف است که اگر ابزار لازم در کنترل آن را داشته باشیم، این معنای فلسفی بر آن صدق می‌کند که دارای جهات شش گانه و ابعاد سه گانه می‌باشد، منظور از جهات شش گانه هم راست و چپ، جلو و عقب و بالا و پائین می‌باشد و بازگشت آنها به سه بعد است. یعنی اگر شما سه خط را بهم وصل کنید که هر خط با یک زاویه ۹۰ درجه خط دیگر را قطع کند، سه بعد آن ملاحظه می‌شود و از آن شش جهت بیرون می‌آید.

حال اگر جسم خارج از این سه بعد نباشد، طبعاً حرکت و ارتباط هم لازم دارد و اگر در شش جهت تغایر ملاحظه شود و ترکیب هم در باب آن مدنظر باشد ارتباط هم باید ملاحظه شود، یعنی هم تغایر است، هم ارتباط و هم ترکیب و سه بعد یک چنین چیزی را دارا هستند، حال اگر اینطور بگوئیم که ارتباط و اتصالی واقع نمی‌شود مگر اینکه بین اشیاء تعلق یا جاذبه ای وجود داشته باشد و اگر ربط باشد این ربط بدون حرکت محال است زیرا این تعلق تعلق است ترکیبی و لذا به هر ۶ طرف باید میلی ترکیبی وجود داشته باشد. یعنی در سه بعد میلی ترکیبی لازم داریم و اگر میلی ترکیبی لازم باشد باید در این ابعاد حرکت داشته باشیم.

بنابراین وقتی در یک مثال تجربی می‌گوئیم سرعت بیشتر شد بچه معناست؟ یعنی اینکه مقوله سرعت چیزی جز حرکت باضافه طول و زمان نیست. یک چیزی در یک طولی و با یک تغییراتی حرکت می‌کند. یعنی در حقیقت شما دارید تغییرات را در مسافت می‌بینید، "حرکت می‌کند" یعنی "تغییر می‌کند" و تغییر در مسافت یا تغییر در فاصله معنای سرعت می‌دهد. حال اگر یک قدم دیگر دقت کنیم و بگوئیم در نفس "سرعت" یعنی در خود "تغییر در فاصله" باز تغییر پیدا می‌شود. ... یک وقت است که می‌گوئیم همان حرکت است (در همان یک بعد) و شتاب پیدا شده و یک وقت هست می‌گوئیم "حرکت در حرکت" یا مسافت در مسافت یا تغییر در تغییر است. اگر تغییر بخواهد در خود تغییر واقع شود آیا معنای پیدایش طول

دوم در طول اول نیست؟ آیا طول اول در طول دوم یا مسافت اول در مسافت دوم، چه معنای فلسفی می‌تواند داشته باشد؟ تغییر در تغییر دوم در تغییر اول چه چیزی را می‌تواند نتیجه دهد یک بحث اینست که می‌گوئیم چیزی به امتداد و بعد اضافه نمی‌کند الا شدت شدت سیر و شدت حرکت تغییر کرده است و شما می‌گوئید شتاب پیدا شده است. احتمال دیگر اینست که بگوئیم تغییر همانگونه که در سرعت گفته شد تغییر در فاصله است و حتماً فاصله لازم دارد، تغییر در تغییر هم فاصله لازم دارد، پیدایش شدت هم فاصله لازم دارد. اگر شدت حرکت اول فاصله اش روی یک خط تجسم پیدا می‌کرد، اگر تغییر دوم در تغییر اول بخواهد صورت تجسمی پیدا کند، بصورت منحنی رسم می‌شود و این بصورت منحنی رسم شدن یعنی اینکه فاصله ای عمود بر فاصله اول مطرح است و در عین حال با فاصله اول هم هست. معنای شدت هم همین است که در یک میدان جدید تغییر در تغییر اول رخ می‌دهد. برای تغییر اول یک فاصله ای ملاحظه می‌کردید و الان خود آن موضوع قرار گرفته و پیدایش شدت در آن موضوع یعنی پیدایش فاصله در موضوع اول. فاصله بود منتهی دارد کم می‌شود، فاصله بود و دارد پیموده می‌شود تا شدت لقب بگیرد. سرعت اول معنای حرکت یا تغییر در امتداد بود. شدت معنای پیدایش امتداد دوم یا حرکت در امتداد دوم است، حرکت در امتداد دوم گاهی منفصل از حرکت در امتداد اول خوانده می‌شود مثل دو سرعت بریده علحده و گاهی می‌گوئید شدت یافت یعنی در همان است که فاصله دیگری واقع شده است، یعنی می‌گوئید فاصله دیگری حاصل شده است منظور صورت تصویری آن که بصورت منحنی در می‌آید نیست بلکه صورت طبیعی و واقعی آن نیز پیدایش حرکت در دو بعد است و شاید هم بتوان گفت که واقعاً تغییرات جدید فیزیکی و شمی پیدا می‌شود. حال اگر بگوئیم "تغییراتش هم تغییر می‌کند" در اینجا، بعد سوم را هم وارد کرده ایم. یعنی شدت در بعد جدید هم اضافه می‌شود، یعنی عین همان برهان اول که حرکت در فاصله و در دومی تکرار شد و یک بعد دیگری را از نظر فلسفی مطرح کرد، در تغییرات جدید بعد سوم آن هم ملاحظه می‌شود.

حال اگر سه بار تغییر کرد می‌گوئید، اگر بخواهد باز هم تغییر کند و از نظر فیزیکی نرخ شتابش هم تغییر کند دیگر آن جسم سابق نیست بلکه اشیاء به زمانشان (که حاصل این سه تغییر است) و به مکانشان (که

حاصل این سه تغییر است) شناخته می‌شوند لذا اگر چیزی نرخ تغییرش (سرعت تغییراتش) عوض شد، آن چیز دیگر عوض شده است اگر دوره پوسیدن یک چیز عوض شد و مثلاً اگر آهن از شکل پوسیدن به شکل اکسید در آمده باشد معنایش اینست که دیگر خودش هم عوض شده است.

حال چرا بحث فوق را مطرح کردیم؟ برای اینکه ما نیازمند به فلسفه تغییر عینیت هستیم و می‌خواهیم عینیتی را در عالم خارج بطرف مطلوب تغییر دهیم و می‌خواهیم از اوصاف روحی، معنوی و متعلق به عالم عقول را در اوصاف عالم خارج اثر بدهیم که اوصاف عالم خارج تغییر کنند، پس ما نیازمند به فلسفه تغییر نسبت به خارج هستیم.

پس اگر بتوانیم بگوئیم "هرگاه نرخ شتاب اشیاء الهی شود، سیر ما سیر صحیحی است" معنایش اینست که تکنولوژی و عینیت ما الهی شده است.

اگر ۱،۲،۳ را برای حرکت در سه میدان، سه فاصله، سه فاصله ترکیبی با هم که حاصلش نرخ شتاب می‌شود بخواهیم ملاحظه کنیم، آنوقت آیا تناسبات بین اینها هم باز بر همین اساس است یا تناسباتش تغییر می‌کند؟ یک احتمال اینست که بگوئیم تناسباتش هم باید بر همین اساس باشد یعنی یک جدول حاکم بر آن است، همان مسئله سه بعد در زمان (مبداء و مقصد و وضعیت انتقال) عیناً در ترکیب هم جاری می‌شود، یعنی همان فرمول حاکم بر زمان است که سه بعد را می‌سازد. و نظام کیفیات و تناسبات کیفیات بهم نیز بر اساس همین امر تمام می‌شود.

حال اگر بخواهیم در خارج تغییر دهیم، مثل حروف الفبا یا اعداد طبیعی، باید الفبایی از درک نسبت به یک مطلب را داشته باشیم و اوضاع از اعداد طبیعی اجسام هستند یعنی اگر در شناختن ۳،۲،۱ و سیر تسلسل اعداد طبیعی بخواهیم به بداهت عقل تکیه کنیم از این واضح تر آن است که به خود اجسام تکیه کنیم. یعنی ابعاد سه گانه شاید واضحترین مطلب در عینیت برای عقل باشد که قابل انکار هم نیست، البته تفسیر و فلسفه سه بعد حرف دیگری است ولی مبداء حرف، قابل تردید و انکار نیست. حال اگر کسی بگوید غیر از حجم اجسام وزن هم دارند فلسفه ای حاکم بر حجم شده است، همان توانایی توضیح وزن را هم دارد و نه

اینکه با فلسفه دیگری هم قابل توجیه بشود، یعنی اگر حرکت در سه میدان حجم را می‌دهد صحیح است که بگوئیم حرکت در سه میدان وزن را هم تحویل می‌دهد چرا که جایگاه آن را معین کرده است و وزن چیزی جز جایگاه نیست وزن کششی است که نسبت به جایگاه خاص برای شیئی وجود دارد و شیئی در جای خودش (که منتهی آن و سایر اشیاء است) که قرار می‌گیرد، در آنجا به یک معنا برایش احساس بی‌وزنی می‌شود یعنی مثلاً آگ چوب روی آب می‌آید اینطور نیست که وزن آن علت سنگینی کردن آن بر روی آب شده و بخواهد پائین آب برود کما اینکه بالاتر از آب هم اگر قرار بگیرد به پائین می‌افتد. یعنی میلش به جایگاه خودش تام است و لذا صحیح است که بگوئیم وقتی در جایش قرار می‌گیرد بردارهای وزنی اش صفر است البته نه صفر مطلق بلکه بدان معنی است که نه زور می‌زند که به زیر آب برود و نه زور می‌زند که بالاتر از آب بایستد، همینطور حرکت در سه بعد (که نرخ شتاب است) رنگ طبیعی جسم و سختی و سستی و سایر اوصاف آنرا تحویل می‌دهد و این معنایش اینست که فلسفه ای که شارح حرکت بود و توانست سه بعد را تمام کند، همان است که سایر خصوصیات را تمام می‌کند. یعنی یک فلسفه حاکم بر توجیه همه اوصاف است بعد چهارم که حرکت در پوسیدن و حرکت در کل این حرکات است را هم می‌پوشاند و لکن آن دیگر از موضوع بحث جسم خارج است چرا خارج است؟ چون فعلاً بحث ما درباره ملاحظه تناسب بین نسبتهاست و بعد باید عین این تناسب را نسبت به مقصد هم ملاحظه کنیم و همه را نسبت به مقصد واحد بگیریم و بگوئیم این نرخ شتاب و آن نرخ شتاب و آ» نرخ شتاب دیگر باید عوض شود تا به مقصد خاصی برسد. یعنی سه بار که نرخ شتاب عوض شود، منزلت تکوینی شیئی نسبت به غایت وارد مرحله جدیدی می‌شود. البته این بدان معنا نیست که در تغییرات قبلی در منزلتش تغییر حاصل نمی‌شود بلکه در تغییر همان سرعت هم در منزلتش تغییر حاصل می‌شود منتهی تغییرات کیفی در سطح جدید است.

بنابراین شاید بر اساس مبحث فوق بتوان جدول ۳،۲،۱ را از شکل علامتی تنها و نیز از شکل اقتباس از یک مثال بیرون آورد و آنرا بعنوان اوصاف عالم ناسوت و عالم فلک مطرح نمود و سپس عدم انحصار آن نسبت به عالم فلک را هم ملاحظه کرد، یعنی همانطور که دوئیت و ربط بین آندو و در باب مبداء و مقصد و یا مبداء و

جهت و فاصله (حالت انتقال) مطرح است، عین همین را در وحدت ترکیبی مکانی یا ترکیب هم باید مطرح کنیم و یعنی در ماهیت حقیقی و جوهری استدلال به همان چیزی که مکان تفسیر می‌شود است که زمان هم تغییر می‌گردد البته اینکه در هر یک قید خصوصیت پیدا می‌کند درست ولی همان منازلی که در زمان است، همان منازل باید به شکل مراتب هم مطرح باشند. غایت بلوغ آنکه در مرحله ادلی است همزمانش باید در مرحله اعلی در رتبه بالا باشد (چیزی که بعدها، این تمایل به رسیدن بآن را پیدا می‌کند) والا در کل ترکیب بی معنا می‌شود. معنای ترکیب اینست که مراتب نه تنها نسبت بهم که نسبت به مقصد مختلف باشند و مختلف بودن مراتب نسبت بهم، دلیل اخلاف نسبتشان به غایت و جهت غایی است، یعنی همین که گفته می‌شود: "تناسب آرد و شکر و روغن برای درست شدن حلوا چنین است" و غایت خاصی را مطرح میکنید، عین این وقتی درباره نظام عالم گفته میشود، معنای قدر و منزلت (یعنی چقدر برای غایت می‌ارزد، و چقدر از آن اگر باشد برای غایت خوب است) هم پیدا میکند، اگر چقدر می‌ارزد و چقدر باید باشد معنا پیدا کند، باید در نفس مراتب هم خوبی و بدی معنا بدهد و ارزشمند تر و ارزشمندتری در نفس مراتبتان معنی دهند. پس باید اعلی علیین واسفل السافلین و مراتب بین آندو ملاحظه شود. اگر این مطلب تمام شود به این نتیجه میرسیم که همان مطلب عالم معقول و مثال و محسوس است و سیر از عالم محسوس بطرف عالم معقول، این قاعده بر آن حاکم است، یعنی وقتی که اوصاف کمال مطلوب هستند و میخواهند در خارج جاری شوند باید از این سه نرخ شتاب (در پیدایششان) باید گذر کنند تا به خارج برسند و وقتی عالم خارج از هم میخواهید الهی کنید باید این سه رتبه را پیدا کند تا الهی شود، یعنی باید آثارش و آثار آثارش و آثار آثارش ملاحظه شود.

در یک چنین فرض بذهن میرسد که تناسباتی که در باب عالم جسم مطرح میگردد، در تناسبات الگو و مدل می‌آید و اعدادی را که میگذاریم بین آنها یک چنین تناسباتی بر قرار است. یعنی عدد علیحده نیست و تغییر هم علیحده و هندسه و حساب هم علیحده. کمیات منفصل و کمیات متصل (مثل هندسه) علیحده نیستند. امور ارزشی نیز علیحده نیستند اینطور نیست که هر کدام حدی بریده از سایر حدود داشته باشند و یک

ساختمان و دستگاہی مستقل داشته باشد، البته در جزئیاتی که شما کار می‌کنید ممکن است بین اینها تفکیک قائل شوید ولی وقتی در فلسفه تغییر بحث میشود، در آنجا دیگر ریاضیات نمی‌تواند علیحده و منفک باشد، وقتی در بحث عرفان و یا فلسفه نسبت به کلی اشیاء می‌گوئیم اینها مخلوق هستند و معنا ندارد که کوه و دشت و بیابان و غیره را مخلوق ندانیم و همه چیز حتی مفاهیم ذهنی، اوصاف روحی و غیره را مخلوق میدانیم در بحث تغییر هم، فلسفه تغییر، مربوط به همه اینهاست و نمی‌توان فلسفه تعدد را یک فلسفه علامتی دانست که یا معنای مخلوق بودن ندهد و یا ارتباطش با تغییر بریده شود و صرفاً یک امر اعتباری شود. البته احتمال اینکه مفعول عنه واقع شود و مثلاً من التفات بآن نداشته باشم و یا غیر ملحوظ بوده و قصد پرداختن بآن مطرح نباشد وجود دارد و لکن هویتاً نیم تواند ارتباط با عالم مخلوقات نداشته و مخلوق نباشد چرا که شکل ۲ در عالم مخلوق است که دارد رسم یمشود کما اینکه مرکبش، کاغذش، حرکتش، کیفیتش، جایگاهش معنایش و ارتباطش با سایر مخلوقات هم مخلوق است و شما حتی قدرت خلق ۲ اعتباری و حتی ۲ تخیلی هم (مستقل از خدای تعالی ندارید و آن ۲ مخلوق بالواسطه نسبت به حضرت حق است. با امداد اوست که میتوانید یک چنین چیزی را ملاحظه کنید. اگر با امداد اوست و چیزی را شما ملاحظه کردید، نسبت تاثیر اختیار شما در آن بسیار محدود تر از آنست که بتوان گفت هر چه هویت دارد، صرفاً منوط به اعتبار شماست و هیچ چیز دیگری پشتوانه آن نیست، علاوه بر تناسب آن نیز، چه تناسبات ذهنی شما باشد، چه تناسبات حرکت اجتماعی، چه تناسبات حرکت رشد (که تناسبات حقوقی و حقیقی است) و غیره، همگی مخلوقند، اگر تناسبات بین اعداد یک نحوه نظمی را در جامعه می‌آورد که با این نظم فرضاً شما می‌توانید کسی را استخدام کنید که کاری را انجام دهد و در مقابل ده من گندم بگیرد، دلالت بر اموری حقیقی دارد چرا که اگر "ده" و "یا" من" در کار نبود امکان رعایت حقوق این فرد نبود، در تناسبات حقیقی هم بازگشت حقوق به حقایق عالم است. حق است یعنی اینکه این مطلب حقیقت دارد و با غایت تناسب دارد. لا تکواء کلو اموالکم بینکم بالباطل معنایش اینست که شما راضی به ربا شده اید و لیکن ربا نیست به حقایق عالم جایگاهش باطل است و صرف رضایت شما کافی نیست و تناسبات حقوقی شما بر باطل

استوار شده است و ارزشی نسبت به آخرت ندارد، مبداء ارزشها در سیر بطرف حضرت حق است که باید ملاحظه شود و اصولاً در اینصورت چیزی بصرف علامت بودن نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد یعنی یا تناسبات حقوقی بر حق (که تناسبات حقیقی عالم) است و یا تناسبات متناسب با انسان و غیر متناسب با خدا که در حقیقت تناسبات حیوانی است. یعنی اگر بنا بود که تناسبات حقیقی و حقوقی اوصاف حمیده را در انسان جاری کند، بواسطه آن انتخاب اوصاف رذیله هست که جاری می‌شود، و یا اگر بنا بود که انسان از حد وسط بطرف بالا حرکت کند بر عکس به پائین می‌رود، یعنی نه تنها حق ظرفیت او ادا نشده ظرفیت او هم بطرف حیوانات می‌رود. بنابراین اگر یک چنین چیزی تمام شود علائم یا وسیله نزول اوصاف حمیده در جامعه هستند و یا وسیله سقوط انسان در اوصاف حیوانی هستند، همینطور کلمات، ادبیات الحادی مردم را بطرف باطل میبرد و الحمد لله که به برکت خدای متعال و معصومین (ع) خاصه حضرت ولی عصر (ع) بدست امام خمینی (ره) ادبیات عوض شد و حدود ده یا پانزده سال قبل معنای شهادت و شهید و ادراکات اجتماعی و ادراکات مذهبی و اجتماعی عموماً ادراکات سوسیالیستی و یا بگونه دیگر بود، هر مقاله انقلابی از ابتداء تا آخرش سازگار با مذهب نبود. و کلمات باطل رواج داشت درست مثل حالا که هنوز اشیاء باطل رواج دارد، اشیاء باطل داعی الی الدنیا و الی الرذایل است و صرف علامت نیست مثلاً رنگ این ضبط صوت را طوری انتخاب کرده اند که فروض برود، فرم آن را هم بر همین محور قرار داده اند و بر یک تحریمی هم فروض می‌رود. ذوق منطقه ای که ضبط صوت برای آن ساخته میشود و هزاران پارامتر دیگر را در نظر میگیرند تا خوب از عهده دعوت نمودن آنها بدنیا برآیند و اینها را وارد حرص کنند و بیک صورت های خاص روانی مشتیهات را در مصنوعات و فمراهیشان می‌آورند، اگر چه ما اهل دقت در آن قسمت نیستیم و متوجه آن نمی‌شویم دقیقاً نمی‌توانیم بفهمیم که وقتی شکل این ماشین را اینگونه یا آنگونه میسازند بچه معنایی است و چه اثری در روح آدم دارد ولی آنها که اهل دقت هستند بخوبی می‌فهمند که این دعوت به جلال است و یا دعوت به جمال و بعد جلال و جمال را هم در شکل ریاست حیوانی باطل و یا شکل تمایلات جنسی فاسد و یا شکل تجاوزها مطرح می‌کنند و متوجه هستند که دارای چه آثاری است، اما چیزی که ما از آن می‌فهمیم

اینست که این غیر از سابق است، مثلاً در سابق در همین خیابان منتهی چلوکبابی کمتر دیده میشد ولی حالا در یک طرف آن نوشته شده پیتزای داغ تنوری و یا آنطرف نوشته شده توسکا و غیره. یعنی خوراکیها و مزه های خارجی بسیار رواج پیدا کرده است و طبیعتاً مزه های خارجی در شکل دنیا پرستی با آنچه قبلاً مطرح بوده بسیار فرق می کند، اصولاً ادبیات یک قوم بیگانه که وارد شود، رنگ زبان مردم، رنگ مزه مردم را هم عوض می کند و اینها رنگ تحریکات روحی است، ابتدائاً به نظر می آید که رنگ تحریکات جسمی است ولی جوهره اش رنگ تحریکات روحی است و تحریکات روحی هم متناسب با ارواح خبیثه یک نحوه تنوعهایی دارد که با آنچه متناسب با ارواح صالحه است فرق دارد، البته این بدان معنا نیست که مثلاً در شکل باقلوای یزدی نمیتواند فساد ناشی از مذاق بیگانه فرق دارد و دارای دو درجه هستند، وقتی آدم در قنادی میرود، انواع مختلف شیرینی دیده میشود و اسم آنها هم حتی خارجی است و این وضع و ادبیات و اشیاء علامت روحهای فاسد هست درست مثل ادبیات فاسد است، اگر چه الان ادبیات سوسیالیستی کمتر دیده میشود ولی ادبیات در حال روج است که خطر آن اگر شدیدتر از سوسیالیسم نباشد، کمتر نیست یعنی حرص و تجمل پرستی نسبت به سابق بسیار زیادتر شده است البته در مقابل آن یک چیز خوب هم بوجود آمده است و آن اینکه پولی که قبلاً شاه و اطرافیانش خرج می کردند حالا در دست مردم است و لکن این مخارج هنوز در یک فرم الهی نیست بلکه در یک فرم شیطانی است و بهمین دلیل بوتیکهایی که امروزه در قم دیده میشود حتی در ۱۵ سال پیش در شیراز هم وجود داشت. یعنی هر آنچه که در خارج ساخته میشود، فوراً نمونه آن را در تهران، شیراز و قم و غیره میتوان مشاهده نمود و این معنایش اینست که شیوع فرهنگ و عالم مثلاً بیگانه در اینجاهاست که به چشم میخورد و اصولاً عالم مثال و نمونه سازی با همین علامتها و تناسباتش کار میکند و علامت صرف نیست بلکه تناسباتی همراه آنها هست و فلسفه اش را هم بدنبال دارد کما اینکه عرفان متناسب با آن و بعبارت بهتر شیطنت متناسب با آن خصوصیات روحی خاصی نیز پشت سر اینها هست و این علائم بوسیله تناسباتش علائم است و اینها با تناسباتش وحدت ترکیبی دارد و بریده از آنها نیست، ما در عامل ۲ بدون تناسبات نداریم ۲۰ در اعداد طبیعی هم یک نحوه تناسبات دارد، ۲ در ابعاد هم

یک نحوه تناسبات دارد، هر جا که علامتی ملاحظه شود بریده از تناسبات نیست، البته میتوان به علامت رسید و توجه به تناسباتش نداشت ولی در عین حال تناسبات دارد و قابل ملاحظه است، وقتی چیزی را نام چیز دیگر قرار می‌دهید، اولش نام است ولی در نظام اجتماعی است که نام می‌گذارد و " در نظام اجتماعی " یعنی تناسباتی که وجود دارد و فعل شما یک حرکتی در درون این تناسبات است، شما نمی‌توانید بگوئید من تناسبات اجتماعیش را نادیده می‌گذارم، اگر شما اسم پسران را محمد گذاشتید و همه افراد دیگر هم چنین کردید و این اسم زیاد شد، یک تناسبات روحی دیگری را ایجاد میکند و بر عکس هم اگر اسامی فرنگی بگذارید یک تناسبات روحی دیگری را همراه دارد، هر کدام از یک ادبیات خاصی است و فرهنگ ادبیات حاکم بر آنهاست، شما خیال نکنید که وقتی یک قهرمان در یک بازی مشت اسمش را محمد علی کلی می‌گذارد، خارجها از این امر خوششان می‌آید چرا که اگر چه بدلیل زوروش او را می‌پذیرند و لیکن کسانی که اهل فن هستند متوجه میشوند که همین امر موجب شایع شدن یک اسم شده است، یعنی زوروش خرج یک اسم و یک ادبیات و ارتکازات خاص شده است و اگر چه ممکن است آن را به طنز و مسخره هم بگیرند ولی بهر حال اسمی رایج شده است. اینکه می‌بینید مثلاً ایرانیان از دولت فرانسه تجلیل کرده و اسم یک مکانی را نوفل لوشاتو قرار میدهند و آنها از این مطلب لذت می‌برند، این یک امر صرفاً اعتباری نیست کما اینکه اگر آنها هم جایی را قم بنامند شما خوشحال خواهید شد و لو اسم با مسمای آن نخواند اما در یک درجه بشما اجازه داده اند که وارد ادبیات آنها شوید. بنابراین چه اسمهایی که برای آن مفهوم ارزشی قائلید و چه اسمهایی که ظاهراً مفهوم ارزشی ندارد (مثل ۴،۳،۲،۱ و ...) اگر آنها را در تناسبات و تناسبات را هم در نظام اجتماعی ببرید، همگی جایگاهی خاص داشته و کار می‌کنند.

بنابراین فلسفه ای که شما در باب تغییر دادید، بر علائم و تعدد و تناسبات تعدد حاکم است.

برادر معلمی: اصل بحث در این بود که چرا تناسبات ۳،۲،۱ باشد، آیا استدلال آن چه بود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر فلسفه ای را که در تغییر مطرح کرده اید همان را هم باید در اینجا حاکم کنید.

برادر معلمی: چرا در تغییر باید ۳،۲،۱ باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ظاهر این امر اینست که شما در فلسفه تان از ابتداء به بدیهیات تکیه کرده اید و حال آنکه مبدأ حرکت در فلسفه را میتوان ایمان هم قرار داد کما اینکه میتوان آنرا بداهت نامید. مبدأ حرکت فلسفی شما در ملاحظه عالم جسم (ابعاد سه گانه) بداهت بود ولی برای دادن فلسفه تغییر باید ابعاد سه گانه را توصیف نمود و صرفاً اکتفا نمودن به طرح مکان و زمان کار را تمام نمی‌کند بلکه شما میخواهید در کیف زمان تغییر دهید و تعریف فلسفی تان در مکان اگر سه بعد تحققش را نشان ندهد، در مباحث فلسفی تان هنوز باید بحث باشد، شما سه بعد طول و عرض و ارتفاع دارید وقتی می‌خواهید در خارج هم تغییر دهید یا همین سه بعد تغییر می‌دهید و برای اینکه از عهده این امر برآئید باید در فلسفه تغییرتان مشخص کرده باشید که پیدایش این سه بعد چگونه است، و ما یک احتمالی را در این زمینه مطرح کردیم و آن این بود که ترکیب بدون حرکت نمی‌شود و مسافت را اگر سه بار در خودش ضرب کنید، امتداد در سه بعد را تحویل می‌دهید.

برادر معلمی: علی رغم پذیرش همه این مطلب، ۳،۲،۱ از کجا بدست می‌آید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینکه می‌گوئید سه بعد شد و در سه مسافت حرکت هست، معنایش اینست که ۳،۲،۱ مطرح شده است و ۵،۴ معنا ندارد.

برادر معلمی: چرا ۳،۲،۱ آمده است؟ اول کار یک مقداری در مورد سرعت فرمودید ولی آن مطلبی که نتیجه گیری کردید در رابطه با جهت بود و نه در مورد زمان یعنی یک وقتی است که می‌گوئیم بحث در مورد مکان است که عدد در مکان یعنی چند عدد از این کیفیت و چند عدد از آن کیفیت، وقتی که بحث از تعداد تغییرات است یعنی اینکه این با چه سرعتی عوض می‌شود و آن دیگری با چه سرعتی عوض می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا طرح تعداد از کیفیات بحث مکان است یا اینکه بحث از طول و عرض و ارتفاع؟

برادر معلمی: فرضاً ممکن است طول و عرض و عمق باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علت اینکه ما داریم ۳،۲،۱ را مطرح کنیم اینست که می‌خواهیم تعددهای محدودی را که در قوام ترکیب موثرند بدست آوریم، لذا اگر تعددهای مقوم مکان ۳،۲،۱ باشند... برادر معلمی: همین ۳،۲،۱ از کجا آمد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ترکیب بدون حرکت محال است یعنی نه مکان بی حرکت ممکن است و نه زمان بدون مکان داریم و در مکان یک بحث عمق فلسفی هست که وحدت ترکیبی همه گذشته در لحظه نمی‌تواند باشد الا اینکه تعلق به آینده هم داشته باشد و مکان حاصل گذشته است، بعد از این حرف درجه که بالاتر بیائیم و خود مراتب ترتیب در مکان را در سه رتبه بالاترین، پائین ترین و ربط آندو بیان کنیم و یا از این هم که پائین تر بیائیم به ۳ بعد می‌رسیم. حال اگر تناسباتی که بین اعداد طبیعی دارید با همانها بخواهید شماره کنید می‌گوئید باید سه مسافت با همدیگر وحدت ترکیبی پیدا کند تا سه بعد می‌شود و چهار مسافت دیگر ندارید. در مسافت هم سه مسافت هستند که با هم ترکیب می‌شوند و بعد چهارم (اگر زمان فرض شود می‌گوئید آن روی کل است) دوباره باید سه بار حرکت کند تا رتبه شیی بالا بیاید. پس مطلب صرفاً بحث زمانی نبود بلکه بحث ترکیب زمان و مکان با همدیگر و بحث سه مسافت و سه بعد بود و اینکه هر چیزی از هر عالمی مثلاً از عالم معقول به عالم مثال و از عالم مثال به عالم محسوس بیاید و برعکس این تعددها، تناسباتی دارد که تناسباتشان شبیه اعداد طبیعی است. البته می‌توان علامت گذاشت و ۲ را پنج نامید ولی تناسبات آن پنج نمی‌شود.

برادر معلمی: چرا تناسبات آن ۳،۲،۱ شما اثبات می‌کنید که سه چیز مطرح است ولی چرا تناسبات این سه چیز بصورت ۳،۲،۱ است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتید سه چیز است که دومی واقع نمی‌شود مگر در اولی یعنی دوم از جنس اول است ولی با ضرب شدن در اول بدست می‌آید. ...

برادر معلمی: چرا چنین است که دومی در اولی ضرب شود؟ چرا همان معنای ۱ را نداشته باشد؟ آیا عین همین را در سرعت، شتاب و نرخ شتاب نمی‌توان گفت که نسبت ۱،۱،۱ هم داشته باشند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وحدت ترکیبی آنها در یک جا جمع است، اینها سه تا یک منفصل از هم نیستند بلکه سه امری هستند که در عین اتصال انفصال و در عین انفصال اتصال را می‌رسانند و لذاست که ۳،۲،۱ هستند و نه ۱،۱،۱.

برادر معلمی: دلیل فوق دلالت بر اثبات هیچکدام از طرفین نیست. مثلاً اگر سرعت تغییر در مسافت، شتاب تغییر در سرعت و نرخ شتاب تغییر در شتاب باشد، آیا از این چگونه بدست می‌آید که سرعت ۱، شتاب ۲ و نرخ شتاب ۳ است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می‌گوئید تغییر اول و دوم باضافه تغییر سوم مطرح است در اینجا تغییر سه بار تکرار می‌شود.

برادر معلمی: آیا تکرار تغییر در سه بار چگونه دال بر وجود نسبت ۳،۲،۱ بین آنهاست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ریشه تعدد به تکرار پذیری است، یعنی باید چیزی تکرار پذیر باشد تا بتوان عدد را مطرح کرد ولو اینکه کاهش پذیر باشد، حال سؤال اینجاست که وقتی شما تغییر را سه بار تکرار می‌کنید، تکرار در سه سطح سه بار انجام گرفته و گاه بخواهید اینها را در واحدی که شامل سه بار تغییر بیاورید، آیا تکرارش می‌تواند ۲ باشد؟

برادر معلمی: اصولاً این مطلب ربطی به ۳،۲،۱ ندارد. آیا وقتی شتاب بمعنی سرعت در سرعت است دال بر آنست که شتاب ۲ و سرعت ۱ است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تکرار پذیری اش بر فلسفه ۲،۱ است. فلسفه ۱ و ۲ آنست که هیچگاه نمی‌توان ۲ داشت الا اینکه قبل از آن ۱ ملاحظه شده باشد. همینطور ۳ نمی‌توان داشت الا اینکه پیش از آن ۱ و ۲ ملاحظه کرده باشید، یک چیز در تعدد حاکم بر گفتن ۳،۲،۱ است و آن اینکه سه وحدتی است از سه واحد از سه چیز.

برادر معلمی: آیا ۳ غیر از آن سه وحدت ترکیبی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا ۳ در اعداد طبیعی، سه واحد از سه چیز نیست، (ج:بله) پس هرگاه از عنوانی بنام تغییر هم سه تغییر آوردیم، صحیح است که ۳ را بکار ببریم ۳ را بکار ببریم.

برادر معلمی: ولی این سه، آن سه نیست. این سه که بمعنای نرخ شتاب است چرا درست است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌توانید تناسب عددی آن با اعداد طبیعی فرق دارد ولی نمی‌توانید بگوئید ۳ نیست چرا که فلسفه ۳ بر آن حاکم است.

برادر معلمی وقتی شما یک چیزی را تعریف کرده و اسم آنرا سرعت می‌گذارید و اسم سرعت در سرعت را ۲ می‌گذارید، طبیعی است که این نسبت به سرعت اسمش ۲ است و نرخ شتاب هم ۳ می‌شود چرا که سه بار سرعت (سرعت در سرعت در سرعت) داریم ولی این بدان معنا نیست که نسبت بین سرعت و شتاب و نرخ شتاب ۳،۲،۱ باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی هم که می‌گوئید اولی فاصله را با سرعت ۲ کیلومتر در ساعت، دومی با سرعت ۱۸ کیلومتر در ساعت و سومی با سرعت ۳۴ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کنند، به نظر می‌آید که در اینجا چون این سه بار یک واحد دیگری سنجیده شده اند رابطه فوق را دارند ولی اگر اینرا در شکل کلی تر ملاحظه کنیم، نفس دیدن سه تناسب (و نه نسبت‌های بین آنها) اجمالاً بصورت ۳،۲،۱ در می‌آید.

برادر معلمی: ۳،۲،۱ که در اینجا مطرح می‌شود، نامی است برای سه عنوانی که ما خودمان مطرح کرده ایم یعنی سرعت، ۱ می‌نامیم و سرعت در سرعت را (چون دو بار کلمه سرعت در آن مطرح شده) ۲ می‌نامیم و همینطور سرعت در سرعت در سرعت را (چون سه بار کلمه سرعت در آن مطرح شده) ۳ می‌نامیم ولی آیا این ۳،۲،۱ دال بر اینست که نسبت بین نرخ شتاب و شتاب نسبت بین ۳،۲ و نیز نسبت بین شتاب و سرعت نسبت بین ۱،۲ است و یا نسبت بین نرخ شتاب و سرعت نسبت بین ۳ و ۱ است؟ بفرض که چنین چیزی را هم بپذیریم چون مبتنی بر قرارداد فوق است و ۳،۲،۱ به نحوه خاصی تعریف شده است آیا این ۳،۲،۱ که در

آن سرعت واحد گرفته شده و واحد ضربدر واحد ۲ تلقی کرده ایم (ونه اینکه به واحد باضافه واحد ۲ گرفته باشیم) چگونه می‌تواند در مکان هم موضوعیت یابد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سه مسافت را در نظر بگیرید در مرحله ترکیب سه حرکت در سه مسافت پیدا می‌کند آیا ضرب می‌شود یا نه؟ آیا شما سه مسافت می‌بینید یا یک مسافت؟

برادر معلمی: مسافت یعنی چه؟ آیا تعریف سرعت و شتاب و نرخ شتاب را بصورت معمول ارائه می‌دهید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعریف آنها از صورت معمولی بالاتر رفته و در بحث فلسفی مطرح شده است به سه مسافت یا سه فاصله تبدیل شده است و سه فاصله در یک جهت، سه بعد را می‌دهد، یعنی فاصله اول هم بدون دو فاصله دیگر انجام نمی‌گیرد.

برادر معلمی: آیا از مکان شروع کرده و به زمان می‌روید و یا بر عکس و یا اینکه از زمان و مکان شروع کرده و به جهت می‌رود؟ نقطه شروع کدام است؟ آیا اولین چیزی که می‌خواهید در مورد آن سرعت، شتاب و نرخ شتاب را مطرح کنید، سه فاصله روی یک جهت است یا روی سه بعد است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بصورت طول و عرض و ارتفاع است.

برادر معلمی: اولاً طول و عرض و ارتفاع معنای سرعت نمی‌دهند و ثانیاً، آیا ۳،۲،۱ چگونه از آنها بدست می‌آید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همه بحث در اینست که نرخ شتاب چیزی جز طول و عرض و ارتفاع نیست.

برادر معلمی: آیا نرخ شتاب معادل طول و عرض و ارتفاع است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برابر با آن است، حرکتی که بخواهد در زمان انجام بگیرد بدون طول و عرض و ارتفاع رخ نمی‌دهد و معنایش اینست که بدون سه حرکت انجام نمی‌پذیرد.

برادر معلمی: یعنی حرکت، حرکت حجم است و نه حرکت یک بعد به تنهایی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر حرکت، حرکت حجم شد و گفتیم عین همین حرکت در حجم مطرح است آیا خود حجم را هم باید توصیف کرد یا نه؟ یعنی رابطه حجم به حرکت را هم باید بگوئیم یا نه؟ یعنی باید فلسفه تغییرتان طوری باشد که همانگونه که زمان را بر اساس مکان تعریف می‌کنید مکان را هم بر اساس زمان بتوانید تعریف کنید (س: نقطه شروع کجاست) نقطه شروع غیر قابل انکارهای فلسفی است و ابتدائش اینست که در وحدت ترکیبی فاصله لازم است و حرکت در فاصله لازم است.

برادر معلمی: آیا این فاصله مکانی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتدائاً به فاصله بین امور متغایر بصورت تجربیدی برخورد میکنید ولی بعداً که مجبورید آن را تبیین کنید، در سیر از اجمال به تبیین میرسید باینکه معنای زمانی و مکانی هر دو را بتوانید تفسیر کنید، در معنای مکانی هم که آمده اید، مفهومش همین حرکت در سه بعد است، یعنی حجم دارد معنایش حرکت در سه بعد است و حرکت در سه بعد هم مبدأ همه اوصاف (مثل سنگینی، سبکی، سختی سستی و غیره) است و این اوصاف در جاذبه سه بعد است که می‌تواند موضوعیت داشته باشد.

برادر معلمی: آیا نسبت این سه بعد با هم چگونه است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تقسیم اولیه شان بنا به بیان شما اینطور شد که مقوم وحدت ترکیبی تقسیم زمان سه باشد یعنی همینکه میگوئید طول و عرض و ارتفاع مقوم جسمیت است یعنی سه تا چیزند که مقومند و این مقومها در همه جای بحث باید مطرح شود و دیگر نمی‌توان تناسباتی را فرض کرد که در آن مقوم نباشد تا اینکه در فلسفه ای که درباره هستی اشیاء میگوئید هم از کوه دماوند گرفته تا یک چوب کبریت را می‌گوید همگی مخلوقند. فلسفه ای هم که در باب تغییر نظر میدهید بر همه چیز حکومت دارد، یعنی بر تغییر وضعیت هم همین است که باید حاکم باشد، یعنی اگر ظهور مقوم در عالم جسم حرکت در سه بعد و سه مسافت است همین مطلب تناسب کلی ای را دست شما میدهد هر چند که اولی ممکن است ۲ کیلومتر در ساعت، دومی در ساعت ۱۸ کیلومتر و چهارمی ۱۴ یا ۳۴ کیلومتر را طی کند، یعنی ممکن است به یک واحد مشخص که بخواهید سه تا اندازه بگیری تناسبات مختلفی که وحدت ترکیبی آن

سه را درست کرده مطرح باشد ولی این مغایر با تکرار مسافت در یک وحدت ترکیبی نیست یعنی این مغایر با ۳،۲،۱ گفتن اول نیست، علاوه بر این اگر مقوم باشد باید بتوانید اختلافاتی را هم که میگوئید بر اساس یک واحد میگیریم و یکی ۲، دیگری ۱۸ و سومی ۳۴ میشود را طوری تنظیم کنید که بترتیب ۳،۲،۱ باز گشت کند این مطلب در فروع فلسفی تان هم باید جاری باشد.

برادر معلمی: اگر کیفیت دارای سه بعد باشد (چه سه بعد مکانی، چه بعد زمانی و چه سه بعد زمان در مکان) باید فلسفه بر آن حاکم باشد ولی نه بدان معنا که هر چه زمان گفتیم همان را در مکان هم بگوئیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی در یک رتبه مجبورید که چنین بگوئید. یعنی اگر کل فلسفه ما بر یک حد استوار است، لوازم عقلی همان حد است که در زمان و یا مکان بصورت خاصی مطرح میشود یعنی یک قانون بر هر دو حاکم است اما در عین حال خصوصیت شخصیه هر کدام را هم نفی نمی‌کند.

برادر معلمی: می‌توان مثلاً اینطور گفت که در مکان چون بحث ترکیبی است ۳،۲،۱ است ولی دز زمان چون ضرب است و نه جمع ۹،۴،۱ است لذا چون در مکان ۳،۲،۱ را ملاحظه می‌کنیم نمی‌توانیم در زمان هم همین را قائل شویم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر قانون اصلی شما ۳،۲،۱ باشد باید در همه جا صادق باشد منتهی باید نسبت به موضوعش یک حاصلضرب داشته باشد که اگر در موضوعش ضرب شود مثلاً ۳۶ را بدهد و در جای دیگر ۹ را بدهد. کانه در عدد یک ریشه‌هایی پیدا می‌کنید و میگوئید چندین ثمر از آن وجود دارد و در یک جا ۳ بتوان ۳ فلان میشود و دارای خصال زیادی است و این معنایش اینست که این همان سه است که در جاهای مختلف متفاوت میشود ولی در عین حال عمومیت این سه هم بدرد میخورد و مثل قانون فلسفی است که وقتی همه را می‌پوشاند به یک نسبت مهمی بدرد میخورد.

برادر معلمی: وقتی می‌گوئیم هر شیی در مکان، طول و عرض و ارتفاع دارد، و مثلاً در زمان و مکان هم باید چیزی شبیه طول و عرض و ارتفاع داشته باشد، آیا از اینکه طول و عرض و ارتفاع سه چیز هستند و یا حال،

گذشته و آینده سه چیز هستند می‌توان نتیجه گرفت که بین حال و گذشته و آینده رابطه $۳،۲،۱$ برقرار است؟ و یا بین طول و عرض و ارتفاع نسبت $۳،۲،۱$ برقرار است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک نحوه قانون تکرار بشکل $۳،۲،۱$ در اینجا ها حکومت دارد و نه اینکه یک قانون تکرار با تناسبات خاص اعداد طبیعی $۳،۲،۱$ حاکم باشد.

برادر معلمی: دلیل آن چیست؟ آیا اگر امر درست باشد نمی‌توان نسبت بین خود صبر و تسلیم و رضا هم $۳،۲،۱$ را قائل شد؟ در هر حال آن چیزی که وقتی امر را بر اساس آن بسنجیم حتماً بصورت $۳،۲،۱$ در آیند چیست؟ بنابراین ما محتاج به یک ریاضیات جدیدی هستیم ولی ریاضیاتی که $۳،۲،۱$ آن بر اساس این کیفیات تعریف شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می‌گوئیم این ریاضیات باید بر اساس حروف معنا شود و حروف هم معنای عالم مثال نسبت به عالم خارج است.

برادر معلمی: بهر حال باید طوری تعریف کنیم که اگر صبر اول، رضا دوم و تسلیم سوم است صبر ما یک رضای ما ۲ و تسلیم ما ۳ است و اگر گفته شود از چه لحاظی اینطور است، این ۲ آنچنان دویی است که دو بودن آن منوط به آن رضاست و این $۳،۲،۱$ هم در بحث ارزش است و سپس تنظیمات سرعت بر اساس این ارزشها و تنظیمات ترکیبات بر اساس سرعتها خواهد بود، در ارائه این امر با یک شکل یک مشکل روبرو هستیم و آن اینکه آیا چیزی است که وقتی کیفیتها را با آن می‌سنجیم، صبر نسبت به آن عدد ۱ رضا ۲ و تسلیم ۳ میشود؟ و در این بین باید مشخص شود که آیا ۲ یک بعلاوه یک است یا فرضاً یک ضربدر یک است؟ اگر دومی مد نظر باشد طبعاً ریاضیات دیگری غیر از اعداد طبیعی است چرا که در اعداد طبیعی $۱؟۱$ حتماً ۱ میشود و نه ۲ و یک چنین ریاضیاتی هم امکان تحقق دارد. مثلاً اگر مکعب را که طول و عرض و ارتفاع دارد را هم مد نظر قرار دهیم عمده بحث در اینست که آیا مکعب را از چه لحاظی باید بشناسیم تا طول و عرض و ارتفاع بترتیب $۳،۲،۱$ شوند؟ و یا مثلاً آن چیزی که صبر و رضا و تسلیم را بر اساس آن باید بسنجیم تا ترتیب $۳،۲،۱$ شوند چیست؟ و مشکل اساسی همین است که باید حل شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین وقتی که ما این تعریف را از ۳،۲،۱ بنمائیم، بعد یک تناسباتی را بین آنها جستجو میکنیم که مجهول است، اگر خود تناسبات ۳،۲،۱ بعنوان اصول و قوائم تعدد اخذ شود معنایش اینست که مرتباً در خوشد ضرب شود و تناسبات ضرب اینها را در هم باید ملاحظه کرد، یعنی اعدادمان ۳،۲،۱ است و به ۳ ختم میشود و در هر وجهی که بخواهیم جلو برویم باید بر اساس ضرب نمائیم و معنایش این است که یک نحوه نسبتی را بصورت اجمالی در همان ابتداء پیدا کرده اید. هر چند که برای رساندن آن به عینیت و تفصیل بارها (فرضاً ۲۷ بار) ضرب شود، آنوقت شما باید در تجربه بتوانید پیدا کنید که در این جدولتان چه اوصافی متناظر با چه اعدادی هست. گاهی است که میگوئید از ۱۸ که به ۱ نگاه کنیم، ۱۸ برابر است یعنی یک وصف خاص آن دوم ی ۱ و ۱۸ است و یک وصف دیگر آن فرضاً ۹ برابر است و در درجه سوم ۶ برابر است و معنایش اینست که همه اوصاف را در سه امر اصلی خلاصه کرده اید که از ترکیب این سه اصل است که سایر اوصاف تمام میشود، و بر اساس این احتمال معنای کمی کردن سرعت یا شتاب یا نرخ شتاب ملاحظه اوصافی است که بر پایه ۳،۲،۱ قرار دارد و نه اینکه اوصاف باشد، ولی از آنطرف هم میتوان چنین گفت که بفرض ۳،۲،۱ نباشد، فلسفه تغییر هم نباید نسبتهای فلسفه ترکیب را (بصورت تحویل دادن تجسمی) تحویل دهد و لذا ما هستیم و جدولی که میخواهیم درست کنیم و برای اینکار تناسباتی لازم داریم که فرضاً جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز داریم و خود اینها هم هیچ مشعر به ۳ نباید باشند در اینصورت جدول کیفیمان را کنار گذاشته ایم. بنابراین اگر بخواهیم جدول کیفی را حفظ کنیم لزوماً باید از همین جدول کیفی معنای کمی هم بدست آید.

برادر معلمی: یک صحبت اینست که جدول کیفی باید متناسب با جدول کمی باشد و یک صحبت دیگر اینست که جدول کیفی همان جدول کمی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت است که میفرمائید تناسبات کیفی را از وحی بگیریم، این یک رتبه از کلام است، رتبه دیگر اینست که خود الگو و نفس الگو که منطق عمل است هم بهتر است که از وحی اخذ شود، اما در شرایط حاضر الگوی ما جهت سازها زمان سازها و مکان سازها میباشد و اینها به نفسها یک

تناسباتی را تحویل شما میدهند یعنی یک کیفیت مجموعه ای را تعریف می کنند که این کیفیت مجموعه ای باید نشانگر ریاضیاتان باشد و نمی تواند بیده باشد. پس فلسفه ای که از آن تقسیمات کیفی بدست آمده باید مثر به تقسیمات کمی هم باشد و لذا همینکه ترکیب، زمان و جهت را مطرح کردید، معنای ۳ هست. برادر معلمی: یعنی سه تا تقسیم داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی معنایش اینست که اینکه پایه فلسفی تقسیمات شما سه است تمام شده است. و اگر مقسم ۳ باشد تا آخر کار هم همین مقسم است که جاری است و بیک معنا شما دارید به ریشه کمیت اشاره می کنید. آیا معنای اینکه مقسم ۳ است بچه معناست؟ برادر معلمی: یعنی هر چیز را که خواستیم تقسیم کنیم به سه تقسیم می کنیم و یک ۳ هم در آن مطرح است، مثل طول و عرض و ارتفاع که سه چیز هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این را بعنوان مقسم اصلی پذیرفته اید، بدان معناست که در هیچ جا نمی توانید هیچ عددی را پیدا کنید مگر از این معنا پیروی کرده باشید، لذا اگر ضرب است باید در ۳ ضرب شود، اگر تقسیم است باید به سه تقسیم شود، اگر جمع است باید با همین ۳ جمع شود و هر گونه فعالیت عددی دیگر هم باید بر پایه ۳ صورت بگیرد.

برادر معلمی: بر فرض که چنین باشد ربط بین ۳، ۲، ۱ چگونه مشخص است؟ تنها مشخص شده است که ما سه تا چیز داریم، علاوه بر این عین این مطلب در بحث کیفیت هم مطرح است. یعنی باید مشخص کرد که در خود مکا زمان و یا جهت چگونه باید تقسیم کرد و چه اموری بدست می آید؟ مثلاً در مکان باید وجه اختلاف و اشتراک را مطرح کرد و یا در زمان سرعت را عنوان کرد و نه اینکه هر سه ای با دستگاه ما جور در آید، ما باید بدنبال تقسیم به سه خاصی باشیم. بنابراین اینکه کمیت با کیفیت باید تناسب داشته باشد حرف درستی است، اینکه باید مبتنی بر یک قانون هم باشد درست است ولی اصل مطلب هنوز حل نشده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما عرضمان اینست که با همین فلسفه ناقصی هم که دارید می توان سراغ تجربه رفت و جدول ترکیب را هم از تجزیه گرفت، یعنی تناسبات و وضعیت و اصلاح آ را بدست آورد،

چرا که سؤال از وضعیت بدون داشتن یک جدول (ولو جدول فرضی باشد) ممکن نیست و سئوالات ۱، ۲، ۳، ... حداقل اینست که یک فرضی از تحویل ما میدهد، یعنی آنچه که بعنوان تئوری مطرح شده می‌توان یک فرض بر آن استوار کرد و با این فرض قدرت سؤال از عینیت و بدست آوردن تناسبات از عینیت (بشرطی که یک جدول سؤال داشته باشیم) را خواهیم داشت، یعنی شما بر اساس همین ۱، ۲، ۳ می‌توانید عناوینی را منظم کنید و برایشان مراتبی را مفروض کنید (ولی نه مفروضی که بدون نظم باشد بلکه یک نظم خاصی را می‌توانید برقرار کنید) و عناوین را طبقه بندی کنید و بگوئید به نظر می‌آید که فرضاً این عنوان را بطور تخمینی باید بجای ۹ گذاشت و آن دیگری را باید جای عدد ۶ گذاشت.

برادر معلمی: در جایی که می‌گوئید باید این عنوان را سر جای ۹ یا ۶ گذاشت، این بحث ارزش است و نه بحث ترکیب، یعنی جایی که ما کم را سر جای کیف قرار می‌دهیم بحث از ارزش است و سؤال اینست که چرا وارونه آن را عمل نکنیم؟ و وارونه اش این بود که ما سیر کیفی آن را داشته باشیم ولی کم آن را نداشته باشیم ولی حالا بحث از اینست که سیر کمی را داریم و لی سیر کیفی را نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر یک فلسفه ای برای نظم کیف نداشته باشیم (مثلاً صد کیفیت را پشت سر هم بما داده اند ولی چرائی آن را نداریم) فلسفه ای مفروض برای نظم آن امری ضروری است. آنچه که مسلم است این که برای بکار گیری همان اعداد طبیعی در عینیت هم باید یک نظمی داشته باشید یعنی برای سؤال از عینیت باید نظمی داشت.

برادر معلمی: بفرض که صد میدان پشت سر هم داشته باشیم، اگر آنها را عینیت آزمایش کنیم و برای هر کدام عددی بدست آوریم چه اشکالی دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این آزمایش، چه سئوالی را در عینیت جواب میدهد؟ شما یک واحدی را انتخاب می‌کنید و یک کیفیتی و می‌گوئید باید دید که از این واحد بچه میزان در این کیفیات وجود دارد، بعد آنرا جمع بندی می‌کنید.

برادر معلمی: آنرا جمع بندی نمی‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا اینکار را برای استنباط انجام می‌دهید یا اینکه صرف آزمایش مطلوب است؟

برادر معلمی: ما می‌گوئیم اگر کسی این صفت را نداشته باشد کارائی عینی آن چقدر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی است که می‌گوئید تجزیه را بصورت مجموعه ای بکار می‌گیرم و حاصلش هم که می‌گیرید بدرد نظام می‌خورد چرا که نظام ماهیتاً خودش مجموعه است ولی گاهی است که می‌گوئید تجربه را بصورت مجموعه بکار نمی‌گیرم بلکه بصورت جدا جدا بکار می‌بندم، در اینصورت اگر تجربه بطور بریده بریده از هم باشد و استنباط نظام ندهد هیچ کارائی هم ندارد. تجربه زمانی کارائی دارد و بدرد نظام سازی می‌خورد که با یک وسیله ای که نسبت بین امور را برای شما (ولو بصورت استنباط فرضی) معین می‌کند سر و کار داشته باشد. یعنی شما باید یک مجموعه داشته باشید و با آن مجموعه سراغ مجموعه عینیت بروید و یک استنباطی هم از مجموعه بدست آورید (ولو پایه این استنباط بر فرض استوار باشد) تا بتوانید برای بار دوم نسبت به مجموعه نظر دهید.

برادر معلمی: این بحث را در امور کیفی داریم ولی در بحث کمی نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در بحث کیفی کدام را دارید؟ آیا صد میدان را مطرح می‌کنید؟ اگر صد میدان مدنظر است، چنانچه تناسبات آنها اعداد طبیعی باشد معنایش اینست که یک مجموعه هستند و هر چیز دیگر هم که بگیری معنایش اینست که با یک فلسفه مجموعه ای دارید ملاحظه می‌کنید. کیفیت در بحث تجربه مطرح می‌شود. آیا فرق بین کسی که آمار می‌گیرد و قدرت استنباط ندارد (یعنی نسبت بین امور را نمی‌تواند ملاحظه کند) و بین کسی که سؤال می‌کند و نسبت بین امور را هم ملاحظه می‌کند چیست؟ پس تجربه بریده از فلسفه مجموعه هیچ کارائی ندارد.

برادر معلمی: در کاری که تجربه می‌کند وقتی می‌خواهند نقش یک عامل را در ترکیب معین کنند می‌گویند سعی می‌کنیم یک عامل را متغیر و سایر عوامل را ثابت بگیریم و با کم و زیاد کردن این عامل منتهجه کم و زیاد می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس در تجربه چند چیز ملاحظه می‌شود؛ اول بعضی از عوامل ثابت فرض می‌شوند و یکی متغیر، دوم اینکه نسبت تغییر این و اثرش در نتیجه ملاحظه می‌شود، سوم اینکه نسبت به هر یک از عوامل دیگر نیز این امر را تکرار می‌کنیم و سهم تاثیر آنها را بدست می‌آوریم و آخر سر از همه این مطالب جمع بندی کرده و نسخه می‌دهیم که فرضاً چه چیزی را کم و چه چیزی را زیاد کنید، حال آیا فرق اینکه یک مدل نداشته باشیم با اینکه یک مدل داشته باشیم در چیست؟

برادر معلمی: اگر تناسب کمی را هم نداشته باشیم برای این کار تجربی اشکال ندارد اما اگر تناسب کیفی را نداشته باشیم نمی‌توانیم که چه چیزهایی را باید آزمایش کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می‌گوئید اثر دارد، آیا چه چیزی اثر دارد؟

برادر معلمی: اگر ما می‌توانستیم آن کیفیات را بصورت مطلق محاسبه کنیم در اینصورت عدد حقیقی آن را بدست می‌آوریم و لکن اینکار از عهده ما خارج است و لذا یک چیز را بعنوان نتیجه می‌گیریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نتیجه‌ها آیا هیچ نسبتی برقرار نمی‌کنید و... برنامه می‌دهید؟

برادر معلمی: بین نتیجه‌ها هم بصورت تجربی رابطه برقرار می‌شود آیا بحث کیفی نتیجه‌ها از کمی آن جداست یا نه؟ یعنی می‌توانیم اینها را جدا بحث کنیم؟ (ج: به نظر من نه.) در اینصورت هر گاه کیف را داشته باشیم، کم را هم داریم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهمین دلیل وقتی می‌گوئید سه سطح معنایش اینست که ۳ و تناسبش را دارید.

برادر معلمی: وقتی کم و کیف را جداگانه بحث می‌کنیم بدان معنا نیست که بی ربط هستند، مثلاً وقتی می‌گوئیم دو میکروفن داریم دو تحلیل می‌توان از آن داشت: یکی اینکه بگوئیم مجموعه دو میکروفن خصلتی دارد که مجموعه یک میکروفن آن خصلت را ندارد و مجموعه "دو میکروفن" هم نمی‌تواند دو برابر "یک میکروفن" باشد چرا که وقتی یک میکروفن داریم و میکروفن دیگری بآن اضافه می‌شود مجموعه ای جدید درست می‌شود که دیگر اسم دو و میکروفن آوردن غلط است و یک مجموعه ای با نام دیگری داریم. اگر این

تحلیل درست باشد کم و کیف آنچنان متصل بهم می‌شوند که دیگر گفتن کمیت و کیفیت بی معنی می‌شود و یک چیز بیشتر نداریم. اما تحلیل دیگر اینست که بتوانیم بگوئیم یک میکروفن، دو میکروفن، سه میکروفن و .. و بین آنها یک چیز ثابت و یک چیز متغیر باشد مثلاً در اینجا اسم میکروفن کیفیت و اسم ۱، ۲، ۳، ... را کمیت بگذاریم، در اینصورت کمیت را می‌توان جدای از کیفیت ملاحظه کرد اما این جدا ملاحظه کردن بمعنی منفصل دیدن نیست. بعد از این می‌توان چنین گفت که از میکروفن یک خصلت خاصی مثل ضبط صدا مطرح است که همین امر می‌تواند ملاک کیفی اختلاف یک میکروفن از دیگری باشد و با ملاحظه میزان آثار آنها در ضبط کردن میتوان آنها را درجه بندی کرد. حال وقتی تفاوتی بین این میکروفن‌ها مثلاً میکروفن رومیزی و یقه ای بوجود می‌آید سؤال می‌شود که آیا تفاوت آنها صرفاً از ناحیه ضبط کردن صداست؟ آیا از لحاظ مواد دیگر هم اختلاف ندارند؟ مثلاً مصرف آهن در یکی بیشتر از دیگری است. در جواب می‌گوئیم در سنجش لزوماً ما باید یک چیز را منتجه گرفته و بقیه را با آن بسنجیم و طبیعی است که با این سنجش عدد حقیقی آن کیفیت بدست نمی‌آید چرا که اگر عدد حقیقی اش را می‌توانستیم بدست آوریم وحی بی مورد میشد، بر همین اساس در سنجش صبر و رضا و تسلیم نسبت به منتجه ای خاص، اعدادی خاص در تجربه می‌توان بدست آورد، مثلاً در تولید کار اقتصادی می‌توان بررسی کرد که حاصل کار یک آدم صابر بیشتر است یا راضی و یا تسلیم و سه عدد را از این زاویه خاص برای آنها بدست آورد و طبیعی است که تفاوت این زاویه خاص برای آنها بدست آورد و طبیعی است که تفاوت این سه نفر فقط در تولید اقتصادی نیست ولی چون ما از ملاحظه سایر اختلافهای آنها عاجزیم عدد حاصله در این قسمت خاص را به کل آن نسبت می‌دهیم و چاره ای هم جز این نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینها هم همه بر محور فرض است. یعنی وقتی شما می‌گوئید از این حیث خاص آنها را می‌سنجیم مفروض اینست که این کیفیت همین یک بعد را دارد و حال آنکه حقیقتاً چنین نیست (ج: این وجه کیفی است) کمیت هم که برای آن قرار دهید پایه اش بر فرض فوق استوار است. بهر حال اگر فرض بر این باشد که بر اساس فلسفه مان جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز داریم، در اینجا از

نظر کیفی تقسیمی مطرح شده و با همان چیزی که مقوم عدد تلقی می‌شود، معنای ۳،۲،۱ را می‌رساند، یعنی اگر ۳،۲،۱ تکرار واحد است، خود اینکه می‌گوئید مثلاً جدول ترکیب تکرار می‌شود (یعنی تغییر می‌کند) تا به جدول مراحل می‌رسیم و جدول مراحل تغییر می‌کند تا به جهت میرسیم خودش همان معنای تکرار را دارد، یعنی چه بگوئید ۳،۲،۱ معنای تکرار را به یک نحوه در اینجا آورده اید و چه بگوئید سه چیز دارم که در یک چیز وحدت دارند باز هم معنایش همین است

برادر پیروزمند: چرا اگر سه چیز در یک چیز وحدت داشته باشند تناسبات بین خودشان هم ۳،۲،۱ است؟
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بچه فلسفه ای است که تناسبات کیفی را سه رتبه بیشتر نمی‌دانید؟ چرا سه رتبه باشد و نه بیشتر؟

برادر پیروزمند: بنا بر همان دوئیت و ربط

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای کن نیز چیزی جز معنای تناسبات همان نیست، یعنی سه نحوه تناسبات دارید و معنایش اینست که ۳،۲،۱ بترتیب اموری هستند که دارای یک، دو و سه تناسبات می‌باشند، یعنی در عین حال که کل اینها را بر یک پایه معنای تکراری می‌کنید بر یک پایه دیگر از آن سنخ تکرار قبلی را مطرح نمی‌کنید.

برادر پیروزمند: ۳،۲،۱ چه تعریفی دارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ۳،۲،۱ در اینجا با تناسباتی جدید فلسفی شما تعریف میشوند که می‌گوئید جدول مکان در یک نحو تکرار خاص است که جدول مراحل میشود اگر تکرار مکان را میسازد، همین امر معنای کمتری را میرساند زیرا مفهوم تکرار معنای کمی است.

برادر پیروزمند: تکرار یعنی حرکت اولی از کجا معلوم که هر گاه حرکت باشد بمعنی ۳،۲،۱ است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینرا شما می‌گوئید، شما هستید که سه رتبه مطرح کرده اید (س: چرا؟)
زیرا وقتی سه رتبه که ترکیب شود، آنرا کامل معرفی می‌کنید و بعد می‌گوئید سه مرحله که پشت سر هم قرار گیرد صحبت از جهت پیش می‌آید، اما اگر بالمره تناسبات جهتی و زمانی و مکانی هم ندارید، بحث دیگری

است، ولی همینکه بر اساس جهت زمان و مکان سه طبقه پیش میکند معنایش اینست که هیچ شیئی نه بی مکان است نه بی زمان است و نه بی جهت است و دال بر اینست که شما سه فاصله امتداد و سه موضع را در یک شیئی دارید ملاحظه می‌کنید و در همه جا کیفیات در سطوح مختلفی که طبقه بندی میشود بر سه استوار است و سه بار که تکرار شد یک مرحله جلو میرود.

برادر پیروزمند، در اینصورت آیا سه طبقه ای هم که در مکان داریم نسبت کمی آن ۳،۲،۱ باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبتهای کمی اصولی آن باید ۳،۲،۱ باشد و نه نسبتهای کمی فرعی آن، مثلاً گاهی است که یک جدول دارید که از ۱ تا ۲۱۶ در آن عدد ملاحظه میشود در اینصورت بین ۱ و ۵۴ رابطه ۳،۲،۱ نیست ولی اگر همین را در جدول ملاحظه کنید و با متناظرش مقایسه کنید، ۳،۲،۱ را می‌بینید ولی با غیر متناظرش سه نیست.

برادر معلمی: "درست بهمین دلیل ما عرض می‌کنیم که ۳،۲،۱ را که ما در دستگاه خودمان تعریف می‌کنیم، نسبتهای اعداد طبیعی را ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عدد چیزی نیست جز تناسبات فلسفی و اصولاً ما تناسبات اعداد طبیعی را بفرض تسلیم قبول کردیم، یعنی شما فرمودید نسبت ۳،۲،۱ وجود دارد و ما هم آنرا پذیرفتیم ولی در واقع امر آن را نپذیرفتیم یعنی شما از ابتداء فرمودیدی که چیزی که مورد قبول همه هست، تسلسل اعداد طبیعی است و ما هم بر فرض پذیرش این امر پیش آمدیم ولی به نظر من تناسبات فلسفه و اصولاً تناسبات ایمان اصل است و تناسبات ایمان معنای تناسبات اعداد طبیعی را نمی‌دهد.

برادر معلمی: این دیگر بدتر میشود و کار ما را یک پله مشکلتر میکند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسبات فلسفی را که بگیرید راحت تر است و تناسبات فلسفی بمعنای تناسبات کیفیت است.

برادر معلمی: آیا در تناسبات کیفیت ربط ۲ و ۱ باهم چگونه است؟ یا بر اساس ایمان ربط ۲ و ۱ چگونه است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ربط ۱ و ۳ بر اساس تناسبات ایمان ۲ میشود.

برادر معلمی: ربط ۱ و ۲ چگونه است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دو کیفیتی است علیحده، یک و سه نیز همینطور و یان سه نه متصل حقیقی اند و نه منفصل حقیقی و اصولاً دواز سنخ یک نیست و از سنخ دیگری است. نسبت فلسفی خاصی هم بین آنها بر قرار است، اگر در فلسفه مثلاً اینطور فرض شود که نسبت ۲ به ۱ نسبت دو بار تغییر کردن است، معنایش اینست که...

برادر معلمی: در این تعریف برای بیان مفهوم ۲، از خود ۲ استفاده شده است ولی دو که با دو تعریف نمی‌شود، نسبت بین ۲ و ۱ را نمی‌توان اینطور تعریف کرد که ۲ دوبار تغییر کردن ۱ است زیرا خود دو هنوز مجهول است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ۲ را بخواهید خارج از عدد معنا کنید مثلاً از لحاظ فلسفی ۲ را بخواهید تعریف کنید تنها می‌توان گفت که دو تغایر است، دوئیت است در یک وحدت ترکیبی.

برادر معلمی: در تعریف ۲ یک تعریف اینست که بگوئیم ۱+۱ مساوی دو است، دیگری ممکن است بگوید ۲ یعنی ۱؟۱ و سومی ممکن است نظر دیگری بگوید. حال سؤال اینست که آیا بر اساس ایمان برای ۲ چه تعریفی ارائه می‌دهید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعریفی را که می‌خواهید اینست که ۱ و ۲ دو کیفیت هستند و نسبت بین آنها هم نسبتی است که در وحدت ترکیبی وجود دارد و وقتی سؤال می‌کنید این نسبت چیست؟ این نسبت برابر با خود کیفیات در نظام قرار می‌گیرد.

برادر معلمی: این یعنی اینکه هر چیز برابر با خودش است و یک هم برابر با خودش در نظام است و حال آنکه مجهول دست یابی به نسبت بین ۱ و ۲ است. و علاوه بر این، ۱ و ۲ ایمانی در نهایت یعنی اینکه صبر را ۱ و رضا را ۲ قرار دهیم، یعنی دو بودن دو یعنی رضا و ۱ یعنی صبر بودن و ۳ یعنی تسلیم. ولی اگر رابطه کیفی را از وحی بگیریم و کمیتی متناسب با آن بسازیم، با حالت فوق فرق دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جلسات اول اینطور عرض کردیم که اسم تصرف اسم کمی است و اسم عالم مثال کیفی است یعنی موضوعاً این سؤال که "تناسبات ۲،۱ را در کیفیت تحویل بدهید" خلاف است. مثلاً اگر ۱ یعنی الف و ۲ یعنی ب باشد میگوئید به این معنا به شکل اعداد طبیعی کار می‌کنیم

برادر معلمی: ولی تناسباتش مبتنی بر اعداد طبیعی است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما تناسبات بین اعداد طبیعی و حروف است یعنی حکم می‌کنید به این اعداد و نه آنکه حکم همان اعداد طبیعی باشد.

برادر معلمی: سؤال اینست که آیا بین ۱ و ۲ چه تناسبی است؟ و بعد باید چیزی پیدا کنیم که از لحاظ آن صبر ۱ و رضا ۲ شود و بدینطریق بتوان تناسبات را بآنجا منتقل نمود و مشکل هم در همین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا تناسبات ابجد با تناسبات اعداد طبیعی چه فرقی دارد؟

برادر معلمی: هیچ فرقی ندارد، در آنجا ب بصورت دو تا الف تعریف شده است یعنی اگر در یک اسمی یک ب و یا دو تا الف باشد فرقی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی اسامی را بصورت مختلف مینویسند، یعنی ب را "با" می‌نویسند و حرفهای اول و آخر و غیره را اخذ می‌کنند و سپس از اعداد طبیعی طوری استفاده میکند که مبتنی بر تغییر جدیدی از آنهاست و هر گاه چیزی در دستگاه دیگری برده شود در آن روش محاسبه حل میشود یعنی قوانین محاسبه طور دیگری میشود، مثلاً بکارگیری اعداد طبیعی یک جورش اینست که بگوئیم ملاحظه کنید ببینید چند تن گندم دارید و یک وقت دیگر میگوئید گندم چند حرف است و تن چند حرف است و چه نسبتی بین گندم و تن وجود دارد؟ و این یک نحوه بکارگیری دیگری است و این نحوه دیگر باید تصرف عملی را در تصرف کمی شما بیاورد.

برادر معلمی: ما هم همین را عرض می‌کنیم، ما میگوئیم آیا ۱ بودن ۱ و ۲ بودن ۲ را هم منوط به آن بکنیم و سپس آن نسبتی که ما بین ۱ و ۲ هست همان نسبتی که ما بین آندوست میشود و بعد میتوان گفت این دو برابر آن است ولی دو برابری که دارای تعریف خاص است ولی آن لحاظ را ما نتوانسته ایم پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: میگوئید ۱۳ بار وی آن کار می‌کنیم و در این ۱۳ بار اعداد طبیعی را در یک روش و قواعد دیگری بکار میگیرید که اگر ربط بین آن قواعد و ربط بین اعداد طبیعی را با هم در یک وحدت ترکیبی ملاحظه کنید متوجه میشوید که معنای اعداد طبیعی را با هم در یک وحدت طبیعی ملاحظه کنید متوجه میشوید که معنای اعداد طبیعی عوض شده است، یعنی معنای اعداد طبیعی در یک روابط دیگری منحل شده و با آن وحدت ترکیبی پیدا کرده است یعنی یک قواعدی در اعداد طبیعی داریم که عبارتند از جمع پذیری و کاهش پذیری و اعداد طبیعی عدد محسوب نمی‌شود مگر با جمع پذیری و کاهش پذیری حال می‌آید ده الی دوازده قاعده دیگر که از جمع پذیری و کاهش پذیری نیامده است را هم به این قواعد اضافه می‌کنید و روی هم یک محاسبه ای می‌کنید. کما اینکه قواعد فلسفی ای هم که مفروض میگذاریم، داریم یک قواعد دیگری را هم به جمع پذیری و کاهش پذیری اضافه می‌کنیم که از دو سنخ هستند و اعدادی را که در اینجا جواب میدهد دیگر نمی‌توان گفت اعداد طبیعی هستند بلکه اعداد طبیعی منحل در یک دستگاه دیگری شده و دیگر آن معنا را نیم دهد و اگر کسی همان معنا را برای اعداد طبیعی در نظر بگیرد برخورد ابتدایی به مطلب کرده است، در اینصورت تعریف ۲ با تعریف ۲ در اعداد طبیعی فرق میکند.

برادر معلمی: بهمین دلیل وقتی از ۲ صحبت شود فوری می‌گوئیم ۲ یعنی رضا و تناسبات رضا و تسلیم هم یعنی تناسبات ۱ و ۲.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسبات عملاً میشود تناسبات فلسفی ما بین ۱ و ۲ و در اینصورت همینها تناسبات کیفی است، یعنی شما میگوئید باید تناسبات را منفصل از اعداد طبیعی کرده و سپس معنای خود اعداد طبیعی را گفت ولی بنده عرض میکنم که آن را باید با کیفیت متصل کرده و یک تناسبات جدید برای ۱ و ۲ گفت.

برادر معلمی: در اینجا دو صحبت مطرح است: یک صحبت اینست که ما می‌گوئیم ۱، ۲، ۳، ۴ و اعداد طبیعی هستند و کیفیاتی هم از طریق وحی داریم....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه در کیفیت بکار گیری قواعدی را (چه فلسفه عقلی و چه نقلی) اضافه کنید در معنای عدد تصرف کرده اید و واحدهای عددی شما عوض دشه و تعریفتان نسبت به عدد فرق میکند و مثلاً ۲ در این دستگاه دو منحل شده است و دیگر ۲ بمعنی تکرار دو برابر یک نیست، پس شما در بحث کیفیت گفته اید سه بار مکان میشود مراحل و سه بار مراحل میشود جهت و پشت اینها استدلالهایی مطرح کرده اید و این قاعده ها با قاعده ۳،۲،۱ مخلوط میشود و یک عدد دیگر را میدهد ونه اینکه اعداد طبیعی ۳،۲،۱ را بدهد بلکه عدد مجموعه ای بر پایه فلسفه شما میدهد.

برادر حسینیان : اگر نسبت بین این اعداد نباشد چگونه میتوان مطلب فوق را گفت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ۳،۲،۱ را بصورت عادی هم مطرح کنید تناسباتش تناسبات کیفی شماسست و با تناسبات اعداد طبیعی فرق دارد و فرقی در اینست که تناسبات کیفی شما در توصیف تناسبات کمی دخالت کرده است.

برادر پیروزمند: در اینصورت هر عددی را که بگذاریم فرق نمی کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ترکیبی از هر دو میشود.

برادر پیروزمند: ولی آیا چه عددی بگذاریم که متناسب با آن باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه این قاعده را مقید به اعداد دیگری کردید معنایش تغییر میکند.

برادر معلمی: عیبی ندارد، معنایش یک تغییراتی میکند و بوسیله همان است که تعریف میشود ولی آن تعریف نیز تعریف کمی دارد و این کمیت ها هم در آن رعایت شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی شما ۳،۲،۱ را به نحوه خاصی تعریف کنید اسم تصرفی شما میشوند و می توانید تصرف کنید. بر خلاف اسم کیفی که اسم شماسست.

برادر معلمی: اگر بگوئیم ۱ یعنی ۱ و ۲ یعنی ۴ و طوری کیفیات را تعریف کردیم که آن چیزی که در مرتبه دوم است از لحاظ واحد چهار شود و بعد از آن ۹ و سپس ۱۶ شود در اینصورت ۴،۳،۲،۱ در اینجا آیا معنای

دیگری دارد و معنای ۴،۳،۲،۱ طبیعی در آن نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای اولی در دومی منحل شده است.

برادر معلمی: اگر صبر را ۱ و رضا را ۲ و تسلیم را ۳ بگیریم، نسبتی که ۱ و ۲ دارد همان نسبتی است که صبر و رضا دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشکال در این است که قاعده نداده آید و حل آن اینست که عوض ۳،۲،۱ باید بنویسیم قاعده جمع پذیری و کاهش پذیری و اینطور بگوئیم که این دو قاعده را با قواعد دیگری بکار میگیریم.

برادر معلمی: ما که در هیچ جا هنوز قاعده ای نداده ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تکرار بگونه خاص غیر از تکرار تنهاست، تکرار از قواعد اعداد طبیعی است ولی بردن آن به قاعده فلسفی مربوط به کار فلسفه شماس است

برادر معلمی: ما در همان مفهوم تکرار مانده ایم و میخواهیم همین را روشن کنیم.

در همان تکرار اولی را میگوئیم " تکرار یعنی تعدد " معنایش بر ایمان مجهول است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تکرار یعنی بحث فلسفی آن، اینکه میگوئید مراحل زمانی فرضاً سه بار تکرار شود و یک قاعده می نویسد مفهوم تکرار را روشن میکند لذا اگر در این حالت هم پرسیده شود سه یعنی چه مثل اینست که با بکار بردن کلمه زمان پرسیده شود که "ز" یعنی چه؟

برادر معلمی: اگر بحث در مورد اعداد طبیعی باشد و بگویند اینجا چند چیز وجود دارد، شمارش کرده و میگوئیم یک خودکار، یک دفتر و یک میکروفون یعنی سه چیز وجود دارد آیا گفتن ۳،۲،۱ بدان معنی است که دفتر دو برابر خودکار است؟ در اینجا اگر چه دفتر را با شماره ۲ معرفی می کنیم ولی بدان معنا نیست که ۲ دو برابر ۱ است بلکه بمعنای اینست که این دو تا روی همدیگر دو برابر از یک چیز سوم هستند و آن " چیز " است لذا میگوئیم این یک چیز و این هم دو چیز.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا با این بیان، جز قانون تکرار پذیری در تعدد چیز دیگری را نمی خواهید بیان کنید؟ یعنی اساس تعدد به تکرار پذیری است و این تکرار پذیری مرتبه ای است که به

تنهایی تناسبات را تحویل شما نمی‌دهد مگر اینکه به چیز دیگری اضافه شود و یا باید با یک قاعده عقلی اضافه شود و یا باید با یک قاعده نقلی اضافه شود.

برادر معلمی: در این بحث چهار، پنج نکته وجود دارد که دائم در آن می‌چرخیم. ما هم دنبال این قاعده میگردیم و یک جا می‌گوئید چون گفته ایم تقسیم سه است پس معلوم میشود که نسبت بین آنها ۳،۲،۱ است و ما الان داریم روی این صحبت می‌کنیم که صرف گفتن ۳،۲،۱، دال، این مطلب نیست. یعنی وقتی خودکار و دفتر را جمع میکنیم بر اساس یک امر مشترک دیگری بین آنهاست که ۲ میشود و آن هم "چیز" بودن آنهاست و از هیچ لحاظ دیگری دفتر دو برابر خودکار نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر شما بتوانید ۳،۲،۱ را که در اینجا مطرح می‌کنید در قاعده دیگری ضرب کنید تناسبات بدست می‌آید.

برادر معلمی: آن قاعده دیگر چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک قاعده فلسفی دیگری است و حاصل ضرب آن نسبت به مقصد تناسباتی را میدهد.

برادر معلمی: اصولاً این ۳،۲،۱ که در اینجا داریم چنین چیزی نیست در اینجا خودکار با اضافه دفتر داریم. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصل تکرار پذیری فلسفی تان را که مطرح می‌کنید و تکرار پذیری فلسفی دقیقاً عین فلسفه تکرار است و در اینصورت دو روی یک سکه هستند و دو چیز نیستند و سه نخ کیفیت را پیدا کردن را همی جز این ندارد، اگر فلسفه تکرار این شد معنایش اینست که قاعده اصولی تکرار همین است.

برادر معلمی: در قاعده اصولی تکرار ما دو تا چیز را با همدیگر جمع کرده ایم ولی آیا ۳،۲،۱ در کجا بدست می‌آید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای ۳،۲،۱ اگر منحل در فلسفه تان باشد آنوقت می‌گوئید یک تومان به این، دو تومان به آن و سه تومان بدیگری تخصیص میدهم.

برادر معلمی: اگر یک چنین چیزی بدست نیامده و تنها مشخص شد که خودکار باضافه دفتر باضافه میکروفن سه شیی هستند، از کجا بفهمیم که از هر کدام بچه تعدادی داریم؟ از کجا بفهمیم که ارزش هر کدام چقدر است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این سه روی هم اسمشان را یک واحد میگذارید یا نه؟
 برادر معلمی: یک واحد میشوند یعنی سه شیی اند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این یک واحد مستقل است یا باضافه جهت است؟
 برادر معلمی: اینها بهم ربط دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ربط که پیدا کند در اینصورت فرضاً پنج قاعده هست که باید رعایت شوند و لذا فلسفه حاکم بر جریان کم را پیدا کرده اید.

برادر معلمی: هم صحبت در اینست که ربط دارند ولی آیا ربط آنها طبق چه قانونی تعریف میشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما در تکرار قاعده فلسفی داده اید و فلسفه تکرارتان نمی تواند از فلسفه عددتان جدا باشد. یعنی وقتی میگوئید اینها سه چیزند دارید اعداد طبیعی را بصورت صرف تکرارپذیری مطرح می کنید ولی تکرار پذیری صرف کیفیت را نمیدهد. یعنی چند مطلب را اگر فرض کنید مطلب حل میشود، یعنی نگوئید ما کیفیتها را داریم و اعداد را نداریم بلکه بگوئید اعداد را داریم و آن جدول طبیعی است و کیفیتها را نداریم و این اعداد دال بر تکرار پذیری تنهاست و حرف در این است که از تکرار پذیری تنها نمی توان شیی و کیفیت را تحویل داد بلکه باید سه بار تکرار پذیری در مکان داشته باشید و سه بار تکرار پذیری در زمان داشته باشید تا کیفی حاصل شود. این معنایش اینست که شما فلسفه و روش تکرارتان را تحویل داده اید و اگر روش تکرار را داشته باشید، عبارت اخرای این است که قاعده فلسفی شما باید در تکرار پذیری ضرب شود و میشود همان فلسفه تکرار و فلسفه تکرار با فلسفه عدد هیچ فرقی ندارد، یعنی عدد شما چیزی نیست جز تکرار و فلسفه تکرار و روش تکرار کردن میباشد، یعنی شما میگوئید تا این سیر را تا جهت نرود و تا این جدول پر نشود به آن واحد نمی گوئیم و همه آن اجزاء باید انجام شود تا واحد گردد، پس

اگر نحوه تکرار کردن را در کیفیت بیان کنید، معنایش اینست که اعداد طبیعی را اگر در آن بریزید دیگر عدد طبیعی قبلی نیست و تناسبش منحل در قاعده شماس است

برادر حسینیان: نسبت بین زمان و مکان و جهت چرا ۳،۲،۱ است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرض می‌کنیم که نسبت آنها ۳،۲،۱ نباشد در اینصورت فلسفه ما مانع از این امر میشود، یعنی اگر ۴،۳،۲،۱ بگیریم و برای آن چهار مرحله می‌گذاریم فلسفه ما آنرا رد میکند.

برادر حسینیان: ولی چرا ۴،۲،۱ قرار ندهیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می‌گوئید قانون تکرار پذیری را داریم آیا همین را هم رعایت می‌کند و سه رتبه قرار می‌دهید یا آن را کنار می‌گذارید؟ اگر بخواهید قانون تکرار پذیری را در ادراک فلسفی تان ضرب کنید، از ترکیب آندو یک عدد دیگری بوجود می‌آید که همان تعریف شما از عدد است.

برادر حسینیان: ولی بیان نسبت از کجای آن در می‌آید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کم خاص خودتان مطرح میشود. یعنی ۲ را اگر در مکان یا زمان ببرید بر اساس قاعده فلسفی تان تعریف خاص دارد و هم آنها را هم که با هم جمع کنید ، عدد نسبت تأثیری و نتیجه را میدهد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بحث الگو

بسمه تعالی

جلسه ۱۲ - ۶۹/۱/۲۳

برادر معلمی: در ادامه بحث کمیت مطلب به اینجا رسید که اگر بخواهیم قانونی را که کمیت از آن بدست میآید بصورت نظری بدست آوریم چه باید بکنیم، آخرین صحبتی که مطرح شد اینست که وقتی ما در مورد یک مطلبی ۱، ۲، ۳ را مطرح میکنیم و یا در تقسیم بندی به سه چیز تقسیم می‌کنیم در اینجا موضعی است که عدد و کم پیدا میشود و باید دید که کمیت در اینجا بچه معنا بکار رفته و با کمیتی که در جدول ما لازم است چه ارتباطی دارد.

یک صحبت این بود که سه چیز مختلف را مطرح کنیم و فرضا یک ضبط صوت یک میکروفون و یک نوار را بشماریم میگوئیم سه چیز در اینجا وجود دارد، ضبط صوت ۱ میکروفون ۲ و نوار ۳ در اینجا وقتی بحث از ۲ یا ۳ میشود بچه معناست؟ آیا بدان معناست که میکروفون دو برابر ضبط صوت است یا حاصلضرب آن است، به نظر میرسد که عدد به این معنی است که ما یک امری را بعنوان واحد قرار داده ایم بعد نسبت بآن واحد هر کدام از این امور را سنجیده ایم و اینها را شمارش کرده ایم مثلا در این مورد خاص وجه مشترک "شییی" بوده است و هر سه چون شییی هستند، ۱ شییی را نشان میدهند یعنی سه تا ۱ هستند ولی آنها را به این دلیل ۱، ۲، ۳ میگوئیم که فرضا ۲ عبارتست از مجموع ضبط صوت و میکروفون پس در ۲ که هستیم اولی و مدومی با هم مطرح اند و در ۳ هر سه جمع هستند، پس هر کدام خودشان به تنهایی ۱ شییی هستند که از لحاظ شییی بودن هیچ فرقی با هم ندارند والا قابل جمع نبودند اما در عین حال اختلافاتی هم با یکدیگر دارند که در غیر اینصورت نیز قابل جمع نبودند، بنابراین ۲ در اینجا بمعنی مجموع اولی و دومی است و همان چیزی که واحد قرار داده ایم عینا تکرار شده و لذا اسمش را ۲ گذاشته ایم، یعنی واحد ماشیئیت است

و چون تکرار شده می‌توانیم بگوئیم دو شیئی و لذا با عدم توانائی تکرار واحد نیز امکان طرح ۲ یا ۳ وجود ندارد یعنی هم باید واحد و اشتراکی مطرح باشد و هم قابلیت تکرار داشته باشد تا ۲ و ۳ مفهوم پیدا کند، حال آنگاه ما می‌گوئیم مبنای تقسیم بندی چه در بحث مکان، زمان و یا جهت سه هست، ۱، ۲، ۳ به این معناست که ما لزوماً باید یک جامع مشترکی بین آنها تعریف کنیم تا وقتی یکی را اول، دوم یا سوم مینامیم از لحاظ آن وجه مشترک اینها مفهوم پیدا کنند، حال در اینجا این سؤال مطرح میشود که اگر این سه از لحاظ مشترک هستند (مثلاً شیئیت) چگونه میتوان به این نتیجه رسید که از اولی یا دومی یا سومی چند عدد داریم و یا اولی، دومی و سومی هر کدام با چه سرعتی باید عوض شوند و یا هر کدام دارای چه ارزشی هستند؟ عبارت دیگر آیا از این جامع مشترک چگونه میتوان به مطالبی که کمیت در کنار این کیفیات قرار بگیرد را روشن کنیم؟ حال چون تعریفی که از ۱، ۲، ۳ ارائه دادیم به همان تعریفمان از وجه اختلاف و وجه اشتراک بر میگردد، اگر ضبط صوت و نوار و میکروفون هر کدام ۱ شیئی باشند آیا صحیح است که بگوئیم نسبت بین آنها ۱، ۱، ۱ است؟ مثلاً چه تعداد نوارها ۵۰ عدد باشد و چه ۱ آیا باز هم با آندو تای دیگر دارای نسبت ۱، ۱، ۱ هست یا خیر؟ یک صحبت اینست که اگر در شیئی دوم طوری باشد که شیئی اول عیناً تکرار و شد و در شیئی سوم نیز شیئی اول و دوم عیناً تکرار شود، به یک معنا میتوان گفت که بین اینها نسبت ۱، ۲، ۳ وجود دارد و واحد آن هم همان اولی که شیئیت است باشد که با تکرار آن ۲ و ۳ بوجود می‌آید. مثل بحث زمان که الان نسبت به گذشته که ۱ است ۲ میشود و آینده هم نسبت به آن ۳ میشود و حال آثار گذشته را در خود دارد کما اینکه آینده هم آثار حال را درخود خواهد داشت لذا از لحاظ زمانی گذشته ۱، حال ۲ و آینده ۳ میشود و ایجا هم در هم جمع شده اند. در بحث ارزش هم وقتی می‌گوئیم رشد ایجاد میشود و به حالت رضا میرسیم به آن معنا نیست که فرد صبور نیست بلکه صبر را همراه با چیز دیگری دارد که اسمش رضایت، یعنی آن چیزی که واحد است یکبار تکرار شده و از صبر به رضا رسیده است. همینطور در بحث ترکیب نیز میتوان مطلب را ارائه داد. اما در این معنا، سؤال یک پله عقب تر رفته است و آن اینکه اگر ما نسبت به آن چیزی که باید واحد بگیریم، این چیز را بسنجیم و ۱ شود و بعدی ۲ و سومی ۳ شود آن مجهول میشود، یعنی

اینکه در بحث زمان وقتی میگوئیم دیروز ۱، الان (با تعریف خاص خودش که یک واحد زمانی را مجبوریم تعریف کنیم مثلا امروز) ۲ و فردا ۳ میشود، حال کسی که فردا را الان قرار میدهد، امروز هم جزء گذشته اش رفته و ۱ میشود یعنی انگار آن چیزی را که او ۱ گرفته تغییر پیدا کرده است و از ۲ او هم تغییر پیدا میکند همینطور ۳، حال اگر آن چیزی را که ما واحد گرفته ایم تغییر دهیم یعنی بجای اینکه روز را "الان" بگیریم، ساعت را "الان" فرض کنیم چون در یک روز چندین بار واحد تکرار میشود آنها بصورت مرکب میشود و ۱، ۲، ۳ دفعه قبل در این مورد صادق نیست و وقتی از ۱ به ۳ میرسیم آن مجموعه عوض میشود و مثل ربح مرکب در بانکها میشود که فرضا اگر سود یک پولی در سال ۱۲ درصد است، گاهی است که سال واحد گرفته میشود و در آخر سال از صد تومان ۱۲ تومان سود حاصل میشود ولی گاهی است که ماه واحد گرفته میشود که فرضا ماهی ۱ درصد سودش باشد، در آخر سال سودش بیشتر از ۱۲ درصد میشود چرا که در هم ضرب میشوند، از این امر این نتیجه را میگیریم که آن چیزی که بابد واحد قرار بگیرد و بر اساس آن واحد این تعریف صدق کند و ۱، ۲، ۳ آن صحیح باشد، در این امر مشکل پیش میآید که آیا چه چیزی است که باید واحد گرفته شود که وقتی از آن لحاظ نگاه می‌کنیم، این شیئی اول حتما ۱، شیئی دوم حتما ۲، و شیئی سوم حتما ۳ میشود و این مطلب به همان صحبت جلسه قبل نزدیک میشود که اگر مجموعه نوار و ضبط صوت ۲ هست، میتوان از لحاظ طول یا وزن اختلاف آنها را دید و گفت از این دو لحاظ یکی نیستند و قابل جمع نیستند که ۲ باشند و در جواب باید گفت که اینکه شما چیزی را واحد گرفته اید و بر اساس آن ایندو را می‌سنجید کار غلطی است و کار درست اینست که در بین مشخصات این دو شیئی امری را پیدا کنیم که وقتی بر اساس آن این دو را مقایسه کنیم، ضبط صوت فرضا نصف نوار باشد تا ۱ و ۲ نسبت بآنها صدق کند و سؤال اصلی ما الان اینست که آیا این وجه مشترک چه چیزی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حجم مخصوص صبر است.

برادر معلمی: در اینصورت تعریف حجم مخصوص را هم باید بگونه خاصی بدهیم و در هر حال به اینجا می‌انجامد که ما بگوئیم ۱،۲، ۳ مبتنی بر فلسفه ماست و آن نسبتی که بین کیفیتی که ۱ و کیفیتی که ۲ است می‌باشد نسبت بین ۱ و ۲ را مشخص کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک طرفش تعریف وصفی میشود و یک طرفش تعریف حجمی میشود و آنوقت معنای حجم مخصوص میدهد، یعنی کی بخش آن را بصورت تجربی می‌آوریم که فرضاً تناژی که آدم‌های صبور تولید کرده اند اینقدر است.

برادر معلمی: یکی از اموری که در جدول ماست سرعت است، یکوقت است که می‌گوئیم سرعت سرعت و سرعت سرعت سرعت داریم در اینجا بترتیب ۱، ۲، ۳ بار سرعت داریم، حال تعریف سرعت یعنی تغییر مسافت در واحد زمان و این تعریف در هر سه مورد صادق است و لو اینکه در دومی مسافت از مسافت مکانی تبدیل به مسافت ما بین دو سرعت شده است و در سومی مسافت تبدیل به مسافت ما بین دو شتاب شده است، حال سؤال اینست که چرا سرعت سرعت سرعت را دنبال نمی‌کنید؟ ما دو جواب میتوانیم بدهیم: یکی اینکه بگوئیم چنین چیزی در جهان موضوعیت ندارد که چهار سرعت در هم ضرب شوند، در اینصورت ممکن است کسی یک واحدی را که مسافت و واحدی را که زمان است و برای بدست آوردن سرعت بآن دو چیز احتیاج داریم را طور ریز تعریف کند که وقتی اینها در هم ضرب میشوند سرعت ۴ بار و بیشتر از آن هم موضوعیت پیدا کند ولو اینکه ابزار اندازه گیری آن هم موجود نباشد، اما جواب دوم اینست که بگوئیم ما هر چیزی را نمیتوانیم واحد مکان یا واحد زمان بگیریم بلکه یک چیز خاصی را باید واحد بگیریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر کسی بگوید در مسافت تغییر موضوع صورت می‌گیرد چه لوازمی دارد؟ یعنی بگوید اگر تا سه مسافت را مطرح کنیم ابعاد سه گانه است و به چهار که رسیدیگر مسافت مکانی نیست بلکه مسافت زمانی است و مسافت زمانی وقتی مطرح شود، دیگر شیئی عوض میشود.

برادر معلمی: وقتی دارید نوع سوم را تعریف می‌کنید انگار از راه دیگری این کار را انجام می‌دهید، یعنی می‌گوئید سرعت و شتاب و نوح شتاب را باید بگونه ای بگیرید که وقتی نوح شتاب می‌خواهد عوض شود دیگر اسن شیبی نباشد، یعنی یک وقت است که شتاب را بر اساس سرعت و نرخ شتاب را بر اساس شتاب تعریف می‌کنید و این را آزاد می‌گذارید، در اینصورت هر کسی میتوند هر چیزی را واحد مکان یا زمان قرار دهد و بگوید سرعت یان مقدار سانتی متر در ثانیه است و در واحد سوم طبق حرف قبلی باید شتاب و نرخ شتاب هم عوض شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینکه می‌گوئید آنرا ربح مرکب می‌گیریم، معنای دیگری را می‌دهد یعنی عوض شدن دائمی شیبی را مدنظر دارید و این غیر از عوض شدن عرفی است و در اینجا دیگر از مسافتهای مکانی خارج شده اید.

برادر معلمی: مرکب که همیشه هست یعنی سرعت، شتاب و نوح شتاب را قابل تفکیک از همدیگر نمیدانیم و لذا همیشه مرکب است، منتهی چون همیشه مرکب است و قتی که واحد را عوض می‌کنیم حاصل ترکیب عوض میشود، یعنی در بانک هم وقتی میخواهند به یک نفر سود مرکب بدهند، اگر بعد از یکسال پولش در آنجا بماند به صدی ۱۲ درصد به او سود میدهند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی شما عنوان را ریز کردید معنایش اینست که تعریف از نوع نوح شتاب ریز شده است و این بدان معنی است که تعریفتان از این شیبی و آن شیبی عوض شده است.

برادر معلمی: بنابراین نتیجه می‌گیریم که وقتی می‌گوئیم بعد از نوح شتاب شیبی دارد عوض میشود داریم تعریف اولیه را تکمیل می‌کنیم ولی اینطور نیست که با هر تعریف اولیه در سرعت، سرعت سرعت و سرعت سرعت سرعت و هر امری بعنوان مسافت و یا زمان بعنوان توقع داشت که نوع سوم که به چهار می‌خواهد برود، لازمه اش عوض شدن شیبی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اینجا تعریفتان از شیبی هم عوض شده است هر گاه واحد را کوچک می‌کنید باید تریفتان از شیبی هم کوچک شود.

برادر معلمی: بصورت کلی چنین است و یا باید از اینطرف بآن حد زد و یا از آنطرف و فرقی هم نمی‌کند، ولی ما از این حیث به حد میزنیم که میگوئیم شما هر چیزی را نمیتوانید سرعت بگیرید و همینطور هر چیزی را شتان و نوخ شتاب نمیتوانید بگیرید بلکه اینها را باید به نحوه ای قرار داد که وقتی سومی می‌خواهد عوض شود، شیئی هم عوض شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت است که شیئی را ثابت میگیرید که در اینصورت به تبع ثبوت شیئی با واحد تان را هم ثابت بگیرید، یعنی همیشه بین واحد گیریتان و تعریفتان از شیئی تناسب وجود دارد، اگر شما بخواهید برای سرعت و زمان هم واحد معین کنید باید همیشه بین واحد تغییر و واحد موضوع تناسب برقرار باشد، و اگر واحد موضوع میگوئید میتوانیم عقلا مفروض داریم که واحد موضوعمان که مثلا صبر است ۱ میباشد و فرضا حجم ۱ متر در ۱ متر را به آن صبر میگوئیم و اگر راندمان کار به یک تن رسید در جدول خاص ضرب میشود و عنوان صبر را به آن میدهیم حال اگر گفته شود این صبر را چیز دیگری هم میتوان گذاشت جواب میدهیم که ادراک عقلی ما و تعریف ماست که صبر را میدهد یعنی شما یک نظام منظم تعاریف عقلی دارید و همه صحبت در اینست که در اینصورت شما نمیتوانید نظام شرعی داشته باشید بلکه نظام منظم عقلی دارید، یعنی شما از کارتان هرج و مرج را بیرون آورده اید، اما یکوقت است که میگوئید بجای صبر و تسلیم و رضا، حالت الف، حالت ب و حالت ج را گذاشت و سپس میگوئید من با تناژ اندازه گیری میکنم و از حالت الف به حالت ب انتقال میدهم و از حالت ب هم به حالت ج انتقال میدهم، حال ممکن است گفته شود که آیا این چه ربطی به شرع دارد؟ میگوئیم اگر ما نسبت شاخصه‌هایی که برای تناژ قرار داده ایم را با حالات روحی(فرض) بدانیم(که فرضا متدینین چگونه اند و صابران چگونه اند و غیره) معنایش اینست که مدل تجربی(که یک طرفش تجربه است و یک طرفش محاسبات عقلی خودمان) را درست کرده ایم و میتوانیم از اصل تعریف بدهیم، و اگر گفته شود که در اول کار نمیتوان بلافاصله تغییرات اینگونه ای (بنابر تعریف در خارج) داد، میگوئیم ولی میتوان خارج را بطرف تعاریفی که داریم سیر داد. یعنی در جواب این سؤال(آقای پیروزمند در دو جلسه قبل) که آیا همین اعداد است که در خارج پیدا میشود،

میگوئیم، اول کار اعدادی تجربی است ولی در آخر کار باید متناظر با همینها پیدا شود، و اول آن اینطور نیست که خارج عین جدول میگویند آیا مردم بچه میزان سینما پارک و غیره میروند و کفار با مدل تغییرشان اصل مفروض درباره انسان(در تعریف حالات) را این میگیرند که انسان بدنبال به حداکثر رساندن رفاه خویش است و فرض از رفاه حالات ابتهاج روحی مادی است ولی شما در تعاریفتان نسبت به حالات انسان، حالات ابتهاج روحی معنوی را اصل قرار داده اید، یعنی آنها اصل را به بها دادن ماده قرار داده اند و شما اصل را(حتی در توزیع مواد) به حالات روحی می دهید و این را تقویت میکنید، در اینصورت از چند قسمت فرق پیدا میکنند یکی اینکه در شاخصه های الگوی امارگیری شما اوصاف رذایل و کمالتان وجود دارد کما اینکه در مقصدتان وجود دارد یعنی شما روی اموری حساسید که کفار روی آنها حساس نیستند و برعکس.

برادر پیروز مند: تغییر حساسیتها مربوط به ارتباط با شرع است و نه با عقل.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا این تعاریفتان از انسان مطلوب مال کدام دستگاه است؟ اگر مال شرع است همین تعریفها را بصورت تجربی روی آن حساسیت نشان داده و در جدول آمارگیری مد نظر قرار داده اید ولی آنها روی میزان دایش فرد و مصرفش تکیه کرده اند در حالیکه شما روی اعتقاد، علم و تاثیر خارجی اش تکیه کرده اید، بنابر این یک چیز از آن واصاف (بنا به تعریفی که تخمیناً نزد یک است و نه عیناً) را در خارج پیاده کرده اید و جواب گرفته اید و با دستگاهتان تقویت کرده اید، مقاصد نیست که درست ضد آنها باشد، مثلاً پول در نظام کینز وقتی خوب دنبال ربا بروند ولی در دستگاه شما وقتی خوب عمل میکند که مردم خوب دنبال ربا بروند ولی در دستگاه شما وقتی پول خوب عمل میکند که کسی دنبال ربا نباشد بلکه دنبال قرض الحسنه باشد شما در تعریفمان بگونه ای است که وقتی مردم اهل زکات باشند خوب است و اصولاً خیلی از امور را اسلام بوسیله قوانین رحمت حل کرده است بشرطی که پیاده شود و الان بالمره آ> مطالب در جامعه وجود ندارد و آنها را به چیزهای دیگری برگردانده اند و ضوابط دیگری را جایگزین آن کرده اند، مثلاً دنبال اسن هستند که بیمه سالخوردگان و غیره دست کنند، آیا اسلام اینها را چگونه حل کرده

است؟ یک وقت میگوئید اصل حرکت انسان بر اساس امور مادی است و ایبروا تقویت میکنید ولی یک وقت است که میگوئید ضریب فنی کارشناسی دو تا پایه دارد، یک پایه اش عناصری است که روی آن حساسند و کفار روی چیزی حساسند که ما روی چیز دیگری حساسیم و این با علم آنها فرق میکند دوم اینکه ما بر اساس یک فلسفه ای عقلی نسبتهایی را بین اینها قرار دادهایم و در حقیقت در تعاریف اینها تصرف کرده ایم ولی آیا چقدر تصرف کرده ایم؟ آیا طوری تصرف کرده ایم که کلاً بر عکس شده است؟ یا اینکه تلاشی در جهت عمل صورت داده ایم درست مثل تلاشی که فقها برای استنباط انجام میدهند؟ فقیه بر روی مواد و کلمات وحی تلاش میکند و آنچه حاصل میشود مستنبط فقیه است ولی در اینجا هم مواد بهر حال معارف است که از وحی آورده شده است و تخمینهایی نسبت به همینها میزنیم و تلاشهای اجرایی نسبت به همینها داریم، البته اینکه بتوانیم عدد خاص و متناسب آنرا نقلی بدست آوریم کمال مطلوب است ولی وقتی نداشته باشیم، باز هم باید به آن بها بدهیم و آنرا در مدل بیاوریم و این با نیابردن آن خیلی فرق دارد، برای ملاحظه اثر این آوردن هم کافی است که آمارگیری را ملاحظه کنیم و توجه شویم که آیا روی چه اموری حساس هستند، آنها در آمارگیری که میکنند میگویند به زن آزادی دموکراتیک بدهید ولی ما میگوئیم تمامی آزادیهای دموکراتیک را هم که به زن بدهیم نهایتاً مثل آمریکا میشود ولی آیا این امر پیشگیری از طلاق (که در آمریکا ۷۰ درصد است) میکند؟ در حالیکه در اینجا طلاق زیر ۳۰ درصد است و تازه طلاقهایی که قانوناً و حتماً واقع میشود ۷ درصد است و آنجا ۷۰ درصد، لذا آیا این آزادیهایی را که میدهند و علل مختلفی مثل فقر، اجتماع و غیره را علت طلاق میدانند و سپس برای آن راه حلهای دموکراسی میدهند، بر اساس همین جدولهاست که راه حل ارائه میدهند و اگر همین آمار را بین ملل مختلف هم مقایسه کنیم، واقعاً آیا این دموکراسی مشکلات خانواده را حل کرده است؟ حال آنکه ما وقتی به خانواده برخورد داریم به این امر موضوعاً اشکال داریم همینجا است که زیر پای همه این آمارها بالکل سست میشود.

بنابر این یک موادی داریم (مثل شکر و حلوا روغن) که شما روی آن حساس هستید و آنمواد را حتماً در جدول تجربی تان نسبت به حجمها و تنها اصل قرار میدهید و فرضاً اگر بخواهید نمونه برداری از جمعیت

بکنید جمعیت شمال تهران یک جور است، جمعیت جنوب تهران حزب الهی است و در خود جنوب هم قسمتهای مختلف دارد، در یک قسمت شها عبدالعظیم است و اطرافش مساجد است و در جاهایی هم اطرافش اماکن فساد است، حال اگر سؤال بر پایه اعتقاد قرار بگیرد، همه اینها فرق پیدا میکند، اگر اصل بر این باشد که رفتار اجتماعی کسی که متدین است را جستجو کنید، فرضاً میگوئید مجموع جمعیتی که در نماز جمعه شرکت کرده اند را باید حساب کرد و آنها را نسبت به مجموع جمعیتی که در نماز جمعه شرکت کرده اند را باید حساب کرد و آنها را نسبت به مجموع افرادی که فرضاً در روز جمعه در پارک بازی بوده اند را مقایسه نمود، سپس میگوئید ما باید طوری عمل کنیم که تدریجاً رد روز جمعه شهر بازی خلوت شود و نماز جمعه شلوغ شود، ولی در جدول کارشناسی غربی انجام یک چنین کاری بسیار غلط است و موضوعاً صحیح است که نماز جمعه خلوت شده و پارک بازی شلوغ شود چرا که اگر پارک بازی شلوغ شود، به تبع آن اماکن فساد، در رتبه بالاتر هم شلوغ میشود، مثلاً اگر شما ده پله را در نظر بگیرید به این ترتیب که بگوئید اول خوب است که خستگی انسان بر طرف شود و انسان به جایی برود که در آنجا تفریح باشد این در یک سطح در طرح میشود بعد که به این عادت کرد، دیگر خستگی را بر طرف نمی‌کند و اشتباه است اگر کسی خیال کند که شهر بازی را که ساخته اند همیشه برای افراد میتواند خستگی را برطرف کند، کسانی که بعداً می‌آیند و معناد بآن میشوند یک حرف دیگر است ولی افرادی که فعلاً در آن می‌آیند مقدار به لغو ولهو عادت میکنند و در شکل نازلش اینست که هیچ غصه این را نمی‌خورد که شب جمعه بر او گذشت و ماه رمضان هم بود هیچ زیارت و دعا و توجهی نکرده است و بر عکس میگوید الحمد لل... امشب یم تفریحی کردیم و گذشت ، این هم تا یک حدی از مطلب است، بعدش یک پله لالابر دارد، در پله بالابر عده ای خود را به ورزش مشغول میکنند و خیال قهرمان شدن را در سر می‌پروراند و عده ای به دانسینگ ها کشیده میشوند و عده ای هم به قمار ، مواد مخدر و غیره کشیده میشوند، یعنی در اولین پله کسی اهل دانسینگ نمیشود کما اینکه در اولین پله کسی نمیتواند اهل ریاضت روحی شود، بچه ای هم که کوچک است را اگر به دانسینگ ببرند انگونه نیست که فوراً مشتاق آن شود کما اینکه بچه ای که در مسجد می‌آید هم فوراً اهل مسجد و

ریاضت کش نمیشود بلکه این سیر تدریجی حاصل میشود، الان الحمد للہ... موسیقی رادیو و تلویزیون طری است که آدم را نمی‌گزارد ولی تخدیری هم نمی‌آورد، اوایل با کوچکترین سرو صدا شبه پیدا میشد که آیا حلال است یا حرام ولی حالا دیگر تغییر وضع بر اثر شنیدن موسیقی هم عادی است، نه اینکه تغییری در کار نباشد بلکه تغییر هست ولی ادراک و حساسیت ما نسبت بآن از بین رفته است. و بالا بر از آن ره هم میطلبیم، اگر بالاتر از آنرا هم بگذارند به آنهم بتدریج عادت میکنیم و پله بالاتر را میخواهیم.

بنابر این در کارشناسی رو:دلیل اینکه تعریفشان از انسان مطلوب با ما فرق دارد و شاخصه هایی که برای انسان مطلوب ذکر میکنند با ما فرق دارد، طبیعتاً آن چیز را که در سئوالاتشان می‌آورند بر یک اساس دیگری است و ما سئوالمان اینست که همین صبر و رضا و تسلیم که دارم را علی رغم نداشتن اعداد متناسب بین آنها اگر در الگوی آماریمان بیاوریم و بر اساس آثار عیدی ملاحظه و کنترل کنیم و در همین جدول عقلی ضرب کنیم قدرت مهار کردن وضعیت به نفع همین اوصاف تدریجاً پیدا میکنیم، یعنی یک طرف کمیت خارج است که حجم و تناژهاست و تجربی است و یک طرف دیگر آن تخمین است و بین آن هم رابطه عقلی است. برادر پیروزمند: اگر تناسبات کیفی بدرد الگو بخورد، که الان امر آماده این نیست و کمیت آن هم که در دست نداریم.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: تناسبات تخمینی را که داریم وقدر متیقن اینست که صبر مرتبهپائین تری از تسلیم است ولی آنکه جدول طبقه بندی اوصاف بماهو حقه را در اختیار داشته باشیم فعلاً نداریم اما قدر متیقن های آن مشخص است.

برادر معلمی: بنابر این در تعرف اولیه، یکوقت است که مطلب را عام میگوئیم و در نتیجه هر کس میتواند هر چیزی را خواست واحد قرار دهد و لذا آن چیزی که ما میخواهیم بگوئیم که اگر سه مرتبه عوض شود موضوعش عوض میشود، موضوعیت پیدا نمی‌کندچرا که مرتبه چهارم و پنجمی هم برای آن قابل طرح میباشد، ولی یک وقت است که می‌گوئیم بعد از اینکه سهمرتبه تکرار شود موضوع عوض میشود.بعبارت دیگر داریم بین موضوع و آن چیزی که بایدواحد قرار بگیرد تا این تعاریف صدق بکند، ربط برقرار میکنیم یعنی هر

چیزی که واحد گرفته شود لزوماً در پله سومش موضوع تکرار نمیشود بلکه تنها اگر امری خاص واحد قرار بگیرد چنین امری رخ میدهد، لذاست که یک تناسب خاصی بین موضوع تکرار نمیشود بلکه تنها اگر امری خاص واحد قرار بگیرد چنین امری رخ میدهد، لذاست که یک تناسب خاصی ما بین موضوع و واحد پیدا میشود که فقط یک چیز هم هست و بالاتر از آن این جواب را نمی‌دهد، بنابر این نتیجیجه میگیریم که ما کوقتی داریم اینگونه تعریف میکنیم و از زاویه ای همان تعریف اولیه مان را قید زده و یا تکمیل میکنیم، از زاویه دیگ جوابی را که میدهیم نیز قانع کننده مینماید و باید چیزی را نوخ شتاب قرار دهید که اگر آن عوض شود، دیگر این موضوع نباشد و اگر نوخ شتابی را مطرح کنید که با وجود تغییر آن موضوع هنوز بقی باشد دال بر اینست که این در حقیقت نوخ شتاب نیست ، اما از بعد دیگر مطلب ما را مشکلی حل آن کمتر از آنطرف قضیه نیست، یعنی مثل این میشود که اگر ما بین ضبط صوت و نوار نسبت ۱ به ۲ نیست، ار لحاظ هایی که میجیده ایم اشکال وارد است که این نتیجه رانمیدهد و باید لحاظی را پیدا کنیم که وقتی می‌سنجیم ، این حتماً ۱ و آن دیگری هم حتماً ۲ شود و در انجا بدنبال این لحاظ خاص گشتن و پیدا کردن آن خود مشکل میباشد لذا ممکن است از بحث ۱ و ۲ و ۳ نجات پیدا کرده باشیم و اینها ساخته شوند ولی در اینطرف قضیه یعنی در پیدا کردن واحد می‌نماییم ، کانه ۲ و ۳ بر اساس ۱ تعریف شده استولی معلوم نیست که واحد کدام است در حالیکه در حالت قبلی واحد معلوم بود و مجهول میباشد، همینطور اگر یک امر کلی هم معرفی کردیم و گفتیم شیئیت ما بین اینهاست و یا در زمان، وهله زمانی را مقیاس سازگار با ۱ و ۲ و ۳ بدانیم و آنرا قابل بدانیم، بعد از آن دیگر دلیلی نداریم که وقتی میگوئیم ساعت اول، ساعت دوم، ساعت سوم، لزوماً بین اینها آن نسبت کمی وجود داشتهباشد بطوری که ساعت دوم حتماً دو برابر ساعت اول از یک امری خاص باشد و ساعت سوم حتماً سهبرابر ساعت اول از آن امر را داشته باشیم و ساعت چهارم هم موضوع عوض شده باشد، مگر اینکه ما بین ۱ و ۲ و ۳ که بهر حال توانسته ایم ۱ و ۲ و ۳ ای را در دستگاه مطرح کنیم قبلاً اگر کیف تنها بود، حالا نفس قانون تقسیم، کم را هم همراه خودش آورده است) تناسباتی را مطرح کنیم.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: ولی ما یک شاخصه هایی تعریفی از روایات داریم که هم واضح است و هم متیقن آن تمام است که مثلاً کسی صبر میکند که هنوز احساس رنج میکند و در تسلیم این رنج نیست ولی همان فعالیت وجود دارد و رضا آن است که نه فقط رنج نیست که خوشحالی را هم در بردارد، پس ما یک شاخصه هایی اینطرف داریم و یک شاخصه هایی در شکل تجربی داریم که میتوانیم عینیت حضور ها را ملاحظه کنیم که مثلاً در هنگام بمباران آدمهای صابر نمی‌گریزند و صبر میکنند و استقامت می‌ورزند و کسی که در صبر نباشد جزع میکند تو البته ممکن است تکلیف شرعی را هم برای خودشان تمام ببینند و لکن در مجموع طوری میشود که فرار میکنند و حال آنکه یک باور در دیگر اینست که میگوید در مقابل کافر برای ما ابتلائی وجود دارد و کسی که صابر باشد فرار نمیکند و کسی که در حالت رضا باشد دنبال این ابتلا میدود، یعنی اینهایی که در جبهه بودند برای رفتن در سینه بلا و آتش و آهن از هم سبقت می‌گرفتند ولی کسی که جزع است از جبهه فرار میکند و کسی که صابر است استقامت میکند، پس شاخصه عالی ترقی ما طلب شهادت واقعی و حرکت به طرف شهادت است و حداقلش اینست که جزع نداشته و فراری نباشیم.

حال در رابطه با کمیت نیز هم میتوانیم تعداد نفر را ملاحظه کنیم و هم از لحاظ حجم تولید، حجم تاثیر فرهنگی و غیره را میتوانیم کمی کنیم ولی واحد های کمی تجربی، یعنی صحبت ما اینست که بعنوانیک احتمال میتوان واحد را کمی و تجربی گرفت و شاخصه ها را شرعی اخذ کرد و رابطه بین آن هم عقلی و ۱ و ۲ و ۳ میباشد(بنابر این تعریفی که بنا شد ۱ و ۲ و ۳ چند بار در خودش ضریب شود) یعنی فرمول ضربی را که شما در جدول ارائه میدهید یک قاعده ای در امر تکرار است که هر گاه تکرار در این قاعده قرار بگیرد، بعریف اعداد طبیعی را عوض میکند و این معنا روی حجم هم اثر میگذارد، یعنی حجم را هم نسبت تاثیر می‌کند، حجم را اول کار میگوئید و زن کردم فلان تون بود و یا چند متر مکعب مجموع محصولات ایران بوده است اعم از قالی و نفت و غیره، میگوئید مجموعه تناژ به چه ارزشی است؟ میگوئیم در جدول آن را ضرب کنید و ببینید در چه حالتی است تا بگوئیم در چه ارزشی است اگر تناژ عملیات آدمهای صابر باشد در برابر کفار باشد یک نسبت تاثیر دارد و اگر تناژ آدمهای شهادت طلب باشد یک نسبت تاثیر دیگری دارد یعنی آدمهای

شهادت طلب در صنعت هم وقتی بهاین واقف شوند که وظیفه اشانتجربه کردن است، به یک سطح دیگری از تکنیک میرسند، کفار هم همینطور ند و کسانی از کفار که در کفرشان غلیظ بوده اند توانسته اند اینماهواره ها و تکنیک های پیشرفته را بسازند والا کافری که شدت نداشته باشد ومنظم نباشد یاری این امر را ندارد و اینکه وقت خود را منظم میکنند بواسطه شدت اجتماعی است یعنی ممکن است شدت فردی نباشد ولی پرچمدار را نشان شدید ند و تا پرچمدار نشان شدیدنباشد سازمانهای شدید نمیتانندوجود آورند و تا سازمانهای شدید بوجود نیاید معنا ندارد که یک چنین نظمی پیدا شود، عملیات کامپیوتر را که ملاحظه میکنید مبین اینست که عملیات جامعه کامپیوتر ساز بهمین اندازه منظم است که توانسته ماشینحسابشان این باشد و طبیعی است که غلظت روحی آنها خیل خطر ناک است چرا که توجه بدنیا و این همه نظم، خود عجیب است ، یک وقتاست که شما نسبت بهکفروایمان بی تفاوتید و آنها را داخل در نظم نمی آورید و نظم را علیحده میدانید، در یک چنین صورتی شما از نظم آنها تعریف میکنید و حتی نسبت بآن حسرت و آه هم میکشید که کانه آنها اهل بهشت اند و شما اهل نارو اما یک وقت است که این را در قالب غلظت روحی آنها بدنیا ملاحظه میکنید چرا که اینگونه نظم از یک کافر سست بدست نمیآید.

برادر پیروزمند: آیا ۱ و ۲ و ۳ را چگونه تبیین می کنیم؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: شاخصه های کیفی جامعه را در الگو قرار داده و طبقه بندی میکنیم یعنی نسبت به کیفیتهایی که از شرع رسیده یک طبقه بندی تخمینی مطرح می کنیم و مثلاً میگوئیم ارزش صبر ۱ تومان ، تسلیم ۲ تومان و رضا ۳ تومان است بعد ملاحظه میکنیم که آیا در جامعه چگونه است و فرضاً متوجه میشویم که اهل صبر فرضاً ۱۰۰ هزار نفر، اهل تسلیم ۱۰ هزار نفر و اهل رضا ۱۰ نفر داریم، حجم کارهایی که اینها انجام میدهند را هم مقایسه می کنیم و سپس میگوئیم طوری باید عمل نمود که حجم کار اهل صبر و بهتضیق و حجم کار اهل تسلیم رو به گسترش باشد.

برادر پیروزمند: ما هنوز در هود مفهوم ۱ و ۲ و ۳ مانده ایم.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: اگر بحث از عینیت است باید بحث از تناژهای موجود کنید و جمع آنرا در ۱ مطرح کنید و بگوئید دو برابر نمیشود مگر اینکه شدت روحی بالا رود و یا تعداد نفرات بالا رود، یعنی باید بتوانید از تناژ تعریف بدهید مثلاً واحدی پولی معنای شدت علاقه روحی را نشان میدهد و نه چیز دیگر و در دستگاه کفار هم شاخصه اقتصاد است و هم شاخصه فرهنگ و هم شاخصه سیاست (در منزلت عالم ماده) ولی در منزلت عالم مثال اختراعات و اکتشافات خاصی مطرح میشود یعنی تولیدات ذهنی عنوان میگردد.

برادر پیروزمند: اگر بنا باشد که فلسفه کمیت را عقلی پیدا کنیم و آنرا هم ۱ و ۲ و ۳ قرار دهیم باید از ۱ و ۲ و ۳ که میخواهد شامل باشد یک مفهومی ابتدائاً ارائه دهیم و نیز باید بدانیم که رابطه این سه عدد با هم چگونه است و سپس باید آنرا در انواع کمیت یعنی کمیت وضعیت زمان و جهت بیاوریم و این مفهوم که مکان به تبع زمان و زمان به تبع جهت درست میشود را در آنها نشان دهیم در یک چنین صورتی مجموع کمیاتی که ما باید با آن کار کنیم روشن میشود.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: ما یک عرض دیگری داریم و آن اینکه یک اعداد طبیعی یعنی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵.... داریم، اینها مثل حرف یعنی الف و ب و ج و چ و..... است منتهی این کیفیتهای مختلف خروج صوت از حنجره است و آنها هم کیفیت های خاص تکرار است و هیچ فرقی ندارند، تکرارهای مختلفی را در حروف دارید و تکرارهای مختلفی را هم در عدد دارید با این تفاوت که اختلاف این یکی کیفی است و اختلاف آن دیگری کمی است. بعد شما میگوئید هر گاه حرف را اینگونه بهم متصل کنید کلمه بوجود میآید ، پس قانون کلمه سازی همیشه اصل است، یعنی صرف و نحو اصل است و نه حروف ، برای مفاهمه حروف به تنهایی کاره ای نیستند و صرف نحو اصل است. وقتی صرف و نحو را در حروف بیاورید کلمات و جملات بدست میآید، صرف و نحو است. وقتی صرف و نحو را در حروف بیاورید کلمات تو جملات بدست میآید، صرف کلماتی را تحویل میدهد و نحو هم جملاتی را تحویل میدهد، در اعداد هم قوانینی که مثلاً میگوئید ۱ و ۲ و ۳ طوری باشد که سه بار در خودش ضرب شود و دوباره و برای بار سوم هم سه بار در خودش ضرب شود، این معنایش اینست که تکرار پذیری خاصی را شما معتبر شناخته اید و کانه علم صرف و نحو خاصی را به

رسمیت شناخته‌اید. این علم صرف و نحو است که کلمات شما را معنا دار میکند و ادبیات شما را میسازد و برای اینکه دسترسی به ادبیات خاصی پیدا کنید، قواعد صرفی و نحوی خاصی را لازم داریم.

برادر پیروزمند: اینکه اعداد طبیعی در قاعده که می‌آیند معنایش روشن میشود درست ولی بفرض که بنابر رابطه ۱ و ۲ و ۳ و تکرار پذیری خاصی که برای آن قائلیم معنا شوند آیا نسبت سه عدد اول چگونه است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: "چه چیزی نسبت به چه صفتی" مطرح است و عدد اولی را تناژ و آثار عالم محسوس و همین حجم قرار میدهید (منتهی این حجم که با واحدی عادی اندازه گرفته میشود که مثلاً صد متر مکعب نفت داریم یا وزن قرار میدهید که فرضاً یک بشکه نفت داریم، ما میگوئیم هر چیزی را قرار دهید هیچ عیبی ندارد، واحدش هر چه باشد، باید مربوط به عالم محسوس باشد) یعنی یک واحد حسی را اخذ میکنید و این واحد حسی را با اوصاف خاصی که میخواهید ارتباط میدهید یعنی میگوئید از این بشکه نفت بچه میزان در دست متدین است و چقدر در دست مشرکین و ملحدین است. یعنی همان چیزی را که در جهت و مطلوبها دایردا باید ربطش از در طبقات عالم ترکیب یا عالم محسوس حساب کنید، یعنی بذهن میرسد که همه صد میدان برای هر فردی از افق فساق و اعرف اهل معرفت با هم حضور دارد تو نه اینکه بعضی اول باشد و بعضی بعد مطرح باشد، منتهی نسبت ترکیبی آن فرق میکند، نسبت ترکیبی آن که عوض است ولی راضی به دنیاست و مفهوم رضایت در آنجا منتهی نیست تاو هم صابر و مقاوم است و حتی در جایی هم حاضر به معدوم شدن هست ولی همه اینها برای دنیاست، جنگهایی که هیتلر کرد یا در ویتنام مطرح بود همه ناشی از شدت غلظت نسبت به دنیا بود و به یک معنا هم زود تر از ما به آن رسیدند و طبیعی است که جنگ های دنیا بر سر برتری و نان و آب است و در نهایت جز دنیا مقصدی در کاز نیست و لذا در دنیا طلبی هم مبارزه تا کشته شدن وجود دارد. بنابر این شما هم باید آن را به عالم محسوس بیاورید و سپس همانها را نسبت به اوصافی که در مطلوب دارید مطرح کنید، یعنی صد میدان را برای کافر و مومن هر دو فرض کنید و اینطور بگوئید که شدیدترین کافر اینست که تا جایی پیش رود که فانی تدر دنیا شود و فنا شدن در همه وجوه دنیا را طلب کند طبعاً او از هر حیوانی حیوان تر است و یک ذره شرافت هم ندارد و حاضر است روی

همه محامد پابگذار و این بدان معناست که همه آن اوصاف در شکل منقلب آندر عالیترین رتبه اش در چنین فردی تبلور یافته است "افمن شرح صدره للكفر" یعنی شرح صدر نسبت به کفر پیدا کرده است، بنابراین این شما یک حجم های حسی دارید و یک اوصافی و متناسب با جدول اوصافتان این حجمها را ملاحظه میکنید و بعد آن را در آن شکل خاصی که دارید ضرب می کنید (یعنی فرمول خاص کمیتان را بکار میگیرید) و همینها نسبت تاثیری میشود یعنی همین حجم عینی نسبت تاثیری میشود، یعنی شما از وضعیت تاثیر این حجمها نسبت به مقصدتان یک استنباط پیدا می کنید با استنباط به یک فرمول عقلی، مثلاً با استناد به علم اصول یک استنباط از کلمات بدست می آید در اینجا هم با تکیه بر فرمول و قاعده عقلیتان یک استنباط پیدا می کنید که اینها حجمها الان چه تاثیری را نسبت به این سیر دارد.

برادر پیروزمند: ولی باید مشهص کرد که آیا ۲ با ۱ چه نسبتی دارد.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: تکرار پذیری را عیناً داریم و همان حجم که فرضاً وزن کردیم و هزار تن دار آمد، ۲ آن دو هزار تن میباشد و ۳ آن یعنی سه هزار تن.

برادر پیروزمند: وقتی که سه چیز مثل نوار، دفتر و خودکار داریم، اگر خودکار را ۱ گرفتیم آیا ۲ باید دوتا خودکار باشد؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: اگر خودکار باشد ۲ دو برابر آن یعنی ۲ خودکار است یک وقت است که واحد خودکار را میگیرید و یک وقت است که متر مکعب میگیرید. و در جدول اولتان اگر حجم را اصل گفتید معنایش اینست که در محسوس شما یک متر مکعب خودکار دارید و لذا ۲ و ۳ نیز بترتیب دو و سه متر مکعب خودکار می شوند.

برادر پیروزمند: ولی ۲ ممکن است اصلاً خودکار نباشد. وقتی ۲ بنابر تعریف نوار است چگونه میتوان آنرا دو متر مکعب خودکار نامید؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: اگر اولی متر مکعب باشد باید در دومی هم متر مکعب مطرح شود، چه نوارتان تعداد کمتری شود یا بیشتر کاری بآن نداریم.

برادر پیروزمند: پس در اولی واحد خودکار نیست بلکه دو تن کالایی است که معلوم نیست چیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فعلاً تناژ آن مطرح است و تناژی که دست کافر هست و تناژی که دست مسلمین است و مقایسه می‌کنید، از این هم یک قدم بالاتر رفته و میگوئیم مجموع کالاهای یک کشور را در مقابل مجموع کالاهایی که وارد میشود قرار میدهیم، یعنی چند تن صادرات داریم به ارزش فلان تومان و چند تن واردات داریم به فلان ارزش و همینجا وقتی صحبت از ارزش می‌آید معنای نسبت تاثیری دارد چند تن کالای ما اگر کالای استشهادی باشد (فرضاً صد تن است) هرگز قیمت ارزی صد تن تکفار بالاتر از آن نیست، کالای استشهادی یعنی کالایی که تولید کننده‌ها در منزلتی است که طالب شهادت است. یعنی اگر روحیه مردم طوری باشد که همه شهادت طلب باشند، کالاهایی هم که تولید می‌کنند دارای قدرت تاثیر عینی زیادی خواهد بود، یعنی کسی که در آزمایشگاه مانند یک شهادت طلب شروع به کار میکند راندمان عینی کارش اینست که آنچه را که در عینیت بدست می‌آورد نسبت تاثیر عینی آن نسبت به کفار بالاست. در اینصورت اگر ما یک میلیون تن کالا داشته باشیم معنا ندارد که قیمت آن برابر با یک میلیون تن کالای کفار باشد بلکه فرضاً باید ۹ برابر یا ۲۷ برابر آنها باشد. اما اگر قیمت آن پائین تر باشد دال بر اینست که غلظت کاری کفار بالاتر از ماست بگونه ای که حتی حاضرند بر سر کارشان کشته هم شوند. پس بنابر این گاهی است که صرفاً "تن" را مطرح کرده و کاری به ارزش آن نداریم و "تن" را در جدولمان ضرب کرده و تا آخر پیش می‌رویم و سپس میگوئیم آیا از صد میدان، در کدامیک از این میدانها قرار داریم، همان میدان را نسبت به کفار هم مطرح می‌کنیم و یا حتی نسبت به امور داخلی هم می‌توان کارهای مو منین و کفار را سنجید.

برادر پیروزمند: پس ۲ و دو تا از شیی اول نیست بلکه ۲ با از وجه اشتراکی است که دارند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی ما واحدی را انتخاب می‌کنیم شیی اول هم با آنست که سنجیده میشود.

برادر پیروزمند: یعنی واحد ما در ۱ و ۲ و ۳ کیفیت اول نیست.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: خیر، واحد محسوس است، یک طرفش حس است و واحد محسوس نسبت به وصف می‌آید. یعنی می‌گوئیم چندتن نفت یا کالا در دست چه کسانی؟ اگر در جدول بطور صحیح سیر کرده و تا آخر برویم باید استنباط شود که ارزش کار مسلمین نسبت به کفار چقدر است و با توجه به تناژی که در دست دارند بفهمیم که فرضاً ارزش کار مسلمین ضعیف است یا قوی. یعنی اینکه قیمتش در بازار پائین تر باشد یا بالاتر، دال بر میزان تاثیر آن است.

برادر پیروزمند: پس بهتر است که مفهوم " تن " روشن شود.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: تکرار هزار کیلو را تن مینایم.

برادر پیروزمند: اگر صبر هزار کیلوست باید رضا ۳ هزار کیلو باشد.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: وقتی شما آنرا سه بار تکرار کردید رضا میشود، جدول تکرار را نباید حذف کرد، صبر و رضا در جدول جهت مطرح است و در آنجا سه بار در جدول ترکیب در هم باید ضرب شود تا یکبار در جدول مراحل ضرب شود و سه بار هم در جدول مراحل باید ضرب شود تا یکبار در جدول جهت ، و این معنایش از نظر ریاضی همین است.

برادر پیروزمند: ممکن است در محاسبه بین صبر و رضا فاصله اش بیشتر از دیگری است.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: فرضاً یکی یک تن و دیگری ۹۰۰ تن میباشد ولی در اصل تفاوتی ایجاد نمی‌کند، یعنی به نسبت سهم تاثیری که کفار دارند مال ما بالا تر است. یعنی هر گاه سهم تولید بین ۹۰۰ بار اضافه شود معنایش اینست که سهم تاثیرشان در کل بالاتر است. پس تن را گاهی است که بصورت رشد عددی ملاحظه می‌کنید و باید مجموع تولیدات در هر سال بسیار بالا باشد، از نظر جهتی حرکت درست بوده است، بهر حال تا شدت بالا نرود تن در خارج بالا نمی‌رود و لذا اگر ارزش ضعیف باشد معنایش اینست که شدت کفار بالاست. اگر ما صد تن تولید کرده و صادر می‌کنیم و در عوض صد تن هم وارد می‌کنیم ، ولی صدتن ما در اصطلاح با کالای خارج دارای یک فهم قیمت آنها باشد معلوم میشود که نسبت تاثیر آن کم است و روی محصولات کار زیادی نکرده ایم مثلاً قدرت صد تن ساعت با صد تن خربزه با هم فرق دارد چرا

که میزان کاری که در هر کدام صرف میشد قابل قیاس نیست، صد میدان را هم مومنین و هم مشرکین و کفار دارند.

منتهی کافر وارونه آنرا دارد، یعنی عشق و محبت بدنیا را در بالاترین درجه دارد، ولی در مومن عشق و محبت را در بالاترین رتبه نسبت با خرت دارد. و در وسط هم مخلوط از ایندوست. برادر حسینیان: ولی در جدول ما صبر تنها را مد نظر نداریم.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: بله، صبر در جدول ضرب میشود تا به عینیت میرسد یعنی وقتی شما میخواهید بگوئید مدل ما عینیت را عوض میکند و قدرت عینی ما از آن است دال بر همین امر است. صبر الهی داریم و صبر مادی هم داریم. گویا میگویند انیشتن حدود ۴۰ سال درباره نسبیت فکر کرده است و یا یکی از اینها حدود چندین سال مورچه را مورد مطالعه قرار داده است و اینها خود صبر عجیب آنها را در امر دنیا میرساند و این امر خیلی لجاجت لازم دارد. اگر مومنین یک چنین سماجی داشتند خیلی جلو بودند و اصلا قابل قیاس با کار کفار نبود.

برادر حسینیان: در روایت است که مومنین را شیطان از طریق تنبلی و سستی گول میزند و نه از راه شبیه در اعتقادات.

برادر معلمی: به نظر میرسد که مطالبی مطرح شده که شاید موضع بحث آن در اینجا نیست و دعوایی هم در مورد آنها وجود ندارد و مضافا اینکه مطلب فعلی ما را هم حل نمی کند. یک مطلب اینست که وقتی تولیدات را در جامعه ملاحظه میکنیم ارزش کیفیات را بسنجیم و نسبت به کفار، مقایسه کنیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی جریان حجم تبدیل که نسبت تاثیر را معین میکند را باید ملاحظه کنیم، و ببینیم که مسلمین در حجم تبدیل نسبت تاثیرشان در مقایسه با کفار چقدر است. اگر جریان حجم تبدیل به نفع موحدین باشد معنایش اینست که تاثیر ایمان دارد آثارش در خارج ظاهر میشود ولی اگر بر عکس باشد و مثلا در حالیکه در حال جنگ با کفار هستیم، در ابزار حرب هم به کفار نیاز داریم، این دال بر ضعف شدید ماست. ولی در همین حال شهدایی که تن به این ابزار حرب نمی دادند و با آنچه داشتند با جان و

دال می‌جنگیدند، کفار را بیچاره کرده بودند چرا که اسلحه و شدت متناسب با آن در این رتبه، بسیار بالاتر از شدت کفار بوده است، برخورد شدت روحی است که در شکل نسبت تاثیر عینی و جریان حجم تبدیل ظاهر میشود. یعنی اگر ما شدت روحی، شدت فکری و شدت عملی داشته باشیم لزوماً شدت جریان حجم تبدیلمان هم بالاتر است.

برادر معلمی: بهر حال اینها مطالبی است که سر جای خودش درست است و قعا مسلمانها باید قوی تر از کفار بشوند ولی اینکه مسلمانها باید قوی تر باشند، چه ربطی به این دارد که یک ربط عددی ما بین امور کیفی را بدست آوریم؟ مثلاً کفار عرق درست کرده و آنراگران میفروشند ما هم گلاب درست می‌کنیم و با وجود که ارزان میفروشیم کسی نمی‌خرد، این امر دال بر این نیست که چیزی که ما درست می‌کنیم چیزی بی ارزشی است و یا کفار از تکنیک بالاتری برخوردارند که آن را گران میفروشند، بلکه اصولاً روال بحثی ما در اینست که ارزش باید از این جدول بدست آید و در جدول جای گیرد، یعنی اگر عرق کفار صد هزار تومان هم باشد ما آن را دور می‌ریزیم و ارزشی برای ما ندارد، بنابراین کلی بحث اینست که آیا ارزش باید از عینیت داخل جدول برود و یا بر عکس از جدول باید به عینیت بیاید؟ ظاهراً قبلاً اینطور گفته ایم که در جدول باید ملاحظه کنیم که چه چیزی باید ارزش داشته باش و سپس در عینیت همان ارزش را بآن بدهیم. و نه اینکه ببینیم در عینیت چه چیزی دارای ارزش است و سپس آن را در جدول قرار دهیم. ولی در هر حال این مطلب موضع فعلی بحث ما نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا کفاری که فقیر باشند بهتر است یا اینکه توانایی تولید عرق را داشته باشند؟

برادر معلمی: اصلاً بحث ما در هیچ جای جدول مربوط به الحادی، اسلامی و شرک نیست، مثلاً به نظر ما میرسد که از اول انقلاب تا کنون ما رشد کرده ایم و همه کفار بر عکس بما میگویند که شما پیشرفت نکرده اید و مسلمانهایی هم که از کفار تقلید میکنند همین حرف را میزنند. ولی اگر همه دنیا هم معتقد باشند که بعد از انقلاب ما بد بحث شده ایم، اعتقاد ما بر این است که خوشبخت شده ایم و حتی از مردم بیسواد هم که

پرسی این مطلب را می‌فهمند و استدلال هم می‌کنند که آنموقع عرق خوری رواج داشت ولی حالا نماز و طاعت رواج دارد و این را خوب میدانند چه دنیا آنرا بد تلقی کنند و چه خوب. پس اینکه ما خودمان را با کفار مقایسه کنیم و بگوئیم اگر کفار یک درجه پیشرفت کردند آیا ما هم به نسبت بالاتر رفته ایم یا نه، مباحثی است که در جای خود لازم است ولی فعلا موضع بحث آن نیست چرا که در جدولهایی که داریم هیچ ضرورتی به مقایسه کارمان با کفار نداریم و حتی این جداول را مستقل از شرایط میدانیم و بعد که این جدولها درست شد، به شرایط هم توجه می‌کنیم که فرضا در این شرایط چه باید بکنیم تا به آن مطلب برسیم چرا که شرایط را باید بوسیله جدول بشناسیم و یا عوض کنیم و نه اینکه جدول را بوسیله شرایط بشناسیم، درست کنیم، همینور ارزش شرایط را هم با توجه به جدول باید بدست آوریم و تا یک فرمول ثابتی در اختیار نداشته باشیم تعیین این مطلب مشکل است و تعیین این فرمول ثابت هم ربطی به شرایط نباید داشته باشد و فعلا هم ما بحثمان در موضعی است که نباید ربطی به شرایط داشته باشد، حال اینکه چگونه میت وان این جدول را با شرایط سازگار و هماهنگ نمود، خود مطلبی است که سر جای خودش هم کلی بحث لازم دارد ولی یک چیز قطعی است و آن اینکه تا آن قسمت ثابت را نداشته باشیم نمی‌توانیم جایگاه شرایط را نسبت بآن معین کنیم. مثلا وقتی یک انسان میخواهد رشد کند، گاهی بديگران محبت میکند، گاهی شدت بخرج میدهد و رفتارهای مختلفی انجام میدهد و این دال بر اینست که باید یک چیزی وجود داشته باشد که بر اساس آن تعیین کنید که فرضا بخدا نزدیک شدن، در این موقع به جنگ و قتال با کفار است، در این موقع به محبت نمودن است و در این موقع با فلان کار است. پس تا ندانیم از کجا میخواهیم به کجا برویم و فرمول آن را هم نداشته باشیم نمی‌توانیم بفهمیم که در چه شرایطی چه کاری را باید انجام بدهیم. مثلا یک تاجر اگر صد میلیون تومان دارد، اول مشخص میکند که باید در آخر سال پولش دوپست ملیون شود سپس راههای مختلف رسیدن به اینکار را بررسی میکند که در شرایط مختلف چه باید بکند، بنابراین بحث فعلی ما اینست که اولآ آیا کیفیتهای مطلوب از کجا بدست میآید و ثانيا آیا کم این کیفیات از

مجا بدست می‌آید؟ وقتی اینها بدست بیاید، نوبت به مباحث بعدی میرسد که فرضاً آیا کفار و ما در چه وضعی هستیم و برای رشد در این وضعیت چه باید بکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌گوئید دو چیز یعنی یکی جدول محاسبات و فرمول تکرار و یکی شاخصه‌های که در کم مطرح میشود از جدول پائین می‌آید و یک چیز هم از محسوس بالا می‌آید و یعنی در استنباط نه میتوان ادراک از ارزش را مطلق دانست، نه ادراک از معقول و نه ادراک از محسوس را بلکه از هر سه روی هم است که استنباط داریم.

برادر معلمی: این حرف اشکالات زیادی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جهت عالم معقول، درساختار عالم مثال و در ترکیب عالم عینیت اصل است.

برادر معلمی: وقتی صبر و تسلیم و رضا که باید پله پله باشند را در همه جا همه آن را با هم قائل شدید، باز هم مطلب را حل نمی‌کند چرا که می‌گوید نسبت به صبر و رضا و تسلیم در هر مرتبه ای صد میدان وجود دارد معلوم میشود که این جدول ترکیب است و نه جدول رشد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا آنچه را که در مراحل و در نهایت در جدول مطرح می‌کنید متناظرش و عین همان به شکل ترکیبی در جدول ترکیب است؟

برادر معلمی: بله، ولی وقتی ما در ترکیب گفتیم اخلاق، احکام و تکنولوژی در مراحل تغییرات همینها و در جدول ارزش، ارزشهای آنها را مطرح کردیم یعنی صبر و تسلیم و رضا اخلاق هستند. حال بفرض که کسی بگوید این صد میدان در همه جا حضور دارند، مثل این میماند که یک جدول ترکیبی دیگری ارائه شد که فقط بر اساس اخلاقهاست و همه چیز را اخلاقی مطرح میکند ولی علی رغم صحت آن، جدول ترکیب است و هنوز معلوم نیست که تغییر در کدامیک از اینها مطرح است و کدامیک از صبر، تسلیم و رضا زودتر از دیگری تغییر میکنند. همینطور نسبت بین آنها نیز مشخص نیست. یعنی وقتی این مجموعه کلاً عوض شده و به مجموعه دوم تبدیل میشود، از لحاظ ارزشی هم نسبت آنها معلوم نیست، یعنی معلوم نیست که وقتی از صد

میدان اول به، صد میدان دوم و صد میدان سوم میرویم بچه میزان رشد حاصل شده است. و تا این جدول معلوم نباشد نمی‌توان فهمید که ما باید چه کارهایی انجام دهیم تا از کفار جلو بزنیم. (چند جمله ضبط نشده است.)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبت حجم تخصیص کالا به ولایت الهی باید عوض شود (اگر موضوع تغییر ولایت باشد)

برادر معلمی: اصولاً کالا جزو بحث اقتصاد است مگر اینکه در معنای جدیدی بکار گرفته شود و بمعنی تعیین شود، بنابراین هنوز سؤال اصلی باقی است که آیا کدامیک از آن کیفیات باید سه بار عوض شود، کدام دو بار و کدام یک بار و اصولاً چرا باید ۱، ۲، ۳ به آنها نسبت بدهیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهر حال یک فرمول باید بر کل آن حاکم باشد و آن یک فرمول هم ۱، ۲، ۳ است.

برادر معلمی: ما کی گفتیم این فرمول باید ۱، ۲، ۳ باشد؟ اگر یک چنین چیزی تمام شده باشد دیگر مطلب هم حل شده است. عرض ما اینست که اگر مبنا سه باشد در یک جایی هدف ۱، ۲، ۳ میباشد ولی انی ۱، ۲، ۳ یعنی اینکه یک چیزی را واحد گرفته ایم که وقتی به ۲ میرسیم، اول و دوم از آن لحاظ هیچ فرقی با هم ندارد، یعنی اگر شیی را واحد بگیریم ضبط صوت و نوار دو شیی هستند و لذا ضبط صوت ۱ و نوار هم ۱ است ولی نوار با ضافه ضبط صوت میشود ۲. همینطور ۳ میشود نوار باضافه ضبط صوت باضافه خودکار حال سؤال اینست که این لحاظ خاصی که واحد قرار میگیرد چیست و بر این اساس رابطه ۱، ۲، ۳ چگونه نسبت بهم تعریف میشوند؟ آیا تعداد نوار و ضبط و خودکار مد نظر است؟ برای حل این مطلب یک چیزی را باید واحد بگیریم که تعداد نوار هر چقدر که باشد، جواب ما برای آن ۲ باشد. و بهر حال این وجه مشترک باید بدست آید، حال گاهی شما این وجه اشتراک را تن مطرح می‌کنید که قطعاً باید ما بین واحد و موضوع تناسب باشد همین تناسب است که باید روشن شود، واحد دال بر ۱ است و همه صحبت در اینست ۲ و ۳ چه رابطه ای با آن دارند، یعنی چه چیزی ۱ است و چرا این چیز ۱ است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چستی آن را که بای از جدول اوصاف آورد اینکه چه چیزی ۱، ۲، ۳ است باید از جدول اوصاف بدست آورد.

برادر معلمی: باید چیزی را واحد قرار دهیم که صبر را که با آن مقایسه کنیم ۱ شود و تسلیم ۲ و رضا ۳ شود و مشکل ما در پیدا کردن همین واحد است و نه اینکه صبر خود این واحد باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال یک فرض دیگری مطرح می کنیم، یعنی فرض میکنیم که آن واحد را پیدا کرده ایم و در جدول بوده و حساب هم کردیم، شما واحد اشیاء را میخواهید. برادر معلمی: در ابتداء واحد در اشیاء نیست، در هر کجا که میخواهیم واحد مطرح کنیم باید استدلال داشته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر واحد در اوصاف را پیدا کرده باشیم و فرض واحد صبر تناژ باشد.

برادر معلمی: باید مشخص شود که از این لحاظ خاص باید آن را سنجید و نه اینکه این واحد را دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر آن را بسنجیم و فرض بگوئیم میزان حرارت موجود در صبر فلان مقدار است...

برادر معلمی: یعنی اینکه فرض بر اینست که از لحاظ حرارت باید اینها را سنجید و واحد حرارت هم درجه است. حال اگر در جدول مراحل بیائیم معلوم میشود که سرعت اخلاقی سیاسی نسبت به اخلاق اقتصادی و فرهنگی فرضاً ۱، ۲، ۳ میباشد در جدول ترکیبات هم اعدادی را بدست میآوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اینصورت سه تا اعداد متناظر داریم، فرض اول اینست که واحدی مثل الف را نسبت به صبر پیدا کرده ایم و واحد الف در جدول مراحل و از آنجا به جدول ترکیب آمده است، حال وقتی میخواهد از جدول ترکیب به عینیت وارد شود، بر اساس واحد الف بر اساس تن، امور عینی را میسنجیم (و واحد الف، واحد ارزشی است)، یعنی آیا از واحد ارزشی به واحد تنی میآید یا نه؟ یعنی واحد الف در خارج آمده است. حال میخواهیم بگوئیم که آیا صد تن استکان چند الف می‌ارزد یا اینکه میخواهید رابطه الف را با تن قطع کنید؟

برادر معلمی: ممکن است در دستگاه ما سنجش تن اصلا اهمیتی نداشته باشد برادر پیروزمند: آیا آخرین چیزی که باید معین شود حجم کیفیات عینی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جریان حجم تبدیل است و حجم تبدیل نسبت تاثیر شما را به عینیت ثابت میکند. یعنی خداوند موادی را خلق کرده که اسمش مواد اولیه است. این مواد به کالاهای مصرفی (چه مصرف سیاست، مصرف اقتصاد و مصرف فرهنگ) تبدیل میشود، بعد این کالاها هم به چیز دیگر تبدیل میشود، و نسبت تاثیر شما در عینیت بمیزانی است که نسبت تبدیلتان بالا رود.

برادر معلمی: نسبت تاثیر، نسبت تبدیل و نسبت ارزش، همان بحث جداول ماست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حجم تبدیل را چه به متر بسنجید...

برادر معلمی: این حجم با مفهومی که از حاصلضرب طول و عرض و ارتفاع بدست میآید بسیار تفاوت دارد و معنایش اینست که کیفیات موجود باید به کیفیات دیگری تبدیل شوند، آیا این کیفیتهای را از چه لحاظی می‌سنجید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به کیفیتهای یک واحد "الفی" دارید و گفتید از لحاظ الف، بعد الف در حجم تبدیل به وزن و ابعاد سه گانه باید سازگار باشد.

برادر معلمی: معلوم نیست که ما وقتی اشیاء را می‌سنجیم از لحاظ وزنشان آنها را باید بسنجیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از نظر "الف" کیفیات را می‌سنجیم ولی وقتی می‌گوئید ارزش این دو "الف" است، آیا از چیزهایی که ارزش آن دو "الف" است چه مقدار دارید؟

برادر معلمی: ممکن است مقدار را به تعداد بگوئیم یا به رنگ یا به حجم یا امر دیگری که برای ما مهم باشد مطرح کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن "الف" است که برای شما مهم است.

برادر معلمی: ولی وقتی "الف" به اینجا میرسد ممکن است یک چیز دیگری شود که ما به کیفیات از لحاظ دیگری بها بدهیم. یعنی هیچ لزومی ندارد که "الف" به وزن تبدیل شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی که شما به واحد الف میرسید آیا نسبتی بین الف و خصوصیات عامی آن بین آینهها هست وجود دارد یا نه؟

برادر معلمی: ممکن است تا امروز خصوصیات عام را وزن، حجم، رنگ، سفتی، سختی و غیره باشد ولی هزاران چیز دیگر هم هست که الان مطرح نیست مثلا قدرت هدایت الکتریسته، قدرت. .. و لذا ممکن است ما که میخواهیم کیفیتها را بسنجیم، از یکی از این لحاظ های جدید و خاص باید سنجش کنیم و فرضا الف که قبلا داشتیم چند قید خورده و قدرت هدایت الکتریسته شده باشد و این ممکن است با وزن ربطی هم داشته باشد ولی مورد لزوم ما نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما در آخرین پله در خصوصیات عام میآورید یعنی مثلا میگوئید قدرت الکترونی ژاپن بالا رفته است، بالا رفت یعنی چه؟ یعنی اگر شما با هزار نفر کارگر مقداری خاک را جابجا می کنید، او با یک بیل مکانیکی با یک نفر اینکار را میکند و یا اگر شما در سال صد هزار تن از معدن استخراج می کنید او می تواند صد میلیون تن از معدن استخراج کند، یعنی آیا دست آخر در واحدی که در عینیت بکار میرود وارد میشوید یا نه؟

برادر معلمی: بله، و به واحدی که در عینیت بکار میرود میرسیم ولی آیا این واحد حتما وزن است؟ معلوم نیست. همچنین بین ما و کفار هم قابل سنجش است ولی بچه دلایل سنجش از لحاظ وزن است بلکه ممکن است ما امور را از لحاظ قدرت ایمانی بسنجیم و برای بیل مکانیکی او هم چندان ارزشی قائل نشویم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا با بالا رفتن قدرت ایمانی مردم، زورمان نسبت به کفار زیاد نمی شود؟ برادر معلمی: زورمان زیاد میشود ولی این دستگاهمان است که آن را معین میکند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: زور زیاد شدن بدان معنی است که در یک مدت کوتاهی میتوانید میزان خاک را جابجا کنید.

برادر معلمی: معلوم نیست که از این لحاظ باشد، بلکه مثلا میتوان زور زیاد شدن را به بیشتر خوردن عرق از کفار تعبیر کرد، آیا این را هم ما می توانیم زور بدانیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما باید نسبت به تاثیر در تبدیل را نسبت به کیفیاتی که قبول دارید مشخص کنید، اگر کیفیاتی که شما طالبید، با کفار فرق میکند، آیا در تولید همین کیفیات شما بیشتر می‌توانید، تبدیل کیفیت ایجاد کنید یا آنها تبدیل کیفیات مد نظرشان قدرت بیشتری دارند، آیا شما بیشتر می‌توانید عالم محسوس را صورت عالم معقول خودتان بکنید یا آنها بیشتر می‌توانند عالم محسوس را صورت عالم رذالت خودشان بکنند؟

برادر معلمی: قدرت ما در این مسیر بیشتر است ولی اینکه قدرت ما در این خاص باشد هنوز معلو نیست.

برادر حسینیان: قدرت در ایجاد کثرتهای عینی بیشتر است.

برادر معلمی: اینکه چه چیزی کثرت باشد را در دستگاه ماست که تعریف میکند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی در آخر کار به یک جایی میرسید که در مقایسه باید واحد مشترک را معرفی کنید.

برادر معلمی: حتما چنین است ولی این ما هستیم که یک چیز خاص را واحد مشترک قرار میدهیم و نه اینکه مثلا نتیجه بگیریم که این مشترک لزوما وزن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این واحد مشترک که میتواند جریان حجم تأثیر کفار و ما در عینیت را نشان دهد، آیا از امور محسوس است یا از امور غیر محسوس؟

برادر معلمی: چون در عینیت است از امور محسوس است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا وقتی قدرت ما از عالم مثال به عالم محسوس میرسد، کفار هم آن را حس کرده و می‌ترسند و سطح تأثیر گذاری ما گسترش پیدا میکند یا نه؟ وقتی بفهمند، بدان معنی است که میدانند که اختیار تصرف در عالم بدست ما افتاده است و دیگر جریان حجم تبدیل آنها نیست که تاثیر عینی فراوانی دارد، این بدان معناست که تناژی را که ما داریم تولید می‌کنیم بیش از تناژ تولیدی آنهاست.

برادر معلمی: حرف در اینست که چرا این نسبت تاثیر را با تناژ می‌سنجید و چرا این درست است؟ موضوع باید بامقیاسش تناسب داشته باشد و وقتی موضوع کفار چیز دیگری است تناسبش هم فرق دارد ولی در

عین حال بی اشتراک هم نمیشود، و اصولاً بحث فعلی ما هم مقایسه بین الحاد و اسلام نیست بلکه بحث در اینست که آیا برای اینکه مسلمین بخواهند رشد کنند چه تناسباتی را باید بکار ببرند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مگر هر رتبه ای از مراتب اخلاق عالیّه، مرتبه توحیدی نسبت به مرحله شرک و کفر قبل از آن نیست؟ مگر شرک خفی و کفر نیست؟ مگر عنانیت معنای کفر و الحاد را نمی دهد. بهر حال هر گاه در این قسمت آخر تن را پذیرفتید همین تن باید بتواند تا آخر برگردد و بالا رود و نسبت بین تن و الف بدست می آید. یعنی تن یک واحد حقیقی است که با ضرب در جدول تناسب دارد، یعنی تن ضربدر الف ضربدرتناژ صبر میشود، یعنی اگر در عنینت تناژ مطرح باشد، تن ضربدر الف ضربدر ترکیب ضربدر مراحل تناژ جهت را میدهد، یعنی چه از آنطرف تن را معنای نسبت تأثیری بکنید و چه بالعکس تن را ملاحظه کرده و در اینها ضرب کرده و تناژ صبر را بدست آورید، هر دو یکی است.

برادر معلمی: ولی قرار شد که صبر واحدش الف باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی ربط بین الف و تن منطقی وجود دارد در اینصورت قابل ترجمه است و معنایش اینست که بین تن و صبر خصلت مشترک وجود دارد.

برادر معلمی: بهر حال این نیز مطلب را حل نمی کند و باید دید که آیا مفهوم تناژ چیست، یعنی بفرض که بتوان ربط آنها را هم پیدا کرد ولی آیا هر کالایی را که مؤمنین تولید کنند دارای ارزش است و در تناژ مد نظر است؟ آیا تعداد کارخانه های شراب سازی و افزایش کمی آنها هم میتواند دال بر رشد دانست؟ یعنی یک رابطه خاصی باید بین الف و آن واحد مشترک عنینی باشد و بسته به اینکه این رابطه بچه صورتی باشد نتیجه هم فرق میکند و مجهول ما همین فرمول است و نمیتوان گفت در آنجا فرض را بر الف میگذاریم و اینجا هم وزن را فرض میگیریم و وزن و الف هم بهر حال ربطی دارند بلکه همه اینها باید مشخص و اثبات شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جریان حجم تبدیل نرخ شتاب دارد و این در اوصاف اسلامی ضرب میشود و حجم تبدیل آن رشد است.

برادر معلمی: همه بحث در همین ضرب شدن است که آیا این اوصاف کدامند و مفهوم ضرب شدن چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی ما چن فرض داریم اینکه فرمول ۱،۲،۳ و اینکه چند دفعه تکرار شود، نحوه تکرار در آن عقلی و تمام است حال هرگاه این فرمول در واحد خارج ضرب شود باید خصوصیات جهتی شما روشن شود، یعنی آن خصوصیات را باید در اوصاف خارج بیاورید و در حقیقت مطالعه شما ترکیبی از این فرمول و شاخصه های جهتی (چرا که شاخصه ها فقط در جهت نیست و در عینیت هم پیدا میشود، یعنی شما انسان صابر دارید) است، اینها را در جدول آماری میآورید و سپس تناژ آن را میگیرید و در جدول فلسفی میآورید و به نسبت ارزش مطالعه می کنید و ارزش آنها را بدست میآورید یعنی وقتی حجم تبدیلهای با تصرف شما عوض میشود، به نوعی خاص تغییری می کنند، بهر حال باید تناژهای عینی را پیدا کرد که آیا با تصرفات ما چه تغییری در آنها ایجاد میشود، مثلا قوانین حقوقی باید طوری باشد که اختیارات مسلمین را نسبت به مقیاسهای عینی مرتبا تقویت کنیم مثلا گاهی است که گفته میشود کلیه زمینها را اصلاحات ارضی کنید و گاهی است که میگویند کلیه زمینهایی که خمس نداده اند را شامل اصلاحات ارضی کنید و یا برای عدول میتوان امتیازات کمی و کیفی را مطرح کرد.

برادر پیروزمند: اینکه مؤمنین باید عزت پیدا کرده و کفار و منافقین باید ذلت پیدا کنند حرف درتس و حقی است و شاخصه اجتماعی هم باید باشد ولی آیا این امر چگونه باید محقق شود؟

محاسباتی که نشان میدهد مطابق آن عمل شده یا نه چگونه است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از جمله لوازم آن اینست که ابزارهایی است که الحادی است و ابزارهای است که اسلامی است و باید دست مسلمین باشد منابع طبیعی کلا اسلامی است و باید دست مسلمین قرار گیرد.

برادر سلیمی: آیا الف با تناژ رابطه ای دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: رابطه اش عینی است.

برادر سلیمی: آیا نسبت تاثیر عینی است که معین میکند ما کجا باید برویم و در اوصاف اخلاقی چه نسبتی را داشته باشیم یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اوصاف اخلاقی را اصلا شما دارید و کمیت آن هم همین عینیت است که تکرار پذیری از معادله عقلی است و واحدش از عینیت است و معنای تعادل را همان جدول جهت میدهد. یعنی اینکه چند بار باید ضرب شود چگونه تکرار شدن آن از جهت میآید نحوه تکرار معنای عدد و تناسبات آن است، همان فلسفه است که در خارج واقع میشود و لذا همان تناسبات باید در خارج واقع شود. برادر پیروزمند: در اینصورت نمیتوان دو تا واحد فرض کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما هم میگوئیم یک واحد باید مطرح شود، الف اگر چه از یک طرف فرضی است ولی دست آخر با واحد عینی یکی میشود، چرا که کمی کردن معنای الف، از دو امر خارج نیست یا اینکه میگوئید واحدگیری عوامل روحی را بر اساس آثار عالم محسوس میگیریم که همین واحد کمی میشود یا میگوئید که بر اساس ماورای عالم محسوس میگیرید که در اینصورت علم به آن هم ممتنع است مگر اینکه نقلی بدست آید. پس اگر مربوط به عالم محسوس باشد با محاسبات عقلانی روی عالم حس میتوان نظر داد.

برادر سلیمی: آیا صرف تن واحد است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تنی ضربدر آن مطالبی است که مد نظر است تن در فرمول خاصی است که مدنظر است و آن فرمول همان ۱،۲،۳ و کیفیت تکرار آن است که مورد قبول و مفروض است. برادر معلمی: این فرمول بصورت کلی مورد قبول واقع شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تکرار پذیری کیفی را قبول داشته باشید، معنای کمیت در نظر ما هم همین است.

برادر معلمی: از تکرار میتوان ۱،۲،۳ را بدست آورد ولی معلوم نمیشود که این ۱، ۲، ۳ چه ارتباطی با آن ۱،۲،۳ که در ترکیب ، و مراحل و جهت مطرح میشود دارد، قطعاً باید با هم تناسباتی داشته باشند، به عینیت هم کشیده شود و در آنجا هم باید از کافر قویتر بشویم، همه اینها مورد قبول است ولی مشخص نیست که چگونه از آنها ۱،۲،۳ استخراج میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا اختلاف در واحد است یا اختلاف در نحوه تکرار پذیری؟

برادر معلمی: یا ۱ معلوم است و ۲ و ۳ مشخص نیست و یا ۱،۲،۳ معلوم است و مفهومی خاص از ۱ در دست نیست، یعنی تناسبات ما بین آنها را باید بدست آورد و لازمه اش دست یابی به واحد است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: واحد یا ۱ همان تناژ است.

برادر معلمی: واحد و ۱ نمیتواند تناژ باشد واحد در عینیت باید بتواند اوصاف را در اشیاء اندازه گیری کرده و در نهایت به جهت ربط داد و ارزیابی کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جریان تبدیل یک جایگاههایی پیدا میشود - مثل وزن مخصوص و حجم مخصوص - و یک کالاهایی زیادتر یا تند تر تولید میشود و سرعت کالاها در جریان تبدیل معلوم میشود.

برادر معلمی: همه اینها درست ولی معلوم نیست که آن کالاهایی که باید تولید شود چه کالاهایی باید باشند نیز معلوم نیست که نسبت رشد آنها بچه صورتی باید باشد، اگر این امر حسی هم باشد معلوم نیست که چرا آنچه که حس میشود درست است و باید همین حس شود و تا ربط آن با جهت (که خود این ربط هم باید معین شود) مشخص نشود نمیتوان نسبت بآن قضاوت کرد یعنی ربط ۱،۲،۳ یک ربط خاص است که باید تعریف شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تشکیک شما به معادله عقلی بر می گردد.

برادر معلمی: ما هم الان در پی یافتن معادله عقلی هستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معادله عقلی را خود تناسبات کیفی جدولتان میگوید.

برادر معلمی: ولی قرار شد که تناسبات کیفی جدول کم باشد و همین است که مجهول است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه اعداد طبیعی را در همانها ضرب کنید یعنی ۱، ۲، ۳ را در همینها بچرخانید قاعده تکرار پذیری بدست میآید.

برادر معلمی: همین چرخش و کیفیت آن مجهول است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یک قاعده را مطرح کرده اید که اگر چند بار تکرار شود به این ترتیب خاص عوض میشود.

برادر معلمی: ما یک ترکیب داشتیم، در مراحل گفتیم سه تا چیز باید باشند که دارای سه سرعت متفاوت باشند ولی اینکه بچه میزان دارای اختلاف باشند را هنوز به نتیجه نرسیده ایم، ترکیبهای یک موضوع هم چیزهایی هستند که هر چقدر هم که موضوع عوض شود این امور باید در موضوع ملاحظه شون و این ترکیبات هم ثابت مطلق نیستند و از امروز نسبت به فردا تفاوت دارند ولی این تفاوت با کم نشان داده میشود
فرضا اخلاق در دو وضعیت دارای دو درجه میباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهتر است بگوئیم در اینجا اخلاق ۱۰۰ الهی میشود و در جامعه کفار ۱۰۰ غیر الهی میشود.

برادر معلمی: این هم عیبی ندارد و در اصل مطلب فرق ایجاد نمی‌کند و در جدول ترکیب معنای زمان اینست که بعضی چیزها باید زودتر از بعضی از امور دیگر عوض شوند و در مراحل گفتیم که تغییر زمان سازها یعنی تغییر اموری که عوض شد نشان موضوع را عوض میکند یعنی تغییر جامعه به تغییر اقتصاد، فرهنگ و سیاست است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا اینها جز ۳ چه چیز را میتواند نشان دهد؟

برادر معلمی: در اینکه سه چیز هستند شکی نیست ولی اینکه اقتصاد چند بار عوض شود تا فرهنگ بتواند عوض شود و یا فرهنگ چند بار باید عوض شود تا فرهنگ بتواند عوض شود را نمیدانیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مگر اینکه "اقتصاد سه بار باید عوض شود تا فرهنگ یکبار عوض شود و یا فرهنگ سه بار باید عوض شود تا سیاست یک بار عوض شود" فرمول آن نیست؟

برادر معلمی: این امر بعنوان یک مثال ارائه شده است ولی هنوز دلیلی بر اثبات آن نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال بصورت فرضی و بر اساس همان ۱، ۲، ۳ میتوان تن را اصل قرار داد و پیش رفت.

برادر معلمی: در امور فرضی هم تنها یک جاست که میتوان مفروض دانست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا نمیتوان هم در ارزش، هم در مراحل و هم در ترکیب بصورت فرضی عمل نمود؟

برادر معلمی: بین این فرضها باید یک تناسبی وجود داشته باشد، یعنی فرض که ما در ترکیب جدول ۲۱۶ را

فرض گرفتیم ولی بچه دلیل نسبت تغییرات سه سرعت ۱، ۲، ۳ باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین را هم مفروض بگیرید.

برادر معلمی: این نمیشود، چرا که باید مبتنی بر مفروض اول یک چنین چیزی بدست آید و الا رابطه این دو مفروض قطع است و نمیتوان رابطه جدول مراحل و وضعیت را تمام کرد، همینطور اگر نسبتهای ارزشی هم فرضی باشد، وقتی در عینیت یک چیز خراب در میآید- نمیتوانیم آنرا- ارزیابی کنیم مگر اینکه یک نحو تناسبات منطقی بین جدول ارزش و ترکیب ارائه داده باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی همینکه بصورت فرضی مطلب ارائه شده، تناسبات منطقی هم رعایت میشود ما فعلا یک فرض می‌کنیم و آن اینکه ۱، ۲، ۳ بر تغییرات حکومت دارد.

برادر معلمی: در اینصورت باید بتوان منطقاً ارتباط بین تعداد و تغییرات و نیز تغییرات و ارزش را بدست آورد و الا نمیتوان آسیب شناسی کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر جریان حجم تبدیل را منهای کار در عینیت ملاحظه کنید، این جریان را ۱، ۲، ۳ قرار داده اید یعنی وقتی اوصاف عوض میشود یعنی ۱، ۲، ۳ و حجم تبدیل مطرح شده است.

برادر معلمی: با گفتن حجم تبدیل یعنی اینکه یک چیز دارای ترکیباتی است و تناسباتی باید با هم داشته باشند و تناسبات تغییر این ترکیبات و نیز ارزش این ترکیبات هیچکدام مشخص نیست، تنها یکی میتواند فرضی باشد و نه هر سه قسمت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سه بودن ۱، ۲، ۳ بودن را نتیجه میدهد و نمیشود که سه باشد ولی ۱، ۲، ۳ نباشد، مرحله شما هم بر همین اساس معلوم میشود، در جدول شما اعمالی صورت میگیرد که در یک معنای فلسفی روشن تکرار است و روش تکرار بر اساس سه یا ۱، ۲، ۳ قرار گرفته است و در اینصورت دیگر یک فرض بیشتر نیست که در کل آن هم جاری است، یعنی اول این فرض باید در مکان جاری شود و حاصلش در مراحل جاری شود و ۱، ۲، ۳ زمان هم باید در جهت ضرب شود، پس فرق تناسب زمان با مکان اینست که هرگز مقدم بر حاصلضرب ۱، ۲، ۳ در مکان نمیشود و همیشه مؤخر از آن است مراحل هم بر جهت تقدم دارد و این مفهوم تکرار پذیری است و در هر جای آن هم بر اساس ۱، ۲، ۳ نسبت دارند و این فرض فلسفی هم فرض قوی است.

و السلام علیکم و رحمه ال... و برکاته

بحث الگو - دوره ۲

بسمه تعالی

جلسه ۱۳ - ۶۹/۲/۱۲

برادر معلمی: در مورد کمیت مباحثی مطرح شده است، یک بحث اینست که بگوئیم در جدول جهت کمیت لازم نداریم و همینقدر که اولویت ها در اختیار داشته باشیم کفایت می‌کند و در جدول مراحل هم یک فرمول نظری را باید پیدا کرد و در جدول وضعیت هم از عینیت استفاده کنیم، اشکالی که به این نظر وارد میشد این بود که در هر یک از جدولها باید دید که اصلا اگر کمیت وجود نداشته باشد و ما بخواهیم تناسبات را کیفی بر قرار بکنم و یا به نحو اجمال در آن وجود داشته باشد و یا اینکه از عینیت بگیریم چه پیامدهایی دارد؟ یک قسمت دیگر از بحث در مورد جدول مراحل بود که آیا عین این مطلب را میتوان در جدول مراحل بکار گرفت یا نه؟ در جدول مراحل فرمول ما چنین بوده که سه تا زمان ساز را در آنجا مطرح میکردیم و سپس غیر از تناسبات کیفی، تناسبات کمی هم باید در آنجا برقرار بشود و این تناسبات کمی یا کمیت در جدول وضعیت یعنی تناسبات ترکیبی و در جدول مراحل کمیت معنای تناسبات تغییری یا سرعتی میدهد و در جدول جهت تناسبات ارزشی معنی میدهد، لذا حالا که بحثمان در جدول مراحل است، بدان معنی است که تناسبات تغییری یا تناسبات سرعت اینها بچه صورتی است؟ یعنی آیا وقتی که زمان ساز ۱ در این واحد زمانی این تغییرات خاص را دارد، در همان واحد زمانی، زمان ساز ۲ و زمان ساز ۳ چه تغییراتی میکنند به عبارت دیگر تغییراتی که ایندومتناسب با تغییرات زمان ساز ۱ دارند چگونه است؟ یعنی چند دفعه که زمان ۱ عوض شود، امکان عوض شدن زمان ساز ۲ و ۳ وجود دارد؟ بنابراین غرض از کمیت در مراحل بدست آوردن نسبت سرعت سه زمان ساز با همدیگر است. یک احتمال این بود که اگر ما به نحو اجمال مثلاً اینطور بگوییم که سرعت تغییرات زمان ساز ۳ کمتر از زمان ساز ۲ و آنهم کمتر از زمان ساز ۱ است و سپس

اینطور بگوئیم اگر ما در جدول جهت معین کردیم که هر کدام از زمان سازها که بخواهند عوض شوند بچه چیزی باید تبدیل شوند، این مطلب در جدول ارزش یا جهت باید معین باشد. یعنی حالت بعدی را باید از جهت اخذ کنیم، مثلاً اگر زمان سازهای جامعه سیاست، اقتصاد و فرهنگ یا ولایت، اطلاعات و مقدرات باشند، وقتی زمان عوض شدن یکی از اینها میرسد، باید دیگر که وضعیت الان چیست و به چه حالتی میخواهد برود و آن حالت دوم هم چون باید رشته یافته تر و کاملتر از وضعیت فعلی باشد باید آن را از جهت اخذ کنیم، مثلاً باید دید که اخلاق ولایی یا اخلاق اطلاعاتی یا اخلاق اقتصادی الان چیست و به چه چیزی باید تبدیل شود و همعرض آن ضرایب احکام و تکنولوژیکی آنها را هم باید پیدا کنیم. بنابراین هرگاه یکی از این زمان سازها بخواهد عوض شود حالت بعدی آنرا از جدول جهت داریم، حال باید به عینیت مراجعه کرد و دید که کدامیک از اینها در عینیت قابل تحقق است، فرضاً اگر اخلاق سیاسی را میخواهیم عوض کنیم آیا جامعه تحمل آن را دارد یا نه. یعنی سرعت تغییرات را منوط به پذیرش شرایط عینی کنیم، در قدم اول ممکن است به نظر برسد که پذیرش شرایط عینی و واگذار نمودن به عینیت، یک امر غلطی است چرا که قرار بود ما عینیت را با فرمول بسازیم و نه اینکه فرمول را متناسب با عینیت بسازیم اما این مطلب بد آن معنی نیست که فرمول به تبع عینیت ساخته میشود و مضافاتی با وجود امر ثابتی در آن ندارد و آن امور ثابت هم اینها هستند که وقتی میخواهیم تغییرات یکی از موضوعات را بررسی کنیم، باید تغییر خاص کند و نه هر تغییری (مثلاً اخلاق اقتصادی باید به فلان حالت خاص برود و نه هر اخلاقی) حال آیا جامعه تحمل دارد که این تبدیل را بپذیرد؟ بفرض که هر سه امر فوق قابل تحقق در عینیت باشد و یا دو تا از آنها این قابلیت را داشته باشد، حال آیا هر سه زمان ساز را چون قابلیت تحقق عینی دارد، با هم میتوان عوض کرد؟ در اینجا یک قانون دیگر را هم داریم و آن اینکه آن مطلبی که ارزشمندتر است تغییراتش هم ارزشمندتر است زیرا کل دستگاه را بیشتر بالا میبرد، لذا بفرض که بتوان هر سه زمان ساز را تغییر داد، اول تا زمان ساز ۳ را عوض می‌کنیم چون ارزشمندتر است و یا اگر زمان ساز ۲ و ۱ را میتوان عوض کرد، اول ۲ را عوض می‌کنیم و یا همینطور اگر ۱ و ۳ و ۲ یا ۳ را بتوان تغییر داد، اول ۳ را عوض می‌کنیم چرا که

ارزشمندتر است ممکن است در اینجا مطرح شود که در بحث مراحل نمیتوان به ص راحتی از راه ارزش وارد شد که در این صورت هم میتوان اینطور گفت که در حرکت یک مجموعه آن عنصری که آهسته تر حرکت میکند را اگر تغییر دهیم رشد آورتر است(بقیه که تندتر حرکت میکنند و عدم رشد مجموعه منطوبه اینست که یک عنصرش کندتر حرکت میکند و لذا چنانچه بتوان آنرا عوض کرد که سرعتش کمتر است بهتر میباشد) لذا چون آنچه که ارزشمندتر است سرعت تغییراتش کمتر است دوامش بیشتر است، از اینطرف هم میتوان همان نتیجه را گرفت، بنابراین اگر همراه هم امکان وقوع و تحقق هر سه زمان ساز و یاد و تا از آنها وجود داشته باشد آنرا عوض می‌کنیم که ارزشمند تر و یا دارای سرعت کمتر است و اگر هم همراه هم واقع نشوند که مسائله ای نیست به این ترتیب باید دید که در عینیت، کدام را میتوان تغییر داد.

اشکالی که به این مطلب وارد بود، این بود که لازمه اش اینست که ما نتوانیم برنامه ریزی کنیم چرا که باید دید در این شرایط چه چیزی را میتوان عوض کرد و ما همیشه میتوانیم مرحله بعدی را تعیین کنیم ولی در مرحله بعدی دوباره باید به عینیت و شرایط مراجعه کنیم و از تعیین مراحل بعدی بصورت یک فرمول عاجزیم.

در پاسخ به این مطلب گفته میشد که آیا ما میتوانیم ربط بین شرایط عینی و جدول را پیدا کنیم و یا نمیتوانیم اگر نتوانیم اشکال کلی و منطقی به آن وارد است اگر میتوانیم این ربط را بدست آوریم، در شرایط موجود وقتی میگوئیم چون شرائط اینگونه است پس میتوان اینکار را انجام داد، هنوز که آن شرایط بعدی نیامده است هم میتوان حساب کرد که بعدا شرایط چه خواهد شد و بعد دوباره خودمان را در آن شرایط تصور کنیم و بگوئیم در آن شرایط هم امکان اینکار هست و یا وجود ندارد ولی لازم نیست که شرایط حتماً محقق بشود تا ما بگوئیم چه میشود بلکه میتوان پیش بینی کرد که در فلان مرحله، شرایط اینگونه خواهد بود چرا که این شرایط را خودمان طراحی کرده ایم. پس می‌توان گفت که در جدول مراحل احتیاجی به کمیت و یا فرمول کمی از قبل تعیین شده ای نداریم و یا استفاده از مطالب فوق میتوان جدول مراحل را درست کرد؟ اشکال دیگران بود که اگر آنکه ارزشمند تر است و سرعتش کمتر باشد در اولویت تغییر قرار

می‌دهیم، در آن صورت چیزی که همیشه تغییر میکند همین زمان ساز است. در جواب گفته میشد که این مطلب در عمل واقع نخواهد شد چرا که این سه زمان ساز باید همراه با یکدیگر و متناسب با هم تغییر کنند، لذا وقتی یکی از آنها عوض میشود آنکه سرعتش کم است امکان تغییرش نیست چرا که سرعت تغییراتش کمتر از اولی است و همینکه سرعتش کم است دال بر اینست که نمیتوان آن را پشت سر هم و مرتب عوض نمود بدون اینکه آن دوتای دیگر متناسب با این تغییراتی نداشته باشند.

برادر حسینیان: اگر در زمان فرمول کمی نداشته باشیم. آیا نسبت بین اوصاف زمانی چگونه معین میشود که فرضاً در حالیکه اقتصاد را سه بار عوض کرده ایم و هنوز امکان تغییر در آن وجود دارد و چرا باید تغییرات آنرا متوقف کرد و تغییرات فرهنگ را شروع کرد؟ عبارت دیگر وقتی گفته میشود که لازم نیست که نسبت خاصی بین زمان سازها وجود داشته باشد و با مراجعه به عینیت می‌بینیم که کدامیک قابلیت تغییر دارد. با توجه به اینکه اولویت را به آنهایی که سرعت بطئی تر دارند میدهیم. به نظر نیرسد که اشکال دارد و در هر مرتبه ای امکان یک پیشرفت مختصری وجود دارد و انظر نیست که فرضاً سیاست دیگر قابل رشد نباشد تا سراغ فرهنگ برویم بلکه در هر مرتبه ای میتوان سیاست را تغییر داد منتهی با سرعت کمتر از قبل.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر دو طرف دیگر را تغییر ندهیم و یکی از اینها تغییر دهیم و در هر مرتبه هم با سرعت کمتری تغییر دهیم آیا سرعت تغییرات آن میل بطرف صرف میکند؟ (س- بله) در اینصورت باید تناسباتش را از همان عینیت هم هم بتوان بدست آورد. البته یک وقت است که میگوئید عین تنها کم را میدهد و یک وقت است که میگوئید عینیت به اضافه یک قاعده عقلی تاست که آنرا میدهد. و قاعده عقلی را شما میتوانید ابتداً در زمان و جهت نیاوید و اول آنرا در مکان رعایت کنید و سپس قدرت اطلاع بیشتری نسبت به نحوه تغییر بکنید و آنرا در زمان هم بیاوید. یعنی ما باید یک قاعده عقلی حاکم بر کم داشته باشیم که کم وقتی در آن قاعده عقلی ضرب میشود تعریفمان از کم عوض میشود و میتوانیم تأثیر آنرا در زمان و جهت هم ملاحظه و کنترل کنیم و میتوان بر اساس صبر و تسلیم و رضا مدل ترکیبی درست نمود سپس آزمایش کرد و آنوقت باید بر اساس یک قاعده عقلی تقدم و ناخر این آزمایش کمی مان را قرار

دهیم که نتیجه اش این شود که عدد ضربد قاعده عقلی شود و آنوقت در همان جدول ترکیب نتیجه ای را که میدهد. عین همان را بتوانیم منعکس کنیم و ببینیم که به نسبت چه اثری را در جهت و چه اثری را در زمان دارد.

برادر معلمی: مراحل هر یک از زمان سازهاست ما نیست لذا وقتی تبه امور سیاسی میرسیم نمیتوانیم بگوئیم این تغییر کوچک را هم میتوان نسبت با آن مطرح کرد بلکه برای تغییر امور سیاسی از اینجا باید با یک قدم خاصی به مرحله بعدی برود و کوچکتر و بزرگتر از آن درست نیست و آنگاه هم که میخواهیم ببینیم در عینیت آیا تغییر سیاسی امکان پذیر است یا خیر بدان معنی است که آیا این گام خاص را برداشتن میسر است یا نه و نه هر قدم و هر گامی؟ مراحل حرکت ما ایجاب میکند که قدم بعدی این حالت خاص باشد اگر میتوان آنرا تغییر میدهیم والا نمیتوان تغییر داد. بنابر این ما دنبال تغییر خاص هستیم و این مطلب که سیاست همیشه قابلیت تغییر را دارد و لذا ما همیشه آنرا تغییر میدهیم و لذا تغییرات فرهنگی و اقتصادی حذف میشد درست نیست چرا که تغییرات آن در هر مرحله خاص است و این هم همیشه امکان تحقیق ندارد. چرا که اگر بنا باشد همیشه این حالت خاص امکان تحقیق داشته باشد تناسب بین سیاست اقتصاد و فرهنگ نفی میشدو چرا که وقتی یک قدم در سیاست بر میداریم لازم است که آنها هم به حالت خاصی باشند و این تغییر را همراهی کنند. پس همیشه امکان تغییر یکی از زمان سازها نیست و لذا بدون داشتن فرمول خاصی میتوان عمل کرد و این فرمول در عمل باید پیدا شود که فرضاً این باید سه بار با چند بار عوض شود تا دیگر چند بار عوض شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی کاینکه کم آن در عینیت و عمل پیدا شود. امکان دارد ولی اینکه قاعده عقلی حاکم بر کم نباشد اشکال دارد.

برادر معلمی: هر وقت یکی از این امور تغییر کند. باید تغییر خاصی بکند و این خودش یک قاعده ای است که اتفاقاً نقلی هم هست و نه عقلی یعنی بعد صبر تسلیم و بعد از تسلیم رضا ست قاعده دیگری که عقلی به آن اضافه کرده ایم اینست که آن چیزی که سرعتش کمتر است و یا ارزشمند تر است. تغییرش در اولویت

است. با توجه به است دو قاعده است که میتوان با مراجعه به عینیت و شرایط فهمید چه تغییری باید داد. پس در جدول مراحل بدون داشتن فرمول کمی از قبل تعیین شده و با توجه بدو قاعده فوق میتوان مطلب را تعقیب نمود. حال آیا در جدول وضعیت هم چندین است؟ یعنی در انجا هم بدون داشتن فرمول کمی میتوان برنامه ریزی کرد و کمیت آنرا در عمل حل کرد؟ بر طبق مباحث قبل که تناسباتی را ما بین وضعیت مراحل و جهت قائل بودیم به نظر میرسد که در جدول وضعیت دو مطلب وجود دارد: یکی تناسبات کیفی ما بین ترکیبات است و درگری تناسبات کمی کیفیات. مثلاً وقتی میگوئیم اخلاق، احکام و تکنولوژی گاهی است که میگوئیم این اخلاق خاص (مثلاً صبر) با این حکم خاص و با این تکنولوژی خاص هماهنگی دارد، گاهی است که میگوئیم از هر کدام از اینها چه کمی وجود دارد. پس دوتا بحث پیش می آید، یکی کیف و دیگری کم. بر اساس مباحث گذشته اگر تناسبات ما بین اوصاف جدول ترکیبی را از وحی بمانداده باشند ما باید بوسیله تناسبات کمی ارزشی بتوانیم بفهمیم که چه چیزمتناسب با چه چیزی است بنابر این در انجا ما یک مقدار وارد بحث تناسبی کیفی در جدول وضعیت شدیم که علتش عدم توجه به کم نبود بلکه این بود که آیا کمیتی که در جدول ارزش مطرح بود (که صبر رضا و تسلیم نسبت بهم از چه ارزشی برخوردارند) بدرد جدول وضعیت نمی خورد؟ و مثلاً وقتی از صبر به تسلیم میرویم، بچه میزان نسبت تاثیر آن اضافه شده است اگر این را بفهمیم معادل آ> احکام و تکنولوژی هم باید رشد کند تا تعدل ترکیبی حفظ شود، پس باید دید که آسا تناسبات کیفی را در ترکیب از کجا بدست می آوریم؟ یک حرف این بود که اگر بتوان تناسبات کیفی را رد ترکیب از راهی بدست آورد که کمیت در آن مدخلیت نداشته باشد (مگر در حد همان طرح اولویت) در انصورت میتوان نتیجه گرفت که لازم نیست در جدول جهت تناسبات کیفی در جدول ترکیب در این موضع چگونه بدست می آید. یک وطلب این بود که بگوئیم تناسبات کیفی را هم خود وحی باید بگوید که فرضاً اگر ایناخلاق را خواستید عوض کنید و به فلان حالت بروید متناسب با آن فلان حکم و فلان تکنولوژی میباشد. در این باره باید توجه نمود که در یک چنین صورتی دیگر ما نیاز به جدول جهت و مراحل وضعیت نداریم و هر آنچه که گفته خود برنامه ای است که باید تانجام داد. در حالیکه ما با استفاده از این سه

جدول در صدد ارائه برنامه هستیم و از ترکیب این سه جدول برنامه بدست می‌آید و رد صورتی که وحی آنرا فرموده باشد کارمان آسان است و کافی است بدانیم در چه موضعی از برنامه وحی قرار داریم. درگر از آن بهتعد اینکه چه کنم مشخص است و صرفاً دست یابی به مصادیق آن موضوعیت می‌یابد و مصادیق یابی و اجراست که باید مد نظر باشد نه ساختن برنامه.

حجت الا سلام و المسلمین حسینی : در انصورت الگوی تخصصی کمی را چگونه بدست می‌آوریم؟ برادر معلمی: اگر وحی ترکیبات کیفی را گفته باشد. الگوی تخصیص کمی هم لزوماً باید همراه آن باشد چرا که اگر وحی مراتب تربیتی و تغییری را گفته باشد، فرض بر اینست که با هر کمیت‌یابینها حاصل نمیشود لذا جدول ترکیبی و مراحل باید همراه با کمیت مطرح شده باشد از دو حال خارج نیست. یا وحی فقط برنامه را در امور کیفی خلاصه کرده است که دال بر اینست که کم آن مهم نیست که چه باشد و یا هر کمیتی مقصود حاصل میشود.

و یا اینکه لازمه تعیین مراتب کیفی، تعیین مراتب کمی هم هست که در اینصورت وحی نسبت به اینها هم نظر داده است و در چنین صورتی برنامه ریزی منتفی میشود و تنها باید برنامه وحی را اجرا نمود. و اگر هم فکری لازم باشد. در جهت اجرای آن باید بکار برد این در وضعیت فعلی که مطالبی در این باره از وحی در دست نداریم و برنامه بصورت کامل و استنباطی از وحی را در اختیار نداریم یعنی هر کار ما در عینیت اینگونه نیست که لزوماً مصادق آنچه که وحی فرموده و در اختیار داریم باشد بلکه بعضی از مصادیق هست که به تبع فرمایش وحی بدست می‌آید و بعضی خود مصادیق کلام وحی هستند و این مفهوم تبعیت هم گاهی است که تبعیت را بساز و ما ملاحظه می‌کنیم که لازمه ساخته شدن آن قرار دادن امور دیگری در کنارش میباشد و در مورد اینها از وحی چیزی در دست نداریم گاهی هم وحی فرموده فلان کار را انجام دهید و لازمه انجام آن اینست که اموری پیش از آن صورت بگیرد و درباره این امور بطور مستقیم چیزی از وحی نداریم اسنم این امور را امور تبعی می‌گوئیم مثلاً وحی فرموده نماز بخوانید ولی به تبع وضو گرفتن یک سری کارها را باید انجام داد. پس اگر هر آنچه را ک در عینیت می‌خواهیم عمل کنیم مصادیقی باشد از

آنچه که وحی فرموده است معلوم است که وحی برنامه را فرموده تو ما تنها عامل و مجری آن هستیم و اگر در عمل اموری هست که نمی‌فهمیم نظر وحی نسبت با آن چیست دال بر آن است که اموری هستند که مصادیق کلام وحی هستند و بعضی‌ها به تبع آنها معین می‌شوند چرا که امکان اینکه وحی با لمره و لو بصورت تبعی هم درباره امور موضعگیری نکند درست نیست و اینها باید تناسب با مصادیق کلام وحی داشته باشند لذا اگر اموری به تبع مصادیق وحی بدست می‌آیند معلوم می‌شود که بصورت نظری و کلی این امور هم تکلیفاتی دارند که در کنار کلیاتی که وحی فرموده قرار می‌گیرند و ما باید تناسبات را در آنجا پیدا کنیم تا امکان اینکه در عینیت بگوئیم این شیئی با آن شیئی متناسب است را داشته باشیم حال تصور ما تا آنجا که می‌گوئیم در مورد بعضی از امور وحی مطلبی نفرموده و باید آنها را به تبع کلام وحی پیدا کنیم چند فرض می‌تواند نداشته باشد:

یکی اینکه فرض کنیم که برنامه بصورت کامل در وحی موجود است و گوشه‌هایی که از آن برای ما روشن است تو زوایای آن هم مبهم و تاریک است. مثلاً در مورد جهت ساز ۳ مراتبش را وحی فرموده است و فرضاً از صد میدانی که وحی در جهت ساز ۳ بیان میکند چند تای آن برای ما تمجهول است و هنوز استنباط نشده است و یا احکامی که متناسب با این اخلاق است نیز ممکن است از صد سری قانون ۸۰ تای آن معلوم و ۲۰ عدد آن مجهول باشد. همینطور در تکنو لوژی اگر برای رفتن صد پله تکنو لوژیکی نیز بیاور داریم از این صد پله فرضاً ۷۰ تای آنرا بیشتر در اختیار نداریم. تناسبات ترکیبی اینها هم در تعضی جاها معلوم و در بعضی جاها مجهول است مثلاً مثل یک صورت حساب می‌ماند که قسمتی از آن جوهری شده است و باید از روی آنچه معلوم است بقیه را که مرکبی شده است پیدا کنیم. پس در این تصور مراتب ترکیبی تغییریطی و ارزشی در وحی است همه هم نوشته شده ولی بعضی از جاهای آن مجهول است و ما باید با تکه بر آن معلومات آن مجهولات را هم پیدا کنیم تا برنامه کامل شود.

تصور دوم اینست که اگر ما فرضاً سه جهت ساز داریم، مراتب این سه جهت ساز را وحی بصورت کامل فرموده باشد، یعنی صد مرحله جهتی، ده مرحله احکامی و چند مرتبه تکنولوژیکی هم مطرح کرده باشند، مثلاً در

اخلاق گفته باشند که از صبر به تسلیم و از آنجا به رضا و ... باید رفت و یا در احکام باید از محرمانه به مکروهات و از مکروهات به مباحات و از مباحات به واجبات و از واجبات به مستحبات رفت و رشد در احکام را همین معرفی کنند و در تکنولوژی هم گفته باشند که از صنایع دستی به مکانیکی و از مکانیکی به الکتریکی و از آنجا به الکتروتکنیک و ... باید رفت، اما در عین حال که مراتب هر سه جهت ساز را گفته باشند، یک چیز را فرموده باشند و آن اینکه وقتی در این اخلاق خاص هستیم، آیا آن حکم و تکنولوژی متناسب با آن چه حکم و تکنولوژی میباشد، یعنی اگرچه مراتب را گفته اند ولی تناسبات ترکیبی آنها مجهول است و کار ما این میشود که تناسبات ترکیبی آنها را پیدا کنیم.

فرض سوم اینست که بگوئیم همه آنچه که وحی فرموده را در یک امر خلاصه میکنیم مثلاً هر چه را که وحی فرموده است را در جهت ساز ۳ قرار میدهیم و نسبت به جهت ساز شماره ۲ و ۱ چیزی از وحی در اختیار نداریم و ایندو را به تبع جهت ساز ۳ تعیین میکنیم، یعنی جهت ساز ۳ را "برای" یا منتجه کار می‌گیریم و دو تای دیگر را طوری تعیین می‌کنیم که این منتجه حاصل باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اینصورت تعریف جهت ساز ۱ و ۲ چیست؟

برادر معلمی: جهت ساز شماره ۱ "برای" موضوع و جهت ساز ۲ "برای" جهت ساز ۱ است و جهت ساز ۳ "برای" جهت ساز ۲ است، یعنی جهت ساز ۳ نهایی ترین شاخصه موضوع میشود و در پله قبل از آن دو تای دیگر قرار دارند. مثلاً در مورد جامعه اخلاق نهایی ترین شاخصه است و وقتی این اخلاق بخواید جاری شود یک قوانینی لازم دارد که قانونهای پیدا شدن آن اخلاق است، همینطور برای پیاده شدن این احکام نیاز به تکنولوژی خاصی داریم، یعنی ربط یا نسبت "برای" بین این سه وجود دارد.

بنابراین در صورت مجهول بودن قسمتی از برنامه و معلوم بودن قسمت دیگر آن از وحی سه فرض فوق قابل طرح است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرض دیگری که ممکن است مطرح شود اینست که بگوئیم قواعدی که در اخلاق و در صد میدان گفته شده، اخلاق فردی است و لزوماً در مدل هم صحبت نشده است.

برادر معلمی: ما بحث خاصی در اینجا نداریم که جهت ساز ۳ اخلاق باشد یا چیز دیگر. و بعنوان مثال اخلاق را مطرح کرده ایم و همین مثال نیز اشکالات زیادی را برای ما ایجاد میکند چرا که دوستان ملاحظه میکنند که در مورد احکام و یا روش هم علاوه بر اخلاق، در وحی تناسباتی توضیح داده شده است و لذا ایراد میگیرند که اگر فرض براین باشد که اخلاق را وحی فرموده، و احکام و تکنولوژی را نگفته باشد، پس این تناسباتی که توضیح داده شده چه میشود، اما باید توجه نمود که اینها بعنوان مثال است ولی بصورت کلی بحث در اینست که آیا آنچه از وحی بدست ما میرسد، کامل است و همه برنامه است یا در موضعی ناقص است؟ اگر حالت دوم است، وقتی در عمل و بالا جبار باید چیزی بآن اضافه کنیم تا بتوانیم عمل بنمائیم، همه بحث در اینست که آیا این اموری که ما باید به تبع آنچه وحی فرموده تعیین کنیم چه هستند؟ و چگونه تعیین میشوند؟

حال اگر معلوم شود که احتمال سوم از احتمالات فوق صحیح است، هر آنچه را که وحی فرموده چه در باب احکام و چه در باب تکنولوژی و چه در باب اخلاق تحت عنوان دیگری قرار میگیرد و معلوم میشود که ما از اول اشتباه میکرده ایم که فکر میکردیم اخلاق جهت ساز ۳ است بلکه باید مجموعه ای از اخلاق، احکام و تکنولوژی را جهت ساز ۳ قرار دهیم. و جهت ساز ۲ و ۱ را امور دیگری تعریف کنیم.

حال به بررسی صحت و سقم سه فرض فوق میپردازیم، فرض اول نمیتواند درست اشد چرا که اگر مجهولاتی وجود داشته باشد با این فرض، امکان دست یابی بآنها برایما میسر نیست زیرا آنچه ک در ترکیب وجود دارند سه امری هستند که با یکدیگر ترکیب شده و منتجه ای دارند که این منتجه در اختیار ما نیست و لذا نمیتوان گفت اگر دو تا از آنها معلوم باشد سومی از آنها چیست چرا که سومی هر چیز دیگری میتواند باشد، با عدم توجه به منتجه خاص، عناصر مختلفی در کنار ایندو میتواند قرار بگیرند و در هر حالت هم منتجه خاصی را میدهند، مثلاً اگر دو عنصر هیدروژن و اکسیژن را داشته باشیم و بخواهیم بدانیم عامل سومی که با اینها ترکیب میشود چیست، لوزما باید بدانیم که برای درست شدن چه چیزی، دنبال عامل سوم هستیم والا عناصر مختلفی میتواند با آنها ترکیب شده و منتجه هی متفاوتی هم بدهد. بنابراین تصویری از جدول که

بعضی از عناصر ترکیب آن معلوم و بعضی مجهول و امر شامل بر آنها هم مجهول باشد، امکان دست یابی به امور مجهول از روی امور معلوم را بما نمی‌دهد و در نتیجه این احتمال نمیتواند درست باشد. پس نهایی ترین امری که در برنامه وجود دارد باید از وحی بدست آید و در آن نباید عقل دخالت کند و یا چیزی را کم و زیاد نماید و این همان حداقلی است که لازمهٔ اسلامی بودن برنامه است و این حداقل هم همان جدول جهت است که اگر اینرا هم وحی مطرح نکند و عقلی باشد، دیگر اسلامی یا الهی بود و برنامه مشکل است.

احتمال دوم که سه روند مختلف را وحی فرموده باشد ولی تناسبات آنها مجهول باشد هم نمیتواند امر درستی باشد چرا که سه چیز تواما نمیتواند اصل قرار داده شود و ربط بین آنها هم مجهول باشد لذا الزاما باید یک امر را اصل گرفت، حال این اصل یا یک امر شامل بر این سه عامل که وحی مراتب آنها را فرموده است که در اینصورت تناسبات آنها هم معلوم است و یا اینکه یکی از خود این سه امر را میتوان اصل گرفت و دو تای دیگر را به تبع آن بدست آورد. در اینصورت هم وقتی ما میخواهیم یکی را اصل قرار داده و دو تای دیگر را متناسب با آن و به تبع آن تعیین کنیم، ممکن است مراتبی که وحی برای دو تای دیگر مطرح کرده رعایت نشود ولی این عدم رعایت هم اشکال چندانی ندارد، در اینجا اشکال دیگر ممکن است مطرح شود و آن اینکه مثلاً اگر جهت ساز ۳ اخلاق جهت ساز ۲ احکام و جهت ساز ۱ تکنولوژی ساز ۱ تکنولوژی باشد و مراتب هر سه را هم وحی فرموده باشد و ما با اصل قرار دادن مراتب اخلاق خاصی به اخلاق خاص دیگر این باشد که از یک حکم مباح به حکم مکروهی برویم باید این عمل را انجام داد یا نه؟ اگر باید انجام داد آیا این خلاف دستور وحی (که مثلاً مراتب سیر در احکام را از مباح به واجب مطرح کرده است) نمی‌باشد؟ در جواب این اشکال هم چنین گفته شد که این مطلب اگر چه به یک معنا خلاف است ولی به یک معنای دیگر خلاف نیست یعنی اگر تصور ما از احکام این باشد که بصورت کلی و منهای توجه به شرایط زمانی و مکانی توسط وحی مطرح شده اند و موضوعاتی هم حلال و حرام شده است و مثلاً بطور مطلق و منتزع از شرایط گفته شده گوشت خوک حرام است، در یک چنین صورتی دیگر در هیچ شرایطی امکان تخلف از حکم فوق جایز نیست و عدم آنجا آن خلاف است، اما اگر تصور ما چنین باشد که در شرایط خاصی که ما هیچ مواد خوراکی

در اختیار نداریم و برای حفظ جانمان مجبوریم این حکم را نادیده بگیریم و در این شرایط اضطرار خوردن آن نه تنها حرام که واجب هم میشود، یعنی غیر از شرایط مکانی که باعث تغییر موضوع و لذا صدق حکمی دیگر نسبت بآن میشود، شرایط زمانی هم در خصلت موضوع موثر است و به تبع این تغییر، حکم آن تیز عوض میشود. یعنی اینکه ما میخواهیم کجا برویم، در اینکه این چه اشد اثر دارد، مثلاً اگر هدف ما ذوب کردن اشیاء باشد، رادیو جر تکه فلز یا مواد چیزی نیست و تعریف خاصی پیدا میکند و یا اگر ما خورده بیشتر بخواهیم، استکان سالم با استکان شکسته فرقی با هم ندارند ولی اگر منظور ظرفیت باشد استکان شکسته تعریف دیگری پیدا میکند، بنابراین اینکه مراحل حرکت و زمان چه باشد در خصلت موضوع فعلی اثر می‌گذارد و تعریف آن و کارائی آن عوض میشود و در نتیجه حکم آن هم عوض میشود. پس اگر امری را از وحی بدست آورده باشیم که وحی دستور بآن هم داده باشد و این هم نهایی ترین امر باشد و اموراتی دیگر را که وحی در مرتبه پائین تر قرار داده را بخواهیم به تبع آن اصل بدست آوریم، اگر چه در حین برقراری این تناسبات به نظر می‌آید که خلاف آنچه وحی فرموده عمل میشود ولی در واقع چنین نیست بلکه موضوع ما عوض شده است و حکم قبلی بر آن بار نمیشود و حکمش عوض شده است، بنابراین وقتی می‌گوئیم جهت ساز ۲ به تبع جهت ساز ۱ تعیین میشود و معلوم باشد که بدستور وحی در جهت ساز ۳ از اینجا باید به آنجا رفت حکمی خاص هم متناسب با آن باید مطرح باشد و چنانچه با توجه به تبعیت معلوم شود که لازمه رفتن از این حالت به حالت دوم، این قانون خاص است، همین امر دال بر آن است کته این قانون هم الهی است چرا که به تبع آن تعیین شده است، پس به این معنا غلط و خلاف نیست.

اما اگر تصور ما این باشد که ما یک حکمی را منهای شرایط زمانی و مکانی اخذ کرده باشیم و این عدم رعایت را در این چهار چوب ملاحظه کنیم، قطعاً خلاف به نظر میرسد ولی اصل تصور فوق درست نیست و به تبع آن نتیجه اش هم درست نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا میتوان گفت جهت ساز ۳ امر جهتی نسبت به خود جهت و جهت ساز ۲ جهت نسبت به زمان و جهت ساز ۱ جهت نسبت به مکان است و آیا این امر مطلبی را حل میکند؟

برادر معلمی: جهت ساز ۱، ۲ و ۳ هر سه مربوط به جدول مکان هستند، هر چند که مراتب رشد جهت ساز ۳ در جهت مطرح میشود ولی خودش مطلی است که در وضعیت عنوان می‌گردد و اینطور نیست که یکی در ترکیب، یکی در زمان و یکی در جهت باشد، منتهی ارزش سومی بیشتر از دومی و دومی بیشتر از اولی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا تناسب بین اینها بصورت کمی باید برقرار شود؟

برادر معلمی: کمی هست ولی یک راه حل اینست که تناسبات آنها را از راه کمیت محاسبه کنیم البته احتمالات دیگری هم مطرح است و سؤال اصلی ما اینست که اگر آنچه را وحی بدست می‌آید را باید در جهت ساز ۳ منحصر کنیم، چگونه میتوان جهت ساز ۱ و ۲ را معین کرد و در عین حال بتوا ادعا کرد که متناسب با جهت ساز ۳ هم هستند؟ در این رابطه یک جواب این است که بگوئیم تشخیص تناسب راهی ندارد مگر اینکه از طریق ملاحظه کمیت صورت بگیرد، یعنی ما باید کیفیتها را تبدیل به کم کنیم و بین کمیتها یک ربط خاصی را ملاحظه کرده و بعد بر اساس این ربط خاص، کم مطلب مجهول سپس کیف آن را پیدا کنیم، مثلاً اگر در جدو ترکیبی ما بین جهت سازها نسبت ۱ و ۲ و ۳ برقرار باشد، در جدول ارزش که مراتب ارزشی اینها پشت سر هم معین شده است، وقتی جهت ساز ۳ از حالت اول به حالت دوم می‌رود باید دید که ارزش آن به چه میزان اضافه شده است و آن ارزش خاص را در دو تای دیگر هم ضرب کنیم، فرضاً اگر از صبر به رضا می‌رویم ارزش آن دو برابر شده باشد، می‌گوئیم در احکام و تکنولوژی هم باید ارزش دو برابر شود و لذا اعداد قبلی آنها را درد و ضرب میکنیم و هر عددی که بدست آمد دال بر اینست که قانون یا حکم ما باید طوری باشد که دارای یک چنین نسبت تاثیری باشد. همینطور است تکنولوژی مطلوب ما و بر همین اساس کیف خاصی از حکم یا تکنولوژی را بدست می‌آوریم، در یک چنین حالتی حکم و تکنولوژی متناسب با رضا بدست می‌آید. مثلاً برای اینکته بفهمیم برای سقف ساختمان از چوب، آهن، یا چه تیر آهنی استفاده کنیم، با ملاحظه سطح اتاق و فاصله دیوارها، جنس دیوارها و غیره میتوان فهمید که متناسب با آنها فرضاً تیر آهن شماره ۱۸ میباشد. یا در مورد طراحی چرخ ماشی باید دید که فرضاً اگر ماشین تراکتور است، در کجا میخواهد عبور کند و متناسب با این که میخواهد زمینها را شخم بزند، طایرهای بزرگی برای آن طراحی

میشود تا توانایی و کارایی فوق را داشته باشد، بهرحال بر اساس احتمال فوق فرض بر اینست که بر اساس کمی کردن اثر منتجه و ملاحظه نسبت کمی آن و سایر اموری که باید آن را تکمیل کنند، پی به این ببریم که چه کیفیاتی لازمه تحقق این منتجه میباشند، پس راه این احتمال اینست که ما بین ایندو کیف مجهول و کیف سوم یک ربطی خاص را داشته باشیم، یعنی نحوه تاثیر و تاثر آنها را بدانیم و سپس این ربط را تبدیل به عدد نمائیم و ببینیم که چه چیزی است که دارای این عدد خاص بوده و توانایی برقراری این معادله را دارد. طبق این احتمال ضرورت دارد که در مورد جدول ترکیب ما یک تناسبات کمی از قبل داشته باشیم و بدون آن نمیتوان عمل کرد. همچنین کمیتهای مراتب رشد جهت را هم باید در اختیار داشته باشیم یعنی باید بدانیم که صبر، تسلیم، رضا و غیره هر کدام از چه نسبت تاثیر کمی برخوردار میباشند و در همین جاست که سؤال از این پیش میآید که اگر این نسبت تاثیرها از وحی بدست نیاید، چگونه میتوان آنها را عقلا بدست آورد؟ در جواب چنین گفته میشود که چون ما مقدار حقیقی اینها و آنچه مد نظر شارع است را نمیدانیم عدد حقیقی اینها که نسبت تاثیر آنها را با سایر کیفیات نشان میدهد را نداریم، ضرورتاً از بعد خاصی است که به سنجش نسبت تاثیر آنها میپردازیم.

کما اینکه در برخورد با هر کیفیت عینی دیگر نیز راهی جز این نداریم و نمیتوان نسبت تاثیر آنها را کما هو حقه بدست آورد حال وقتی ما از یک زاویه خاص نسبت تاثیر آنها را بسنجیم، طبعاً چون عدد حقیقی آنها نیست، یک مقداری خطا دارد ولی بواسطه اینکه چاره ای جز اینکار نداریم، اشکالی ایجاد نمی کند و در عینیت هم ما همین کار ارا انجام میدهیم، مثلاً در ملاحظه اینکه چه تیرآهنی برای ساختمان لازم است، آنرا صرفاً از لحاظ میزان تحمل در برابر فشارهای وارد می سنجم ولی کاری به این نداریم کته فرضاً تفاوت تبدال حرارت بین چوب و آهن زیاد است و یا خصال دیگرشان را کار نداریم و اصولاً سنجش همه تفاوتهای چوب و آهن هم غیر ممکن است و هم در عمل لازم به یک چنین کاری نیست و علاوه بر این هر بعدی را هم که ملاحظه کنیم برای سنجش باید کمی کنیم تا تناسب را بدست آوریم.

بنابر این اخذ این احتمال ، با یک چنین لوازمی برخورد دارد که باید آنها را حل نمود، یعنی باید اعداد مراتب جدول جهت و نیز فرمول ثابتی در جدول ترکیب را بدست آوریم تا احتمال فوق کارائی داشته باشد، نسبت به تعیین اعداد مراتب جدول جهت، به این نتیجه رسیدیم که باید آنها را بصورت تجربی و در عمل و از موضعی خاص بدست آوریم. فرضاً از لحاظ تولیدات افرادی که دارای صبر ، رضا و تسلیم بیشتر هستند اعداد آنها را بسنجیم و تجربه کنیم که مثلاً تولیدات آدم رضا بیشتر از آدم صبور و تولیدات آدم تسلیم بیشتر از آدم راضی است و اعداد حاصله و راولوز زاویه خاص (تولیدات) بدست آمده، به ترتیب به هر یک از صبر، تسلیم و رضا نسبت بدهیم ،بهمین ترتیب در مرتبه بعدی بعنوان لازمه این احتمال، ضرورت دارد که برای کیفیات دیگر یعنی احکام و تکنو لوژی نیز توانایی تعیین اعداد متناسب با آنها را داشته باشیم. در این رابطه هم باید آزمایش کنیم که فرضاً اعمال این حکم، یا قانون چه اثری کمی دارد و یا آن شیوه تکنو لوژیکی خاص را عمل کردن چه آثار کمی در بردارد و با تبدیل به کم کردن اینها امکان تشخیص تناسب بین آنها میسور شود.

احتمال دیگر اینست که بگوئیم تشخیص تناسبات کیفی را بدون استفاده از کم و بصورت تخمینی بدست میآوریم. یعنی لازم نیست که آنها را بصورت کیم با هم متناسب و هماهنگ کنیم بلکه تخمیناً تعیین نمائیم که این حکم یا تکنو لوزی با آن خلق خاص متناسب است،ولی باید توجه نمود که نفس خود تخمین هم بدون مقاسیه و سنجش کمی آثار اموری که میخواهند متناسب شوند، ممکن نیست.

برادر حسینیان: هدف ما تحقق مراتب جهت ساز ۳ میباشد و برای تحقق آن قطعاً یک قوانین و یک سری ابزار و تکنو لوژی یا فرمولهای عینی لازم داریم برای تحقق این امور، به عینیت مراجعه می‌کنیم و فرضاً اگر وصفی خاص را بخواهیم تحقق بخشیم، می‌بینیم که آیا در عینیت چه قوانینی میتواند متناسب با آن وصف باشد و بصورت تخمینی نسبت به این تناسب یک تئوری درست می‌کنیم یعنی بر اساس این اصل موضوعه یک فرضیه درست می‌کنیم که مثلاً برای تحقق این اصل اخلاقی ما باید این قوانین را اجرا کنیم و برای این قوانین هم این سری از روابط تکنو لوژیکی لازم است یعنی چون عینیت همان تجلی وصف اخلاقی ماست

صرف تبدیل آن به کم در عینیت کار ساز نیست که ما امور کیفی را با تکیه بر آن بتوانیم بدست آوریم و فرضاً بگوییم از این عدد خاص مشخص میشود که چه حکمی لازمه تحقق آن اخلاق است. چرا که تنها عددی میتواند کار ساز باشد که شامل جمیع اوصاف کیفیت باشد ولی در جایی که امکان اینکه چند کیفیت این عدد را بسازند وجود داشته باشد الگوی ما را بهم میزد و ما از چند حکم برای تحقق آن اخلاق میتوانیم استفاده کنیم (و بحث پیش میاید که آیا کدام را باید انتخاب کرد و لذا باید تخمین زد که کدام را باید انتخاب نمود و چه بهتر که از همان ابتداء بصورت تخمینی عمل کنیم).

بنابر این بر اساس اصل وضوعه ثابت در وضعیت که جهت ساز شماره ۳ است و در پی تحقق آن هستیم تخمینی عمل می کنیم، مثلاً وقتی میخواهیم صبر را تحقق عینی بخشیم برای محقق شدن آن با ملاحظه کیف آن، فرضیه ای درست می کنیم و تخمین و احتمال میزنیم، مثلاً میگوئیم با این تعریف خاص از صبر، تخمین میزنیم که حکم متناسب با آن روزه است و آثار عینی را بررسی کرده و میگوئیم بیشتر با صبر سازگار است، برای تحقق روزه هم یک تکنولوژی خاصی را تخمین میزنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا کمیات هم تخمینی بدست میآید؟

برادر حسینیان: کمیات را از روی الگوی تخصیص کمی در تعینیت بدست میآوریم و اصولاً در جدولها ما داریم الگوی کیفی را درست می کنیم و جای کمیت در این امور نیست بلکه کمیت در این مرتبه صرفاً اولویتهایی است که اجمالاً مشخص است. منلاً اینکه اخلاق اهمیت بیشتری از احکام دارد اجمالاً کمیت را میرساند ولی آنکه چقدر اولویت دارد و آوردن جدول به عینیت موضوعیت می یابد. پس ما یک الگوی کمی داریم و یک الگوی کیفی، الگوی کیفی، الگوی کیفی در تمرتبه شامل است و برای تحقق این الگوی کیفی یک الگوی کمی لازم داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعداد فرضی را در کجا قرار میدهید؟

برادر حسینیان: اعداد فرضی را در الگوی تخصیصی پیدا میکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا دون داشتن اعداد فرضی آزمایش می‌کنید؟ آیا بدون جدولی مثل ۲۱۶ میتوان تخمین زد؟(ج- بله) جدول کمی شاید تحت شمول جدول کیفی باشد، یعنی اول تناسب کیفی را بدست می‌آوریم و اینها شاملند و برا تحقق آنها یک جدول کمی بدست می‌آوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا سراغ عینیت رفتن و اندازه گیری و فهم تعدل و تنظیم بگونه ای که آن اوصاف محقق شوند بدو داشتن یک جدول مفروض ممکن است یا اینکه چنین! مری محال است؟ در غیر اینصورت چگونه میتوان عینیت را مطالعه کرد؟ مثلاً میتوان فهمید که آدمهای صابر چگونه کار می‌کنند و چه راندمانی هم کارشان دارد، ولی آیا این چه ارتباطی دارد با اینکه بتوانیم جامعه را به این سمت خاص سوق دهیم؟ مثلاً اگر شماره صبر در این جدول عدد ۱۰۸ باشد و شماره عجله ۳۶ باشد و ما بخواهیم با ایجاد محدودیتها و یا ایجاد شرایطی برای تغییر شماره ۳۶ و همینطور با ایجاد شرایطی برای عدد ۱۰۸، این ۳۶ را به سمت آن ۱۰۸ سوق دهیم با تخمینای فوق امکان پذیر است؟ آیا لازمه ایجاد این محدودیتها و یا عدم محدودیتها وجود یک تناسباتی و لوفرضی نیست؟

برادر پیروزمند: نسبت به اعدادی که در تعادل مطرح است با اعدادی که در شناخت عینیت لازم است باید تفاوت قائل شد و یک حرف هم اسینست که آیا اصولاً میتوان تناسبات کیفی را بدون کمیت بدست آورد یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک نحوه اولویتهایی در رساله موجود است و احکام مستحب واجب، مکروه، مباح و حرام را داریم حال آیا چرا این را برنامه نمیدانیم؟ ما بدنبال مدل خاصی هستیم و زمان و مکان مطرح است و بدون داشتن جدول کمی نمیتوان تصرفی نمود که معنای زمانی بدهد، یک وقت است که بصورت فرضی هم که شده، یک تناسباتی بین آنها مطرح میکنید و سعی هم میشود که طوری عمل شود که برای تحقق مراتب اخلاق سعه ایجاد شود گاهی است که همین را هم لازم نمیدانید.

برادر پیروزمند: در مقام تصرف حتماً نیاز به کمیت داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : دور قم کمیت داریمیک کمیت در فلسفه تعادل (تعادل در تبدیل تعادل در سیر در جهت و تعدل در ارزش) مطرح است و یک کمیت عینی نسبت به اوصاف اشیاء عینی که در خارج هستند داریم.

برادر پیروزمند: این احتمال با آنکه کمیت اسم تصرف است چگونه سازگار است؟ حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در مقام تصرف کمیت لازم است پیش از آن در مقام شناسایی هم ضرورت دارد.

برادر پیروزمند: آیا منظور اینست که در اسم شاء هم کمیت میخواهیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ربط بین اسم شاء و کمیت را نمیتوان قطع کرد و باید ربطی داشته باشند، و اگر اسم شاء را منظم کنید، اولیخ قدم تصرف شناسایی این شاءنسبت به عینیت میباشد یعنی این چیزی که میل دارید واقع شد با آن چیزی که در خارج هست باید یک رابطه ای داشته باشند و باید یک عدد مطلوبی داشته باشید تا بتوانید بگوئید خارج چگونه است ولو آنکه عدد فرضی صرف باشد.

برادر پیروزمند: برای شناسایی عینیت احتیاج به شناسایی وضعیت تعدل و برای این امر هم نیاز به شاخصه ای کمی داریم ولی آیا این کمیتی که ادعای ضرورت آنرا داریم کارائی آن در چه جایی است؟ در هر حال به نظر میآید که اینکه ما بتوانیم تناسبات کیفی را بدون کمیت بدست آوریم، دارای چند اشکال است اولاً اینکه بفرض داشتن مراتب جهت ساز ۳، کیفیات متناسب با آن را چگونه میتوان پیدا کرد ثانیاً آیا ما احتیاج به کیمت ارزشی هم داریم یا نه؟ یعنی آیا در جایی محتاج به ملاحظه کمیت ارزشی میشویم یا خیر؟ علاوه بر این بفرض که در جدول جهت و مراحل کمیت لازم نداشته باشیم آیا در جدول وضعیت هم میتواند کمیتی مطرح نباشد؟ بعبارت دیگر آیا تناسبات کیفی را نمیتوان بدون کمیت پیدا کرد یا نه؟ بهر حال ضرورت کمی شدن تناسبات کیفی در جدول وضعیت، ضرورت کمی شدن تناسبات کیفی در جدول وضعیت، ضرورت کمی شدن اوصاف ارزشی را هم بدنبال خود میآورد و اگر لازمه ملاحظه عینیت و تعادل وجود کمیت در وضعیت است همنجا اثبات شده که در اوصاف ارزشی هم کمیت لازم است ولیکن در عین حال، این سؤال که آیا تناسبات کیفی را بدون تناسبات کمی هم میتوان بدست آورد هنوز قابل دفاع است، یعنی میتوان تشخیص داد

که کیفیتی متناسب با کیفیت دیگر باشد و در عین حال کمیت هم در بین نباشد کما اینکه در عینیت هم این امر رخ میدهد ، فرضاً در سیاست گذاری پولی خاص مطرح میشود و لازمه اجرای آن را قوانین خاصی میدانند، یعنی اول مطلوبیت تکلیفی خاصی را معین میکنند و کارایی سیستم پولی را به کیفی تعریف میکنند و لازمه تحقق آن را تنظیم عقود خاصی از احکام میدانند و این برقراری تناسب کیفی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: متعرف اینست که در رتبه اول یک مطلوبیتهای کیفی مد نظرشان است ولی همین را در رتبه سوم به یک مطلوبیتهای کمی تبدیل میکنند و دست آخر برای اینکه آن را در چهار چوبه احکام مطرح کنند، عقود را مطرح می نمایند و ملاحظه احکام را در رتبه آخر قرار میدهند، مثلاً اول عدالت اجتناعی را مطلوب میگیرند و برای تحقق آن مطلوبیتهای کمی را ارائه میدهند که فرضاً لازمه عدالت اجتماعی اینست که هر کسی یک خانه، یک ماشین و..... داشته باشد و سپس برای رسیدن به این کمیات، ابزار خاصی را لازم میدانند فرضاً این مقدار پول نیروی انسانی و غیره را لازم میدانند و دست آخر میگویند آیا این امور باید در چه روابط اجتماعی باشد و احکامش را معین میکنند، پس درست کردن تناسبات کیفی بدون استفاده از کم امکان دارد ولی این تناسبات به نحوه ای نیست که بتوان آنها را در عینیت آزمایش کرد و گرفت و چرا که آزمایش بدون در اختیار داشتن یک تناسبات کمی مفروض محال است ولی بدون این امر، اگر میتوان آمار گیری هم کرد ولی قضاوت نسبت به آمار بدون داشتن شاخصه ای کمی امکان ندارد برادر سلیمی: آیا خود کمیات را نمیتوان از عینیت بدست آورد؟ یعنی ملاحظه می کنید آیا تا بحال سیر رشد امور چگونه بوده است و بعد باید چگونه باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در این حالت هم مدل گذشته را مطلوب میدانید این غیر از تصرف کردن و به سمت جهت رفتن است. یعنی اینکه سیر گذشته چنین بوده لزوماً به این معنی نیست که تناسبات جهتی حاکم بر آن باشد و بر عکس ممکن است بر محور نیا پیرستی بیشتر بوده باشد.

برادر سلیمی: آیا تناسبات کیفی مثل تقدم صبر و تسلیم و رضا نسبت بهم و نیز اینکه چه اخلاقی با چه حکمی و چه تکنولوژی متناسب باشدرا میتوان بدون کم بدست آورد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حد اقل اینست که بدست آوردن تناسبات تکنو لوژی ممکن نیست الا اینکه پیش از آن مدل مفروض کمی در اختیار داشته باشیم، یعنی تخمین اینکه چه حکمی با چه ابزاری سازگار است متاخر از یک مدل مفروض کمی است.

برادر سلیمی: فرضاً تخمیناً میتوان معلوم کرد که ابزار متناسب با عدم تمرکز، ابزاره ی تجزیه ای است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی در پیاده کردن آن در عینیت و اینکه میخواهیم تغییر آنرا مطرح کنیم کارائی ندارد.

برادر حسینیان: ان بحث دیگری است ولی فعلاً آیا تناسبات جدول را بدون استفاده کم میتوان بدست آورد یا خیر؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در یک رتبه از آن بخواهید سلب اختیار و عدم سلباختیار را بسنجد ممکن است تولی در رتبه ای که میخواهید دستور اسعمل تغییر وضعیت موجود را بدهید ممکن نیست پس در حد اجمال فرض آن هست ول یدر صورت تبیینی نه، پس اگر مد نظر سیاستگذاریهای کلی و اجمالی باشد، حتماً چنین چیزی ممکن است و اصولاً سیاستگذاری معنایش اینست که باید کیفی باشد، مثلاً چنین چیزی ممکن است و اصولاً سیاستگزاری معنایش اینست که باید کیفی باشد، مثلاً همان کاری که مقام معظم رهبری انجام میدهند کارهای کیفی است و کارشان اینگونه نیست که کار کارشناسی دقیق باشد که مرتباً بخواهند هدایت کمی بکنند در صورتی که کمیسیون برنامه و بودجه مجلس کار خاصش کمیت گذاری است.

برادر حسینیان: آیا برنامه ای که میدهیم و برنامه ریزی بریا اوصافی که تعیین جهت کلی جامعه را عهده دار است میباشد هم همینطور است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا در این رتبه هم بدون اطلاع محض نسبت به کمیت میتوان با عینیت رابطه برقرار کرد؟ اگر در شرایط فعلی از نظر شرعی کشاورزی مقدم بر صنعت باشد ولی ما در گیر با جنگ با کفار هم هستیم طبعاً کشاورزی باید بشود ولی در صورتی که با جنگ سازگار باشد یعنی باید طوری کرد

که از همین کشاورزی وبا کم خوردن غذای مردم را تامین کرد و سپس بقیه امکانات را در مسیر جنگ با تکفار قرار داد چرا که باید صرف ساختن ابزار مبارزه با کفر شود و نه امکانات آن را داریم، در هر حال این نحوه تخصیصها را زمانی میتوانیم بدهیم که یک الگوی کمی خاص در اختیار داشته باشیم و بدون آن نمیتوانیم بفهمیم که الان و در وضعیت فعلی حفظ اسلام به این است که کشاورزی را مقدم بداریم و یا صنعت را.

برادر حسینیان: ولی اگر زمان جنگ باشد معلوم میشود که باید به صنعت بها داد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یک الگوی کیفی کلی را در شرایط جنگی میتوان تشخیص داد تولی اینکه از روی آن بتوان فهمید که در شرایط جنگی اولویتها چگونه باید باشد بدون الگویی کمی ممکن نیست. برادر حسینیان: یک مسائله دست تیابی به الگوی کیفی است و یک مسائله اجرای آن حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی ما الگوی برنامه را میخواهیم که تناسبات کیفی در هر شرایط بما بدهد چرا که تناسبات کیفی در شرایط الف غیر از تناسبات کیفی در شرایط ب است.

برادر حسینیان: ولی ما یک آموز ثابتی داریم که فرضاً از وحی میگیریم و هیچ تاثیری شرایط نمیپذیرد و بر عکس شرایط بر اساس آن تغییر میکند مطلب ابتدایی ما دست یابی به همین امور ثابت میباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مطلوب نهایی است و نه مطلوب فعلی و مطلوب فعلی الگوی کیفی وضعیت فعلی است.

برادر حسینیان: بهر حال ما باید ابتداء این را بدست آوریم و سپس بر محور آن سایر امور را بدست آوریم.

حجت اساسلام والمسلمین حسینی: بر اساس آن، عدم تعادل کیفی جامعه را بصورت فعلی میتوان فهمید.

برادر حسینیان: پس اگر ما اخلاق و احکام و تکنولوژی یعنی اولویتها و روابطشان را داشته باشیم اولین قدم

همین است که آیا این را بدون کم میتوان بدست آورد یا نه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرض میکنیم یک چنین چیزی را داریم و آنرا الگوی فرضیمان قرار میدهیم و در آن هم که وجود دارد و هم کیف ولی درست شدن یک چنین امری ربطی به فعلیت ندارد لذا وقتی میخواهد کم و کیف فعلیت را تغییر دهید ناچارید الگوی کمی داشته باشید.

برادر سلیمی: اگر بر اساس جدول، بعضی از امور آن با فعلیت صدق کند و بعضی صدق نکند آیا میتوان فهمید که کجا باید رفت؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی بعضی ها صدق میکند، همین بعضیها در یک مجموعه هستند. برادر سلیمی: مثلاً اگر گفته باشند حفظ جان مقدم بر نماز خواندن است آیا میتوان در شرایط مختلف فهمید که اینتقدم هنوز پابرجاست یا خیر؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ما یک الگوی فرضی و مطلوب داریم و شرایط فعلی هم سازگار با اجرای آن نیست و همه بحث در اینست که این الگوی مطلوب تا چه حدی بدر ما و وضعیت فعلیمان میخورد و لذا ست که ضرورتاً ناز به یک الگوی تکلیفی دیگری متناسب با وضع فعلی میخواهیم (و آن بدون کمیت بدست نمیآید) و این الگوی کیفی باید در جهتی باشد که منتهی به الگوی کیفی مطلوب میشود. مثلاً الگوی کیفی مطلوب میگوید ولایت بهتر از دامداری بهتر کشاورزی و کشاورزی بهتر از تجارت و تجارت بهتر از صنعت است ولی آیا در وضعیت فعلی هم بعد از ولایت دامداری اول هست یا اینکه وضعیت فعلی اولویت بدهیم مفهومی است که از آن به الگوی کیفی فعلی با الگوی کیفی مطلوب یکی شود و بعد از ولایت مثلاً دامداری را در صدر اولویتها قرار دهیم.

برادر سلیمی: اگر شرایط فعلی بین ولایت تو دامداری مزاحم باشد چه باید کرد؟
حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در بین آنها و ولایت محور قرار میگیرد و بر اساس رشد ولایت دامداری، کشاورزی، تجارت و صنعت بترتیب مراتب بعدی هستند ولی در وضعیت فعلی ترتیب اولویت آنها بهم خورده است ولی در عین حال بدون مجبور نیستند، پس برای بدست آوردن الگوی کیفی مطلوب خود الگو اصل نیست بلکه محوری که الگو بر آن اساس تنظیم شده اصل میباشد و این محور شامل بر وضعیت فعلی هم

هست یعنی یک محور استراتژیک داریم که هیچ زمانی نیست که آن بشکند و آنهم وملایت است و متناسب با این ولایت در یک زمان، در مرتبه بعد از آن، دامداری در اولیت است که چنین زمانی متناسب با فطرت است ولی در یک زمانهایی هم اگر چه این محور وجود دارد ولی دانداری دوم نیست بلکه چیز دیگری اولیتدارد و در هر وضعیت بر محور آن باید اولیتها را مشخص نمود.

برادر حسینیان: آیا اگر ترتیب دامداری، تجارت، صنعت با محور ولایت سازگار است چگونه میتوان با اولویت دیگر هم ولایترا محور دانست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر ولایت را منتهی این امور بدانید نمیشود که با تغییر اولیتها، ولایت محور باشد اما اگر ولایت را نسبت به این امور حاکم واصل بدانید، اکشالی ایجاد نمیشود یعنی چه بخواهید و چه نخواهید ولایتی مطرح است و امور بر محور آن اولیت جریان می یابد منتهی این ولایت ممکن است، در اختیار مستکبرین باشد و یا در اختیار مومنین و موحدین و ولایت موحدین ممکن نیست مگر اینکه جامعه دارای استقلال بوده وزیر پرچم کفار نباشدو این نیز ممکن نیست مگر با رفع اولین وابستگیهاو قطع عینی ایادی استکبار از سر مسلمین و این قطع عینی ایادی استکباره از طرق اقتصادی آن درزمان فعلی بدان معنی است که باید صنعت را مقدم بر کشاورزی قرار دهید ولی نه این صنعت بلکه صنعتی که نه تنها متناسب با وابستگی نباشد که قدرت شکستن آنرا هم داشته باشد.

برادر حسینیان: بفرض که محور ثابت ماولایت باشد، آیا رشد مراتب ولایت چگونه است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: توسعه ولایت در هر شرایطی بگونه خاصی تفسیر میشود و متناسب با شرایط تعریف میشود.

برادر حسینیان: ولی تا یک ثابتی نداشته باشیم نمیتوانیم بگوئیم ولایت رشد کرده یا نه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا همان جدول ۳،۲،۱ و جریان اوصاف سیاسی فرهنگی و اقتصادی است که باید مطرح شود و آن چیز حاکم غیر از احکام جزئی خاصی است و اوصاف کلی منتهیها باید عوض

شود و نه اینکه روابط درونی اصل قرار بگیرد، اگر اوصاف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بصورت کلی مطرح باشند رشد و توسعه اینها مد نظر است و توسعه اینها غیر از توجه به احکام داخلی آنهاست.

برادر حسینیان : در خود اینها هم باید مراتبی را در دست داشت و برای این امر باید برنامه بدهیم.

حجت السلام والمسلمین حسینی: اگر برنامه کیفی تعیین مصادیق جزئی اینها باشد متناسب با زمان باید تغییر کند، مرتبه بعدی هم متناسب باز شد ولایت تعیین میشود.

برادر حسینیان: ولی رشد خود مراتب ولایت است. مثلاً مرتبه اول ولایت اینست که همه موحد باشند یعنی ولایت باید رشد کند و کثرت پیدا کند تا همه موحد شوند، بعد از این مرتبه اینست که از زوایای دیگر هم رشد را برای آنها مطرح کنیم، فرضاً در اقتصاد، سیاست و فرهنگ هم خصوصیات را برای مومنین قائل شویم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا این الگوی کیفی مطلوب است؟

برادر سلیمی: در مرتبه اول این را بعنوان امر ثابت حاکم حاکم بر برنامه باید بدست آوریم یعنی مراتب ولایت محور ثابت ما میباشد و اینکه در هر مرتبه ای از چه خصوصیات باید به چه خصوصیات برسد را هم در دست داریم، مثلاً داریم که اگر اخلاق یا اقتصاد چنین باشد، ولایت رشد کرده است، بهر حال ما در ابتداء باید یک چنین مجموعه ای را داشته باشیم که هیچ تاثیری از شرایط نپذیرد محال برای تحقق این جدول ثابت سراغ شرایط و عینیت و الگوی کمیت می‌آئیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا پیاده کردن این جدول ، بدون اینکه کمیات مطلوبی هم در اختیار داشته باشید، ممکن است؟ عبارت دیگر آیا در کنار این جدول کیفی و لازمه عمل بانی یک الگوی کمی متناسب با آن نیست؟ مثلاً وقتی میگوئیم، باید این روند و این کیفیات را پشت، تحقق دهیم آیا در حقیقت همان ۳،۲،۱ و یا یک الگوی کمی را در سیر تبدیل و بصورت و وضعیت ذکر نکره ایم؟ یعنی همینکه میگوئیم اگر چنین شد مطلوب و اگر چنان شد نا مطلوب است، این دقیقاً همان چیزی است که بر ذهن ما در ترتیب این اوصاف حاکم است، یعنی یک طبقه بندی اوصاف مطلوب داریم، احکام و تکنو لوژی مطلوبی هم داریم و در تنظیم همین نیز ۳،۲،۱ و الگوی کمی را حاکم کرده ایم الا امکان تنظیم آنها وجود ندارد، کانه هر رابطه و

وصفی را (چه انسانی و چه غیر انسانی) در هر مقطع جایگاهی بآن میدهید که آن جایگاه متناسب با یک الگوی کمی (۳،۲،۱) که در نظر دارید میباشد.

برادر حسینیان: ولی تخصیصها در اینجا اجمالی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اجمالی هست ولیکن بدون مد نظر داشتن یک دستگاه کمی حاصل نشده است و اینکه میگوئید اولیت دارد و حفظ اولیت را هم لازم میدانید در همینجا یک کمیت اجمالی یعنی بیشتر و کمتر فلسفی مطرح است ولکن در حقیقت فلسفه ای که بر جدول کمی حاکم است، بر این جدول هم حاکم است ، مثلاً در جدول کمی ۳،۲،۱ و فلسفه ۲۱۶، غیر از خود ۲۱۶ است آن فلسفه یک فلسفه عقلی است که همان معنای کمتر و بیشتر فلسفی را میدهد و حکومت بر تنظیم مراحل و جهت دارد و بصورت اوصاف و اولویتهای وصفی جلوه میکند، اگر این فلسفه کمتر و بیشتر فلسفی را نداشته باشیم، نه مطلوب کیفی خواهیم داشت و نه مطلوب کمی، یعنی اولین چیزی که برای حرکت لازم است یک چنین فلسفه عقلی راجع به کمیت است و اسن حاکم بر تنظیم اوصاف است که مثلاً فلسفه ۲۱۶ میباشد و این فلسفه کمی مراتب کیفی را ولو بصورت مراتب اوصاف معین میکند حال همین فلسفه است که حکم میکند که شما باید ۲۱۶ را در موضوع عمل هم داشته باشید یعنی حکم به این میکند که اگر بخواهید این مراتب را پیاده کنید، کم عینی تنها کافی نیست و این فلسفه هم حکومت بر طبقه بندی فلسفی دارد و هم بر کم عینی حکومت دارد.

برادر حسینیان: پس مادر رتبه اول فلسفه ۲۱۶ را داریم ولی ۲۱۶ متعین شده را نداریم که حاکم بر طبقه بندی و تقسیم ماست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: طبقه بندی ما بر اساس این فلسفه است و ملاحظه عینیت هم بر اساس چیزی است که از فلسفه بدست میآید و فلسفه ۲۱۶ مفهوم عدد را داده است یعنی شما یک اعداد طبیعی دارید که با یک نحوه تناسب خاصی (که بر اساس فلسفه عقلی ماست) اعداد دیگری را میدهند و ۲۱۶

حاصل همین امر است، یعنی وقتی اعداد طبیعی در تناسبات عقلی دیگری بکار گرفته شده و همان فلسفه هم بر آن حاکم است.

برادر حسینیان: ولی فرض بر این بود که تناسبات الگوی شامل ما بر اساس عدد بدست نمیآید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی فلسفه عدد حاکم بر آن است، فلسفه عدد عبارت است از تناسبات عقلی و این غیر از خود عدد است، یعنی اگر بصورت اجمالی یک سیری را بوسیله فلسفه حاکم بر تناسبات کم از بین کیفیات شناسایی کردیم، پس از این قسمت برای بار دوم با فلسفه حاکم بر تناسبات طبیعی را تفسیر با تبیین نموده، جدول کمی مطلوب را رسم می‌کنیم سپس عینیت را اندازه گیری نموده، با جدول مطلوب می‌سنجیم، بعد از آن اعداد سیرمان را هم باید بگوئیم و تا آخر سیر اعداد حاکم را بدست آوریم.

برادر حسینیان: چرا کمیت میتواند مبین کیفیتی باشد که در اینجا جایش خالی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مثلاً شما بر اساس یک فلسفه عقلی تفسیری از صبر می‌دهید و در عین حال همین تفسیر را هم بر عینیت حاکم می‌کنید ولی بهر حال عینیت متناسب با فلسفه عقلی شما تغییر میکند و همان اوصاف هم در آن ایجاد میشود، یعنی صبر با اوصافی که کا میتوانیم پیدا کنیم جمع میشود، یعنی صورت عینیت را تکه تغییر می‌دهیم در نهایت سعیمان بر اینست که به شکل قلم خودمان کنیم کما اینکه استنباطی که از متن روایت میشود هم استنباطی است که شما می‌کنید.

برادر حسینیان: ولی نسبت اینها را چگونه بدست می‌آوریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرضاً، نسبت بین صبر و تسلیم ۲ و ۱ است و عین فلسفه ای که بین ۳، ۲، ۱ است را در ارتباط با احکام هم میتوان ملاحظه نمود، مثلاً باید اینطور گفت که نماز یا شهادت را د شرع به آن تأیید شده، باید (مثل رضا در اخلاق) ضریب ۳ داد، برادر حسینیان: ولی این تناسبات را هم بصورت عاقلی است که مطرح می‌کنیم آیا بچه دلیل نماز یا شهادت که ضریب آن ۳ است متناسب با رضا (با

ضرب ۳) می‌باشد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بنا شد که تناسبات مفروض باشد و ما فرض می‌کنیم که چنین باشد یعنی اعداد را هم به سه شکل میتوان بدست آورد: یکی اینکه تناسبات را ازوحی بگیریم و استنباط کنیم دوم اینکه عقلاً آنها را پیدا کنیم وسوم اینکه بصورت فرضی آنها را تعیین نمائیم و حد اقل مطلب برای حرکت ما اینست که بصورت فرضی تناسبات را بیان کنیم.

برادر حسینیان: در اینصورت تکنیک متناسب با شهادت را چگونه باید بدست آوریم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تکنیک ولایت در این رتبه یک ماشین مدیریت خاصی است. مثلاً در رابطه با بسیجی ها نقل میکنند که یک فرمانده هی بود که علی رغم اینکه یک پایش را از دست داده بد و مجبور بود با عصا راه برود، در عین حال هنگام خمپاره باران و بمباران دشمن بیمدان میآمد و دیگران را تشویق به مقاومت میکرد و وقتی او را از اینکار منع میکردند میگفت تترکشها ماموریت دارند و به کسی که ماموریت تاصابت ناشسته باشند نمی‌خوندند و چنانچه که ماموریت اصابت بمن هم باشد که شهادت نصیبم شود، شما مانع از این خیر نشودید ، لذا همینکه او میآمد و شروع به حرکت میکرد، بقیه که سالم بودند خجالت می‌کشیدند که راه نیفتند و جنگ بهمین ترتیب غلبه پیدا میکرد، بنابر این اگر تکنیک مقابل با کفار عمل کردن با یک چنین شیوه ای باشد، حتماً یک نحوه تنظیم دیگری لازم دارد، پس در ولایت یک تکنیکی است و مراتب مختلف دارد تا به ابزار عینی خارجی برسد و طبیعی است که متناسب با یک چنین افراد و روحیه ای سنگرهای آنچنانی را ساختن هم موضوعیت ندارد، نقل میکنند که وقتی جنگ احد شکست خورد مسلمانان به حالت زخمی و مژه حل برگشتند کفار بفکر توطئه و حمله مجدد و زود کار را تمام کردن افتادند، نبی اکرم(ص)در همان حال دستوری داد که به نظرمیآیداز لحاظ تکنیک جنگی و نظام ولایت خیلی مهم است و آ> اینکه دستور داد که جراحات مجروحان را پانسمان کرده و آنها را روی دوش گذاشتند و بطرف میدان جنگ حرکت کنند، ظاهراً مرا ینست که باید مجروح را به پشت تجبه منتقل کرد و آیا چه خاصیتی برای جنگ میتواند داشته باشد جز اینکه نوبال دیگران باشد، اما این ظاهر امر است، چرا که حضور آنها در جبهه روحیه شدید ایمانی را میآورد و آن اینکه همه ما طالب مرگ هستیم و حتی مجروحانمان نیز از این

امر ابائی ندارند و آماده نبرد ولو در شعار دادن است و همین امر هم باعث شد که وقتی کفار یک چنین صحنه ای را در جنگ احد دیدند، از قصد خود برگشتند و گریختند لذا این تکنیک که حنی مجروح جنگی را به مریضخانه نبرد، با اینکه تگوتیم سالمها هم در پناهگاه قرار بگیرند و از دور جنگ کنند بسیار فاصله دارد، همینطور امام خمینی ره بطور مرتب کلامشان این بود که شهادت مقصد جوانهای ماست و در همین حال منتظری در مقابل آن میگفت: غرض که کشته شدن نیست، غرض شهادت نیست، غرض فتح است، حال اگر هم شهید شد عیبی ندارد یعنی هدف را عوض میکرد و عبارتی هدف را دنیایی میکرد در حالیکه واضح است که اگر هدف آخرت شود، حتماً دنیا هم بدست میآید و اینکه میگویند:

هر کس کوکشت گندم کاردش کشت گندم گاه هم میآردش

دال بر همین امر است و امام خمینی رضوان ال...تعلی علیه، پیروزی اسلام بر تمام کره زمین (نه تنها بر عراق) را نسبت به وفاء به عهد مولا و رسول به مراتب عالیه و اعلا از قبیل گاه میدانست و این از تک تک کلامش معلوم بود یعنی پیروزی بر عراق، گرفتن قدس، شکست دادن آمریکا و آباد نمودن دنیا و همه اینها را نسبت به آخرت یک هدف اصلی نمیدانست و هدف اصلی را چیز دیگری میدانست که قطعاً در پر تو آن، اینها هم حاصل میشد، بنا بر این اخلاق و احکام، تکنو لوژی متناسب با خودشان را میطلبند حال اگر اشرف در نزد شارع یک چنین تکنو لوژی و ولایتی باشد همین است که نسبت به کیفیت لباس درست کردن، خانه درست کرد، جاده درست کردن مایحتاج را تهیه کردن خط میدهد، ولایت در مرتبه نازلتر آن هم اموری متناسب با خود را می طلبد و حتی ولایت در موقعی که بسط ید نباشد نیز تکنو لوژی خاصی را می طلبد.

برادر حسینیان: آیا سه مرتبه ای که مادر جهت ساز می نویسیم، تناسبشان بر اساس چه فرضی شکل میگیرد؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: ما یک اولیوتهای اجمالی از شارع داریم طبقه بندی این اولیتهای اساس فلسفه ۳،۲،۱ یا فلسفه کمی را صورت میدهیم، مثلاً میگوئیم ۲۱۶ میدان باید باشند برادران حسینیان: ولی مرتبه ای مثل ولایت را باید محور قرار دهیم مو احکام و تکنو لوژی را متناسب با آن اولویت بندی کنیم. آیا

در تعیین مراتب دیگر بچه دلیل باید سراغ اولویتهایی که شارع معین کرده برویم؟ آیا اولیتهای آمده از طرف شارع در همه مراتب ثابت نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در ثابت بودن این اولویتها سؤال است که آیا بچه نحوه ظانها ثابت هستند؟

برادر حسینیان: معنای حفظ اسلام به اینست که از این حالت به حالت دوم برویم و این ثابت است و بقیه اوصاف به تبع این محور شکل و میگیرند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: گسترش ولایت اصل و ثابت است.

برادر حسینیان: ولی خصوصیات آن هم باید معین شود و مثلاً مشخص شود که گسترش در این بخش بمعنی قناعت در آن بخش یعنی صبر و غیره چرا که محور یک کلمه واحد نیست که به کثرات آن نداشته باشیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی معلوم نیست که تبیین آن تا این مراتب لازم باشد، وقتی میگوئیم ولایت محور است، بعد از آن آیا باید اوصاف اصلی (ولایت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) را معین کرد یا اینکه تا امور ریزی مثل نما زور وزه و صبر و تسلیم را هم تعیین کرد؟ بهر حال تعیین اوصاف و اوصاف امکان دارد ولی آنکه تعیین روابط تشکیل دهنده آن را هم جز و قسمت ثابت بدانیم، امکان ندارد.

برادر حسینیان: در روابط تشکیل دهنده هم باید یک محور داشته باشیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: روابط تشکیل دهنده متناسب با مجموعه مطرح میشوند و لزوماً در همه جا نمیتوان گفت که فلان حکم مقدم بر فلان حکم است چرا که در شرایط درگیری متناسب است و این را بر اساس محور ولایت سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی تشخیص میدهیم، مثلاً، در زمانی که اطلاعات مردم بالا باشد و ابزار ما هم دست کفار نباشد، ولایت سیاسی بگونه ای است که همه مردم شهدت طلب هستند ولی الان چنین نیست وعده قلیلی که از فرهنگ و الگوی مصرف غرب رها باشند چنینند یک بسیجی که هرگز بفکر این نیست که بدنبال استفاده از روابط اجتماعی در پولدار شدن باشد از این زمره است در حالیکه یک

کارخانه دار یا سرمایه دار بزرگ اموری را میداند که مثلاً چگونه باید پول به بانک گذاشت تا برای او اعتبار باز کنند و چگونه پول را وارد بازار کنند تا او را معتبر بدانند و نیز میدانند که چه کمپانی‌هایی خارجی را باید تماس گرفت تا معتبر شود و یا از چه قویننی استفاده کرد تا در معادلات بین المللی موفق شود. یعنی او یک سری قوانین را بلد است و از انطباق میتواند از مال غیر خودش برای خودش بهره ببرد.

یک چنین فردی مدتی همش را این امر قرار داده تا در این امور وارد شده است و آنها را شناخته است. کما اینکه فردی که آشنای به زیارت معصومین باشد کم کم وارد میشود که مطلوب در زیارت خواندن در نزد شارع چیست و چه حالی است تو یا کسی که بخواهد جهاد برود کم کم میفهمد که حرکت او چه اثری در رشد افراد بسیجی دارد و طبیعی است که یک چنین فرد بازاری هرگز بدنبال شهادت نمیرود ولی یک بسیجی براحتی اینکار را میکند. مثلاً حاج بخشی که یک پیر مرد است در خط مقدم جبهه به رزمندگان آب میداد و با بچه ها حرف میزد و روحیه میداد و گویا یکی دو نفر از فرزندانش هم شهید شده اند، حال بهترین کارخانه دار تهران از نظر تدین را هم هرگز نشنیده ایم که مثل حاج بخشی چند ماه کارش را به دست معاون خود یا دیگران بسپارد و در جبهه مشغول شود حتی در مورد فقها و علما هم خسلی کم درده شد که به انگونه و مثل حاج بخشی وارد جبهه شوند.

برادر حسینیان: آیا در ولایت سیاسی لازم هست که در ابتدا مراتبی برای آن ذکر کنیم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: میاتبی که اوصافی و کیفیتی باشد و کیفیت در شکل وصف مطرح شود و کلی باشد و همیشه باشد لازم است، یعنی نحوری که ثابت است بسیط نیست و مرکب است و اذا خصوصیات تشکیل دهنده محور هم همیشه وجود دارد ولی این معنایش هرگز این نیست که همیشه عیناً یک روابط ثابت باشد بلکه معنایش اینست که منتهی های ثابت وجود دارد که رشد میکند و دائم التزاید است.

برادر حسینیان: آیا بین آن منتهی ها هم مرتبه وجود دارد؟ (س-بله) در اینصورت مراتب منتهی است که اصل است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بنابر این گفتن اینکه 'روابط وجود دارند' و گفتن اینکه 'آثار ترکیب ترکیب چند حکم با چند صفت اخلاقی و چند ابزار روی همدیگر منتهی الف را میدهد' بسیار با هم فرق دارند. یعنی این منتهی عوض میشود ولی در حالت بعدی بصورت گسترش یافته تر وجود دارد، مثلاً اگر سیاست، فرهنگ و اقتصاد بعنوان سه تا منتهی باشند و سه تا صفت باشند که حاصل ترکیبی آنها ولایت شود درون هر یک از اینها یک اجزاء و روابطی وجود دارد که این اجزاء و روابط در مراحل حتماً باید عوض شود.

برادر حسینیان: وقتی عوض میشود یعنی کیفیت دیگری را در منتهی درست میکند و مراتب منتهی را هم دوباره سؤال می‌کنیم.

حجت ال سلام والمسلمین حسینی: هر سه اینها با هم در هر مرحله وجود دارند و یک منتهی هم دارند، اگر ساست، فرهنگ سیاست، فرهنگ و اقتصاد را بترتیب ضرایب ۱،۲،۳ بدهیم ، در عین حالیکه با هم هستند، سیاست مغیر اصلی، فرهنگ به تبع آن و اقتصاد هم تابع فرهنگ باشد.

برادر حسینیان: حال وقتی سیاست میخواهد رشد کند از مرتبه ۱ به ۲ برود بچه معناست

حجت الاسلام والمسلمین حسینی سیاست به تنهایی نمیتواند از یک حالت به حالت بعدی برود بلکه باید مجموعه ۱ به مجموعه ۲ برود و مرتبه دوم باید توسعه تاثیر پیدا کند یعنی وحدت و کثرت آنیستر شود، یعنی اگر تا حالا حکومت اسلامی در ۱۰ وجه جاری میشده است بعد از این تغییر در ۲۰ وجه جاری شود، و یا اگر در ۱۰ قسمت از کارهایمان تابع آیت ال... خامنه ای مد ظلله العالی بوده ایم بعد از این در ۲۰ قسمت مطیع و تابع باشیم یعنی هر چه که بوده بیشتر از قبل شود این معنای توسعه تاثیر است.

برادر حسینیان: آیا میزان تبعیت چگونه افزایش می‌یابد.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: یعنی قبلاً یک سری روابط حاکم بر زندگیمان بوده که باید این روابط عوض شوند، پس سیر ثابت است، محور سیر هم ثابت است، اوصاف تشکیل دهند محور خصوصیات هم ثابت است و ثبوتش هم طوری است که در عین حال مرتب رشد میکند.

برادر حسینیان: ولی وقتی از اسراف می‌خواهیم به قناعت برویم دیگر نمیتوان گفت شرایط اثر می‌گذارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یکوقت است که شما می‌گوئید اسراف (زیاده مصرف کردن) را باید از شکل فردی به شکل اجتماعی برد و از شکل اجتماعی به شکل ولایتی مطرح کرد ، مثلاً آن عیبی ندارد که فرضاً برای مجالس عروسی خرج نکنید ولی درعوض برای روز ۲۲ بهمن کمک کنید تا خوب برگزار شود و دیگر در اینجا اسراف نیست البته بعضی در جشنهای ۲۲ بهمن ایراد می‌گرفتند که این همه لامپ را استفاده کردن اسراف است، مثلاً، وقتی که آیت‌ال... حائری شیرازی با جماعتی از مردم شیراز پیاده راه افتاده بودند که به مرقد امام آمده و بعد با حضرت آیت‌ال... خامنه ای بیعت کنند گویا وسط راه در یکی از شهر ها مردم از آنها پذیرایی کرده بودند و فرضاً آب سیب پاکتی با آنها داده بودند، حال یک نفر تنگ نظر بمن مراجعه کرد و گفت ، اینکار مردم اسراف است تو فرضاً روح امام راضی با این امور نیست و غیره در جواب گفتم اولاً که این آب سیب را خود آقای حائری و همراهانشان نخریدند ثانیاً ، آقای حائری از قم تا تهران پیاده رفتند و در بقیه راهها کم و بیش همراه بودند ثالثاً آیا کسی که با اخلاص تعدادی آب سیب خریده و به این زور داده آیا چگونه آنرا اسراف حساب می‌کنی ولی مخارجی را برای عروسی پسرش بکند را اسراف نمیدانی؟

این چگونه حساب کردن است؟ همینطور بعضی ها تصور می‌کنند که خرج کردن در رابطه با آرامگاه امام اسراف است در حالیکه در وضعیت فعلی پرچم اسلام در دنیا همین آرامگاه است و قطعاً هر چه که امکان جذب مردم بیشتری را داشته باشد و هر چه مرکزیت بیشتری پیدا کند "طبخاً بیشتر هم میشود پیام امام خمینی ره را به دنیا انتقال داد. و حرف امام هم ترویج اسلام بوده است البته نسبت به آستا قدس رضوی، خود امام خمینی ره هم قبول دارد که نوکرایشان است ولی آیا وضعیت الان ، متولی آنافکار برای اشاعه در عالم کدام دسته از زائرین حضرت رضا (ع) هستند؟ طبعاً دسته ای از زوار اما (ع) که تابع امام خمینی(ره) هستند ، میباشند که حرف امام رضا (ع) را بدنیا میرسانند و نه آن دسته ای که فرضاً مروج فلان مرجع خاص هستند و طوری صحبت میکنند که نظام اسلامی را تضعیف میکنند انصافاً اگر کسی میخواهد زائر حضرت رضا (ع) را تجلیل کند، تجلیل از رائر امام خمینی(ره) را هم ضرورتاً باید بروخود فرض بداند چرا که

این امر تجلیل از خادم حضرت رضا و تجلیل از راه حضرت رضاست و در اینصورت دیگر خرج در این راه را کسی نمیتواند اسراف تلقی کند چرا که معنای اسراف و زیاده صرف کردن را اگر شکل فردی به شکل اجتماعی منسوب به اسلام منتقل کنیم، صرف در همین راه خرج کردن میباشد، حال جالب آنجا است که در حالی که به این خرجها ایراد میگیرند، مثلاً، کسی نمیگوید چرا اینهمه خرج کرده اند تا در تهران شهر بازی را درست کنند و یا مردم چقدر خرج تفریحات خود می کنند و نه تنها ایراد نمی گیرند که تا حدودی ترویج هم مینمایند ولی به مخارجی که به نوعی با انقلاب و اسلام تناسب دارد ، هزار و یک اشکال و ایراد میگیرند یعنی اگر صرف شدن یعنی انتقال امکان از تتجایی به جای دیگر چرا باید اینگونه باشد و نه بگونه نای دیگر؟

برادر حسینیان: پس تناسبات بالاترین اوصاف را با اعداد فرضی پیدا می کنیم.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: حد اقل کاری میتوان کرد ایجاد تناسبات فرضی است که بدون این مرتبه از تناسبات نه میتوانیم طبقه بندی کنیم و نه کنترل ، یعنی تا تنظیم نشوند کنترل و تحقق آنها محال است و این تنظیم بدون ملاحظه تناسبات آنها ممکن نیست یعنی صبر، تسلیم و رضا غیره را از شرع میگیریم ولی تنظیمات آن بعهده ماست.

برادر پیروزمند: آیا اینکه بفهمیم چه احکامی با چه اخلاقی متناسب است باید با مد نظر داشت کمیت باشد؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: فلسفه حاکم بر کم شما به این یک طبقه ای خاص میدهد یعنی یک وقت است که بریده از هم میگوئید چه احکامی با چه اخلاقی متناسب است و یک وقت است که بین اخلاقها مراتبی فائید که این مراتب بین احکام هم مطرح است یعنی فرضاً اگر رضا تسلیم صبر بترتیب ۱،۲،۳ هستند ،عین آن هم در احکام مطرح است یعنی شهادت متناسب با رضا نماز متناسب با تسلیم و روزه متناسب با صبر هم بترتیب دارای همین اعداد ۱،۲،۳، هستند، عین آن هم در احکام مطرح است یعنی شهادت متناسب با رضا ،نماز متناسب با تسلیم با صبر هم بترتیب دارای ۱،۲،۳ میباشند.

برادر پیروزمند: آیا تناسبات را چگونه می فهمید؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: بصورت تخمینی و فرضی و یعنی در جایی که از آوردن برها عقلی عاجز باشیم بصورت مفروض کار میکنیم.

برادر پیروزمند: بهر حال آیا کمیت در پیدا کردن تناسب بین کیفیات اثر دارد یا خیر؟

حجت ال سلام والمسلمین حسینی: در تنظیم اینها کمیت اثر دارد و نه در پیدا کردنشان.

برادر پیروزمند: یک بحث اینست که این کیفیات بصورت مجرد، همگی متحد از وحی باشند.

حجت الا سلام والمسلمین: حال تناسب آنها از سه حالت بیرون نیست و یا وحی فرموده یا عقلی است و یا اینکه بصورت فرضی قرار میدهیم و راهی هم جز این نداریم بنابر این کمیت در نظام دادن به آنهاست که بما کمک میکند، یعنی در اینکه بگوئیم مثلاً درجه نماز ۱ و درجه روزه ۲ است بما کمک میکند چرا که تا نتوانیم آنها را طبقه بندی کنیم از ساختن مدل عاجزیم یعنی ضریب امور جهتی، امور احکامی و امور تکنولوژیکی را بترتیب باید ۱، ۲، ۳ بدهیم.

برادر پیروزمند: آیا ۳، ۲، ۱ که ما بین اینها حاکم است در تشخیص شدن اینکه چه احکامی با چه اخلاقی متناسب باشد اثر دارد یا خیر؟ یعنی آیا مجبور نیستیم که حکمی را متناسب با فلان خلق قرار دهیم که کاملاً هم متناسب باشد؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: در اول کار بصورت جزئی دخالت دارد ولی نه بصورت مبین، مثلاً، میگوئیم چرا نماز متناسب است؟ میگوئیم چون اولویت نماز در نزد شارع همردیف تسلیم است.

برادر پیروزمند: آیا این اولویت را با معادله کمی متوجه نشده ایم؟ یعنی چون در احکام نماز ۲ و در اخلاق و

هم تسلیم ۲ است، اینها را متناسب نمی دانیم؟ لذا آیا اگر ۱، ۲، ۳، را نداشته باشیم این تناسب امکان دارد؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: اگر ۳، ۲، ۱ را نداشته باشیم، فرضیه هم نداری و در نتیجه امکان تنظیم

بین این امور هم وجود ندارد، وقتی تنظیم می کنیم بر اساس یک فلسفه ای است که بآن نظم میدهیم و

فلسفه حاکم بر آن (فلسفه حاکم بر ۳، ۲، ۱) یا باید نقلی باشد و یا عقلی و یا فرضی و همین و همین فلسفه

است که حاکم بر منظم کردن و هماهنگ نمودن آنهاست.

برادر پیروزمند: پس این دو مفهوم یکی شد یعنی اینکه چگونه یک جهت ساز را متناسب با یک جهت ساز دیگر پیدا کنیم یا اینکه جهت سازها را چگونه تنظیم کنیم هر دو یک چیز میشود، یعنی وقتی کمیت در تنظیم موثر است بدان معنی است که کمیت در فهم تناسب جهت سازها با هم موثر است یعنی کمیت واسطه قرار میگیرد تا به ما بفهماند که در کنار اینتاخلاق چه حکمی را باید تقرر دهیم تا تعادل حاصل شود. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یکوقت است که میگوئید کمیت بطور مبسوط استدلال میکند و میگوید در مقابل تسلیم باید نماز باشد و یک وقت است که میگوئید بصورت تخمینی و فرضی قرار میدهد.

برادر پیروزمند: فرض آن در چیست؟ اگر سه تا جهت ساز امور ثابت ما هستند مراتب رشد آنها باید معلوم باشد تا ما بتوانیم تغییراتمان را تنظیم کنیم، آیا این سه عنوان ثابت تغییرات کیفی و کمیشان چگونه معین میشود؟ یعنی عملیات کیفی و کمی لازم برای مشخص شدن سه جهت ساز در تهر وضعیت چیست؟

والسلام علیکم ورحمه ال..... و برکاته